امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند
نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد دوم (جلسات بیست و یکم تا چهل و سوم) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیۀالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ٤٣ جلسه و ٢ مجلد، از تاریخ ٧١/٥/٣ الی ٧٢/٢/٢٨ به مباحثی پیرامون مدل پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در دوره *مباحثی پیرامون مدل*، ناظر به ***استدلال فلسفه کیفیت و کمیت بر اساس فلسفه نظام ولایت*** است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست اجمالی جلسات مباحثی پیرامون مدل:

جلد ۲ (جلسه ۲۱ الی ۴۳)

جلسه ۲۱

عنوان کلّی: ۱ – وجود اوصاف توسعه درفاعل تبعی و تصرفی از ابتدای خلق ۲– تفاوت فاعل تبعی و تصرفی

اصل بحث(۱): وجود اوصاف توسعه در فاعل تبعی و تصرفی از ابتدای خلق

۱– توصیف ظرفیت به کثرت و وحدت فاعلها

۲– توصیف جهت به ربط جدید (فاعل تبعی) ایجاد شده توسط فاعل تصرفی

۳– وجود ظرفیت، جهت، عاملیت از مرحله اول خلق در فاعل تصرفی و تبعی

اصل بحث(۲): تفاوت فاعل تبعی و تصرفی

۱– تعریف فاعل تبعی، تصرفی و محوری

۲– تبعیت فاعل تبعی از فاعل تصرفی در جهت‌گیری

۳– نسبت تبعیت یا تصرف مبین تبعی یا تصرفی بودن فاعل

٤– متصرف در توسعه نبودن فاعل تبعی

جلسه ۲۲

عنوان کلّی: ۱– تقوم اوصاف توسعه به هم و پدید آمدن ۲۷وصف برای توصیف موضوع بواسطه این تقوم۲– بررسی معنای عاملیت (نیابت)

اصل بحث (۱): تقوم اوصاف توسعه به هم و پدید آمدنِ ۲۷ وصف برای توصیف موضوع بواسطه این تقوم

۱– ظرفیت توسعه بیانگر، میزان وحدت و کثرت، شدت یا مرحله تاریخی موضوع

۲– متصف شدن «ظرفیت» به ظرفیت، جهت، عاملیت از ابتدای خلق

۳– ایجاد متقوم اوصاف توسعه

٤– لزوم اتصاف «جهت» به «ظرفیت، جهت، عاملیت» به ضرورت وجود مراتب مختلف تصرف در نظام

۵– توصیف موضوع به «۲۷ وصف» حاصل سه مرتبه تقوم اوصاف

اصل بحث (۲): بررسی معنای عاملیت (نیابت) بر مبنای ولایت

۱– تصرف در خود و تصرف در غیر دو مرتبه نیابت

۲– تبعیت نسبی از خواست مولا در نیابت

۳– نائب (عامل) نبودن فاعل در نفس خواست (الا به نحو تبعی)

جلسه ۲۴

عنوان کلّی: ۲۷ وصف حاصل تقوم (وصف و موصوف قرار گرفتن) سه وصف

۱- وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف برای هم در صورت تقوم آنها به هم

۲- معنای وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف برای هم

۳- امکان ملاحظه تقوم اوصاف در ۲۷ رابطه

٤- امکان ملاحظه وضعیت جامعه در ۷۲۹ رابطه

جلسه ۲۴

عنوان کلّی: ضرورت تقدم بین اوصاف و کیفیت تقوم آنها نسبت به هم

۱ـ اثبات ضرورت تقوم بین اوصاف

۲ـ نحوه تکثیر اوصاف بر اساس تقو آنها نسبت به هم

جلسه ۲۵

عنوان کلّی: ۱- لزوم تقوم اوصاف توسعه به عنوان مراحل توسعه ۲- بررسی در مبنای « تکرار واحد » و « توسعه نسبت » در کمیت

مقدمه

۱- مبداء ورود فاعل به نظام عاملیتی است که موضوع فعل آن نظام باشد

۲- فاعلها بر تصمیم مستقل و در تحقق متقوم با سایر فاعلها هستند لذا وحدت نظام موجب سلب مسئولیت از فاعلها نیست

۳- ایجاد وحدت و کثرت فاعل تصرفی از طریق توسعه نظام فاعلیت

٤- ایجاد وحدت و کثرت فاعل تبعی از طریق تعلق به فاعل تصرفی

۵- تفاوت توسعه نظام حساسیت (پرستش فردی) با توسعه نظام فاعلیت (پرستش اجتماعی)

اصل بحث (۱): لزوم تقوم ظرفیت، جهت، عاملیت به عنوان مراحل توسعه

۱- امکان تکرار اوصاف توسعه برای هر یک از ظرفیت، جهت، عاملیت

۲- در هر وصف سه قیدی، قید اول در منزلت ظرفیت، قید دوم در منزلت جهت و قید سوم در منزلت عاملیت است

اصل بحث (۲): بررسی کمیت (عدد) در دو مبنای اصالت شیء و اصالت ولایت

۱- بررسی اصل بودن «تکرار واحد» در پیدایش کمیت

۲- بررسی اصل بودن «توسعه نسبت» در پیدایش کمیت

جلسه ۲۶

عنوان کلّی: بررسی ضرورت وجود کمیت و حد اولیه پیدایش آن در دو مبنای اصالت شی و اصالت ولایت

۱ ـ بررسی ضرورت وجود «کمیت»

۲ ـ بررسی حد اولیه پیدایش کمیت در دو مبنای اصالت شیء و اصالت ولایت

جلسه ۲۷

عنوان کلّی: بررسی رابطه کمیت و کیفیت بر مبنای مختلف

۱ ـ مطلب متفرقه پیرامون کمیت

۲ ـ قابلیت تبدیل کمیت به کیفیت بر مبنای ولایت

۳ ـ احتمالات مختلف پیرامون رابطه کمیت و کیفیت

جلسه ۲۸

عنوان کلّی: نکاتی چند پیرامون بحث کمیت

۱ ـ طبقه‌بندی اعداد تعیین کننده نسبت اعداد به هم

۲ ـ ضروره ملاحظه تناسب اعداد با اوصاف کیفی در «جمع‌بندی اعداد»

۳ـ ضرورت رجوع کمیت و کیفیت به یک اصل فلسفی

٤ ـ برابری کیفیت و عدد در مرحله معادلات کمی

٥ ـ عدم امکان تعیین کمیت همه کیفیات به لحاظ محدودیت ظرفیت تئوری

٦ ـ اعتباری نبودن کمیت به لحاظ غایت داری آن

جلسه ۲۹

عنوان کلّی: ۱ ـ بررسی احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط اوصاف با یکدیگر ۲ ـ بیان اولین و آخرین مرحله تکرار واحد بر مبنای ولایت

بحث (۱) بررسی احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط اوصاف با یکدیگر

۱ ـ خطی نبودن حق فاعلها به تبع هم، روشنگر نحوه ارتباط اوصاف با هم

۲ ـ احتمال ۱ـ محدود شدن اوصاف به ۹ وصف، در صورتی که ظرفیت ظرفیت به جهت آن جهت ظرفیت به عاملیت آن و عاملیت ظرفیت به ظرفیت آن مرتبط باشد

۳ ـ احتمال ۲ ـ ظرفیت از طریق جهت ظرفیت با کل مرتبط گردد

٤ ـ احتمال ۳ ـ ظرفیت از طریق اوصاف جهت و عاملیت با کل مرتبط گردد

بحث (۲): اولین مرحله و آخرین مرحله تکرار واحد بر مبنای ولایت

۱ ـ اولین مرحله تکرار عدد به وسیله سه مرتبه تکرار عدد ۳ (۲۷=۳۱)

۲ ـ آخرین مرحله تکرار عدد به وسیله ۲۷ مرتبه تکرار عدد ۳ (میلیارد ۷٦۰۰ = ۳ به توان۲۷

جلسه ۳۰

عنوان کلّی: ۱ ـ شیوه تعیین معادله کمی موضوع ۲ ـ احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط اوصاف اصلی موضوع

بحث(۱) تناسبات درونی و بیرونی موضوع تعیین کننده معادله کمی آن

۱ ـ امکان اسلامی، التقاطی یا الحادی بودن نسبت بین اوصاف

۲ـ سه وصف اولیه «پی» (ریشه) ۲۷ وصف حاصل از آن «نهاد» و جایگاه موضوع در مجموعه «نهاد» موضوع را تشکیل می‌دهند

۳ ـ شناسائی تناسبات درونی مرحله اول شناسائی تناسبات موضوع

٤ ـ شناسائی جایگاه بیرونی موضوع مرحله دوم شناسائی تناسبات موضوع

بحث (۲) احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط به وصف اصلی موضوع

۱ ـ احتمال اول: هر یک از سه وصف اصلی، موصوفی خاص خود را دارا باشد

۲ ـ احتمال دوم: هر یک از سه وصف اصلی حیثیتی از یک موضوع واحد باشند.

۳ ـ احتمال سوم: هر یک از سه وصف اصلی به دو وصف دیگر متقوم باشد

جلسه ۳۱

عنوان کلّی: امکان تعریف توسعه فاعل به وسیله اوصاف توسعه در سه مرتبه (ظرفیت، جهت، عاملیت) و با سه قید

۱- سه قیدی بودن اوصاف فاعل در جریان توسعه

۲- متقوم بودن مراتب توسعه

جلسه ۳۲

عنوان کلّی: تعیین حداقل و حداکثر موضوعا تشکیل دهنده نظام فاعلیت

۱- «سه وصف» (ظرفیت، جهت، عاملیت) حداقل اوصاف در توصیف فلسفی یک فاعل

۲- «سه وصف» حداقل اوصاف به توصیف نظام فاعلیت

۳- ۷۶۰۰ میلیارد موضوع حداکثر موضوعات تشکیل دهنده نظام فاعلیت

جلسه ۳۳

عنوان کلّی: ۱- بررسی رابطه اوصاف توسعه، اوصاف ساختار، اوصاف کارایی ۲- ضرورت وجود اوصاف کارآیی در کنار اوصاف توسعه وساختار

بحث ۱- بررسی رابطه اوصاف توسعه، اوصاف ساختار و اوصاف کارائی

۱- نفی انفصال و اتصال مطلق و تألیف بین اوصاف

۲- احتمالات مختلف پیرامون معنای تقوم بین اوصاف

بحث ۲- بررسی ضرورت وجود اوصاف کارآیی در کنار اوصاف توسعه وساختار

۱- عدم احتیاج به وصف کارآیی (بواسطه ایجاد موضوعات با دو وصف زمان و مکان) در اصالت کیفیت

۲- ضرورت یافتن اوصاف کارآیی در صورت ثابت نبودن قوانین و اصل نبودن موضوع (کیفیت)

۳- اوصاف کارآیی بیانگر پرستش واقع شده در نظام

٤- اوصاف کارآیی بیانگر میزان قدرت جامعه در ایجاد محصولات اجتماعی

جلسه ۳٤

عنوان کلّی: چگونگی به دست آمدن بزرگترین و کوچکترین نظام شامل و مشمول و ایجاد طبقه بندی و شیب ریاضی در موضوعات

مقدمه: اصول چهارگانه مورد نیاز در مبنای فلسفی

۱ ـ لزوم تبعیت نسبتهای ریاضی از مباحث فلسفی (کیفیتهای فلسفی)

۲ ـ تعریف جهت خاص در تکثیر، طبقه بندی موضوعات و ایجاد شیب ریاضی، تفاوتهای (۳۲۷) با (۲۷۹)

۳ ـ توضیح مفهوم فلسفی چگونگی بدست آمدن ۲۷ و ۸۱ و ۷۲۹ موضوع

جلسه ۳۵

عنوان ندارد.

جلسه ۳۶

عنوان کلّی: بررسی بزرگترین و کوچکترین نظام شامل و مشمول

۱ـ امکان تعریف فلسفی با سه قید

۲ـ امکان تعریف فاعل در نظام با ۲۷ وصف کوچکترین نظام مشمول

۳ـ امکان بررسی یک موضوع با ۷۲۹ وصف (کوچکترین نظام شامل و مشمول)

٤ـ بررسی جوانب مختلف ۷٦۰۰ میلیارد موضوع به عنوان بزرگترین نظام شامل و مشمول

جلسه ۳۷

عنوان کلّی: بررسی سه سطح ریاضیات تبعی، تصرفی و محوری

۱ـ پیدایش زیاده و نقصان از طریق واحد انتزاعی در کمیت تبعی

۲ـ پیدایش زیاده و نقصان از طریق توسعه نسبت در کمیت تصرفی

۳ـ پیدایش تغییر در نسبتها (معادلات) از طریق اوصاف فلسفی در کمیت محوری

٤ـ فعل بودن ریاضیات تبعی در ریاضیات تصرفی و ریاضیات تصرفی در ریاضیات محوری

جلسه ۳۸

عنوان ندارد.

جلسه ۳۹

عنوان کلّی: ضرورت تکامل ریاضیات و ارتباط آن با علم، علیت، اختیار

۱ـ تغییر و تکامل در ریاضیات

۲ـ بررسی رابطه ریاضیات با تعریف از علم و علیت

۳ـ بررسی اجمالی رابطه ریاضیات و اختیار (اصیل دانستن قوه نظر، یا عمل و اثر آن در ریاضیات)

جلسه ٤۰

عنوان کلّی: فلسفه ریاضیات

مقدمه

۱ـ تجرید بر مبنای ولایت به معنای استقلال مطلق مفاهیم از یکدیگر در ذهن یادر خارج

۲ـ تجرید بر مبنای ولایت به معنای تفکیک متقوم به حقیقت غیر

اصل بحث

۱ـ بررسی معنای سه سطح ریاضی و تقوم آنها به یکدیگر

۲ـ بررسی تفاوت ریاضیات محوری و فلسفه
۳ـ لزوم استفاده از سه سطح ریاضی در عملیات ریاضی
٤ـ بررسی تفاوت ریاضیات محوری و فلسفه امور
٥ـ «کمال ریاضی» در واسطه تصرف قرار گرفتن از ادراکات قلبی تا واحد کمی انتزاعی
٦ـ معنای اصل بودن نسبت در معنای عدد

جلسه ۴۱

عنوان کلّی: بررسی مراحل تصرّف کلّی، برای ایجاد تعادل (جدول گزینش)

۱ـ شروع تصرف (برای ایجاد تعادل) از بزرگترین عدد (محوری ترین وصف) در نظام شامل و نظام مشمول
۲ـ لزوم تصرف در محوری ترین وصف دومین مجموعه ۹ عضوی در مرحله دوم تصرف
۳ـ متقوم شدن «تصرفات» بعد از طی دو مرحله تصرف (در اوصاف ولایت و تولّی)
٤ـ انجام اولین تصرف در عدد ٦٤، دومین تصرف در عدد ۳۲ و سومین تصرف در عدد ١٦

جلسه ۴۲

عنوان کلّی: بررسی مراحل تصرف کمی برای ایجاد تعادل (جدول گزینش)

۱ – تعیین مراحل تصرف در اوصاف برای ایجاد تعادل
۲– کمیت‌ها به منزله «احکام» و کیفیت‌ها به منزله «تعاریف» هستند
۳– متفاوت بودن «جدول اعداد» و «جدول گزینش اعداد»
٤– امکان حل مشکلات درونی بر اساس قدرت حاصل از حل مشکلات بیرونی (توسعه نظام)
٥– مشابهت روش گزینش در مجموعه ۲۷ با مجموعه ٧٦۰۰ میلیارد
٦– برابری مراحل گزینش با مراحل توسعه
۷– ضرورت در اختیار داشتن ضرائب نسبی (معادله کمی) متناسب با جریان مقاصد الهی

جلسه ۴۳

عنوان کلّی: انتظارات ما از مدل

۱ـ بررسی کارائی مدل
۲ـ سیر کلی مباحث مدل تا به دست آمدن قدرت تصرف عینی

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۱) تاریخ: ۷۱/۱۰/۸

استاد: حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

۱ـ وجود اوصاف توسعه در فاعل تبعی و تصرفی از ابتدای خلق
۲ـ تفاوت فاعل تبعی و تصرفی

«فهرست»

اصل بحث(۱): وجود اوصاف توسعه در فاعل تبعی و تصرفی از ابتدای خلق ص ۱

۱ـ توصیف ظرفیت به کثرت و وحدت فاعلها ص ۱

۲ـ توصیف جهت به ربط جدید (فاعل تبعی) ایجاد شده توسط فاعل تصرفی ص ۲

۱/۲ـ «جهت گیری» به معنای ایجاد وصف جدید در مجموعه سابق ص ۲

۲/۲ـ «جهت گیری» به معنای آرایش جدید بدون اضافهٔ جدید به مجموعه ص ۳

۱/۲/۲ـ لزوم جهت‌گیری (آرایش) جدید پس از اعطاء و اضافه ص ۴

۳ـ وجود ظرفیت، جهت، عاملیت از مرحله اول خلق در فاعل تصرفی و تبعی ص ۵

۱/۳ـ خلق مجموعه‌ای از فاعلها حول محور یک فاعل در ابتدای خلق ص ۵

۲/۳ـ «جهت ابتدائی» فاعل تصرفی به معنای منزلت تاریخی او ص ۵

۳/۳ـ عاملیت ابتدائی فاعل تصرفی به معنای فاعلیت تبعی او در ترکیب ص ۶

۴/۳ـ «ظرفیت ابتدائی» فاعل تصرفی به معنای منزلت فطری او در قرب و بعد ص ۶

۳/۵ـ تحرک حین الخلق در فاعل تبعی ص ۶
۳/۵/۱ـ تقدم «خلق» بر حرکت نتیجهٔ اصالت کیفیت ص ۷
۳/۵/۲ـ تحرک تبعی فاعل تبعی در موضوع فاعلیت (تعلق به فاعل بالاتر) ص ۷
اصل بحث(۲): تفاوت فاعل تبعی و تصرفی ص ۷
۱ـ تعریف فاعل تبعی، تصرفی و محوری ص ۷
۲ـ تبعیت فاعل تبعی از فاعل تصرفی در جهت‌گیری ص ۷
۲/۱ـ تبعیت در جهت‌گیری به معنای فاعلیت ضعیف در جهت‌گیری ص ۸
۲/۲ـ تبعیت فاعل تصرفی از فاعل محوری در جهت‌گیری کلی ص ۸
۳ـ نسبت تبعیت یا تصرف مبین تبعی یا تصرفی بودن فاعل ص ۸
۳/۱ـ فاعلیت فاعل تصرفی در تعیین جهت و فاعل تبعی در جهت عاملیت مبین تفاوت فاعل تبعی و تصرفی در جهت گیری ص ۹
۳/۲ـ عملکرد فاعل تبعی در همه مراتب «ظرفیت، جهت، عاملیت» در منزلت عاملیت است ص ۹
۳/۲/۱ـ ملحق بودن فاعل تبعی به فاعلیت مافوق در تعیین ظرفیت و جهت ص ۱۱
۴ـ متصرف در توسعه نبودن فاعل تبعی ص ۱۲
۴/۱ـ تأثیر فاعل تبعی در توسعه از طریق تولی اوست (نه تصرف او) ص ۱۳
۴/۲ـ فاعل تبعی در عاملیت خود محور است نه در تبعیت خود ص ۱۴
۴/۳ـ فاعلیت در تعیین «جهت عاملیت» حداقل مرتبهٔ فاعلیت ص ۱۶
*** ـ پاورقی تفاوت معنای مفاهیم در مراتب نظام روشنگر تفاوت تجرید در دستگاه انتزاعی و تجرید در دستگاه ولایت** ص ۱۶
۱ـ تفاوت معنای فاعلیت در فاعل محوری، تصرفی و تبعی ص ۱۷
۲ـ تفاوت معنای عاملیت در فاعل محوری، تصرفی، تبعی ص ۱۷

نام کتاب یا جزوه :	مباحثی پیرامون مدل	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۱۳۰۲۱
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین :	۷۱/۱۰/۸
عنوان‌گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار :	۷۴/۰۲/۰۹
ویراستار :	یوسف حسین‌نژاد	تاریخ بایگانی :	۷۴/۰۲/۰۹
حروفچینی :	واحد انتشارات	تیراژ :	۱۲ نسخه
تکثیر یا چاپ از :	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ :	اول

« بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ »

جلسه: (۲۱) تاریخ: ۷۱/۱۰/۸

اصل بحث(۱): وجود اوصاف توسعه در فاعل تبعی و تصرفی از ابتدای خلق

۱ـ توصیف ظرفیت به کثرت و وحدت فاعلها

حجةالاسلام میرباقری: بحث در بارهٔ اوصاف توسعه و اوصاف ساختار و تفاوت ایندو بود که چه تفاوتی بین اوصاف توسعه و ساختار هست و اینکه چرا هر موضوعی (بر فرض اینکه غیر هم باشند) ۲۷ وصف پیدا می‌کند؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در این جلسه اولاً" تشریح مجددی در باره نحوهٔ تقوم اوصاف توسعه به هم و ثانیاً" اوصاف ساختار و ثالثاً" کارآئی بیان می‌کنیم.

اما قسمت اول؛ یعنی ببینیم تقوم این سه وصف در عین حالی که غیر هم هستند، چگونه می‌باشد و وقتی گفته می‌شود ظرفیتی خلق می‌شود آیا در این ظرفیت یک تعدادی از فاعلها هستند؟ حالا اعم از اینکه این فاعلها، تبعی باشند و یا تصرفی و یا محوری؟ و یا وقتی ظرفیت گفته می‌شود بدین معناست که ابتداءً" یک فاعل محوری خلق شده و بقیه تبعی خلق شده‌اند؟

ما می‌گوئیم: مرکب و مجموعه‌ای خلق شده است که این مجموعه حول یک اراده‌ای قرار دارد که آن اراده را شما همان نفوذ فاعل در خصوصیات خودش می‌دانید یعنی اینکه ابتداءً" اینها حول یک محور، به وحدت رسیده‌اند و این به معنای آن است که این یک مجموعه مرکبی است که دارای یک وحدت و کثرتی است و طبیعتاً" اوصافش به عنوان «فاعلهای تبعی» حول یک فاعل هستند. حالا این فاعل اگر تبعی هم باشد باز باید یک مرتبه‌ای از «تبع تبع» در دنبالش باشد یعنی باید ۳ وصفی را که برای مجموعه بعداً" در ساختار می‌گوئیم، داشته باشد. اما در پاسخ این سؤال که تبع تبع آن چگونه می‌شود؟

می‌گوئیم مجموعه اگر درست بشود (نه اینکه منفصل باشد) این سؤال هیچگاه مطرح نمی‌شود چون در این صورت حد اول و حد آخر مطرح می‌شود.

بنا به تعریف فلسفی ما، می‌توان گفت که ظرفیت دارای یک تعداد فاعلیت است یعنی کثرت، چیزی جز فاعلیت نیست، نهایت اینکه گاهی وصف برای یک فاعل است، یعنی خصوصیتی از یک فاعل است که خود آن وصف نیز فاعل می‌باشد ولی در مجموعه به عنوان فاعل تبعی است و باز با توجه به نسبتی که بین خود اینها هست طبیعتا" اوصاف با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند، اینگونه نیست که همه در یک ردیف باشند بعضی سهم تأثیر بالاتر و بعضی پائین‌تر دارند که مجموعا" این ظرفیت را تحویل داده‌اند.

۲ـ توصیف جهت به ربط جدید (فاعل تبعی) ایجاد شده توسط فاعل تصرفی

بنابراین ظرفیت، هم دارای «جهت» و هم دارای «عاملیت» است و بنابر این اگر بگوئیم جهت چیزی نیست جز پیدایش یک رابطه به وسیله موجدش که آن هم فاعل می‌باشد و رابطه هم چیزی جز فاعل تبعی نیست این بدین معناست که فاعل می‌تواند در درون خودش فاعل تبعی ایجاد کند یعنی یک نحوه ارتباط را به یک ارتباط دیگر تبدیل کند و این تبدیل هم مضر نمی‌باشد چون این تبدیل هم از شئون خود اراده بوده و شأن خود فاعل است؛ یعنی این اراده نافذ است و آنها متعلق به این هستند و این فاعل نیز در آنها بسط مکانی دارد و چون بسط مکانی دارد به نسبتی در حوزه نفوذش است. یعنی تمام اوصاف به نسبتی که به آن وجه الطلب و درخواست گفته می‌شود، عوض نمی‌شود. بنابراین در قسمت جهت‌گیری، «ایجاد فاعل تبعی» مطرح است.

۲/۱ـ «جهت‌گیری» به معنای ایجاد وصف جدید در مجموعه سابق

حجة‌الاسلام میرباقری: آیا ایجاد فاعل تبعی است یا تغییر آن؛ یعنی آیا جهت که می‌گیرد به مجموعه چیزی اضافه می‌شود یا اینکه صرفا" در آن تغییری پیدا می‌شود؟

(ج): وقتی می‌گوئید یک درخواستی پیدا شد یعنی این فاعل نسبت به یک گونه ارتباط موجد است ولی اصل، «کیفیت» نیست تا اینکه ارتباط برایش حتمی شود بلکه می‌گوئیم آیا بدون اضافه شدن، تغییر ممکن است؟ البته بدون شک، استکمال ممتنع است یعنی اضافه شدن وسعه پیدا کردن محال است که به وسیله خود «اضافه» واقع شود ولی سؤال این است که با همان قدری که دارد آیا این تبدیلی را که انجام می‌دهد؛ تبدیل به «معنا‌الایجاد» است؟ می‌گوئیم بله، ایجاد صفتی است که فاقد بود؛ ولی کیفیت تابع اراده و فاعلیت است و در میزانی که او را خلیفه کرده‌اند موجد است حتی فاعل تبعی! فاعل

به فاعلیتش منزلتی از خلافت را به نسبتی داراست حتی اگر در پائین‌ترین مرتبهٔ ممکن باشد. البته خلافت در نظام، یک شأن دیگری است که شأن تصرف است یک منزلت و قدر دیگری است؛ قدر سرلشکری است. بنابراین خلافت این فاعل در درون خود بگونه‌ای است که قبل از تصرف غیر می‌تواند چیزی را ایجاد کند که این کار از خصوصیات فاعلی بود که بعداً" می‌تواند فاعل متصرفی در غیر بشود.

(س): بالاخره آیا جهت گیری به معنای ایجاد فاعل تبعی جدید است یا...

(ج): بله به معنای ایجاد است یعنی ایجاد وصف جدید است.

(س): که طبیعتاً" وقتی بخواهیم آنرا در مجموعه وارد کنیم باید در مجموعه هم تصرف کنیم، تا این بتواند وارد مجموعه شود. پس صرف تصرف و جابجائی نیست بلکه ایجاد وصف است.

(ج): بله ایجاد وصف جدید در مجموعه است؛ ولی به معنای «زیاده» نیست یعنی در خود آنها، کیفیت اصل نیست، بنابراین به واسطه تعلق حول محور تصرفی، این جاذبه عوض می‌شود. عوض شدن جاذبه به معنای ایجاد وصف و کیفیت است، منتها ایجاد کیفیت در چیزی است که در آن کیفیت اصل نیست، نه ایجاد کیفیت در چیزی که در آن کیفیت اصل است.

۲/۲ـ «جهت گیری» به معنای آرایش جدید بدون اضافهٔ جدید به مجموعه

(س): آیا تعلق به معنای ایجاد کیفیت است؟ آیا جهت‌گیری یعنی ایجاد کیفیت در فاعلها؟

(ج): به معنای ایجاد جهت‌گیری در فاعلیت خودش است؛ یعنی در فاعلهائی که حول این محورند، مانند اینکه یک سرلشکر برای نظامش تنظیم جدیدی می‌کند بطوری که تعداد سربازها اضافه نمی‌شود بلکه صرفاً" آرایش جدید داده شده که این آرایش جدید متناسب با یک درخواست جدید است. مثلاً" شما آرایشی درست می‌کنید که در آن آرایش، بدون داشتن توپخانهٔ سنگین نمی‌توانید جنگ کنید، ولی این شمائید که آرایش می‌دهید و اگر دشمن حمله کند، شکست می‌خورید. ممکن است یک آرایشی به خود دهید که بدون هواپیما پیروزی‌تان ممکن نباشد مثلاً" تمرینهای خلبانی به افرادتان می‌دهید که اگر اف ۱۴ داشته باشند، می‌توانید پیروز شوند، حال اگر جمعی که در مقابل شمایند آرایش چریکی داشته باشند و فقط با اسلحه کمری کار کنند شما حتماً" در این نبرد شکست می‌خورید. یک وقت هم ممکن است شما جنگ پارتیزانی را آرایش خود قرار دهید؛ یعنی مواد همان مواد است ولی آرایش آن تفاوت دارد چون نحوه تعلقات جدیدی را آرایش کرده‌اید یعنی اگر مثلاً" در یکی از آرایشها باید افراد به صورت هفت‌تائی تقسیم شوند و محور درست کنید در یکی دیگر باید به صورت

«۳»

۲۴تائی تقسیم نمائید که در این صورت اینها علاقه هایشان، اعتبارات و روابطشان به صورت هفت‌تائی و یا ۲۴تائی شکل می‌گیرد که به هم ریختن آن و تبدیلش به یک امر جدیدی بزودی قابل انجام نیست، یعنی یک سرلشکر اگر بخواهد لشکرش را آرایش بدهد احتیاج به فکر و کار زیاد دارد، البته ممکن است به نظر بیاید که درست کردن لشکر هیچ کاری ندارد و مثلاً" بگوئیم طراحی یک ساختمان و کشیدن نقشهٔ آن، فکر زیادی می‌برد اما طراحی یک لشکر امر مهمی نیست، در حالی که اینگونه نیست چون وقتی یک نفر را به عنوان فرمانده نیروهای زمینی معرفی می‌کنند طبیعتاً" باید طرح داشته باشد که زمین شما چگونه است و چه طرحهایی در اینجا موفق است؟ بهترین نوع سازماندهی در اینجا چیست؟ البته ممکن است که برای این لشکر در اینجا (که جای امنی است) یک سازماندهی بشود و از روی آن کپیه برداری شود ولی اگر یک نیروی زمینی بخواهد در هر شرایطی کارآئی داشته باشد یک سازماندهی دیگری لازم دارد.

۲/۲/۱ـ لزوم جهت‌گیری (آرایش) جدید پس از اعطاء و اضافه

به عبارت دیگر باید بتوانید بین مقدورات انسانی و امکاناتی را که دارید، ارتباط خاصی برقرار کنید تا بتوانید سازماندهی کنید. عین همین مطلب نیز در اوصاف خودتان باید صورت بگیرد، یعنی یک نحوه تصرف و آرایش مختصر انجام می‌دهید که آنرا جهت‌گیری می‌نامید. این اوصاف در سطح جهت‌گیری محقق می‌شود ولی در سطح اینکه استکمال پیدا کند (مثلاً" آیا این لشکری که شما سازمان دادید هواپیما یا زره پوش و سلاح سنگین نصیبش می‌شود) خیر! اگر هواپیما و یا سلاح سنگین نصیبش شود این درخواست با ابزار رسیده، می‌تواند هماهنگ شود و یک مرکب را تحویل دهد یعنی بهر میزان که نصیبش شود، به همان میزان می‌تواند هماهنگ شود حالا مثلاً" درخواست این سرلشکر ۱۰ زره پوش بوده ولی به او ۵ زره پوش بیشتر نداند، باید بلافاصله آرایش جدید بدهد که بتواند بهترین استفاده را از این ۵ زره پوش بگیرد و یا بالعکس اگر تقاضای ۱۰ زره پوش کرده و ۱۵ عدد به او داده شود باید بلافاصله فکر کند که اگر بخواهد ۵ زره پوش اضافی را در انبار ببرد باید ۴ نفر را نگهبان قرار دهد. بهرحال هر کاری که بخواهد انجام دهد باید متناسب با مقدوراتی باشد که در خدمتش قرار گرفته است.

پس خلاصه احتمال اول این است که جهت‌گیری چیزی جز ایجاد یک دسته فاعل نیست چون ایجاد ارتباط در حقیقت ایجاد فاعل است یا به عبارتی ایجاد کیفی در علاقه هاست که ایجاد کیفیت در علاقه ها ایجاد فاعل را نتیجه می‌دهد یعنی میزان قدرت ایجاد شما بسته به آنچه که به شما سپرده شده است، می‌باشد. حال سؤال مهم به عنوان پاورقی این بحث این است که آیا صحیح است به ایجاد کیف ربط هم ایجاد فاعل گفته شود؟ می‌گوئیم بنظر ما صحیح است به ایجاد کیف ربط هم

ایجاد فاعل گفته شود که این مطلب را در چند مرتبه هم خواهیم گفت.

(س): ظاهراً" در این مرتبه (ایجاد کیف ربط) نیاز به امداد هم ندارد زیرا تقومی نیست.

(ج): بله! امداد نمی‌خواهد، در اینجا تقوم اوصاف به فاعل و فاعل به اوصاف هست چون اگر بنا هست که ایشان در منزلت دعا و طلب «قبل از امداد» باشد ولو ادنی مرتبه تصرف در کیفیت را برای او قائل باشند؛ شما می‌بایست وجه الطلب و یا دعا را در ادنی مرتبه بگوئید یعنی وجه، معرض نیست و یا اگر هم اعراض کند درجاتی دارد. اینگونه نیست که اعراض مطلق باشد و اگر انسان اعراض کرد بدترین درجه کفر را انتخاب نماید بلکه در مقداری که به او سعهٔ اعطا شده است یا شاکر است و یا شاکر نیست (البته با توجه به مراتبی که از شکر ذکر می‌کنید که همان دعا، سجود و وجه الطلب است) حالا بعد هم که به آن امداد شد و باز یک مجموعه و ظرفیت جدیدی پیدا کرد و عامل و نماینده مولا در هماهنگ سازی اوصاف درونی خودش گردید (البته با اعطائی که به آن اضافه شده و به آن تعلق داشته و تحت سیطره او هستند) یعنی این نمایندگی را که انجام داد و یک ظرفیت شد آیا ظرفیت دوم، شامل ظرفیت، جهت و عاملیت هست یا خیر؟ طبیعتاً" هست.

۳ـ وجود ظرفیت، جهت، عاملیت از مرحله اول خلق در فاعل تصرفی و تبعی

بنابراین در بررسی احتمال اول می‌گوئیم صحیح است گفته شود که در اول کار هم که ظرفیت ایجاد شده بود، ظرفیت شامل ظرفیت، جهت و عاملیت بوده است (یعنی جهت و عاملیت درون ظرفیت مندرج است) بنابراین شما سه چیز ندارید. پس چنین احتمالی را می‌توانیم در ابتدا طرح نمائیم که بگوئیم اول کار چیزی جز ظرفیت نیست.

حالا سؤال دیگر این است که با این وصف چرا شما «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» می‌گوئید؟ چرا می‌گوئید ظرفیت دارای جهت و عاملیت است؟ (که در واقع، این طرح یک اشکال ناظر به احتمال اول است)

۳/۱ـ خلق مجموعه‌ای از فاعلها حول محور یک فاعل در ابتدای خلق

در پاسخ به اشکال فوق عرض می‌کنیم که فرض این است که یک «مجموعه مرکب» در منزلت اول، ایجاد شده است، لذا قبل از آنکه این فرد بخواهد وجه‌الطلبی داشته باشد و دخالتی هم نموده باشد، آنچه که ایجاد شده است یک مجموعه از فاعلها حول یک فاعل هستند و یک وحدت و کثرت متقومی نیز بهم دارند.

۳/۲ـ «جهت ابتدائی» فاعل تصرفی به معنای منزلت تاریخی او

بنابراین آیا می‌تواند بدون جهت ایجاد شده باشد و منزلت تاریخی هم نداشته باشد؟

۳/۳ـ عاملیت ابتدائی فاعل تصرفی به معنای فاعلیت تبعی او در ترکیب

آیا می‌تواند عاملیت (یعنی فاعلیت و حرکت به این معنائی که در فاعل تبعی ذکرکردیم یعنی قابلیت ترکیب با نظام و مرتبا" در نظام بودن) را نیز نداشته باشد؟! یا اینکه در اول کار هم که خلق می‌شود یک نحوهٔ حرکت تبعی دارد؟! یعنی تعلق به فاعل بالاتر را که در فاعلیت وی فاعلیت کند، در شکل فاعل تبعی داراست.

۳/۴ـ «ظرفیت ابتدائی» فاعل تصرفی به معنای منزلت فطری او در قرب و بعد

حالا اگر در شکل فاعل تبعی، فاعلیت داشته باشد آیا در منزلت قرب است یا در منزلت بعد؟ آیا برای کسی ایجاد شده یا اینکه خودش اولین ایجاد است؟ ایندو با هم تفاوت دارد آیا صدمین ایجاد است و یا در دروه‌های خاصی از ایجاد پیدا شده است؟ در آن دوره‌ها که ایجاد شده آیا نزدیک است یا دور؟ آیا می‌توان گفت در این حال (قبل از وجه الطلب) این فاعل حرکتی ندارد؟ آیا منزلت ندارد؟ اگر گفته شود حرکت ندارد به این معنا است که عاملیت ندارد در حالی که می‌گوئید به نحو تبعی مرکب است و در حال ترکیب هم هست پس ظرفیت هم «عاملیت» دارد، اگر می‌خواهید بگوئید این فاعل به جهتی که آن را در مرحله تاریخی خلق کرده‌اند در آن جهت خلق نشده است می‌گوئیم خیر! این فرد در آن جهت خلق شده است یعنی سلسله روابط درونی‌اش متناسب با آن منزلت از تاریخ است و در منزلت دیگری نیست بله! درست است که در ابتدا فاعل تبعی است ولی فاعل تبعی را گاهی در دوران غیبت خلق می‌کنند گاهی در دوران ظهور و یا گاهی در دوران نبی اکرم (ص) یا قبل از آن خلق می‌کنند. پس این مجموعه عاملیت دارد، هر چند قبل از تصرفاتش باشد و حالا اگر بگوئید آیا این فرد قبل از تصرفات فاعل تصرفی اجتماعی، عاملیت دارد؟ می‌گوئیم بله! بنابراین یک مجموعه‌ای است که در حال عمل کردن است حالا آیا نحوه روابط درونی این مجموعه که در حال عملکردن است متناسب با تصرف فاعل موجدش است یا خیر؟ می‌گوئیم بله!

۳/۵ـ تحرک حین الخلق در فاعل تبعی

(س): ما از ابتدا یک فاعل تبعی فرض می‌کنیم پس اینکه فاعل تبعی دارای ظرفیت، جهت و عاملیت است، به چه معناست؟

(ج): فاعلیت تبعی در نفس تبعیتش بدون حرکت نیست.

(س): یعنی حرکتش عاملیت و جهتش را درست می‌کند نه اینکه از بدو خلقت سه وصف ظرفیت، جهت، عاملیت را داراست. پس عاملیت دارد یعنی حرکت دارد.

(ج): یعنی ممتنع است بدون حرکت باشد یعنی در بدو خلقتش متحرک است.

۳/۵/۱ـ تقدم «خلق» بر حرکت نتیجهٔ اصالت کیفیت

اینگونه نیست که اول چیزی را خلق کنند و بعد او را متحرک کنند، بلکه چیزی را که خلق می‌کنند «حین الخلق» متحرک خلق می‌شود به گونه‌ای که «لم ینفصل منه الحرکه ابداً»، نمی‌شود «منه» را سابق بر حرکت بیاوریم، نمی‌شود کیفیت را قبل از فاعلیت بیاوریم « فاعل ای موجد ای متحرک» البته فاعلیت را در سطوح مختلف ملاحظه می‌کنیم و برای هر سطحش نیز صحیح است، عنوانی ذکر کنیم.

۳/۵/۲ـ تحرک تبعی فاعل تبعی در موضوع فاعلیت (تعلق به فاعل بالاتر)

اینکه می‌گوئید اصل این است که «فاعل تعلق دارد به فاعل بالاتر تا فاعلیت کند در توسعهٔ فاعلیتش» این مطلب را نسبت به فاعل تبعی هم می‌گوئید. این تعریف که منحصر به فاعل تصرفی یا محوری نیست! یعنی این تحرک را در خود موضوع فاعلیت نهایت به نحو تبعیت دارا می‌باشد.

اصل بحث(۲): تفاوت فاعل تبعی و تصرفی

۱ـ تعریف فاعل تبعی، تصرفی و محوری

به آن فاعلی که تقاضایش مرتباً مؤخر از تصرف است و مرتباً هم متصرف واقع می‌شود «فاعل تبعی» می‌گوئیم و به آن فاعلی که تقاضایش مقدم بر تصرف است و خودش در امر سرپرستی و توسعه و تصرف سهیم و شریک می‌باشد «فاعل تصرفی» می‌گوئیم و به آن فاعلی که تصرفاتش متناسب با خلقتش آنقدر بالاست. بگونه‌ای که فاعلهای تصرفی را هم تحت تصرف قرار می‌دهد «فاعل محوری» می‌گوئیم و در این مطلب تفاوتی نیست که یک مجموعهٔ کوچک فرض شود یا مجموعه بزرگ! در هر صورت این مطلب وجود دارد.

۲ـ تبعیت فاعل تبعی از فاعل تصرفی در جهت‌گیری

بنابراین این کلام ما در احتمال اول این است که ما نمی‌توانیم گاهی این را از عاملیت جدا کنیم؛ ولی طبیعی است که فاعل تبعی جهت گیری‌اش تابع تصرفات فاعل بالاتر است. نمی‌توان جهت‌گیری آن را مستقل از فاعلیتهای بالاتر ملاحظه کرد، چرا؟ چون بهرحال این فاعل، یک فاعل تبعی است بقول معروف «دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد». ولی فاعل تصرفی سوخت و سوز هم دارد، یعنی می‌تواند خودش را نازل کند. بنابراین فاعل تبعی اینگونه توصیف شد و در توصیفی که از آن ارائه می‌دهیم، می‌خواهیم هماهنگی آنرا با آنچه که قبلاً عرض کردیم و آنچه بعداً خواهیم گفت،

ملاحظه کنیم.

در هر حال جهت فاعل تبعی چیزی جز جهت فعل موجدش نیست، همانگونه که این فاعل تصرفی بعداً" در وجه الطلب تصرف می‌کند، فاعلهای اوصاف تبعی درون او هم جهت می‌گیرند، ولی جهت‌گیری آنها تابع این فاعل تصرفی است که محور مرتبهٔ دوم هست.

(س): جبراً" یا صد در صد!

۲/۱ـ تبعیت در جهت‌گیری به معنای فاعلیت ضعیف در جهت‌گیری

(ج): در اینجا اگر فاعل مطرح شد دیگر جبراً" نداریم و اساساً" معنای صد در صدی در اینجا وجود ندارد.

(س): وقتی جهت تابع فعل او شد...

(ج): اگر فاعل گفتیم دیگر جبر معنا ندارد، چون به نسبت در وجه‌الطلب هم مؤثر است. مثلاً" شخصی را فرض کنید که آدم خوش طینتی نیست، ولی وجه‌الطلب‌اش الهی است و با این حال وسوسه می‌شود که به طرف مادیات برگردد.

(س): اینکه می‌فرمائید فاعلهای تبعی در جهت، تابع فاعل تصرفی هستند به این معنا است که خودشان هیچگونه جهتی ندارند؟!

(ج): جهت آنها نسبت به جهت فاعل تصرفی جهت نازله و تبعی است. البته توجه داشته باشید این تبعی به معنای «جهت تبعی در منطق اصالت شیء» نیست، بلکه به معنای «تبعی در فاعلیت تبعی» است، یعنی میزان تحرک او بسیار کمتر از فاعل تصرفی می‌باشد.

۲/۲ـ تبعیت فاعل تصرفی از فاعل محوری در جهت‌گیری کلی

(س): بنابراین فاعل تصرفی هم حتماً" نسبت به فاعل بالاتر تابع هست و جهت او هم تابع می‌شود!؟

(ج): بله! جهت کلی او که حتماً" باید تابع باشد.

۳ـ نسبت تبعیت با تصرف مبین تبعی یا تصرفی بودن فاعل

(س): در این صورت، تقسیم‌بندی فاعلها دارای اشکال می‌شود، چون خود فاعل تصرفی هم جهت‌گیریش تبعی می‌شود.

(ج): البته جهت‌گیری فاعل تصرفی هم به نسبتی تبعی است.

(س): پس همه تابعند و نمی‌توان یکی را تصرفی و دیگری را تبعی بنامیم.

(ج): قبلاً" هم عرض کردیم که اینجا نسبت مطرح است، یعنی به «نسبت» نسبت تبعیت و تصرف اضافه و کم می‌شود.

(س): بنابراین نمی‌توان به یکی گفت تبعی و به دیگری تصرفی! مثلاً" بگوئیم جمادات تبعی‌اند و انسان تصرفی است، بلکه هم انسان تبعی است و هم جمادات.

(ج): اگر تبعی مطلق یا تصرفی مطلق مورد نظرتان هست...

(س): یک موقع تعریفی دادید که اینها را از هم جدا کردید یعنی فرمودید: یکی تقاضای قبل از طلب دارد و دیگری تقاضای قبل از طلب ندارد، بعد در توضیح این مطلب فرمودید: معنای آن این است که یکی در جهت‌گیری تابع است و دیگری در جهت‌گیری تابع نیست.

(ج): میزان جهت گیری‌ای که در قبل از تصرف و بعد از تصرف مطرح می‌کنیم و آن تبعی‌ای را که گفته بودیم...

(س): بهرحال نمی‌توان برایش مرزی معین کرد که به این بگوئیم تبعی و به آن نگوئیم تبعی، چون اگر مرزی معین کنیم خلاف این دستگاه می‌شود و اگر مرز هم معین نکنیم...

(ج): چرا اگر مرز تعیین کنیم خلاف این دستگاه می‌شود؟! برای من تقریب کنید تا من بفهمم.

(س): یعنی ما به چه چیزی فاعل تصرفی می‌گوئیم آیا انسان تصرفی است و جمادات نیستند!؟

(ج): خیر! من تعریف فلسفی می‌دهم نه اینکه دست روی مصداقی بگذارم و بگویم این انسان تصرفی است تعریف فلسفی ما این است که اگر فاعلی تقاضای قبل از تصرف مولا داشت، تصرفی است.

۳/۱ـ فاعلیت فاعل تصرفی در تعیین جهت جهت و فاعل تبعی در جهت عاملیت مبین تفاوت فاعل تبعی و تصرفی در جهت‌گیری

(س): پس این به هیچوجه دیگر تابع فاعل بالاتر نیست!؟

(ج): نه اینکه به هیچوجه! اگر گفتید یک مثقال از یک تن آن...

(س): این حرف را در فاعل تبعی هم می‌توان گفت مگر اینکه در فاعل تبعی تبعیت در جهتش را فیکس کنیم که جبری می‌شود و اگر بخواهیم در جهت هم به فاعل تبعی سهم تأثیر بدهیم عیناً" همین مطلب تکرار می‌شود.

(ج): آنچه که در مرتبه عاملیت برای فاعل تصرفی مطرح می‌کنید، همان را در ابتدا برای فاعل تبعی می‌گوئید.

۳/۲ـ نحوه عملکرد فاعل تبعی در همه مراتب ظرفیت، جهت، عاملیت، در منزلت عاملیت است

(س): شما می‌فرمائید فاعل تبعی هم جهت دارد.

(ج): بله! جهت دارد.

(س): آیا خودش هم در جهت فعلش دخالت دارد یا خیر؟

(ج): بله! ولی چگونه دخالتی؟ دخالتی که در مرتبهٔ عاملیت برای فاعل تصرفی می‌گوئید، نه دخالتی را که در مرتبهٔ جهت می‌گوئید. جهت آن منزلتش، منزلت جهت عاملیت است. یعنی تفاوتش همان تفاوت «جهت عاملیت» و «جهت جهت» است. یعنی موضوع جهت گاهی خود جهت قرار می‌گیرد.

(س): عاملیتش جهت دارد یا خود فاعل تبعی هم جهت دارد!؟

(ج): خیر! ما می‌گوئیم اگر بپرسید که جهت خودش چگونه تعریف می‌شود؟ می‌گوئیم به جهت عاملیتش تعریف می‌شود، البته در عاملیت هم حتماً" جهت دارد، اینگونه نیست که هیچ چیزی نداشته باشد.

(س): ولی قبل از عاملیتش، جهتش...؟

(ج): سؤال همین جا است، یعنی همین که می‌گوئید تقاضا ندارد، یعنی جهتش، جهت عاملیت است و بعدها هم در ضربهایی که می‌شود...

(س): برای فاعل تبعی قبل از عاملیت هم (در جهت خودش) یک جهتی فرض می‌کنیم و می‌گوئیم ظرفیت، جهت، عاملیت، در عاملیتش که می‌گوئیم جهت عاملیتش به خودش برمی‌گردد و عاملیت عاملیتش هم به خودش برمی‌گردد. اما در ظرفیت و جهت چیز دیگری می‌گوئیم یعنی آیا درست است که بگوئیم فاعل تبعی در اوصاف جهتش (نه اوصافی که عاملیت دارد چون در عاملیت می‌فرمائید که بعداً" ۹ وصف می‌شود؛ یعنی ابتدا سه وصف است که بعد سه وصف ۹ وصف می‌شود که ۹ وصف هم جهت دارد و ۹ وصف هم ظرفیت دارد) و در اوصاف ظرفیتش فاعلیت ندارد!؟

(ج): فاعل تبعی در اوصاف ظرفیت و اوصاف جهت به فاعل محوری متعلق است.

(س): یعنی فاعلیت ندارد!؟

(ج): خیر! متعلق است به معنای این است که برای او در نفس جهتش عامل است.

(س): آیا عامل است، بدین معنا است که برایش قدرت تخلف هم برایش قائل هستید!؟

(ج): یعنی همانقدری که جهت عاملیت می‌گوئید.

(س): بنابراین «فاعلیت در جهت» هم پیدا می‌کند نمی‌توان گفت فاعلیت او فقط در جهت عاملیت است بلکه در جهت جهت هم فاعلیت دارد.

(ج): خیر! به همان میزان که می‌گوئید جهت عاملیت.

(س): عرض من این است که بنا شد فاعل تبعی ظرفیت و جهت هم داشته باشد که جهت و ظرفیتش هم باز جهت دارد. حالا آیا در این جهت گیری ها، هم سهم تأثیر دارد یا خیر؟

(ج): نکته همین جا است که نحوهٔ عملکرد فاعل تبعی در همه جا در منزلت عاملیت است.

۳/۲/۱ـ ملحق بودن فاعل تبعی به فاعلیت مافوق در تعیین ظرفیت و جهت

(س): پس در ظرفیت و جهتش هیچ فاعلیتی ندارد؟

(ج): یعنی ملحق است.

(س): یعنی مجبور است یعنی فاعلی است که در این اوصافش مطلقاً" فاعلیت ندارد.

(ج): اگر وصفها را متقوم به هم بگیرید نه مجزای از هم...

(س): اگر متقوم گرفتید معنایش این است که فاعلیت دارد.

(ج): نکته مهم همین است که معنای «فاعلیت دارد و ندارد» (یعنی این سلب و ایجابی را که می‌آوریم) چیست؟ آیا سلب و ایجابی می‌گوئیم که نسبت حکمیه را کاملاً" بتواند منتزع کند و اصل موضوع را بریده نموده و آن را موضوع حکم قرار دهد یا خیر؟ یک فرض این است که بگوئیم عاملیت، جهت ندارد. فرض دوم این است که، عاملیت ملحق است به جهت فعل بالاتر و هیچگونه سهمی در جهت ندارد و فرض دیگر این است که در نفس عاملیت (که محدودهٔ خودش درون آن می‌باشد) میتواند به میزان کمی در هماهنگی خودش تحرک داشته باشد یعنی در عاملیت می‌تواند جهت گیری داشته باشد. حال با توجه به اینکه در عاملیت می‌تواند جهت گیری داشته باشد آیا خود همین، وقتی در یک مجموعه‌ای هست می‌تواند جای محور یا جای متصرف هم قرار گیرد؟ یا می‌گوئیم عین همین کار را (نه بالاتر از آنرا) که در عاملیت انجام می‌دهد در جهت هم می‌کند یعنی آیا باز در آنجا هم عاملیت در جهت دارد؟ یعنی وقتی ۳قید را پشت سر هم می‌آورید (که در اینجا من دو قید را میآورم) در آنجا هم نقش عامل را دارد ولی در عاملیتش جهت گیری دارد به عبارت دیگر می‌خواهم بگویم آیا این وصف در هر سه جا یک گونه حرکت دارد؟ البته اینکه ما بخواهیم آنرا بریده و جدا کنیم و بگوئیم این معنای فلسفی یعنی جهت داشتن در عاملیت تفاوتی ندارد که در مجموعه‌ای قرار گیرد که اسم آن مجموعه جهت گیری باشد یا اینکه در مجموعه‌ای قرار گیرد که اسم آن ظرفیت باشد؛ این یکی از فروض است فرض دیگر این است که بگوئیم «فاعل تبعی» (که این تعریف فلسفی را برایش ذکر کردید) در هر مجموعه‌ای که باشد همین کار را می‌کند پس تفاوتی

ندارد که در کجا باشد. یک فرض دیگر هم این است که بگوئیم: بله! کارش از نظر فلسفی همین کار است، ولی شدت تأثیر این کار، وقتی در جهت هست (یعنی در مجموعه‌ای است که یک محوری دارد و جهت گیری می‌کند) یک اثر دیگری را متقوم به محور (نه به خودش) دارد، وقتی هم که در مجموعه ظرفیت است یک اثر دیگری دارد؛ یعنی با این حال که یک چیز است ولی اگر در سه مجموعه متفاوت قرار گیرد اثر متفاوت خواهد داشت.

اگر بگوئید چون از نظر فلسفی یک چیز است پس در سه مجموعه نمی‌تواند سه تا اثر داشته باشد؛ معنایش این است که نتوانسته‌اید تقوم این را به محور ملاحظه کنید.

(س): آن وقت یک چیز بودنش رها میشود، اگر بخواهیم تعریف درستی بدهیم و این بتواند در سه مجموعه برود یا باید یک چیز بودنش رها بشود...

(ج): بله! ما اینها را مقید به قیود خاصی (مثلاً" می‌گوئیم عاملیت در جهت یا جهت در عاملیت) کرده و اینها را مشخص و جدا می‌کنیم ولی جدا کردن آنها (به وسیله این اوصافی که پشت سرهم آورده و تا ۸۱ وصف تبدیل کرده که هر سه وصف آن یکی شده و ۲۷ وصف را به ما تحویل می‌دهد) به معنای جدا شدن انتزاعی نیست، یعنی در ۷۶۰۰ میلیارد یک مورد هم تکرار وجود ندارد بنابراین جدا شدن و دسته‌بندی به عنوان اینکه به صورت «مساوی مساوی» در کنار یکدیگر بیاوریم، نداریم و اگر غرضتان از دسته‌بندی این است که ما یک دسته‌بندی داشته باشیم که «یصدق علی کثیرین» باشد ما چنین دسته‌بندی‌ای ابداً" نداریم، «لم یصدق» ولکن آیا اصل و فرع دارد؟ می‌گوئیم بله! فروعش هم هیچ کدام بالمره با یکدیگر مساوی تام نیستند، نسبت اینها با اصولشان هم نسبتهای متفاوتی است و اگر دنبال این می‌گردید که سه تا اصل فلسفی بدست بیاورید که اینها از همدیگر جدا باشند، و این دسته لشگرش علی حده و آن دسته هم لشگرش علی حده و سومی هم لشگرش علی حده باشد ما می‌گوئیم چنین تجریدی نمی‌توانید داشته باشید.

۴ـ متصرف در توسعه نبودن فاعل تبعی

(س): این مطلب که روشن است، من عرضم این است که تعریف باید بگونه‌ای باشد که مرزها را روشن کند چون در غیر اینصورت اگر کسی بگوید: این فاعل تبعی است و انسان فاعل تصرفی است می‌گوئیم: خیر! چرا به انسان بگوئیم فاعل تصرفی است، انسان نه تبعی تنها است و نه تصرفی! بلکه هم تبعی است و هم تصرفی؛ یعنی بستگی دارد به اینکه با چه لحاظی به آن نگاه کنیم، چرا به انسان بگوئیم فاعل تصرفی و به این بگوئیم تبعی؟! انسان اگر به لحاظ محور عالم ملاحظه شود تبعی است و اگر به لحاظ متصرف فیه خودش ملاحظه شود تصرفی است.

(ج): پس لحاظها را از هم بریده می‌گیرید.

(س): خیر! واقعاً" نسبتی دارد و به دو طرف، یک ربطی دارد که در یک ربط متصرف است و در ربط دیگر تابع است.

(ج): انسان فاعلی است متقوم به فاعل محور و فاعل مادون.

(س): سنگ هم همین گونه است، سنگ هم روابطی دارد که در یک رابطه متصرف و در یک رابطه دیگر تابع است.

(ج): نهایت این است که آیا این تصرف، تصرف در توسعه می‌تواند باشد.

۴/۱ـ تأثیر فاعل تبعی در توسعه از طریق تولی اوست (نه تصرف او)

(س): نمی‌شود تصرف فاعل تبعی، تصرف در توسعه نباشد. نمی‌تواند سهم تأثیر در توسعه نداشته باشد، اگر سهمی داشت در توسعه هم سهم خواهد داشت.

(ج): این مسئله مهمی است که سهم در توسعه در چه رتبه‌ای به تولی است و در چه رتبه‌ای به خودش برمی‌گردد، مهم همین است که آیا نظام...

(س): اگر برای فاعل تبعی هم فاعلیت قائل شدیم و فاعلیتش را هم از نظام جدا نکردیم حتماً" در توسعه هم سهیم خواهد شد و نمی‌توانیم بگوئیم این فاعلیتش نسبت به توسعه بی‌اثر است مگر اینکه سهم فاعلیت آنرا از عالم قطع کرده و بگوئیم اصلاً" به توسعه ربطی ندارد والا اگر کمترین مرتبهٔ از فاعلیت را برای این قائل شدیم به نسبت فاعلیتش در توسعه هم مؤثر واقع می‌شود.

(ج): مثلاً" دست حضرت عالی در توسعه قطعاً" مؤثر است.

(س): به سهم فاعلیت خودش در توسعه مؤثر است.

(ج): حال اگر خدای نخواسته دست شما زخم شده باشد و نتوانید کاری انجام دهید یا مجبور شوید به کندی انجام دهید، مثلاً" می‌خواستید مطلبی را خوب و سریع بنویسید ولی حالا نمی‌توانید، در این صورت حتماً" این زخم شدن دست، درکند شدن کار مؤثر است و اثری را که شما در توسعه به وسیله این نوشته می‌توانید داشته باید اگر این دست ملحق به شما نباشد این مطلب نوشته نمی‌شود و آن اثر را نمی‌توانید داشته باشید. ولی من می‌گویم آیا فقط دست در این مسئله مدخلیت دارد؟ خیر! بلکه قلم و خودکار هم اینگونه است. اگر خودکار هم خودکار بدی باشد نمی‌توانید خوب بنویسید و اگر کم رنگ بنویسید و گاهی هم اصلاً" چیزی ننویسد دیگر به آن نوشته نمی‌توانید رجوع کنید چون نوشته هم همانند صور ذهنی، وسیلهٔ تداعی خارجی هست یعنی ملحق است به فاعلیت تصرفی در منزلت بالا نه منزلت پائین! چون مانند این است که

شما حافظه‌ایی جدای از خودتان درست می‌کنید که سرعت مراجعه به آن هم تفاوت دارد مثلاً" اگر کتاب باشد به یک گونه است و اگر چاغخانه و یا کامپیوتر و یا دستگاه بالاتر از کامپیوتر باشد هر کدام به یک گونهٔ خاصی است.

پس این حتماً" فاعل تبعی می‌باشد و در توسعه هم مسلماً" نقش دارد، ولی دست شما که خیلی نزدیکتر به شما می‌باشد تا قلم شما (که تعمیر لازم دارد) یا اینکه قلم و خودکار خوبی باشد که خوب و راحت بنویسد یا یک مدادی باشد یا کامپیوتر... بهرحال چیزی نزدیکتر از دست شما به شما نیست، می‌گوئید آیا دست در توسعه نقش دارد می‌گوئیم: بله و اگر حذف شود توسعه واقع نمی‌شود.

(س): فاعلیت خودش نقش دارد نه فاعلیت محض آن.

(ج): اگر فاعلیتش به همین اندازه در خودش اثر داشته باشد یعنی در حد زخم شدن و زخم نشدن مؤثر باشد، کار شما را کند یا تند می‌کند، این دست اگر فاعلیت داشته باشد در اینکه خودش خودش را زخم کند، کار شما را تند و کند می‌کند و شکی در این مطلب نیست، ولی سؤال این است که آیا نسبت از طریق شماست یا مستقل از شماست؟ مثلاً" اگر دست یک نفر دیگر زخم شود دستش همین فاعلیت را دارد، ولی آن شخص منزلت کار شما را ندارد، مثلاً" او نجار است و در حال درست کردن کمد می‌باشد، پس دست نجار دست یک نویسنده نیست و گرچه زخم شدن دست او هم در توسعه اثر دارد. منتهی اثرش در زودتر یا دیرتر ساختن کمد می‌باشد پس زخم دست و ضعیف بودن ابزار همانگونه که برای شما وجود دارد برای یک کاسب هم هست اگر ما منزلت فاعلیتها را مختلف دانسته و فاعلیتهای ملحق به آنها را هم مختلف دانستیم در آن صورت بایستی دید فاعل تبعی در صورتی که مؤثر در خودش هم باشد و خودش را مثلاً" کند و تند کند جای تند و کند کردن آن کجا می‌باشد.

۴/۲ـ فاعل تبعی در عاملیت خود محور است نه در تبعیت خود

(س): مرز فاعل تبعی معین نیست، چون بسیط که نیست آن هم فاعل تبعی دارد، محور دارد...

(ج): آیا معنای معین شدن را با این توصیفی که ما بیان کردیم می‌گوئید یا با معنای دیگر؟

(س): با هر توصیفی که باشد فرق نمی‌کند، چون اولاً"، فاعل تبعی را که نمی‌توان بسیط گرفت، بنابراین خود فاعل تبعی هم «محور»، «متصرف» و «تابع» دارد.

(ج): آیا محورش جزء خودش است؛ یعنی نکته مهم این است که آیا فاعل تبعی در تبعیتش هم خودش محور است؟ اگر اینگونه باشد دیگر فاعل تبعی نمی‌تواند باشد، مگر بگوئید در عاملیتش، خودش محور و فاعل است، در عاملیت و در ترکیب

فاعل می‌باشد نه اینکه در تصرف فاعل باشد.

(س): سؤال من نسبت به اینکه می‌فرمائید «در عاملیت فاعل است» این است که آیا فاعلها در ترکیب شدن یک سهم دارند یا یک نظام دارند؟ آیا یک اراده در مرتبه عاملیت است یا اینکه اراده‌هایی هستند که این اراده‌ها محور دارند، همین که بگوئیم در مرتبهٔ عاملیت محور دارد معنایش این است که او هم متصرف دارد (یعنی آن محور متصرف دارد) پس چرا به آن تبعی می‌گوئیم.

(ج): یک وقتی می‌گوئید او هم مرکب است و مرکب هم مرکب است تا آخر، این معنایش این است که در مفهوم ترکیب مرتکب اشتباه شده‌اید، باید آنجا را درست کنید. این مطلب که مرکب است و مرکب هم مرکب است یعنی چه؟ مگر در مفهوم بسیط و مرکب بحث می‌کنید؟! تا بگوئید پس این بسیط است؟! مگر بنا بود که دو تا مفهوم داشته باشیم که یکی مرکب و دیگری بسیط باشد؟! یا بگوئید این جزء لایتجزی است، اما دارای ابعاد عقلیه که هست ابعاد عقلیه می‌تواند آن را از هم جدا کند ولی شما در خارج نمی‌توانید آن را جدا کنید چون در هر صورت هر چیزی فرض تجزیه و جدا کردن که می‌تواند داشته باشد فرض آن که امتناعی ندارد بعد بگوئید ذو طرفین است، فرض نصف شدن را دارد و امثال ذلک یعنی عقل تا از این بازی خسته نشود بازی ادامه دارد! حال ما که این مطالب را نمی‌گوئیم، اگر در وحدت و کثرت به چنین چیزی قائل شدید، نمی‌توانید نظام بسازید، اینکه می‌گوئید در اولین مهره کمتر از سه وصف نمی‌تواند باشد، بیشتر هم نمی‌تواند باشد هر یک از سه وصف هم متقوماً" ایجاد می‌شود. در این صورت دیگر نمی‌توان تجزیه کرد، نه بسیط سازی می‌توان نمود، که بگوئید حال یک وصف آن را با تحلیل عقلی جدا کنید و معلوم کنید که آن یک وصف مرکب است یا بسیط؟! می‌گوئیم خیر جدا نمی‌شود چون متقوم است و نمی‌شود نظر تجریدی به آن داشت. اگر هم یک وقت شما آن را تجرید کردید بدانید که حقیقتاً" این وصف تجرید شده همان وصف متقوم با دیگر اوصاف نیست، بلکه شما یک چیز دیگری برای خودتان درست کرده‌اید و در مورد آن بحث می‌کنید. اگر وصف امتداد را از عالم جدا کنید دیگر جاذبه‌ای در آن نیست، اگر فرض ربط نسبت به خارج است باید حتماً" جاذبه، تعلقی داشته باشد، اگر تعلق نداشته باشد دیگر وصف نیست.

اشکال شما دقیقاً" در همین نکته است که برای فاعل تبعی هم نمی‌خواهید فاعلیت متناسب با منزلتی که حتماً" وجودش ملحق باشد به فاعل تصرفی و فاعل تصرفی هم ملحق باشد به فاعل محوری ملاحظه کنید، بلکه می‌خواهید مثلاً" در ابتدای کار این فاعل تبعی را مثلاً" بگذاریم در قوطی عطاری یا در این فایل بگذاریم، حالا این دومی‌اش را هم این طرف بگذاریم بعد بیائیم آندو را با هم آشتی بدهیم.

«۱۵»

(س): اتفاقاً" من برعکس این مطلب را می‌گویم. ما اگر «نسبیتی» تعریف کنیم نباید از ابتدا بگوئیم که ما یک فاعل تصرفی داریم که این دیگر تبعی نیست و یک فاعل تبعی داریم که فاعل تصرفی نیست، بلکه باید بگوئیم نسبت به چه جیزی در نظر می‌گیریم تا ببینیم تصرفی است یا تبعی ؟

(ج): آیا نسبی بودنی هم که تجریدی معین می‌شود و بگوئیم: این من حیث آب است و من حیث دیگر...؟

(س): «من حیث» منظورم نیست بلکه ربطی به فاعل دارد و آن ربط، ربط تبعیت است و یک ربطی هم به فاعل دیگر دارد...

(ج): آیا ربط اول آن بریده از ربط دومش هست یا خیر؟ دو ربط جدا منظورتان هست.

(س): خیر!

(ج): آیا یک ربط است.

(س): خیر، یکی نیست، یک بسیط است.

۴/۳ـ فاعلیت در تعیین «جهت عاملیت» حداقل مرتبه فاعلیت

(ج): حالا طبق این فرمایشاتتان به میدان بیائید و نسبیت را تعریف کنید.

(س): خوب این در نظام جایگاهی دارد...

(ج): با بیان اینکه در نظامی هست و جایگاهی دارد که نمی‌شود فرار کرد. اینکه ربطی به آن دارد و ربطی به این دارد یعنی چه؟ آن و این چه می‌شود؟ این کلامتان خیلی تفاوت دارد با عرض ما، ما می‌گوئیم جهت داشتن در عاملیت برای همهٔ فاعلها هست حتی برای فاعل تبعی! این مرتبه از تصرف، نفس فاعلیت به آن قوام دارد و قابلیت عزل شدن را ندارد.

*** ـ پاورقی: تفاوت معنای مفاهیم در مراتب نظام روشنگر تفاوت تجرید در دستگاه انتزاعی و تجرید در دستگاه ولایت**

(س): ما گاهی که از آن طرف وارد بحث می‌شویم شما می‌فرمائید ما کلی و جزئی نداریم، بلکه کل و جزء داریم و وقتی به این طبقه‌بندی وارد می‌شویم، شما دقیقاً" به روش انتزاع عمل می‌نمائید و می‌فرمائید همه فاعلها در یک وصفی شریک هستند، یعنی این وصف بر آنها منطبق است...

(ج): این همانند بحث «وجود» هست شما می‌گوئید: «فاعل» را که حد اولیه شما است چرا در همه جا میآورید؟! حد ما به فاعلیت است ولی شما می‌گوئید یک جا فاعل را نیاور.

(س): عرض من چیز دیگری است، وقتی حد را می‌آورید، به نحو انطباق هم می‌آورید نه به نحو کل و جزء، بلکه به نحو کلی و جزئی می‌آورید، چون می‌فرمائید همه فاعل هستند، نه اینکه بگوئید یک فاعل کل داریم، چون در آنجا دیگر «همه» نمی‌ماند، اگر «کل» را ببینیم «همه» دیگر معنا ندارد. چون ما آنجا نظام داریم در این صورت «همه فاعلند» به چه معناست!!

(ج): قطعاً" نظام به وسیله اینها موجود شده است، ما که نظام را قبل از اینها قرار ندادیم...

۱ـ تفاوت معنای فاعلیت در فاعل محوری، تصرفی و تبعی

(س): یعنی یک مفهومی داریم که بر همه منطبق است.

(ج): یعنی حد اولیه ما انطباقش تفاوت دارد با انطباقی که شما در آنجا می‌گوئید، یعنی انطباقش مثلاً" به فاعل محوری و انطباق آن به فاعل تصرفی و به فاعل تبعی زمین تا آسمان با هم تفاوت دارد، در اولی می‌گوئیم انطباق دارد به فاعل...

(س): ابتدا می‌فرمائید همه فاعلند، بعد می‌فرمائید همه فاعلند یعنی همه در جهت عاملیت با هم شریکند بعد می‌گوئید دومی آن است که در «جهت جهت» هم شریک است و مثلاً" سومی آن است که در «جهت ظرفیت» یا چیز دیگری (چون نمی‌دانم برای محور چه مشخصه‌ای ذکر می‌کنید) شریک است. در هر حال کلام شما مانند این است که بگوئیم همه حیوان هستند منتهی یک دسته ناطقیت هم دارند و یک دسته ندارند. پس تفاوتی به این «منطق دسته‌بندی» با منطق دسته‌بندی منطق صوری نیست، البته نمی‌گوئیم مفاهیم این، همان مفاهیم ایستاتیک هستند، ولی منطق طبقه‌بندی همان منطق طبقه‌بندی است مفاهیم دینامیک را شما می‌خواهید در همان منطق ایستاتیک طبقه‌بندی کنید، می‌فرمائید همه عاملیت در جهت دارند ولی مثلاً" این دسته علاوه بر آن عاملیت در «جهت جهت» هم دارند اینکه میفرمائید: فاعلیت در «جهت جهت» در یک عده هست ولی فاعلیت در «جهت عاملیت» مربوط به همه است، مانند این است که بگوئیم همه حیوانند ولی بعضی‌ها ناطقیت هم دارند، این شیوه طبقه‌بندی با طبقه‌بندی منطق صوری تفاوتی نکرد. این طبقه‌بندی شما غیر از کل و جزء است که حضرت عالی می‌فرمائید منطق ما، منطق «کل و جزء» است. در حالی که این هم همان منطق کلی و جزئی است.

۲ـ تفاوت معنای عاملیت در فاعل محوری، تصرفی و تبعی

(ج): خیر اینگونه نیست، ایندو با هم خیلی تفاوت دارند.

(س): مفاهیمش را قبول دارم که مفاهیم استاتیک نیست.

(ج):در اینکه شما باید تجرید نمائید شکی نیست، اما بحث در این است که نحوه تجرید و ترکیب شما چگونه است ؟

(س): من عرضم این است که تا اینجا نحوه تجزیه و ترکیب همان نحوه است.

(ج): خیر اینطور نیست، چون شما در اینجا در معنای انطباق تصرف می‌کنید و می‌گوئید عاملیت، ولی «عاملیت در جهتی» که نبی اکرم (ص) دارد، جاری در کل است و عاملیتی که در فاعل تصرفی هست، جاری در بخش است و عاملیتی که در مفاهیم تبعی است جاری در خودش است.

گاهی حضرت عالی حوصله‌تان تنگ می‌شود و فرصت تحمل کردن را ندارید! و اگر برای تحکیم قضایا کمی تردید وارد شده باشد (برای اینکه محکم شود تردید وارد می‌کنید چون کار از محکم کاری عیب نمی‌کند!) آن تردید دیگر به شما فرصت نمی‌دهد و از این هم می‌ترسید که تردید را رها کنید لذا جرئت اینکه آنرا رها کنید که جلو برویم نیز ندارید! چون می‌گوئید اگر در اینجا از آن دست برداشتم از دست می‌رود، می‌گوئیم چرا؟ می‌گوئید برای اینکه قضیه حل می‌شود و جواب پیدا می‌شود.

دکتر نجابت: جوابش این است که «جهت عاملیت عام» به معنای انسانیت که صدق بر همه داشته باشد، منظور نیست، جهت در عاملیت نسبت به حضرت نبی اکرم (ص) که فرمودند اصلاً" مفهوماً" تفاوت کرد، به اصطلاح مراتب است.

(ج): نه تفاوت مفهومی‌ای که بینونیت حقیقیه در آن باشد و نه اینکه بگوئید از قبیل تشکیک است، بلکه از قبیل این است که صحیح می‌باشد که بگوئیم محوری آن در کل جاری است و صحیح است که بگوئیم تصرفی آن در بخش است و تبعی آن هم در خودش می‌باشد. حال من یک جمع بندی می‌کنم.

احتمال اول در این باره شد که ما بگوئیم همه مجموعهٔ ظرفیت در حد فاعلیت تبعی، دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» می‌باشد، ولی جهتشان جهت عاملیت می‌باشد. ظرفیتشان هم باز به عاملیت ملحق است یعنی منزلت و قدر آنها از طرف مولا می‌باشد و عاملیت آنها هم باز از طرف مولا می‌باشد.

* * « وَٱلسَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرَكاتُه» * *

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۲) تاریخ: ۷۱/۱۰/۱۲

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی **تنظیم:** دفترفرهنگستان‌علوم‌اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

۱ـ تقوم اوصاف توسعه به هم و پدید آمدن ۲۷وصف برای توصیف موضوع بواسطه این تقوم ۲ـبررسی معنای فاعلیت (نیابت)

«فهرست»

* ـ اصل بحث (۱): تقوم اوصاف توسعه به هم و پدید آمدنِ ۲۷ وصف برای توصیف موضوع بواسطه این تقوم ص ۱

۱ـ ظرفیت توسعه بیانگر، میزان وحدت وکثرت، شدت یا مرحلهٔ تاریخی موضوع ص ۱

۱/۱ـ میزان الحاق فاعل تبعی به فاعل تصرفی معیار توسعه ظرفیت تاریخی ص ۲

۱/۲ـ تعیین ظرفیت فاعلها متناسب با مرحله تاریخی آنها ص ۳

۱/۲/۱ـ وجود جهت در ظرفیت فطری ص ۳

۱/۲/۲ـ تأثیر جهت‌گیری تاریخی در «مرکب» فاعل ص ۳

۱/۲/۳ـ تاریخ بیانگر توسعه و اشتداد وحدت و کثرت ص ۳

۱/۲/۳/۱ـ تعریف تاریخ و تعاقب تدریجی در اصالت شیء ص ۳

۱/۲/۳/۲ـ تعریف تاریخ به اشتداد قرب و اشتداد عاملیت در اصالت ولایت ص ۳

۲ـ متصف شدن «ظرفیت» به ظرفیت، جهت، عاملیت از ابتدای خلق ص ۴

۲/۱ـ حکومت ظرفیت ظرفیت، بر ظرفیت جهت و ظرفیت جهت بر ظرفیت عاملیت ص ۴

۲/۲ـ معنای عاملیت در ظرفیت ص ۴

نام کتاب یا جزوه :	مباحثی پیرامون مدل	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۱۳۰۲۲
اســـتاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین :	۷۱/۱۰/۱۲
عنوان‌گذار:	برادر پیروزمند	تاریخ انـتشار :	۷۴/۰۷/۲۵
ویراستار :	برادر جمـــالی	تاریخ بایگانی :	۷۴/۰۷/۲۵
حروفچینی :	بهینه سازان نشـر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تـــیـراژ :	۱۵ نسـخه
تکثیر از :	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول

۲/۳ـ معنای جهت در ظرفیت ص ۴

۲/۴ـ ظرفیت، جهت، عاملیت ظرفیت اولیه، زیربنای تمام ظرفیتها، جهتها و عاملیتها ص ۵

۲/۵ـ قدرت تحرک (روی گردانی) فاعل در سه مرتبه ظرفیت، جهت، عاملیت مانع از بی‌نیازی از اوصاف جهتی و عاملیتی ص ۶

۳ـ ایجاد متقوم اوصاف توسعه ص ۶

۳/۱ـ منفصل نبودن اوصاف توسعه از یکدیگر ص ۶

۳/۲ـ متقوم بودن اوصاف فاعل به فاعل ص ۷

۳/۳ـ فاعلیت فاعل در خودش منشاء مساوی نبودن نحوه تقوم اوصاف به فاعل ص ۸

۳/۳/۱ـ امکان فاعلیت فاعل در خودش با توجه به حد اولیه فاعلیت ص ۸

۳/۴ـ تشابه «تقوم فاعل و اوصاف تبعی» با «تقوم زمان و مکان» ص ۸

۳/۴/۱ـ تعلق اوصاف فاعل به او و نفوذ فاعل در اوصافش موجب ذات تعدد نیست ص ۹

۳/۵ـ وجود جهت در ابتدای خلق نتیجه تقوم اوصاف به فاعل ص ۹

۳/۵/۱ـ حضور تبعی فاعل و حضور تصرفی مولا در تعیین جهت اولیه فاعل ص ۹

۴ـ لزوم اتصاف «جهت» به «ظرفیت، جهت، عاملیت» به ضرورت وجود مراتب مختلف تصرف در نظام ص ۹

۴/۱ـ تعیین خواست نظام در اوصاف جهتی ص ۱۰

۴/۲ـ تعیین «خواستی که مبنای توسعه است» در اوصاف جهتی ص ۱۰

۴/۳ـ تعیین میزان تحرک نظام در اوصاف عاملیتی ص ۱۰

۴/۴ـ وابسته نبودن تعیین جهت نظام به شخص واحد (حتی محور) ص ۱۰

۵ـ توصیف موضوع به «۲۷ وصف» حاصل سه مرتبهٔ تقوم اوصاف ص ۱۱

۵/۱ـ سه مرتبهٔ تقوم اوصاف سه مرتبه نظام هستند ص ۱۱

۵/۲ـ ۹ وصف حاصل یک مرتبه تقوم اوصاف ص ۱۱

۵/۳ـ ۲۷ وصف حاصل مرتبهٔ دیگر تقوم اوصاف ص ۱۲

۵/۳/۱ـ بیان همه ارتباطات سه وصف به وسیله ۲۷ وصف سه قیدی ص ۱۲
۵/۳/۲ـ تبدیل شدن ۳ وصف به ۹ وصف در صورت نگرش اوصاف اصالت شیء به موضوعات ص ۱۴
۵/۳/۳ـ اختلاف سطح اوصاف ظرفیت، جهت، عاملیت در عین تقوم اینها ص ۱۴
۵/۳/۴ـ ۹ وصف حاصل لحاظ توسعه در سه وصف متقوم ص ۱۵
۵/۳/۴/۱ـ لزوم اوصاف جهتی (علاوه بر اوصاف ظرفیتی) به ضرورت توسعه موضوع ص ۱۵
۵/۳/۴/۲ـ منطقی بودن (استقرای نبودن) تبدیل سه وصف به ۹ وصف ص ۱۵
۵/۳/۵ـ ۲۷ وصف حاصل تقوم سه سطح (ظرفیت، جهت، عاملیت) اوصاف ۹گانه ص ۱۶
۵/۳/۵/۱ـ ۲۷ وصف حاصل جریان یافتن سه وصف اولیه در ۹ وصف ص ۱۶
۵/۳/۶ـ پذیرش سه مغیر اولیه منشأ توقف در ۲۷ وصف ص ۱۶
۵/۴ـ ۷۶۰۰ میلیارد وصف متصف بیان تناسباتی است که حاصل تغییر جای ۲۷ وصف می‌باشد. ص ۱۷
*** ـ اصل بحث (۲): بررسی معنای عاملیت (نیابت) بر مبنای ولایت** ص ۱۸
۱ـ تصرف در خود و تصرف در غیر دو مرتبهٔ نیابت ص ۱۸
۲ـ تبعیت نسبی از خواست مولا در نیابت ص ۱۹
۲/۱ـ قابلیت تخلف از مشیت حضرت حق (مطلق نبودن منشاء) ص ۱۹
۲/۱/۱ـ امکان تغییر مشیت الهی با توجه به آیات قرآن ص ۱۹
۲/۱/۲ـ تعطیل ثواب و عقاب در صورت مطلق داشتن مشیت حضرت حق ص ۱۹
۲/۲ـ تعریف «مشیت تخلف ناپذیر» به نسبت بین خواست عبد و مصلحت نظام عالم ص ۲۰
۳ـ نائب (عامل) نبودن فاعل در نفس خواست (الا به نحو تبعی) ص ۲۱
*** ـ پاورقی: ملاحظه «لوازم عقلی تعبد» بیانگر تفاوت شیوه بررسی مطلب در اصالت ولایت با نظر حکماء و متکلمین** ص ۲۲

«بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ»

جلسه: (۲۲) تاریخ: ۷۱/۱۰/۱۲

عنوان کلی:

۱ـ تقوم اوصاف توسعه به هم و پدید آمدن ۲۷وصف برای توصیف موضوع بواسطه این تقوم

۲ـ بررسی معنای فاعلیت (نیابت)

اصل بحث (۱): تقوم اوصاف توسعه بهم و پدید آمدن ۲۷وصف برای توصیف موضوع بواسطه این تقوم

بحث در توصیف اصول توسعه «ظرفیت، جهت» عاملیت» و تفاوت آن با اصول اوصاف ساختار بود.

۱ـ ظرفیت بیانگر، میزان وحدت و کثرت، شدت یا مرحلهٔ تاریخی موضوع

در اصول توسعه، بیان شد که وحدت و کثرت و شدت، از نظر تاریخ معرف ظرفیت می‌باشند. همچنین بیان شد که در این منزلت شدت، ارتقاء در جهت و عاملیت یک مرتبه را ذکر می‌کنیم. در ابتدکاری به منازل و مراتب نداریم، بلکه تنها توجه به این مطلب داریم که نظام ما وسعت شدتش و مقداری شدتش چقدر می‌باشد؟ یک نظام اجتماعی را فرض کنیم که در یک دورانی از تاریخ که جمعیتش خیلی زیادتر از جمعیت فعلی آن باشد (که قطعاً" چنین فرضی در مورد بعضی از نظامات اجتماعی تحقق پیدا کرده است، به اینکه یک نظامی در زمانی جمعیتش بیشتر از زمانهای دیگر بوده است) حال سؤال ما این است که اگر این نظام در زمانی که جمعیتش زیاده بوده احیاناً" کارهای عظیمی را برحسب وضع و ظرفیت صنعتی خودش انجام داده باشد مانند ساختن اهرام ثلاثه، تخت‌جمشید، عجائب سبعه جهان، آیا می‌توانیم بگوئیم که انجام این کارها بدین معناست که این نظام توسعهٔ کیفی یافته است و نظامی می‌باشد که ارتقاء در تصمیم‌گیری داشته است؟ و یا در عاملیت و کارآیی ارتقاء داشته است؟ و یا اینکه با این کارها توانسته

«۱»

است کارایی و افزایش بالاتر و بیشتری داشته باشد؟ و یا اینکه نمی‌توان چنین اوصافی را با صرف انجام گرفتن این کارها به یک نظام نسبت داد؟ البته باید توجه داشت که این مطلب مربوط به مرتبهٔ تاریخی یک نظام می‌باشد.

۱/۱ـ میزان الحاق فاعل تبعی به فاعل تصرفی معیار توسعهٔ ظرفیت تاریخی

پس باید توجه داشت که صرف بیشتر بودن تعداد نفرات، اثبات بیشتر بودن ظرفیت تاریخی را نمی‌کند، زیرا بنابر مباحث گذشته تنها با فاعل جدید شدت بیشتر حاصل می‌شود و به عبارت دیگر صحبت بر سر «قدرت الحاق فاعل تبعی به فاعل تصرفی» می‌باشد، یعنی شدت بیشتر دایر مدار حاصل شدن چنین قدرتی می‌باشد. حال سؤال این است که قدرت الحاق امم سابق چه مقدار بوده است؟ بدون تردید قدرت الحاق امم سابق به این وسعتی که در این زمان موجود می‌باشد، نبوده است.

حجة‌الاسلام میرباقری: یعنی آیا قدرت الحاق فاعلیت تصرفی به محور در هر دو سطح ملاک شدت می‌باشد؟

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: بله، به عبارت دیگر درست است که در امم سابق بوسیله نیروی کمی زیاد مثلاً" سیصد هزار غلام یا بیشتر، سنگها را می‌تراشیدند و مانند آینه صیقل می‌دادند و احیاناً" از علومی هم استفاده میکردند مثلاً" علم اجیرکردن فاعلهای دیگر و یا علم تسخیر اجنه و بکارگیری آنها مانند بردگان و یا علم بکارگیری اسماء، اما با این حال تصرفات آنان مانند تصرفاتی که در نظامهای موجود رخ می‌دهد نبوده است. یعنی آن تصرفات اینگونه نبوده است که تبدیل به قوانینی شوند که آن قوانین ابزار تصرف برای همگان واقع شوند. مثلاً" قوانین ساخت ضبط صوتی را ارائه دهند که هرکس بتواند با آن صدای خود را ضبط کند، هم بقال و هم عطار و حتی بچه هم بتواند صدایش را ضبط کند. یعنی اینگونه نبوده است که به صرف خرید یک محصول، کمترین مرتبهٔ از تولی اجتماعی لازم هم بتواند قدرت تصرف در یک میدان را پیداکند. حتی در نظامهای موجود آنقدر ظرفیت و شدت بالا رفته که تکنولوژی را به عنوان بازیچه برای رشد بچه ها بکار می‌گیرند، مثلاً" ساعت کامپیوتری برای بچه ها می‌خرند، تا بتوانند با این تکنولوژی ادراک بچه را به شدت بالا ببرند. به عبارت دیگر اینکه یک نظامی از قوانین و یک نظامی از فاعلیتهای تبعی در اختیار قرار بگیرد که قدرت تصرف را شدیداً" توسعه بدهد، صحبت جدیدی است که در نظامهای پیش اصلاً" مطرح نبوده است. به عبارت واضحتر، در امم سابق نفوذ اجتماعی بگونه‌ای نبوده است که ظرفیت فعلی نظامهای موجود را همراه داشته باشد. حال از این نکته می‌گذریم و ذکر آن هم بدین خاطر بود که خواستیم اشاره‌ای داشته باشیم به این مطلب که اگر معنایی برای وحدت و کثرت ذکر می‌شود باید بتوان آنرا در نظام تکوین هم ملاحظه کرد، یعنی بتوانیم میزان نفوذ فاعلیت را در فاعلیت تصرفی و تبعی و مراتبی از فاعلیتهای تبعی را (فاعلیتهایی که در اختیار هست، از مرتبه نسبت بین امور تا تصرف و نفوذ در کیفیات) ملاحظه کنیم.

«۲»

۱/۲ـ تعیین ظرفیت فاعلها متناسب با مرحلهٔ تاریخی آنها

حالا اگر گفته شود که ما یک ظرفیتی داریم که در آن جهت‌گیری لحاظ شده است، یعنی در آن ظرفیت یک دعا کردن و خواستی، موجود است هر دوی آنها از نظر سطح توسعه و وسعت، نسبت به فعلی که فاعل بالاتر توسط آن اینها را در این ظرفیت ایجاد کرده تابع هستند. یعنی متناسب با مرتبه تاریخی، ظرفیت وجود دارد که این ظرفیت جدای از «فلسفه تاریخ» نمی‌باشد و لذا همیشه توسعه، توسعه تاریخی نظام هست. البته باید توجه داشت که جهت هم باز خودش ظرفیت دارد، ولی با این حال تابعی از آن می‌باشد.

۱/۲/۱ـ وجود جهت در ظرفیت فطری

حال سؤال ما این است که آیا در ظرفیتی که اول کار می‌بینیم «جهت» وجود دارد یا نه؟ با توجه به مباحث قبل، مسلم است که در ظرفیت، جهت به نحو فاعلیت تبعی موجود می‌باشد. البته فاعلیت تبعی هم خود دارای جهت می‌باشد. یعنی در یک سطحی می‌تواند جهت‌گیری بکند آن چنانکه برای یک جهتی هم می‌توان در آن تصرف کرد.

۱/۲/۲ـ تأثیر جهت‌گیری تاریخی در «ترکیب» فاعل

پس در فاعل تبعی یک مرتبهٔ از جهت‌گیری در نفس ایجادش موجود می‌باشد، یعنی دارای روابطی متناسب با مرحله‌ای از تاریخ می‌باشد که در آن مرحله ایجاد شده است. پس جهت‌گیری تاریخی در اصل ترکیبش مؤثر است.

حجةالاسلام میرباقری: تاریخ یعنی چه؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: یعنی متناسب با هر مرحلهٔ از تاریخ، مولا تصرفی کرده است.

(س): اصلاً" خود تاریخ به چه معنا می‌باشد؟

(ج): یعنی توسعهٔ وحدت و کثرت که همان بحث اشتداد می‌باشد که قبلاً" بیان شده است. به عبارت دیگر توسعه چیزی جز ساخته شدن تاریخ نمی‌باشد، و لذا باید مراتب توسعه را در مراحل تاریخ دید. یعنی توسعه‌ای که به توسعه تعلق و اشتداد نظام معنا می‌شود، به طرف استکمال حرکت می‌کند و متعلق به فاعل بالاتری می‌باشد که می‌تواند آن فاعل در توسعهٔ فاعلیتش، فاعلیت کند، که چنین توسعه‌ای تاریخ و زمان را می‌سازد.

۱/۲/۳/۱ـ تعریف تاریخ به تعاقب تدریجی در اصالت شیء

«تاریخ» بنابر مبنای اصالت شیء به «تعاقب تدریجی» معنا می‌شود.

۱/۲/۳/۲ـ تعریف تاریخ به اشتداد قرب واشتداد عاملیت در ولایت

اما بنابر مبنای «نظام ولایت» تاریخ، تعاقب نمی‌باشد بلکه «توسعهٔ قرب» و «اشتداد قرب» می‌باشد، که اشتداد قرب در پایان به اشتداد عاملیت تفسیر می‌شود، یعنی از طرف بالاتر (مولا) عامل و نائب شدیدتری می‌شود. البته

شکی نیست که در عاملیتش سجود بالاتر و تعلق بیشتر و در جهتش ارتقاء بیشتری پیدا می‌کند.

۲ـ متصف شدن «ظرفیت» به ظرفیت، جهت، عاملیت از ابتدای خلق

مطلب دیگر اینکه این ظرفیت از ابتدای خلق دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» می‌باشد.

۲/۱ـ حکومت ظرفیت ظرفیت، بر ظرفیت جهت و ظرفیت جهت بر ظرفیت عاملیت

همچنین این ظرفیت، جهت، عاملیتی را که دارا می‌باشد، اولاً: مربوط به میزان شدت و میزان قربش می‌باشد و ثانیاً: این سه بر ظرفیت جهت‌گیریش حکومت دارند و ظرفیت جهت‌گیریش نیز بر ظرفیت عاملیتش حکومت دارد.

۲/۲ـ معنای عاملیت در ظرفیت

«عاملیت» در ظرفیت، عاملیت تبعی می‌باشد و «عاملیت تبعی» به معنای ترکیب پذیری فعلی‌اش می‌باشد، که این ترکیب پذیری فعلی بر ترکیب پذیری جهتش و ترکیب پذیری عاملیت ثانویش حکومت دارد.

۲/۳ـ معنای جهت در ظرفیت

«جهت‌گیری در ظرفیت» بدین معناست که ظرفیت یک بافت و نظام و روابطی دارد که آن روابط متناسب با مرتبه تعلقش می‌باشند. البته بخشی از آن روابط مربوط به فعل مولا می‌باشد که مشخص کننده این هستند که در چه مرحله‌ای مولا این توسعه را ایجاد کرده است و بخشی از آن روابط که مربوط به فاعلیت تبعی خودش و تحرکی که دارد می‌باشد، یعنی با روابط این بخش‌داری بافتی متناسب با منزلت فعلی تاریخ می‌شود. مثلاً (این مثال در عین حالی که مبعد هست مقرب هم هست) یک صندوق سنگی با ارزشی را بعد از گذشت سالیان متمادی و با دقتهای فراوان و مشکلات زیادی توانسته با وسایل مدرن امروزی پیدا کنند، که این صندوق زیر یک ستونی بود که بر روی آن ستون با خطوط ریزی مطالبی نوشته شده بود، با دستگاهی این خطوط ریز را تشخیص دادند، سپس پی بردند که زیر این ستون سنگی است که روی آن هم خطوطی است که با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود، بوسیله تابش اشعه متوجه شدند که این سنگ دو تا صفحه می‌باشد که روی هم گذاشته‌اند، با دستگاههای جدیدی این دو صفحه را بر داشتند، دیدند که میان آن جعبه سنگی می‌باشد که کاملاً بسته شده است. وقتی آن جعبه را باز کردند، دیدند که در آن سند اراضی ایران موجود می‌باشد. کشف این صندوق نشان می‌دهد که برای نگهداری اسناد در گذشته چگونه تحرک و فاعلیتی انجام می‌گرفته است، اما در این زمان مثلاً سازمان ملل دیگر برای نگهداری اسناد اینگونه عمل نمی‌کند، زیرا در این زمان بافتی متناسب با منزلت تاریخ پدید آمده است که مغایر با بافت گذشته می‌باشد. همچنین ادراک از مرزها هم در این زمان کاملاً متفاوت با ادراک پیشینیان می‌باشد، در این زمان مرزها، مرزهای قدرت تکنیک و مرزهای قدرت تمایلات می‌باشند.

«۴»

(س): اگر می‌خواهیم فاعلیتی را در تاریخ مقایسه کنیم معنایش این است که براساس فاعلیت و براساس علیت قدرت فاعلیتش محدود به مدار خاصی می‌شود. یعنی به لحاظ قانون علیت امکان اینکه عالم فعلی در گذشته موجود باشد نبوده است؟

(ج): بله.

(س): مسلماً نبوده است زیرا اگر «علیتی» هم به عالم نگاه کنیم، علت تامه آن حوادث غیر از علت تامه این حوادث می‌باشد و همچنین براساس فاعلیت هم که ملاحظه کنیم توسعه و ظرفیت فاعلیت مطرح می‌شود، یعنی بنابر اینکه فاعلیت، فاعلیت مطلق نمی‌باشد و فاعلیتی نسبی می‌باشد، طبیعتاً هر نسبیت خاصی متناسب با خودش می‌تواند در هر وجههٔ خاصی فعالیت و عاملیت داشته باشد.

(ج): حال صحبت در بارهٔ این است که «ظرفیت» خود یک بافتی دارد. یعنی اوصاف ظرفیت به نحو فاعل تبعی در بدو هر مرحله‌ای از ظرفیت با هم تناسباتی دارند که این تناسبات متناسب با مرتبه تاریخی و وسعت تاریخی ظرفیت می‌باشند. به عبارت دیگر تناسباتش با مسئله توسعه و اوصاف توسعه می‌باشد. یعنی دارای جهت می‌باشند. البته اینکه می‌گوئیم ظرفیت، بافت و تناسباتی دارد مانند این است که بگوئیم «خواست» که مرتبه‌ای از نظام و روابط فعل جهت‌دار می‌باشد، خود نظام و بافت خاصی دارد. در توضیح اینکه مرتبه‌ای از نظام و روابط فعلی را که جهت‌گیری کرد خواست می‌نامند، که بعد از عاملیت در آن «خواست» آن مرتبه جاری می‌شود. شاهدشان این است که در همان موقع که خواست هست، خود خواست قابل اندازه‌گیری می‌باشد، یعنی خواست خودش دارای نظام و مراتبی می‌باشد، که مرتبهٔ نازله‌اش همان وجه‌الطلب می‌باشد و مرتبه عالیه‌اش خواست شخصی مانند نبی اکرم (ص) می‌باشد که خدا به او می‌گوید: «ولسوف یعطیک ربک فترضی» البته این خواست با «خواست» ما قابل قیاس نمی‌باشد و اصلاً معنا ندارد که به آن خواست و به این هم خواست بگوئیم. به عبارت دیگر «خواست» خود نظام و مراتبی دارد که این مراتب متناسب با مراتب باصطلاح معرفتی می‌باشند، یعنی می‌تواند خواست «ارتقاء» پیدا کند. پس همانگونه که بافت اوصاف در خود موضوع خواست، بافت اوصاف در خود ظرفیت و بافت اوصاف در مرتبهٔ عاملیت موجود می‌باشد در خود مرتبهٔ اول ظرفیت هم بافتی موجود می‌باشد. یعنی از این مرتبه هم نیرو و تعلق و فاعلیت و هم «عاملیت تبعی» متناسب وجود دارد.

۲/۴ـ ظرفیت، جهت، عاملیتِ ظرفیت اولیه، زیربنای تمام ظرفیتها، جهت‌ها و عاملیت‌ها

نتیجه اینکه «ظرفیت، جهت، عاملیت» موجود در ظرفیت اولیه زیربنای تمامی ظرفیت‌ها و جهت‌ها و عاملیت‌ها می‌باشند.

«۵»

۲/۵ـ قدرت تحرک «روی‌گردانی» فاعل در سه مرتبه ظرفیت، جهت، عاملیت مانع از بی‌نیازی از اوصاف جهتی و عاملیتی

البته فاعل در سه مرتبهٔ ظرفیت، جهت، عاملیت تحرک دارد زیرا فاعل است، یعنی اینگونه نیست که عین همان صادر شود. کسی نباید بگوید که بنابراین از «ظرفیت، جهت، عاملیت» جهت یا از «ظرفیت، جهت، عاملیت» عاملیت مستغنی شده‌ایم. بلکه فاعل در هر مرتبه‌اش تحرک دارد. می‌شود ظرفیت فاعل، ظرفیت تاریخی خوبی باشد اما جهت‌گیری، متناسب با این ظرفیت نداشته باشد که در این صورت سقوط می‌کند. یا اینکه می‌شود جهت‌گیری خوبی بکند اما در عاملیت به میزانی که قدرت دارد عمل نکند و مانند فاعلیت تبعی ضعیف عمل کند. پس تحرک را در هر سه مرتبهٔ «جهت، ظرفیت، عاملیت» باید ملاحظه کرد.

حجة‌الاسلام صدوق: آیا «ظرفیت، جهت، عاملیت» ظرفیت تاریخی هستند؟

(ج): بله، هر سه تاریخی هستند.

(س): منظورم این است که «ظرفیت، جهت، عاملیت» ظرفیت مربوط به مولاست که این تاریخی می‌باشد و «ظرفیت، جهت، عاملیت» جهت، فاعلیت ظرفیت در جهت می‌باشد و «ظرفیت، جهت، عاملیت» مربوط به عاملیت خود ظرفیت می‌باشد.

(ج): سؤالم این است که چرا اینها «ظرفیت، جهت، عاملیت» اول که مربوط به مولاست تاریخی باشد اما «ظرفیت، جهت، عاملیت» دوم و سوم تاریخی نباشند؟ اگر اولی تاریخی می‌باشد دومی و سومی هم در تاریخ مطرح هستند، یعنی متناسب با مرحله‌ای از تاریخ تحرکی خواهند داشت.

(س): پس اگر بخواهیم اصلاحش کنیم، باید اینگونه بگوئیم که «ظرفیت، جهت، عاملیت» مربوط به فعل «مولا» می‌باشد.

(ج): مربوط به فعل مولاست الا اینکه تبعی‌اش به ما برمی‌گردد. فاعل تبعی در مرتبه دوم و سوم هم باز تبعی می‌باشد، مگر به مقدار بسیار کمی که در هر سه مرتبه وجود دارد، یعنی به قدری که در عاملیت ذکر می‌کنیم. در فاعل تصرفی مقدارش بیشتر و در فاعل محوری کاملاً بیشتر است.

۳ـ ایجاد متقوم اوصاف توسعه

۳/۱ـ منفصل نبودن اوصاف توسعه از یکدیگر

حالا اگر سه تا وصف را مطلقاً جدای از هم ببینیم، یعنی هر وصف یک موضوعی باشد که جدا وجود پیدا کند...

حجة‌الاسلام میرباقری: اینطور اگر تعریف نشود، بهتر است، زیرا «بیشتر» مرزی را معین نمی‌کند و اگر مرزی

را هم معین نکند، مرزی هم بین فاعل تبعی، تصرفی و محوری معین نمی‌شود. لذا باید یک تعریفی مشخص ارائه داد، مثل آن تعریفی که قبلاً مطرح بود که مثلاً خواست قبل از تقاضا دارد و یا نه؟ در کدام مرحله متصرف است؟ و... خلاصه اینکه اگر به کمی و زیادی تعریف شد کمی و زیادی یک مفهوم نسبی است که نمی‌توان مرزی در آن تعیین کرد.

(ج): ما هنوز وارد ساختار نشدیم و لذا الان تعاریف ما نسبت به ساختار اجمال دارد. ما الان فقط نسبت به موضوعات توسعه صحبت می‌کنیم.

حالا باید بررسی کنیم که آیا ما سه تا وصف داریم که این سه، سه تا موضوع علیحده دارند که اصولاً نسبتشان به همدیگر قابل ملاحظه نیست، ولو اینکه هر سه با همدیگر در ظرفیت باشند؟ به عبارت دیگر آیا می‌توانیم بگوئیم: «ظرفیت، ظرفیت»، امری است جدا و لقب «جهت ظرفیت» هم نباید داشته باشد؟ و آیا نباید بافتی برای ظرفیت ذکر کرد؟ و آیا نمی‌توانیم لقب عاملیت و فاعلیت تبعی برای ظرفیت ذکر کنیم و تنها باید بگوئیم که این ظرفیت یک امری علیحده و جدا و غیر قابل ترکیب با جهت می‌باشد؟ و به عبارت دیگر آیا اینگونه است که یک موجودی مستقل به اسم ظرفیت یک موجود دیگری هم به اسم جهت و یک موجود دیگری هم به اسم عاملیت جدای از هم خلق کرده‌اند؟ به نظر ما هرگز چنین چیزی قابل طرح نمی‌باشد، یعنی چنین چیزی قابلیت خلقت ندارد به اینکه ظرفیتی بدون بافت و بدون مرتبه تاریخی و بدون عاملیت وجود داشته باشد.

(س): مرحلهٔ تاریخی را مفسر جهتش می‌دانید؟

(ج): بله مفسر جهتش هست همچنانکه بافتش هم مفسر جهتش می‌باشد. بافت یعنی تناسب بین اوصاف که همیشه متناسب با مرحلهٔ تاریخی است و همچنین نمی‌توانید بگوئید که هیچ رتبه‌ای از عاملیت را، (عاملیت چه به نحو تبعی و چه به نحو تصرفی) ندارد، و به عبارت دیگر اینکه می‌گوئیم حتماً همهٔ این اوصاف با هم حضور دارند و قابل انفکاک نمی‌باشند بدین معناست که سه وصف متقوم ایجاد شده است زیرا فاعل و موجد کیفیت است.

۳/۲ـ متقوم بودن اوصاف فاعل‌به به فاعل

البته اینکه می‌گوئیم در هر فاعل، سه وصف متقوم ایجاد شده است، بدین معنا نیست که اول کار که خلقش کرده‌اند دارای هیچ کیفیتی نباشد. یعنی این صحبت باطل است که کسی بگوید یا کیفیت نداشته باشد یا اگر داشته باشد کیفیت محدد و مقوم ذاتش باشد. پس باید بگوئیم فاعلی است که دارای اوصافی می‌باشد، که این اوصاف به فاعلیت تقوم دارد.

۳/۳ـ فاعلیت فاعل در خودش منشاء مساوی نبودن نحوهٔ تقوم اوصاف به فاعل

مطلب دیگر اینکه آیا فاعلیت که به این اوصاف تقوم دارد، در تقوم، فاعلیت و اوصاف موضعشان مساوی می‌باشد؟ یعنی آیا نحوه تقومشان به یکدیگر به یک گونه می‌باشد؟ خیر، ابداً اینگونه نمی‌باشد فاعلیت قدرت فعل در نفس اوصاف را دارد. البته اینگونه هم نیست که دوتا بشوند، یعنی فاعلیت یک چیز و اوصاف یک چیز دیگر و فاعلیت در آنها عمل کند، بلکه خودش نسبت به خودش فاعلیت دارد.

۳/۳/۱ـ امکان فاعلیت فاعل در خودش با توجه به حدّ اولیه فاعلیت

البته شاید سؤال شود که فاعل خود نمی‌تواند نسبت به خودش فاعلیت داشته باشد. در جواب باید گفت که بنا بر حد اولیه در دستگاه فاعلیت چنین چیزی ممکن می‌باشد. در دستگاه فاعلیت از یک طرف فاعل قید ذاتش، کیفیت نمی‌باشد و حرکت برای او امکان‌پذیر بوده و از طرف دیگر معنای تعلقش به فاعل بالاتر (فاعل بالاتری که در توسعه فاعلیتش فاعلیت می‌کند) این است که نحوهٔ وجود بافتش باید متناسب با تبعیت از فاعلیتش باشد، که این تبعیت ولو به کمترین نسبتی باشد که در فاعل تبعی ذکر می‌شود. چنین تصویری از فاعل در دستگاه فاعلیت امکان این را می‌دهد که فاعل در خودش فاعلیت کند.

حجةالاسلام میرباقری: اگر اوصاف را در دستگاه فاعلیت به فاعلیت تبعی تعریف کنیم، قابل قبول است که فاعل تبعی از فاعل تصرفی تبعیت کند.

۳/۴ـ تشابه «تقوم فاعل و اوصاف تبعی» با «تقوم زمان و مکان»

(ج): اگر تبعیت کرد و نحوهٔ تقوم را در دستگاه فاعلیت تعریف کردید (خوب عنایت کنید)، و به عبارت دیگر اگر این «خودش» می‌خواهد حاکم باشد...

(س): آیا «خود» یعنی باضافه فاعلهای تبعی‌اش؟ یعنی اینکه منظور از «خود» این است که یک فاعلی داریم که فاعلهای تبعی دارد؟

(ج): خودی که باضافهٔ فاعلیتهایش می‌باشد. البته این اضافه اضافه‌ای نیست که بگونهٔ تألیف شکل گرفته باشد. بلکه اضافه‌ای است که می‌توان آن را به لحاظ تعلق اوصاف و بسط مکانی فاعل تعریف کرد. همچنانکه عین همین مطلب را در موضوع ضرب و جمعش خواهیم گفت. در آنجا خواهیم گفت: که تکرار واحد نیست بلکه توسعهٔ نسبت است یعنی واحد باید اخذ از نسبت شده باشد، که توضیح بیشترش را آینده خواهیم گفت. در اینجا هم باید دقت کنیم که منظور از «جمع» چه نوع جمعی مورد نظر می‌باشد؟ آیا جمعی تألیفی می‌باشد؟ و یا اینکه تعلقی است از اوصاف و نفوذی از فاعل می‌باشد؟ نفوذ این فاعل در او اوصاف متقوم به خود اوصاف می‌باشد؟ کمااینکه تعلق آن

اوصاف به فاعل، متقوم به خود فاعل می‌باشند، یعنی نحوه جمعش نحوهٔ جمع خودش می‌باشد؟ به عبارت دیگر باید بررسی کنیم که آیا می‌توان تقومی را که در زمان و مکان مطرح می‌کنیم، آن را به همان معنی در اینجا جاری کنیم یا خیر؟ پس باید به دو نکته توجه داشت اولاً: اینکه فاعل در خودش می‌تواند اثر بگذارد یعنی در «خودی» که متقوم است می‌تواند اثر بگذارد، و ثانیاً نفوذش در اوصافش غیر از نحوه تعلق اوصافش به خودش می‌باشد.

۳/۴/۱ـ تعلق اوصاف فاعل به او و نفوذ فاعل در اوصافش موجب تعدد ذات نیست

و همچنین باید توجه داشت، اینکه مطرح می‌کنیم خودش و اوصاف خودش، به معنای تحرک فاعلیت می‌باشد، اما به معنای دوئیت ذات نمی‌باشد، یعنی اینگونه نیست که در ذات دوئیت باشد مثلاً یک چیز باشد که در یک چیز دیگر می‌خواهد اثر بگذارد، بلکه اینجا فاعل موجد متحرک داریم. به عبارت دیگر اثر اوصاف فاعل موجود و متحرک را اگر بخواهید در دستگاه «اصالت کیفیت» ملاحظه کنید، تمام اوصاف از همدیگر پاره پاره می‌شوند، اما در دستگاه «اصالت فاعلیت» نمی‌توان فاعل را از حرکت و از اوصاف مناسباتش جدا کرد و حتی نمی‌توان اوصاف را به نحوه‌ای که مقید کننده فاعل باشند ملاحظه کرد، زیرا اگر مقید فاعل باشند، فاعل را از حرکت ساقط می‌کنند. پس معنای فاعلیت فاعل این است که مرتباً موجد است، و لذا چون موجد است، کیفیت را هر چند در نازلترین مرتبه ایجاد می‌کند.

۳/۵ـ وجود جهت در ابتدای خلق نتیجه تقوم اوصاف به فاعل

پس بنابر چنین تصویری از تقوم اوصاف به فاعل، می‌توان نتیجه گرفت که از ابتدای خلق، فاعل دارای جهتی می‌باشد.

۳/۵/۱ـ حضور تبعی فاعل و حضور تصرفی مولا در تعیین جهت اولیه فاعل

البته در تعیین جهت اولیه فاعل، هم خود فاعل حضوری تبعی و هم مولا حضوری تصرفی دارد.

۴ـ لزوم اتصاف «جهت» به «ظرفیت، جهت، عاملیت» به ضرورت وجود مراتب مختلف تصرف در نظام

مطلب دیگر اینکه اصول فلسفه‌اتان باید یک سیری بگذراند تا بتواند اوصاف توسعه را تکمیل کند. یعنی باید سه وصف «ظرفیت، جهت، عاملیت» در منزلت جهت‌گیری بیایند، زیرا در جای خودش (فقط اشاره می‌کنیم) گفته شده بود که فاعلیت محوری تنها بدون نماینده نمی‌تواند موضوع توسعه را تمام کند همچنانکه رشد، بدون فاعل در هیچ مرتبه‌ای نمی‌تواند تمام بشود. همچنین گفته بودیم که در توسعه ناگزیر از داشتن فاعل تصرفی نیز می‌باشیم.

به عبارت دیگر درست است که گفته بودیم فاعل تصرفی باید برای فاعل محوری خلق شود، این مطلب سرجای خودش محفوظ و کسی حرفی ندارد ولکن در همان آنجا گفته بودیم که توسعهٔ در فاعلیت تبعی به توسعهٔ نظام بازگشت میکند، که خود توسعهٔ نظام، مراتب مختلف تصرف را لازم دارد. به عبارت دیگر اگر بگوئیم مرتبه دعا، در

توسعهٔ نظام غیر از مرتبهٔ دعایی می‌باشد که در مرتبه گیاهان و جمادات مطرح می‌باشد[1] آنوقت (وقتی که بحث پیرامون نظام و اوصاف ساختار می‌باشد) خواهیم گفت که اگر بخواهید شما ظرفیت و جهت و عاملیت را در حال توسعه به نظام نسبت دهید (نسبت به نظام یعنی موضوعتان نظام و توسعهٔ نظام باشد) باید ظرفیت جهت نظام و ظرفیت عاملیت نظام را هم ملاحظه کنید.

۴/۱ـ تعیین خواست نظام در اوصاف جهتی

البته باید توجه داشت که این ظرفیت غیر از ظرفیت اولیه و جهت اولیه می‌باشد. جهت اولیه، مرتبه‌ای می‌باشد که صرفاً" قابلیت تاریخی را ذکر می‌کند. یعنی صرفا وحدت و کثرت و روابطش را ملاحظه می‌کند. اما در مرتبه دوم که نظام را در جهت‌گیری و ارتقاء جهتش ملاحظه می‌کنید، می‌گوئید آن قدرت آن شدت و آن بافت، چه خواستی دارد؟ یعنی ظرفیت خواستش چه می‌باشد؟

۴/۲ـ تعیین «خواستی که مبنای توسعه است» در اوصاف جهتی

البته خواست فرد با خواست نظام فرق دارد، خواست نظام یعنی اینکه نظام در چه مرتبه‌ای از خواست می‌باشد، همچنین باید توجه داشت که خواستی از نظام مبنای توسعهٔ واقع می‌شود، که آن خواست، خواست در تصرف باشد، نه اینکه خواست در ظرفیت باشد.

۴/۳ـ تعیین میزان تحرک نظام در اوصاف عاملیتی

خواستش هم که معین شد در قدم بعد باید بررسی کرد که نظام چه عاملیتی دارد؟ البته تحرک نظام را در مراتب مختلف می‌توان ملاحظه کرد، یعنی نظام، محور، فاعلیت تصرفی و فاعلیت تبعی دارد، اما هیچکدام از اینها فعلاً" مورد توجه نمی‌باشد، بلکه فعلاً" اوصاف توسعهٔ نظام که «ظرفیت، جهت، عاملیت» است مورد توجه می‌باشد.

۴/۴ـ وابسته نبودن تعیین جهت نظام به شخص واحد (حتی محور)

البته آینده در بحث ساختار خواهیم گفت که همهٔ جهت‌گیری نظام به شخص محور برنمی‌گردد. البته در اینکه در ولایت اجتماعی، محور عزیزترین و عظیم‌ترین شخص، هم در تکوین و هم در همهٔ مراتب از شایستگی، وجود مبارک علی بن ابیطالب (ع) می‌باشد، صحبتی نداریم، ولی صحبت بر سر این مطلب است که اگر تولی به ایشان نباشد، و خواست عمومی همراه ایشان نباشد ولایت ایشان جاری نمی‌شود، و لذا می‌بینیم آنقدر خواست عمومی همراه ایشان نمی‌شود، که حضرت می‌فرمایند: خدایا برای من بهتر از اینها را بدل بیاور و برای اینها بدتر از من را

---

۱ ـ البته اگر توسعه ملاک فاعلیت باشد، در این مرتبه توسعه و دعا برای توسعه معنا ندارد، ولی اگر توسعه به تصرف در تقاضا هم واقع شود توسعه و دعا در این مرتبه هم معنا پیدا می‌کند.

بدل بیاور. حضرت دعایش عبادت می‌باشد، از روی کینه نیست، ولذا کسی نباید این دعا را شخصی و فردی تصور کند، دوای این بیمار (اهل کوفه) همین است می‌گوید این غلام بنی سقیفه دوای اینها هست، این ملت آمده انتخاب کرده بیماری را باید جراحی‌اش بکنند تا بیماریش برطرف شود در یکشب ظاهراً" همه شهر آمدند از شط به آن طرف بروند و صد هزار نفر در آب می‌افتند چون خدمت حضرت نیامدند بنابراین خدا یک چنین چیزی را برای معالجه ایشان فرستاد. (حالا از این مطلب بگذریم).

۵ـ توصیف موضوع به «۲۷ وصف» حاصل سه مرتبهٔ تقوم اوصاف

۵/۱ـ سه مرتبه تقوم اوصاف سه مرتبه نظام هستند

بهرحال اوصافی را که در اینجا می‌گوئیم از همدیگر مجزا نیستند، بلکه حتماً" متقوم به هم هستند. البته این تقوم در سه مرتبه موجود می‌باشد، که این «سه مرتبه بودن» معنای سه مرتبه بودن فرد را نمی‌دهد، بلکه معنای سه مرتبه بودن کل نظام را می‌دهد.

۵/۲ـ ۹ وصف حاصل یک مرتبه تقوم اوصاف

مطلب دیگر اینکه در یک نظام می‌توانیم ظرفیت، جهت و عاملیتش را تکرار کنیم، به اینکه بگوئیم ظرفیتش دارای این سه وصف، جهتش دارای این سه وصف و عاملیتش هم دارای این سه وصف می‌باشد که مجموعاً" ۹ وصف می‌شوند. در این صورت باید دقت داشت که وقتی هر یک از این اوصاف را تکرار می‌کنیم در حین تکرار این ۳مرتبه بریده و جدای از همدیگر نمی‌توانند باشند. به عبارت دیگر نظام را در حین اینکه ظرفیتش را ملاحظه می‌کنیم «ظرفیت، جهت، عاملیت» دارد نه اینکه ندارد مثل اینکه موجودی اگر یک رتبه از روحش را ملاحظه کنید یک مرتبه از سعه‌اش را می‌بینید، فرضاً" یک تجسدی را در مرتبه ذهنیتش می‌بیند، (البته در این مرحله کاملاً" نمی‌توانید این مرتبه را ملاحظه کنید) و همین موجود را اگر یک مرتبه دیگر از روحش را ببینید عاملیتش را ملاحظه می‌کنید، ولی باید دقت داشت که تمام این مراتب مربوط به یک موجود می‌باشد. به عبارت دیگر درست است که در اولین مرتبه‌ای که نظام اوصاف یک فاعل را می‌بیند مثلاً" در مرتبهٔ ظرفیت تاریخی، هر سه از اوصاف موجود می‌باشند ولی معنایی را که بکار می‌گیرید در «ظرفیت، جهت، عاملیت» متناسب با ملاحظهٔ ظرفیت، در آن معنا یک خصوصیتی لحاظ می‌شود که عین آن خصوصیت را بگونه‌ای دیگر و متفاوت با خصوصیت اول در مرتبه دوم و همچنین در مرتبه سوم می‌بینید. البته این معنا در مراتب بعدی همان جهت و تقوم به مرتبه قبلی را دارد. مثلاً" وقتی دست من کار می‌کند دیگر روح و فکر من تعطیل نمی‌باشند، بلکه هر سه با هم کار می‌کنند و هر سه ظرفیت، جهت، عاملیت دارند و هر سه بهم متقوم هستند و یک مجموعه را شکل می‌دهند.

«۱۱»

۵/۳ـ ۲۷وصف حاصل مرتبهٔ دیگر تقوم اوصاف

حال اگر رابطهٔ اوصاف اینگونه باشد، نباید در بررسی فقط ۹وصف را ملاحظه کنیم، بلکه علاوه بر «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» و «جهت جهت جهت» و «عاملیت عاملیت عاملیت»، باید ترکیبهای آنها را هم ملاحظه کنیم، زیرا این اوصاف به هم منسوب و متقوم هستند، نه اینکه از یکدیگر منفصل و جدا باشند. لذا همهٔ این اوصاف را در همه نحوه هایش باید بتوان با همدیگر ملاحظه کرد، که ظاهراً" در این ضرب سوم اوصاف تبدیل به ۲۷ شوند.

۵/۳/۱ـ بیان همه ارتباطات سه وصف به وسیله ۲۷ وصف سه قیدی

البته باید توجه داشت که در تبدیل علاوه بر اینکه اینها را موضوع و موصوف قرار می دهیم باید وصف و منسوب هم (برای بقیه خصوصیات دیگر) قرار بدهیم. زیرا نسبتشان به هم بریده نشود، یعنی نباید اینها را در سه صفحه و سه سطح جداگانه نوشت، پس در اینصورت وقتی هر کدام از این اوصافتان را که دارای سه قید می باشند، تکرار می‌کنید، می توانید تمام فرضهای ارتباطی این ۳وصف را در هم (یعنی تقومشان به یکدیگر) ملاحظه کنید، البته در قدم بعدی باید بررسی کرد که آیا این تعداد، همهٔ موضوعات و یا اینکه اصول موضوعه شناسایی همه چیزها می باشند؟ و اصلاً" فرق ایندو چه می باشد؟ آیا وضعیت اوصاف که تغییر می‌کند، موضوعات جدیدی شکل می‌گیرند؟ که انشاءالله تعالی در جلسات آینده در پیرامون این مطالب صحبت خواهیم کرد. پس فعلاً" ۲۷ موضوع سه وصفی داریم که هر کدامش هم به یک شکلی هستند.

حجةالاسلام میرباقری: ۲۷ چگونه ضربدر ۳ شده است؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اول سه تا وصف شد بعد آن سه تا وصف را بریدهٔ از اوصاف دیگر نداشتیم، یعنی هر کدام دارای سه وصف شدند که ۹ تا وصف ۲ قیدی را نتیجه داد، سپس هر کدام از اینها را منسوب به هم داشتیم و لذا یک بار دیگر در ۳ضرب شدند و هر کدام ۳قیدی شدند که مجموعاً" ۲۷ تا وصف تحویل داده شد. یعنی همانطوری که ممکن است «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» ملاحظه شود، «ظرفیت ظرفیت جهت» و «ظرفیت ظرفیت عاملیت» هم قابل لحاظ می باشد.

(س): اینکه چگونه ۲۷ به توان ۳ می‌رسد روشن نشد.

(ج): هر کدام اینها دارای سه تا وصف می‌شود و هر ۳وصفی در یک فنجان قرار می‌گیرد زیرا موضوعات متقوم اولیه‌ای که دارید، سه تا می باشند، که در ترکیبشان نسبت به یکدیگر همینگونه می شود.

حجةالاسلام صدوق: بیان کیفش حل بشود تا بعد به بیان ریاضی‌اش برسیم.

حجةالاسلام میرباقری: از ۲۷ چگونه به ۸۱ می‌رسیم، یعنی خودظرفیت را می‌گوئیم و برای جهت هم ۲۷

وصف و برای عاملیت هم ۲۷ وصف، که روی هم ۸۱ وصف می‌شوند؟ به عبارت دیگر یک بار می‌فرمائید استقراءً" دانه دانه روی هرکدام دست می‌گذاریم و می‌گوئیم مثلاً" ظرفیت خودداری «ظرفیت، جهت، عاملیت» می‌باشد، که این یک گونه ملاحظه است برای اینکه ما سه را تبدیل به ۹ کنیم. اما یک بار دیگر می‌فرمائید: نه این ۳ وصف همین اینکه بخواهند در ارتباط با هم ملاحظه شوند باید ۹ بشوند.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: خیر قبل از اینکه بخواهیم اینرا بگوئیم ظرفیت یک مجموعه و جهت یک مجموعه و عاملیت یک مجموعه مد نظر می‌باشد، یعنی فرضمان این است که این سه تا وصف از همدیگر بریده نیستند آیا همینگونه است یا خیر؟

(س): بله، سه وصف تاریخی‌اند که به متقومند.

(ج): آیا این سه وصف جدا جدا خودشان هم دارای سه وصف هستند یا خیر؟ یعنی آیا می‌توانیم اینجا بنویسیم، ظرفیت، و بعد بگوئیم ظرفیت ظرفیت، جهت ظرفیت، عاملیت ظرفیت یا اینکه نمی‌توانیم؟

(س): این مطلب چرا؟ یعنی آیا این را می‌خواهیم بگوئیم: چون مرتبط به هم هستند ۹ وصف می‌شوند؟

(ج): خیر هنوز که صحبت ارتباط نیست. الان ما داریم سه تا سطح را ملاحظه می‌کنیم که مثل اینکه بگوئیم این به منزله فرضاً" روح شخص می‌باشد.

(س): بله این مطلب روشن است زیرا به جز تعلق و فاعلیت ما تعریفی نکردیم، و لذا حتماً" نتیجه هم همین خواهد شد که هر وصفی را که ما فرض می‌کنیم، هم میزانی از تعلق درش هست و هم این تعلق به سمت غایتی است و هم کیفیت نیست، و بلکه فاعل می‌باشد.

(ج): این سه وصف برای ظرفیت می‌شود. در بارهٔ جهت نظام هم باید گفت: که جهت نظام غیر از جهت ظرفیت می‌باشد، یعنی درست است که ما جهت ظرفیت در اینجا داریم، ولی اگر بخواهد در این نظام تصرف واقع شود باید یک خواست جهتی در آنجا جریان پیدا کند که آن جهت نه جهت تبعی‌اش و نه جهت تاریخی‌اش بلکه در حقیقت جهت تصرفی‌اش می‌باشد. حال این جهت تصرفی که مربوط به نظام می‌باشد خود دارای ظرفیت جهت تصرف جهت جهت تصرف و عاملیت جهت تصرف می‌باشد. در بارهٔ عاملیت هم که عین همین مطالب صدق می‌کند. پس تا اینجا در این ۹ تا وصف هیچ اشکالی نیست.

(س): خیر، چون اگر فرض کنیم سه وصف و سه موضوع داریم که این سه، بنا است در نظام فاعلیت تعریف بشوند، (در تعریف هر موضوعی در نظام فاعلیت باید سه وصف لحاظ شود) باید هرکدام از این سه، خود سه وصف را داشته باشند.

۵/۳/۲ـ تبدیل نشدن ۳ وصف به ۹ وصف در صورت نگرش اصالت شیء به موضوعات

(ج): و لذا اگر کسی بگوید نمی‌توانیم از سه بطرف ۹ برویم، حتماً" این سه تا را براساس اصالت شیء بریدهٔ از همدیگر دیده است. یعنی می‌گوید ۳ قابل تبدیل شدن به ۹ نیست زیرا ما سه تا وصف و سه موضوع جدا، جدا داریم.

برادر نجابت: چرا بر این مبنا نمی‌شود؟ ۳ تبدیل به ۹ می‌شود اما ۹ تا موضوع جدا، که هیچ ارتباطی با هم ندارند، البته با فرض اینکه هنوزهم هرکدام از این موضوعات سه وصف مجزا دارند.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: خیر فرض این است که این سه تا به یکدیگر متقوم هستند و ظرفیت را ساخته‌اند، مگر فرض غیر از این است؟ آیا فرض این است که این سه تا بریده جدای از هم هستند و ظـرفیت را ساخته‌اند؟

حجةالاسلام میرباقری: خیر فرض این است که سه تا مجموعهٔ سه عضوی داریم که به هم متقومند.

(ج): آیا این وصف اولی متقوم به دومی و سومی بوجود آمده است و یا اینکه این وصف مثلاً" ظرفیت ظرفیت به تنهایی و جدای از دیگر اوصاف بوجود آمده است.

برادر نجابت: آیا فرض اولیه این بوده که این ۳ موضوع به هم متقومند؟

(ج): بله به هم متقوم هستند، یعنی اگر در فرض اولیه این سه تا از هم بریده بودند در اینجا بریده می‌شوند، ولی اگر در فرض اولیه متقوم باشند در اینجا هم باید متقوم لحاظ شوند.

۵/۳/۳ـ اختلاف سطح اوصاف ظرفیت، جهت، عاملیت در عین تقوم اینها

البته باید دقت داشت، اینکه می‌گوئیم این سه تا متقوم هستند معنایش این نیست که یک وصف بشوند، بلکه سه وصف متقومند که این سه وصف متقوم در سه سطح از نظام «ظرفیت، جهت، عاملیت» باز متقوم به هم قابلیت لحاظ دارند. یعنی جهت‌گیری نظام که غیر از جهت‌گیری تبعی و تاریخی نظام است قابل لحاظ می‌باشد.

(س): من عرضم این بود که اگر آنها را بریدهٔ از هم ببینید، باز ۹ تا قابل فرض می‌باشد.

(ج): خیر ما آنها را بریدهٔ از هم نمی‌بینیم.

(س): شما در فرض اول فرمودید...

(ج): ما گفتیم یا بریده هست یا نیست، اگر بریده باشد باید در منطق اصالت شیء طرح بشود و در منطق اصالت فاعلیت قابلیت طرح ندارد. پس سؤال اینجا است که اگر فرض اولیه این باشد که بریدهٔ از هم نباشد و متقوم باشند آیا این تقوم فقط در یک سطح از نظام قابلیت لحاظ دارد و در سطح خواستش قابلیت ندارد؟

(س): بله به ۹ وصف بنابراین به این فرض می‌رسیم...

حجة‌الاسلام میرباقری: مشکل در اینجا نیست، یعنی اگر فرض کردیم که موضوع در نظام فاعلیت نمی‌شود بدون سه وصف باشد حتماً" این ۹ وصف شکل می‌گیرد.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: پس تا اینجا ۹ وصف برای سه سطح ذکر شده است که هر وصف اوصافش به هم متقوم می‌باشند. حال در این مرحله باید دقت کرد که آیا اوصاف سطوح هم به هم متقومند یا خیر؟ مثلاً" اگر بخواهیم سه سطح از حرکت را ملاحظه کنیم «حرکت درون مولکولها»، «حرکت مولکولها» و «حرکت اشیاء» آیا کسی می‌تواند بگوید که تنها ظرفیت اولیه (یعنی حرکت درون مولکولها) اساس می‌باشد که اگر در آنها تصرف بکنید مثلاً" چنین و چنان می‌شود ولی حرکت مولکولها و اشیاء مشکلی را حل نمی‌کنند و اصلاً" حرکت در اشیاء به تبع می‌باشد؟

پس اگر سه سطح بریده لحاظ بشود تنها ۹ وصف را نتیجه می‌دهند نه اینکه سطح متقوم شکل بگیرد. یعنی اگر سه وصف بریده باشد، فقط ۳ هست ولی اگر سه وصف متقوم باشد، سه سطح را تحویل می‌دهند.

۵/۳/۴ـ ۹ وصف حاصل لحاظ توسعه در سه وصف متقوم

(س): اینکه این سه سطح را تحویل می‌دهد دلیل بر این نمی‌شود که هر سطحش باید سه وصف داشته باشد، مگر استقراءً" اینگونه باشد، یعنی از جای دیگری تمام کنید که هر کدام از جهت، ظرفیت، عاملیت سه وصف دارند. به عبارت دیگر صرف تقوم سه وصف با هم ۹ وصف را تحویل نمی‌دهد یعنی نمی‌توان گفت: چون متقومند پس باید ۹ تا باشند.

(ج): از تقوم سه وصف که در توسعه دیده بشود، می‌توان به ۹ وصف رسید.

۵/۳/۴/۱ـ لزوم اوصاف جهتی (علاوه بر اوصاف ظرفیتی) به ضرورت توسعه موضوع

به عبارت دیگر اگر ظرفیت ظرفیت، جهت ظرفیت و عاملیت ظرفیت بود و توسعه نداشت، یعنی لزومی به تصرف و خواست نداشت و خواستش همان خواست بدوی ایجادی و خواست تبعی تاریخی بود، این مطلب شما درست است، اما صحبت بر سر این است که این سه تا را در توسعه نظام باید ملاحظه کنید.

به عبارت دیگر در آن صورت هم نظام می‌باشد ولی اگر توسعهٔ نظام باید خواست داشته باشد، و خواستش هم باید ظرفیت داشته باشد این سه تا وصف جدا می‌شوند و ۹ وصف را تحویل می‌دهند.

(س): بله، من عرضم همین است، که اگر فرض کردیم که نظام ظرفیتی و جهتی و عاملیتی دارد...

۵/۳/۴/۲ـ منطقی بودن (استقرائی نبودن) تبدیل سه وصف به ۹ وصف

(ج): ما ابداً" اهل استقراء نیستیم، ما بنابر مبنای خودمان صحبت می‌کنیم.

(س): بله، استقراء را عرض نمی‌کنم، بلکه ما هم قبول داریم که هیچگونه موضوعی در نظام فاعلیت فرض

نمی‌شود مگر اینکه سه وصف را داشته باشد یعنی باید ظرفیتی از تعلق و نحوه ارتباطی به غایت و عاملیتی را داشته باشد (حالا غایت به هر شکل که تعریف شود که حتماً" فاعلیتی تعریف می‌شود و «کیفیت» مقصودم نیست) بنابراین اگر گفتیم جهت در نظام غیر از ظرفیت است، معنایش این است که جهت این سه وصف را داراست، و یا اگر گفتیم عاملیت در نظام فاعلیت، امری غیر از ظرفیت و جهت می‌باشد، حتماً" این سه وصف را باید دارا باشد...

(ج): آیا روش تبدیل این سه تا، به ۹ تا استقرائی می‌باشد و یا اینکه منطقاً" اینگونه می‌شود؟

(س): صحبت ما این است که این سه وصف تبدیل به ۹ وصف می‌شود اما نه از باب اینکه بگوئیم ۳ وصف به هم متقوم شده‌اند و ۹ وصف را تحویل داده‌اند، بلکه چون هر وصفی در نظام فاعلیت باید سه وصف داشته باشد، این ۳ تبدیل به ۹ می‌شود.

(ج): چون هر وصفی باید ۳ وصف داشته باشد این ۹ تا تمام می‌شود.

۵/۳/۵ـ ۲۷ وصف حاصل تقوم سه سطح (ظرفیت، جهت، عاملیت) اوصاف ۹گانه

اما باید دقت داشته باشید که آیا این ۹ تا در توسعه به صورت سه سطح جدا ملاحظه می‌شوند و یا سه سطح متقوم؟

(س): به صورت سه سطح متقوم ملاحظه می‌شوند.

(ج): اگر متقوم باشند آیا سه تا سه تا می‌شوند یا بیشتر؟

۵/۳/۵/۱ـ ۲۷ وصف حاصل جریان یافتن سه وصف اولیه در ۹ وصف

(س): بیشتر می‌شود، اما چرا ۲۷ بشود؟!

(ج): مهم همینجاست، اگر بنا شد بگوئیم: «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» یعنی این ظرفیت تا پائین آمده است حال می‌گویم: آیا «ظرفیت جهت و یا ظرفیت عاملیت» هم تا پائین آمده است یا خیر؟ به عبارت دیگر «ظرفیت جهت جهت»، «ظرفیت جهت عاملیت» و «ظرفیت جهت ظرفیت» می‌توانیم داشته باشیم یا خیر؟ یا نمی‌تواند بشود؟ آیا این ۹ تا منسوب به این ظرفیت هستند یا نه؟ یعنی آیا فقط این «جهت» در ظرفیتش تبعیت از آن ظرفیت می‌کند یا اینکه «جهت جهت» و «عاملیت جهت» هم قهراً" ظرفیتی دارند و نمی‌توانند تبعیت از آن نکنند؟ آیا می‌توانیم بگوئیم: «ظرفیت عاملیت جهت»؟ و به عبارت دیگر آیا کل این «نه تا را» را می‌توان زیر سه تا نوشت یا خیر؟

۵/۳/۶ـ پذیرش سه مغیر اولیه منشأ توقف در ۲۷ وصف

برادر نجابت: اینکه تردید دارید در اینکه چرا متوقف بشود، آن یک بحث دیگر است.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بله، آن یک بحث دیگری است که توقفش به چه علت می‌باشد. جمیع انحائی را که شما در ترکیب یعنی در تقدم و تأخر صفت و موصوف «در ۳» می‌بینید در «۲۷» هم موجود می‌باشد،

یعنی هیچ نحوه‌ای در تقدم صفت و موصوف نمی‌بینید که با سه قید باشد و در آنجا پیدا نشود اما اینکه چرا «با سه قید» باید باشد نه با چهار قید؟ زیرا در قید اولیتان سه قید می‌باشد.

حجة‌الاسلام میرباقری: از اول هم به این کیفیتش مبهم نبوده به اینکه چرا اینجا متوقف می‌شود و چرا...

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: در دو جلسه قبل نظر حضرت عالی این بود که هر «سه» اینها در ظرفیتی که هستند تکرارش در اینجا باطل است، یک ابهامی داشت که ما صحبت کردیم یا اینکه تغافل عارف بود.

(س): نه مدعای ما این نبود.

(ج): خوب شما صحبتمان را تقریر بفرمائید تا ما در جلسه آینده التفات بیشتری بکنیم. ما عرضمان این است که این سه تا بریده از هم نیستند و لذا در اینجا ۳ تا سطح بوجود می‌آید که هیچ یک از این سه سطح هم بریده از هم نیستند و متقومند، پس بنابراین «۹ تا» زیر هر کدام از اینها واقع می‌شود...

(س): آیا «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» دیگر ظرفیت ندارد؟

(ج): اگر شما بگوئید: ظرفیت دارد، باید چیزی را در تقوم ذکر کنید. یعنی اگر شما «چهار تا» فاعل داشتید و می‌خواستید «چهارمی» را ببینید (یعنی ظرفیت موضوع چهار را) باید اینگونه بیان کنید: «ظرفیت ظرفیت ظرفیت». به عبارت دیگر اگر اولش چهار تا متغیر داشتیم باید چهار تا ظرفیت زیر هر کدام از عوامل بنویسیم و فرضاً" اگر اولش هم ۵ تا بود به همینگونه باید عمل کنیم. که در این صورت بحث شما در رابطه با این مطلب باید باشد که آیا فاعل، آن است که تعلق به فاعل بالاتر...

(س): حال سؤال این است که این ۲۷ تا وصف شد این ۲۷ وصف که...

(ج): ۲۷ وصف مثلاً" سه فنجان، یعنی هر کدام از آنها یک فنجان دارد که سه تا وصف در آن می‌باشد.

(س): وصفش چیست ظرفیت، جهت، عاملیت است؟

(ج): بله، یعنی هر کدام از اینها در دستگاه فلسفی شما یک وصف متقوم هستند و یک کل را تعریف می‌کنند. به عبارت دیگر می‌توانید بگوئید اصول موضوعه تعریف هر چیزی باید به این برگردد.

۵/۴ـ ۷۶۰۰ میلیارد وصف متصف بیان تناسباتی است که حاصل تغییر جای ۲۷ وصف می‌باشد

البته جاهای اینها هم می‌تواند دوباره عوض بشود که اگر جاهای اینها عوض بشود ۷۶۰۰ میلیارد شکل می‌گیرد. یعنی مثلاً" لیوان باید همین ۲۷ تا را با یک ترکیبی از آن داشته باشد و پرتقال باید همین ۲۷ تا را با یک ترکیب دیگری داشته باشد و همچنین ساعت و اشیاء دیگر.

حجة‌الاسلام صدوق: یعنی خود مناصب هم یک جایگاهی دارند.

(ج): بله، جایگاهها خیلی مهم است، یک جا خود ولایات و یک جا «تابع تابع تابع» می‌شود مثلاً" یک جا می‌شود مطهر و طاهر می‌کند و در یک جا تعریف نجاسات به او برمی‌گردد.

برادر نجابت: یعنی آیا این ۲۷ تا با همین آرایش، به تعبیر عرفی کمیتش کم و زیاد می‌شود؟

(ج): عوض کردن جا به معنای تغییر تناسبات است، که با تغییر تناسباتشان می‌توانید بگوئید که فلسفه‌تان این مقدار مناسبات را می‌تواند در خودش پذیرا باشد.

(س): نه، من عرضم این است که جایش را عوض نکنیم.

(ج): کمش را عوض کنیم.

(س): آن را هم در تغییر آرایش منظور کردید؟ یعنی یک لیوان و یک لیوان بزرگتر و یک لیوان بزرگتر ("ج": بله) یعنی این چند تا، آرایش اینها عوض شده؟ ("ج": بله) خوب اینکه محدود می‌کند!

(ج): خیر، ابداً" مثلاً" یک لیوانهایی برای آش خوردن است و یک فنجان کوچک هم هست که اسمش استکان چای است. حال اگر بنا شد در آن لیوانهایی که اندازه یک پارچ جا می‌گیرد، چای بیاورند هیچ کس نمی‌تواند چای بخورد و یا اگر کسی بخواهد غذایی بخورد که سیر بشود. مثلاً" آش در یک استکان کوچک چایخوری نمی‌شود به او آش داد و اگر به او بدهیم باید ریاضت بکشد.

* ـ اصل بحث (۲) بررسی معنای عاملیت (نیابت) بر مبنای ولایت

۱ـ تصرف در خود و تصرف در غیر دو مرتبهٔ نیابت

حجةالاسلام میرباقری: معنای عاملیت هم این است که فاعل بدون عمل نمی‌شود، منتهی چون در عمل...

(ج): عاملیت در یک رتبه نیابت تصرف در خود می‌باشد و در یک رتبهٔ دیگر نیابت در تصرف در غیر می‌باشد.

(س): چون قدرت از غیر می‌باشد می‌فرمائید: نیابت؟

(ج): متناسب با مشیت بالاتر...

(س): اگر شأن بود نمی‌گفتید: عملی دارد بلکه باید می‌گفتید: بالا عمل کرده و این هیچکاره است، و این عملش تنها ظهور عمل بالائی باشد، این را که ما نمی‌گوئیم اما اگر گفتیم: این فاعل مستقلی است، باز معنا ندارد که بگوئیم: نائب است، زیرا نیابت به معنای این است که حول و قوه‌اش از غیر و موضوع تصرفش هم مربوط به غیر می‌باشد، به عبارت دیگر چرا از این تعبیر به فاعل می‌کنید بلکه تنها بفرمائید ظرفیت و جهت و فاعلیتی دارد؟

۲ـ تبعیت نسبی از خواست مولا در نیابت

(ج): معنای عامل این است که یک خواستی خودش و یک خواستی هم مولی دارد، یعنی به یک نسبتی ایشان نماینده مولا در عمل می‌باشد و به یک نسبتی هم می‌تواند تخلف کند. به عبارت دیگر اینگونه نیست که عامل عین حاکم کار کند، بلکه به نسبتی هم می‌تواند تخلف کند.

(س): آیا عاملیت این است که بالائی امری دارد؟ چون در این موارد ما یک فرمانی، خواستی و...

(ج): بله در بالا مشیتی هست و مشیت مربوط به خداوند متعال است و لذا حتی عامل و حتی در تبعیتش هم تبعیت محض نمی‌کند!

۲/۱ـ قابلیت تخلف از مشیت حضرت حق (مطلق نبودن منشاء)

(س): اگر مشیت شد و چون آنجا مشیت مطلق است نمی‌توان گفت تخلف پیدا می‌شود...

(ج): چرا مطلق است؟ خیر تخلف می‌شود.

(س): مشیت خدای متعال تخلف می‌شود؟!!

(ج): بله، عجب حرفی است!!!

۲/۱/۱ـ امکان تغییر مشیت الهی با توجه به آیات قرآن

(س): در مشیت امام (ع) می‌شود تخلف صورت بگیرد، یعنی می‌شود گفت قدرت را خودش به آدم داده...

(ج): این بیانی را که خدا دارد: که اگر بخواهم افراد دیگری را خلق می‌کنم که آنها چنین و چنان باشند، این مطلب راست است یا نه؟! چطور جمع بین ادله در شکیات و سهویات راست است!! ولی اینجا که خدا می‌فرماید: اگر بخواهم بدل می‌کنم، آدمهایی که هیچ گناه نکنند و یا اگر بخواهم آیه‌ای نازل می‌کنم که گردن همه شما شکسته شود و تسلیم بشوید، اینها را که خدا تعارف نمی‌کند، و یا اینکه در جای دیگر می‌فرماید که: ای پیامبر اینان با تو دشمنی ندارند بلکه با من مخالفت دارند، یعنی این موارد کاری به مشیت ندارد؟!!

(س): چه چیزی را اسمش را مشیت خدا می‌گذارید اینکه خدا «شاء» دارد، یعنی فرمانی داده که این فرمان...

(ج): یعنی اینکه خدای متعال می‌گوید: «قل کلاً نمد هولاء و هولاء» معنای...

(س): امداد یعنی اینکه یک مشیتی باشد که خواست ما تخلف در آن بشود، یعنی او می‌خواهد ما این کار را بکنیم ولی نمی‌کنیم.

۲/۱/۲ـ تعطیل ثواب و عقاب در صورت مطلق داشتن مشیت حضرت حق

(ج): آیا باید بگوئیم آخر کار عذاب و حساب تعطیل است چون مشیت است؟ و یا اینکه باید بگوئیم خواست

ندارد و تعارفی است؟!!

این مطلبی است که آنها نتوانسته‌اند حل کنند و ما می‌گوئیم حل شده است، ما می‌گوئیم: در بیان مطالبی از این قبیل که دچار مشکل شده‌اند بخاطر این بوده که می‌خواستند مشیت را مطلق کنند. اما به نظر ما مشیت مطلق نمی‌باشد، خود خدا هم مشیت را مطلق نمی‌داند. بله خدا می‌تواند اراده کند و آنا"ما عالم را «کن فیکون» کند، «اذا اراد الله شیئا" ان یقول له کن فیکون»

۲/۲ـ تعریف «مشیت تخلف ناپذیر» به نسبت بین خواست عبد و مصلحت نظام عالم

(س): مشیت یعنی چه؟ آقایان می‌گویند امر تشریعی...

(ج): نخیر، امر تشریعی نیست، این اشتباه است.

(س): حضرت عالی هم، همان «فرمان» را می‌فرمائید ولی می‌فرمائید: فرمان اعتبار نیست.

(ج): خیر فرمان در هیچ مرتبه‌ای را نمی‌گوئیم تشریع است، ما در همه مراتبش می‌گوئیم...

(س): اینکه خدا مشیتی دارد که من این کار را انجام بدهم، مشیت در اینجا به چه معناست؟

(ج): یعنی شما یک خواستی دارید و آنچه که در خارج واقع می‌شود نسبتی بین مصالح عالیه عالم و خواست شما می‌باشد و لذا عقاب هم دارد.

(س): اینکه می‌فرمائید: خداوند یک مشیتی دارد که عبد ممکن است مطابق مشیت عمل نکند.

(ج): صحبت این نیست که خدای متعال، عالم را خلق کرده باشد و تعلق به رحمت نداشته باشد، ولی از آن طرف هم شما فاعلید و قطعا" در این دخالت می‌کنید.

(س): بله، روشن است که بحث به تعریف «شاء» برمی‌گردد، اصلا" «شاء» یعنی چه، تا بعد ببینیم اطلاقش چیست؟ آقایان می‌گویند مشیت جز به مقدور تعلق نمی‌گیرد و معنا ندارد «شاء» کسی به غیر مقدور خودش تعلق بگیرد. کسی که فرمان می‌دهد و عبدش تخلف می‌کند، ارادهٔ واقعی او به فرمان دادن تعلق گرفته والا اراده کنم که او آب بخورد معنا ندارد، زیرا ارادهٔ آدم به فعل خودش تعلق می‌گیرد. البته خیلی که در مباحث جلو می‌روند فرق بین شوق و اراده می‌گذارند، (آن هم متکلمین نه حکماء) می‌گویند شوق مولی به فعل عبد تعلق می‌گیرد اما اراده‌اش به فعل عبد تعلق نمی‌گیرد، زیرا در غیر این صورت جبر واقع می‌شود. البته شوق هم در نفس نبوی و ولوی اینجور درست می‌کنند والا شوق به مخلوق در ذات معنا ندارد... حال سؤال این است که مشیت یعنی چه؟ اگر از عالم خدا بیرون بیائیم و بخواهیم در عالم ولایت معصومین (صلوات الله علیهم) صحبت کنیم در آنجا که می‌گوئیم مشیت آنها تعلق به فعل عبد گرفته یعنی چه؟ یعنی اراده کرده‌اند فعل عبد را؟...

(ج): چرا اینها را تفکیک می‌کنید و یک اراده کننده‌ای جدا آنجا می‌گذارید و یک اراده کننده‌ای هم در اینجا تنها می‌گذارید و آن وقت می‌گوئید نسبت بین این دو چگونه است؟!! باید گفت: او دارد اراده می‌کند و این هم دارد اراده می‌کند، نه اینکه او اول اراده می‌کند و این دوم و بعد او سوم اراده می‌کند. به عبارت دیگر این طلب دارد، به او «صد» داده‌اند ولی دست روی «بیست» میگذارد!! یعنی در حالی که صد خلقش کرده بودند و متناسب با نظام هم این بود که صد عمل کند، ولکن چون دست روی «بیست» گذاشته «بیست» به او نمی‌دهند بلکه او را به «سی» یا «ده» متناسب با نظام می‌برند یعنی نسبتی به نظام و نسبتی هم به خواست این دارد و لذا اگر این دست جای دیگر می‌گذاشت او هم کاری غیر از این کاری که الان کرده انجام می‌داد.

(س): بله، اما اینکه بگوئیم شأنی نسبت به عمل این داشت ولی این تخلف کرد یعنی چه؟

(ج): شما یک چیزی را جدا فرض می‌کنید و بعد می‌گوئید: خواست من این است که مثلاً این آب پرتقال را بخورم نه چای را؛ یعنی می‌گوئید: من خواستی نسبت به محصول این فعل داشتم، حال سؤال اینجاست که خواست نسبت به محصول یعنی چه؟

(س): پس اینکه می‌گویند: خدای متعال خواستی نسبت به عبد دارد یعنی چه؟

(ج): یعنی نسبت بین خواست عبد و مصلحت نظام، خواست خدای متعال است و آن هم ایجاد می‌شود. یعنی نسبت بین این فاعل و فاعلهای دیگری که خلق کرده است.

برادر نجابت: طبق فرمایشات شما آن یک چیز ثابتی نیست یعنی به تعبیر غلط یا درست، سرنوشت محتومی که...

حجةالاسلام میرباقری: بله روی این مبنا روشن است که سرنوشت محتوم نیست، اما «شاء» را باید چگونه تعریف کرد؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اگر گفتیم قضای بین این و دیگران را قاضی می‌کند و به تعبیر دیگر اگر کسی شاء را اینطوری تعریف کرد...

۳ـ نائب (عامل) نبودن فاعل در نفس خواست (الا به نحو تبعی)

(س): چرا عمل اینرا اسمش را عاملیت بگذاریم، عمل این دیگر عاملیت از طرف قاضی نیست زیرا او عامل قاضی نیست!!

(ج): اگر ایشان تن به حکم قاضی داد و عمل کرد...

(س): در مرحله بعد عامل است، اما شأنی که داشته که بین...

(س): خیر، در خود نفس خواست که نگفتیم عامل است مگر عامل به معنای تبعی، که طبق نظام می‌تواند ترکیب شود. خواستی که واقعاً" من و شما داریم قطعاً" اگر نظام عالم بزرگتر شود، ممکن است به خواستمان خیلی بخندیم. مثلاً" الان ما نسبت به خواست کسانی که (اگر این اخبار راست باشد) از پیامبر(ص) می‌خواستند، می‌خندیم زیرا این خواست از پیامبری (ص) که واسطه فیض و زنده می‌باشد خیلی کوچک و اصلاً" خنده‌آور است، اگر انسان خواست دنیوی هم داشته باشد مثلاً" باید کامپیوتر بخواهد نه اینکه خواستش درس و... باشد.

برادر نجابت: چه اشکالی دارد که آن «صد» را شاء بگیریم؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: نه «صد» شاء نیست، شاء قضاء آخری است که آن تخلف بردار نیست، یعنی نسبت بین شما و فاعلتیهای دیگری که موجد است...

(س): ما یشائون ان یشاء الله

(ج): آن مربوط به خود محور است و ربطی به من و شما ندارد!!

(س): می‌خواهم بگویم همان قضیه تکرار می‌شود....

ج: مگر نمی‌گوئید ائمه وصفشان این است که...

حجةالاسلام میرباقری: نه غیر ائمه، این آیه مطلق است، ظاهراً"...

*** ـ پاورقی: ملاحظه «لوازم عقلی تعبد» بیانگر تفاوت شیوه بررسی مطلب در اصالت ولایت با نظر حکماء و متکلمین**

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: ما بنا نداریم که به صرف اطلاق تمسک کنیم.

(س): بله، فعلاً" بحث ظواهر را باید تعطیل کنیم، همان حرف حکماء شده که می‌گویند: بحث عقلی است و بعد باید سراغ ظواهر برویم و ببینیم که جمع ظواهر چه حکم می‌کند و وقتی هم سراغ ادله می‌رویم اگر نتوانیم از اصولمان صرف نظر کنیم و بدون حد اولیه جمع کنیم...

(ج): با یک فرق، که آیا تولی را در تعبد اصل می‌گیرید یا نه؟ پس اولین سؤال ما این است که اگر اطلاق شاء موجب این شود که تکلیف برداشته شود، چرا این مطلب را می‌گوئید معلوم است؟

(س): بله معلوم است.

(ج): چرا می‌گوئید معلوم است؟!

(س): یعنی آن طرفش روشن است.

(ج): چرا؟

(س): چون بعثت انبیاء لغو می‌شود و همه چیز به هم می‌خورد و عالم تلکیف دیگر...

برادر نجابت: خیر می‌گویند: چرا جبری نمی‌شوید؟

حجة‌الاسلام میرباقری: جبری نمی‌شود چون براساس ایمان است نه براساس بداهت.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: اولاً" قرار است ایمان اصل باشد نه بداهت؛ ثانیاً" از یک طرف ما اوامر و نواهی زیادی در شرع داریم، به اینکه یکی در باره شفاعت هست، و یکی در باره «لیس للانسان الا ما سعی» و... الی آخر و از طرف دیگر شما نمی‌توانید بگوئید که معنای تمسک به ظهور این است که بتوان کل نصوص را بخاطر تمسک به یک ظهور کنار گذاشت، زیرا اگر نگذاریم بعثت انبیاء زیر سؤال می‌رود. آیا این روش کار متکلمین نیست؟ به عبارت دیگر سؤال این است که آیا لوازم عقلی را ملاک قرار می‌دهید یا لازمهٔ تعبد را؟

(س): لازمهٔ عقلی تعبد را.

(ج): لازمهٔ عقلی تعبد را، پس عقل مطیع تعبد و ملتزم به لوازم است، این را در کجا هست که می‌توانید قرار ندهید؟!

(س): نحوهٔ اطاعتش هم، که چه چیزی را موضوع قرار بدهد که این اطاعت حاصل شود، این هم به فهم خودش برمی‌گردد. مثلاً" اینکه چند تا مفهوم را ترکیب کند، یا مثلاً" فاعلیت بسازد تا تعبد حاصل شود...

(ج): دقیقاً" همین است که می‌گوئید: پرستش خدا متوقف بر این است که من چگونه درک کنم که نماز بخوانم؟ یعنی بوسیله همین درکم هست که خدا را می‌پرستم، و اصلاً" مگر کار دیگری غیر از این می‌توانی انجام دهی؟!!

برادر نجابت: در غیر عقل حجیت ظاهر را رعایت می‌کنیم، که مجموعه‌ای نیست.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: نه، فقط فرقش این است که اگر مجموعه‌ای نباشد معنایش این است که تعبدش توسعه ندارد. یعنی سؤال ما این است که معنای اینکه ما می‌گوئیم تعبد اصل باشد، این است که عقل متولی به ولایت حق است، حالا اگر عقل بخواهد متولی به کلمات باشد چکار باید بکند؟ آیا راه دیگری هم دارد؟!

(س): یعنی یک تناقضاتی در خود آن منطق هست که نمی‌تواند نصوص و ظاهر را با هم جمع کند، یعنی واقعاً" بین آیات اختیار و جبر را هم آقای مطهری خواسته‌اند جمع کنند ولی کسی متقاعد نمی‌شود.

(ج): مثلاً" شما بیائید او را قاضی کنید و بگوئید طرفین در عمل به رای دادگاه عامل هستید و کسی نمی‌تواند مگر به میزان تبعی تخلف کند، آیا اینجا واقعاً" عاملند؟!

(س): باید بگوئید درخواست هم عاملند، یعنی چرا عاملیت را فقط در آن مرحله می‌برید؟ خود جهت هم می‌فرمائید عاملیت دارد...

(ج): سنخ «عاملیت» درخواست، از قبیل «عاملیت تبعی خاص» می‌باشد که نه در «ظرفیت» و نه در «عاملیت» چنین سنخی از عاملیت موجود نمی‌باشد. یعنی آن سه تا را که ملاحظه می‌کنید، یک حلقه‌اش «جهت» می‌شود، و همین که یک حلقه‌اش جهت شد، خصوصیت او را دارد. انشاءالله توضیح آن در جلسات آینده.

(س): نسبت به جهت نمی‌توانیم بگوئیم یک مشیت حاکم است بلکه جهت تابع مشیتها است یعنی هر کس متناسب با ظرفیتش هرگونه که بخواهد، می‌تواند جهت‌گیری کند.

(ج): بالاخره قضا به عهدهٔ کیست؟

(س): قضا از اولش هم بر عهدهٔ خدا بوده است در این مطلب حرفی نیست.

(ج): یعنی قاضی کیست؟ در تنازع بین متخاصمین حکم کدام قاضی جاری می‌شود؟ قاضی ندارد یا «بالعدل قامت السماوات و الارض»؟ چقدر زیبا است که انسان التفات به معنای عدل و ظلم بر این اساس پیدا بکند! زیبائیش هم از این جهت است که متناسب با بیانهای صریح می‌باشد!

(س): عدل هم یعنی تناسب با رحمت زیرا عدل به ذات خدای متعال تعریف می‌شود.

(ج): بله عدل صفت رحمت است و متناسب با مرحله تاریخ شکل می‌گیرد.

* * « وَٱلسَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرَكاتُه» * *

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۳) تاریخ: ۷۱/۱۰/۲۲

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی **تنظیم:** دفترفرهنگستان‌علوم‌اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

۲۷ وصف حاصل تقوم (وصف و موصوف قرارگرفتن)
سه وصف

«فهرست»

۱ـ وصف و موصوف قرارگرفتن اوصاف برای هم در صورت تقوم آنها به هم ص ۲

۱/۱ـ تألیف اوصاف حاصل تکیه به سلب اتصال و انفصال مطلق و حفظ وجه اختلاف و وجه اشتراک تا نهایت امر ص ۳

۱/۲ـ وصف و موصوف قرارگرفتن اوصاف به لحاظ تقدم فاعلیت بر کیفیت ص ۳

۱/۳ـ کیفیت جمع وحدت و کثرت بر مبنای ولایت روشنگر معنای تقوم ص ۴

۱/۳/۱ـ اصل بودن دوئیت نتیجه اصالت کیفیت ص ۴

۱/۳/۲ـ حمل حقیقی وحدت و کثرت بر فاعل در اصالت ولایت ص ۴

۱/۳/۳ـ وحدت نظام حاصل ایجاد فاعلها در فعل هم ص ۴

۱/۳/۴ـ اشتداد و قرب جامع وحدت و کثرت ص ۴

۲ـ معنای وصف و موصوف قرارگرفتن اوصاف برای هم ص ۴

۲/۱ـ تعریف موصوف به «اصل» و وصف به «فرع» ص ۵

۲/۲ـ وصف و موصوف قرار گرفتن دو وصف نسبت به هم به معنای تبعی (فرعی) بودن آن دو نسبت به فاعل مافوق ص ۵
۲/۲/۱ـ «حیثی نشدن» اصلی و فرعی بودن اوصاف در صورت بازگشت اوصاف به فاعلیت ص ۶
۲/۳ـ معنای اصلی و فرعی در توسعه مکانی و تعلق زمانی ص ۶
۲/۳/۱ـ اختلاف در نسبت تأثیر اصلی و فرعی مانع از تقوم آنها به هم نیست ص ۷
۲/۳/۲ـ مجموعه‌ای از تعاریف انتزاعی حاصل تعریف براساس سلب و ایجاب ص ۹
۲/۴ـ فاعل و متحرک بودن اوصاف زمینه ساز وصف و موصوف قرار گرفتن آنها نسبت به هم ص ۱۰
۲/۴/۱ـ موجد بودن فاعل تبعی در ایجاد اوصاف خودش ص ۱۰
۳ـ امکان ملاحظه تقوم اوصاف در ۲۷ رابطه ص ۱۲
۳/۱ـ ملاحظه تقوم اوصاف در ۲۵۶ رابطه در فرض ۴ بودن اصول فلسفی ص ۱۳
۳/۲ـ ملاحظه تقوم اوصاف در ۴ رابطه در فرض ۲ بودن اصول فلسفی ص ۱۳
۳/۳ـ عدم برابری تعداد اصول فلسفی با تعداد روابط بیانگر تقوم اوصاف ص ۱۴
۴ـ امکان ملاحظه وضعیت جامعه در ۷۲۹ رابطه ص ۱۴
۴/۱ـ قابلیت تعریف وصف و موصوف در مجموعه ص ۱۴
۴/۲ـ عدم وجود وصف اختصاصی برای موصوف خاص در معنای ولایت که توصیف آن چیستی هم نشود ص ۱۴
۴/۳ـ ملاحظه وضعیت جامعه در ۲۷ مغیر داخلی و ۷۰۲ مغیر خارجی (۲۷×۲۷) ص ۱۴
۵ـ جمع‌بندی و تکرار مطالب قبل ص ۱۵

نام کتاب یا جزوه:	مباحثی پیرامون مدل	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۱۳۰۲۳
استاد:	حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۱/۱۰/۲۲
عنوان‌گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۰۶/۱۲
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۶/۱۲
حروفچینی:	بهینه سازان نشر، پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۱۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

جلسه: (۲۳) تاریخ: ۷۱/۱۰/۲۲

عنوان کلی: ۲۷ وصف حاصل تقوم (وصف و موصوف قرارگرفتن) سه وصف

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در حقیقت اصول موضوعه فلسفه ما در تعیین هر موضوعی که فرض شود، در عالیترین شکلش (که شکل اعتلال باشد) در عینیت معرف محور است.

حجةالاسلام میرباقری: چرا امری معرف محور می‌شود؟

(ج): اصول موضوعهٔ فلسفه ما معرف محور هم می‌باشد. زیرا اصول موضوعه محور نظام تعاریف ما است، به عبارت دیگر براساس این فلسفه و به وسیله اصول موضوعهٔ گرفته شدهٔ از آن، محور مجموعه هم در عالیترین شکلش (صورت اعتدال) تعریف می‌شود.

حالا بحث اصلی این است که برای تحقق تقوم سه وصف چرا باید به ۲۷ وصف تبدیل شود؟ در جلسات قبل بیان کردیم که نمی‌توان تقوم سه اصل را نمایش داد مگر به ۲۷ وصف متقوم! چون در فرض انفصال مطلق اوصاف او یکدیگر، از آنها مرکب تشکیل نمی‌شود، یعنی اگر ظرفیت به خصوصیتی گفته شود که جهت به خصوصیتی مغایر با خصوصیت آن اطلاق شود و عاملیت هم به خصوصیتی متغایر با خصوصیت جهت و ظرفیت اطلاق شود، در این صورت در آنها غیریت اصل خواهد شد نه تقوم! بله می‌توان د رآنها غیریت و تغایر را اصل قرار داد و گفت که سه اصل ثابت می‌شود، اما باید دقت داشت که چنین برداشتی بر مبنای اصالت تغایر و اصالت شیء است نه بر مبنای اصالت تقوم!

به عبارت دیگر اگر مبنا اصالت تغایر باشد و «فرضا» به مفهومی بنام ظرفیت و یا جهت و عاملیت برسیم. این سه وصف به صورت منفصل مطلق، به نحو حقیقی وجود خواهد داشت ولی از سه وصف بیشتر نخواهد شد و اگر هم بنا

شد وصف چهارمی فرض شود، از چهار وصف بیشتر نمی‌شود و یا اگر وصف پنجمی فرض شود از آن تجاوز نمی‌کند، یعنی قابلیت تکثیر ندارد. ولی شما که چنین مبنائی ندارید، بلکه بالعکس این مطلب را قائلید، یعنی می‌گوئید: هیچ وصفی نداریم که نفس خود وصف مرکب نباشد، که معنای این کلامتان این است که باید این سه وصف را متقوماً" در یک مجموعه دید و پس از آنکه این سه وصف متقوماً" در یک مجموعه دیده شدند یک مجموعه سه عضوی شکل می‌گیرد که این سه عضو به یکدیگر متقوم هستند.

۱ـ وصف و موصوف قرارگرفتن اوصاف برای هم در صورت تقوم آنها به هم

حال در قدم بعدی باید ببینیم که کیفیت ملاحظهٔ خود این وصفها چگونه می‌باشد، مثلاً" آیا وصف ظرفیت، خودش هم بنابر تعریف ما دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» می‌باشد؟ و آیا سه سطح از یک مجموعه ذکر می‌شود؟ به عبارت دیگر آیا هرکدام از این وصفها، هم وصف و هم موصوف برای غیر واقع می‌شوند یا خیر؟ آیا نحوه قرارگیری این سه در یک مجموعه بنحو «تألیف» می‌باشد؟ و یا اینکه هر یک، نسبت به یکدیگر وصف و موصوف واقع می‌شوند؟

(س): اگر ما این مطلب را از روی استقراء ادعا کنیم یک بحث دیگری است، ولی اگر بخواهیم این را مطلب از تقوم بفهمم و بگوئیم چون متقوم‌اند باید وصف و موصوف واقع شوند، این نیازمند دلایل بیشتری است، به عبارت دیگر روشن نیست که چگونه از نفس تقوم استفاده می‌شود که تقوم دو وصف معنایش این است که هر یک موصوف برای دیگری می‌باشد، در عین اینکه خود، وصف است؟

(ج): اصلاً" موضوع بحث همین است که بین تألیف و تقوم چه تفاوتی وجود دارد؟ یعنی تا آخر کار که بحث ۲۷ وصف تمام می‌شود، تنها بحثی را که در این بخش تمام می‌کنیم روشن شدن مفهوم تقوم است.

حال یک مثالی در حاشیه مطلب ذکر می‌کنم و دوباره به خود موضوع برمی‌گردیم، مثلاً" لیوانی را بایک محرک خارجی حرکت می‌دهیم، حال در تفسیر این حرکت یک بار می‌گوئیم لیوانی داریم که آنرا از اینجا بلند می‌کنیم و در جای دیگر قرار می‌دهیم، یعنی حرکت را به این جابجایی می‌گوئیم و بار دیگر نمی‌گوئیم که چیزی داریم که آنرا حرکت داده‌ایم بلکه می‌گوئیم موضوع حرکت یک نحوه امتدادی دارد و در مرتبهٔ سوم می‌گوئیم: چگونگی حرکت در «شیء بودن»، «شیء» اصل می‌باشد. پس ابتدا باید مشخص کرد که این شیء در چه منصبی از مناصب حرکت است تا بتوان گفت که چه چیز می‌باشد.

به عبارت ساده‌تر وقتی شما می‌گوئید: اگر حرکت یک چیز (سرعتش و شتابش) را بیشتر کنید، تبدیل به چیز دیگری می‌شود. معنایش این است که اوصاف یک شیء، تابع وصف حرکتش می‌باشد، یعنی «اوصاف حرکت» در آن اصل است، حال اگر این مطلب را بالاتر ببرید و بگوئید که وصفهای حرکت هم به خود حرکت تعریف می‌شود،

معنایش این است که «فاعلیت» در نسبیت و قوانین نسبیت، اصل است.

۱/۱ـ تألیف اوصاف حاصل تکیه به سلب اتصال و انفصال مطلق و حفظ وجه اختلاف و وجه اشتراک تا نهایت امر

حال به اصل بحث باز می‌گردیم و می‌گوئیم که اگر گفتید: «ظرفیت، جهت و عاملیت» به عنوان سه وصف منفصل از هم وجود ندارند، به چه معناست؟ یک وقت می‌گوئیم: نه اتصال مطلق است و نه انفصال مطلق، بلکه هر جا اتصال هست، انفصال هم هست و در عین حال ایندو یک چیز هم نیستند، یعنی در این صورت اتصال و انفصال را باصطلاح به «نفی» تعریف می‌کنید، اینکه می‌گوئید: نه اتصال مطلق و نه انفصال مطلق است و تا هر جا برویم هم مابه‌الاختلاف هست و هم مابه‌الاشتراک وجود دارد، یعنی یک نحوه تشابکی و یک نحوه تداخلی وجود دارد که در نهایت معنای این گونه تفسیر «حفظ اختلاف» ایندو است. دقیقاً" مانند این است که مرتب یک نخ سیاه و نخ سفیدی را با هم بتابیم بعد مجموع اینها را به صورت یک نخ سیاه و سفید درآمده با یک نخ دیگری بتابیم که باصطلاح یک کرک فلفل نمکی درآید باز آنرا در همدیگر بتابانیم تا در نهایت مثلاً" یک رنگ خاکستری درست شود که می‌گوئیم اگر دقت کنید در همه جای آن و در هر سطح آن که دقت کنید هم نخ سفید است و هم نخ سیاه! ولی روشن است که ما چنین حرفی نمی‌زنیم، چون این به معنای تألیف است.

(س): تعریفی که از ترکیب مثلاً" در علم شیمی امروزی می‌کنند هم چیزی قریب به همین معنا است.

(ج): حالا اینکه در جای دیگر هم این مطلب بیان می‌شود یا خیر؟ ما کاری به این نداریم، بلکه ما با این مطلب کار داریم که نمی‌توانیم بپذیریم بنحو تألیف در همه جا، هم این هست و هم آن است، ما می‌گوئیم بنحو تقوم است یعنی حقیقت این به حقیقت آن قوام داشته و برپاست، ممکن نیست حقیقت این «حتی به تحلیل عقلی» بدون آن لحاظ شود چون اگر به تحلیل عقلی هم شما بخواهید اینرا منفک کنید، لااقل در حد تألیف عقلی باید قائل به تألیف شوید، در حالیکه شما در تعریفتان به «تألیف عقلی» هم قائل به تالیف نیستید و حال که حتی تألیف عقلی را هم قائل نشدید، باید بتوانید هر کدام از اینها را وصف و موصوف برای دیگری قرار دهید.

۱/۲ـ وصف و موصوف قرارگرفتن اوصاف به لحاظ تقدم فاعلیت بر کیفیت

البته زمانی این وصف و موصوف قرار گرفتن ممکن است که «فاعلیت» در پیدایش کیفیت اصل باشد، قانون و قوانین کیفیت به تبع فاعلیت باشد. بحث ما در اینجا این است که اگر فاعلیت در پیدایش کیفیت و خصوصیت اصل شد و نمی‌توانیم در تعریف فلسفی خصوصیتی را سابق بر فاعلیت اخذ کنیم، در این صورت حقیقت هر وصفی از اوصاف می‌تواند وصف و موصوف برای وصف دیگر قرار گیرد، چون اینها (وصف و موصوف) اصیل نیستند، بلکه حرکت و فاعلیت در آنها اصیل است.

۱/۳ـ کیفیت جمع وحدت و کثرت بر مبنای ولایت روشنگر معنای تقوم

(س): شما در اینجا فرمودید که اگر ما بخواهیم از مرحله نفی خارج شویم و برای تقوم یک مفهوم اثباتی بدهیم باید...

(ج): باید دقت کنیم و ببینیم چرا وحدت و کثرت در بیان متداول با هم جمع نمی‌شدند؟ و ما چکار کردیم که جمع می‌شوند؟

۱/۳/۱ـ اصل بودن دوئیت نتیجه اصالت کیفیت

ما گفتیم اصل بودن دوئیت براساس اصل بودن کیفیت است، اگر قانون اصل نباشد و فاعل اصل باشد، طبیعتاً" دیگر دوئیت اصل نیست.

۱/۳/۲ـ حمل حقیقی وحدت و کثرت بر فاعل در اصالت ولایت

یعنی در واقع بنحو قضیه حقیقیه بر فاعل هم دوئیت (بنحو ایجاد این فاعل) حمل می‌شود و هم وحدت (بنحو ایجاد این فاعل) حمل می‌شود.

۱/۳/۳ـ وحدت نظام حاصل ایجاد فاعلها در فعل هم

بنابراین از ایجادی که فاعلها در فعل هم می‌کنند وحدت نظام پیدا میشود و از کل آن هم حقیقت معنی ربط پیدا می‌شود.

۱/۳/۴ـ اشتداد و قرب جامع وحدت و کثرت

البته این مطالب بنابر تعریفی است که ما ارائه می‌دهیم و می‌گوئیم «اشتداد ارتباط»، «اشتداد قرب» که جامع وحدت و کثرت هست، نه اینکه بخواهیم بگوئیم وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت!

(س): آیا همان ربط اشتداد قرب است؟

(ج): بله، ولی نه اینکه بخواهیم بگوئیم وحدت در عین کثرت «تسامحا» و کثرت در عین وحدت «تسامحا»! تا یکی را به مرتبه برگردانیم و دیگری را به چیز دیگر! آنها اصل نیستند، قانون اصل نیست.

بنابراین اگر بپرسند «دو» به چه چیزی می‌گوئید و دوئیت را چگونه تفسیر می‌کنید می‌گوئیم «دو» بودن «دو» به فاعلیت فاعل منوط است.

۲ـ معنای وصف و موصوف قرارگرفتن اوصاف برای هم

(س): در اینجا باز چند مطلب فرمودید که خوب روشن نشد، یکی اینکه تقوم در مرحله اثباتی به وصف و موصوف شدن یک شیء برمی‌گردد و دیگر اینکه خود وصف و موصوف شدن و وصف و موصوف قرارگرفتن معنایش چیست؟

۲/۱ـ تعریف موصوف به «اصل» و وصف به «فرع»

(ج): از ابتدا که کیفیت آغاز شده و ایجاد می‌شود و صفت «ایجاد» در کار است، می‌توانید یک چیزی را اصل و یک چیزی را فرع بر او قرار بدهید. همیشه وصف نسبت به موصوف فرع است یعنی در تعریف وصف می‌گوئید: «فاعل تیعلق بفاعل آخر»!

۲/۲ـ وصف و موصوف قرارگرفتن دو وصف نسبت به هم به معنای تبعی (فرعی) بودن آن دو نسبت به فاعل مافوق

(س): بله، آن وقت اگر هر دو موصوف شوند یعنی او هم فرع بر این شود؟ به عبارت دیگر اینکه می‌گوئیم هر یک موصوف دیگری و وصف دیگری است بمعنای این است که هر دو نسبت به هم فاعل تبعی هستند.

(ج): چون فاعل دیگری بر آنها حاکم است.

(س): خودشان نسبت به هم چه نسبتی دارند؟ وقتی می‌گوئیم دو وصف، هر دو وصف و موصوف نسبت به همدیگر هستند، آیا در این صورت معنای وصف و موصوف بودن به معنای «فاعل تبعی و اصلی» و «اصلی و فرعی» است.

(ج): یعنی این اصلی است، نسبت به آن و آن هم اصلی است نسبت به این.

(س): پس هر دو نسبت به هم فرعی هستند.

(ج): در این صورت در نحوه تغییرهایی که اینها دارند، یک چیز نسبت به دیگری اصل می‌شود، حال من برای اینکه چگونگی وصف و موصوف قرارگرفتن نسبت به هم را توضیح دهم یک مثالی می‌زنم، اتومبیل یک سیستمی دارد بنام سیستم سوخت رسانی که بنزین را می‌رساند، (البته می‌دانید که بنزین و هوا هر دو باید باشد تا اشتغال واقع شود، اگر هوا نباشد، ماشین خفه می‌کند، و اگر بنزین هم نباشد و فقط هوای تنها باشد که طبیعتاً" کار نمی‌کند) یک سیستمی هم دارد، بنام سیستم برق‌رسانی که وقتی ماشین در حال حرکت است موتور، دینام را می‌چرخاند و از دینام برق تولید می‌شود، یعنی حتی اگر ماشین باطری هم نداشته باشد آنرا هل داده و حرکت بدهید، شروع به کار کردن می‌کند. بنابراین صحیح است که بگوئیم برق «فرع» گردش این انجین و سیلندر موتور است و همچنین صحیح است بگوئیم روشن شدن موتور فرعی است از برق رسانی! حالا آیا این صحیح است یا خیر؟

(س): روشن شدنش غیر از حرکت اولی است، در اینجا یک تعددی را ملاحظه می‌کنیم و می‌گوئیم این حرکت علت آن حرکت است ولی...

(ج): بهرحال این تمثیل است و...

(س): بله! این تمثیل از وصف و موصوف شدن...

«۵»

۲/۲/۱ـ «حیثی نشدن» اصلی و فرعی بودن اوصاف در صورت بازگشت اوصاف به فاعلیت

(ج): اینکه می‌گوئید «دور معی» صحیح است و دو تا آجر را که شاخ به شاخ می‌گذاریم، می‌ایستند و اینکه در بیان قبلی می‌گویند...

(س): بله! می‌خواهیم همان را با تحلیل فلسفی بیان کنیم، حضرت‌عالی می‌فرمائید تحلیل فلسفی این، به این است که دو شیء برای همدیگر وصف و موصوف بوده و هر دو نسبت به هم اصلی و فرعی باشند، آن وقت باید این تعریف شود که چگونه «ممکن» است. این همان مشکل وحدت و کثرت است که چگونه یک شیء هم اصلی باشد و هم فرعی! یعنی قضیه «حیثی» است.

(ج): اگر بخواهد به خودش برگردد، حرف شما درست است، ولی اگر به فاعلیت برگردد، اینگونه نیست، اگر بنا هست فاعل توسعه پیدا کند، یا حرکت آنرا براساس فاعلیت توصیف می‌نماید یا بر مبنای کیفیت، اگر آنرا بر مبنای کیفیت معنا کنید حتماً" توقف دارد و هیچ چاره‌ای از آن نیست و اگر بگوئید این «برای فاعل» چکاره است؟ حیثیتی نمی‌شود، وقتی می‌گوئید «برای فاعل» این حیثیت نیست!، بلکه به معنای این است که چرا فاعل آن را ایجاد کرده است؟ برای آنکه به آن جای خاص برود.

(س): ولی این فاعل چیزی را مثلاً" «الف» ایجاد کرده که نسبت به «ب» اصل است؟ یا نسبت به «ب» فرع است؟ یا هم اصل است و هم فرع؟

(ج): آیا «الف» جدائی درست کرده است که...

۲/۳ـ معنای اصلی و فرعی در توسعه مکانی و تعلق زمانی

(س): خیر! ارتباط هم دارند، ارتباطش به اصلی و فرعی بودن و به وصف و موصوف بودن تعریف می‌شود.

(ج): سؤال همین است که چگونه اصلی و فرعی بودن را در توسعه حفظ می‌کنید، یعنی اگر قرار شد فاعل حرکت داشته باشد، این امر بدون توسعه مکانی ممکن نیست بدون توسعه مکانی رشد ممکن نیست، در این صورت معنای اصل بگونه‌ای نیست که خود فاعل بدون «فرع» همیشه اصل باشد، این «من حیث» هم نیست!

(س): بله! ولی بالاخره اصل در تقوم است.

(ج): خیر! آیا اصل در تقوم بودن معنایش این است که اصل در مکان هم هست!! ابداً"! ولی حیثیت جدایی در کار نیست، مکان و زمان بریده و جدای از یکدیگر ندارد.

(س): پس چرا به او اصل می‌گوئیم؟ در پیدایش این اصل است ولو در پیدایش مکان نباشد، چرا اصل در مکان نمی‌شود؟

(ج): خیر! مسله مهم این است که وقتی چیزی را اصل قرار میدهیم، معنایش این نیست که توسعه مکانی هم که مربوط به فرع است (و تعلق زمانی هم به بالاتر دارد) فعل آن در توسعه مکانی آن اصل نباشد، چون می‌تواند ضیق کند.

(س): لذا می‌گوئیم «فاعل» توسعه زمانی و «توسعه مکانی» دارد که توسعه مکانی آن به توسعه زمانی آن متقوم است.

(ج): آن وقت، مگر می‌توانیم بگوئیم توسعه زمانی و مکانی از هم منفصل است.

(س): آن وقت سؤالی اینجا مطرح می‌شود که قبلاً هم مطرح بود، و آن این است که هرگاه بنا شد شیء در مکانش متقوم به یک شیء دیگر شود و زمان و مکان خودش هم که به هم متقوم است، معنای این، تقوم زمانش به شیء می‌شود. دیگر نمی‌توانیم بگوئیم زمانش متقوم به شیء نیست، مگر اینکه زمان را از مکان بریده فرض کنیم والا اگر در توسعه مکانی این شیء، شیء دیگری اصل شد و مکانش هم متقوم به زمانش شد، معنایش این است که در زمان هم اصل می‌شود.

۲/۳/۱ـ اختلاف در نسبت تأثیر اصلی و فرعی مانع از تقوم آنها به ۲هم نیست

(ج): ولی با نسبت تأثیر کمتری یا بیشتر!! یعنی نسبت تأثیر در کل مربوط به کدام است.

(س): دو کار در ذهن صورت می‌گیرد و حضرت‌عالی در هر کار یک حکمی را صادر می‌فرمائید بعد در ترکیب این دو حکم اشکال پیدا می‌شود، وقتی می‌فرمائید زمان مکان دارد و مکان در زمانش اصل است، این ملاحظه کثرت آن است، بعد می‌فرمائید در تقوم زمانی‌اش مگر اصل نیست؟ بله! وقتی تجزیه می‌کنیم بسادگی می‌شود گفت، در تقوم مکانی این، آن (زمان) اصل است، یعنی این مربوط به آن حالی است که زمان و مکان را می‌بینیم بعد می‌فرمائید مگر اینها جدا هستند؟ عرضم این است که با توجه به این مطلب که می‌فرمائید «مگر جدایند» دیگر نمی‌شود گفت اصل در مکانش اوست، بله در حالی که این دو را به هم متقوم نبینیم می‌گوئیم او مکانی دارد و زمانی، چه محذوری دارد که مکان مولی وابسته به فعل عبد شود. بعد می‌فرمائید پس متقومند، که باز عرضم این است که همین که تقوم را ملاحظه می‌کنید باید حکم اولی رها شود.

این همان سؤالی است که در قبل هم پیدا می‌شد که فرمودید در تحلیل عقلی هم از هم جدا نیستند، من عرضم این است که هرگاه در تحلیل عقلی از هم جدا نباشند، دیگر این منطق کارا نیست که ما بگوئیم زمان دارد و مکان دارد چون زمان دارد معنایی ندارد چرا که در متن زمان، مکان است و در متن مکان، زمان است. پس در مرحله انتزاع هیچ حکمی نباید بدهید، هر حکمی را که بخواهیم بیان کنیم باید در مرحله تقوم بیاوریم.

«۷»

(ج): من از شما سؤال دیگری می‌کنم. زمانی که موضوع توسعه و زمان و مکان را نسبت به نظام در نظر می‌گیریم، آیا در آنجا نسبت تأثیر بیشتر و کمتر و تقومی قابل لحاظ است یا خیر؟ یا به یک اندازه است؟

(س): توسعه را اگر برای نظام ملاحظه کنیم سهم تأثیر...

(ج): یعنی نظام یک وحدتی دارد که در آن هم ولی هست و هم مولی علیه، که در آنجا کل نظام به عنوان یک مجموعه زمان و مکان هم دارد. حال بفرمائید نسبت تأثیر اصلی در زمان و مکان نظام مربوط به چه کسی است؟

(س): در کل نسبت تأثیر اصلی مربوط به ولی است.

(ج): حالا که می‌گوئید نسبت تأثیر اصلی مربوط به ولی هست، پس نسبت تأثیر فرعی هم مربوط به «فاعل تصرفی» است و نسبت تأثیر تبعی هم مربوط به «فاعل تبعی» است، یعنی مثلاً" نسبت تأثیرها را در این سه فاعل ۴، ۲، ۱ می‌گیریم که ۴ از ۷ مربوط به «ولی» است و ۲ از ۷ مربوط به «فاعل تصرفی» و ۱ از ۷ مربوط به «فاعل تبعی» می‌باشد. ولی آیا نسبت به «فاعل تصرفی» می‌توانید بگوئید که «چهار» بدون همان «یک» حاصل می‌شود!؟ یعنی می‌خواهد از ۱، ۲، ۴ بگذرد و ۱، ۳، ۹ شود آیا در این صورت می‌توان گفت نیازی به آن «یک» یا «دو» ندارد و خودش می‌تواند «نه» بشود. جمع «یک، سه، نه»، «سیزده» می‌شود، ولو این فاعل ۹ سهم از ۱۳ سهم را دارد آیا باز هم می‌توانید بگوئید این دیگر کاری به آن «یک» ندارد؟!

(س): بحث بر سر تعریف همین است، اگر ما گفتیم زمان و مکان آن متقوم‌اند و در مکانش زمان اصل است، معنایش این است که اصل در...

(ج): نظر ما این است که با «۲۷» تعریف «سه تائی» که «۸۱» مفهوم تجریدی درست می‌شود، امکان لحاظ تقوم پیدا می‌شود و در غیرش ابداً" تقوم تصویر نمی‌شود یعنی با منطق سلب و ایجاب و با «دو»ئی که یک مفهوم و یک نسبت حملیه داشته باشیم، نمی‌توانیم تقوم درست کنیم.

ما یک ادعایی داریم که می‌گوئیم اصلاً" خود روش لحاظ این، متوقف بر این است که از یک سیری بگذریم، مثلاً" (بدون اینکه اسم اصلی و فرعی یا ظرفیت، جهت، عاملیت را بیاوریم) می‌توانیم مفروضی را فرض نمائیم مثلاً" رنگ زرد و سبز و آبی را فرض نمائیم اگر گفتیم هرکدام از اینها در این مجموعه وصف برای غیر است و موصوف برای او هم واقع می‌شود...

(س): یعنی نسبت به او اصلی و فرعی است.

(ج): نه به تعریف اصلی و فرعی که در منطق متداول می‌کنند، یعنی مفاهیم را هر چه که بالا ببرید ولی...

۲/۳/۲ـ مجموعه‌ای از تعاریف انتزاعی حاصل تعریف براساس سلب و ایجاب

(س): باید تعریف جدیدی ارائه دهیم.

(ج): تعریف جدید دادن چگونه است؟

(س): بر هر پایه‌ای! البته بر پایه مناسب، نمی‌گویم بر پایه غیر مناسب، ولی بهرحال باید یک تعریفی بدهیم.

(ج): اگر بر پایه مناسب هست ما عرضمان این است که بیائیم ابتدا مجموعه را ببینیم و بعد ببینیم حکم بر آن صادق است یا نه؟ نه اینکه از ابتدا که خواستیم مجموعه را تنظیم کنیم در حرف اول بگوئید این «الف» را که می‌گوئید ما قبول نداریم باید تعریفش کنید! ما می‌گوئیم تا ۲۸ حرف این تمام نشود، نمی‌توانید از نحوه بکارگیریش صحبت کنید، یعنی اگر بخواهید بگوئید که وصف و موصوف را معنی کنید که به چه معناست؟ و می‌گوئید آیا از قبیل عرض و جوهر است تا یکی قوام نداشته باشد الا به غیر، می‌گوئیم خیر! اصلی و فرعی است، بعد می‌گوئید معنای اصلی و فرعی یعنی یکی تابع باشد و متکی به او باشد ولی او متکی به این نباشد؟ می‌گوئیم: خیر! در اینجا چون شما با منطق سلب و ایجاب، یعنی نفی نسبت و اثبات نسبت یعنی با «دو» نه با «۲۷» سؤال می‌کنید، به همین نحو ابهام باقی می‌ماند.

(س): در آن دستگاه هم قابل تکثیر است، معنایش این نیست که روی «دو» می‌ایستد، اگر شما بر پایه ۳ تکثیر می‌کنید، آنها بر پایه دو تکثیر می‌کنند.

(ج): بله تکثیر می‌کنند، ولی «بریده، بریده» و براساس سلب و ایجاب! و این مانند این است که قرار بوده ماشینی ساخته شود من می‌گویم این انجین آن است شما بگوئید اما این که راه نمی‌رود، و به «تایر» هم که رسیدیم همین اشکال را تکرار کنید و بگوئید بصورت افقی که حرکت نمی‌کند، عمودی هم که حرکت می‌کند قابل سوار شدن نیست. این چه نحو ماشین سوار شدن است؟ و در نهایت مثلاً" بگوئید از تمام قطعات این، هیچ قطعه‌ای راه نمی‌رفت الا اینکه چهار «تایر» متحرک بود که این هم قابل سوار شدن نیست پس اصلاً" ماشین درست نشده است! طبیعی است که اگر اینگونه بخواهید بحث کنید، قطعاً" بحث بی‌نتیجه خواهد بود باید مجموعه را ببینید، اگر مجموعه را لحاظ کردید بعد می‌شود سؤال کرد که آیا این مجموعه تقوم را تعریف کرده است یا خیر؟

ما عرضمان این است که این معنایی که شما در «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» می‌بینید (در سطح ظرفیت، که سطر اول هم است) و منزلت این نحوه ارتباط «ظرفیت اول» به «ظرفیت دوم» و «ظرفیت دوم» به «ظرفیت سوم» خصوصیت ظرفیت را تعریف می‌کند بگونه‌ایی که یکی «ظرفیت» می‌شود و دیگری «جهت» و دیگری هم «عاملیت»! می‌گوئید چرا؟ می‌گویم بیائید در آن جدولی که قبلاً" بحث می‌کردیم سیر کنید و ببینید اگر بنا باشد هر وصفی را وصف و

موصوف یکدیگر قرار دهیم چه چیزی را تحویل می‌دهد؟ آیا می‌توان در آنجا هم نسبت بدهیم و بگوئیم که...

۲/۴ـ فاعل و متحرک بودن اوصاف زمینه ساز وصف و موصوف قرارگرفتن آنها نسبت به هم

(س): اگر صلاح می‌دانید من یک تقریری داشته باشم تا از نظر فلسفی کنه این بحث روشن شود. فرمودید اگر بخواهیم تقوم سه وصف را تعریف کنیم «۲۷» وصف تولید می‌شود چرا؟ چون تقوم ممکن نیست جز اینکه هر وصفی موصوف برای سایر اوصاف واقع شود (در عین اینکه وصف هم واقع می‌شود)...

(ج): علت آن را هم اینگونه توصیف کنید که چون هر کیفیتی که واقع شود اصیل نبوده و وسیله توسعه خود فاعل است، حرکت را از هیچ کدام از اوصاف نمی‌توانیم سلب کنیم نمی‌توانیم حرکت را از نفس وصف سلب نمائیم یعنی وصف خودش، کیفیت و فاعلی تبعی است که به فاعل بالاتر تعلق دارد که در جریان توسعه در خود آن می‌توانیم اوصاف فاعل را ملاحظه کنیم.

(س): چون فاعل است. اگر فاعل شد اوصاف فاعل در همه هست.

۲/۴/۱ـ موجد بودن فاعل تبعی در ایجاد اوصاف خودش

(ج): می‌خواهم بگویم اوصاف فعل در آن است نه اوصاف فاعل! در آنجا موجد است.

(س): یعنی خودش هم فاعل است.

(ج): اینکه فاعل است یعنی در اوصافش موجد می‌باشد.

(س): یعنی مجدداً" خودش هم برای اوصاف خودش فاعل است.

(ج): بله! ولی به نسبتی!

(س): اوصاف به معنای این است که فاعلهای تبعی دیگری برای خودش دارد، یعنی فاعلیت تبعی در یک مرتبه‌ای متوقف نمی‌شود که بگوئیم این فاعل تبعی دیگر بسیط است و کیفیت است.

(ج): احسنت، حالا اگر چنین چیزی را گفتید که فاعلیت در آن اصل است، یعنی چیزی را هم که ایجاد کرده «فاعل» ایجاد کرده، نه اینکه یک وصف به معنای یک کیفیت ساکن!

(س): شما از نظر ترتیب اینگونه فرمودید که تقوم به این می‌شود که هر وصفی برای وصف دیگر «موصوف» قرار گیرد.

(ج): حالا ما میخواهیم تحلیل خود این را به فاعلیت تمام کنیم.

(س): و این معنایش «۲۷ وصف» شدن می‌شود، و این یک مدعای عامی است که ما ۲۷ وصف داریم و دلیلش هم این است که براساس اصول فلسفی ما اوصاف به هم متقوم هستند، سه اصل متقوم داریم و تقوم سه هم معنایش وصف

و موصوف شدن است و وصف و موصوف شدن جز به ۲۷ واقع نمی‌شود، این یک مقدمه است.

(ج): آیا این مطلب تا اینجایش حل است؟

(س): قدم بعد می‌فرمائید چرا تقوم به معنای وصف و موصوف شدن است؟ می‌فرمائید ریشه اصلی اینکه تقوم را به صورت اثباتی نتوان ملاحظه کرد این است که ما اصل را کیفیت و قانون ببینیم، اگر اصل کیفیت و قانون شد این موجب می‌شود که ما نتوانیم تقوم را به صورت واقعی و اثباتی ملاحظه کنیم.

(ج): چون در این صورت می‌بایست تألیف را ملاحظه نمود.

(س): فقط در مرحله سلب می‌توان، تعریف کرد ولی این هم تعریف اثباتی نیست، در واقع سلبش، سلب کیفیتی می‌شود.

(ج): این مثل پارچه خاکستری را که عرض کردیم...

(س): بله! این روشن است، این معنایش این است که در واقع تعدد را ظریف‌تر می‌کند یعنی از تعدد اشیاء بزرگ شروع می‌کنیم و به تعدد اشیاء ریزتر ختمش می‌کنیم، یعنی مجموعه را ریزتر می‌کنیم نه اینکه مجموعه درست می‌کنیم داریم منفصلها را مرتب کوچک می‌کنیم مثلاً" می‌گوئیم این از مولکولهاست و مولکولها از اتمها و اتمها از الکترونها و الکترونها قاطی در هم در حال چرخش‌اند، یعنی در واقع الکترون را به اشتراک می‌گذارند.

(ج): یا در سطح بالاتر بگوئید که ذره و موج هستند که با هم می‌چرخند.

(س): بله! یعنی دو اصل را معرفی می‌کنیم که این دو اصل با یکدیگر تشابک دارند، یعنی از اول مرکب هم معرفی نمی‌کنیم، دو پایه‌ای می‌شویم و دو پایه‌ای شدن هم غیر از مرکب شدن است، این معنایش این است که دو تا عالم داریم که هیچ ارتباطی با هم ندارند و معلوم نیست چرا اینگونه با هم ترکیب می‌شوند، این توصیف نکردن است، این معنایش این است که به دو پایه برگردانیم.

حالا حضرت عالی می‌فرمائید که یا ما می‌خواهیم در تعریف تقوم به تألیف برسیم که این تقوم نیست، این بر پایه همان اصالت شیء است و یا می‌خواهیم به تقوم برسیم و اگر بنا شد به تقوم برسیم (که بر پایه اصل جدیدی هم است) این در صورتی ممکن است که ما در یک قدم بگوئیم اشیاء به صورت جاذبه هستند و بعد بگوئیم: خیر! اشیاء به صورت جاذبه هم نیستند، بلکه تعلق به غایت هستند و بعد هم در نهایت بگوئیم به صورت فاعلیت هستند.

(ج): در آخرش هم بگوئیم به صورت ولی و ولایت و...

(س): بله! یعنی در تعریف اثباتی می‌گوئیم وحدت اصل نیست، کثرت هم اصل نیست، بلکه اینها باید میدانهای انرژی و تعلق نسبت به یکدیگر باشند که اساساً" جاذبه جز به ترکیب تعریف نمی‌شود جاذبه با تألیف،

تعریف بردار نیست، تألیف غیر از تقوم است.

در قدم بعد می‌فرمائید این جاذبه «کیفیتی» نیست! یعنی ابتدا می‌فرمائید جاذبه مکانی نیست، بلکه جاذبه زمانی در جاذبه مکانی است بعد هم می‌فرمائید اصلاً" جاذبه اصل نیست، بلکه فاعلیت در کیفیت جاذبه اصل است یعنی فاعل است که میل را ایجاد می‌کند. اگر ربط نداشته باشد، حرکت واقع نمی‌شود و ربط هم اگر اصل شود، حرکت واقع نمی‌شود.

(س): یعنی حتی در فاعل تبعی اگر کیفیت اصل شد، حرکت واقع نمی‌شود.

(س): یعنی اگر شیء را به جاذبه معنی کردیم و جاذبه را هم زمانی توصیف کردیم، ولی جاذبه را به معنی رابطه اصل قرار دادیم، یا (جاذبه را اصل قرار ندادیم، بلکه فرع قرار دادیم ولی) شیء را در رابطه‌اش محکوم قرار دادیم باز این شیء متحرک نمی‌شود، شیء‌ای است و رابطه‌ای دارد، ولی محکوم است که این رابطه را داشته باشد، این همان رابطه علیتی است.

حالا اگر بخواهیم به فاعلیت برگردانیم که بگوئیم شیء است و رابطه دارد و «فاعل در رابطه» است، معنایش این است که در میل خودش که میل زمانی است فاعل است، البته نه در اصل میل بلکه در کیفیت میل! یعنی نمی‌تواند میلی نداشته باشد. فاعلی است که مجبور است به میلی، ولی در کیفیت میل فاعلیت دارد، این برای این است که مخلوق بودنش هم محفوظ بماند، قدرتش مطلق نشود، برای قید مخلوق بودن می‌گوئیم هم باید رابطه داشته باشد و هم در کیفیت همان رابطه فاعلیت داشته باشد.

۳ـ امکان ملاحظه تقوم اوصاف در ۲۷ رابطه

تا اینجا این اصول فلسفی تمام است. یک چیزی الان اضافه فرمودید که موصوف و صفت شدن در مجموعه تعریف می‌شود، یعنی ما اوصافی را باید ببینیم، روابطی که با هم دارند ملاحظه نمائیم، بعد بگوئیم مقصود ما از تقوم این است...

(ج): اصول موضوعه تقوم ۲۷ وصفی بودن است، یعنی هیچ مجموعه کوچکی نمی‌توانید پیدا کنید مگر اینکه باید این ۲۷ وصف را داشته باشد تا مفهوم تقوم در آن تمام شده باشد.

(س): بله! یعنی می‌فرمائید ما در تعریف تقوم، یک بار یک رابطه را بین دو شیء مشخص می‌کنیم و می‌گوئیم این رابطه تقوم است که یا هست و یا نیست؟ اگر هست، یک طرفی می‌شود، نه دو طرفی! و بار دیگر وقتی می‌گوئیم تقوم! یک وصف را ملاحظه نمی‌کنیم تا بگوئیم این وصف خاص یا این نسبت خاص را این دو نسبت به هم دارند یا نه؟ بلکه مثلاً" ۲۷ نوع ارتباط (حالا یا کمتر از ۲۷ یا بیشتر فعلاً" تعدد مورد بحث نیست) یعنی یک مجموعه روابط را

ملاحظه می‌کنیم و می‌گوئیم مقصود ما از تقوم، این مجموعه روابط است.

برادر نجابت: آیا این مبتنی بر این است که هر وصفی یا صفتی خودش از سه وصف تشکیل شده است.

حجة‌الاسلام میرباقری: خیر! مقصود ما از تقوم چیست؟

برادر نجابت: می‌خواهم بگویم سه یا چهار بودن آن مهم است اگر بگوئیم تقوم روی «دو» وصف است تعریفمان از تقوم یک چیز دیگر می‌شود و ممکن است به خود «دو» تمام شود.

حجة‌الاسلام میرباقری: ولی مهم این است که باز به «مجموعه» تعریف می‌شود یا به «دو» تعریف می‌شود یعنی تقوم روی یک شیء می‌رود، روش توضیح تقوم چیست؟

برادر نجابت: باید در مجموعه ملاحظه شود، یعنی این اصل اول ما است و اصل دوم این است که هر اصلی از سه امر تشکیل شده است و به نظر می‌رسد اصل سوم همین است که تألیف نباشد و حقیقتش متکی به دیگری باشد، به این ترتیب اگر این اعداد را ترکیب کنید، می‌گویند مگر به ۲۷ وصف نمی‌توانید، تقوم را تعریف کنید.

حجة‌الاسلام میرباقری: این تعداد فعلاً" محل بحث نیست، بحث دیگری هم که جزو اصول مقدماتی است این است که بگوئیم اساساً" تقوم اشیاء به همدیگر...

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: سؤال این است که در دستگاه ما «التقوم ماهو»؟

۳/۱ـ ملاحظه تقوم اوصاف در ۲۵۶ رابطه در فرض ۴ بودن اصول فلسفی

حالا چه شما «چهار، چهار» بگوئید و بگوئید یکبار ضربش می‌کنیم و «چهار، چهارتا»، «شانزده» می‌شود و چهارتای دومش هم مثلاً" «چهار، شانزده تا»، «شصت و چهار» می‌شود و در نهایت که چهار بار، چهار در خودش ضرب شود ۲۵۶ می‌شود.

پس اگر اصول فلسفی یمان «چهار» عدد بود باید تقوم از نظر فلسفی به ۲۵۶ تعریف شود.

۳/۲ـ ملاحظه تقوم اوصاف در ۴ رابطه در فرض ۲ بودن اصول فلسفی

ممکن است شما بگوئید «دو» باشد، اگر «دو» باشد، با توان که ذکرش کنیم، همان چهار می‌شود، یعنی اگر بخواهید مجموعه تقوم داشته باشد باید حتما از سیر وصف و موصوف شدن بگذرد.

برادر نجابت: یک وقت از وصف و موصوف صحبت می‌کنیم بله! این یک اشکالی است که به نظر من تسامح از آن رد می‌شویم، بعد بحثمان این است که خود این وصف یک جزئی است که باید آن سه جزء درونی را داشته باشد، وقتی هم می‌گوئیم «دو»، باز وصف و موصوفمان «دو» هست که سه جزء دارد.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: هرکدامش باید دو جزء داشته باشد.

«۱۳»

برادر نجابت : اینجا مقصودمان از وصف و موصوف همان سه است که «ظرفیت، جهت، عاملیت» می باشد.

(ج): خیر، اگر فرض کنیم اصول فلسفی یمان دو بود باید دو بار در هم ضرب شود، که چهار می شود.

۳/۳ـ عدم برابری تعداد اصول فلسفی با تعداد روابط بیانگر تقوم اوصاف

بنابراین ما در مفهوم تقوم هرگز وصف و موصوفی نداریم که به تعداد خودش تمام شود، اگر فرض کنید اصول فلسفی یمان «دو» بود، نمی شود به خود «دو» تمام شود.

حجة‌الاسلام میرباقری : یعنی می فرمائید در آنجا دیگر تقوم نیست، تشأن با «دو» تمام می شود ولی تقوم با «دو» تمام نمی شود.

(ج): در آنجا تشأن هم نیست، تألیف است، مثل همان پارچه‌ای می شود که نخ سیاه و سفید را به هم بتابند و از دور خاکستری بنظر رسد، معنایش این است که خاکستری دیدن یک تسامح است، دقت نیست. اگر پارچه را زیر ذربین بگذارند، سیاه علیحده است و سفید هم علیحده!

۴ـ امکان ملاحظه وضعیت جامعه در ۷۲۹ رابطه

۴/۱ـ قابلیت تعریف وصف و موصوف در مجموعه

برادر نجابت : باز برای اینکه دچار این مسئله نشویم که می‌گوئید تسامح است، باید صفت و موصوف را توضیح دهید.

(ج): صفت و موصوف در مجموعه قابل تعریف است نه اینکه یک چیز را بگیریم و بگوئیم این چه صفتی دارد، این محال است.

۴/۲ـ عدم وجود وصف اختصاصی برای موصوف خاص در معنای ولایت که توصیف آن حیثیتی هم نشود

۴/۳ـ ملاحظه وضعیت جامعه در ۲۷ مغیر داخلی و ۷۰۲ مغیر خارجی (۲۷×۲۷)

خیر! ما نمی‌گوئیم تنها یک صفت داریم که مربوط به این موصوف است! خواه آن موصوف «دوازده» صفت دیگر هم داشته باشد یا همین «یک صفت» را دارا باشد ما کاری به آن نداریم، یعنی بگوئیم همین یک صفت مربوط به این موصوف است. چه بگوئید این موصوف از حیث دیگر صد صفت دارد (تا «من حیث» بگوئیم صفات دیگر هم دارد که) ما کاری به او نداریم. صحبت بر سر این است که شما نمی‌توانید بگوئید یک صفت مختص به این موصوف است و لذا در پایان آنجائی که بخواهیم از مدل استفاده کنیم، نمی‌توانیم در تعریفی که از وضعیت جامعه می‌نمائیم، ۲۷ مغیر داخلی را (در باره هر صفتش) ارائه ندهیم و ۷۰۲ مغیر خارجی را هم ارائه ندهیم و نسبت بین آنها را نسنجیم و بگوئیم وضع آنها چگونه است. ما مجبوریم آن را در مجموعه ملاحظه کنیم و ۲۷ وصف را به عنوان مغیر داخلی معرفی

کنیم و ۷۰۲ وصف را هم به عنوان مغیر خارجی! تا یک مجموعه را تمام کند.

حجة‌الاسلام صدوق: منظورتان از ۷۰۲ چیست؟

(ج): یعنی شما باید ۲۷ تا، ۲۷تایی را در یک مجموعه ببینید که لااقل بتوانید در باره یک بخش نظر بدهید، اصل تعریفتان را باید از ۷۶۰۰ میلیارد بدست بیاورید. حالا اگر بخواهیم یک قسمتش را گزینش کنیم آیا می‌توانیم آن یک قسمت را یک «تک ۲۷ تایی» از آن مجموعه اوصاف قرار دهیم و بیرون بکشیم می‌گوئید خیر! نمی‌شود. شما نمی‌توانید در مورد یک، تک دانه از مجموعه ۲۷تائی نظر بدهید مگر اینکه همه سطح این را بیاورید، مثلاً" اگر در یک جدول ۶ عدد، چهار باشد و این در «سه‌تایی» که هست، این طرف و آن طرفش معین نشود و جایش در «نه» تایی که هست معین نشود و در ۲۷ وصف هم سطحش معین نشود، قابل خواندن نیست.

حجة‌الاسلام صدوق: یعنی در غیر این صورت بریده دیده شده است.

(ج): احسنت! یعنی اگر بعد هم خواستید یک «۲۷ تایی» بیاورید باید «۲۷» عدد کنار دستش به عنوان مجموعه خارجی بیاورید، که ۲۶ مجموعه از آن، چیزهای دیگری هستند، آن ۲۶ مجموعه، ۷۰۲ می‌شود که یک «۲۷ تایی» دیگر هم می‌گذارید تا اینکه «۷۲۹» شده و یک مجموعه کامل می‌شود.

بنابراین مفهوم تقوم در این قسمت تمام شد و معلوم شد که در اینجا چه نحوه تعریفی از وصف و موصوف دارید.

۵ـ جمع‌بندی و تکرار مطالب قبل

حجة‌الاسلام میرباقری: حال برگشته و با اصولی که عرض کردیم چند سؤال عرض می‌کنم یکی اینکه فرمودید براساس اصالت کیفیت تقوم تعریف بردار نیست، این روشن است، چون حتی در مرحله نفی هم تعریف بردار نیست.

(ج): فقط تألیف می‌شود.

(س): یعنی در آن فرض مطلقا، تقوم مطلقاً" تعریف نمی‌شود، یعنی وحدت مطلقاً" تعریف نشده و تنها کثرت تعریف می‌شود، وحدت تعریف نمی‌شود حتی به صورت سلبی! که ما بگوئیم کثرت نیست. چون معنی ندارد که کثرت نباشد، چرا کثرت نیست! انفصال نیست بی‌معنی است، در اصالت کیفیت باید بگوئیم انفصال هست اگر بگوئیم انفصال نیست، اتصال هم نیست!! می‌گویند خیر، حتماً" انفصال هست.

(ج): آنها از یک ارتکاز دیگری استفاده می‌کنند، می‌گویند چون اگر انفصال باشد، لوازمی دارد که شما ملتزم به آن لوازم نمی‌شوید.

(س): آن یک بحث دیگری است، ولی براساس بینش اصالت شیء، حتی به صورت سلب هم نمی‌توان گفت

اتصال نیست و انفصال هم نیست.

(ج): باید بگوئیم انفصال هست اگر اینگونه شد باید دست من برای خودش یک کسی باشد و خودم یک شخص دیگر.

(س): حتماً" همین را می‌گویند، این نقصی است که به اصالت شیء وارد است، مگر اینکه بگویند روح تألیف شده در جسم، این همان می‌شود که بگوئیم الکترون را به اشتراک گذاشته‌اند، اشتراک گذاشتن هم معنایی ندارد، واقعاً" چیزی به اشتراک گذاشته نمی‌شود این در محیط خودش می‌چرخد و آن در محیط خودش «می‌چرخد» هم باز بی‌معنی می‌شود، چون مکانش خودش یک ذات است و... این همان اشکالاتی بود که واقعاً" بر این دستگاه وارد است. بنابراین در بینش اصالت شیء نه در مرحله نفی می‌توانیم بگوئیم و نه در مرحله اثبات! همین که وارد نفی می‌شویم و می‌گوئیم وحدت نیست و کثرت هم نیست باید حد جدیدی را تحویل دهیم.

(ج): یعنی در حقیقت تألیف حرف بی‌ربطی می‌شود و الفتی واقع نمی‌شود و اسم آن را الفت می‌گذاریم!

(س): یعنی اگر داخل عالم ریزها برویم و خودمان را به اندازه آنها کوچک کنیم باز هم از هم بریده هستند، مثل آدمهای از هم جدا، چون کوچکتر هستند و ما حتی با ذره‌بین هم آنها را نمی‌بینیم، می‌گوئیم اینها یکی شده‌اند!! این همان می‌شود که می‌گویند هم متصل واحد است گویا عالم دندانه دندانه هست، خط مستقیم نیست.

(ج): دندانه هم نمی‌شود، دندانه دندانه مختص به مثلاً" اره است که روی یک چیزی نصب شده والا دانه، دانه باید بگویند، سؤالات را جمعبندی بفرمائید.

حجة‌الاسلام میرباقری: وارد مرحله جدید که می‌شویم اول به صورت نفی صحبت می‌کنیم و می‌گوئیم انفصال نیست و اتصال هم نیست و در تعریف اثباتی که می‌آئیم می‌گوئیم: جاذبه است، تعلق است، فاعل است. این تعاریف اثباتی وحدت و کثرت است حال ببینیم برپایه این تعریف اثباتی چگونه می‌فرمائید تقوم به وصف و موصوف بودن تعریف می‌شود؟

(ج): تقوم به این است که در حقیقت هر کدام، تعلق به غیر را اخذ کنید.

(س): یعنی تعلق با فاعلیت نه بودن فاعلیت، تعلقی که در نحوه تعلقش فاعلیت دارد حالا یا فاعلیت در جهتش دارد یا در کیفیت!

(ج): آن وقت اولین نتیجه‌ای که می‌دهد این است که کیفیت قیدش نمی‌شود. پس یک صفت، بودن قید نیست، اگر یک صفت بودن، قید نشد باید در خود حقیقت این دارای اوصاف بودن را، بپذیریم صفت است ولی باید دارای اوصاف باشد فاعل باشد، یعنی موجد است.

(س): یعنی فاعل هیچگاه تعین کیفیتی پیدا نمی‌کند دارای کارائی خاصی است.

(ج): یعنی باید موجد باشد، باید ایجاد کند جهت و عاملیت داشته باشد و امثال این، یعنی باید کارائی داشته باشد.

(س): یکی اینکه تقوم بر پایه فاعلیت به معنای وصف و موصوف بودن است و چون ما فاعلیت را اصل قرار می‌دهیم می‌توانیم بگوئیم یک شیء هم وصف است و هم موصوف.

(ج): مجموعه‌ای را می‌توان متقوم گفت که همه اوصاف به همدیگر وصف و موصوف قرار گیرند.

(س): باز به تعبیر دیگر برگردیم و بگوئیم چرا اصالت شیء نمی‌توانست تقوم را تعریف کند، چون هر شیء را به یک وصف تعریف می‌کرد که برابر آن وصف است. وصف را هم به کیفیت (نه به فاعلیت) تعریف می‌کرد «یک وصفی» یعنی فعلیت خاص داشتن! ما تقوم را تعریف می‌کنیم چون شیء را کیفیت نمی‌دانیم یک وصف نمی‌دانیم، فاعل و موجدی می‌دانیم که در عین موجد بودنش تعلقی دارد و در تعلق خودش هم متصرف است.

فی الجمله وحدت و کثرت را با این می‌شود، تعریف کرد. اما می‌خواهیم بر پایه فاعلیت توضیح بیشتری بدهیم که آنرا از این حد اجمالی خارج کنیم و بگوئیم وحدت و کثرت به تقوم اوصاف است و تقوم اوصاف به معنای وصف و موصوف شدن هر وصفی است.

(ج): آن وقت اولین چیزی را که لازم دارید این است که کوچکترین مجموعهٔ (یا اصول موضوعه مجموعه سازی) شما در اینجا چیست؟ و چند وصف دارد؟

(س): بله! اگر از بسیط آغاز نکردیم و از تقوم آغاز کردیم، روشن است که باید از مجموعه اوصافی شروع کنیم. اگر از بسیط آغاز کردیم به تقوم منتهی نمی‌شود، اگر تقوم اصل است ابتدا باید یک موضوعی را فرض کنیم که تقوم را بپذیرد، بعد اوصافی را فرض کنیم که متقوم باشد. اصول فلسفی‌یمان می‌گوید چه موضوعی است که تقوم را می‌پذیرد تا برسیم به اینکه چند وصف است که تقوم به هم پیدا کرده‌اند باید فاعل باشند و این فاعلها هم چند عدد هستند.

(ج): البته نباید گفت چند عدد وصف است که با هم جمع شده‌اند، یعنی یک مجموعه‌ای که ایجاد می‌شود، دارای چند وصف است.

(س): این اموری است که باید مد نظر باشد، ولی توضیح بیشترش را به اینکه لازمه تقوم این است، باید توضیح دهید. روشن است که ما باید فاعلیت را اصل قرار بدهیم و فاعلها را هم منفصل از هم ندانیم، در بدو خلقت متقوم به هم بدانیم...

(ج): تقوم اوصاف را هم باید در سه سطح دید، تقوم اولی را که ملاحظه می‌کنیم از آن نه وصف تولید می‌شود و در تقوم مرتبهٔ بعدش هست که به ۲۷ می‌رسد باز باید توجه داشته باشیم که هر یک از آن ۲۷ وصف دارای سه قید هستند.

(س): تا اینجا این مطلب روشن شد که اصول فلسفی‌ایی که می‌تواند تقوم را تعریف کند، اصول فاعلیت است و فاعلیت هم خصلتهایی دارد که عبارت است از ۱ـ نفی تعین ۲ـ قدرت ایجاد ربط ۳ـ تعلق است (که تعلق هم به معنای نوعی رابطه است) «عدم تعین، رابطه و فاعلیت در رابطه» این سه اصل اگر به هم متقوم شوند می‌توانند وحدت و کثرت را تعریف کنند. اما اینکه بعد از این اصول، می‌رسیم به اینکه مجموعه ما باید حداقل سه عضو داشته باشد این را هم فعلاً" مفروض می‌گیریم. این سه وصف را هم توصیف می‌کنیم «به ظرفیت، جهت، عاملیت» (یا فرض می‌کنیم این توصیف هم نباشد، هر چه که باشد مهم نیست) یعنی اینرا هم مفروض می‌گیریم که حداقل اوصاف ما «سه» می‌باشد. اما در توضیح اینکه بر پایه این اصول فلسفی و اینکه مجموعه ما «سه» عضوی است، تقوم به موصوف و صفت بودن منتهی می‌شود و این موصوف و صفت بودن به «۲۷» وصف، یک اصل منطقی عامی را فرمودید که موصوف و صفت بودن را باید بر پایه مجموعه تعریف کرد نه بر پایه انفصال.

(ج): انفصال که باشد، یک خصوصیت را به صورت یک کیفیت می‌بینید که به یک موضوع حملش می‌کنید ولو هزار وصف دیگر هم داشته باشد لذا می‌گوئید: از حیث فلان و از حیث فلان... مثل نخهایی که به یک چیزی گره بزنند و بگویند هزار نخ به این ستون و استوانه بسته شده که هر کدام از این نخها را می‌شود علیحده به دست گرفت.

(س): که می‌گویند این یا هست یا نیست.

(ج): بله! یا این نخ بسته شده یا بسته نشده.

(س): در آن شکل معنای مجموعه چیست؟

(ج): در این صورت معنای مجموعه این است که به هیچ نخی نمی‌توانی دست بزنی که به کل آنها دست نزده باشی.

(س): یعنی هر ربطی که این با آن دارد متقوم به ربط آن به این است، بنابراین تقوم تعریف جدید می‌یابد این اصل منطقی روشن شد، حالا براساس این اصل منطقی اگر یک توضیح بیشتری بفرمائید که وصف و موصوف شدن یعنی چه؟ و چرا این وصف و موصوف شدن به ۲۷ وصف منتهی می‌شود که این لازمه تقوم است...

(ج): انشاءالله تعالی در جلسه آینده.

* * « وَالسَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُه» * *

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۴) تاریخ: ۷۱/۱۰/۲۶

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

ضرورت تقدم بین اوصاف
و کیفیت تقوم آنها نسبت به هم

«فهرست»

۱ـ اثبات ضرورت تقوم بین اوصاف

۱/۱ـ تبعیت هر فاعلی از اوصاف توسعه (ولو به نحو تبعی)

۱/۲ـ دارای ظرفیت، جهت عاملیت بودن فعل تبعی فاعل (ولو در فاعل تصرفی و محوری)

۱/۳ـ محلق بودن فاعل تبعی به فاعل تصرفی و فاعل تصرفی به فاعل محوری

۱/۴ـ تقوی بودن فاعلیت فاعل در مرحله عاملیت

۱/۵ـ ایجاد انفصال در صورت تفکیک حقیقی بین ظرفیت، جهت و عاملیت

۱/۵/۱ـ عدم امکان ایجاد مرکب در فرض انفصال

۱/۵/۲ـ عدم امکان متصف شدن کیفیت حسی به یک وصف در فرض انفصال

۱/۶ـ ایجاد تالیف در صورت پذیرش اوصاف مختلف برای موضوع با حفظ تعدد موصوف

۱/۶/۱ـ انفصال حقیقی حاصل تالیف

۱/۷ـ ایجاد تقوم بین اوصاف در صورت پذیرش ظرفیت جهت و عاملیت برای هر یک از ظرفیت، جهت و عاملیت

۲ـ نحوه تکثیر اوصاف بر اساس تقو آنها نسبت به هم

۲/۱ـ قرارگیری عناوین افقی به عنوان وصف و عناوین عمودی به عنوان (موصوف)

۲/۱/۱ـ تقوم ظرفیت بر جهت و جهت بر عاملیت در اوصاف افقی و عمودی

۲/۲ـ ضرورت تبدیل ۹ وصف به ۲۷ وصف به علت سه قیدی بودن اوصاف توسعه

۲/۲/۱ـ قید اول از اوصاف سه قیدی در منزلت ظرفیت، قید دوم در منزل جهت و قید سوم در منزلت عاملیت

۲/۲/۲ـ ظرفیت جهت، عاملیت سه مرحله از توسعه هستند لذا اوصاف توسعه برای هر یک از آنها قابل تکرارست.

۲/۲/۲/۱ـ فرض توسعه یافته شدن فاعل و حذف مراحل توسعه منافی حرکت

۲/۲/۲/۲ـ تفاوت میزان تبعیت، در عاملیت تبعی، عاملیت تصرفی و عاملت تقوی

۲/۲/۳ـ ۲۷ وصف حاصل تقوم سه سطح اوصاف ظرفیت، جهت و عاملیت

۲/۲/۳/۱ـ وجود ربط بین اوصاف به معنای وجود فاعلی ما بین آنها

۲/۲/۳/۲ـ بیان تاثیراوصاف ظرفیت، در اوصاف جهت و اوصاف جهت در اوصاف عاملیت

۲/۲/۳/۳ـ هر وصف سه قیدی دارای نتیجه‌ای بوده و بیانگر یک ربط است

« بسم اللّه الرحمن الرحیم »

۱ـ اثبات ضرورت تقوم بین اوصاف

حجةالاسلام میرباقری: سه عضو داریم که اگر قرار شود مجموعه باشد و تقوم در آن وضع شود نه تالیف، لازمه‌اش این است که هر یک از اوصاف در عین اینکه وصف است، موصوف حقیقی نیز بشود و لازمه وصف و موصوف بودن سه وصف هم این است که ۲۷ وصف داشته باشیم بنابراین تقوم سه وصف جز به ۲۷ وصف قابل توصیف نیست بنا بود که بفرمائید چه تفاوتی بین تقوم تالیفی و تقوم واقعی (که در تقوم واقعی سه وصف به ۲۷ وصف منتهی می‌شود) وجود دارد؟

یعنی اگر صلاح می‌دانید بحث منطقی آن به معنای این که در دو روش در ملاحظه تقوم مفروض هست و تفاوت این روشها به چیست؟ مطرح گردد یعنی چگونه تقوم را ملاحظه می‌کنند، و اگر بحث منطقی آنرا ضروری نمی‌دانید، قسمت دوم را توضیح بفرمائید که چگونه که تقوم به وصف و موصوف شدن است و وصف و موصوف شدن هم بمعنی ۲۷ وصف‌شدن است.

۱/۱ـ تبعیت هر فاعلی از اوصاف توسعه (ولو به نحو تبعی)

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث در باره این سه وصف است، یعنی اوصاف توسعه که هیچ فاعلی نمی‌تواند توسعه پیدا کند، مگر اینکه برای آن مراحل توسعه‌ای فرض شود که در مراحل توسعه هم یک ظرفیتی و یک جهت و یک عاملیتی داریم.

البته یک سطح از توسعه، توسعه تبعی است، هم در ظریت، جهت و عاملیت، یعنی شکی نیست که وقتی مولی خلق و ایجاد می‌کند، فعل او در نظام فاعلیتها ظرفیتی دارد، به عبارت دیگر اساسا عمل ایجاد، یک ظرفیت، جهت و عاملیتی دارد ولو بنحو! بنابراین مطلب اول که قبلا به آن اشاره نمودیم این است که ملاحظه فاعل بدون اوصاف توسعه ممکن نیست خواه، فاعل محور باشد یا متصرف و یاتابع !

۱/۲ـ دارای ظرفیت، جهت عاملیت بودن فعل تبعی فاعل (ولو در فاعل تصرفی ومحوری)

مطلب دوم که الان می‌خواهیم در آن مورد بحث کنیم این است که وقتی آنرا ایجاد می‌کنند فاعل چه تبعی باشد، چه تصرفی و چه محوری، نسبت به فعل ایجاد، تبعی است! که آن فعل هم دارای جهت و عاملیت یعنی این فاعل، تعلقی به مولایش دارد که

این تعلق متناسب با ظرفیت آن فعلی است که ایجادش کرده است و این بدین معناست که برابر با ایجادی که از ناحیه حضرت حق شده، این می‌تواند تعلق داشته باشد و نمی‌تواند بیش از آن چیزی که خدا اعطاء کرده دارا باشد، چون واجد امر دیگر نیست. این ظرفیت، جهت و عاملیتی که ما ملاحظه می‌کنیم) در سطحی است که فاعل را در این منزلت،

۱/۳ـ محلق بودن فاعل تبعی به فاعل تصرفی و فاعل تصرفی به فاعل محوری

فاعل تبعی می‌بینیم بعد می‌خواهیم بگوئیم که فاعل تصرفی یک خواستی دارد و فاعل تبعی هم در منزلت پائینتر که ملحق به فاعل تصرفی باشد، علاوه بر تبعیتش از موجد (حضرت حق) یک نحوه تعلقی هم به فاعل تصرفی دارد و هر دو به فاعل محوری متعلق‌اند.

بنابراین صحیح است که گفته شود: فاعل تبعی در منزلت تصرف، ملحق به فاعل تصرفی است و تصرفی هم ملحق به محور !

۱/۴ـ تقوی بودن فاعلیت فاعل در مرحله‌عاملیت

وقتی یک فاعل، تصرفی کرد، و ایجادی نمود، این فاعل بعد ازتصرفش یک ایجاد جدیدی خواهد شد که از طرف مولی در هماهنگ سازی خودش در مجموعه مرکبی که پس از خواستنش ایجاد شده، عامل است. فرضا اگر صد عضو داشت و دوازده عضو یا پانزده عضو دیگر درخواست کرد، ولی به او تنها دو عضو دادنند باید درون این با تعلقات آن ده عضو به خودش هماهنگ شود و همچنین می‌بایست تعلقات این از طریق تعلقات آنها، در آنها جاری شده و بسط پیدا کند و به یک وحدتی برسند که توسعه یافته باشد.

تا اینجا معلوم شد که عاملیتی هم داریم و در عاملیت تقوم هست.

۱/۵ـ ایجاد انفصال در صورت تفکیک حقیقی بین ظرفیت، جهت و عاملیت

حالا اگر ما این سه وصف ظرفیت جهت عاملیت را که از اوصاف مراحل می‌شماریم، جدا جدا فرض کنیم و نگوئیم ظرفیت دارای ظرفیت دارای «ظرفیت جهت عاملیت» است ولو بنحو تبعی! بلکه بگوئیم ظرفیت یک چیز و یک وصف است یک موصوف بنام ظرفیت دارد و یک موصوف هم بنام جهت و یک موصوف دیگری هم بنام عاملیت دارد، یعنی این سه را، مفهوم فرض کنیم که هر کدام ا مفهومها، قابلیت انتزاع حقیقی از دیگری را داشته باشند، مانند انتزاعی که شما در حجم و وزن و تعدد در روش انتزاعی می‌بینید. به هر حال باید ببینیم که مجموعه چگونه درست می‌شود یک فرض این است که سه موضوع باشند و این سه موضوع هم دارای سه خصوصیت بوده و این سه خصوصیت هم عین حقیقیت آنها باشد، بطوریکه خصوصیتی زاید بر این سه خصوصیت هم نداشته باشد.

۱/۵/۱ـ عدم امکان ایجاد مرکب در فرض‌انفصال

در فرق فوق تنها یک قوطیها و سلولها و هسته‌هایی می‌شوند که شما نمی‌توانید از آنها مجموعه درست کنید، این اصالت کیفیت و اصالت شتی است که این مطلب را اینگونه ترسیم می‌کند.

۱/۵/۲ـ عدم امکان متصف شدن کیفیت حسی به یک وصف در فرض انفصال

البته ما قبلا هم عرض کردیم که اگر دوشت وصف و موصوف را درئین حقیقی بدانید بنحوی که موجب انفصال حقیقی شود، این تنهااز باب تجرید، منفصل نیست، بلکه باید در حقیقت آن هم فرض انفصال فرض شود و بعد گفته شود که یک امر مشترکی و این خصوصیتهای مختلف هست که آن امر مشترک هم باید ازاین خصوصیتها انتزاع شود و خودش یک چیز دیگری شود، بگونه‌ایی که در نهایت حتی نمی‌توانید حتی یک وصف را هم برای او قرار بدهید، اینکه می‌گویند هر چیزی، خودش خودش است هر چیز، از آن حذف می‌شود، چون اولا: با توجه به انفصال مطلق، اوصاف متعدد مختص به یک موضوع نمی‌تواند باشد و

دوئیت تا حقیقتش منتهی می‌شود و ثقانیا: اگر یک شی دارای اوصاف مختلف ممکن نباشد، یک شی دارای یک وصف و متغایر با یک شی با یک وصف دیگر هم ممکن نخواهد بود. این مباحثی که گذشته است که اصالت شی نه فقط مجموعه نمی‌تواند تحویل بدهد، حتی تغایر را هم نمی‌تواند تفسیر کند، چه رسد به اینکه ترکیب یا نظام و امثال آن را بخواهد تفسیر نماید.

بنابراین اگر قائل به مبنای اصالت شی شویم که یک وصف یک موصوف علیحده داشته باشد، اساسا از ابتدا نمی‌توانیم نظام و مجموعه و مرکب را درست کنیم.

۱/۶ـ ایجاد تالیف در صورت پذیرش اوصاف مختلف برای موضوع با حفظ تعددموصوف

علاوه بر این نمی‌توانیم بگوئیم یک موضوع می‌تواند اوصاف مختلف رابا حفظ تعدد بپذیرد.

۱/۶/۱ـ انفصال حقیقی حاصل تالیف.

در این مورد هم عرض کردیم که تنها کوهم تالیف امکان دارد و ممکن نیست تالیف بصورت حقیقی واقع شود سرش این است که وقتی حقیقت هر کدام را به عبارت غیرش منسوب می‌کنید، آنهم به نسبت حقیقی (که اگر غیرنباشد، این وصف هم نباشد) این بمعنای این است که فرض ملاحظه حقیقت اینوصف، به ملاحظه وصف دیگری تقوم و قوام داشته باشد و اگر به تحلیل عقلی هم بیائیم آنرا جدا کنیم باید بدانیم که این آن نیست،مگر اینکه شما بتوانید در آخر کار این جدا کردن را از بین ببرید و قیدی را ذکر کنید که جدا کردن اولتان را رد کند و الا اگر جدا کردن را نسبت به اوصاف متعدد یک موضوع قابل لحاظ دانتید بطوریکه این جدائی حقیقی باشد و یک وصف به وصف دیگر متقدم نباشند و بگوئید این شی دارای پنج وصف است و هر وصف مستقل است (خواه وصف دیگر باشد یا نباشد) یا اینکه بگوئید تغییرات دروصف دیگر در حقیقت این وصف هیچگونه اثری نمی‌گذارد این بمعنای آن است که حقیقت این متقوم به حقیقت آن نیست، این مانند دو نخ سیاه و سفیدی می‌شود که آنرا بتابید و دوباره آن نخ سیاه و سفید را با یک نخ دیگر بتابانید تا یک نخ فلفل نمکی درست شود و همین کار را آنقدر ادامه دهید تا یک نخ خاکستری رنگ (البته با مسامحه دید یعنی ضعف دید) نمایان شود که اگر همان را زیر دستگاه میکروسکوپ یا ذره بین قرار دهید، می‌بینید که خاکستری نیست، بلکه سفید ها علیحده و سیاهها هم علیحده هستند، اگر این تسامح را عقل جایز ندانند و دقت را بالا ببرد، در این صورت ملاحظه می‌کنید که عدم تقوم انفصال حقیقی را نتیجه خواهد داد.

با انفصال حقیقی هم نه مجموعه و نه حرکت و نه خود اوصاف، هیچ‌کدام به‌دست‌نمی‌آید.

۱/۷ـ ایجاد تقوم بین اوصاف در صورت پذیرش ظرفیت جهت و عاملیت برای هر یک از ظرفیت، جهت و عاملیت

بنابراین اگر نباشد که تقومی در کار باشد یعنی یک وصف به وصف دیگر متقدم باشد، این سه وصف و سه مفهوم یعنی «ظرفیت جهت عاملیت» هم باید دارای ظرفیت جهت عاملیت باشند.

۲ـ نحوه تکثیر اوصاف بر اساس تقو آنها؛ نسبت به هم

۲/۱ـ قرارگیری عناوین افقی به عنوان وصف و عناوین عمودی به عنوان (موصوف (

حال برای تکثیر اوصاف (در جدول) یکی را به صورت افقی و دیگری را به صورت عمودی می‌نویسیم و می‌گوئیم هر یک از آنها دارای ظرفیت جهت، عاملیت هستند، که دراین جدول اوصافی که بصورت افقی در جدول نوشته شده اند فرعی یا اوصاف اند و عمودیها هم اصلی یا موصوفها هستند.

۲/۱/۱ـ تقوم ظرفیت بر جهت و جهت بر عاملیت در اوصاف افقی و عمودی

شاید به ذهن آید که آیاوصاف با هم تقدم و تاخر هم دارند؟ می‌گوئیم بله! ظرفیت مقدم بر جهت و جهت هم مقدم بر عاملیت است.

آیا عمودیها هم نسبت به هم تقدم و تاخر دارند؟ بله!ظرفیت مقدم بر جهت و جهت هم مقدم بر عاملیت است.

در سطح ظرفیت سه وصف بالای آن نوشته شده ظرفیت ظرفیت جهت ظرفیت و عاملیت ظرفیت می‌باشد که روی سطح ظرفیت را تشکیل می‌دهد.

سطح جهت هم عبارت است از «ظرفیت جهت، و عاملیت جهت» و سطح عاملیت هم عبارت است از «ظرفیت عاملیت، جهت عاملیت و عاملیت عاملیت ! «

۲/۲ـ ضرورت تبدیل ۹ وصف به ۲۷ وصف به علت سه قیدی بودن اوصاف توسعه

تا اینجا سه سطح داریم که هر سطح دارای سه وصف است لذا در مجموع ۹ وصف می‌شود البته ۹ وصفی که هر واحدی از آن دارای دو قید است نه سه قید! در حالیکه در اصول فلسفی‌یمان سه قید را برای توسعه ذکرکردیم.

لذا اگر کمی بیشتر تامل شود به این نتیجه خواهیم رسید که اینها می‌بایست یکبار دیگر در سه ضرب شوند، چن هر تک دانه از این جعبه‌هایی که داریم می‌بایست منزلتا دارای سه وصف باشند، شاید گفته شود منلزا به چه معناست؟ در جواب می‌گوئیم اگر می‌گوئیم «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» یکی از آنها در منزلت ظرفیت است و یکی درمنزلت جهت و دیگری در منزلت عاملیت می‌باشد،یعنی اگر بنا بر این است که اینها بهم ربط داشته باشند ـ یعنی ظرفیت عاملیت به ظرفیت جهت و به ظرفیت ربط داشته باشد تا شما بتوانید بگوئید «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» یعنی یکی ظرفیت تقوی باشد و دیگری ظرفیت جهتی (تقوم عاملیت عبد ومولی) باشد و دیگری هم ظرفیت ظرفیتی (ظرفیت تبعی) باشد و همچنین اگر نباشد سطوح هم بهم نسبت و ربط داشته باشند، آنقوت حتما می‌بایست در هر خانه‌ای که درجدول دارید، سه قید را ببینید که ضربدر سه می‌شود و به ۲۷ وصف تبدیل می‌شود. پس آن نه تایی که ما در اینجا نوشته‌ایم، سه وصف عاملیتی است و سه وصف هم جهتی است و سه وصف دیگر هم ظرفیتی است که در اینصورت سه جدول نه تاییددر سه سطح بدست می‌آید.

برادر صدوق: که اینها در ستون فرعیها نوشته می‌شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بله! در ستون فرعی بصورت افقی نوشته شده است، شاید بپرسید عمودی آن چه چیز است؟ می‌گوئیم عمودئی آن مربوط ببه نسبتهایی است که بهم دارند، نسبتهایشان هم عینً نسبت ظرفیت جهت وعاملیت است چون بنا شده که هیچ بنا شده که هیچ چیزی نداشته باشید، مگر ا ینکه فاعل باشد بنابراین نسبتهای بینشان هم فاعل هستند که آن فاعلها هم دارای ظرفیت جهت، عاملیت می‌باشند، پس نسبت بینشان در خودشان ضرب می‌شود و ۲۷ وصف درست‌می‌شود.

۲/۲/۱ـ قید اول از اوصاف سه قیدی در منزلت ظرفیت، قید دوم در منزل جهت و قید سوم در منزلت عاملیت

پس هر خانه‌ای که داریم، دارای سه عضو است که منزلت یک عضو منزلت ظرفیتی است و منزلت یک عضو، منزلت جهتی و منزلت یک عضو دیگر هم منزلت عاملیتی است، هر چند در کل مجموعه ۲۷ وصفی این ظرفیت خوانده می‌شود یا کارائی فاعلی که در اینجا هست کارایی ظرفیتی است یعنی یک نتیجه دارد نه سه نتیجه، هر چند سه بعد دارد، بنابراین ما دیگر یکدانه از مجموعه این ۲۷ تایی که تجریدی باشد نداریم که بصورت ظرفیت جهت عاملیت تنها باشد، یعنی یک تکه از این باشد، بلکه هر یک سه تایی که داریم هم متقوم بهم هستند و هم متقوم به ۲۷ وصف! برای فاعلی که اینجا است سه وصف است، آنهم سه وصفی که قابلیت انتزاع و بریدن از هم را نه درایجاد و نه در تحلیل عقلی ندارد، یعنی یک چیزی بالاتر ازاینکه بتوان این سه را از هم برید !

در اینجا که ظرفیت ظرفیت، ظرفیت نوشته شده درست است که منزلت یکی منزلت ظرفیت و دیگری منزلتش، منزلتجهت و دیگری هم منزلتش، منزلت عاملیت است، ولی به تمام اوصاف جدول متقوم است یعنی این یک نتیجه دارد که اسم فاعلیت نتیجه‌اش ظرفیت است که تا آخرین کار هم هست، درعاملیت، عاملیت عاملیت هم باز عاملیت اول در منزلت ظرفیت است و عاملیت دوم در منزلت جهت و عاملیت سوم هم در منزلت عاملیت است، هر چند این مجموعه روی هم یک نتیجه دارد و آن نتیجه عاملیت کل است.

حجةالاسلام میرباقری: بنا شد سه وصف داشته باشیم ظرفیت، جهت و عاملیت ولی نه سه وصف جدا، بلکه سه وصف متقوم. معنای متقوم بودن ظرفیت به جهت و عاملیت و جهت آیا معنایش این است که خود ظرفیت را به ظرفیت و جهت و عاملیت تقسیم کنیم، یعنی بگوئیم خودش ظرفیت، جهت و عاملیت دارد؟ در حالیکه قبلاً معنای تقوم این بود که می‌گفتیم این وصف، یک وصف بریده‌ای نیست، آنها هم وصف بریده‌ای نیستند.

استاد حسینی: آیا از نظر مراحل وصف بریده‌ای نیستند یا اینکه مفاهیم فلسفی بودند و حالا می‌خواهیم از این مفاهیم فلسفی موضوع تعریف درست کنیم؟ مفاهیم با تعریف موضوع خیلی فاصله دارد.

مثلا شما یک بحث بنام بحث حرکت و یا بحث فاعلیت داشتید که اینها مبانی بودنند که روی آنها بحث می‌کردید اما جزو موضوع فلسفی تیان نبود و حال رسیده‌اید به اینجا (یعنی قبلا تقوم و ... را اثبات کردید (.

حال می‌خواهید برای تقوم اصول موضوعه ارائه دهید و بگوئید در هر موضوع تقوم به چه معناست، آیا معنایش این است که سه وصف بریده داریم!؟حالا سه وصفی که دارید و با هم هستند مختص به سطح ظرفیت است یا سطح جهت یا سطح عاملیت؟

یعنی آیا قبل از خواست هم سه چیز هستند یایکی؟

یعنی وقتی می‌گویند: این فاعل به صورت فاعلیت تبعی، ظرفیتی و جهی وعاملیتی ملحق به کل یا به فاعل بالاتر دارد، آیا اینها وصف و موصوف واقع می‌شوند یا خیر؟

۲/۲/۲ـ ظرفیت جهت، عاملیت سه مرحله از توسعه هستند لذا اوصاف توسعه برای هر یک از آنها قابل تکرارراست.

یک بحث در رابطه با این است که ممتنع است که بگوئیم اینها وصف برای هم نیستند.

و یک بحث هم این است که بگوئیم اگر وصف برای هم هستند صحیح است که هر کدام از این ظرفیت، جهت، و عاملیت را بنویسیم و این سه وصف برایش ذکر کنیم، مگر نمی‌فرمائید که ظرفیت موصوف است به ظفیت و موصوف است به جهت و همچنین موصوف است به عاملیت !؟ و مگر نمی‌گوئید جهت موصوف است به ظرفیت و موصوف است به جهت و به عاملیت؟! یعنی اگر گفتیم خود اینها سه مرحله از مراحلی که در توسعه واقع می‌شوند، هستندمگر هر مرحله‌اش را موصوف به این سه وصف نمی‌دانید؟ اگر موصوف می‌دانید باید بگوئید: مرحله ظرفیت دارای ظرفیت، جهت عاملیت است، و مرحله جهت هم دارای ظرفیت، جهت و عاملین است، یعنی خواست شما دارای یک وزن و ظرفیتی است و همچنین خواست شمادارای یک جهتی است یا جهتش موافق با جهت مولی است یا مخالف است، ولو همه اینها جهتگیری هستند، ولی دارای سه وصف‌اند.

عاملیت و تقوم شما هم دارای یک ظرفیتی است و همچنین دارای یک جهت و یک عاملیتی است.

س) آیا ظرفیتی که بری عاملیت در نظر می‌گیریم، غیر از ظرفیتی است که برای اصل ظرفیت در نظر گرفته و می‌گفتیم فاعل تبعی ظرفیت جهت، عاملیت دارد.

استاد حسینی: آن هم حضور دارد آیا این ظرفیت، مطلقا، از این ظرفیت بریده است؟ با اینکه حتما حضوری از این ظرفیت (یعنی ظرفیت ظرفیت) در ظرفیت جهت و ظرفیت عاملیت هست؟! اگر حضوری هست، اینگونه می‌شود.

س) چرامی‌فرمائید خود ظرفیت، جهت و عاملیت هر کدام ظرفیت جهت و عاملیت‌دارند؟

استاد حسینی: آیا این در جریان توسعه سه مرحله هست یا نیست؟ شما می‌خواهید حرکت را تحلیل کنید؟ !

مگر اوصاف توسعه ظرفیت داشتن و جهت و عاملیت داشتن نیست؟ !

س) پس چرا بگوئیم سه مرحله می‌گوئیم اصلا نه مرحله است یا صد مرحله است چرا ما به سه توقف کنیم مامی‌گوئیم یک توسعه است و یک توسعه هم سه تا وصف دارد، چرا باز بیائیم بگوئیم ...

استاد حسینی: آیا حرکتی واقع نمی‌شود ! !

س) حرکتی که واقع می‌شود، سه مرحله دارد و تمام می‌شود که همان ظرفیت، جهت و عاملیت می‌شود.

استاد حسینی: سه مرحله‌ای که دارد مگر به مرحله اول آن ظرفیت و به مرحله دوم جهت و به مرحله سوم عاملیت نمی‌گویند.

که به اصطلاح خودمان سه مرحله متوالی می‌باشد؟ حالا آیا من حق دارم یک مرحله دست بگذارم و از هویت آن سوال کنم یا خیر؟

س) مستقل از کل نه، هویتش در کل است؟ یک کل سه مرحله‌ای داریم.

استاد حسینی: یعنی ایشان قبل از تصرف ایجاد شده یاهنوز وجود ندارد؟ یک دقت می‌گوئید تصرف تبعی! که در نظام است بله حتما بدون آن نیست، چون شما برای فاعل یک تصرف تبعی قائل می‌شوید و می‌گوئید: حتما بدون آن نیست. می‌گوئیم: این درستاست که در آن وقت تصرف تبعی و عاملیت تبعی هم وجود دارد، ولی یک وقت می‌گوئید: خواست قبل از تصرف! می‌گوئیم: خیر، اینجا نیست.

البته اینجا هم خواست هست ولی خواستی که به تبع خواست مولی و ملحق به خواست مولی باشد.

۲/۲/۲/۱ـ فرض توسعه یافته شدن فاعل و حذف مراحل توسعه منافی حرکت

س) چه سودی دارد ما جهتگیریش را از ابتدای خلق زمانا متاخر بدانیم و بگوئیم: از اول فاعلی خلق می‌شو؟د که دارای فعل تصرفی‌است.

استاد حسینی: گر بحث همینجاست، آیا می‌توانیم بگوئیم: از اول فاعلی خلق می‌شود که حین الخلق خواستش به مرحله عاملیت هم رسیده است؟! توجه داشته باشید که انسان هر چیزی را می‌تواند بگوید و از نظر گفتن مانعی ندارد و ضرری هم به جائی نمی‌خورد، ولی هماهنگی گفته شده‌ها مهم است، بله! می‌شود قبل از اینکه ایشان واقعا اراده کرده باشد گفت: او اراده کرده!! و اصلا با اراده خودش خلق شده !! ولی اینکه بگوئید در توسعه خودش سهم تاثیر دارد، قبل از الایجاد که ظاهرا اراده نداشته، فاعلیت نداشته بعد از ایجاد هم ...

س) حین الایجاد اراده داشته، پس چرا می‌فرمائید حین الایجاد متغیر خلق کردند؟ می‌گوئیم حین الایجاد متصرف خلق کرده‌اند.

استاد حسینی: مهم همین تفسیر حین است بله! حین الایجاد قبول داریم که متصرف است ولی آیا؛ فعل تصرفش متاخر از فعل مولی است یا هم زمان است؟ یعنی خودش متقوما خلق شده یا خلقش کرده‌اند و متعلق است به بعدش متقوم است؟ آنهم در فاعلیتش و آنهم در توسعه !

یکوقت می‌گوئید: تعلق خلق کرده‌اند. فاعلی است متعلق به فاعل بالاتر تا فاعلیت کند، در توسعه فاعلیتش، بنحو در اول کار (لدی الخق) به نحو تبعی هم واقع شده است، می گوئیم: حتما این مطلب درست است.

ولی یک وقت می‌گویند: این فاعل که تصرفاتی بعدا در نظام خواهد داشت، از ابتدای ورود اراده‌اش متقوما در توسعه بود، حین الایجاد مشیت داشت، نه مشیت تبعی! میل تصرفی داشت و حین الایجاد هم با همان میل ایجاد شد. می‌گوئیم: با میل تصرفی خودش که نمی‌شود خودش ایجاد شود!! بله، می‌تواند در توسعه خودش متصرف باشد.

ما می‌توانیم توسعه و تدریج را از آن حذف کنیم، مراحل را از آن حذف کنیم، هم ازتاریخ می‌توان حذف کرد و هم از فرد و هم از جامعه و بگوئیم: فاعل در حین خلقش همان است که در نهایت خواهد بود، می‌شود چنین چیزی گفت: و بعد هم مثلا بگوئیم فاعل هم در تمام مراحل خلقش سهم تاثیر داشت و حالا هم باید چوبش را بخورد ! !

ولی یک وقت می‌گوئیم چرا این مطالب مغایر باتفسیر حرکت است، آیا توسعه در حرکت واقع می‌شود و اشتداد مفسر حرکت است یا اینکه نیست؟

س) در همان حین که خلق شده نمی‌تواند گفت که عاملیت دارد ولو عاملیت تبعی !

استاد حسینی: معنای عاملیت تبعی این است که او را عامل خلق کرده‌اند، و در اینجا که از او اراده نمی‌خواهند از او تصرفی نمی‌خواهند، اگر گفتید تبعیت را در یک جا خلق کرده‌اند، شما چه‌می‌گوئید؟

۲/۲/۲/۲ـ تفاوت میزان تبعیت، در عاملیت تبعی، عاملیت تصرفی و عاملیت‌تقوی

البته شکی نیست اگر خود ظرفیت هم توجه کنید مسلما نسبت تبعیت در سه مرتبه‌اش تفاوت دارد و اینگونه نیست که تبعیت به یک شکل باقی‌بماند، یعنی عاملیت تبعی ای که در حین تقوم هست با عاملیت تبعی ای که دراول کار است، تفاوت دارد، شما سه عاملیت در اینجا دارد، اولی عاملیت تبعی استو دومی عاملیت تصرفی و سومی عاملیت تقومی است.

شکی نیست که تبعی ای که در عاملیت تقومی حضور دارد با تبعی ای که دراول کار هست تفاوت دارد، تبعی آخر کار خودش در نظام توسعه به نسبت سهیم است و لذا در خود عاملیت تبعیش هم یک سهمی از آن هست، ولی در عاملیت اولی که عاملیت، ظرفیت، ظرفیت،است، در این عاملیت خودش سهم ندارد، بلکه تبعی است، نسبت سهم تاثیری از خودش وجود ندارد.

۲/۲/۳ـ ۲۷ وصف حاصل تقوم سه سطح اوصاف ظرفیت، جهت و عاملیت

س) پس اینکه ظرفیت، جهت، عاملیت، سه مرحله دارد اینرا از باب تقوم سه وصف بهم اثبات نمی‌کنید، که بگوئیم چون ابتدا ظرفیت جهت عاملیت داریم و این سه وصف با هم متقوم هستند، نه وصف می‌شود، بلکه از باب این است که ابتدا، سه وصف داریم، بعد هم سه وصف دیگر محقق می‌شود و در نهایت هم سه وصف دیگر نه اینکه ازتقوم آن سه وصف اولی ما به نه وصف می‌رسیم، یعنی یک بار می‌گوئید اگر تقوم سه را تحلیل کنیم به نه می‌رسیم و یکبار می‌فرمائید: خیر! اینگونه نیست، از تقوم سه به نه نمی‌رسیم، از فرمایشات شما استفاده می‌شود که فاعل از همان اولی که بصورت فاعل تبعی خلق شده ۲۷ وصف داشته است، نه اینکه در توسعه‌اش به ۲۷ وصف می‌رسد، چون شما می‌گوئید فاعل از ابتدای خلق سه وصف متقوم دارد، حالا من می‌گویم چرا همان مرحله‌ای که فاعل تبعی خلق شده است می‌فرمائید: سه وصف دارد بفرمائید: ۲۷ وصف دارد؟ چرا بعد برای اینکه ما اینرا به ۲۷ برسانیم می‌فرمائید: جهت و عاملیت راملاحظه کنید؟ پس یک مرتبه از تقوم (که تقوم اوصاف در مرتبه فاعلیت تبعی باشد) به کمتر از ۲۷ تمام شده است ولی در جلسه قبل فرموده بودید که تقوم سه جز به ۲۷ تمام نمی‌شود.

استاد حسینی: بله! در نهایت کار به همین مطلب می‌رسیم، ولی در ابتدای بحث مجبوریم، تدریجی جلو برویم، راه دیگری که نداریم راهش این است که بگوئیم در مرتبه اول این مطلب تمام می‌شود و در مرتبه دوم دقت، فلان مطلب تمام می‌شود.

س) بر فرضش اینکه ما بپذیریم که ظرفیت، جهت و عاملیتی است، یعنی بعد از ملاحظه یک مرتبه توسعه می‌گوئیم ۲۷ وصف حاصل شده... .

استاد حسینی: ما آخر کار موضوع را جز در جریان توسعه، نمی‌بینیم، یعنی هر موضوعی که دیده می‌شود در جریان توسعه دیده شده و هیچ موضوعی جدا دیده نمی‌شود، این از مقدمات فلسفی ملاحظه موضوع است. شما باید اصول فلسفی و مقدماتی را بگذرانید تا برسید بهاینکه بگوئید: هیچ موضوعی جز در توسعه قابل تحلیل نیست، یعنی تقوم انجام نمی‌گیرد مگر به ۲۷ در آخر کار به این مطلب می‌رسید، اگر بتوانید مقدمات را لحاظ نکنید و به آخر کار برسید، عیبی ندارد.

سوال اول ما اینست که وصف و موصوف قرار گرفتین چه چیزی را تمام می‌کند؟ آیا فقط یک مثلثی را به ماتحویل می‌دهد که در راس یکی ظرفیت و در راس دیگری جهت و دیگری عاملیت باشد، آیا این معنی تقوم است؟ !

آنوقت بعد بگوئید عاملیت یک رابطه‌ای به ظرفیت و جهت دارد، لا در این رابطه، نسبت به آن فرع است، و یک رابطه‌ای هم ظرفیت به عاملیت و جهت دارد و در اینجا ظرفیت فرع است برای عاملیت و جهت !

و یک رابطه‌ای هم جهت به ظرفیت و عاملیت دارد و در اینجا هم جهت نسبت به آن دو فرع است.

ما می‌گوئیم اگر این کار را هم بخواهید انجام دهید، روی هر کدام از این خطها دو بردار کشیدید به علامت دو فلسفی که دارد، یعنی در اینجا مثلث شما سه ضلعی نیست، بلکه نه ضلعی است ه شما آنها را روی هم قرار داده‌اید، یعنی در حقیقت سه بار مثلثت را رسم کرده‌اید اگر دو بار وصف کنید دو قید می‌خورد و اگر سه بار وصف کنید و سه قید بخورد ۲۷ وصفی می‌شود در اول کار سوال ما این است که وقتی می‌گوئید وصف و موصوف می‌توانند واقع شوند آیا می‌توانید ابتدا در سه سطح (سطح مراحل) ببینید و بگوئید: سطح او ل ظرفیت سطح دوم جهت و سطح سوم عاملیت! سوال دوم این است که آیا این سطحها از هم بریده هستند؟ یعنی در هر سطح سه وصف متقوم داریم، ولی در مجموعه توسعه یمان سه سطح بریده از هم داریم؟! یا سه سطح هم بریده از هم‌نیستند؟ !

س) فرض کردیم سه سطح متقوم باشد.

استاد حسینی: اگر سه سطح متقوم هستند یعنی آیا مثلا اینجا که ظرفیت عاملیت است ربطی به ظرفیت بالا و ربطی به این ظرفیت دارد؟

۲/۲/۳/۱ـ وجود ربط بین اوصاف به معنای وجود فاعلی مابین‌آنها

س) معنای این ربط چیست؟

استاد حسینی: یعنی آیا وجود فاعلی بین این و آن بعنوان مجموعه روابط، قابل لحاظ است، یعنی آیا وجود یک فاعل با این وجود یک فاعل هم با آن وجود یک فاعل هم با دیگری و ... همه اینها را می‌بینیم یا خیر یا ربط اینها را دیگر فاعل‌نمی‌دانید؟

س) عرضم این است که این فاعلها چگونه توصیف می‌شود و مثلا ظرفیت ظرفیت معرف کدام فاعل است.

استاد حسینی: معرف ظرفیت کل ۲۷ وصف هست، در عین اینکه ...

س) عرضم این است که معرف کدام فاعل‌است؟

فرض کردیم که ظرفیت ظرفیت یک ربطی به ظرفیت عاملیت دارد، آنکه این ر بط را نشان می‌دهد، چه چیز است؟

استاد حسینی: این خانه ربط را نشان می‌دهد.

س) این خانه بعنوان یک فاعل ربط چه چیز را نشان می‌دهد؟

استاد حسینی: این خانه ربط ظرفیتی وصفی را از فعل مولی نشان می‌دهد که تا اینجا جاری است این، ظرفیت کل را نشان می‌دهد، سطح سطح ظرفیت است ...

س) نباشد ما از ناحیه اینکه روابط را می‌خواهیم توصیف کنیم به ۲۷ وصف قائل شویم، باید هر یک ...

استاد حسینی: یعنی یک ایجادی شده آیا این ایجادی که شده در توسعه اثر دارد یا خیر؟

س) چه چیز ایجاد شده؟

استاد حسینی: ایجاد فاعل شده.

س) مقصود از آن فاعل چه چیز است، یعنی مقصودتان از آن فاعلی که ایجاد شده چه چیز است؟ چون ما فرض کردیم نه وصف داریم که اینها بهم مرتبط هستند و ربط اینهاهم باز فاعل است.

بنابر این آیا این وصفی را که نشان می‌دهیم بمعنای رابطه هاست؟

هر کدام یک رابطه رانشان می‌دهد؟ ولی کدام رابطه است؟

استاد حسینی: مجموعه روابطی را نشان می‌دهد که یک موضوع را می‌سازد.

س) این ظرفیت ظرفیت مثلا ربطی به ظرفیت جهت و ربطی به «ظرفیت عاملیت»دارد.

استاد حسینی: به کل، نه فقط اینجا! یعنی این خانه ظرفیت ۲۷ وصف است، نه ظرفیت سه وصف! خانه «ظرفت ظرفیت ظرفیت» ظرفیت ۲۷ وصف است، عاملیت عاملیت عاملیت هم عاملیت ۲۷ است.

س) عرضم این است که این «ظرفیت، ظرفیت،ظرفیت»خودش یک وصف است؟

استاد حسینی: این سه روی هم یک نتیجه دارند که منزلت ظرفیت اولش، منزلت ظرفیتی است در درون خودش، منزلت ظرفیت دومش منزلت جهتی است و منزلت ظرفیت سومش، منزلت عاملیتی است.

س) آن ظرفیت اولی که می‌فرمائید، معرف کدام وصف است؟ یعنی معرف کدام ربط است؟

استاد حسینی: معرف تاثیر ظرفیت اولیه خلق در ظرفیت نهای عمل !

س) آنرا همان ظرفیتاول معرفی می‌کنید؟

استاد حسینی: بله، حتما !

س) یعنی فرمودید سه وصف دارد و خود خانه اول ...

استاد حسینی: بله، این سه سطح، جدول شده‌اند.

س) این محل بحث نیست، می فرمائید ما نه وصف داریم که بهم مرتبطند ...

استاد حسینی: معنای ارتباطش چیست؟ شما در اینجا سه سطح درست کرده‌اید سه سطح درست کردیده‌اید که هر سطح بهم مرتبطند، لذا صحیح است بگوئیم این سطحوح بهم ارتباط دارند، چون اینسه سطح از ظرفیت بحث می‌کنند، یعنی در این سه سطح ظرفیت به ظرفیت موصوف بوده و ظرفیت به جهت به عاملیت موصوف است.

یعنی سه مرحله را تا اینجا به ما نشان داده‌اند، نه اینکه تقوم سطوح و مراحل مختلف‌را.

س) که خود هر مرحله‌ای بهم متقومند.

استاد حسینی: بله مراحل هم با یکدیگر متقومند.

س) خود مرحله اول اوصافش بهم‌متقومند.

استاد حسینی: بله، اینجا ظرفیت، جهت، عاملیت بهم متقومند.

س) خودش ۲۷ وصف است.

چون این سه وصف بهم متقومند اگر نباشد خود ظرفیت سه وصف متقوم داشته باشد یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» داشته باشد معنایش این است که خودش ۲۷ صف است.

۲/۲/۳/۲ـ بیان تاثیراوصاف ظرفیت، در اوصاف جهت و اوصاف جهت در اوصافعاملیت

هر گاه شما از اصول فلسفی سیر می‌کنید تا تمام کردن یک موضوع، از سه آغاز می‌کنید، ولی هر وقت می‌گوئیداصول فلسفی ظرفیت جامعه چند تا است؟ البته یک ظرفیت را می‌خواهیم نگاه کنیم. می‌گوئیم ۲۷ اصل است.

به عبارت دیگر اگر گفتیم از اینها مثلا هفت هزار ملیارد منشعب می‌شود، می‌گویند: ظرفیت فلسفی‌تیان به چه چیزی بود که به هفت هزار ملیارد رسیدید؟ می‌گوئیم: ۲۷ وصف بود که اصول موضوعه ما است.

پس یک سیر از فلسفه داریم تا به تعریف موضوع برسیم که اصول موضوعه تعاریفمان را پیدا کنیم، اصول موضوعه تعارفیتان در عینیت هم وجود دارد یعنی شما می‌فرمائید: مفاهیمی که اصلی هستند فقط در ذهنیت و در تمثل اصلی نیستند بلکه عین آنها در عینیت هم وجود دارد، یعنی عین آنها در عینیت نیروهایی وجود دارد که آن نیروها کار می‌کنند پس این دو مفهوم نسبت به هم اصل و فرع هستند. ولی این مطلب به معنای تطابق علم نیست! بلکه محور داشتن فاعلیتها را نشان می‌دهد نه تطابق! شما الان برای ابزاری که آنرا برای تصرفات اجتماعی می خواهید، یک اصول موضوعه ای تعریف‌می‌کنید.

بنابراین همینکه می‌خواهید کلمه ظرفیت را؛ بگوئید، سوال می‌کنیم آیا این ظرفیتی را که می‌گوئید، به تحلیل فلسفی از یک اصولی به تعریف موضوع متقوم سیر کرده‌اید؟ یا اینکه هنوز به موضوع نرسیده‌اید؟

بله این ظرفیتی که با لاجمال در ابتدای کار مطرح می‌کنید ۲۷ وصف ندارد.

بذهنم می‌آید که اتفاقا مطلب به یک معنی به وضوح رسیده است.

یک مرحله داریم که ظرفیتها هستند، ظرفیت اولی را که در سطح ظرفیت بنحو تبعی ذکر می‌کنیم، هر فعل مولی دارای ظرفیت است.

و هم تعلق این به فعل ملی (بنحو تبعی) دارای ظرفیت است. هم دارای جهت است، متفر ما به فعل مولی! و هم دارای جهت تبعی هست و هم عاملیت تبعی را، متقوما با فعل مولی دارا هست، که تا اینجا سه تای اول تمام می‌شود ولی آیا این سه مرحله مرحله در پائینتر هم هست یا نه؟ می‌گوئیم : بله،این سه مرحله در پائینتر هم هست، یعنی صحیح است بگوئیم در جهتگیری هم حضور فعل مولی در جهتگیری هست ولی نه بنحو تصرفی بلکه بنحو تبعی و هم حضور ظرفیت مولی هست و هم حضور عاملیت متفرع عبد به مولی در نفس جهتگیرش هست البته بنحو تبعی، چون تصرفش مختص به خود اوست.

آیا تصرفات خود این هم دارای ظرفیت، جهت و عاملیت اس؟ می‌گوئیم: بله در مرحله دوم توسعه هم آن ظرفیت، با سه وصفش هست (نه اینکه می‌رود و متقوم می‌شود و سپس با یک خواستی ایجاد می‌شود) یعنی هم او وجود دارد و موثر هم هست و هم اینکه خواست ایشان هست و خواست ایشان مقید به آن ظرفیت است، نمی‌تواند ورا، آن ظرفیت در خواست کند، قدرت چنین چیزی را ندارد خواست این در آن محدوده عمل می‌کند.

نفس خواستش هم که ایجاد یک فاعل است، دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» می‌باشد، عاملیتش هم آن «ظرفیت، جهت، عاملیت» تبعی است و هم ظرفیت جهت و عاملیت جهت و هم ظرفیت و جهت و عاملیت حالت عاملیت و خلافتی است، یعنی هرسه‌هست.

نمی‌توان گفت: آن ظرفیت نیست و یک مرتبه ایشان می‌تواند بالای بالا بپرد به نحوی عامل شود که خلاف آن ظرفیت اولیه باشد، چون عاملیت متقوی که ایشان می‌تواند پیدا کند، اینگونه نیست که هیچگونه تناسبی با ظرفیت اولیه‌اش نداشته باشد، یا تناسبی به جهتش نداشته باشد، آنها در لااین مجموعه حضور دارند.

س) بله! اما این را که از تقوم اینها ۲۷ وصف درست می‌شود، چگونه تفسیر می‌کنید، چون بنا بود که این وصفها از ناحیه ارتباط اوصاف بهم پیدا شوند.

۲/۲/۳/۳ـ هر وصف سه قیدی دارای نتیجه‌ای بوده و بیانگر یک ربط است

استاد حسینی: ظاهرا چند بحث با هم خلط شده‌است.

یک بحث فلسفی داشتیم در باره اینکه نحوه تقوم وصف و موصوف چگونه است؟ و یک بحث دیگری داشتیم که میکانیزم و ساختارش چگونه است؟ ما همان وقتی که در تقوم بحث می‌کردیم (جلسه قبل)، می‌گفتیم اگر تقوم مثلا بین چهار عضو باشد، دویست و پنجاه و شش وصف می‌شود و اگر دو عضو باشد چهار می‌شود یعنی بحثمان در رابطه با ساختش نبود که چند تا است؟ بلکه بحثمان در رابطه با خود این عنوان بود که مفهوم کلمه تقوم ازنظر مفهومی چیست؟ نه اینکه معرف موضوع متقوم که۲۷ وصف هست، چیست؟ یعنی باید دید چه مفهومی از تقوم وصف می‌کردیم؟ وصف می‌کردیم که وصف و موصوف چه نحوه ربطی را می‌توانند با هم داشته باشند؟

آیا می‌توانیم بگوئیم: چند نخ یکی وصل کرده‌ایم و اینها وصف برای او هستند که اگر یک نخش را هم ببریم، مسئله‌ای رخ نمی‌دهد نخهای دیگر سر جایشان هستند ! !

یعنی اگر هر کدام از اینها را یک ربط بگیرید...

س) هر کدام از این ۲۷ وصف را؟

استاد حسینی: بله! باید دارای سه وصف باشد، سه قید بخورد، با کمتر از سه قید ...

س) آنوقت هر قیدش معرف چه چیزاست؟

استاد حسینی: هر قیدش معرف خصوصیت این، در مجموعه است، درست است که این ظرفیت را نشان می‌دهد ولو ظرفیتها و این جهت را نشان می‌دهد ولو ظرفیا و این عاملیت را نشان می‌دهد ولو ظرفیا! منزلتا یک تناسب را نشان می‌دهد که نسبت بهکل، ظرفیت واقع شده است، لذا اینها را بصورت نتیجه، یک ربط می‌بینیم، در حالیکه یک ربط، دارای سه بعد است که منهای سه بعد نمی‌شود در چه چیز؟ در یک مجموعه ۲۷ عضوی ! که مثلا اگر می‌خواستیم انتزاعی فرض کنیم می‌گفتیم هشتاد و یک وصف می‌شود که هشتاد و یک وصف را هم نوشته‌ایم، ولی می‌گوئیم: هیچکدام از اینها بتنهایی قابلیت خلقت ندارد.

هر سه تایی یک ربط را تحولی می‌دهد. بعد می‌گوئیم ۲۷ وبط یک نتیجه موضوع را تحویل می‌دهدو بعد هم می‌گوئیم اختلاف اینها که روش اختلافش هم باید از روش تولید موضوعش تبعیت کند)، یعنی تنوع موضوعایتان، سه بتوان ۲۷ می‌شود.

برادر صدوق: آیا این ظرفیت جهت، و عاملیت در س سطحش جداول اوصافند؟ یعنی از این موصوفها اصلی‌هایی که گفتید یعنی همان نهایت؟ و آیا در این ابتداء هم این دو سطح تقوم اوصاف مولی است به فاعل ...

استاد حسینی: این تحلیل را هم می‌توانید داشته باشید که بگوئید: ظرفیت اولیه‌ای که ایجاد شده اولش تقوم مولی به فاعل است و بعدش تقوم فعل عبد و جهت است باز به مولی و فاعل! و بعدش هم تقوم عاملیت است تا هم آنها یکی شود و آخر کار هم ۲۷ درست شود بله! می‌شود چنین چیزی گفت ولی در ابتدای کار آیا برای تقریب بحث آنگونه بهتر می‌شود به مطلب رسید یا اینگونه که ما می‌گوئیم.

س) در هر صورت ما به این نه وصفی که در ابتداء درست می‌شود، کار را ختم نمی‌کنیم، بله این به سطح بعد تبدیل می‌شود، یعنی توقف نداریم، در اینصورت آیا در ابتدای می‌توانیم بگوئیم: تقوم فاعل ومولی است که در یک سیر مرحله‌ای که طی می‌کنند به آن تبدیل‌می‌شود.

استاد حسینی: یعنی اسم این را مراحل نگذاریم.

س) خیر! مراحل را آنجا بگذاریم.

استاد حسینی: بسیار خوب! می‌شود اینجا اینگونه گفت، اما در اینجا چه چیز به آن بگوئیم؟

س) در اینجا بگوئیم تقوم ظرفیت، جهت و عاملیت مولی به ظرفیت جهت و عاملیت‌عبد !

استاد حسینی: در فاعلیت تبعی !

س) تبعیش اینجا می‌شود جهتگیریش و عاملیتش در دو قسمت دیگر جدول! یعنی یک اصول عامی ... .

استاد حسینی: فقط یک تفاوتی پیدامی‌شود و آن اینکه اگر گفتیم این مختص بهمولی است، این را و به این تبعی گفتیم و به آن تصرفی و به سوی تقومی گفتیم ضعفی را که این مطلب پیدا می‌کند این است که در آنجا نه خانه داریم که هر خانه سه وصفی هستند، در حالیکه در اینجا هر خانه دارای دو وصف است.

س) چون در آنجا هنوز توسعه در ضرب نشده است، یعنی غلط است.

استاد حسینی: یعنی تبعیت را در توسعه نمی‌بینیم.

س) بله! این مقدمه است.

استاد حسینی: احسنت! اگر مقدمه شد بهتر است که دراینجا بگوئیم این مطالب فلسفی و تحلیل فلسفی است و ا لا اگر بخواهیم عمل مولی را در توسعه تعریف کنیم، هر سه قید باید ذکر شود.

س) بله! یعنی این جدول است که نسبت بین توسعه و فلسفه را تمام می‌کند، و گر نه خودش هویت مستقل ندارد.

استاد حسینی: احسنت! خودش هویت مستقل ندارد، بخلاف اینکه اگر بخواهیم بگوئیم ظرفیت، جهت وعاملیت مرحله اول تبعی رامعرفی می‌کند، بمعنای این است که موضوع را در غیر توسعه هم می‌توان ملاحظه نمود.

س) یعنی بریده.

استاد حسینی: بله! یعنی بریده از توسعه، مورد نظر مانیست.

«والسلام»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۵) تاریخ: ۷۱/۱۱/۳

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

۱ـ لزوم تقوم اوصاف توسعه به عنوان مراحل توسعه
۲ـ بررسی دو مبنای «تکرار واحد» و «توسعه نسبت» در کمیت

«فهرست»

ـ مطالب متفرقه ص ۱

۱ـ مبداء ورود فاعل به نظام عاملیتی است که موضوع فعل آن نظام باشد ص ۲

۲ـ فاعلها بر تصمیم مستقل و در تحقق متقوم با سایر فاعلها هستند لذا وحدت نظام موجب سلب مسئولیت از فاعلها نیست ص ۳

۳ـ ایجاد وحدت و کثرت فاعل تصرفی از طریق توسعه نظام فاعلیت ص ۳

۴ـ ایجاد وحدت و کثرت فاعل تبعی از طریق تعلق به فاعل تصرفی ص ۳

۴/۱ـ سهم تأثیر فاعلهای تبعی در توسعه ص ۴

۵ـ تفاوت توسعه نظام حساسیت (پرستش فردی) با توسعه نظام فاعلیت (پرستش اجتماعی) ص ۴

۵/۱ـ علم در مرتبه پرستش فردی کیفیت نداشته و «تنزیهی» است ص ۶

اصل بحث (۱): لزوم تقوم ظرفیت، جهت، عاملیت به عنوان مراحل توسعه ص ۷

۱ـ امکان تکرار اوصاف توسعه برای هر یک از ظرفیت، جهت، عاملیت ص ۷

۱/۱ـ «ظرفیت، جهت، عاملیت» تبعی در مرتبهٔ ظرفیت ص ۷

۱/۲/۱ـ ایجاد فعلی (فاعلی) دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» در مرتبه جهت ص ۷

۱/۳/۱ـ ایجاد ترکیبی دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» در مرتبه عاملیت ص ۸

۲ـ در هر وصف سه قیدی، قید اول در منزلت ظرفیت، قید دوم در منزلت جهت و قید سوم در منزلت عاملیت است ص ۸

اصل بحث (۲): بررسی کمیت (عدد) در دو مبنای اصالت شیء و اصالت ولایت ص ۹

۱ـ بررسی اصل بودن «تکرار واحد» در پیدایش کمیت ص ۹

۱/۱ـ اخذ واحد و تکرار آن مولد اعداد در مبنای فوق ص ۹

۱/۲ـ لزوم انتزاعی بودن واحد و بریده بودن کمیات از هم بر مبنای فوق ص ۹

۱/۳ـ لزوم انتزاعی بودن وحدت مجموعه‌ای از اعداد بر مبنای فوق ص ۱۰

۲ـ بررسی اصل بودن «توسعه نسبت» در پیدایش کمیت ص ۱۰

۲/۱ـ تبعیت واحد کمی از «نسبت» در مبنای فوق ص ۱۰

۲/۲ـ امکان نداشتن توسعه نسبت با «توان» (ضرب مجموعه در خودش) ص ۱۰

۲/۳ـ حکومت یک نسبت بر کل مجموعه در توسعهٔ نسبت ص ۱۱

۲/۴ـ بازگشت توسعه نسبت به تغییر جایگاه فلسفی موضوع در نظام ص ۱۱

۲/۴/۱ـ تفاوت معنای یک عدد با تغییر جایگاه آن (بخلاف مبنای تکرار واحد) ص ۱۲

نام کتاب یا جزوه :	مباحثی پیرامون مدل	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۱۳۰۲۵
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین :	۷۱/۱۱/۳
عنوان‌گذار:	برادر پیروزمند	تاریخ انتشار :	۷۴/۰۷/۲۵
ویراستار :	برادر حسین‌نژاد	تاریخ بایگانی :	۷۴/۰۷/۲۵
حروفچینی :	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ :	۱۵ نسخه
تکثیر از :	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

جلسه: (۲۵) تاریخ: ۷۱/۱۱/۳

عنوان کلی: **۱ـ لزوم تقوم اوصاف توسعه به عنوان مراحل توسعه**

۲ـ بررسی دو مبنای «تکرار واحد» و «توسعه نسبت» در کمیت

حجةالاسلام میرباقری: بحث در بارهٔ اصول مدل بود که فرمودید اگر ما موضوعی را فرض کنیم که سه وصف متقوم به هم دارند، این مجموعه حداقل باید ۲۷ وصف داشته باشد، تا تقوم سه وصف بهم تفسیر شود بخاطر اینکه لازمهٔ تقوم اوصاف به هم این است که هر یک از این اوصاف نسبت به سایر اوصاف صفت و موصوف قرار گیرد.

بنابراین اصول اوصافش ۲۷ وصف می‌شود که هر وصفی خودش ۳ وصف دارد، سؤال این بود که آیا این را به صورت یک تعریف بیان می‌کنید یا اینکه بنا است اثبات شود؟ آیا فروض دیگری هم برای تکثیر اینها هست یا اینکه فروض دیگری در کار نیست!؟ به صورت تعریفی یک تعریفی کرده‌اید و بعد عملکرد آن مد نظر هست یعنی همان سؤالی است که آقای نجابت هم فرمودند که آیا این اوصاف را به صورت دیگری نمی‌توان ترکیب کرد!؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: چند صورت احتمال دارد. یک احتمال این است که بگوئیم: سه وصف هستند که هرکدام وصف یک مرحلهٔ از توسعه می‌باشند که هر مرحلهٔ از توسعه هم بریده و جدای از مرحله قبل و بعد هست. بنابراین وقتی که در بارهٔ «ظرفیت داشتن» بحث کنید یعنی تناسبی به اشتداد و قرب و وحدتی و کثرتی را که نتیجه‌اش یک مرتبهٔ از اشتداد است، مورد بررسی قرار می‌دهید یعنی ظرفیت از راه نتیجه که مرتبه‌ای از اشتداد است، مورد مطالعه قرار می‌گیرد مثلاً" می‌گوئیم اشتداد درجه (الف) یا مرحلهٔ (الف)! یک مرتبه دیگر، مرتبهٔ فاعلیت کردن و تقاضای قبل از تصرف است، که این را هم جهت‌گیری فاعل نسبت به موضوعی که همان «تعلق‌اش

به فاعل بالاتر» است، محسوب می‌نمائیم که در واقع یک نحوه خواست و یک نحوه موضع‌گیری در موضوع نحوهٔ ارتباط خودش به فاعل موجدش می‌باشد. یک مرتبه هم مرتبهٔ عامل شدن است که پس از ایجاد فاعل تبعی متعلق به این فاعل تصرفی که تقاضا نموده محقق می‌شود که فاعل این دفعه به عنوان یک عامل عمل می‌کند و آنچه را که داده‌اند و آنچه را که دارد، از طریق ایجاد فاعلهای تبعی متناسب، به یک وحدتی می‌رساند.

۱ـ مبدأ ورود فاعل به نظام عاملیتی است که موضوع فعل آن نظام باشد

برادر صدوق: آیا مبدأ ورود به نظام، همین عاملیت است!؟

(ج): خیر! این عاملیت، عاملیتی نیست که در نظام باشد، بلکه پیدایش یک نظام حساسیت شخصی است، هنگامی عاملیت متصف به نظام می‌شود که موضوع توسعه «تصرف» باشد (که بعدها خواهیم گفت) البته وحدتی را که در آنجا می‌گوئید با وحدت در اینجا خیلی تفاوت دارد، در آنجا وحدت فاعلیتها به هم مطرح است اما وحدتی را که در اینجا (قبل از پیدایش نظام حساسیتها) از آن بحث می‌کنیم، وحدت آن چیزی است که به او عطا کرده‌اند (که تبعی هم هست) با فاعلهای تبعی‌ای که خودش دارا بود. یعنی همان توسعه در حساسیت برای اراده! این قبل از ورود به نظام هست لذا این رتبه به عنوان ورود تصرف او در نظام به حساب نمی‌آید. چون موضوع تصرفش، توسعهٔ خود تصرف نیست، یعنی موضوع فعلش، فعل نظام نیست. بعدها خواهیم گفت که عمل نظام توسعه پیدا می‌کند، نظام چه کسی؟! نظام فاعلهای تبعی، که این فاعلهای تبعی چه چیزی هستند!؟ افعال فاعلهای تصرفی هستند، که نتیجه‌اش چه می‌شود!؟ موضوع تصرف توسعه می‌یابد، البته همه جا را از جمله تحلیل‌های روحی و قدرت‌های روحی را و مانند اینها را فرا می‌گیرد. ولی در هر چیزی که قرار گیرد نمی‌تواند نسبت به خود موضوع اراده سبقت گیرد، اراده مختص به فاعلها و تعدد است، «فاعلیت» مربوط به وحدت پیدا کردن فعلهاست، گاهی ربط فاعلها به موجدشان (یعنی به حضرت حق) به یک سقفی می‌رسد که شما می‌گوئید دیگر قابلیت توصیف ندارد. چرا؟ چون فاعل را موجد کیفیت دانسته بودید، ارتباطی هم که در موضوع فاعل می‌آید، جهت‌گیری‌ای است که حتی اوصاف حساسیتها هم تابع آن هستند، یعنی نسبت به حساسیتها محور است و برای شما تعریف بردار نیست!! ولی برای کسی که ایجادش کرده تعریف بردار هست، برای شما حضور تقومی نسبت به خداوند متعال (جلت عظمته) معنا ندارد! چون معنا ندارد که بین شما و موجدتان در آن مرتبه فاعلیت وحدت ترکیبی پیدا شود. یعنی شما نمی‌توانید بگوئید که من به او (یعنی به حقیقت ذات حضرت حق) ارتباط پیدا می‌کنم، آن هم به حقیقت من ارتباط پیدا می‌کند و این ارتباط هم متقوم و ظرفیتی است. حضور در آنجا و متقابلاً حضور او در شما او را از خالق بودن خارج می‌سازد.

«۲»

۲ـ فاعلها د رتصمیم مستقل و در تحقق متقوم با سایر فاعلها هستند لذا وحدت نظام موجب سلب مسئولیت از فاعلها نیست

حجةالاسلام میرباقری: *آیا منظورتان از این فرمایشات این بود که آن تصمیم قابل تعریف نیست!؟ سؤال من این است که منظورتان از این قسمت بحث چه بود!؟*

(ج): *منظور این است که گاهی «ظرفیت، جهت، عاملیت» در جایی به بحث کشیده می‌شود که در آنجا موضوع نمی‌تواند متکیف بشود! در آنجا تعدد فاعل دارید، ولی وحدت فاعل ندارید! ولی گاهی در جامعه بحث است که موضوعات حتماً" باید متکیف به کیف بشوند فاعلها نسبت به حضرت حق قرب و بعد دارند و معنای این قرب و بعد این است که دارای یک مرتبه‌ای از کیفیت‌اند، ولی این کیفیت قید ذاتشان نیست، یعنی فاعلیتشان حاکم بر آن کیفیت هست، ولو منزلت آنها در حد یک چارچوب کوچک ۱۰×۱۰سانت باشد، در همان محدوده قدرت تحرک دارند. قید ذاتشان، شکل خاص داشتن نیست. پس در تعدد فاعلها نمی‌توانید به وحدت برسید مگر آنکه آنرا حاکم بر کیفیت بدانید به خلاف...*

(س): *چرا؟ چون وحدت فقط از طریق کیفیت حاصل می‌شود.*

(ج): *احسنت! اگر بنا شد فاعلها در موضوع فاعل بودنشان (یعنی در خود موضوع فاعل بودن) متقوم به هم باشند، تقومشان در آنجا، حکومت نسبیت را بر خود فاعلها نتیجه می‌دهد.*

(س): *همین که می‌فرمائید در تصمیم مستقلند!؟*

(ج): *احسنت، اینکه در تصمیم مستقل هستند و در فعل و تحقق متقوم‌اند معنایش این است که نظامتان وحدت دارد، ولی وحدتش موجب سلب مسئولیت از فاعل نمی‌شود.*

۳ـ ایجاد وحدت وکثرت فاعل تصرفی از طریق توسعه نظام فاعلیت

(س): *از حضور افعال نظام درست می‌شود؛ یعنی تقوم افعال به هم نه تقوم فاعلها به هم!؟*

(ج): *احسنت! تقوم افعال به هم در موضوع توسعهٔ فاعلیت! ولی نه فاعلیت شخص، بلکه فاعلیت نظام! بنابراین وحدت وکثرتی که فاعلیت تصرفی داراست از طریق توسعه نظام فاعلیت یعنی توسعهٔ نظام تصرف و خلافت است.*

۴ـ ایجاد وحدت وکثرت فاعل تبعی از طریق تعلق به فاعل تصرفی

(س): *اینرا در بارهٔ فاعلهای تبعی که نمی‌گوئیم؟ یعنی تنها در بارهٔ فاعلهای تصرفی می‌گوئیم که تقوم در مرتبهٔ ذاتشان نبوده و در مرتبهٔ فعلشان هست!؟ ولی در فاعلهای تبعی که اینگونه نیست، ظاهراً" آنجا تقوم در*

مرتبهٔ ذاتشان هست!؟

(ج): در آنجا تعلق دارند به فاعلهای تصرفی در مرتبهٔ ذاتشان؟! لذا اینها حاضر هستند.

(س): نسبت به همدیگر هم که از آنها نظام درست می‌شود...

(ج): به تبع تولی آنها به فاعلهای تصرفی است...

(س): بالاخره یک تعلقهایی هم بین خودشان هست.

(ج): تعلقی که نسبت به هم پیدا می‌کنند، به معنای نفوذ میل خود اینها در هم است؛ یعنی ساخته شدن آن نظام به وسیلهٔ این امیال است.

۴/۱ـ سهم تأثیر فاعلهای تبعی در توسعه

به عبارت دیگر فاعلهای تبعی از موضوعشان استقلال ندارند، معنای ارتباطشان به هم ارتباطهایی نیست که منجر به این بشود که در موضوع توسعه، آنها سهم تأثیر غیر تبعی پیدا کنند! بلکه سهم آنها در موضوع توسعه، تبعی خواهد بود. ممکن نیست در موضوع تصرف، در موضوع تقاضای قبل از طلب و در موضوع توسعه نظام خلافت، سهمشان سهم تصرفی باشد.

۵ـ تفاوت توسعه نظام حساسیت (پرستش فردی) با توسعه نظام فاعلیت (پرستش اجتماعی)

(س): فرمودید کیفیت قبل از ورود فعل به نظام با کیفیت بعد از ورود؛ متفاوت است، آن تفاوت چیست؟

(ج): تفاوت در موضوع است، یک وقت موضوعش فاعلهای تبعی است که حول یک اراده ایجاد شده است. اولش حتی در این مرتبه هم نیست، موضوع اولیه‌ای که مورد تصرف قرار می‌گیرد وجه‌الطلب، نفس اراده و رفعی است که این نسبت به مولای خودش دارد، این موضوع اولیه تصرف است، قبل از آن فعالیتی تبعی دارد و اولین تصرفی که می‌کند در این است. یعنی بعضی از اوصاف اراده، مورد توجه اراده قرار می‌گیرد و این (بعض از اوصاف اراده مورد توجه قرار گرفتن) غیر از بحثی است که ما می‌گوئیم موضوع تصرف، وحدت و کثرت جدید پیدا کند و موضوع خلافت، وحدت و کثرت جدید پیدا کند، این دو چیز است! یعنی در اینجا نهایت چیزی را که این فاعل ایجاد می‌کند، یک فاعل تبعی درون خودش است آن چیزی هم که به او افاضه می‌شود، یک فاعل تبعی دیگر است و نظام حساسیتش هم به وسیلهٔ ایجاد رتبهٔ سوم است که پس از ایجاد مولا، فاعل تبعی دیگری را برای «هماهنگ سازی» آنچه را که از قبل داشت با آنچه را که به او داده‌اند، ایجاد می‌کند، این یک مجموعهٔ فاعل تبعی حول محور یک فاعل تصرفی است، وحدت و کثرتی را که در اینجا برای اراده و توسعهٔ حساسیت ذکر می‌کنیم، وحدت و کثرت در موضوع تصرف نیست. به خلاف آن چیزی را که در مورد جامعه می‌گوئیم که موضوعش این است که تصرف توسعه پیدا کند، آیا معنای

توسعه یافتن تصرف این است که برای من یک فاعل تصرفی به جای فاعل تبعی خلق بشود! ؟ خیر! اگر بنا شد برای شما یک فاعل تصرفی خلق بشود طبیعتاً" برای آن دیگری هم باید یک فاعل تصرفی خلق شود و برای دیگری هم باید فاعل تصرفی خلق شود و... لذا شما نمی‌توانید بگوئید وحدت و کثرتی را که در آنجا لازم دارید، به وسیلهٔ خلقت فاعلهای تصرفی پشت سرهم باشد.

اشکال مطلب فوق این است که در نهایت حدی پیدا نمی‌شود و نظام درست نمی‌شود. یعنی شما به جائی نمی‌رسید که یک فاعل تصرفی اشتدادش موجب پیدایش یک فاعل تصرفی دیگری نباشد، بطوری که فاعل تصرفی‌ای نیست مگر اینکه همین مطلب بر آن صدق کند و این نظام و مجموعه تحویل نمی‌دهد! یعنی قبل از تبدیل شدنش به یک وحدت و انسجام اضافه می‌شود ولی اگر شما گفتید که فاعل تصرفی به یک نظام متصرف ملحق می‌شود، در این صورت سهم تأثیرش در نظام متصرف، بالا می‌رود، نظام نیز فاعلهای تبعی آرایش یافتهٔ خاصی هستند.

(س): این منشأ توسعهٔ تصرف می‌شود.

(ج): بله.

(س): توسعهٔ تصرف یعنی چه؟

(ج): یعنی با ایجاد خود این فاعلها و متناسب با اراده و مشیت حضرت حق فاعلهای تبعی دیگری خلق می‌شوند نهایت این فاعلهای تبعی با آن فاعلهای تبعی اول تفاوت زیادی دارند، موضوع خلقت اینها ابزار توسعه تصرف بودن است؛ یعنی ابزار ارتباط فعلهای فاعلهای تصرفی به هم، یعنی حالا دعاهای قبل از تصرف بزرگتری دارند، سجودهای متقوم به هم دارند، می‌توانند تعاون بر بر پیدا کنند.

(س): یعنی پرستش اجتماعی که می‌فرمودید همین است!؟

(ج): احسنت! پرستش اجتماعی واقع می‌شود. آنوقت شما می‌توانید در اعمال همه پرستندگان سهیم باشید. این غیر از پرستش فردی شما است که نمی‌توانست توسعه‌ای داشته باشد. فاعل تبعی را برای شما خلق کردند، اما برای شما توسعه تصرف پیدا نشد، بلکه توسعهٔ حساسیت پیدا شد. ولی اینجا برای شما توسعه تصرف ایجاد می‌شود، یعنی اینجا شما در یک ان در صد هزار ارادهٔ قبل از تصرف، متصرفید، البته به نسبت سهم دارید، در آنجا یک سجده دارید و فاعلهای تبعی بدنبال شما هستند. مثلاً" در آنجا نماز می‌خوانند شما در این نماز خواندنها شریک هستید، در روزه‌ها شریکید در جنگ کردنها و در کتاب نوشتنها و... شریکید در یک جای کره زمین الان سحر است و وقت مناجات و استغفار سحر است، شما در آن شریکید، در جای دیگر هم که وقت مباحثه است، در آن هم شریک می‌باشید و در جای دیگر دکتر معالجه می‌کند و یا در جای دیگری شخصی یک خیراتی انجام می‌دهد و مثلاً" کمک به یک

«۵»

مستضعفی می‌کند، در آن هم شریکید این شرکت شما، نسبت به امور متعدد است که اراده‌های متعدد می‌خواهد.

(س): البته لازمهٔ این مطلب که این نیست که بگوئیم از طریق افعال در اراده‌های هم تصرف می‌کنند، آیا این تعدد اراده‌ها را بهم نمی‌زند!؟

(ج): خیر! این تحقق اراده‌ها است، یعنی مثلاً" یک وقت آب در اختیارتان نیست و آدم تشنه‌ای هم از شما آب می‌خواهد، شما اراده می‌کنید که به او آب بدهید، ولی آب نیست. شما باید آب در دسترستان باشد تا به این تشنه آب بدهید، اگر قرار باشد بروید از رودخانه آب آورده و این تشنه را سیراب کنید، باید یک کار دیگرتان را تعطیل کنید. اینکه تحقق اراده‌ها سهل بشود و حضور در همهٔ عبادات باشد، نه اینکه به صورت یک خط پشت سر هم قرار بگیرد و برای هر کدام یک وقت جداگانه‌ای قرار دهید.

پس اصولاً" موضوع تصرف ــ در آن وقتی که فاعلهای تبعی مربوط به یک تصرف می‌باشد ــ صحیح است که بگوئیم تغییرات درونی و توسعه حساسیتهای درونی این فرد است.

۵/۱ـ علم در مرتبه پرستش فردی کیفیت نداشته و «تنزیهی» است

علمی هم که در اینجا ذکر می‌شود، کیفیت نفسانی است، علم به معنای کیفیت اجتماعی و قابل تحلیل نیست بالاتر از اینجا دیگر علم متکیف هم وجود ندارد، یعنی در ارتباطتان با خدای متعال نمی‌توانید بگوئید من علم متکیف دارم! چون در آنجا هر تحلیلی را تنزیه می‌کنید و نفی تحلیل می‌کنید، نفی تحلیل به معنای القاء خصوصیت است. یعنی می‌پذیرید که خصوصیتی هم به این ویژگیهایی که من حالا ذکر می‌کنم وجود دارد یا خصوصیتهایی را که من در بوجود آمدنش سهیم هستم آن هم بنحو متقوم (نه سهیم بودن بنحو متعلق! نه سهیم بودن کسی که قیوم آن کس دیگری است). پس شما می‌گوئید من تعطیل نمی‌کنم و تشبیه هم نمی‌کنم، این معنایش این است که تسبیح می‌کنیم، منزه می‌دانیم خصوصیتهایی که ما در آن اصل و رکن بوده و ارادهٔ ما در آن اصل است.

نکته قابل توجه این است که ممکن است ارتباط فاعل به بالاتر مبدأ آن رحمت باشد، ولی مظهر آن در عمل اجتماعی عدالت باشد. گرچه شما موجد کیفیات هستید اما اینگونه نیست که بدین وسیله عدل از بین برود. چون آن طرف قضیه مغفرت جا پیدا می‌کند، از اول کار احسان و لطف کردند، بعدش هم لطف می‌کنند، «من غیر استحقاق لاستماعک منی ولاستیجاب لعفوک عنی بل لثقتی بکرمک» کرم جا پیدا می‌کند، اگر آنجا را هم به اصطلاح آوردید زیر بلیط آنچه را که بعداً" خواهیم گفت، عدل و فضل با هم تنازع پیدا خواهند کرد، ولی اگر موضوعاً"، موضوع را بگونه‌ایی قرار دادید که گفتید کیفیت نمی‌تواند بیاید، در آن جائی که فاعلیتها در کیفیتهایی تصرف کرده باشند و کیفیتها را متقوماً" ایجاد کنند دیگر این جایی ندارد. چون آنجا جای دیگری هست و لذا امکان مغفرت هم وجود

دارد، همیشه هم اختیارتان در آنجا باقی است و اینگونه نیست که اختیارتان فقط در مرحله بعد باشد، مرحله بعد هم متعلق به قبل بوده و قبل هم متعلق به معنای اینکه نسبت به بعد قفل شود، ندارد.

اصل بحث (۱): لزوم تقوم ظرفیت، جهت، عاملیت به عنوان مراحل توسعه

«ظرفیت، جهت و عاملیت» اگر سه مرحله شد که هر مرحله‌ای جدای از مرحلهٔ دیگر شده و هیچ مرحله‌ای از آن متقوم به هم نباشد این به معنای اصالت شیء شده و حرکت، یعنی توسعه و اشتداد و وحدت و کثرت را نمی‌تواند پاسخ دهد.

۱ـ امکان تکرار اوصاف توسعه برای هر یک از ظرفیت، جهت، عاملیت

این سه، بریدهٔ از هم به عنوان سه مرحله از رشد نیستند.

۱/۱ـ «ظرفیت، جهت، عاملیت» تبعی در مرتبهٔ ظرفیت

در مرحلهٔ اول دارای یک «ظرفیت، تبعی»، «جهت تبعی» و «عاملیت تبعی هستند.

۱/۱/۲ـ ایجاد فعلی (فاعلی) دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» در مرتبه جهت

در موضوع جهت‌گیری و فعلی که ایجاد می‌کند؛ یعنی فاعلی را که ایجاد می‌کند در اینجا هم باز فاعلی را که ایجاد کرده است، دارای یک وحدت و کثرتی است؛ یعنی خود آن فاعل هم دارای ظرفیت، جهت و عاملیتی هست که این ایجاد کرده و بوسیلهٔ آن جهت گرفته است و یک نظم جدیدی ایجاد کرده است. پس خود آن عمل جهت‌گیری ایجاد یک فاعل است که متعلق است به فاعلیت این فاعلی که آنرا ایجاد کرده یعنی کسی که این دعا را نموده است، که آن هم دارای یک «ظرفیت، جهت و عاملیتی» است، ولی «تبعی» است. هر چند فعل تصرفی است و آنرا ایجاد کرده تا به وسیله‌اش تغییری در ربط خود ایجاد کند، ولی به وسیله ایجاد یک فاعل تبعی تصرف کرده است. در این مورد می‌گوئیم اگر خواستهای بزرگ باشد (خواستی که در خواستهٔ موضوعات اجتماعی معین می‌شود) ارتقاء یا کنزل جهت خیلی تفاوت می‌یابد، یک خواست اجتماعی که می‌خواهد جهت‌گیری اجتماعی را نشان دهد، ممکن است از میلیونها موضوع درست شود، یعنی میلیونها طلب اجتماعی باشد که متقوم به یکدیگر هم هستند. در اینجا گفته می‌شود، جهت‌گیری خود این شخصی هست که متقوم به خودش است، یعنی این توسعه مکانی دارد، آن هم به تولی به این توسعه زمانی دارد. ولی در جای دیگر چیز دیگری می‌گوئیم. به عبارت دیگر در روانشناسی علم، این فاعل تبعی که به عنوان موضع گرفتن و جهت گرفتن درست شده و دارای سه وصف می‌باشد و متعلق به این فاعل است و مجموعه اوصاف فاعل را تغییر داده است، این فاعل تعلق دارد، ولی در نظام افعال این فاعل و

فاعلهای دیگر سهم دارند.

۱/۱/۳ـ ایجاد ترکیبی دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» در مرتبهٔ عاملیت

یک منزلت سومی هم داریم که منزلت عاملیت هست، در آنجا چه می‌شود، در آنجا مولا ایجاد می‌کند چیزی را و ایشان هم به تبع آن یک چیز دیگری را ایجاد می‌کند، چون اگر خواستیم فاعلی را ایجاد نمائیم، این عاملیت که بدون تغییر و ترکیب واقع نمی‌شود، یعنی متناسب با خلقی که شده، روابطی دارد. اگر ایجاد نکند با آن ترکیب نخواهد شد، چرا سیرش به توسعه ضرورت دارد؟ چون فاعل را به «فاعلی که تعلق دارد به فاعل بالاتر تا فاعلیت بکند در توسعه فاعلیت او» تعریف نمودیم.

حجةالاسلام میرباقری: ترکیب به نحو فاعل تبعی را که در همان ابتدای خلق با همدیگر دارند، یعنی به صورتی که تصرفات آن حضور در آن پیدا کند مربوط به عاملیتش است. همین که فاعل دیگری برای آن خلق کردند، اگر هیچ ارتباطی در آن نباشد بعد قابل ارتباط بعدی نیست، یعنی ذات منفصل که خلق نمی‌شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: این یک ایجادی دارد که در ایجادش عامل می‌باشد، آیا اینکه در ابتدای کار به صورت تبعی ملحق به عالم می‌شود، تا آخر کار هم هست، می‌گوئیم: بله! در مرحله تصرف هم اینگونه است، یعنی خصلت تبعی بودنی که مربوط به دورهٔ ظرفیتش بود، همان در دورهٔ تصرفش حاضر است و در دورهٔ عاملیتش هم همان حاضر است، یعنی در حقیقت ۲۷ رابطه برای این است که دانه، دانهٔ اینها را می‌خواهیم ترسیم نمائیم.

۲ـ در هر وصف سه قیدی، قید اول در منزلت ظرفیت، قید دوم در منزلت جهت و قید سوم در منزلت عاملیت است

این «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» صحیح است که زیرخانه اول (ظرفیت اولی) بنویسیم ظرفیت، زیرخانه دومی (ظرفیت دوم) بنویسیم جهت و زیرخانه سومی بنویسیم عاملیت. شاید بگوئید معنای این کار چیست؟ می‌گوئیم درست است که منزلت آن در این ۲۷ وصف، «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» است، ولی اگر روی خود آن فاعل یعنی نحوهٔ ارتباط آن، در مجموعهٔ روابط (در ۲۷ وصف) دقت شود، معلوم می‌شود که آن ظرفیت اول جای ظرفیت و ظرفیت دوم جای جهت و ظرفیت سوم بجای عاملیت می‌باشد. حال برگشته و مجدداً در بارهٔ پیدایش نحوهٔ ضرب کردن یا توسعه و کثرت در مدل صحبت می‌کنیم. بنابراین معلوم شد که «ظرفیت، جهت و عاملیت» اول، در زمان دوم و در زمان سوم هم هست و این سه مرحله از هم بریده نیستند و هم چنین روشن شد که این سه مرحله، همان ایجاد فاعل به نحو تبعی در مرحلهٔ اول، ایجاد فاعل به نحو تصرفی در مرحله دوم و ایجاد فاعل به نحو عاملیت در مرحله سوم است و هر کدام از فاعلهایی هم که ایجاد می‌شود، دارای «ظرفیت، جهت و عاملیت» است. بعدها خواهیم گفت که در مراحل توسعه تصرف اجتماعی هم، وضع اینها تفاوت می‌یابد، درست است که تعدد فاعل است

ولی فاعلهایی که در یک نظامی می باشند که حساسیتها، حساسیتهای نازله بوده و توسعه نیافته باشند، با فاعلهایی که در مراحل توسعه تصرف باشند (یعنی آنجاکه انواع پرستشها گسترش پیدا کرده باشند، هم از نظر تعداد و هم از نظر تقوم با آنجایی که تعداد پرستشها به این میزان توسعه نیافته باشند، به عبارت دیگر آنجاکه اشتداد به صورت اجتماعی در عبادت اجتماعی حاصل شده باشد با آنجاکه اشتداد حاصل نشده باشد) با هم تفاوت دارند. البته بعدها می‌گوئیم که موضوعات چه می‌شوند؟ فعلاً" مطلبی که باید به آن عنایت شود، این است که مراحل از هم جدا نیستند، در هر مرحله هم «ایجاد فاعل» وجود دارد، خود ایجاد فاعلها هم دارای «ظرفیت، جهت و عاملیت» می باشند.

اصل بحث (۲): بررسی کمیت (عدد) در دو مبنای اصالت شیء و اصالت ولایت

۱ـ بررسی اصل بودن «تکرار واحد» در پیدایش کمیت

۱/۱ـ اخذ واحد و تکرار آن مولد اعداد در مبنای فوق

آیا بر مبنای ما می‌توان گفت: کثرت، همان کثرت تکرار واحد است و با هم جمع می‌شود؟ آیا کثرت همان تکرار واحد است؟ در تکرار واحد چه چیزی انجام می‌گیرد؟ در تکرار واحد یک چیز به عنوان واحد اخذ می‌شود و همان چیزی که اخذ شده دو باره تکرار می‌شود، پس بر یک مبنا، می‌توان گفت اصل در کثرت، تکرار واحد است، در نتیجه کثرت در این مبنا همان «جمع» است که یکی به اضافه یکی دیگر، دو تا شد، و به اضافه یکی دیگر سه تا خواهد شد.

۱/۲ـ لزوم انتزاعی بودن واحد و بریده بودن کمیات از هم بر مبنای فوق

بنابر این مبنا (اصالت شیء) فرد اول اعداد می‌بایست انتزاعی فرض شود، راهی غیر از این نیست. چون غیر انتزاعی، «دو» پذیر نیست. اگر یک مداد انتزاعی ملاحظه شد، دوئیت در آن به معنای دو عدد مداد است. ولی اگر انتزاعی ملاحظه نشود، بنظر می‌آید که گفتن «دوتای از این» یا «سه تای از این» ممتنع می‌شود. در مبنای اصالت شیء فرض این است که وقتی کثرت پیدا می‌شود، تغییری نه در این لازم است و نه در دومی! اگر فرض این باشد که این علی‌حده باشد، کنارش چیز دیگری بیاید که آن هم علی‌حده باشد، چیز سومی هم کنارش علی‌حده باشد، در این صورت اگر بخواهیم این را به صورت نظام فرض کنیم، قطعاً" نظامهای «جدا جدا» خواهد شد و اگر بسیط هم ملاحظه شود، بسیطهای «جدا جدا» است.

ما می‌گوئیم چنین چیزی در خارج وجود ندارد، اینکه چرا وجود ندارد؟ دلایلی دارد که در بحثهای تغییر و تغایر و... به بعضی از آن دلایل اشاره شده است.

۱/۳ـ لزوم انتزاعی بودن وحدت مجموعه‌ای از اعداد بر مبنای فوق

اگر در پیدایش کثرت واحد اصل باشد، آنگاه جمع با یک علامت نوشته می‌شود، به عبارت دیگر این جمع، جمعی است که به صورت انتزاعی به عنوان یک واحد ملاحظه شده است، هزار تا تک دانه تکرار شده، حالا یک علامت برای آن هزار دانه قرار داده‌ایم و آن را به صورت واحد ملاحظه کردیم، اما به صورت انتزاعی! وحدت هزار چیز غیر مربوط به هم را انتزاع کردیم.

در این جا هم وحدت و هم کثرت انتزاعی خواهد شد. شاید بپرسید چرا وحدتش انتزاعی است؟ می‌گوئیم: برای اینکه اگر شما وحدتش را وحدت حقیقی بدانید و ربط اجزاء به یکدیگر حقیقی لحاظ شود، ممکن نیست کم و زیاد شدنشان در تعریف واحدتان تغییری ایجاد نکند اگر بپرسید چرا کثرتش انتزاعی است؟ می‌گوئیم: اگر تعدد به معنای تکرار واحد باشد، حتماً" منتهی به انتزاعی بودن می‌شود.

۲ـ بررسی اصل بودن «توسعه نسبت» در پیدایش کمیت

۲/۱ـ تبعیت واحد کمی از «نسبت» در مبنای فوق

بنابراین کثرت به معنای تکرار واحد نیست. حال باید دید در مبنای ما واحد از چه چیزی تبعیت می‌کند؟ و آیا اساساً" ما واحد هم داریم یا خیر؟ می‌گوئیم ما واحد داریم ولی واحدمان از «نسبت» تبعیت می‌کند، ما ناچار به توسعه نسبت هستیم.

۲/۲ـ امکان نداشتن توسعه نسبت با «توان» (ضرب مجموعه در خودش) بر مبنای فوق

معنای توسعهٔ نسبت چیست؟ نسبتهای جدید به چه معناست؟ اگر بخواهیم توسعه نسبت حاصل شود و جمع اصل نباشد آیا با «توان» ممکن است؟ آیا با تکرار جمع های انتزاعی که همان توان است، می‌توان نسبت را توسعه داد؟ می‌گوئیم: خیر، ابداً" نمی‌شود چون در توان، توسعه جایگاه ممکن نیست لذا این احتمال را تقویت نمی‌کنیم که بگوئیم راه بزرگ شدن مجموعه شما این است که مرتباً" در خودش ضرب شود، مثلاً" بگوئیم یک مجموعه ۲۷ وصفی ضربدر ۲۷ وصف شده و حاصل آن ضربدر ۲۷ وصف دیگر شود، خیر چنین چیزی نیست. بعد ها خواهیم گفت که بین اینها یک نسبتهایی وجود دارد که نسبت هیچ کدام از اعضاء ۲۷گانه از جهت جایگاه و نسبت خاص با هم مساوی نیست. بعد می‌گوئید اگر بخواهد توسعه هم پیدا کند، باید در هر کدام قوانین خاص به خودش را بکار گرفت. قوانین هر سطح با سطح دیگر متفاوت است. حال شاید سؤال شود که مگر شما روش ندارید؟ چرا روش شما توسعه نسبت است؟

۲/۳ـ حکومت یک نسبت بر کل مجموعه در توسعه نسبت

حجةالاسلام میرباقری : اگر در یک مجموعه ۲۷ عضوی، نسبت یکی یک بوده و دیگری ده و دیگری هشت باشد، معنای توسعه نسبت چیست؟ در قدم دوم که نظام ما توسعه یافته است چه چیزی تبدیل شده است؟ این یک، واحد بسیط نیست که یک واحد انتزاعی دیگر در کنارش قرار گرفته باشد و یک «دو» انتزاعی داشته باشیم، در قدم بعد ما «دو» انتزاعی نداریم، توسعه هم به این نحو نیست که اگر ما ۲۷ تا داشتیم، هرکدام از اینها ۲۷تای برابر باشند که به توان برسد بگونه‌ایی که بگوئیم این ۲۷ تای مساوی بود لذا ۲۷ ضربدر ۲۷ مساوی می‌شود اینگونه هم نیست که هر یک از اینها خودش معادل مجموعه توسعه پیدا کند، هرکدام توسعه‌اش متناسب با نسبتی است که در کل دارد، به همان نسبت در کل توسعه در کل شدت پیدا می‌کند، سهم تأثیرش در نسبت بعدی، به همان نسبت است و...

(ج): آیا در سیری که داریم «واحد» اصل است؟ چه به صورت تکرار جمعی چه به صورت توانی؟ یا اینکه نسبت در توسعه آن اصل است؟ آیا تعداد خانه‌های جدول اضافه می‌شود؟ آیا نسبتی که روی این اوصافی که یکی ۲ و دیگری ۴ و دیگری ۸ است، حاکم است، اصل در بزرگ شدن است یا یک نسبتی بر این نسبتهای عددی حکومت می‌کند؟

(س): این عناوین، در نظام معرف جایگاهند؟

۲/۴ـ بازگشت توسعه نسبت به تغییر جایگاه فلسفی موضوع در نظام

(ج): آیا در اینکه می‌خواهیم یکی از این نسبتهای یک، دو و چهار را اضافه نموده و آنرا بزرگ کنیم، «نسبت» اصل است یا «واحد» اصل می‌باشد؟ یعنی اصل در بزرگ‌تر شدن تعداد عددهای ما، «واحد» است یا «نسبت» است؟

(س): اگر قرار باشد واحد بزرگ شود، لازمه‌اش چیست؟

(ج): لازمه اینکه واحد بزرگ بشود این است که یک، دو، سه، چهار و... بریده از همدیگر لحاظ شود و اضافه شدن هم به این است که یک واحد به هر کدام اضافه شود، یعنی یک واحد کنار یک عدد قرار گیرد، بطوری که همیشه وحدت انتزاع می‌کنیم و روی هر عدد اضافه می‌کنیم، ولی اگر بگوئید نسبت اصل است، اگر نسبت اصل باشد در آن جدول که...

برادر صدوق : یعنی شما می‌فرمائید برای بزرگ شدن واحد اصل نیست.

(ج): بله احسنت، واحد به تبع این...

حجةالاسلام میرباقری : اگر واحد اصل شود آیا این به دیدگاه اصالت شیء برنمی‌گردد که ما بگوئیم اصل در

عدد واحد است...

(ج): اگر می‌خواهید انتزاعی ببینید مجبورید واحد را اصل بدانید بعدش می‌گوئید یک، دو، سه، چهار و...

(س): اینکه نظام ما توسعه پیدا کرد، به معنای این است که مثلاً" قبلاً" در این نظام ده تا آدم بود حال یازده تا آدم هست.

(ج): البته فرقی هم ندارد که شما بگوئید از یک شروع می‌کنم تا ده یا بگوئید یک، دو، سه، دو باره مثلاً" برگردید از سه و کنارش یک گذاشته و بگوئید ۱۳ و...

(س): بله! این اختلاف در اعتبار است که نحوه اعتبار عدد تغییر کرده است، در این صورت تفاوت واقعی پیدا نشده و فقط شکل صوری ریاضیات عوض شده است...

(ج): احسنت! پس گاهی می‌گوئید یک چیز دیگر را می‌خواهم حاکم بر عدد کنم و نمی‌خواهم اصلاً" قانون بزرگتر شدن عدد به زیاده و نقصان و به صرف ملاحظه واحد برگردد، بلکه می‌گوئید زیاده و نقصانش به جایگاه فلسفی‌اش در نظام برمی‌گردد.

(س): معنای زیاد شدن خود نظام چیست؟ زیاد شدن یک عنصر نظام و توسعه آن عنصر به چه معناست؟

۲/۴/۱ـ تفاوت معنای یک عدد با تغییر جایگاه آن (به خلاف مبنای تکرار واحد)

(ج): اگر موقع تعیین اعداد هر جایگاه دیدید، یک عددی تکرار شد بدانید که این عدد با کناری‌اش که عین اوست، تفاوت دارد.

(س): چرا با کناری‌اش فرق دارد؟

(ج): یعنی این ۳۲ هست، آن هم ۳۲ هست، ولی...

(س): بله! معلوم است که در نظام هیچ ۳۲ با ۳۲ دیگر به یک معنا نیست، چون همه اینها عناوین اعتباری است.

(ج): دقیقاً" همهٔ بحث ما این است که اگر تکرار واحد اصل باشد، در آن صورت دو تا ۳۲ برابر خواهند شد، ولی اگر نسبت را ملاحظه کنید، می‌گوئید این ۳۲چه قبل و بعدی دارد وکجاست و د رچه مجموعه‌ای هست؟ و بعد صحیح است که بگوئید در چه سطحی است؟ و بگوئید مثلاً" ۳۲ سطح پائین با ۳۲ سطح متوسط زمین تا آسمان تفاوت دارد. اینکه می‌گوئید طبقه‌بندی در آن پیدا میشود، یعنی نسبت اصل است و در اینکه ۳۲چه معنایی داشته باشد، نسبت اصل است، واحد اصل نیست.

(س): اگر دقت کنیم معنایش این است که نباید اسم ۳۲ بر اینها گذاشت؟

(ج): مثلاً" ۳۲ مثقال طلا با ۳۲ مثقال شیر چقدر از نظر اقتصادی و هویتاً" اختلاف دارند؟ ۳۲ مثقال شیر چیزی

نیست مگر یک استکان شیر، ولی از ۳۲ مثقال طلا خیلی کار برمی‌آید یا فرضاً ۳۲ مثقال از چیزی که مواد انفجاری است با ۳۲ مثقال از موادی که انفجاری نیست، خیلی تفاوت دارد بهرحال شما کارائی و جایگاه آنرا ملاحظه می‌کنید.

این مسئله توسعهٔ نسبت، نه به معنای جمع در وحدت و کثرت است و نه به معنای توان است، بلکه به معنای ریاضیات خود دستگاه است، علائمی را که اینجا بکار می‌بریم برای تسهیل کاری است که انجام می‌دهیم لذا بعداً خواهیم گفت که خود نظام چگونه توسعه پیدا می‌کند. وحدت و کثرت شما در آن موقعی که نسبت یک، دو، چهار دارید با آن موقعی که مثلاً یک، ده، صد دارید، قطعاً از زمین تا آسمان تفاوت دارد به عبارت دیگر اگر گفتید که...

(س): معنای توسعه نسبت چیست؟

(ج): به نظر می‌رسد ما ریاضیات هماهنگ با کار خودمان را پی‌ریزی کرده‌ایم، البته مجبور هستیم در قدم اول عین اصطلاحات را از آنجا بیاوریم، اما با قیدی که به آن می‌زنیم مفهوم را عوض می‌کنیم، بنابراین ما هم در ابتدای کار بزرگ شدن و کوچک شدن و نسبتهای آن به یکدیگر را به وسیله اعداد انتزاعی بیان می‌کنیم، ولی معنایش این نیست که خود آن، علت نحوهٔ بزرگ کردن و کوچک کردن است.

(س): اینکه می‌فرمائید نسبت عوض بشود مثلاً یک، دو، چهار بشود، دو، چهار، هشت یا خیر! بشود یک، سه، نه؟ معنای توسعه نسبت چیست؟ اگر دو، چهار، هشت بشود، آیا معنای این توسعه نیست؟

(ج): خیر ابداً، معنای بیان دو، این است که واحد را در آن اصل قرار داده‌اید که می‌گوئید دو، چهار، هشت ولی اگر مثلاً گفتید یک، چهار، ۱۶، این معنایش این است که نسبتی که بین یک و دو بود حالا به یک و چهار تبدیل شده است.

برادر صدوق: تغییر در مبنا است نه تغییر در واحد.

(ج): احسنت.

(س): در آنجا که می‌گوئیم یک، دو، سه و چهار و... مبنایش یکی یکی اضافه میشود که همانجا هم می‌توانیم بگوئیم یک، سه، شش، نه و... یعنی سه تا سه تا بالا برویم، چون این هم انتزاعی است، نهایت مبنایش سه است.

(ج): شما اگر گفتید که من حرف اول را سه یا دو قرار میدهم و آنرا عوض می‌کنم و همان را ضربدر دومی کنم، چیزی انجام نگرفته که...

(س): یعنی توسعه در مبنا واقع شده است.

حجةالاسلام میرباقری: اگر معنای توسعه این شد معنایش این است که وقتی یک، چهار، شانزده یا یک، سه، نه تبدیل می‌شود، خود یک هم باز بزرگ شده است.

(ج): یک تبعیت می‌کند.

(س): یعنی یک هم بزرگ شده، ولی نسبتش از کل کم شده است؟

(ج): خیر، یک از نسبت تبعیت می‌کند. یعنی یک بریده از «دو، چهار و هشت» معنا ندارد، «یک» به تبع نسبت تعریف می‌شود، همه حرف ما این است که اگر نسبت مبنایی تعریف شد، حتماً" باید عوض شده باشد. آیا شما عدد دیگری دارید.

(س): یعنی خود یک هم توسعه پیدا کرده است؟

(ج): خیر، یعنی یک در دستگاه شما اصلاً" یک معنای دیگری دارد.

(س): لازمه‌اش این است که اگر ما سه عنصر داشتیم مثلاً" یک، دو، چهار بود و...

(ج): اگر مثلاً" نسبت یک، دو، چهار باشد ولی نسبت یک، دو، چهار مربوط به فرضاً" زرد آلو باشد و بعد با نسبت یک، چهار، هشت که مربوط به هلو باشد، مقایسه شود؛ دیگر صحیح نیست که بگوئید آیا یک عوض شده؟ چون عوض شدن به معنای اصالت شیءایی که دو تا شده باشد، نشده است.

(س): خیر، یعنی خود آن یک، معنایش این است که...

(ج): مفهوماً" جایگاه دیگری دارد در کارایی.

(س): وقتی نظام الهی رو به رشد است، شاید نظام کفر هم که قدرتش یک، دو و چهار بود، حال به یک، سه و نه یا یک، چهار، شانزده تبدیل شده است. این یک، چهار، شانزده معنایش این است که قدرتش در مجموع نسبت به قبل هم کاهش پیدا کرده است؟ یا اینکه خیر، در عین اینکه توسعه پیدا کرده، کیفیت جدیدی از قدرت توسعه یافته شده‌اش، نسبت به مجموع، نسبت کمتری شده است.

(ج): احسنت.

(س): یعنی شدت توسعه قدرت مثلاً" ولایت الهی بالاتر بوده است آیا لازم است حتماً" او هم توسعه پیدا کند یا نه لازم نیست توسعه پیدا کند.

(ج): خود او هم توسعه پیدا می‌کند، اما توسعه‌ایی که اگر به کل نظر کنید، می‌بینید نسبت تأثیرش پائین آمده است.

* * « وَالسَّلامُ عَلیکُم وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرکاتُه» * *

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۶) تاریخ: ۷۱/۱۱/۱۳

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

بررسی ضرورت وجود کمیت و حد اولیه پیدایش آن در دو مبنای اصالت شی و اصالت ولایت

«فهرست»

۱ ـ بررسی ضرورت وجود «کمیت»

۱ / ۲ ـ امکان تقسیم کار و مبادلات افراد جامعه با وجود «کمیت»

۱ / ۲ / ۱ ـ توقف توسعه لذّت مادی در صورت مبادله جنس مشابه با مقدار مشابه

۱ / ۲ / ۲ ـ ضرورت کمیت (مثلاً پول) برای امکان چرخش اجتماعی مبادلات.

۱ / ۳ ـ امکان ایجاد تمایلات جدید با ساماندهی پول (کمیت)

۱ / ۳ / ۱ ـ امکان توسعه کیفی به واسطه تصرف در کمیات

۱ / ۳ / ۲ ـ اعتباری نبودن کمیت در صورت ابزار تصرف قرار گرفتن آن

۱ / ۴ ـ ضرورت وجود معیار کمی واحد حاکم بر کمیات متعدد

۱ / ۴ / ۱ ـ ناتوانی از ملاحظه تأثیر حوزه های معرفت بر هم و توسعه داده آن در جهت خاص، در صورت اختلاف معیار سنجش در هر یک از آنها

۲ ـ بررسی حد اولیه پیدایش کمیت در دو مبنای اصالت شیء و اصالت ولایت

۲ / ۱ ـ تکرار و اخذ حد اولیه پیدایش کمیات در اصالت شیء

۲ / ۱ / ۱ ـ بدست آمدن «جمع» از تکرار واحد «ضرب» از تکرار جمع و «توان» از تکرار ضرب در این مبنا

۲ / ۱ / ۳ ـ بدست آمدن اعداد به وسیله ملاحظه لوازم عقلی تکرار واحد در این مبنا

۲ / ۱ / ۳ ـ شکل گرفتن ریاضیات در این مبنا در صورت پذیرش «شیوه اندراج» و قابلیت انظام اعداد.

۱ / ۳ /۱ / ۲ ـ شیوه اندراجی پذیرای هر موادی نیست

۲ / ۳ / ۱ / ۲ ـ معقول نبودن نسبت بین واحد و تعدد در صورت عدم پذیرش قابلیت انضمام اعداد

۳ / ۳ / ۱ / ۲ ـ امکان یافتن زیاده و نقصان اعداد در صورت پذیرش شیوه اندراج

۴ / ۳ / ۱ / ۲ ـ «اندراج» زیر بنای «انضمام»

۲ / ۲ ـ «وحدت و تناسبات وحدت» حد اولیه تعریف کمیت در اصالت ولایت.

۱ / ۲ / ۲ ـ عدم وجود اعداد مشابه در این دستگاه به لحاظ اصل قرار گرفتن «تناسبات» در معنا شدن عدد

۱ / ۱ / ۲ / ۲ ـ عدم قابلیت جمع و تفریق اعداد مشابه

۲ / ۱ / ۲ / ۲ ـ چگونگی اصل قرار گرفتن «نسبت» در معنا شدن عدد در مثال قپان

۲ / ۲ / ۲ ـ «نسبت بین میل و توسعه» مقیاس مشترک کمیت گذاری اجتماعی

۲/۲/۲/۱ ـ «میل» مقیاس اندازه گیری اجتماعی

۲/۲/۲/۲ ـ نسبت بین شیء و توسعه جایگاه آ، و جایگا هاو «چیستی» آن را معین می‌کند

۲/۲/۲/۲/۱ ـ «اوصاف خاص» تعیین کننده تناسب (جایگاه) خاص و غیر قابل تغییر برای شیء

۲/۲/۲/۲/۲ ـ نسبت شی با توسعه تعیین کننده «جایگاه» آن

۲/۲/۲/۲/۳ ـ جایگاه شیء تعیین کننده «چیستی» (کارائی) آن

۳ / ۲ /۲ ـ امکان شناسائی وحدت و مناسبات وحدت در تقوم آنها با یکدیگر

۲/۲/۳/۲ «مدل» وسیله تبدیل انتزاع به ابزار تصرف (نسبت)

« بسم الله الرحمن الرحیم »

جلسه: «۲۶» تاریخ: ۷۱/۱۱/۱۳

اصل بحث: بررسی ضرورت وجود کمیت و حد اولیه پیدایش آن در دو مبنای اصالت شی و اصالت ولایت

حجت الاسلام میرباقری: در بحث مدل دو مطلب را فرمودید، یکی اینکه اگر منطقاً بخواهیم اوصاف موضوع را ملاحظه کنیم باید ابتدائاص حداقل ۲۷ وصف را معرفی نمائیم که هر وصف هم با سه شاخصه معرفی می‌شود. دیگر اینکه روشی را هم برای توسعه اوصاف بیان فرمودید که به پایان نرسید تا معلوم شود، چگونه هر وصفی می‌بایست هم وصف واقع شود هم موصوف.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دو مطلب را می‌شود طرح کرد، یکی بحث کیفی است و دیگری بحث ریاضی آن است، کدامش را بحث کنیم؟

س: چون بحث ریاضیات آن قبلاً طرح شد، اگر مصلحت می‌دانید بحث کمیت را طرح بفرمائید.

سوال این است که کمیت به چه معناست؟ اصولاً چگونه می‌توان نسبت بین کیفیتهای مختلف را با کمیت تصویر نمود؟ آیا باید یک مبنای واحدی فرض کرد و این کیفیت ها را به لحاظ آن مبنا مقایسه نمود تا کیفیات مختلف را به یک کمیت تبدیل کنیم و آنگاه آنها را با هم مقایسه نماییم یا اینکه راه دیگری نیز برای تبدیل کیفیات مختلف به یک کمیت وجود دارد؟ یا قبلاً فرمودید که «کمیت» متناسب با «حد اولیه» تعریف جدیدی پیدا می‌کند و مشخص شدن کمیت یک شیء به معنای معین شدننسبت دین در مجموعه می‌باشد؟ و به عبارت دیگر می‌خواهیم کارائی اش نسبت به کل مشخص شود و تغییر «کمیت» به معنای تغییر نسبت در کل می‌باشد نه به معنای افزایش واحدی بدون عوض شدن جایگاهش در کل.

پس تا اینجا روشن است که بر اساس نظام، به خصوص نظام فاعلیت، معین کردن کمیت» یک شیء به معنای معین کردن نسبت آن به کل می‌باشد. تغییرات کمی اش هم به معنای تغییر جایگاهش در کل می‌باشد و تغییر جایگاه هم به معنای تغییر نسبتش به کل است و ما باید معادله ای برای تغییر تناسبات شیء نسبت به کل بیان کنیم بنابراین به نظر می‌آید که دو سئوال اینجا مطرح است.

۱ ـ این «تغییر تناسبات» باید چگونه باشد؟ آیا باید حتماً به صورت «۴، ۲، ۱» و بعدش هم مثلاً «۹، ۳، ۱» باشد؟ یا فرض دیگری هم برای تغییر تناسبات وجود دارد؟ این مسلم است که کمیّت به معنای «نسبت به کل» بوده و تغییر کمیت نیز به معنای تغییر «تناسب نسبت به کل» می‌باشد، ولی این که این تناسب چگونه باشد مورد سئوال است؟

سئوال دیگر این است که چگونه می‌توان کیفیت های مختلف را به کمیت تبدیل نمود؟ آیا راهش این است که این را به یک کیف واحد تبدیل کرده و به لحاظ آن اینها را مقایسه کنیم یا راه دیگری هم وجود دارد؟

۱ ــ بررسی ضرورت وجود «کمیت»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظر می‌رسد که در بحث «کمیت» ابتدا باید دقت کنیم و ببینیم بنابر نظر ما تعریف کمیت یا به عبارت دیگر تعریف ریاضیات چیست؟ تا بعد بیایم در مورد نحوه توسعه یافتن آن و یا کثرت و وحدتش و نسبت و تناسباتش بحث کنیم، یعنی ببینیم خصوصیاتش چیست؟ پس ابتدا باید تعریف ریاضیات را به وسیله تبیین موضوع آن بیان نمائیم و بعد درباره خصوصیات ریاضیاتی که داریم، بحث کنیم.

من بررسی این مسئله را جهت تقریب به ذهن با یک مثال آغاز می‌کنم، بعد این نمونه را در دستگاه فلسفی خودشان حل کرده و ربطش را با آن بحث ها ملاظحه می‌کنیم.

شما کیفیات مختلف و متنوعی از مزه ها و لذتهای مادی را فرض کنید و اینکه شما به مواد غذایی نیاز دارید، این نیاز هم به صورت های مختلف یافت می‌شود، می‌تواند گرسنگی اش را با غذائی که طعم شیرین دارد بر طرف کند، مانند خرما و هم می‌تواند گرسنگی اش را با شیر یا گندم یا نان و یا با دیگر انواع خوراکیها برطرف کند، ولی شما می‌توانید انواع خوراکیها را با هم ترکیب کنید. همچنین در امر پوشاک انسان می‌تواند مرتباً لذتهای مختلفی را با هم ترکیب کند مثلاً انسان می‌تواند با پوستین در زمستان خودش را از سرما حفظ کند که پوستین یک حسن دارد و آن این است که گرایش، گرمای بسیار مطبوعی است، اما عیبش این است که تحرک بدن را کم می‌کند، به نحو ملایمی هم تحرک را کم می‌کند، یعنی خشکی ای ندارد که بدن را آزار بدهد، ولی بتدریج تحرک بدن را کم می‌کند، اما یک لباسهائی اخیراً از پارچه های جدید درست شده که هم گرمی پوستین را دارد و هم نرمی پوستین را دارد علاوه بر این تحرک را هم کم نمی‌کند و بدن در این لباس به راحتی می‌تواند حرکت داشته باشد و این لباس بگونه ای روی هم تا نمی‌شود که مانع از انقباض و انبساط عضلات شود. به هر حال می‌توان انواع لذتها را در پوشاک ملاحظه کرد که علاوه بر مسئله‌ایی که عرض کردم مثلاً رنگش هم چنین باشد فرمش هم چنان باشد و مسکن و دیگر چیزها هم همین گونه است. حال باید دقت کنیم تا ببینیم توسعه در لذات چگونه حاصل می‌شود و نقش «کم» در این مسئله چیست؟ اگر فرض کنیم که انسانها نتوانند از محصولات یکدیگر استفاده کنند، در این صورت قطعاً تنوعی در کیفیت و لذتها حاصل نمی‌شود. یعنی یک انسان وقتی هم بخواهد گندم بکارد و هم دامداری کند و. .. نمی‌تواند نسبت به وقت توسعه یافته خود خوراک و پوشاک مناسبی بدست آورد، مثلاً الان شما به مغازه قنادی می‌رود و می‌گویید از سه رقم شیرین یک کیلو بدهد که ۲۵۰ گرم نان نارگیلی و ۲۵۰ گرم نان مغز گردوئی و نیم کیلوی آن هم مثلاص نان خامه ای است حال اگر بخواهیم تک تک اینها را خودتان و با کار خود تولید کنید، این خیلی فاصله دارد با اینکه الان نظامی هست و کارها تقسیم شده و افراد مشغول هستند و چیزهایی درست شده است.

از طرف دیگر شما علاوه بر این قوطی شیرینی که آن را خریده و به منزل می‌برید، گاهی یک کیوماهی هم می‌خرید و به منزل می‌برید که اگر بنا بود خود شما بروید و خودتان صیادی کنید و ماهی بدست آورد دیگر امکان گندم کاری، خامه درست کردن برای نان خامه ای یا نارگیل درست کردن برای نان نارگیلی و. .. وجود ندارد. بنابراین محال است شما این ترکیب شدن مزه‌ها را که مزه جدیدی را بوجود می‌آورد بار کار فردی بدست آورید. در تولید فردی امکان ندارد کثرت انواع اوصاف لذت به وجود آید و لذتهای جدید که قبلاً قابل لحاظ نبود، ایجاد شود؛ ولی اگر کار سازماندهی و اجتماعی شد، آنگاه می‌توان تصرف کرد و چیزهایی را ایجاد کرد که ایجاد کردن آن، با کار فردی ممکن نبود یعنی نظام در فاعلیت تبعی متناسب تصرف کند اوصاف جدیدی و تعلقات جدیدی پیدا شود. به هر حال اگر انسان مثلاً یک ۲۴ ساعت به یک کوه و کنار چشمه ای برود واز هوای بهاری آن استفاده کند، این خیلی مطبوع است، اما اگر بنا شد ۶ ماه آنجا بماند کم کم حوائجی برایش پیش می‌آید که تنها در شهر بوده

و او به آن معتاد شده بود، لذا مرتب احساس نیاز می‌کند، ولی اگر شما رجوع کنید به یک وقتی و یک دستهای که این لذتها را نچشیده باشند و از آن خبر هم نداشته باشند، در این صورت اساساً نسبت به این لذتها احساس نیاز ندارند و از نبود آنها فقری احساس نمی‌کنند تا بخواهند دنبال ارضایش باشند، بعدها صحبت می‌کنیم اگر در دستگاه الهی هم توسعه پرستش اجتماعی نباشد محدودیت در پرستش واقع می‌شود حالا چگونگی اش را بعدها بررسی می‌کنیم فعلاً مثال می‌زنیم برای توجه به توسعه ابتهاج، توسعه تعلق، لذات و پیدایش اوصاف جدید.

خوب این مطلب که لذت جدید، وصف جدید و یا واسطه جدید پیدا شود چه ربطی به بحث «کم» دارد؟ چگونه مقدمه «کم» واقع می‌شود؟

۲ / ۱ ـ امکان تقسیم کار و مبادلات افراد جامعه با وجود «کمیت»

ما وقتی که دیدیم باید کار اجتماعی انجام بگیرد و باید با هم کار بکنند حالا می‌خاهیم رابطه افرادی را که می‌خواهند با هم کار بکنند را تنظیم کنیم یکی شیر تولید می‌کند، حالا که شیر تولید می‌کند می‌خواهد شیر را بدهد خرما بگیرد، این یک مزه ای دارد علیحده، آن هم مزه ای علیحده، چه بکنیم، بگوییم اینها قابل تبدیل به هم نیستند، شیر بدهد وقتی هم خواست شیر بگیرد با آن معاوضه نماید، هر کالائی برابر با نوع خودش در دور زمان، عوض بشود امشت شیر زیاد داریم می‌دهیم به همسایه، این قابل عوض شدن، با هیچ چیز نیست چون آشامدنش نوع خاصی از لذت را دارد. اولین سوال این است که حالا که شیر می‌دهد و بعداً می‌خواهید بگیرد آیا نسبتی بین مقداری که می‌خواهید بدهید با مقداری که می‌خواهید بگیرید وجود دارد یا نه؟ می‌گویید مجبوریم کیل کنیم یک ظرف قابلمه، یک شیردان یک سطح شیر می‌دهیم و یک ظرف شیر می‌گیریم، حالا اگر همین جا هم «کم» را حذف کنید، بگویید مقدار و اندازه نباشد نتیجه اش کندی و سپس تعطیل شدن شیر دادن و شیر گرفتن، می‌شود، اعتماد طرفین یک جوری باید به این باشد که به هیچ کدام خسارتی وارد نمی‌شود، این همکاری منشأ یک برکتی است کمی و زیادی، زیاده و نقصان و تساوی، مسئله تجاوز و عدم تجاوز و اعتماد و عدم اعتماد را نشان میدهد. اگر شخص دانست که خیری که می‌راسند بگونه ای خیری هم تحویل می‌گیرد، یک نسبتی در نظر او می‌آید؛ حالا ممکن است شما در جای خودش بگویید این همین جوری قربتاً الی الله بدهد، او هم جواب داد که داد اگر نداد هم که، عیبی ندارد. این مربوط به جائی است که تناسبات تناسبات الهی بشود، اما فعلاً بحثی که داریم موضوعش ابتهاجهای مادی و توسعه مادی است توسعه مادی بر اساس نیازهای مادی نیازمند به «کم» و «مقداری» می‌باشد

۱ / ۲ / ۱ ـ توقف توسعه لذّت مادی در صورت مبادله جنس مشابه با مقدار مشابه

حالا گر این مقداری بخواهد شکل اجتماعی پیدا کند آیا ممکن است متوقف بشود به اینکه عین همان کالائی را که می‌دهد عین همان را با همان کیل بگیرد؟ جوابش این است که نه ممکن نیست چرا که این به معنای این است که توسعه در لذت پیدا نشود، معنایش این است که گویی این فقط می‌تواند انبار کند شیر چون قابل انبار کردن نیست و خراب ی شود انبار می‌کند در خانه همسایه، حالا ممکن است موقع احتیاج همسایشه شیر داشته باشد ممکن است هم نداشته باشد. یک همسایه دیگری که این به او شیر نداده است شیر دارد.

۲ / ۲ / ۱ ـ ضرورت کمیت (مثلاً پول) برای امکان چرخش اجتماعی مبادلات.

حالا اگر بخواهد چرخش پیدا شود که توسعه در لذتها پیدا شود، باید برای اجیاد رابطه بین لذتها، یک چیزی، پیدا شود، حالا پول را به عنوان رابطه بین کیفیت ها درست می‌کنیم ابتداء هم می‌گوییم پول قراردادی صرف است به اشکال مطلب هم کاری نداریم، پول بشود یک کیل واسطه ای بین شیر و لباس، شیر و خرما و چرخش را بالا می‌برد تا اینجا باز هم معنای توسعه را

ندیدیم فقط سهولت چرخش پیدا کرد، تا اینجا «کم» پیدا شده است. آن هم کمی است که می‌تواند واسطه بین کیفیت های مختلف واقع شود. در اینجا هر چند فعلاً موضوع بحث ما نیست و باید در پایان به آن پرداخت اما در حاشیه اشاره می‌کنیم که شما دیدید کیفیت های مختلف تا وقتی که در ارتباط با یک کمی قرار نگیرند که بتواند این کم واسطه بین آنها شود نمی‌توانند چرخش سریع اجتماعی پیدا کنند.

اول تا اصلاً کمی نمی‌شد اعتماد مادی را نمی‌توانست جلب نماید بعد کم هم که شد اگر کم واسطه بین انواع نشد نمی‌تواند چرخش پیدا کند چرخش به این بر می‌گردد که کم اجتماعی خاصی وجود داشتهب اشد.

۳ / ۱ ـ امکان ایجاد تمایلات جدید با ساماندهی پول (کمیت)

حالا اول مطلب را بنابر امور تجریدی درست دقت می‌نمائیم بعد هم از امور تجریدی یک مقداری آن را بالاتر می‌آوریم. یعنی از انتزاع به واقعیت. دراین مثال، عرض می‌کنیم که حالا که پول واسطه بین کیفیات هست معدائی هم دارد می‌گویید بله مثلاً میل و لذت در همه اینها مشترک می‌باشد با حفظ اینکه نسبت به هر کدام اینها خصوصیت خاص دارد، پول هم مشترک اعتباری شما می‌باشد با حفظ این که با پول چیزهای مختلف متناسب با وضعیتی که می‌خواهید می‌گیرد و می‌فروشید.

خوب از این جا هم یک مقداری بالاتر می‌آییم آیا می‌توان این کم یا واحد اجتماعی اعتباری را طوری چرخش داد که مبدأ پیدایش تمایلات جدید و اوصاف جدید باشد؟ یعنی آیا میکانیزم عرضه و تقاضا، مکانیزم تمایلات حاکم بر پول می‌باشد یا می‌تواند پول حاکم بر میکانیزم عرضه و تقاضا بشود؟ یعنی آیا می‌شود سیاست پولی گذاشت و پول را سازمان داد. این پولی که رابطه شدهاست. اینکه مثل روزنامه و مثل صدا و سیما شده است آیا این فقط کار آن گزارشی می‌باشد بدون هیچ گونه تصرفی، یا اصلاً آرایش دادن گزارشات برای ایجاد حادثه است نظام دادن به پول برای پیدایش میل های جدید است یعنی اولاً آیا قوانین مالی که توزیع ثروت را در دست دارد تصرف در میلهای اجتماعی می‌کند یا خیر؟ بله اگر چرخش آن بر اساس توسعه یافتن قدرت یک قشر تنظیم شود میل مؤثر اجتماعی یک قوم را بالا می‌برد و یک عده را به خمود می‌کشاند یعنی تنظیم حقوق اقتصادی حقوق مالی، یکی از ثمرات قوانین حاکم بر نحوه چرخش پول است.

۱ / ۳ / ۱ ـ امکان توسعه کیفی به واسطه تصرف در کمیات

علاوه بر این سیاست گذاری چرخش پول شیب درست می‌کنید، که معنای آن توسعه در کیفیات به وسیله تصرف در کمیات می‌باشد.

اوصاف جدید، تحرکات جدید، تمایلات جدید تعلقات جدیدی ایجاد میشود چگونه؟ با تصرفاتی کیفی، کیفیت گذاری در چه چیزی؟ در کمیتها.

۲ / ۳ / ۱ ـ اعتباری نبودن کمیت در صورت ابزار تصرف قرار گرفتن آن

پس این کمی که در یک وقت به آن نگاه می‌کردیم و می‌گفتم آن هیچ گاه می‌باشد و وصفها اصل می‌باشند وصف شیر بودن، وصف خرما بودن، وصف لباس بودن آنها اصل هستند حال بالعکس شد چرخش کمیت های اجتماعی، نظام یافته و ابزار توسعه ارزشها شده است، توسعه دادن اینکه آیا لذتهای جدید بر مراد غذای توسعه بیشتر پیدا کند یا لذتهای جدید در پوشاک بیشتر توسعه پیدا کند یا لذتهای جدید در مسکن بیشتر توسعه پیدا کند؟

در کجا تمایلات، اوصاف جدید پیدا نماید؟

حالا شده ابزار تصرف و هدایت. دیگر شما در این جا معنای اعتباری بودن اصلاً ندارید.

۴ / ۱ ـ ضرورت وجود معیار کمی واحد حاکم بر کمیات متعدد

این مقدمه تمام شد وارد در متن بحث می‌شویم. فقط کارا بودن معنای کم را در یک مثال ما توانستیم عرض کنیم.اول اینکه حتماً باید سعی ما بر این باشد که توجه داشته باشیم باید اوصاف قابل تبدیل به وسیله ابزار واحدی باشند اگر ابزار واحد نداشته باشید. مبادله عادلانه ممکن نیست اگر بگویید شیرها را با شیر فقط عوض نمائید کیل آنها هم، کیل خاص مایعات باشد دیگر پارچه ها را که نمی‌شود در قابلمه گذاشت و به آن فشار داد و گفت یک کیل پارچه، پارچه ها را با متر می‌سنجند، اگر پذیریریم که دو واحد دارند اما این دو واحد جامع نداشته باشد مشکل تکرار می‌شود. اگر تعدادی واحد را معین کنیم مثلاً بگویید «مکیل» هست و «موزون» هست و «تعداد» هم هست و به همین ترتیب ده رقم واحد درست کنیم و بگوییم اینها جامعی ندارند باز هم قابل تبدیل و مبادله هم نمی‌باشند. پس اگر بعدها گفته شد که مدل باید بشد کلیه اوصافی که در نظام موضوعات هست با حفظ اختلافشان یکی از نوع سیاسی هست یکی از نوع اقتصادی هست یکی از نوع فرهنگی است یکی مثلاً عرض می‌کنم از نوع مایعات هست یکی از نوع کتاب و مفاهیم هست. یکی دیگر از نوع مثلاً مناصب هست. در یک دستگاه بر یزید و به آن نظم داد به این جهت است که اگر نتوانید نمی‌توانید آن را توسعه دهید مثل اقتصاد که اگر کسی بگوید که نمی‌توانیم موضوعات نیازمندیهای بشر را که کیفی هستند در یک دستگاه بریزیم بدین معناست که نتواند آن را به تعداد در آورده و توسعه دهد و نتواند تغییرات آن را کنترل نماید.

۱ / ۴ / ۱ ـ ناتوانی از ملاحظه تأثیر حوزه های معرفت بر هم و توسعه داده آن در جهت خاص، در صورت اختلاف معیار سنجش در هر یک از آنها

اگر کسی گفت ما به امور تجربی حسی که رسیدیم یک منطق مخصوص فیزیک نیز داشته باشیم در محاسبه صحت و قسم هم مقیاسی داشته باشد متناسب با امور حسی فیزیک، در فلسفه هم رسیدیم یک منطق متناسب با نسبت بین مفاهیم فلسفی داشته باشیم. و در محاسبه متناسب با خود داشته باشد و علم اصول هم مقیاس متناسب با خود داشته باشد و این معیارها هم ربطی به هم نداشته باشند مقیاس های متعددی داشته باشیم وسیله های سنجش مختلفی داشته باشیم که به یک واحد بر نگردند در این صورت دیگر نمی‌توانید نظام درست کنید نمی‌توانید آن را جمع کنید نمی‌توانید نسبت تأیرش را روی هم بسنجید نمی‌توان آن را به هم تبدیل کرده و توسعه دهید و تغییرات آن را در جهت خاص تبدیل به هم نمی‌توانید بکنید، توسعه نمی‌توانید اداره کنید. بنابراین از این جهت موضوعات متنوع و مختلف را به یک دستگاهی ببرد که به وسیله آن بتواند این موضوعات را مووضع تصرف خودش قرار بدهد و بتواند تسوعه در آنها ایجاد کند.

آیا در آنها یا در کل نظام؟ طبیعتاً در کل نظام باید ایجاد توسعه کند، هم در اوصاف جدیدی در خود نظام پیدا شود هم در نسبت تأثیرهایش هم در موضوعاتش هم در روابطش.

۲ ـ بررسی حد اولیه پیدایش کمیت در دو مبنای اصالت شیء و اصالت ولایت

خوب تا این جا تمام شد و از مثالی هک زده شد نیز نتیجه گیری به عمل آمد. حالا اصلاً وجود کم در فلسفه چکاره می‌باشد. طبیعتاً تعریف آن می‌بایست در جاهای مختلف متفاوت باشد. یعنی بر اساس فلسفه های مختلف باید تعاریف متفاوت باشد.

۱ / ۲ ـ تکرار و اخذ حد اولیه پیدایش کمیات در اصالت شیء

آیا اصل در مقداری، انتخاب واحد، و ملاحظه لوازم عقلی انتخاب واحد در انبوه واحدها می‌باشد؟ یعنی یک واحدی انتخاب می‌کنیم، یک انبوه واحدهائی را هم داریم، یک نسبتهای بر اساس این انتخاب واحد درست می‌شود.

چگونه نسبت درست می‌نمائید؟ بگوییم «دو» چیزی نیست مگر تکرار دو تا از واحد و سه هم چیزی نیست مگر تکرار سه تای از واحد یعنی ما بیائیم و کمیتها و مقدارهائی از یک واحد را جدا جدا ملاحظه نماییم، بگونه ای که بر ۲ واحد از آن (مثلاً دو

گردو) یک نام با علامت ۲ گذارده و در ۳ واحد از آن را یک نام باعلامی دیگر مثل ۳ بگذاریم، یا اینکه بگوییم: دو بعلاوه یک واحد تبدیل، ۳ واحد می‌شود و سه بعلاوه یک واحد می‌شود چهار و هکذا تا آخر یعنی زیاده پذیری و نقصان پذیری را رابطه بین واحد و انبوه واحدها را ملاحظه کنیم.

۱ / ۱/ ۲ ـ بدست آمدن «جمع» از تکرار واحد «ضرب» از تکرار جمع و «توان» از تکرار ضرب در این مبنا

و یا اینکه مقداری مربع مستطیل متداخل درست کرده ودر مستطیل اولی یک گردو و دومی که مربع مستطیل اول را هم شامل هست یک گردوی دیگر بگذاریم و سپس در مربع مستطیل اولی، عدد ۱ را نوشته و در دومی (که اولی را شامل است) عدد ۲ قرار دهیم و همین اعداد را تا آخر بزرگ و بزرگتر کنیم. سپس بگوییم که نسبتی بین این مربعها با هم وجود دارد یعنی هشت دارای چند مربع مستطیل دوتایی است که اگر مربع های متداخل را مرتباً به صور مختلف قرار دهیم هشت دارای ۴ تا ۲ تائی است بگونه ای که از تکرار واحد، جمع، و از تکرار جمع (که همان ۲ تا ۲تا است) ضرب و از تکرار ضرب هم مثلاً توان (حاصل می‌شود) در حالت کاهش هم همین سیری را ادامه می‌دهیم و بگوییم: نسبتهایی که بین این مناسبات عددی ایجاد می‌شود.

۳ / ۱ / ۲ ـ بدست آمدن اعداد به وسیله ملاحظه لوازم عقلی تکرار واحد در این مبنا

در حقیقت لوازم عقلی انتخاب واحد در انبوه است.

نسسبتی هم صحبت و غلطی هم دارد ولی صحت و غلط بر اساس انتخاب واحدی که انجام داده ایم. در ملاحظه مناسبات بکار گرفته ایم. بر اساس آن چیزی است که در اول کار انتخاب نموده ایم.

برادر نجابت: در اینجا روشمان به انتخاب واحد باز می‌گردد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر روش ما قیاس است و بازگشت، انتخاب واحد یعنی یک واحد کمی را انتخاب کرده، و قائلم که نسبت بین واحد و کثیر و نسبت بین واحد و انبوه، چه نسبتهای عقلی می‌تواند باشد؟ که در مورد آن بحث کرده و معین می‌کنیم یک را در مربعی گذارده و دومین مربع را نیز قرار داده و سپس می‌گوییم که مربع به دیگری چه نسبتی دارد؟ آن گاه اگر هم بخواهید هر جای این مسئله را انکار کنید یا بایست فرضی را که برای ملاحظه کثیر با واحد قرار داده اید مورد تردید قرار دهید یا در واحدتان.

صحبت دیگری نیز از لزویه دیگر این قضیه می‌توان داشت به اینکه «عدد اضافی نیست» بلکه واحد و تناسبات وحدت یعنی وحدت نظام و تناسبات و وحدت بگونه ای هستند که وحدت متقوم به تناسبات است و تناسبات هم متقوم به وحدت اند. اگر وحدت و مجموعه ها یا نظام ما عوض شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سئوال مربوط به فرض قبلی قابل طرح است به اینکه شما مسامحتاً می‌فرمائید که نسبت واحد را مقایسه می‌کنیم یعنی وقتی که حدّ ما این شد دیگر نسبت واقعی برقرار نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر نسبتهای اضافی برقرار می‌شود که در بحث آتی به آن می‌پردازیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما نسبتهای واقعی که اصلاً برقرار نمی‌شوند که مثلاً بگوییم ۸، هشت برابر یک است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبتنهائی را که عقل، خودش برای آن چه لحاظ می‌کند مرتباً می‌تواند برای همان، لازمه عقلی ببیند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من هم همین است که آن چه را که قبلاً فرمودید که بر اساس بینش اصالت شیء هیچ شیئی نمی‌تواند لازمه داشته باشد یعنی به دقت عقلی نمی‌شود برای آن ملازمه ای عقلی تصور کرد چون هر شیء خودش خودش می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا سئوال هم این است که آیا مسامحتاً می‌فرمایید که ما لوازم این واحد را ملاحظه می‌کنیم.

۳ / ۱ / ۲ ـ شکل گرفتن ریاضیات در این مبنا در صورت پذیرش «شیوه اندراج» و قابلیت انظام اعداد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر یعنی این اشکال که منطق صوری خودش منتج نیست می‌گذریم. گاهی است که می‌گویید قیاسی شکل اول منتج نیست یعنی لحاظ کبری و صغری لحاظ شمولیت یک مفهوم نسبت به دیگر مفاهیم جای تأمل دارد. و گاهی است که فرض می‌شود چنین اشکالی نیست و آن شمول قابل لحاظ است. خود این مسئله که آیا مفهوم کلی و مفهوم جزئی مندرج داریم یا خیر؟ اندارج آیا اصلاً صحیح است یاخیر؟ اگر بتوانید بگویید که اندارج کل و جزء و اندراج کلی و جزئی و اندراج کل و مصداق نداریم و این اندراج را از ریشه زدید آنگاه در این جا هم (اندراج) به هم می‌خرود. و اگر گفتید که مفهوم هشت مفهومی کلی است که دارای شمولیت نسبت به همه هشت ها هست مثل هشت بلند گو یا هشت میز یا. .. و سپس بگویید که نسبت هشت با یک چه تفاوتی دارد؟ نسبتی را برای آن برقراری می‌کنید که می‌گویید این، کلی است که یک جزء آن، «یک» می‌شود. در این صورت در نهایت امر، اجزاء آن مساوی خواهند بود یعنی کلی است که از اجزاء مساوی یک یک یک تشکیل شده است. یا "دو"، کلی است که دارای ۲ تایک هست؛ و همین هم عینی اندراج. اگر شما از اندراج بگذرید و پافشاری شما در نقض مطلب منتهی شود به اینکه روشی اندراج را نفی کنید حتماً ریاضیات و امثال آن نیز نفی می‌گردد.

حجت السلام میرباقری: اما عرض این یک مقداری جلوتر از این سعی است که فرمودید. قبل از اینکه ورد روش شویم بایست برای موضوع و مفروض ما کلی و فرد ملاحظه گردد تا سپس از طریق اندراج بتوانیم. کمیت را تفسیر نمائیم، عرض من این است که بر اساس بینش احاله شی دیگری بحث کلیّت نفی می‌شود و تبدیل به ذات بسیط می‌گردد که تعدد بردار هم نیست یعنی ربط و تعدد و غیره را پذیرا نیست.

حجت السلام و المسلمین حسینی: می‌خواهم سوال کنم که شما درا، دستگاه اندراج را در چه بخشهایی صحیح می‌دانید؟ اگر گفتید"هست"، عنون است که حاکی از معنوی می‌باشد که آن معنون یک کل است یعنی کل مرکب است با حرف نظر از اشکالات اندراج و ترکیب که آن را تکرار هشت واحدی که عقل نها را واحد می‌داند (تشکیل شده است).

حجت الاسلام میر باقری: یک بحث اندراج فرد تحت کلی است یک روش ترکیب کل از اجزا است که بایست هر دو را در اینجا مفروض داشت، چرا که در روش ریاضیات، روش روش قیاسی است و مفروض در قابلیت ترکیب است.

حجت الاسلام حسینی: خیر مفروض در آن قابلیت انضمام است و نه ترکیب.

حجت الاسلام میرباقری: انضمام هر یک مرتبه از ترکیب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر بفرمایید که انضمام، به معنای اضافه است و عقل برای اضافه اش هم مصداق دیگری ملاحظه می‌کند و سپس نسبت بین بینش را می‌بیند.

حجت الاسلام میرباقری: اگر ما این مطلب را بپذیریم که موضوعی که فرض شده است هم قابلیت انضمام دارد و. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و هم قابلیت اندراج.

حجت الاسلام میرباقری: و هم روش اندراجی را که به طور کلی قبول کنیم آن گاه می‌توان ریاضیات را با مسامحه قبول کرد.

برادر نجابت: اینکه ایشان می‌فرمایند واحد و غیر آن، آیا انتزاعی است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بلی.

برادر نجابت: حال جدای از مسئله انتزاعی بودن آن، یک و دو. ..

حجت الاسلام میرباقری: چرا دو؟

برادر نجابت: همین که می‌گوییم یک به علاوه. ..

تبت حجت الاسلام میرباقری: بعلاوه یعنی چه؟ آیا وقتی می‌فرمایید که یک به علاوه یک دیگر فرقی بالواقع بین این دو «یک» وجود دارد؟

برادر نجابت: آنگاه «نسبت» به چه معناست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌فرمایند که عقل نمی‌تواند بپذیرد انضمام یا نسبت اضافی در خارج؟ ؟؟ داشته باشد. مثلاً دو مداد تراش مثل هم را در کنار یکدیگر داریم که می‌گویید چرا عقل «نسبت» را بین این ۲ مدادتراش ملاحظه کرده و بگویید ۲ مداد. چرا که عقل می‌تواند بگوید یک مداد تراش و یک مداد تراش ـ دیگر اینها چه نسبتی با یکدیگر دارند؟

برادر نجابت: خوب این را تعریف کرده اند.

۱ / ۳ /۱ / ۲ ـ شیوه اندراجی پذیرای هر موادی نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا اصل هر تعریفی را بنابر منطق صوری می‌تواند به عنوان پیش فرض قبول کند؟ یعنی آیا منطق صوری روش اندراجی را در هر موادی به کار می‌گیرد؟ رابطه بین این دو از چه سنخی است تا روش اندراجی آن را قبول کند؟ ما ربط بین این ۲ را چه کار کنیم و بگوییم کهاز چه مقوله ای است؟ آیا ربط از قبیل مثلاً مقوله بدیهیات عقلی نظری هم چون مسئله وجودت؟ که مسلماً چنین نیست که واسطه در اثبات هر قضیه ای بتواند قرار بگیرد.

برادر نجابت: عرض من این است که ریاضیات بعد از منطق که پس از اصول موضوع منطق، خودش اصل موضوع دارد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می‌فرمایید ریاضیات پس از منطق است را قبول دارم لذا منطق را مثلاً این خط کش فرض کرده و آن را بالا به طور علیحده قرار می‌دهیم به طوری که تا این پیدا نشده است ما دیگر ریاضیات نداریم یعنی اول، دستگاه اندراجی را قبول می‌کنیم. سپس این دستگاه اندراجی خواهان «مواد» است که می‌گوییم ما مواد را برای تو تعریف می‌کنیم. اما می‌گوید که تعریف کردن مواد، در کار نیست. ما بایست بگوییم که چه موادی در این ماشین کار می‌کند. مثل اینهک شما ماشینی درست می‌نید و بخواهید به جای بنزین که دردسترس شما نیست از آب استفاده کنید که مسلماص کار نخواهد کرد. یا مثلاً چون آب ارزان است از شیر گاو که گرانتر است استفاده کنیم! که مسلم است باز ماشین کار نخواهد کرد و کاربراتور آن خراب خواهد شد. لذا می‌گوید من موادی که می‌توانم پذیرا باشم بایست با بدیهیات عقلی باشد یا بدیهیات مثلاً حسی و بالاخره یکی از امور غیر قابل انکار بایست باشد. تا بتواند بگوید نسبت این ۲ تا چه چیز هست. لذا در ابتدا کار بایست نسبت را بگونه ای ذکر کنید که نتواند بگوید این صرف تعریف است نتواند بگود که قراردادی است. اگر بخواهد بگویید که نتایج و معیار صحت و سقم حقیقی است. اگر یک قضیه شرطیه تعلیقیه قرار دادید و گفتید در فرض اینکه ربط باشد (چه اینکه) تمام قضیه هائی را که منطق برای شما تصدیق می‌کند این فرض را در آن واردمی کند. حال شما می‌گویید که ما علاوه بر موضوعی به نام انتخاب واحد که اصلاً واحد در خارج که انتخاب شده. ..

برادر نجابت: آیا در اندارج نسبت وجود دراد؟ منظور من در فرض بالا است که صحت از تعدد و نظام بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اضافه ای که منطق صوری معتبد است که آن اضافه است که نه یک امر بدیهی عقلی رجوع می‌دهد. مثلاً می‌گوید که درک کل وجز. .. بدیهی است.

برادر نجابت: بلی تعدد واحد هم بایست همین طور باشد.

۲ / ۳ / ۱ / ۲ ـ معقول نبودن نسبت بین واحد و تعدد در صورت عدم پذیرش قابلیت انضمام اعداد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال سوال هم همین جاست که تعدد و واحد که نسبت یا «واحد انبوه» که به هم نسبت دارند، نسبت آنها نسبت معقولی نیست مگر اینکه مسئله انضمام و اضافه، معقول فرض گردد. ممکن است شما بگویید که نیاز به این مطلب را عقل احساس می کند اگر نتوانیم نسبت بین این ۲ را برقرار کنیم واضافه‌ای در کار نباشد کار اجتماع معطل خواهد ماند. ما یحتاج الیه را از زاویه دیگری نگاه کنیم که جامعه احتیاج به این نظام دارد و نمی‌تواند بدون این اضافه زندگی کند. این را شما چکار می‌کنید؟

حجت الاسلام میرباقری: اضافه یعنی امر تخیلی غیر واقعی. اگر بپذیرند که ریاضیات اعتباری است و محتاج به اعتبارات تا کار خود را جلو ببرد دیگر در آن بحثی نخواهد بود. یعنی می‌گویند که نفس ریاضیات قراردادی است (حرف آخر را همان اول زده اند) یعنی جامعه به این امر احتیاج دارد و ریاضیات هم قراردادی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قراردادی ولی این قرارداد منشاء یک آثار واقعیه ای هست.

حجت الاسلام میرباقری: البته آن بحث کلی قراردادها پیش می‌آید که چرا هر قراردادی منشأ آثار واقعی است که سپس قرارداد به امر واقعی برگردد

از اعتباری بودن بیفتد آن وقت اشکال در آنجا پیدا می‌شود ولی یک قدم اگر بپذیرند ریاضیات اعتباری است این بحثی دیگری است اگر کسی قبول کند و بگوید جامعه محتاج اعتبار است و اعداد را اعتبار می‌کند و الا ما عدد پنج در خارج نداریم، اعتبار می‌کند، قرار می‌گذارد که به این پنج بگوید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی آیا قراردادی که می‌گذارد، تحت هیچ قانون نمی‌آید یا اینکه می‌توانیم ما بگوییم ماده اولیه را می‌گذاریم و لوازم این گونه جعل

حجت الاسلام میرباقری: اگر قرار شد آن موقع ممکن است کسی به لوازم قرار خودش ملتزم نشود و بگوید من قرار کردم از چراغ قرمز عبور نکنم، اما حالا اگر بعد پشت سرش چراغ زرد هم بود چون بعد از آن چراغ قرمز است توقف می‌کنم چون من اینها را قرار نکرده ام. اگر قرار شد، قرار هم به انتخاب برگشت قابل تفکیک است چون می‌شود در قرار شیء را از لوازمش جدا کرد) حالا سوال همین جاست آیا در صورتی که ما قضیه را بنحو شرطیه و تعلیقیه بپذیریم، لوازم عقلیه اش را دراد یا نه؟ یعنی قرار هم خودش به عنوان یک موضوع قابل لحاظ است یا نه؟ (حاج آقا میرباقری: بله) قرار اگر واسطه شود جهت یک کاری (حاج آقا میرباقری: سوال همین است ملاحظه لوازم «قرار» غیر از؟ ؟؟ خط لوازم «مقرر»، در اعتبار دیگر نمی‌شود لوازم مقرر را اعتبار کرد و بگوییم شما که به این قرار قبول کرد پس لوازم آن مقرر را هم شما ملتزم شدید این همان است که در استصحاب می‌گویند استصحاب مثبت حجت نیست یعنی شارع اگر در مورد یک موضوع قرار کرد که بقاء اش تعبدی است لازمه اش این نیست که نسبت به لوازم عقلی او هم تعبد به بقاء داشته باشیم، چون قرار و علی کلام فیه.

حجت الاسلام میرباقری: حالا عین آن همین جا می‌آید یعنی مثل همین است یعنی نمی‌شود مثل استصحاب مثبت آقایان،

برادر نجابت: یعنی می‌گویند بر اساس اعتبار لوازم پیدا می‌شود حالا بحث ما رابطه بین واحد و انبوه بود که ما بگوییم یک نسبت اینجا چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه آیا نسبت ها چگونه است؟

حجت الاسلام میرباقری: اول حاج آقا اول سوالی که هست این است که انبوه چیست؟ یعنی تعریف خود واحد و انبوه چیست؟ انبوه اگر چیزی نیست جز جمع عددی واحدها از اول معنایش این است که انبوه اعتباری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: واحدتان هم اعتباری است خوب واحد هم واحدی که دارید شما در خارج مداد تراش دارید که یک مداد تراش یعنی چه؟

حجت الاسلام میرباقری: آقایان که نمی‌گویند یک اعتباری است بلکه می‌گویند یک یک وصف است، کمیت چیزی است، کم منفصل یک چیزی است در خارج.

مثل سفیدی کما اینهک شکلش چیزی است که کم متصل او است می‌گوییم کروی شکل است یا استوانه ای شکل است. این هم یک خودکار است یک وصفی است که این دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر لحاظ اعتباری در انتخاب واحد مفهوم زیاده و نقصان نشود قابل به حساب در آوردن نیست. باید گفت زیاده و نقصان بزرگ و کوچک دو مفهوم فلسفی است، وجود نسبت بین آنها معنا ندارد چند برابر گفت، یا چند چندم گفتن منوط به این است که یکی را به عنوان قیاس قرار دهیم به حسب این که واحد بزرگ مقیاس قرار گیرد یا واحد بزرگ اگر عدد برگ مقیاس قرار گیرد می‌گویید یک چندم است و اگر عدد کوچک مقیاس گردد می‌گویید چند برابر است.

برادر نجابت: یک خودکار و یک اطاق دو تا یک است، یکی هم که می‌گویید وصف شیء است.

حجت الاسلام میرباقری: اون یک بحث دیگری است، و یک حساب دیگر پیش می‌آید که آیا اعراض شیء از آن جهت که عرض هستند با هم دیگر برابرند؟ در منطق صوری باید بگویند برابرند چون در کلی که تشکیک نیست تواطی هست، ما به الاختلاف به خارج ذات بر می‌گردد کما اینکه می‌گویند انسانها در انسانیت برابرند، یکی سفید است و یکی سیاه، باید بگویند انتزاعی است.

ببینید یک بحثی است که کمیت معقول ثانی باشد، (که بعضی ها گفته اند) یک بحث این است که بگوییم معقول اول است، اگر گفتیم معقول اول است، یک سیب و یک خودکار هر دو در وصف یک برابرند. حتماً باید ما به الاختلاف را ببریم خارج ذات.

۳ / ۳ / ۱ / ۲ ـ امکان یافتن زیاده و نقصان اعداد در صورت پذیرش شیوه اندراج

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ایشان می‌گویند یک اطاق و یک خودکار در یک بودن برابرند مگر اینکه یکی را مقیاس برای اندازه گیری قرار دهیم، بگویید من می‌خواهم این خودکار را وسیله اندازه گیری حجم اطاق قرار دهم. که این مسئله دیگری است.

حجت الاسلام میرباقری: حاج آقا عرض من این است که اگر کسی این حرف را زد دیگر چند برابر بودن معنا ندارد که اطاق چند بابر فرش نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی زیاده و نقصان در موضوع قابل لحاظ است یا نه (حاج آقای میرباقری: اگر اینجوری ما فرض کردیم نه) برادر نجابت: حداقل می‌شود اطاق را یا اطاق سنجید یک اطاق دو اطاق سه اطاق.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی می‌شود گفت یک اطاق بزرگ داریم و یک اطاق کوچک.

حجت الاسلام میرباقری: برای بیان بزرگ و کوچک گاهی سراغ کم متصل می‌رویم و گاهی به سراغ کم منفصل.

عدد کم منفصل است یک دو سه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: زیربنا کم متصل کم منفصل نیست؟ شما اگر معنای ملاحظه نسبت را نتوانید در کم منفصل ببینید چگونه می‌توانید آن را در کم متصل ملاحظه کنید.

حجت الاسلام میرباقری: آن یک بحث دیگری است که آیا ما وقتی مقایسه می‌کنیم در واقع کم منفصل را واسطه قرار می‌دهیم که بگوییم چند برابر و الا مقایسه بین کم های متصل بی معنا می‌شود. واسطه مقایسه بین کم متصل کم منفصل است. ولی اگر بخواهیم جدی بگیریم بر اساس بینش اصالت شیء اساساً کم منفصل مثلاً دو یعنی چه اصلاً؟ این یک ذات است برای خودش و یک وصفی دارد و آن هم وصف دیگر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: با همان دید اصالت شیء صحبت می‌کنیم یک ماهیتی به نام ماهیت یک داریم، آیا می‌توانیم به نحو انتزاعی یا قراردادی، این یک را با یک دیگر کنار هم بگذاریم به نحوی که مجموع اینها یک محکی داشته باشد؟

حجت الاسلام میرباقری: نه با بینش اصالت شیء نمی‌شود، مجموعه اعتباری می‌شود دو تا یک داریم. دو تا فرد داریم این یک ذات است این هم یک ذات، برای مجموع ما فرد نداریم مجموع اعتبار است. اینکه بگوییم این دو بودن اعتباری نیست، یک ذاتی داریم به نام زید و یک ذاتی هم داریم عمر این خوب است، اما دو تا داریم دو یعنی چه؟ دو چی هست در خارج؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا من عرض می‌کنم مفهوم انسان، یک ماهیت حقیقی دارد.

حجت الاسلام میرباقری: اگر فرض کنیم که داره

مفهوم حیوان چطور؟ که چنسش شامل ترست

حجت الاسلام میرباقری: حالا این سوال عیناص آنجا هم هست، اگر بگوییم ذاتی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خوهیم بگوییم بین عام و خاصعین همین می‌آید یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: بله بین تمام عام و خاص هم همین سئوال پیش می‌آید که خاص اگر از دو تا ذات تشکیل می‌شود که یکی ما به الاختلاف و یکی مابه الاشتراک.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این عین اشکالی است که بر اندراج است، هر چه در اندراج هست اینجا هم هست.

برادر نجابت: در بالا اندارج را بپذیرید به نظر می‌رسد خیلی در ریاضی مشکلی پیدا نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعین شما در سطوح مختلف بین اجناس مختلف لحاظ بفرمائید تا برسد به جنس الاجناس، جنس قریب با جنس بعید یا ابعد.

حجت الاسلام میرباقری: روی بینش اصالت شیء همین اشکالها همه می‌آید، یعنی نمی‌شود گفت هر انسانی حیوان است. یعنی چه حیوان است؟ حیوانیت ذات هر انسانی با دیگری متفاوت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصل اندراج منتفی می‌شود البته عیبی هم ندارد.

۴ / ۳ / ۱ / ۲ ـ «اندراج» زیر بنای «انضمام»

حجت الاسلام میرباقری: یعنی هم اندراج ها می‌شود و هم انضمام، هر دو

حجت الاسلام میرباقری: زیر بنای انضمام حتماً اندراج است، یعنی اگر مفروض ما این باشد ه می‌شود اندراج را قبول کرد، حتماً انضمام را هم می‌شود پشت سر او قبل کرد، چون انضمام نوعی اندراج است یعنی یک ماهیت دومی من لحاظ می‌کنم، که این ماهیت اصلاً نمی‌تواند یکی داشته باشد.

حجت الاسلام میرباقری: من عرضم این است که اندراج نوعی انضمام است.

برادر نجابت: اگر اندراج را پذیرفتید نسبت را در آن تعریف کرده اید ولو اسم آن را نیاوردید

حجت الاسلام میرباقری: اندراج فرع بر انضمام است، یعنی اگر ما انضمام بین جنس و فصل را پذیرفتیم، اندراج بین نوع تحت جنس را می‌پذیریم.

اگر قابل انضمام بودند می‌شود گفت که انسان حیوان ناطق است ولی اگر انضمام را انکار کردیم دیگر نمی‌شود گفت انسان تحت حیوان مندرج است چون انضمامی بین جنس و فصل واقع نمی‌شود که بگوییم حالا یک چیزی درست شد که مندرج تحت اوست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌گویید خصوصیت مشترک عامتری که همه اینها مصداقش هستند را انتزاع می‌کنند و برایش این ماهیت را قرار می‌دهند نمی‌گویند انضمام می‌کنند و خصوصیت مشترک که دیگر انضمام نیست.

حجت الاسلام میرباقری: چرا می‌شود گفت مصداق بودن این منظور به این است که ما انضمام را بپذیریم و الا چرا خاص مصداق عام باشد؟

می گوییم که ما انضمام انسان و حیوان و شجر را نمی‌پذیریم.

حجت الاسلام میرباقری: انسان از چه تشکیل شده است، حیوان.

ما نمی‌گوییم حیوان، می‌گوییم اول کار انسان و حیوان وشجر جسم، خصلت مشترک دارند، یعنی کلی سازی.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی واقعاً اگر در خارج انضمام نداشته باشیم می‌شود بگوییم این جسم است و جسم خاص است، خصوصیت از انضمام پیدا می‌شود.

خصوصیت بعد از آن در یک ترکیب و یک نسبت دیگر انجام می‌پذیرد. اول کار به خودش حق می‌دهد که یک خصوصیت مشترک را از همه بکند و یک عنوانی روی آن چیزی که کنده است بگذارد.

حجت الاسلام میرباقری: این دو جور ممکن است، یک جور اینکه بگوییم فرد آن خصوصیت ترکیب پذیر نیست، بنابراین نمی‌شود دیگر گفت که انسان و درخت باید بگوییم جچسم و جسم وجسم.

نه اینکه انسان جسم است جسم و جسم و جسم بله اینها هم به انسان می‌رسد می‌گوید. جسم به هر چیز دیگر هم می‌رسد همین را می‌گوید.

حجت الاسلام میرباقری: ولی نمی‌توانیم بگوییم انسان اجسام اجسامند

هر چیزی که دارای ابعاد سه گانه است جسم است (حجت الاسلام میرباقری: حالا سوال این است که بعد که می‌خواهد تنویع کند تنویع او بی معناست، دیگه اندارج بی معنا می‌شود، چی تحت چی مندرج است؟)

حالا سوال اینجاست اگر گفتید هر چیزی که دارای ابعاد سه گانه است جسم است، تعریف دادید برای ماهیت.

حجت الاسلام میرباقری: حالا سوال همین است که ما می‌گوییم انسان از چی درست شده، آیا فقط جسم است یا از انضمام درست شده است، اگر انضمام، انضمام که معنا ندارد ما انسان نداریم ندرج تحت جسم) بعد آمدیم یک مفهوم دیگری را ملحظه کردیم، یک حاکی و یک محکی دیگر، که آن هم علیحده و منفصل است، به اسم «نامی» بعد هم یک مفهوم درست کردیم و همه این مفهوم ها علیحده علیحده هستند و هیچ کدام هم به هم ربطی ندارند. و همه هم بسیط هستند، این مفاهیمی بسیطی را که ملاحظه کردید که ماهیاتی علیحده شدند بعد آیا قانون دیگری غیر از این قانون انتزاعی حاکم این بسائط هست که بتواند تناسبی برقرار کند یا نه؟

ممکن است ادعای اینکه قانونی می‌شود پیدا کرد و آن اندراج است

دوره عالی مدل

نوار دوم

۷۱/۱۱/۱۴

أیا دکتر نجابت: واقعاً این نحوه یک ، دو، سه بیان کردن همان انتزاع است (تعویض نوار)

اینها را که نمی‌توانیم برایشان تقدم رتبی قائل بشویم، یا مقیاس ما اول در شکل کلی أن. می‌گویند شما یک قیاس تشکیل میدهید که بعد این حرفها معنی پیدا می‌کند، یعنی وقتی که می‌خواهیم انتزاع کنیم و اقعاً هم اندراج هم انضمام در آن نیست؟ و نیز وقتی که می‌گوییم. جسم ـ جسم این عبارت اخرای یک مصداق کلی هستند آیا مگر ما همین را نمی‌گوییم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا می‌توانید بگویید هر نوع نسبتی را که برای هر کدام از اینها صادق باشد برای غیر هم صادق است؟ یا ا ینکه نمی‌توانید.

حجت الاسلام میرباقری: اصلاً بسیط نسبت بردار نیست.

آقای نجابت: نسبت یعنی رابطه. مگر این گونه نیست؟ وقتی که می‌خواهیم صحبت از نسبت کنیم مجبوریم یک نحوه رابطه را ملاحظه کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: رابطه عقلی است یا رابطه عینی؟

آقای نجابت: عینی بودنش را تغییر می‌دهد، یعنی ملاحظه لوازم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیطی را که شما در اینجا می‌گویید، معنی چه نحوه بسیط را دارد؟ یعنی با تعریفی که برای بسیط می‌گویید چه می‌کنید؟

حجت الاسلام میرباقری: بر اساس اصالت شیء باید بسیط مطلق درست کنند که آن هم یکی بیشتر نمی‌شود.

این ذات است. و این ذات را تبدیل می‌کنید بهده تا می‌شود ده بسیط. خوب اگر گفتید که این ده تا نوعی وجه اشتراک وجه اختلاف دارند معنی آن این است که شما آن را بسیط نمی‌بینید. و این با بینش اصالت شیء مناسب نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همانطور که نسبت به امور مختلف انتزاع داشتیم و تب ماهیت بدست آوردیم. آیا نسبت به اینها هم می‌توانیم انتزاع مجدد داشته باشیم؟ یا خیر؟

حجت الاسلام میرباقری: بسیط قابل انتزاع نیست. چه چیزی را از آن انتزاع کنیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من خود این را که نمی‌خواهم انتزاع بکنیم.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی آیا من می‌توانم چیزی بسیازم که مرتبط با آن باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه خیر، عقل می‌تواند تحلیل کند.

حجت الاسلام میرباقری: تحلیل که ربطی به او ندارد و منفصل مطلق از اوست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله واقعاً عقل این تحلیلها کار می‌کند. قبلاً مفهوم عدم را می‌گویند به تحلیل عقلی از نفی وجود بدست می‌آید.

حجت الاسلام میرباقری: این سوال در آنجا هم هست. اگر از غیبت منفصل مطلق باشد که دیگر نمی‌شود با آن در غیبت کار کرد. چون با غیبت ارتباط ندارد نه تنها ارتباط مفهومی ندارد بلکه مطلق ارتباطهایش با عینیت بریده است. چه ابزاری را برای تصرف در غیب تحویل می‌دهد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما برای غیبت که درباره آن صحبت نمی‌کنیم بلکه می‌گوییم آن کاری را که انجام می‌دهیم لحاظ می‌کند عقل می‌تواند پله اول یک چیز درست کند. پله دوم یک چیز و در نهایت می‌تواند یک دستگاه عقلانی درست کند.

حجت الاسلام میرباقری: که کشف از خارج هم ندارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این کاری به کشف از خارج ندارد مثل فضای ریاضی

حجت الاسلام میرباقری: یعنی اگر گفتیم کاری به کشف از خارج ندارد. پس در ارتباط باعینیت هم درست نشده است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابتدائاً بیائیم و بگوییم کاری به کشف از خارج ندارد. ابتدا برای التفات به آن از غیبت آغاز می‌کنیم. بعد دستگاهی را که می‌سازیم در غیبت نیست آیا دکتر نجابت: این چیزی را حل نمی‌کند چون بین مفاهیم انتزاعی هم ربط و تناسب هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی صحبت در این است که مفاهیمی که یک فیلسوف از معلوم خود دارد در واقع چه کاره هستند؟ یک وقت می‌گوییم اینها مجموعاً کارائی دارد یا ندارد این هم یک بحث دیگر است. موضوع این است که صدق و کذبی را که بلحاظ فروش دارد. آیا نفی و اثبات به لحاظ فروش دارد یا ندارد؟

حجت الاسلام میرباقری: بسیط به لحاظ خودش نفی و اثبات ندارد.

دکتر نجابت: رابطه ای بین مفاهیم ذهنی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گویید خودشان هم معتقد هستند که مفاهیم ذهنی رابطه ای ندارد.

گاهی می‌گوییم که بر اساس دستگاه خودمان اندازه گیری می‌کنیم و بعد می‌گوییم که رابطه ای وجود ندارد و بعد آن را اثبات می‌کنیم. آیا خود آنها می‌گویند رابطه ندارد؟

حجت الاسلام میرباقری: نه آنها نمی‌گویند رابطه ندارد. ولی ما می‌خواهیم بدانیم با کدام حد می‌تواند این حرف را زد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین آنچه را که ما در این بحث لازم داریم این است که با کدام «حد» می‌توان این حرف را زد. یعنی آیا دردستگاه آنها می‌نشینند و کار آنها را اندازه می‌گیرید یا اینکه در دستگاه خودتان اندازه می‌گیرد.

حجت الاسلام میرباقری: ما از دستگاه خودمان نگاه می‌کنیم ببینیم با چه ابزاری می‌شود ریاضیات ساخت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هنوز وقت بررسی ریاضیات بر اساس دستگاه خودمان نرسیده است. ما الآن مثالهایئی را می‌زنیم برای تقریب به ذهن تا انشاءالله به آنجا برسیم.

حجت الاسلام میرباقری: اگر ما مسامحه می‌کنیم در مفروضات آنها که ما هم حرفی نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بر دستگاه خودمان مسامحه است ولی دردستگاه آنها که نعوذ الله می‌گویند اگر آن را انکار کردی انکار خدا، کرده ای و حتی می‌گویند استغفرالله اصلاً خدا را به همین چیزها می‌شود شناخت. یک موقع این طور می‌شود لحاظ کرد، یک موقع هم وحدت و تناسبات وحدت ریاضیات اصل می‌شود، در این صورت ریاضیات مانند اوصاف عینی می‌باشد و دو تا واحد هم ندارید.

آقای نجابت: در مورد جمع فرمودید که در دستگاه آنها تکرار واحد شده و انتزاعی می‌گردد اما آیا نظر ما این بود ه با ضرب فرق می‌کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه این طور نیست! ضرب هم تکار جمع است در آن دستگاه هر کار بکنید حتی مجموعه هم بسیازید، کاری نمی‌شود کرد، مگر اینکه حد اولیه را واحد و تکرار واحد نیاورید، واحد و کثرت را فرض نکنید، و بگویید چه نسبتها و تناسباتی بین آنها هست! بلکه بگویید وحدت و تناسبات وحدت تا وحدت قابلیت تعریف نداشته باشد، مگر به تناسبات!

حجت الاسلام و صدوق: معنی زیاده و نقصان عوض می‌شود.

۲ / ۲ ـ «وحدت و تناسبات وحدت» حد اولیه تعریف کمیت در اصالت ولایت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعریفی که از معنای زیاده و نقصان می‌کنیم، آن معنا که، دردستگاه بساطت می‌کردند نیست. در مورد وحدت، اینطور نمی‌گوییم که این یک چندم آن است، لذا هیچ فرق نمی‌کند که واحد «یک» باشد و کثیر و تکرار که می‌شود بگویید ۲، ۱۰ ، ۱۰۰۰ حالا یا به شکل ضرب یا به شکل توان یا اینکه بر عکس فرض شود یعنی یک عدد بزرگ در نظر گرفته شود و بگوییم یک چندوم، دو چندم، صد چندم. ..

حالا وحدت و تناسبات وحدت امری هست که می‌خواهیم بگوییم در دستگاه ریاضیات ما ساخته می‌شود، می‌خواهیم بگوییم دردستگاه دیگر قابلیت تعریف ندارد، و این مشخص کننده نسبت هست یعنی اصل و حد اولیه دستگاه وحدت و تناسبات وحدت است.

۱ / ۲ / ۲ ـ عدم وجود اعداد مشابه در این دستگاه به لحاظ اصل قرار گرفتن «تناسبات» در معنا شدن عدد

در مورد تناسبات چرا نمی‌گوییم وحدت و کثرت! چون که کثیر را موقعی می‌توانیم مطرح کنیم که دوئیتی داشته باشیم، تعددی نیست تا بین آنها تغایر لحاظ شود، اگر در مقدمات کار مسامحتاً گفتیم ۱، ۲ ، ۴ و نسبت بین اینها در توسعه نسبتها اصل هست، در اول کار این بیان را می‌کنیم، ولی وقتی که دستگاه ساختیم، مگر می‌توانیم بگوییم در این دستگاه دو تا دوی عین هم و مساوی با هم داریم.

به اصطلاح علائم نگارشی که برای معین کردن مناسبات ریاضی هست یک سیری دارد، و در این سیر در ابتدای کار باید گفت یک واحد است و ۲، دو برابر آن می‌باشد. انجام این کار ابتدائاً لازم است یعنی گبویید ۱ ، ۲ ، ۳، و به آن اضافه کنید؛ ولی بعد بگویید اضافه شدن در این دستگاه و بکارگیری علائم ریاضی با یک روش خاصی بایستی صورت گیرد، در زیاده و نقصانی که آنها قائل هستند، یک مقدار کمی دست کاری می‌شود، بعد در مرحله سوم قانون دیگری اضافه نمایید، مثلاً بگویید ۱، ۲ ، ۴، که نمی‌توان ۲۷ را بر آنها تقسیم کنیم، بعد بگویید چیز دیگری به آن اضافه می‌کنیم. می‌گوییم در اینجا هیچ دو عدد مشابهی یک معنی را تحویل نمی‌دهد که در این مرحله معنای عدد کاملاً تفاوت می‌کند یعنی در تبیین عدد «نسبت» اصل می‌شود.

۱ / ۱ / ۲ / ۲ ـ عدم قابلیت جمع و تفریق اعداد مشابه

حجت الاسلام میرباقری: یعنی ۲۷ نسبت داریم، آیا مقصود این است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ۴ تا ۴ در جدول اعداد داریم که هیچ کدام از اینها با هم برابر نیستند. قابل جمع و تفیق نیستند.

۲ / ۱ / ۲ / ۲ ـ چگونگی اصل قرار گرفتن «نسبت» در معنا شدن عدد در مثال قپان

حالا در اول کار می‌خواهید بگوید، محصول ایران را تقسیم کنید به ۲۷ شاخصه و به هر کدام از آنها یک مبلغ مساوی داده شود، در این صورت ظاهراً مقداری آن در مصرف هزینه ها برابر است.

چگونه می‌توان گفت که با هم تفاوت دارد؟ جواب می‌دهید که من در مرحله تا عدهای را ذکر می‌کنیم، که وقتی این عدد در این جایگاه قرار می‌گیرد معنای آن تفاوت نماید. مثلاً شما می‌گویید من واحدی را بنام «یک» انتخاب می‌کنم، و از آن ده واحد تکرار می‌نمایم می‌شود ۱۰ کیلوو آن را در طرف چپ بازوی گشتاور قپان قرار میدهم، یک واحد دیگری را هم به عنوان فاصله تعریف می‌کنم و یک واحد دیگری از وزن را هم روی طرف راست بازوی گشتاور قرار داده و آنر ا تغییر می‌دهم. تا دو طرف قپان برابر درآید، و معنای برابری را هم به هم سطح بودن تعریف می‌نایم. و مشاهده می‌شود که یک کیلو وزنه طرف راست می‌تواند آن ۱۰ کیلو وزنه آن طرف را بلند نماید، در این مثال نسبت بین در انتخاب و دو واحد است با ثابت قرار دادن یکی و قنجر قرار دادن دیگری معنای عدد معین شده است. یک انتخاب وزن و یک انتخاب مقیاس فاصله. همین حرفی که در «نسبت» به این صورت بیان گردید، در «تناسبات» به صورت دیگری در می‌آید، در آن مرحله علائم در ابتدای کار به کار می‌آید و در مرحله بعد هویت آنها در دستگاه منحل می‌شود و این کار با تعیین جایگاه برای اعداد صورت می‌پذیرد، یعنی معین می‌گردد که در چه سطحی، و در چه مجموعه ای و چه عددی چه معنائی را دارد؟ پس علامتها تناسب با اینکه در کجا قرار بگیرند، منحل می‌گردند.

۲ / ۲ / ۲ ــ «نسبت بین میل و توسعه» مقیاس مشترک کمیت گذاری اجتماعی

حجت الاسلام میرباقری: عرض بنده این بود که اگر جامعی نتوانیم برای همه اینها بدهیم!

حجت الاسلام و المسلمین صدوق: اجازه بدهید بحث را تا آخر کار پیش ببریم تا ببینیم بحث چگووه جلو می‌رود.

حجت الاسلام میرباقری: آن جامع دادن را بایستی ببینیم چه جوری بایستی ملاحظه کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای جامع دادن را بایستی تغییر دهیم.

حجت الاسلام میرباقری: جامع دادن و یا عوض شدن نسبتهای آن این یعنی چه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اجازه بدهید برویم جلو تا اینکه ببینیم واحد می‌شود یا خیر؟

حالا تا ۲۷ معنای دارد ولی آیا در سطوح مختلف هم همینطور معنی یک چندی می‌توانیم بگیریم، سئوال می‌کنیم یک چندی در چه اوی باید محاسبه گردد آیا در هزینه یا در کارآیی؟

وقتی می‌گویید می‌خواهیم تقسیمات پول بکنم و سیاستگزاری بکنم، یعنی تبدیل کرده ام به یک ما به الاشتراک، بسیار خوب، وقتی می‌گویید کارآئیها را می‌خواهم توسه و تضییق بدهم اوصاف جدید بسازم، اوصاف جدید را نمی‌توان گفت به صورت همان یک چندم بیان می‌شود، یک مقدار بحث را جلوتر می‌بریم، تا اینکه ملاحظه کنیم منظور از مناسبات وحدت چیست؟

۲/۲/۲/۱ ــ «میل» مقیاس اندازه گیری اجتماعی

لطفاً این مثالی که خدمتتان عرض میکنیم توجه کنید البته این تذکر را عرض کنم و تسمکی که بنده نسبت به مثال دارم از جهت تقرب مطلب هست تمسک به مثال از یک جهت اشکال هست که چرا از مثال آغاز می‌کنیم از جهت دیگر برای تغییر ارتکازات امری ضروری است برای تغییر ارتکاز بایستی نمونه ای مختلفی را در کنر هم گذاشت و برای مثال اگر بخواهید دو کیفیت مثل شیر و خرما را کنار هم بگذاریم بایستی یک کیل مشترک برای آن درست نمایید و آن کیل اندازه گیری میل است چون تا کیل شما منحصر به اندازه گیری شیر هست اجتماعی نمی‌شود، ولی کیل برای میل که ساخته شد، در این صورت اجتماعی می‌شود.

۲/۲/۲/۲ ــ نسبت بین شیء و توسعه جایگاه آ، و جایگا هاو «چیستی» آن را معین می‌کند

حالا بایستی یک مقدار بحث را بالاتر ببریم بگوییم کیل برای میل نمی‌تواند در واحدتان اصل باشد اگر در توسعه صحبت می‌شود، دیگر کیل برای میل معنا ندارد، می‌گویید نسبتهای بین توسعه و میل را بایستی چه کار کنیم. (اگر کمی عنایت شود که بحث به آخر برسد و بعد از آن اشکال کنید، شاید برای شما شیرینتر باشد).

۲/۲/۲/۲/۱ ـ «اوصاف خاص» تعیین کننده تناسب (جایگاه) خاص و غیر قابل تغییر برای شیء

حالا لطفاً خوب عنایت بفرمائید بر این عرضی که خدمتتان عرض کنیم. شما می‌گویید ۱۰ عدد مکعب یک سانتیمتری می‌سازم» که این مکعبها از چوب، آهن ـ آلومینیم مس، بعد توجه می‌کنید که شکل اینها با وزن مکعبها ربط دارد، مقداری پیرامون ارتباط این دو و اینکه منظور از شکل و وزن چیست، صحبت می‌کنید چیزی که در شکل مسلم هست، این است که می‌گویید می‌توان از همه این اجناس مکعب ساخت، وهیچ عیبی هم پیدا نمی‌شود. به شما نمی‌گویند از آهن مکعب نسازید، زیرا که در انجام دادن این عمل (ساختن مکعب با آهن) هیچ قانونی مانع، نیست ولی اگر رسیدیم به مولکول دیگر اینطور نمی‌توانیم بگوییم بلکه می‌گویند ساختار و کیفیتهائی در مولکول هست که اگر بخواهی شبیه به هم شوند «مکعبها»، بایستی هر دو تا وصف آنها یکی شود.

حالا عنایت کنید، آیا در مجموعه بزرگتری که داخل شوید چگونه می‌شود؟ یعنی اگر آن را در مقیاس تولیدات کل کشور آوردید، آیا صحیح است بگوییم هر یک از اشیائی که دارای وصفی هستند، یک مقداری و تناسب خاصی در کل دارند، که نمی‌شود آنرا تغییر دهیم. مثل ساختار مولکولی که نمی‌شود آن را تغییر داد، سئوال می‌کنیم اگرتغییر دهیم چطور می‌شود، در جواب گفته می‌شود گردش آن که تغییر کند نتیجه جور دیگری می‌شود. یعنی فرقی نمی‌کند که مطلب را کوچک کنیم و وارد در ساختار اتم کنیم یا اینکه آن را بزرگ کنیم، ولی وقتی آن را در وسط ملاظحه می‌کنیم، زیاد جای غفلت دارد. عیبی ندارد بگوییم مولکول آرد و شکل و روغن، هر یک ساختاری که دارند که نمی‌توانیم تغییر در ترکیب آن ایجاد کنیم و الا آن شیء اولیه دیگر وجود ندارد و همچنین نمی‌توان دو شیء را مثل هم ساخت و همچنین نمی‌توان گفت که کیلها مساوی از این سه تا، مجموعه ای مثل حلوا درست کرد یعنی چه بزرگ کنیم و چه کوچک نمی‌توانیم اینکار را بکنیم،

حجت الاسلام میرباقری: می‌خواهید بفرمائیٰد چه عناصر آن را در مرکب بزرگ و چه مرکب کوچک ملاحظه نماییم وقتی از ترکیب خارج شده و آن را تجزیه می‌نمایی، اینگونه است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهم این را عوض کنم یک موقع فیزیک کیهانی و اتمی ملاحظه می‌کنید، که در آن جا ملاحظه می‌کنید نمی‌توان تجزیه کرد، یک موقع هست ما بین آن کاری که انجام می‌دهید غفلت برای شما حاصل می‌شود، بدون اینکه هیچ ربطی به جاذبه داشته باشد.

۲/۲/۲/۲/۲ ـ نسبت شی با توسعه تعیین کننده «جایگاه» آن

حالا یک مقدار بحث را بالاتر می‌بریم، شما با همه پولی که دارید نمی‌توانید حلوا بسازید، شما بگویید با پولی که در عرض سال به دست می‌آورم هیچ چیز درست نمی‌کنم الا حلوا، عرض می‌کنیم با حلوا نمی‌شود نیاز پوشش را برطرف کرد، نمی‌توان ساتر گرما و سرما را درست کرد، با حلوا نی توان خانه ساخت و داخل آن خوابید، و بر روی حلوا نمی‌شود نشست و نقل مکان کرد!

مجبور هستید بخشی از پول خود را برای تهیه مواد غذائی و یک بخشی از آن را برای مواد خاص دیگر هزینه نمائید پول وارده از آن خود شماست اما به یک سنتی می‌تواند آن را خرج چیز خاصی نمایید. می‌گوییم اگر کمی بالاتر بروید و به هزینه و رفع نیاز کاری نداشته باشید و بگویید می‌خواهیمتولید نیاز جدید ایجاد و توسعه نمایم، توسعه در کل ایجاد کنم در این صورت

نسبتها در تهیه اینها اصل می‌شود، بحث را می‌بریم جلوتر، چگونه ساختار ملکول در اوصاف آن اصل شد. آیا اگر کسی طرف دیگری را بگیرد، بگوید چیستی منسوب به این است که در چه منصبی باشد، بحث به مرحله جدیدی وارد شده است. ب

۲/۲/۲/۲/۳ ـ جایگاه شیء تعیین کننده «چیستی» (کارائی) آن

به عبارت دیگر یک موقع نسبت بین دو چیز اضافی ملاحظه می‌شود، و یک موقع نسبت بین دو شیء حقیقی مثل وزن و فاصله ملاحظه می‌شود که هر چند مقیاسهای شما انتخابی هست، و لکن مسئله فاصله یک اثری دارد و یک اثری هم مسئله مقداری هم یک اثری یک موقع کمی بالاتر می‌گویید جایگاه کیفیت در چیستی آن اصل است مثالی در اینجا می‌زنم، مثالی عرض می‌کنم اگر سئوال کنند قدرت آقای موسوی چقدر ست؟ جواب میدهیم تا در نظام اجتماعی چه جایگاهی داشته باشند، می‌گویم چکار دارم به اجتماع، او یک فرد پرقدرتی هست، می‌گویم هر چه قدرتمند باشد موقعی که رئیس بانک مرکزی هست از یک قدرتی برخوردار هست واگر در دانشکده تربیت مدرس مشغول باشد یک قدرت دیگری دارد.

الان می‌تواند زیر پایان نامه های دانشجویان را امضاء کند اگر در آن جا نباشد طبعاً این قدرت را هم ندارد حالا فرضاً بگویید علم جزء اوصاف مشخص ایشان است و ایشان وقتی در آنجا هم نباشد عالم است.

در پاسخ می‌گوییم بله عالم است ولی عالمی که امضائی هیچ اعتباری ندارد، می‌گویید اگر علم نداشته باشد امضایی بی اعتبار است در پاسخ می‌گویم در نظام اجتماعی چون او را در منصب فرهنگ گذاشته اند دارای اعتبار است.

عنایت کنید کارائی آقای موسوی به میزانی است که در کجای نظام باشد. چیستی کارائی و وصف قدرت ایشان به این است که در کدام منزلت باشد.

۳ / ۲ / ۲ ـ امکان شناسائی وحدت و مناسبات وحدت در تقوم آنها با یکدیگر

گاهی هم منازل را ثابت می‌گیرد می‌گویید قوانین نسبیت ثابت است آن وقت این اعداد را در جائی می‌گذارید که ثابت هستند، بعد می‌گویید که اینها ساختار دارند، گاهی آن طرف قضیه را بحث می‌کنیم که خود این ساختار در حال تغییر بوده و به تناسباتش متقوم است، یعنی نمی‌شود وحدت را بدون تقوم با مناسبات شناسائی کرد، و این مناسبات هم مناسبات وحدتی خاص هستند؛ نمی‌شود مناسبات را نیز بدون ملاحظه وحدت شناسائی نمود. اگر فرض چنین باشد دیگر واحد ما واحد انتزاعی نیست، بلکه یک نسبت حقیقی بین مناسبت و وحدت لحاظ شده است نه اینکه یک واحد بزرگی را درست کرده ایم و معنای «یک چندمی» و تقسیم نسبت را آورده ایم، نه اینکه یک امر مشترکی را آورده ایم و با آن امر مشترک می‌خواهیم واحدمان را بزرگ یا کوچک نمائیم (چون یک امر مشترک داریم) می‌گوییم مفهوم و محکی این اعداد باید منحل شده و ما را به جایگاه در وحدت خاصل برساند، زیرا اگر وحدتش تغییر کند باید جاگاهش واصف و نسبت آن هم تغییر نماید.

حجت الاسلام میرباقری: آیا مقصود از وحدت،وحدت کل است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وحدت به این معناست که یک کل و مناسبات کل داریم که ابتدائاً مقیاس را نتیجه می‌دهد، می‌گوییم این تقومی را که بین کل و مناسبات کل ساخته اید، اوصاف را تحویل می‌دهد ولی اعداد را تحویل نمی‌دهد، حالا در این باره می‌گوییم پس عددی ۵ برابر با وصف است حقیقت دارد.

۲/۲/۳/۲ «مدل» وسیله تبدیل انتزاع به ابزار تصرف (نسبت)

حالا مناسبات نظام ونظام را داریم که مثل ساختار مولکول و اوصافش است، حالا آن مثلی را که در ابتدا زدم در اینجا لازم است آیا می‌توانید بگویید اوصاف دگر تبدیل نشوند می‌توانیم اوصاف را مورد تصرف قرار دهیم. می‌گویید عیبی ندارد که آن را تبدیل به یک امر مشترک نمائید ولی در این صورت به آن نمی‌شود لقب مناسبات را داد.

در پاسخ می‌گویم اگر توانستید آن امر مشترک را واسطه در تبدیل کردن خود امر مشترک به مناسبات تصرف و توسعه اوصاف قرار دهید دیگر آن امر مشترک نیست، یعنی نحوه انتزاع و سیر از انتزاع به ترکیب. اصل است، یعنی نسبت بین انتزاع و ترکیب اصل است نه اینکه ما بالمره انتزاع نداریم و نه اینکه اگر انتزاع داشتیم دیگر نتوانیم هیچ کاری را انجام دهیم. انتزاع کردن ما به این منظور نیست که قصد ایستادن در انتزاع را داریم، بلکه برای این است که انتزاع منحل نموده و آن را واسطه در پیدا کردن وسیله ای برای تصرف قرار دهیم. مدل وسیله تبدیل انتزاع به ابزار تصرف (یعنی تبدیل انتزاع به نسبت ها) است پس مدل از ریاضیات منفصل و انتزاعی شما یک قیودی در خود (در تسوعه نسبتهایش) دارد که آن قیود را در اضافه و کم کردن ها اصل قرار می‌دهد. یعنی اینکه عدد ۴ را در آنجا اگر تغییر دهید کل مجموعه عوض می‌شود ولی تغییر در عدد ۴ اینجا چون جزء فاعل تبعی است تغییر زیادی ایجاد نمی‌کند عدد ۴ در مجموعه اعداد وصف تبعی نسبت به مدل دارد. بنابراین، حتماص انتزاع داریم، یعنی صدهائی را که داریم در ابتدا الف، با،. .. یاد می‌دهیم.

اما اینگونه نیست که در نوشته ها یک صفحه الف ـ ب ـ ج ـ د. .. بنویسیم اول می‌گویید ترکیب الفباء را یاد بگیر بعد می‌گویید کلمات را حفظ کن در مرحله بعدی می‌گویید کلمات را هم نباید حفظ کرد بلکه باید کلمات را ترکیب نمود و جمله درست کرد و بالاتر از آن نیز در رتبه دیگر می‌گویید «مفاهیم» اصل است، بعد در ترجمه آن یک مقاله به زبان انگلیسی نمی‌گویید شما رعایت امانت نکردید زیرا باید از همان الفاظ فارسی استفاده شود چون در ترجمه به زبان دیگر بنا نبود که صداها منتقل به زبان دیگر شود بلکه در ترجمه صدها منحل می‌شود نه اینکه صداها را اصل قرار می‌هید. اینکه صدها را اصل قرار دهید در ریاضیات انتزاعی است و صدا را منحل کردن در اشعال مفاهیم و برایش هیچ هویتی را به رسمیت نشناختن در آنجائی است که مفهوم را برای ترجمه اصل می‌گیرید.

حجت الاسلام میرباقری: می‌شود گفت که علوم د انشگاهی خوب هستند و آنرا می‌شود به کار هم گرفت و اینکه می‌گوییم جهت دار هستند معنای نداشته و ما می‌توانیم آن را عوض کنیم. همانند ادبیات، انسان می‌تواند الفباء را در جهت مقصد بالاتری منحل کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث ما در اینجا است که گاهی می‌گویید یک چیز تبدیل به یک مقاله شده، حالا شما بیا آن را جدا جدا و پاره کن وتبدیل به حروف بکن، بعد هم آن را عوض کن و در یک مجموعه دیگر ببر تا چیز دیگری بشود، مثلاً یک کتاب ضلال را در بگیرید، در کتاب ضلال هم حروف الفبا هست.

حجت الاسلام میرباقری: منظروم این است که مرز این پاره پاره کردن کجاست و الا در جای دیگر می‌شود پاره پاره نکرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تا هر جایی که تعریف کارای را می‌توانید به آن نسبت دهید آنرا می‌توانید پاره کنید.

حجت الاسلام میرباقری: من می‌گویم از اولین قدم همین طور می‌باشد.

برادر نجابت: بله همه جا هست ولی مراتب دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ما ابتدای ابتدای کار در عین حالی که قائل به فاسد بودن علوم دانشگاهی هستیم؛ می‌گوییم بیائید تخصیصهای اصولی کلی اجتماعی را عوض کنید، در ابتدای کار نمی‌گوییم همه علوم را عوض کنید. یعنی اگر مقصود شما اولویت می‌باشد (س: خیر، من منظورم این است که از اولین قدم که بکر می‌گیرید کارائی در متن آن هست) خیر، من برای توضیح مطلب مثالی می‌زنم، ما یک بسته کاغذ و یک ماشین تایپ و استنسیل در زمان شاه می‌خریدیم و اعلانیه های شاه را چاپ می‌کردیم چون خرید این اجناس قاچاق بود آن را گران می‌خریدیم، یعنی هم خود صاحب جنس و هم دلال دو برابر پول می‌گرفتند، خرید یک دستگاه تایپ از طریق معمولی (در آن زمان) هزار و پانصد تومان خرج داشت، و شاید هم خیلی ارزانتر

می‌خریدند، ولی ما چون قاچاق می‌خریدیم تا پانزده هزار تومان پول می‌دادیم، خوب علت این گران خریدن چه بود؟ یک دید این است که با این نحوه خرید آب به آسیاب دشمن می‌ریزید لذا اعلامیه چاپ کردن لازم نیست، و یک دید دیگر این است که می‌گوید من این پانزده هزار تومان را می‌دهم و استنسیل را هم خیلی گران تر می‌خرم و همه اش مثلاً صد هزار تومان می‌شود، و این صد هزار تومان را که خرج کردیم، و اعلامیه علیه شاه از نظر سیاسی چاپ کردیم یعنی این پول اگر چه یک نفعی به دشمن رساند، ولی نسبتی که در بکار گیری من و دشمن هر دو بالای سر یک رابطه است، نسبت تأثیری که من گذاشتم به اندازه صد میلیون تومان به دشمن ضرر زد، خوب در این جا اگر بخواهیم از باب سهم تأثیر بگیریم، سهم کارایی این در دستگاه من قرار گرفته است به مقداری که مقدار چندین برابر آن نفعی است که به دشمن رسیده است. آیا الان هم می‌شود علوم دانشگاه را بکارگیری کرد، خوب همین کار هم ابزار می‌خواهد مگر هر شخصی می‌تواند بدون ابزار چنین کاری کند؟!! حالا بعدش ممکن است گفته شود حال که ابزارش را بدست گرفتید و آن را به کار گرفتید آیا این علوم حق است یا نا حق است؟ در اینجا می‌گویم به چه سهمی می‌گویید؟ آن مقداری که منحل به شما شده را منظورتان هست یا آن مقداری که منحل در آنها هست؟ انشاء الله این مطلب را در جایگاه خودش توضیح می‌دهیم که شما در خط تاریخی الحاد و التقاط واسلام را قرار داده اید، یعنی کانّه در مدلتان ضرروی می‌بینید که همیشه در عالم الحاد باشد کما اینکه التقاط و اسلام هم ضروری است خوب این مطلب به چه معناست؟ و چه نسبتی بین عالم حیوانیت تا علی درجه ملکوتی وجود دارد؟ اتفاقاً کلمه «جهت جهت جهت» (یعنی با سه بار تکرا کردن جهت) کلمه التقاط را درست می‌کند ولی در اسلام پیدا نمی‌شود و وقتی که آن را برابر قرار می‌دهیم آن جا نشان داده می‌شود. چرا آنجا چنین هست؟ اگر شما شیب دارید و حرکت دارید همیشه دست روی هر بزرگی که بگذارید (که غیر از معصومین که رکن و محور هستند که بعداً می‌گوییم مدل تولی به آنها دارد) یعنی شما هیچ درجه از ایمانی را پیدا نمی‌کنید که بگویید هیچ درجه ای از شرک در آن نیست و التقاط در آنجا حضور ندارد، بله می‌توانید بگویید که حضور آن، حضور عن «شعور» نیست، حضور مربوط به دوره «صغر» او هست نسبت به بالاتر، و می‌توانید بگویید نسبت به این حضور مقصود دارد حال به اصل مطلب خودمان بر می‌گردیم که بحثها با هم خلط نشود. هر گاه که مناصب و نسبتها ثابت نشد و نسبت یک وحدت شد باید دنبال این باشید که ادبیات محاسبه تان و ادبیات ریاضیات خود را منحل در آن بکنید، یعنی اصول مدل حاکم بر نحوه مفهوم پیدا کردن علائم ریاضی شما باشد ریاضیات را در ابتدا می‌آییم روی همان شکل قابلیت اضافه، زیاده و نقصان ملاحظه می‌کنیم ولی فوراً می‌آییم یک قید می‌زنیم و در سری بعد هم می‌آییم یک قید دیگری می‌زنیم، قید ها را مرتباً در ذات آن وارد می‌کنیم و می‌گوییم نحوه زیاد شدنش باید مشروط به این باشد و بگونه دیگری نمی‌پذیریم. همین طور همین قیدها را اضافه می‌کنیم و نحوه آنها را عوض می‌کنیم و می‌گوییم سه سطح در هم ضرب می‌شود تا ۲۷ وصف درست شود، بعد می‌گوییم یک مجموعه ۲۷ وصفی حتماً باید ۲۷ وصف تا ۲۷ وصف باشد تا بتواند خوانده شود، یعنی معادلات دورن زا و برون زایی که در اینجا درست می‌کنیم و می‌گوییم مثلاً اوصاف درونی آن اوصاف بیرونی آن هم ۷۰۲ که با خود این ۲۷ تا ۷۲۹ تا می‌شود ما بعد می‌گوییم این ۷۲۹ تا هم نسبتشان قابل ملاحظه نیستند مگر در ۱۵ هزار وصف تا الی آخر. ..

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۷) تاریخ: ۷۱/۱۱/۱۶

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

بررسی رابطه کمیت و کیفیت بر مبنای مختلف

«فهرست»

۱ ـ مطلب متفرقه پیرامون کمیت

۱/۱ ـ تعیین معنای عدد تناسب با جایگاه آن

۱ / ۲ ـ تبعیت ریاضیات از تناسبات فلسفی

۱ / ۳ ـ فاعل تبعی بودن کمیت، فاعل تصرفی بودن کیفیت، و فاعل محوری بودن اصول فلسفی مدل

۱ / ۳ / ۱ ـ پذیرش اعداد انتزاعی در حد رسیدن به معادله

۱ / ۴ ـ «تناسب با وحدت» تعیین کننده کمیت

۱ / ۴ / ۱ ـ بیان سه احتمال در معنای کمیت (تکرار واحد، سهم تأثیر در مجموعه تناسبات وحدت)

۲ ـ قابلیت تبدیل کمیت به کیفیت بر مبنای ولایت

۲/۱ ـ عدم قابلیت تبدیل کم به کیف در اصالت شیء

۲/۲ ـ امکان تبدیل کم به کیف در صورت تبدیل شدن کم به تناسبات نظام

۲/۳ ـ رابطه حقیقی کمیت و کیفیت (منتجه خاص)

۲/۳/۱ ـ منتجه ساختار را، و ساختار معادله را، و معادله موضوعات کیفی را تعیین می‌نماید

۲/۳/۲ ـ عجز اصالت شیء از تحلیل مرکبهای انضمامی

۲/۴ ـ تبدیل کمیت به کیفیت به معنای ملاحظه عدد به صورت معادله

۲/۴/۱ ـ قائل شدن به ذات مستقل برای عدد مانع از ملاحظه عدد به صورت معادله

۳ ـ احتمالات مختلف پیرامون رابطه کمیت و کیفیت

۳/۱ ـ احتمال اول: مؤثر نبودن تغییر کمیت در ایجاد تغییر در کیفیت

۳/۲ ـ احتمال دوم ـ ایجاد کیفیتهای مختلف به واسطه ترکیب دو کمیت متفاوت

۳/۳ ـ احتمال سوم: ایجاد کیفیتهای مختلف بواسطه وجود «تناسبات خاص» بین اوصاف

۳/۳/۱ ـ حساسیت تناسبات به میزان دقت در خصوصیت منتجه

۳/۳/۲ ـ تبعیت جایگاه اوصاف از معادله حاکم بر کیفیت درون و بیرون

۳/۳/۳ ـ منتفی شدن تقسیم، درون و بیرون بر مبنای «نسبیت»

۳/۳/۴ ـ تعریف نسبیت به «منسوب بودن اوصاف نه جایگاه و معادلات»

۳/۳/۵ ـ مشترک نبودن معادله کیفیات در «نسبیت»

۳/۳/۶ ـ نسبت شیء باطل (در حالت حرکت) تعیین کننده جایگاه آن در نسبیت

۳/۳/۷ ـ ثابت بودن قوانین در حجیت

۳/۳ / ۸ ـ قابل انفکاک نبودن حرکت از قوانین حرکت بر حرکت در نسبیت

۳/۴ ـ احتمال چهارم: تبعیت کمیت از کیفیت به وسیله اصول فلسفی حاکم بر مدل

۳/۴/۱ ـ جمع‌بندی احتمالات

۳/۴/۲ ـ تعیین تناسبات به وسیله اصول فلسفی حاکم بر مدل

۳/۴/۲/۱ ـ تعیین نحوه توسعه مفاهیم کیفی به وسیله اصول فلسفی

۳/۴/۲/۲ ـ تعیین «نسبت بین اوصاف کیفی» به وسیله فلسفی

۳/۴/۲/۳ ـ «نسبت بین اوصاف» در مبنای فاعلیت جایگزین تکرار وحد

۳/۴/۳ ـ تناسبات وحدت تعیین کننده جایگاه کیفیت بر مبنای ولایت

« بسم اللّه الرحمن الرحیم»

جلسه: (۲۷) تاریخ: ۷۱/۱۱/۱۶

اصل بحث: بررسی رابطه کمیت کیفیت بر مبنای مختلف

۱ ـ مطلب متفرقه پیرامون کمیت

۱/۱ ـ تعیین معنای عدد تناسب با جایگاه آن

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحیم. .. روشن می‌شود، اعدادی که ما در جلسه داریم اینجا نمونه‌ای از آن وجود دارد؛ در قسمت «ولایت تبعی اقتصادی یک عدد ۴ داریم و یک عدد ۴ هم در تولی فرعی اقتصادی داریم و یک عدد ۴ هم در تصرف اصلی اقتصادی داریم و یک عدد ۴ در تولی تبعی فرهنگی و یک عدد ۴ هم در تصرف فرعی فرهنگی و یک عدد ۴ در تصرف تبعی سیاسی داریم که کلاً ۶ تا چهار در اینجا موجود می‌باشد.

نحوه جمع‌بندی آنها را در جدول توجه کنید و هرگز به تنهایی به آن نظر نمی‌شود، مگر وقتی که بخواهیم از یک سطح به سطح دیگر برویم که آن را بعداً عرض خواهم کرد که چگونه جمع‌بندی می‌شود.

ابتدائاً باید ببینید که در چه ۳ تایی وجود دارد؛ یعنی این عدد ۴ در آن دسته‌ای که هست جزء بزرگترین عدد این ۳ تایی اولی می‌باشد. سپس برای دسته‌ها، یک بخش ملاحظه می‌کنید که ببینید حول این دسته در بخش چه جایگاهی دارد و سپس کل این بخش در کل یک سطح چه جایگاهی را دارست. به عبارت دیگر در ضرب ۷۲۹ = ۲۷ × ۲۷، هیچ گاه یک عدد را خارج از ۷۲۹ نمی‌بینیم؛ یعنی همیشه یک ۲۷ تا را به عنوان عوامل درونی می‌بینیم و ۲۶ تا ۲۷ دیگر هم وجود دارند که این در آن سطح قرار دارد. پس عدد ما، همیشه در یک جایگاهی تعریف دارد که سطح آن در مرتبه اول باشد و چه در مرتبه دوم یا حتی مرتبه دهم که در آن سطح هم باید دید در چه جایگاهی از آن سطح قرار گرفته باشد؛ یعنی بین کدام یک از ۷۱۹ تاها قرار گرفته است، و در آن ۷۲۹ تا هم یک موضوع از ۲۷ موضوع متقومی هست که یک مجموعه را ساخته‌اند.

۱ / ۲ ـ تبعیت ریاضیات از تناسبات فلسفی

در تعریفمان در مباحث فلسفی این مطلب تمام شده که هر موضوعی حتماً در صورتی لقب تقوم را داراست که دارای ۲۷ وصف باشد؛ یعنی فاعل تبعی و تصرفی و محوری داشته باشند که به هم متقوم باشند. اینکه بحث فلسفه‌اش چگونه می‌شود؟ بعداً به آن پرداخته می‌شود، در اینجا مجبوریم قسمت، قسمت به آن بپردازیم؛ یعنی یک چیز را به صورت کلی می‌توانیم بگوییم که ریاضیات، تابعی از تناسبات فلسفی ماست. حال منظور ما از این کلام چیست؟ در تبعیت اولش می‌گوییم اولاً نحوه کثرت پیدا کردن آن بر اساس دستور فلسفی ماست. ثانیاً علاوه بر مسئله کثرت آن که دیگر لقب کثرت به آن داده نمی‌شود، بلکه می‌گوییم توسعه‌ی نسبت (است) چرا که اصل در آن، «واحد» نیست؛ یعنی ابتدا پیدایش کثرت را قائل می‌شویم ولی بعد می‌گوییم چون در آن اصل «واحد» نیست، لذا «توسعه» نسبت است.

پس مفهوم علائم کمّی و شمارش ما مربتاً در حال قید خوردن هستند. چه چیزی آن قید می‌خورد؟ قید می‌خورد.

حجت الاسلام میرباقری: مقصود شما از تعریفی که به «توسعه نسبت» می‌فرمایید چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مقصود این است که مثلاً اگر هرگاه نسبت بین تصرف ۱ بود و تولی ۲ باشد، آنگاه یک نوع از تناسبات در نحوه کثرت ما در ۲۷ تا پیدا می‌کند. اولش آن است که کثرت نحوه خاصی دارد یعنی داخل در سه سه ۲۷، ۲۷ و الی آخر می‌شود و مرحله دوم آن است که آیا در این ۳، ۳ آمدن به صورت همان عدد معمولی می‌آید یا اینکه اصل در تغییر آن، وضع نسبت بین ۲ تای آنهاست؟

اگر این ۱ و آن ۵ شد، حتماً باید این نسبت ۱، ۵ در کل ملاحظه گردد، حالا ممکن است در جائی از آن این نسبت ۱، ۵ نباشد، بلافاصله می‌گویید هر جای آن نبود بنابر فلسفه ما، عدم تعادل وجود دارد. لذا باید تفحص کرد که این قدرت کجا رفته است و چه کاری انجام می‌دهد و چگونه نظام را دارد تخریب می‌کند؟ مثل این است که بگویید روی تیر آهن شماره ۱۴، دهنه‌ای با این مقدار زده شود. حال اگر مقدار بیشتر از معمول را روی آن قرار دهند، می‌گوییم بایست مواظب بود که در کجا اثر آن ظاهر می‌شود البته جای آن را هم بعداً پیدا خواهیم کرد.

پس ما ابتدائاً می‌گوییم مدل مطلوب برای ما این است که ابزار واحدی را داخل آن کثرت می‌کند که آن ابزار هم واحد شمارش نیست بلکه اصل قرار دادن «نسبت» است.

قسمت دیگری نیز می‌باشد که مفهوم، کم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ما در اینجا یک عدد ۴ بین ۳ تا داریم که در جمع‌بندی آن، وزن خاصی دارد در ۹، ۲۷ و ۷۲۹ تا هم وزن خاصی دارد یعنی چه؟ یعنی شما نسبتها را هم غیر از نحوه خاصی در تکثیر، در جمع‌بندی مجدداً برای آن تعریف خاصی ارائه می‌دهد. می‌گویید بدون آن تعبیر، قابلیت ندارد و چیزی را نشان نمی‌دهد. (الحمد لله رب العالمین بحث این قسمت نیز به پایان رسید) حالا غیر از جمع‌بندی که مفهوم را خیلی تغییر می‌دهد؛ یعنی عدد وزن خاصی داشتن، که این معنی را کاملاً تغییر می‌دهد. در اولی که می‌گوییم یک و دو و چهار است و نسبت را هم مثلاً اگر یک و پنج بوده رعایت کرده‌ایم، هر چند خیال می‌کنیم همیشه معنی ۵ یک چیز است. جایگاه ۵ در نحوه جمع‌بندی اثر دارد، که در نحوه جمع‌بندی جایگاه مطرح می‌گردد.

در جایگاه مفهوم کم به کیف متقوم است.

می‌خواهم در چهارمین قسمت، معنی جایگاه را یک مقداری بالاتر بیاوریم. در چهارمین امر، مفهوم کمّ متناظر با وصف کیفی و متقوم به او ملاحظه می‌گردد. به عبارت دیگر در جایگاه، کمّ تنها نداریم، بلکه «کم برای هزینه خاص» و «کمّیت به دست آمده‌ی از یک شیء خاص» مطرح می‌باشد.

تمثیل درآمد برای تقوم کم به کیف

یعنی اگر درآمد باشد می‌گوییم مثلاً درآمد حاصل از فروش میکروفون یا از تولید آن، لذا هر درآمدی را نمی‌گوییم. و اگر هزینه باشد می‌گوییم هزینه‌ی خرید میکروفون، یعنی تناظرِ کمّ به کیف، تقومِ زمانیِ کمّیات را به توسعه‌ی کیفیات تعریف می‌کنیم.

۳ / ۱ ــ فاعل تبعی بودن کمیت، فاعل تصرفی بودن کیفیت، و فاعل محوری بودن اصول فلسفی مدل

لذا کم در مدل، فاعل تبعی می‌شود وکیف، فاعل تصرفی می‌شود و قواعد مدل که کیفیت را ساخته است، فال محوری می‌شود؛ یعنی اصول فلسفی آن، فاعل محوری می‌شود. البته هر ۳ تا اینها، تبعی بوده و جزء مفاهیم هستند ولی منزلت آنها نسبت به یکدیگر و تقوم و تأخر منزلت آنها مثل اینکه شما اصولی را برای علمی مطرح می‌کنید دارای مسائل و براهینی است و بعد هم دارای ثمراتی است. ثمرات و تعاریفی که حاصل می‌شود، این تعاریف و این احکام، حاصل یک استدلالهای ما باشد که این استدلالها هم مبتنی بر پایه و مبانی است.

۱ / ۳ / ۱ ــ پذیرش اعداد انتزاعی در حد رسیدن به معادله

حال ما در اینجا دیگر ۴ تومان به معنی انتزاعی و اضافه کردنی، نداریم. بله، حتماً برای درست کردن یک و دو و چهار، در یک عملیات انتزاعی انجام می‌دهیم ولی عملیاتِ انتزاعی ما، علائمی را برای کمیات تحویل می‌دهند (اینجا نتیجه گیری است) که فاصله آنها با معادلات کمّی مثل فاصله حروف با اوصاف کیفی و مفاهیم کیفی است.

اگر کسی بخواهد اصطلاح پیچیده‌ای در فلسفه را مثال بزند که کسی به راحتی نتواند آن را ملاحظه و درک نماید، آن وقت بگوید من می‌خواهم تلفظ حروف این اصطلاح را تعلیم بدهم، آن گاه به او اشکال می‌شود که این امر چه ربطی به مفهوم دارد؟ لذا در جواب یک مقدماتی را ذکر نمود. اولاً برای حروف الفباء و مُفاهمه یک مقدماتی را قرار می‌دهید و می‌گویید باید این مقدار روی آن کار شود تا رابطه بین حروف و درست کردن کلمه در جمله و مفاهمه واقع شود. البته این مفاهمه برای یک کودک واقع نمی‌شود چون یک کودک فرق بین علف در بیابان یا روی یک درخت با الف ـ باء را نمی‌داند!!

لذا در مرحله اول الف، ب، پ، ت، س، ج، .. باید همراه تلفظ آن و علائمش سراغ تقطیع کلمات متناسب با حروف بیاید. بعد در مرحله دوم آن چه را که تقطیع کرده است (آواها و صداها) جمع‌بندی کند و کلماتی را از آنها بسازد که دانش آموز سال دوم دبستان این کار را خوب می‌تواند انجام دهد. در مرحله سوم، دانش آموز سال سوم دبستان می‌تواند لغات مشکل را بنویسید و احیاناً آن کلمات و اصطلاح فلسفی را هم که شما آرام آرام می‌گویید، می‌تواند بنویسید. ولی می‌گویید برای فهم آن باید این مقدمات را بگذارند. این کار بسیار فاصله دارد از آن کاری را که آغاز می‌کنید، الفباء نیست چرا؟ چون فاعل تبعی است برای کار دیگری که آن کار تصرفی است بر کار دیگری که آن کار محوری است برای کار دیگری، تازه همه آن مجموعه، تبعی هستند نسبت به یک کار تصرفی دیگری که مثلاً در ادبیات و هنر تصرف می‌کند و همه آن با ادبیاتش را می‌گویید که زیر مجموعه فلسفه است؛ یعنی اگر عرفان چنان باشد، ادبیات چنین می‌شود. می‌گویید ادبیات در عرفان الهی، یک نحوه است و ادبیات در حالات حیوانی غرب نیز نحوه دیگری است. و بعد از آنجا، آن را وارد مرتبه دیگری می‌کنید و می‌گویید که خود عرفان و فلسفه چکاره هستند (و چه جایگاهی دارند؟) آن وقت همان را می‌گویید اینها تعاریفی هستند که حتماً بایست در جای دیگری آنها را ملاحظه نمود، تا آن را به مرتبه‌ای از ایمان برساند.

۴ / ۱ ــ «تناسب با وحدت» تعیین کننده کمیت

پس صحبت ما این است که کمّ را منحل در یک مدلی می‌کنیم؛ یعنی خصوصیاتِ فلسفی‌مان را قیدِ مفهومِ کمّ در سطوح مختلف قرار می‌دهیم که معنای آن کمّی که قبلاً تعریف می‌شد نخواهد بود و معنایش عوض می‌شود.

۱ / ۴ / ۱ ــ بیان سه احتمال در معنای کمیت (تکرار واحد، سهم تأثیر در مجموعه تناسبات وحدت)

در جدول ضرب آن نمی‌توان گفت که مثلاً عدد ۱۶ چه عددی است؟ و شما بگویید که نسبت به ۲، ۸ برابر است. خیر، نسبت به ۲ ممکن است وقتی که در جدول به وصف آن نظری کنید نسبت ۸ برابر نباشد. ابتدائاً سهم تأثیر را می‌گوییم که بایست اینها را با هم جمع نمود که ببینیم سهم اینها چند هست، ولی بعداً تعبیر «سهم تأثیر» را کنار می‌گذاریم و تعبیر جدیدی «تناسب با وحدت» را مطرح می‌کنیم؛ یعنی این موضوع، چیست و این پول برای چه منظوری قرار است هزینه شود؟ من باب مثال عرض می‌کنیم که شما یک اسکناس ۱۰۰ تومانی دارید که مثلاً باطری برای ساعت می‌خرید. این نوع هزینه کردن یک نحوه کارآئی دارد ولی کس دیگری با همین اسکناس قاب می‌خرد و به دیوار نصب می‌کند. شما به او می‌گویید که این قاب را به چه منظور خریده‌ای؟ او هم سؤال می‌کند که شما این باطری را برای چه خریده‌ای؟ جواب می‌دهد با وجودی که ساعتم خوابیده بود ولی ترجیح دادم که قاب بخرم، و سپس به او اشکال می‌شود که تنظیم امور را که نمی‌توان با قاب انجام داد؛ یعنی درجه اولویتِ ـ مثلاً ـ نظمی را که بدان محتاج هستی چندین برابر است البته این مسئله برای حضرت عالی واضح است و نیاز به توضیح نیست.

مسئله این است که وقتی ما «تناظر کیفی» را مطرح می‌کنم، اولاً تناظر در نحوه‌ی تکثیر شدن اوصاف را عیناً در اعداد جاری کردیم. ثانیاً نسبت در آنها را اصل قرار دادیم نسبتی که بین اوصافتان قائل هستید، جایگاه را قرار دادید، همان گونه که برای اوصافتان این را قرار دادید؛ یعنی طبقه‌بندیِ موضوعاتی را که می‌گویید، شما کمیات را طبقه‌بندی کرده‌اید و شامل آنها هم می‌شود، بعد تناظر در طبقه‌بندی را لحاظ می‌کنید و یک کمّ را پس از طبقه‌بندی به کیف خاص، تخصیص می‌دهید. آن گاه حساسیت بحثهای فلسفی در مبحث کمیت خیلی روشن می‌شود هر چند که متقوماً با یکدیگر قابل طرح هستند.

۲ ـ قابلیت تبدیل کمیت به کیفیت بر مبنای ولایت

۲/۱ ـ عدم قابلیت تبدیل کم به کیف در اصالت شیء

حجت الاسلام میرباقری: خود تبدیل کمّیت به کیفیت اصلاً به چه معنی است؟ در آن دستگاه که قائلند کمیت به کیفیت تبدیل نمی‌شود روشن است که می‌گویند کیف از یک مقوله است و کمّ هم از مقوله دیگر و لذا تبدیل به هم نمی‌شوند بلکه می‌توانیم به نحو قرار داد، .. یک واحدی را معین کنیم و بعد با آن واحد بسنجیم. واحدی هم که برای سنجش هر چیزی معین می‌شود بایست متناسب با آن باشد، ولی ما این را قرارداد می‌کنیم که این را واحد کل قرار دهیم. فرض کنید ـ مثلاً ـ یک حرکت را برای زمان مقیاس قرار می‌دهیم و طول خاصی را برای سنجش طولها و حجم خاصی را برای سنجشِ حجم‌ها مقیاس قرار می‌دهیم. بنابراین این شیء دارای یک کمّیت واقعی است که واقعاً کمّیت آن غیر از کیف آن است.

ج) مثلاً این تناظر را لحاظ کنیم.

۲/۲ ـ امکان تبدیل کم به کیف در صورت تبدیل شدن کم به تناسبات نظام

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال تا زمانی که به شیء لحاظ بالاستقلال می‌کنید کمیت آن غیر از کیفیتش است ولی اگر گفتید: کارآئی این شیء مثل آرد، آنگاه فوراً می‌گوییم: برای چه مقصدی؟ مثلاً می‌گویید برای حلوا درست کردن، لذا می‌گوییم پس نسبتش که نسبت مثلاً یک سوم با شکر است این نسبت در آن، اصل است؛ یعنی اگر این نسبت را کم و زیاد کنیم حلوا درست نمی‌شود، او می‌گوید که یک سطح آن نامرغوب می‌شود و سطح دیگرش هم اصلاً از حلوا بودن می‌افتد و دیگر حلوا نیست. این مثال را که در مورد حلوا مرتباً می‌آورم به خاطر این است که کیل آن سریعاً به ذهن منتقل می‌گردد. مثال را اگر به این ضبط صوت بزنید به مراتب دقیق‌تر است، چرا که کمّ آن را مقداری فرق بگذارند دستگاه آن می‌سوزد و یا کار نمی‌کند؛ یعنی کمّیت خاصی از کیفیت خاصی در جایگاه خاصی، منشأ پیدایش کیفیت آخر می‌شود، به گونه‌ای که در آنجا کمّ به عنوان ساختار، نسبت و نظام ملاحظه می‌گردد. لذا تا کم تبدیل به نسبت و تناسب و نظام نشود، تبدیل به کیفیت نمی‌گردد. تبدیل شدن کمّیت به کیفیت زمانی است که به صورت نسبت و تناسب در نظامِ کیفیات باشد که آنگاه می‌گویید به کیفیات نمی‌توان نظام داد مگر با کمیات و بعد از آن نیز صحیح است که بگویید و بالعکس، خواصی کیفیّات در تناسب کمّی است که ساختاری را می‌تواند تحویل دهد که منتجه خاصی دارد؛ یعنی در خاصیت کیفیت، قیدِ ذاتش می‌گردد؛ یعنی قیدِ کیفی‌اش در نظام کمیت می‌شود.

۲/۳ ـ رابطه حقیقی کمیت و کیفیت (منتجه خاص)

مثلاً باید بگویید ۵ متر و ۲ سانتی متر از سیم ۰۵ به تعداد این ۵۲۵ دور، که دور آهن یا فلان سطح از مقطع پیچیده شود و این شدت جریان از آن بگذرد آنگاه می‌تواند به عنوان «هد ضبط صوت» مورد استفاده قرار گیرد.

شما می‌گویید که من می‌خواهم آن ۲ سانتی متر را قطع کنم که مسلم است با قطع آن ۲ سانت در این سطح از مقطع ۲۵ دور از بین می‌رود. ممکن است بگویید که چه اشکالی دارد؟ جواب می‌دهم که اگر این ۲۵ دور از بین برود در عملِ ضبط کردن و در عملِ بقائی یک ضرر پیدا می‌شود. و هکذا اگر بگویید آن را نصف می‌کنیم باعث سوختن و از بین رفتن آن می‌شود. پس می‌بینید

که چگونه کمّیت با کیفیّت متقوّماً در نظام دیده می‌شوند؛ یعنی کم را نمی‌توان اعتباری دانست و به دلخواه آن را کم و زیاد کرد مگر اینکه منتجه دیگری بخواهید.

۲/۳/۱ ـ منتجه ساختار را، و ساختار معادله را، و معادله موضوعات کیفی را تعیین می‌نماید

هر منتجه‌ای نظام و ساختار خاصی دارد (اگر بخواهید به صورت منطقی بگویید) و هر نظام و ساختاری معادلات خاصی دارد و هر معادله‌ای، موضوع کیفی خاصی دارد. از تقوّمِ موضوع و معادله، یعنی میزان و مقدار و نسبت خاصی در نظام، امکان دست‌یابی به منتجه خاص پیدا می‌شود. بنابراین کمّ در مدل، فاعلی تبعی است، نسبت به فاعل تصرفی که اوصاف کیفی هستند، و اوصاف کیفی هم بالطبع حول محور اوصاف محوری که اصول تنظیم آن می‌باشد، هست.

۲/۳/۲ ـ عجز اصالت شیء از تحلیل مرکبهای انضمامی

حجت الاسلام میرباقری: در خود عینیت که برویم فلسفه اصالت شیء روشن است که قائلند شئ و صفی به نام کم دارد غیر از اینکه اوصاف دیگری دارد وصفی هم به نام کم دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنها در مرکبهای انضمامی، چه کار می‌کنند؟ آیا می‌توانند بگویند که قید در مرکب انضمامی عیار نیست؟ [؟] عوض نمی‌شود اگر نسبت آن فرق پیدا کند.

همین که می‌گویند «نمی‌شود» معنی آن این است که کمّیت، وصف اضافه‌ای که شما کرده‌اید، نیست. برای این که حقیقتی را در آنجا می‌بینید.

حجت الاسلام میرباقری: خیر. آنها حجتی از اضافه را نمی‌گویند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر گفتید که از تکرار پذیری یا از واحد به دست می‌آید و از انضمام پذیری که شما انضمام را لحاظ خاصی می‌کنید؛ یعنی جمع پذیری و کاهش پذیری.

۲/۴ ـ تبدیل کمیت به کیفیت به معنای ملاحظه عدد به صورت معادله

حجت الاسلام میرباقری: فکر نمی‌کنم که کسی ابتدائاً این را انکار کند. بایست ببینیم که نظام تعاریف چگونه جواب می‌دهد. کسی انکار نمی‌کند که اگر ساختارِ عناصرِ کیفی عوض شود منتجه آن نیز عوض می‌شود. بنابراین نسبت خاصی از امور کیفی است که ساختاری را تحویل داده و منتجه‌ای دارد، این محل بحث نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر گفتید که عدد همیشه به معنی معادله است این یک حرف است و اگر گفتید که عدد می‌تواند به صورت غیر معادله هم ملاحظه شود؛ یعنی فرض شدن آن اعم از معادله و غیر معادله است. بنابراین فرق پیدا می‌کند البته اگر قید ذاتش و نه غرض آن قرار دادید.

حجت الاسلام میرباقری: اصلاً خود کمّیت را به کیفیت تبدیل کردن به چه معنی است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی مفهوم عدد را به صورت معادله دیدن.

۲/۴/۱ ـ قائل شدن به ذات مستقل برای عدد مانع از ملاحظه عدد به صورت معادله

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره ما چه چیزی را به کمّیت تبدیل می‌کنیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ما از مفهومِ کمّ، مفهوم معادله شیء و جایگاه شیء را مشخص می‌کنیم.

حجت الاسلام میرباقری: اینکه می‌فرمایید آنها قائلند که کیف به کمّ تبدیل نمی‌شود آیا این نزاع مربوط به آن نزاع است یا مطلب دیگری است؟ آنها عملاً کمّ و کیف را ۲ چیز می‌بینند و می‌گویند که کیف به کمّ تبدیل نمی‌شود مثلاً رنگ تبدیل به عدد نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر برای رنگ هویتی خاص دیدید و برای آن ذات قائل شدید...

حجت الاسلام میرباقری: که همین طور است و برای عدد هم یک ذات قائل می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنگاه اگر برای آن ذاتی که قائل شدید دیگر نمی‌توان آن را کاری کرد.

حجت الاسلام میرباقری: تبدیل نمی‌شوند. اگر ما گفتیم که یک ذات نیستند سعی تبدیل شدن چیست؟ نه آن تبدیل به عدد می‌شود...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر ذات ندیدید، ساختار و معادله دارد و اگر که معادله داشت آن گاه می‌توانید انواع مختلف رنگِ سبز را در کارآئی مختلف ایجاد کنید و در مجموعه بزرگتر به هر یک شماره‌ای بدهید.

حجت الاسلام میرباقری: همین تبدیل کیف به کم است؟

ج: بله.

حجت الاسلام میرباقری: آیا معنی آن این است که ما کیف را به کمّ تبدیل کرده‌ایم؟

عرض کنم در مورد کمیت فرمودید کمیت، در واقع بیان معادله‌ی درونی و برونی یک پدیده است که کیفیت تابع این کمیت است، روشن است که مقصود از کیفیت، کیفیت خصوص در مقوله کیف در مقابل سایر مقولات نیست؛ یعنی مقصود تعین و اوصاف فعلی تابع تناسبات کمّی است؛ یعنی فرمودید کیفیت تابع کمیت و تناسبات کمی است و معادلات، آثار کیفی را معین می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گفتیم کیفیت‌ها در مدل حاکم است و کمیت‌ها محکوم او هستند، اوصاف ساختاری، اوصاف فلسفی و چه توسعه و چه ساختاری و چه کارآئی، اینها اصلند، تصرفی هستند، کمّیات فاعل تبعی آنها می‌شوند که محور آنها اصول فلسفه است. بعد گفتیم حاصلش کیفیات دیگری است که آنها تابع معادلات هستند. البته یک تقسیمی کردیم و در آن تقسیم گفتیم که یک نظر درباره کمّ این است که کمّیت فرع باشد و کیفیت اصل باشد، یکی هم بالعکس‌اش است که کمّیت اصل باشد و کیفیت فرع باشد، خود سئوال را بیان بفرمایید که ببینم مطلب منتقل شده یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: سؤال این است که این که می‌فرمایید آیا نسبیت اشیاء، شیء را می‌سازد، نسبیت یعنی معادله؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی کیفیت این شیء تابع نسبیت‌اش است یا اینکه نه، کمّیت فرع بر کیفیت است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این صحبت را در دستگاه فاعلیت می‌کنید، چون ما غیر از فاعلیت را گفته‌ایم، یا نه در دستگاه مختلف می‌خواهید ببینید چطور است؟

حجت الاسلام میرباقری: در دستگاه فاعلیت قاعدتاً اگر بخواهیم بگوییم باید فاعلیت، فاعلیت درونی. ..

۳ ـ احتمالات مختلف پیرامون رابطه کمیت و کیفیت

۳/۱ ـ احتمال اول: مؤثر نبودن تغییر کمیت در ایجاد تغییر در کیفیت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نمی‌خواهیم بیاییم سراغ دستگاه فاعلیت، این مربوط به بعد است.

اولاً ببینیم کیف و کمّ چه کار هستند؟

حجت الاسلام میرباقری: که مقصود از کیف خصوص مقوله کیف، مثل رنگ و اینها نیست، مطلق تعین‌های ماهوی است.

ج) ببینیم چه نظری درباره مطلق تعین‌های ماهوی هست؟ در اینجا اصلاً بحث فاعلیت را نمی‌کنیم، بلکه یک زمینه‌ای است که بعداً بدانیم ما در اینباره چه می‌گوییم؟ همین قصدتان هست؟ یا اینکه مستقیماً قصدتان است که. ..

حجت الاسلام میرباقری: زمینه را بفرمایید.

ج) اگر زمینه بحث در نظر باشد یک وقت است که می‌گوییم ما کیفیّات مختلفی داریم، از رنگ‌ها و مزه‌ها و اوصاف مثل سختی‌ها و سستی‌ها فلزات، و امثال ذلک، مثلاً فلان فلز مقاومتش کم است یا فلان فلز زیاد است یا. ..

یک اوصافی و یک تعین‌هائی داریم، تا برسد به تعینی که در رنگش هست؛ یعنی تعین چه مقدمه برای ماهیت لحاظ بشود مثل تُرشی برای سرکه، شیرینی برای شیره و یا اینکه بنا به دسته‌بندی منطقی جزء اعراض باشد، مثل سرکه‌ی قرمز، سرکه‌ی زرد هم می‌شود باشد، قرمز نباشد، شیره‌ی ملایری سفید یا زرد، که می‌شود شیره زرن رنگ نباشد، قهوه‌ای رنگ باشد. کیفیت از کمیت مثلاً یک یا دو یا سه کیلو شیره یا یک کیلو یا ۲ کیلو سرکه باشد، کمّیات چه متصل باشد چه منفصل باشد، یک امری باشد که مقوّم ذات نباشد، خصوصیاتی نداشته که اگر کم و زیاد شد اصل ذات از بین برود. سرکه از سرکه بودن بیرون نمی‌آید یک کیلو باشد یا ده کیلو باشد، قرمزی اش هم از قرمز بودنش در نمی‌آید، یک کیلو باشد یا ده کیلو باشد.

حجت الاسلام میرباقری: بله.

۳/۲ ـ احتمال دوم ـ ایجاد کیفیتهای مختلف به واسطه ترکیب دو کمیت متفاوت

ج) یک دفعه است که از اینجا بالاتر می‌رویم و می‌گوییم که بعض از کمیت‌ها می‌توانند با برخی از کمیتهای دیگر رابطه برقرار کنند و یک اثر خاص پیدا شود مثل قپون، بگوییم فاصله یک واحد کمّی دارد وزن هم یک کمیتی دارد، حالا یک کیلو، در بلند کردن وزن در چه فاصله‌ای میله قپون قرار می‌گیرد روی چه نقطه‌ای قرار می‌گیرد و چه کارآئی دارد؟ این معلوم شد که در بعضی از آثار رابطه‌ی دو تا کمّ مثل اثری است که در قپون است؛ یعنی یک کمّیتّی که اسمش فاصله بود با یک کمّیتّی که اسمش وزن بود ضرب در هم می‌شوند نتیجه آنها در مقابل شدن با جسم دیگری در ترازو که آن هم وزن است، قرار می‌گیرد.

۳/۳ ـ احتمال سوم: ایجاد کیفیتهای مختلف بواسطه وجود «تناسبات خاص» بین اوصاف

از این جا به قسمت دیگری هم می‌توانیم حرکت کنیم، بگوییم که وقتی که به وزن مخصوص می‌رسید رابطه وزن و حجم را که نگاه می‌کنید اینجا هم شبیه کار قپون است، در قپون فاصله کم و زیاد کردن دست خودتان بود، اینجا حجم دست خودتان نیست. حجم با یک مقیاس طولی اندازه‌گیری می‌شود، وزن هم با یک مقیاس دیگری، اندازه‌گیری می‌شود. اما این دو با هم رابطه دارند یک مربع آهنی یک سانت در سانت با یک مربع از جنس روی یک سانت در یک سانت هم وزن نیست، اگر بخواهیم وزن آنها را مساوی کنیم حجم آنها نامساوی می‌شود. اینجا معنایش این است جنسی که داریم، آهن یا روی است، وزن ملکولی دارند حجم ملکولی دارند؛ یعنی اگر از کوچکترین ذره‌ای که وقتی آن را بشکنیم دیگر آهن از آهن بودن بیرون می‌آید، آن یک ساختار و نظامی دارد که آن نظام، حجم و وزنش با هم متحد است، اگر از نظامش کم کنیم دیگر آهن نیست و آن وزن را هم ندارد. در یک سانتمتر مکعب، آهن و روی با حفظ تناظر حجم اختلاف در وزن را مشاهده می‌کنیم، لذا کلمه‌ی وزن و حجم مخصوص، جای دقت و تأمل است که بگوییم یک کیلو از آهن با هر فلزی یک اندازه نیست، ولکن یک مکعب از آهن به اندازه یک سانتی‌متر مکعب، یکی هم از مس و یکی هم از برنز یا از گِل یا از چوب، فلز یا شبیه فلز یا غیر فلز می‌توانیم داشته باشیم و هیچ ضرری پیدا نمی‌شود، ولی در جائی که بخواهید حجم را تغییر بدهید دیگر فلز نیست، شما می‌گویید که من می‌توانم از آهن شکل یک ساعت و دنده‌ها ساعت و صفحه ساعت را بسازم از مس هم ـ مقاومتش کم یا زیاد باشد ـ می‌توانم بسازم، از روی هم می‌توانم بسازم، ساختارهای برون ملکولی را می‌توانم تا حدود زیادی، تا آنجا که مقاومت فلز مانع نشده است ـ می‌توانم طراحی کنم و بسازم ـ ولی وقتی به ساختمان یک فلز، یعنی درون ملکولی این فلز، درون ذره‌ای از فلز که می‌رسید.

آنجا می‌گویید این ساختمان را اگر بخواهیم شبیه ساختمان دیگری بکنیم، ساختمان آهن اگر بخواهد شبیه مس بشود دیگر آهن نیست. ساختمان مس هم اگر بخواهد شبیه آهن بشود دیگر مس نیست. اینجا وزن و حجم، وزن و ساختمان، رابطه‌ای پیدا می‌کنند که تغییر در هر یک، دیگری را تغییر می‌دهد؛ یعنی می‌رساند که مقتوم به هم هستند. این مثال را در یک مجموعه‌ای ساده می‌آوریم یک وقت حلوای درست شده‌ای را می‌خواهید تقسیم بکنید، از یک قاشق خیلی کوچک، آن را حلوا می‌گویید تا کارخانه‌ای مثل کمپوت‌سازی که بخواهد به اندازه ده تن یا هزار تن حلوا درست کند باز هم به آن حلوا می‌گویند. ولی همین ترکیب را اگر ساختمان درونی‌اش را، یعنی اجزای را که یک منتجه‌ای به نام حلوا داده است، بخواهید تناسب آنها را به هم بریزید باز هم از حلوا بودن می‌افتد، تناسبات یک مرکب اساس در پیدایش خاصیّت مخصوص یک مرکب است.

۱ / ۳ / ۳ ـ حساسیت تناسبات به میزان دقت در خصوصیت منتجه

حالا هر قدر دقت در تعیین کیفیت و خصوصیت مرکب بالا برود، حساسیت عیارها بیشتر می‌شود، هر قدر دقت کمتر باشد حساسیت عیارها کمتر می‌شود، این دقت یعنی چه؟ یعنی جایگاه حلوا در نظام بَعدی که نظام بزرگتری است، مثلاً اگر شما در یک نظام به عنوان، دکتر داروساز مشغول کار هستید، قطره قلبی که دارید می‌دهید، قطره‌اش حساب دارد، مثل حلوا نیست که بگویید حالا یک قاشق کم خورد یا زیاد خورد، اگر آن چیزی که گفتند آدم قطره قطره بخورد مثلاً هر وعده ۵ قطره بخورد اگر قاشق سوپخوری خورد می‌میرد. اینجا حساسیت دارد حتماً باید ساختار درونش هم حساسیت داشته باشد.

حجت الاسلام میرباقری: چرا اگر کمیت بیرونی‌اش حساس شد درونش هم باید حساس بشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای این که در معادله بزرگتری دارید نگاهش می‌کنید. هر گاه به یک وصف جایگاه دادید و گفتید این وصف جز در این جایگاه کارآئی ندارد؛ یعنی بین حجمش و خصوصیتش نسبتی برقرار کرده‌اید، چگونه یک قناد، در درست کردن حلوا بین خصوصیت که آرد است و وزنش فرق می‌گذارد، می‌گوید چون آرد کراچی جای آرد نان سنگکی آوردید، حلوا خراب شد یا بالعکس، آنجا که باید آرد سفید باشد یعنی آردی که خیلی آن را سائیده باشند با آردی که کمتر آن را سائیده باشند فرق می‌کند؛ یعنی حتی در درست کردن محصولش، بین آرد هم فرق می‌گذارد. البته اگر محصولش به نسبت در جایگاه خودش، محصول دقیقی باشد هم مطلب این است که وصف تا چه اندازه برای شما مؤثر است؟ مثلاً می‌گویید من چیزی می‌خواهم تا بالای سر در بگذاردم، آهن باشد یا چوب باشد فرقی نمی‌کند اگر چیزی هم محکم باشد می‌گذارم، کسی یک میله آلومینیومی به قُطر یک چوب می‌آورد، او می‌گوید اشکالی ندارد این را می‌گذارم، ولی معمار می‌گوید این کار را نکن، ما می‌گوییم چرا؟ می‌گوید قیمتش بالا است اینجا معمار در الگوی هزینه حسابش می‌کند. می‌گویید برای این تیغه‌ای که می‌خواهم چند حساب می‌کنی، می‌گویید مثلاً ۲۵ هزار تومان خرج بر می‌دارد، صاحب خانه می‌گوید، نمی‌خواهیم این قدر خرج بردارد معمار می‌گویید، شمش آلومینومی است او می‌گوید شمش آلومینیوم به درد من نمی‌خورد من که نمی‌خواهم گنج درست کنم تازه زود هم می‌پوسد و از بین می‌رود کار من با یک تکه چوب که ۵۰۰ تومان قیمتش باشد درست می‌شود.

یا اینکه یک تکه تیر آهن می‌گذاریم که مثلاً ۸۰۰ تومان قیمتش باشد، یک تفاوتی را می‌پذیرد، اگر بنا شد نتواند تفاوت را بپذیرد، و بگوید ۵۰۰ تومان بیشتر نباشد دیگر تیر آهن هم نمی‌توانید سفارش بدهید و فقط می‌گوید چوب باشد. اگر خصوصیات مختلف به یک وصف جایگاه داد که چیز دیگری نتواند جای او را بگیرد، آن وقت بلافاصله درونش هم دقیق می‌شود، می‌گویند صاحب وصف چیست؟

حجت الاسلام میرباقری: می‌فرمایید اگر تناسبات بیرونی‌اش دقیق شود تناسبات درونی هم طبیعتاً می‌تواند دقیق شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی فقط یک وصف خاص را می‌خواهند به دست بیاورند.

حجت الاسلام میرباقری: بشر هیچ وقت نمی‌تواند این را مطلق کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. و لکن نسبت بین آنها حفظ می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی فرض کنید یک انسان متعادل که می‌خواهد بسازد باید ببینیم برای چه کاری است؟

ج) احسنت! همین که بلافاصله می‌گویید برای چه کاری؟

حجت الاسلام میرباقری: معنایش این است که در نظام چه جایگاهی دارد؟ آن موقع مناسبت با او می‌گوییم یک ظرفیتی دارد، فرض کنید از این حد از تهذیب اخلاق تا یک مرتبه خاصی، و هر چه کارآئی‌اش را دقیق کنیم اوصاف درونی‌اش دقیق‌تر می‌شود.

وقتی می‌گویید با ابزار دقیقِ دقیق می‌خواهم دستگاه الکترونیک بسازم، ظرفیت، دقت باید بالا برود.

حجت الاسلام میرباقری: ضرائب کمّی‌اش باید دقیقتر باشد.

ج) کارآئی‌اش باید دقیق‌تر و جایش هم باید در جامعه دقیقتر باشد.

۳/۳/۲ ـ تبعیت جایگاه اوصاف از معادله حاکم بر کیفیت درون و بیرون

حجت الاسلام میرباقری: به تعبیر دیگری، کارآئی، مفسر عیارها و ضرائب کمّی است، خود کارآئی تابعِ منزلتِ در نظام است.

ج) یعنی جایگاهش به وسیله یک امر دیگری مشخص می‌شود که می‌گویید جایگاهش در نظام تابع یک معادله‌ای معین شده است.

حجت الاسلام میرباقری: جایگاه در نظام، یعنی چه نسبتی به بقیه داشته باشد تا چه کارآئی داشته باشد.

ج) یعنی چه معادلاتی بیرونی. ..

حجت الاسلام میرباقری: [؟] در نظام یعنی تابع معادلات بیرونی است. گر چه کارآئی، یعنی تناسبات و معادلات بیرونی دقیق‌تر شود، بایست تناسبات داخلی هم از دقت بیشتری برخوردار باشد.

ج) چند تا مثال می‌زنم، یک وقتی است که تناسبات بیرونی، فرش برای کف اطلاق است، اختلاف تا یک سانت و دو سانت را به نحو طبیعی می‌پذیرد.، تناسبات درونی‌اش عیبی ندارد

حجت الاسلام میرباقری: طوری باشدکه طول عرضش یک سانت مثلاً کج و راست باشد، این مهم نیست.

ج) ولی یک وقتی شما تناسبات را برای پیستون ماشین و شلنگ می‌گویید. اینجا اگر صحبت از یک سانت و ۲ سانت باشد اصلاً ماشین راه نمی‌افتد حتی اختلاف را در حد یک یا ۲ میلی متر را هم نمی‌توان اجازه داد.

حتی اختلاف زیر میلی متر را در یک پمپی را اگر هم اجازه بدهند، وقتی بنزین آمد درون آن کار نمی‌تواند بکند و سریع آتش می‌گیرد و از آن کاری بر نمی‌آید. در آنجا می‌گویید میزان دقت تا آن اندازه باید بالا برود که کار بر روی نوع فلزش هم با دقت متناسب باشد.

حجت الاسلام میرباقری: بله.

که چه فلزی می‌تواند کار را خوب انجام بدهد چه روغنی می‌تواند در جداره این فلز حرکت کند، میزان دقت بالا برود، می‌گویید این مطلب از این صحبت دقیقتر است چون نسبت بین آثار را می‌خوهیم هماهنگ بکنیم. مثلاً جریان‌های الکتریکی، یعنی بالواسطه می‌خواهیم این را کنترل بکنم و خود موضوع را نمی‌توانم کنترل بکنم یا بگویم ابزارش هم باید ابزار دقیقی باشد، محاسباتش هم باید یک محاسبات دیگری باشد، معادلاتش هم باید یک معادلات دقیقی باشد. حالا بگذریم وارد جزئیات نشویم، حالا اگر بنا شد ما فلز مخصوصی یا رنگ مخصوصی را که برای جایگاه مخصوصی می‌خواهیم که از یک میزانِ دقتِ خاصِ متناسب با جایگاهی برخوردار باشد، طبیعی است که معادلاتی و عیارهایی که آن جنس و رنگ و ترکیب را به ما می‌دهند،

حساس می‌شوند و اگر نتواند رعایت کنید و آن عیارها را تغییر بدهید، آن جنسی را که به شما می‌دهند متناسب با آن سفارشی که داده‌اید نیست و نمی‌توانید این را جای او بگذارید. از اینجا یک قدم دقیقتر می‌شویم تا اینجا کمّیت با نظام داخلی و نظام بیرونی رابطه پیدا کرد.

یعنی اوصاف متقوم به کمیت‌ها شدند، نه آن تقومی را که ما در بحث فاعلیت می‌گوییم، بلکه کأنّه کمّیّت از یک چیزی که زائد بر مقومِ ذات بود به مقوم ذات تبدیل شد. قبلاً می‌گفتیم زیادی و کمی، زیاده و نقصان یک ماهیت اثری در ماهیت او ندارد، ولی وقتی به لحاظ ماهیت دیگری به آن نگاه می‌کنیم زیاده و نقصان دارد. وقتی که می‌گویید چقدر آرد با چقدر شکر با چقدر روغن می‌شود فلان نوع از حلوا، اگر آن قدرش کم و زیاد شود آن حلوا دلخواه به دست نمی‌آید.

حجت الاسلام میرباقری: اگر ترکیب خودش را یک ذات فرض کنید یکی از عناصرش کمیت است.

ج) احسنت، یعنی این آرد را اگر بیرون از هر نظامی ببینید می‌توانیم بگوییم یک ماهیت است که کمیت مقوم ذاتش نیست، ولی اگر بنا شد از آرد یک چیز مرکب دیگری درست شود، نسبت بین این آرد و جزء آخر، در کارآئی آرد برای مرکب، اصل می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی کمیت هر ذاتی بعد از تحققش از مقومات خودش نیست ولی کمیت عناصر هر مرکبی از مقوماتش است.

ج) احسنت! یعنی وصف و کارآئی آرد برای درست کردن حلوا کافی نیست و از آرد تنها حلوا نمی‌شود درست کرد. و از آرد و شکر و روغن تنها هم نمی‌شود حلوا درست کرد، بلکه از آرد و شکر و روغن در عیار خاص در مراحل پخت خاص می‌شود حلوا را به دست آورد. پس اوصاف مرکب لازمه ماهیتش نیست بدون کمّ در هر جا، اوصاف گندم بریده از کمّش در مرکب بزرگ‌تر که حلوا هست کارآئی ندارد، آرد می‌شود جزء مرکب بزرگ‌تر به شرط داشتن عیار به شرط داشتن تناسب ، این مطلب حاکی از این است که مقدارهای مختلف آرد دارای خواص مختلفی هستند، در مرکب بزرگ‌تر، در مرکب بزرگ‌تر کم مقوم به ذات عضو می‌شود برای جزء بودنش نسبت به مرکب بزرگ.

... که حرکت در اوصاف اصل هست و نسبت بین حرکتها در چگونگی حرکت اصل می‌باشد، قوانین نسبیت که قوانین و معادلاتِ نسبتِ بین حرکتها هست مانند یک نظام است که صاحب منصب در نظام، قدرتش را نه از خودش بلکه از نسبت منصب به سایر مناصب دارد، به گونه‌ای که هر قدر نخست وزیر قدرت دارد منسوب به حدود و اختیاراتی است که برای منصب نخست وزیر تعیین شده است، اگر این فرد در این منصب نباشد این قدرتها را نخواهد داشت. در اینجا این معنا را می‌رساند که معادلات اصل در اوصاف می‌باشد.

حجت الاسلام میرباقری: در فرض قبلی هم تقریباً همین بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما یک فرق کوچکی دارد، آنجا یک صاحب وصفی را مثال می‌زدیم، بعد می‌گفتیم چه مقدارش در نظام چه کاره است، در فرض دوم را می‌گوییم اصلاً وصفی وجود ندارد، نه آن که صاحب وصفی باشد و بعدش هم بگوییم...

حجت الاسلام میرباقری: اگر خود آن صاحب وصف را هم خورد می‌کردیم آن جا هم سوالی بود که وصفش از این ساختار پیدا شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن جا هر مقدار پایین‌تر می‌رفتید ماهیت را لحاظ می‌کردید که آن ماهیت مقید به یک کمیتی می‌باشد، ولی اینجا می‌خواهد بگوید ماهیت منحل در جایگاه می‌باشد.

حجت الاسلام میرباقری: در بحث قبل ماهیتی فرض می‌شد که متقوم به ساختار است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: متقوم به ساختار است، در این فرض، اصل ماهیت تابعی از ساختار می‌باشد، نه اینکه ماهیت و ساختار، ماهیتی دیگر را بدهد! چگونه قبلاً می‌گفتیم...

حجت الاسلام میرباقری: در آنجا هم وقتی ماهیتی و ساختاری گفته می‌شود خود آن ماهیت باز تعریفش به ساختار است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر چه بروید باز عین همین قابلیت تکرار دارد، به خلاف نسبیت که از اول کار تکرار ندارد.

۳/۳/۳ ـ منتفی شدن تقسیم، درون و بیرون بر مبنای «نسبیت»

حجت الاسلام میرباقری: در «نسبیت» ما چه می‌گوییم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در «نسبیت» می‌گوییم یک نظام داریم و آقای موسوی یک ذره قدرتی بیش از افراد دیگر ندارد مگر آن که در منصبی واقع شود، قدرت مربوط به مناصب اجتماعی است.

حجت الاسلام میرباقری: اصولاً کیفیت تابع ارتباط و نظام است.

ج) بله. تابع معادلش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تابع معادله‌اش است، در چه منصبی قرار دارد تا گفته شود چه مقدار اختیار دارد؟ در حدود وظائف و اختیاراتش چه مقدرا باید تبعیت کند، تا چه مقدار از او باید تبعیت کنند؟

اوصاف (کارآئی...) در نسبت تابع جایگاه وکنش به نسبت بقیه حرکتهاست.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی تابع معادلات بیرونی‌اش نامفهوم است؟ یا اینکه معادلات درونی معادل بیرونی می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این معادله بیرونی، هم در نسبیتِ درون مفسر است و دیگر درون و بیرونی نداریم، حرکت در چه منصبی قرار بگیرد؛ یعنی چه نسبتی با سایر حرکتها داشته باشد؟ جایگاه حرکت کجا است، تا گفته شود این دارای چه وصفی و چه کارآئی می‌باشد؟

حجت الاسلام میرباقری: یعنی دیگر برای ساختار داخلی شرط نیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: داخل و خارج هر دو با یک معادله تمام می‌شوند، داخلش ـ خارج از آنچه را که معادلات منصب می‌گوید ـ نمی‌تواند حرکتی داشته باشد، کما اینکه خارجش نمی‌تواند؛ یعنی نظام در «نسبیت» دیگر گفتن کلمه درون و بیرون صحیح نیست.

۳/۳/۴ ـ تعریف نسبیت به «منسوب بودن اوصاف نه جایگاه و معادلات»

یک قوانین حاکمی بر حرکت داریم که آن قوانین، نظام معادلات می‌باشد. قوانینِ «نسبیت» بر حرکتی که منسوب است به منصب و نسبت حاکم است و «نسبیت»، منسوب بودن به نسبت، منسوب بودن به جاگاه، منسوب بودن به معادلات می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی دارای معادلاتی است؟

۳/۳/۵ ـ مشترک نبودن معادله کیفیات در «نسبیت»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی:ای احسنت، می‌گویید زمان هر شیء، برابر با تغییراتش در مجموعه معادلات می‌باشد و اصلاً صحیح نیست گفته شود که تغییراتش مربوط به چیز دیگری است، بر آن معادلات حاکم است. .. برای هر چیزی هم یک زمانی می‌سازد (حالا وارد بحث زمان و مکانش نشویم) برای هر چیزی یک معادله و نسبتی را ساخته‌اند و هر چیزی در جای قرار گرفته است، بنابراین در این قسمت مشترک بودنشان معنا ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین ما یک کیفیت که دارای تغییر نباشد، نداریم یک امری داریم که تعین ندارد و دارای سیلان است و خصلتهایش هم تابع جایگاهی است که در این سیلان دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثل هیولائی که آقایان می‌گفتند نهایت اینکه آنها یک صورت قائل بودند، یک صورت بزرگ و قانونی که شیء متحرک می‌تواند در آن حرکت کند؛ یعنی نظامش بزرگ فرض شود.

۳/۳/۶ ـ نسبت شیء باطل (در حالت حرکت) تعیین کننده جایگاه آن در نسبت

حجت الاسلام میرباقری: اینکه در کدام منصب قرار گیرد تابع منصب قبلی‌اش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، مجموعه عالم. .

حجت الاسلام میرباقری: منصب این در نظام مفسر این است که حرکتش فاعلی‌اش، اینکه الآن چه تغییراتی داشته باشد تابع جایگاهی است که در رتبه قبل داشته است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چه جایگاهی داشته است؟ یعنی نسبش با کل و کل هم در حال تغییر است.

۳/۳/۷ ـ ثابت بودن قوانین در حجیت

حجت الاسلام میرباقری: این چه نسبتی با کل داشته است؟ یعنی حرکت زمان بعد تابع حرکت زمان قبل است، چون اگر بخواهیم قانون تغییر را تابع منصب بدانیم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، قانون حاکم بر منصب است، ثبات قوانین، قوانین را ثابت بگیرد.

حجت الاسلام میرباقری: قانون حاکم بر منصب است؛ یعنی اگر در این منصب قرار گرفت این خصلت را بروز می‌دهد؛ یعنی تغییر بعدی پیدا می‌کند، معنایش این است که همیشه حرکت بعدی تابع منصب قبلی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در نظام نسبیت؟

حجت الاسلام میرباقری: بله. یعنی حرکت متأخر از منصب است.

ج) بله.

حجت الاسلام میرباقری: معادلات حرکت تابع منصب است؛ یعنی نظام معادلات، نظام منصب را معین می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظام معادلات که نظام نسبیت‌ها هستند، در چیزهای که منسوب به آن نسبتهاست اصل می‌شود

حجت الاسلام میرباقری: به تعبیر دیگر بدون این که تعلقی به بیرون برایش فرض کنیم کانه از پشت سر چیزی [؟] حل می‌دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و این هم در هر جا قرار بگیرد یک گونه می‌شود.

۸ / ۳/۳ ـ قابل انفکاک نبودن حرکت از قوانین حرکت بر حرکت در نسبیت

حجت الاسلام میرباقری: سؤال این است که در این مبنا، نظام معادلات چیزی غیر از خود این حرکتها است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قوانین «نسبیت» حکومت دارند.

حجت الاسلام میرباقری: اگر این موضوعات متحرکه را همه را برداریم باز نظام. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصلاً این (فرضیه) را که بردارید این مربوط به زمانی است که دارید فرض می‌کنید و زمان را بُعد شیء نمی‌گیرید و نسبت به صورت اصلی را ملاحظه نمی‌کنید. فرض، برداشتن ندارد معاذ الله... با هم تنزیه‌های مقام حضرت ربوبی اگر پرسید که خدا نباشد عالم چطوری می‌شود، این سؤال یعنی چه!! که اگر خدا را برداریم عالم چطور می‌شود؟

اینکه وجود همه کیفیتها را منصوب به این معادلات می‌بینیم، پس چگونه می‌توان بر این متحرک، یا آن را برداریم، نه این برداشته است، و نه آن، کسی که ازلی و ابدی می‌داند و این طرفش را قابل بحث نمی‌داند.

حجت الاسلام میرباقری: عناصرِ مرکب. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دیگر صاحب وصف چیزی ندارد. همه چیزهایتان به دلیل نسبتشان و به دلیل ربط و تعلقشان دارای وصف هستند، جدای از ارتباط و نسبتشان، وصفی برایشان قابل لحاظ نیست.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی چیزی نیستند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، یعنی فرض نبودن عالم را می‌کنید، چه بگویید حرکت نباشد و چه بگویید قوانین حرکت نباشد.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی خلاصه ما غیر از نظام موضوعات متحرک چیز دیگری به نام نظامِ قوانین داریم. یک نظام متغیرهائی داریم که در حال تغییر هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بُعدشان شد، نه نسبت‌ها و نه متغیرها قابل حذف هستند.

حجت الاسلام میرباقری: متغیر بودن نسبت که نداریم، نسبتهای عرضی، طولی، هر نسبتی، نسبت زمان ساز، مکان ساز، متغیر بدون نسبت نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر متغیر بدون نسبت نداریم، نسبت بدون متغیر هم نداریم پس هر دو هستند. زمان بُعد شیء می‌باشد. مثلاً شما جسمی را در نظر بگیرید که جسم بودنش مفروض باشد و صاحب ابعاد سه گانه نباشد، می‌گویید این خلاف فرض است می‌گویید تعریف جسم چیست؟ می‌گوید دارای ابعاد سه گانه است. می‌گویید حالا یک جسمی را در نظر بگیرید که دارای ابعاد سه گانه نباشد، می‌گوید این مطلب خلاف فرض است.

حجت الاسلام میرباقری: این دو مرحله کلاً یا آن مرحله قبلی که می‌فرمودید بعضی از کلمات با هم مرتبط می‌شوند، فرق می‌کند.

۳/۴ ـ احتمال چهارم: تبعیت کمیت از کیفیت به وسیله اصول فلسفی حاکم بر مدل

۳/۴/۱ ـ جمع‌بندی احتمالات

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مرحله اول، مرحله‌ای بود که اصلاً کمّ بالمره کاری با کیف نداشت، مرحله دوم دو مقیاس کمی را روبروی همدیگر گذاشتیم و دیدیم نه...

حجت الاسلام میرباقری: چه چیز پیدا شد، یعنی کیفیت جدید پیدا شد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک کیفیتی ولی نه از قسم کیفیات، یعنی یک اثر کمی آخری که آن اثر کمّی از مجموعه دو کمّیت مختلف بود؛ یعنی از ترکیب دو کمّ، یک کمّ فاصله و یک کم وزن بود.

حجت الاسلام میرباقری: تا اینجا می‌توان گفت از ترکیب دو کمّ، کم جدیدی به دست می‌آید کم جدید معنایش کیفیت جدیدی از کمّ است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیفیت جدیدی از کم است که نه از تکرار واحد فاصله و نه از تکرار واحد وزن به دست آمده است. اگر بخواهیم از لحاظ فلسفی تحلیلش کنیم یک کمّش از مقوله‌ای دیگر و کمّ دیگرش هم از مقوله‌ای دیگری بوده است. صحیح است که هر دو متصلند؛ یعنی فاصله را از «کجائی» می‌گیریم از عین باید گرفت و وزن را باید از مقداری گرفت که «کمّ» می‌باشد «کمّ و عین» با همدیگر یک کمّ جدیدی را ساخته‌اند.

حجت الاسلام میرباقری: کمیت از دو تا کیفیت با هم ترکیب شده‌اند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چگونه می‌گویید از دو کیفیت ترکیب شده‌اند؟

حجت الاسلام میرباقری: یعنی وزن را یک کیفیتی بگیریم که با کمیت محاسبه می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این یک کیفیت.

حجت الاسلام میرباقری: فاصله هم را یک کیفیتی بگیریم که با یک کمیتی ملاحظه می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی هر دوی آنها دو واحد از ۲ مقوله دارند.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی مقیاس کمّی آنها متفاوت است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مقایس کمی آنها هم از دو مقوله فلسفی است؛ یعنی یک چیز و یک ترکیب جدید پیدا شده است. فرض سوم اوصاف متقوم به معادلات هستند.

فرض چهارم این بود که بگوییم کیفیت متقوم به معادلات و نسبت هستند.

فرض پنجم این که کمیت باید در نظامِ تعاریف به تبع از کیفیت تعریف شود، نهایت نحوه تبعیتش، تبعیت در اصل بودنش است؛ یعنی اصولِ فلسفیِ حاکم بر طبقه‌بندی موضوعات...

۳/۴/۲ ـ تعیین تناسبات به وسیله اصول فلسفی حاکم بر مدل

حجت الاسلام میرباقری: یعنی آنها معین می‌کنند که تناسبات کمیه‌اش چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، به وسیله یک اصولی معین می‌شوند که قوانین حاکم بر مدل گفته می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: اصول فلسفی حاکم بر طبقه‌بندی موضوعات خودشان به یک اصول دیگری متکی هستند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، تعاریفِ کاربردیِ جدولِ ما متکی به اصول فلسفی هستند که هم اصول فلسفی و هم طبقه‌بندیِ کمّ را بر اساس توسعه‌ی کیفیات مشخص می‌کند، هم تبعیتّ کمّیت را از جایگاه مشخص می‌کند؛ یعنی در اینجا کم به کیف تقوم پیدا می‌کند.

۳/۴/۲/۱ ـ تعیین نحوه توسعه مفاهیم کیفی به وسیله اصول فلسفی

حجت الاسلام میرباقری: فرمودید اصول فلسفی ۲ خصلت را برای کمیت مشخص می‌کند؟!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصول فلسفی چندین خصلت را برای کیفیت و کمیت مشخص می‌کند. یکی نحوه‌ی توسعه‌ی مفاهیمِ کیفی را می‌گوید چگونه باشد، مثلاً چه چیزی اصلی، فرعی، تبعی است، چه چیزی در منزلت ظرفیت، جهت، عاملیت، هست؟ چه چیزی در منزلت محور، متصرف، تابع هست؟ مفروض این است که کارآئی‌هائی را مشخص کرده است و

۳/۴/۲/۲ ـ تعیین «نسبت بین اوصاف کیفی» به وسیله فلسفی

بعد رسیده به اینکه اوصافی را طبقه‌بندی کرده است، طبقه‌بندی شدن اوصاف به تبعیت از یک اصولی می‌باشد که عین همان هم آمده و گفته که کمیات هم باید طبقه‌بندی شود؛ یعنی طبقه‌بندیِ موضوعات تنها نداریم بلکه طبقه‌بندی کمیات را هم داریم.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی کمیتی از موضوعات؟

ج : بله.

که یک نظام را می‌رساند، نه اینکه این موضوعات بدون ملاحظه کمیات بتوانند نظام بسازند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ای احسنت! فقط نباید گفت که این وصف مقدم بر وصف آخر است، باید نسبتش را هم به وصف آخر، اصل در کمیات قرار بدهیم.

۳/۴/۲/۳ ـ «نسبت بین اوصاف» در مبنای فاعلیت جایگزین تکرار وحد

حجت الاسلام میرباقری: یعنی این کافی نیست که بگوییم فاعل محوری، متصرف و تابع داریم یا ظرفیت، جهت، عاملیت داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید نسبتِ قدرت و تأثیر، تأثرشان، و نسبت قدرت تصرف و اثرشان را هم در همدیگر ملاحظه کنیم. به جای تکرار واحد باید همین نسبتها که عرض شد اصل باشد.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی نسبت اوصاف کیفی بر اساس همان اصول فلسفی معین می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، که قبلاً چهار قسمت را ذکر کردیم، گفتیم هم نحوه توسعه‌شان، و هم جمع‌بندیشان و هم تأثیرشان ذکر شد.

حجت الاسلام میرباقری: همه بر اساس اصول فلسفیِ مدل معین می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی:ای احسنت.

حجت الاسلام میرباقری: چگونه اوصاف کیفی معین می‌کنند که چه تناسبی بین خود اینها باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی نسبت چگونه اصل است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی بالاخره از همین است؛ یعنی ۲ تا کیفیت هست اینکه ما بگوییم این می‌گویید چرا نمی‌گویند و خود یعنی چه؟ اگر ۲ تا کیفیت هستند...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اساس این است که ساختار جدول را در اوصاف کیفی آن صحبت کنیم که آیا مثلاً ..

حجت الاسلام میرباقری: این همان سؤال است که ۲ تا کیفیت را چگونه بر یک مقیاس واحد وارد کرد که گفته شود آن این است یا آن ۴ برابر این است؟ نمی‌خواهیم بگوییم یک معنا دارد بلکه هم برابر متفاوت می‌باشد چون چه چیزی و ۴ برابر چه چیزی است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک مثال برای تقریب به ذهن می‌زدم، و یک وارد شدن در خود جدول بود، اگر بشر بخواهد بگوید که من مصرم بر اینکه شیر یک مزه دارد...

حجت الاسلام میرباقری: چگونه می‌شود که شیر،خرما و پتو که این‌ها را با یک کمیت مقیاسه کنید، درست است که همه چیز به وسیله پول سنجیده می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک کیل اجتماعی دارید. که آن کیل میل است، نه اینکه کیل میل خاص باشد.

حجت الاسلام میرباقری: میل بدون خصوصیت نیست، اگر خصوصیتش را حذف کنید...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تقریبهائی که می‌شود که این تقریبها را به ذهن دارید.

چگونه می‌شود که وزن ضرب در رابطه خصوصیت جدید پیدا می‌کند؟ اگر این را بخواهید با منطق صوری ملاحظه کنید اصلاً این باطل است، وزن از یک مقوله‌ای است علی حدّه، و رابطه هم مقوله‌ای علی الحده است؛ یعنی چه که این دو تا با هم ترکیب شوند؟ مثل اینکه با سریشم باید چسباند تا رابطه‌ای را ببینید، وقتی شما این را لحاظ می‌کنید که می‌گویند اینها قابل تبدیل نیستند، چرا؟ آن را زیر سؤال بیاورید این که گفته می‌شود تعینش هست چرا؟ چرا این حرف را می‌زنید؟ چگونه می‌توانیم چیزی جای چیز دیگری، عوض کنیم، مکان شیء دیگری قرار دهیم؟ یعنی میل چرا می‌تواند از موضوعی به موضوع دیگری صرف شود و

گاهی به نظرش بیاید که این بهتر از آن هست؟ یا اینکه بگوید این بدرتری را می‌پذیریم برای آن که یک بهترین را در جای دیگری به دست آورم، چرا نمی‌گویید که اینها حدشان که سر جای خودشان هست چرا این گونه است؟!!

حجت الاسلام میرباقری: یعنی می‌فرمایید اگر یک امر غیر متعینی را فرض نکنیم قابل پذیرش است؟

ج) این چه چیزی را تمام می‌کند؟

حجت الاسلام میرباقری: آقایان می‌گویند، قرار داد، قرار یعنی اینکه. ...

ج) چرا قرار می‌تواند نامفهوم...

حجت الاسلام میرباقری: چون قرارداد گُتره‌ای محض نیست، چرا به گونه‌ای دیگر قرار داد نمی‌کنند که برای پتو هزار تومان بدهند مثلاً به جای هزار تومان چرا ۸۰۰ تومان نمی‌گویند، و چرا سرجمع به این تعادل می‌رسد و این جای، سوال است، چون باید علت تامه‌اش را بر گردانند به انگیزه‌ای که...

ج) در ۲ تا فاصله و در بعض فاصله چرا؟

این که دیگر قرار نمی‌تواند باشد، قرار می‌گذاریم که سنگ کیل را بگذاریم در فاصله گره پنجم و کار کره دهم را بکند ولی نمی‌تواند.

اصلاً دو تا مزه خاص را بدون رعایت عیار می‌آورید، مزه سوم را نمی‌دهد. کمّ هم از قبیل خصوصیات کیفی نیست. بن بست را باید شما تحلیل کنید که این بن بست از کجاست؟

حجت الاسلام میرباقری: از طرفی می‌بینید که با یک واحد کمّی، کیفیات مختلف سنجیده می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مانند همان پول که مثال زدیم.

حجت الاسلام میرباقری: بله.

ج) چرا یک واحد کمّی را برای مزه‌ها در مرکب نمی‌آورید؟ می‌گویید با استکان یا با وزن می‌سنجم و آرد و شکر و روغن را مخلوط می‌کنم، می‌گویید عجب حرفی است، چرا با یک عیار می‌سنجید؟ یک عیار برای آرد، تنها یک عیار برای شکر تنها و یک عیار برای روغن تنها بگذارید.

حجت الاسلام میرباقری: می‌گویند آنها حجم دارند، حجم را می‌شود با استکان اندازه گرفت، مثلاً. ..

ج) پس همه‌اش را مساوی بکن، حجم چه دلیلی دارد که در مزه دخالت داشته باشد؟ حجم و مزه که مختلف هستند، تا بریده است ملاحظه کنید و نگویید اوصاف حتماً در نظام قابل تعریف هستند، قابل تدبیر هم نباید باشند، قابل تدبیر بودنشان منوط به این است که در نظام قابل تعریف باشند.

۳/۴/۳ ـ تناسبات وحدت تعیین کننده جایگاه کیفیت بر مبنای ولایت

حجت الاسلام میرباقری: اگر کیفیات را اصاله شیء نگاه کنیم قابل تغییر نیستند ولی اگر به صورت فاعل ملاحظه کردیم و فاعل را هم مرتبط با نظام دیدم و ربطش را هم تابع خودش و نظام به نسبتی دیدیم و کارآئی آن را هم تابع جایگاهش در نظام دیدیم و گفتیم که توصیف هم جزء توصیف به تعیین فاعلیت و کارآئی نیست، این مجموعه بحثی بود که قبلاً گذشت.

ج) لازمه این حرف در اینجا چیست؟

حجت الاسلام میرباقری: این شیء قابل تبدیل است؛ یعنی اینکه این شیء می‌توان جایش را در داخل نظام عوض کند.

ج) یعنی این شیء دارای یک خصوصیتی است که نمی‌شود از آن خصوصیتش حذف بشود و آن جای داشتن در درون نظام است...

حجت الاسلام میرباقری: یعنی به جای اینکه شیء را به درون تعریف کنیم آن هم نه جایگاهی همان...

ج) یعنی آن را تناسباتِ وحدت بگیرم.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی تناسبات وحدت کل منظور است؟

ج) بله، تناسبات این کل، که اگر کل‌مان هم عوض شود یک تناسباتی دیگری خواهد داشت.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی تناسباتِ درونی کل و کل نمی‌تواند تناسبات بیرونی را بگوید.

ج) احسنت! وحدتمان و کلمان اگر عوض شود یک تناسبات دیگری خواهیم داشت.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی کارآئی آن تابع تناسباتش با کل می‌باشد.

ج) بله.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۸) تاریخ: ۷۱/۱۱/۱۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

نکاتی چند پیرامون بحث کمیت

«فهرست»

۱ ـ طبقه‌بندی اعداد تعیین کننده نسبت اعداد به هم

۱/۱ ـ اصل قرار گرفتن طبقه‌بندی کیفی و اصول فلسفی در «طبقه‌بندی اعداد»

۱/۲ ـ مثال برای وجود طبقه‌بندی در اعداد

۲ ـ ضروره ملاحظه تناسب اعداد با اوصاف کیفی در «جمع‌بندی اعداد»

۲/۱ ـ تقوم کارآیی کیفیات و کمیات به یکدیگر

۲/۲ ـ معنا شدن اعداد در معادله کمی

۲/۳ ـ متأثر شدن ریاضیات انتزاعی از ریاضیات مجموعه‌ای در جامعه

۲/۴ ـ عدم دسترسی به کیفیت مطلوب بدون رعایت کمیت متناسب

۲/۵ ـ «تعریف کم» جریان تعلق در مناسبات وحدت

۳ـ ضرورت رجوع کمیت و کیفیت به یک اصل فلسفی

۴ ـ برابری کیفیت و عدد در مرحله معادلات کمی

۵ ـ عدم امکان تعیین کمیت همه کیفیات به لحاظ محدودیت ظرفیت تئوری

۶ ـ اعتباری نبودن کمیت به لحاظ غایت داری آن

« بسم اللّه الرحمن الرحیم»

جلسه: (۲۸) تاریخ: ۷۱/۱۱/۱۸

اصل بحث: نکاتی چند پیرامون بحث کمیت

حجت الاسلام میرباقری: این طور فرمودید که ما کمیت به عنوان یک وصف در خارج نداریم همان گونه که کیفیت هم به عنوان یک وصف در خارج نداریم که ذاتهای از هم منفصل و بریده‌ای داشته باشیم که در مقام تعریف جدا بشوند بلکه یک کل داریم که این کل، همان طور که عناصرش به لحاظ کیفی، تعریف مستقل از کل نمی‌پذیرند، به لحاظ کم هم که یکی از خصوصیات هر جزیی از این مجموعه هست، جزیی از این کل هست، جدای از نظام تعریف نمی‌شود. بنابراین آن چه ما در متن واقع داریم این است که اجزای کل، تناسب و ارتباطاتی با کل دارند که این تناسب باز به معنای این نمی‌باشد که صرفاً ما این کل را یک کمّ بزرگی بگیریم، این‌ها را از نظر حجم جزیی از این کمّ بزرگ به حساب بیاوریم، مثلاً بگوییم این کل می‌باشد. تناسب با کل، مجموعه‌ی اوصاف این جزء را در ارتباط با کل باید ملاحظه بکنیم تا اینکه بخواهیم تناسبش را با کل بسنجیم نه اینکه صرفاً یک حجمی برای کل ملاحظه کنیم بعد حجم کوچکتر را درون حجم بزرگتر ملاحظه کنیم و بگوییم این تناسب با کل است. به صورت منفصل تعریف نکنیم ولی صرفاً یک وصف را در ارتباط با وصف کل ملاحظه کنیم. باید جمیع اوصافش را در ارتباط با کل ملاحظه کنیم، آن وقت بعد کمیت آن معین می‌شود. آن چه که در متن واقع می‌شود و ما آن را برای یک شیء فرض می‌کنیم همین هست که مجموع اوصاف کیفی آن و سایر خصوصیاتش را نسبت به کل معین می‌کنند و این معنای کمیت آن هست. برای این که ما بتوانیم به آن برسیم باید از انتزاع آغاز کنیم و قیودی را مقوم ذات آن انتزاع قرار دهیم تا بتوانیم به مفهوم جدیدی از کم برسیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی به عبارت دیگر، انتزاع هم که می‌کنیم، فاعل تبعی تبعی تبعی درست می‌کنیم که به فاعل بالاتر خود تولی دارد؛ یعنی انتزاع را هم چیزی خارج از دستگاه خودمان تفسیر نکنیم. لذا اینکه ذاتاً انتزاع داریم یا نداریم، به عنوان فاعل تبعی داریم. در چه مرتبه‌ای؟ در مرتبه‌ی تبعی تبعی تبعی. سه تا قید تبعیت می‌خورد که البته جای خودش بحث هم می‌شود که سه تا قیدی را که می‌خورد، در ادبیات هم باز قیود تبعی می‌خورد و در جوانب مختلف هم همین طور فرمودید. نه نسبت به نتایجی که برای خود انتزاع وجود دارد تصرفی است. عنایت دارید؟

س۱) بله. یعنی خود فاعل تبعی ممکن است نسبت به یک آثاری تصرفی باشد.

ج) ولکن نسبت به بالاتر حتماً تبعی هست.

س۱) راه این که به این مفهوم مرکب برسیم، مثل این که در مفاهیم فلسفی هم همین راه طی می‌شد که قیودی را قید ذات مفاهیم کلی قرار می‌دادیم و از تقوم آن قیود یک مفهوم جدید ساخته می‌شد، اینجا هم ما ابتداء از اشیاء خارجی کمیت را به صورت کم منفصل انتزاع می‌کنیم بعد در این کم منفصل قیودی را اعم از نحوه‌ی تکثیرش و جمع‌بندی آن و تعریفش به جایگاه، اضافه کردیم بدین صورت که نحوه‌ی تکثیرش با یک مدل خاصی می‌باشد نحوه‌ی جمع‌بندی هر کمیتی هم با یک مدل خاصی صورت می‌گیرد تعریف هر عنصری هم به جایگاه می‌شود.

۱ ــ طبقه‌بندی اعداد تعیین کننده نسبت اعداد به هم

ج) جایگاهش هم متناظر با یک اوصاف کیفی هست که جایگاهش هم فقط؛ .. یعنی هم طبقه‌بندی اعداد دارد هم تکثیر دارد هم طبقه‌بندی دارد؛ یعنی وقتی ما این عددها را تحویل می‌دهیم شما می‌توانید این عددها را روی یک سطر بنویسید؛ یعنی می‌توانید برای آن طبقه‌بندی درست کنید. چگونه برای معنای آحاد، عشرات، مئات، یک دسته‌بندی خاصی هست. در این جا یک دسته‌بندی دیگری وجود دارد، یک طبقه‌بندی دیگری وجود دارد. لذا همان گونه که در آنجا یک تناسباتی مثلاً بین ۶ و ۳۶ وجود دارد، اینجا هم بین اینکه در چه سطح، چه عددی، نسبت به چه سطح، چه عددی، یک تناسبات و نسبتی وجود دارد؛ یعنی هم برای آن، سطوح و نظام و طبقه‌بندی درست می‌کنیم، هم نحوه‌ی تکثیر درست می‌کنیم. البته در نحوه‌ی تکثیرتان نسبت اصل است نه واحد. در طبقه‌بندیتان، اصول فلسفی اصل می‌شود.

۱/۱ ــ اصل قرار گرفتن طبقه‌بندی کیفی و اصول فلسفی در «طبقه‌بندی اعداد»

بعدش نحوه‌ی جمع‌بندی را هم می‌دانید که باز قید آخری هست و این قید غیر از قید طبقه هست. قید مجموعه در طبقه هست که جمع‌بندی، مجموع در طبقه ملاحظه می‌کنید. بعد از مجموع در طبقه که ملاحظه می‌کند باز موضوع مجموعه در طبقه لحاظ می‌شود؛ یعنی متناظر با وصف خاص می‌شود. این تناظرش به وصف خاص، فلسفه‌ی ریاضی شما را تابع قرار می‌دهد؛ یعنی استدلال‌های ریاضی شما را نسبت به استدلال‌هایی که درباره طبقه‌بندی کیفیات و توسعه‌شان شده است، تابع قرار می‌دهد.

لذا کلمه‌ی ترجمه یا ادبیات ریاضی در اینجا کافی نیست. بیان ریاضی معادلات کافی نیست. منحل شدن ادبیات ریاضی در معادلات شما هست. البته انحلال آن انحلال فاعل تبعی نسبت به فاعل تصرفی است نه اینکه انحلالی که خیال کنیم که یک فنایی هست که هیچ چیز از خودش نیست. چیزی از خودش هست و متقوم هست؛ یعنی کاراییش، اعداد کار در اینجا، معادلات شماست. مثل اوصاف کارا هست. شما یک وصفی را ذکر می‌کنید و می‌گویید آیا این وصف، در جدول شماست؟ می‌گوییم بله هست. جای خاصی هم دارد و هر جایی نمی‌توانید آن را به کار بگیرید. کارایی شماره‌ها هم کارهایی آنها جای خاصی دارد.

۱/۲ ــ مثال برای وجود طبقه‌بندی در اعداد

س۱) یعنی چهار مرحله فرمودید.

ج) ظاهرش نسبت شد، نحوه‌ی تکثیرش هم بر اساس تکثیری که در اصول فلسفه اثبات شد. نحوه‌ی جمع‌بندی آن هم

س۱) منظورتان از تکثیر، همان طبقه‌بندی هست که متناسب با اصول هست؟

ج) منظور من طبقه‌بندی و معنای قبل از طبقه‌بندی می‌باشد. شما چند عدد در این جا خواهید داشت؟ بعد از چه عددی چه عددی خواهد آمد؟ یعنی آیا بعد از ۲ می‌گوییم ۳ یا بعد از ۲ می‌گوییم ۴؟ آیا یک سطح که ۲۷ تا تمام شد، بعدش می‌رویم در یک سطح دیگر از یکی آن؛ یعنی اول کار حفظ به نسبت و تقیسم به نسبت به ذهن می‌آید. آن وقت یک سطح خاصی هم دارد. مثلاً شما نمی‌دانید جای یک، دو، چهار بگویید یک، دو، چهار بعد از چهار بروید عدد چهارمی درست کنید و آن را هم ۲ برابرش کنید و بگویید ۱، ۲، ۴، ۸ در سطح اول. بعد هر سطحی را ۴ تا ۴ بگیریم و بعدش هم مثلاً جای ۲۷ تا بگویید ۴ ضربدر ۴ ضربدر ۴، با توان بگیرید، مثلاً بشود ۲۵۶ تا. خیر. این طوری نمی‌باشد. بنابراین حفظ نسبت تنها نمی‌باشد. یک نحوه تفسیر خاصی را تحویل می‌دهید.

۲ ــ ضروره ملاحظه تناسب اعداد با اوصاف کیفی در «جمع‌بندی اعداد»

بعد آن نحوه‌ی جمع‌بندی تکثیر را هم بگویید مجموعه‌ی مجموعه باید ملاحظه کنیم. هر مجموعه در هر سطح. بعد هم بگویید تنازل آن را با اوصاف حفظ کنید.

هر وصفی را مقابل هر عددی نگذارید؛ یعنی باید نظام تعاریف کیفی و نظام تعاریف کمیتان متقوماً ملاحظه شوند. نه کم بدون آن کیفیات قابل جمع‌بندی و محاسبات هست نه کیفیات بدون کمیت قابل جمع‌بندی و محاسبات است.

۲/۱ ـ تقوم کارآیی کیفیات و کمیات به یکدیگر

حقیقت کارایی کیفیات در مجموعه، منوط به کمیات خاصی هست و حقیقت کارایی کمیات خاص هم در مجموعه، منوط به این است که از کیفیات خاصی باشد.

۲/۲ ـ معنا شدن اعداد در معادله کمی

بنابراین شماره‌ها از شماره‌ی کمی بودن که هر رقم بشود جمع و تفریقش کنیم بیرون می‌آید. وقتی گفتید فلان عددی که داریم، ۶۴، برابرش فلان صفت است و این ۶۴ قابلیت استعمال برای هیچ جای دیگر راه هم دارد. ۶۴ در مجموعه‌ای که مثلاً قبل از آن ۳۲ قبلش ۱۶ هست، هیچ جای دیگر جدول نمی‌باشد و هیچ جای دیگر هم نمی‌توانید آن را به کار ببرید. اینجا دیگر لقب معادله را پیدا می‌کند. پس از علائم نگارش یا از علائم لفظی یا علام شمارشی تا معادلات عینی که تناسبات کمی هستند، شما می‌بایست برای دستیابی به معادلات یک سیری را بروید تا به آن برسید. مثل حروف هست که به مفاهیم می‌رسید.

۲/۳ ـ متأثر شدن ریاضیات انتزاعی از ریاضیات مجموعه‌ای در جامعه

شما می‌گویید که به هر حال یک منطقی بر درست شدن آن انتزاعات حاکم هست. می‌گوییم هم انتزاعش و هم منطقش منحل در دستگاه شما هست و جا دارد. این طور نیست که ما به انتزاع جا ندهیم. انتزاع به عنوان فاعل تبعی در یک سطح خاصی جا پیدا می‌کند. ولی همین که می‌گویید کارایی مجموعه‌سازی ندارد، می‌گویم پس تحت تصرف آن کسی هست که مجموعه را می‌سازد. حالا من می‌خواهم یک قدم بالاتر بیایم. شما در اداره‌ی جامعه با ابزار خاص، عدد را در دستگاهتان و بر اساس فلسفه‌تان تبدیل به یک مطلبی می‌کنید. حالا که آن را به معادله‌ای تبدیل کردید، با آن معادله در جامعه تصرف می‌کنید. حالا من می‌خواهم بگویم آن کسانی که عدد را به صورت انتزاعی به کار می‌گیرند، کارشان از کار شما متأثر می‌باشد. به صورت تبعی به نسبت به کار شما منحل هستند؛ و یعنی دیگر قیمتی را که شما می‌خواهید بروید مثلاً ساعت بگیرید یا ضبط صوت بگیرید کجا معین شده؟ آنجایی که معادلات کار کرده‌اند. شما هم در تعیین اولویت‌ها مجبور هستید به نسبت آن کاری را که متصرفتان انجام داده، رعایت بکنید. ریاضیات متصرف، ریاضایت معادلات هست. ریاضیات انتزاعی، بچه‌ای هم که می‌خواهد برود و آدامس بگیرد، می‌گوید این یکی گران هست، اگر بخواهم آدامس چاپ برگردان بگیرم دیگر آدامس این رنگی نمی‌بایست بگیرم. یا چاپ برگردان بایست بگیریم یا آدامس این طوری. چه چیزی هست که این شیب را درست کرده است که آن هم مجبور هست تبعیت از این شیب بکند؟ می‌گویید آن کسی که ابزار تصرف در دست آن می‌باشد. آن کسی است که عدد را به عنوان معادله‌ی به کیفیت در آن نظر می‌کند نه به عنوان امری که جدا و مستقل از کیفیت می‌باشد.

۲/۴ ـ عدم دسترسی به کیفیت مطلوب بدون رعایت کمیت متناسب

پس، به نظر ما عدد استقلال از کیفیت ندارد. همان طور که کیفیت، استقلال از عدد ندارد. شما برای درست کردن حلوا نمی‌توانید بگویید هر چند تا استکان آرد، نمی‌توانید بگویید آرد و شکر و روغن، حلوا می‌شود. هر مقداری که می‌خواهد باشد. خیر. یک مقدار از آب یک مقدار از شکر و روغن می‌دهد کیک نه حلوا. یک مقدارش را می‌دهد نان قندی یک مقدارش را می‌دهد حلوا یک مقدارش را می‌دهد سوهان. نسبت‌ها باید به اوصاف اضافه بشوند تا معین کنند چه چیزی می‌شود؛ یعنی کم از اوصاف؛ یعنی مقداری خاص، عین وصف خود آرد بودن که خصوصیتی است که دخیل در این است که حلوا درست شود و نمی‌شود شما از

یک چیز دیگری حلوا درست کنید. معادله یا نسبت هم خصوصیتی هست بین اینها که در غایتش و در آخر کار باید در بحث فلسفی تمام بشود که بگوییم کم به این معنا به معنای تعلق هست. فاعلی است و تعلق دارد.

۲/۵ ـ «تعریف کم» جریان تعلق در مناسبات وحدت

س۱) به نظام.

بله. به نظام احسنت! یعنی مناسباتِ وحدت هست. مناسبات وحدت که نمی‌تواند تعلق نداشته باشد. جریان تعلقات در این مناسبات می‌دهد.

س۱) این خیلی عام می‌شود. این مثل اصالت وجودی‌ها می‌شود که می‌گویند آخر کار همه چیز وجود هست. آن طوری که خیلی عام می‌شود، از نظر خاصیت آن طوری می‌شود. ما بگوییم مثل منطق، تناسبات پرستش، کیف پرستش، آن یک مفوم عامی است که همه چیز را می‌پوشاند.

ج) درست است. آخر کار که همه چیز را پوشانده، معنای آن این هست که وصف کمی و کیفی به این معنا نیست که این دو از یکدیگر منتزع باشند و بخواهیم این دو را به هم برسانیم. آخر کار این طور می‌شود. چون همان طور که می‌گویند می‌خواهیم ایجاد کنیم مثلاً. ..

۳ـ ضرورت رجوع کمیت و کیفیت به یک اصل فلسفی

س۱) یعنی اگر مفهوم واحد واقعاً تقسیم شد، معنای آن این است که به یک اصل بر می‌گردند؟

ج) باید به یک اصل برگردند. اگر به یک اصل برنگردد، هر گاه واحد شما نتواند به یک اصل برگردد؛ یعنی اگر کم و کیفتان به یک فلسفه برنگردد نمی‌توانید کار کنید.

س۱) یعنی گاهی به یک برگرشتنش مثل به یک برگشتن تشکیک می‌شود. هر کجا دست می‌گذاری می‌گویند این همان کل هست. نمی‌شود خصوصیت برای آن تعریف کنی.

ج) البته باز دو تا سیر معین می‌کنیم. سیر یکی آن را معین می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم اوصاف کیفی، از یک مقوله‌ی دیگر آغاز می‌کند، از یک اصول فلسفی آغاز می‌کند تا به کارایی برسد. بعد می‌آییم روی اوصاف کمی می‌گوییم باید این مرتبه که فاعل تبعی نسبت به مرتبه بالاتر هست.

س۱) این سؤال دوباره زنده می‌شود که اگر بنا شد ما این واحد را تبدیل به تعدد کنیم، بیاییم یک تعددهای منفصل را به صورت انتزاعی ببینیم.

ج) حتماً می‌توانیم ببینیم.

پاورقی: تعیین کارایی ریاضیات انتزاعی در ریاضیات مجموعه‌ای

س۱) ما یک کمیت داریم یک کیفیت داریم چه داریم چه داریم،

ج) یعنی ادبیات، چرا این طوری می‌فرمایند؟ بفرمایید ادبیات انتزاعی داریم یا نداریم؟ حتماً داریم. یعنی انتزاع اصولاً وجود دارد یا نه؟

س۱) اگر ما از اول گفتیم انتزاع بر پایه یک حد هست و. .. مثل اینکه بگوییم این کثرت بینی، مال بینش اصالت ماهیت هست، بعد دیگر نمی‌شود گفت آنچه از آن مبنا بر می‌خیزد به کار بگیریم و با آن اصالت وجود را تعریف کنیم.

ج) حالا همین جا سؤال مهم است که آیا شما در پایان کار فلسفه‌تان کلیه‌ی عملیات منطق صوری و نتیجه‌هایی که می‌گیرد را باید در دستگاه خودتان حلش کنید و آن را به رسمیت بشناسید و آن را هم بیاورید و در پایه خودتان تعریف کنید، قانون

انقراض را در دستگاه خودتان ببرید و برای آن تعریف بدهید و بگویید این کارایی آن. خود اصالت شی را هم می‌بایست در دستگاه خودتان ببرید و بگویید این هم کارایی آن؛ یعنی. ..

س۱) بله. این روشن است که یک مدل بزرگ باید قدرت تفسیر همه‌ی پدیدها را در جایگاه خودش داشته باشد.

توضیح معنای التقاطی بودن منطقی صوری

ج) اگر می‌گویید الحادی، التقاطی، به نظر ما می‌آید که منطق صوری منطق التقاط هست. هم مشرکین هم موحدین می‌توانند از آن استفاده کنند. چرا؟ چون،. .. هماهنگیشان نمی‌تواند تا آخر کار ببرد. تا یک جایی که می‌رساند شاخه شاخه‌اش می‌کند. اگر بخواهید بخش ذهنی آن را بگیرید، موحدین داخل دانشگاه‌ها استفاده می‌کنند. اگر بخواهید بخش حسی آن را بگیرید می‌رود آن طرف. این قدرت را ندارد که هماهنگی و تلائم را همه جا ببرد. چون این قدرت را ندارد، بیش از ظرفیتش کارایی ندارد. اگر به کار گرفتید چیزی را که ظرفیت آن کارایی را ندارد، مجبور هستید نارسایی آن را تحمل کنید.

یک چهارپایی دارید که نهایتش صد مَن بار می‌برد. اولش صد کیلو را شیرین می‌برد، حال سی مَن را روی آن بگذار. دیگر نمی‌شود. این ابزاری نیست خط کشی نیست که بتواند همه جا خط بکشد. قسمت‌هایش هم پیداست. واضح باشد که هم این طرفی‌ها و هم آن طرفی‌ها می‌گویند که نمی‌توانند هماهنگی بین نظر و عمل را تمام بکنند.

س۱) آنها موضوعاتش را از هم می‌بُرند؛ یعنی موضوع او در این منطق‌اش است.

ج) عملاً کفار می‌گویند که منطقش است. ما ریاضیات اونجا جزو علوم پایه است و با منطق قیاس هم درست می‌شود. آنها هم کارهایشان را با ریاضی درست می‌کنند. موادشان را می‌آیند مثل شما جزو بدیهیات عقلی و این حرفها می‌گیرند. با او ریاضیات کار می‌کنند. آن وقت خودش یک چیزی را اثبات می‌کند. اثبات می‌کند که منطق التقاط است. آن وقت بعدش ثمره التقاط را هم در عالم می‌دهد. یعنی چه؟ یعنی که شما در بخش ذهنی‌تان می‌گویید که ما متعبد هستیم و در بخش عینی هم می‌رویم حسی می‌شویم. معنای آن این است و ثمره‌ی عینیش التقاط است. منطق التقاط نسبت به منطق اسلامی قطعاً منطقش تحت پوشش است. حالا ممکن است شما مثلاً بگویید منطق دیالتیک منطق احلادی می‌باشد، او هم تکنولوژی‌اش هم برهانش ضعیف تر از منطق صوری است. مجموعه‌سازی او هم ضعیف تر از مجموعه‌سازی منطق صوری است.

س۱) آیا معنی منطق التقاط این است که تا آخر کار می‌شود در هر دو دستگاه آن را به کار بگیری؟

ج) در دو تا دستگاه التقاط و شرک است.

س۱) این اصلاً می‌شود؟

شرک دوام ندارد نه اینکه نمی‌شود. اصلاً آیا شرک لازم است یا نه؟ در جهان یک صحبتی است که شما مراتب شرک را مرتباً کم می‌کنید به طرف دوری و الا هر چه بروید جلوتر باز همین طوری هست. نهایت این است که شرک به طرف الحاد است، گاهی شرک به طرف توحید. گاهی شرک خفی و اخفاء و اخفاء مطرح می‌شود و تعلق مرتباً زیاد می‌شود، گاهی شیبش از آن طرف است. ولی نفس خود التقاط را که شما نمی‌تواند بگویید که در نظام هیچ وجود نداشته باشد، مگر در کمال بلوغش. زمانش عین رشد بشود. همه‌ی آنها مثل سلمان بگویند و جعل هواء هوا علی، البته در سیر کل نظام عالم باید به این طرف برود. اینکه آیا در عالم ظهور است یا رجعت است یا بعدش است اون حرف دیگری است. باید نظام خلافت الهیه برود به طرفی که سیستم دیگر زمان هرز روی نداشته باشد. توأم و کلاً همه مطیع باشند؛ یعنی حق این که انسان در پیژامه‌اش تطهیر بکند، مال زمان کوچکی اوست. به بچه یک ساله نمی‌شود گفت چرا خودت را نجس می‌کنی. به بلوغ که می‌رسد دیگر از نجس کردن خودش نفرت پیدا می‌کند. اگر سن او سن رشد باشد اگر بیماری پیدا کرد که نتوانست خودش را کنترل بکند، از خودش هم خودش منفعل می‌شود.

برای جامعه هم موضوع تصرف قابل وحدت و کثرت است و لذا از آن جامعه به وجود می‌آید. جامعه‌ای که به وجود آمد، اولین سؤال این است که آنچه را که در احکام توسعه و رشد است، درباره فاعل ذکر می‌کنید که فاعلی است که متولی به فاعلی بالاتر است که فاعلیت کند در توسعه‌ی فاعلیتش؛ یعنی رشد در آن اصل است. برای جامعه هم رشد اصل است و رشد هم ممتنع است که به صورت هماهنگ به طرف غیر خداوند برود. شما می‌توانید به صورت جامعه‌ی غیر بالغ تشتت‌هایی، اضطراب‌هایی در تاریخ مشاهده کنید ولی جهت حاکم بر تاریخ حتماً چرخ توسعه‌ی نظام خلافت خدایی است. حتماً آنها هم به یک طرف منحل می‌شود. حتماً مؤمنین غالب و بعد از این غلبه آنها شروع می‌کنند به تبدیل شدنش به شرک، دوباره مراتب ایمان می‌رود بالا، می‌رود می‌رود تا اینکه ذره‌ای از شرک باقی نمی‌ماند، طبق آیه‌ی مبارک قرآن که در مورد زمان ظهور است «یعبدون و یشرف به شیئاً»، آیه هم می‌گویند «ولو کره المشرکون (و یزید انهن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین اینها وارث هستند و الله متم نوره ولو کره المشرکون» شرک برداشته می‌شود.

س۱) شما این طور فرمودید چون کار منطق صوری انتزاع است و جامع را می‌بینید و جامع لا بشرط را ملاحظه می‌کند، تعریف جامع لا بشرط آن طوری می‌شود با این طوری؟ بله؛ یعنی شما اگر بدون تعارف گفتید، ابزار اینها، ابزاری نیست که در تاریخ بی‌جهت باشد، در تاریخ جهت دار هست، جهتش انحلال به سمت اسلام است. فلسفه‌اش هم همین طور است. فلسفه تشیع پیدا می‌کند نه اینکه تشیع داری فلسفه است. فلسفه‌ی تشیع ندارد بلکه تشیع فلسفه دارد.

۴ ـ برابری کیفیت و عدد در مرحله معادلات کمی

ریاضی را درست می‌کند. ....

ج) که نحوه‌ی تکثیرش، نحوه‌ی جمعش، نحوه‌ی تعریف واحدش، تخصیص آخرین، پله‌ی آن است. تخصیص یک کم یک شماره به یک بحث. این شماره قابل به کارگیری در هیچ وقت دیگر در هیچ جای دیگر نیست. این معنای عددی را از معنای اعدادی که در شماره‌ها می‌بینید، علائم سنجشی، تبدیل می‌کند به علائم معادله‌ای، علائم سنجشی و علائم معادله‌ای دو تا هستند.

س۱) من می‌خواستم عرض کنم که این بیان معادله‌ای هم کافی نیست.

ج) تمام صحبت ما این است که بیان معادله‌ای طوری برابر با اوصاف قرار می‌گیرد که عیناً این که شما بخواهید بر یک پایه‌ی فلسفی هر دو تا را از اول متقوم بنا کنید چون بر هر دوی آنها اصول فلسفه حاکم است؛یعنی به این معنایی که جدا می‌کنید در پایان دوئیت ندارد. در پایان وصف است؛ یعنی قید ذات است. این وصف است در مجموع این مقدار بودن و این مقدار بودن هم به درد هیچ جا نمی‌خورد الا برای این بحث.

س۱) معادله یک جمله شرطیه است که بینشان عامل تعادل برقرار می‌کند و قابل تطبیق به غیر است نه. اینجا.... معادله‌ای را که شما در نظام تعاریف تان می‌آورید و تمام می‌کنید. دیگر اینعدد که در برابر این شئ واقع شد وقتی این گونه شد آن وقت شما می‌گویید [؟] هر موضوع دارای ۲۷ معادله، ۲۷ عامل است که مقید درونی است، ۷۰۲ مقید بیرونی است که جمع یک مجموعه‌ی ۲۷ عضوی، هر کدام آنها دارای یک موضوع هستند که ۲۷ وصف دارند. و خودشان وصف جدید را در رده‌ی دیگر می‌دهند. آن وقت شما روی آن دست می‌گذارید و می‌گویید تغیرات نسبت‌های درونی آن و تغییرات برونی‌اش، مثلاً اگر بگوییم اسم اوصاف درونی هر موضوع را نهاد بگذارید، اسم اوصاف مجموعه‌های بیرونی، ۲۶ تا مجموعه دارید که با این می‌شود ۲۷ مجموعه، را بنیاد بگذارید که بگویید نسبت این نهاد و آن بنیاد روی هم یک منتجه‌ای می‌دهد که بتوانیم آن را به عنوان فرضاً نهاد ذکر کنید.

س۱) اون روز من به شما عرض کردم که همین عبارت را که شما فرمودید هر موضوعی دارای ۲۷ مغیر درونی و ۲۷ مغیر کاری است.. .. فرمودید هر نداریم. آن روز سؤالم همین بود که مثل همان ادبیات که می‌رسیدیم به جایی که دردهای یک گروه مشترک است ولو اینکه خودش به تنهایی هیچ معنی نمی‌دهد آن طور که مثال فرمودید، اما باز مجبوریم، برای همان علائم سنجش که زیر بنایش فلسفه ریاضی است، باز این درصد تأویل به باز در همه جا می‌آید. مثلاً صد در صد یک صد ده هزار می‌شود یا یک هزار مثلاً یک میلیون جایی که یک دو چهار می‌گوییم توانستید به اصطلاح کشش متناسب خودش را پیدا کند، دیگر بعضی وقت‌ها پر می‌شود. همین جور که تعداد کیفی‌اش پر می‌شود کمی‌اش هم پر می‌شود، تا معادله دیگر بیاید. ما که برای حقیقی مثل آقایان قائل نشدیم بگوییم این مثل حق تعالی باید به وسیله اثبات کنیم.

این ابزاری است برای سیر از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر. تصرف حتماً باید در خود این ابزار قدرت ایجاد فکر جدید، علاقه جدید،فاعلیت جدید، باشد و چیز جدیدی پیدا شود و پیدا می‌شود. .. اصلاً معنای اینکه غیر وحی باشد همین است که چیز جدید پیدا می‌شود که بد است، چیز جدید پیدا نشود. فرض که ما نمی‌خواهیم بکنیم که این لقب است که خاتم العقلاء این حرفها و این حرفها، حرفهای بی ربطی است. رییس العقلاء خاتم العقلاء این حرفها. .. که شیخ الرییس می‌گوید خیلی حرفها هست.

س۱) راست می‌گوید. عقلی را که او تعریف کرده خاتمش خودش است.

به عقل خود سید رسل(ص) که خدا به او گفت ما دیگر به او رییس العقلاء نمی‌گویند. بعدش می‌گویند حالا اگر قول این عقل مقابل شرع قرار گرفت قید بدهیم.

س۱) حاج آقا درست است که اصلاً واقعاً رییس عقلا هم از آن تبعیت می‌کنند و ریاستش را هم قبول دارند؟ اگر حکم عقل محض با حکم شرع معارض قرار گرفت اول سعی کنید اشتباهشون را. .. اگر نشد و شما هی گفتید، اگر آخرش نشد دیگر مجاز هستیم بگوییم. ... آن بنده‌ی خدا می‌گفت اگر عقلی نباشد، دیگر وحی‌ای نیست. به چه دلیل؟ این مردم می‌گویند شما اول خدایی را ثابت بکنید بعد پیغمبری ثابت بکنید بعد احکام، اگر بنا شد.

س۱) نه. این مدعای آن. .. خیلی سخت‌تر همین حرفی که حالا سروش می‌زند و با آن مخالفت می‌کنند، فردا اگر سروش از صحنه کنار برود، خود حوزه همین حرف را دوباره می‌زند و این جنگ سروش و حوزه واقعاً جنگ اعتقادی نیست. جنگ خود حوزه است؛ یعنی خود حوزه حرف سروش را قبول دارد.

۵ ــ عدم امکان تعیین کمیت همه‌ی کیفیات به لحاظ محدودیت ظرفیت تئوری

س۱) منحل کنیم باید ریاضیاتی داشته باشیم که برای هر عنصر موجود در عالم، یک عدد ارائه دهد و مطلقاً تکرار پذیر نباشد. کما اینکه واقعیت عالم نیز تکرار پذیر نمی‌باشد.

ج) آن مطلب که در وسع ما نیست.

س۱) یعنی وسع هیچ منطق بشری این گونه نیست که بتواند کائنات را،

ج) آیا شما ابزار تصرف خود را برای نظام جامعه تان می‌خواهید؟

س۱) یعنی می‌خواهید بفرمایید که به میزان ادراک جامعه می‌توان موضوعات را از یکدیگر تفکیک نمود.

ج) ما اولاً نمی‌گوییم که اولین و آخرین فلسفه‌ای که هست همین است و بس. بلکه می‌گوییم این ابزاری برای تصرف در امور اجتماعی است. البته تا مرحله‌ای که در آن رده و مرحله به گونه‌ای توسعه یافتگی پیدا شود بتواند معادلات کمی که شما قائلید مثل ۱، ۱۰۰، (نامفهوم) ۱۰۰۰ یا ۱، ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰۰۰ بجای اینکه ۱و۲و۴ بگوییم، بتواند کشش متناسب خودش را پیدا کند. و اگر این گونه شود همان گونه که تعداد کیفی آن پر می‌شود تعداد کمی آن نیز پر می‌شود تا معادله‌ی دیگری بیاورید؛ یعنی ما مثل آقایان،

حقیقتی را قائل نشده ایم که بگوییم مثلاً ذات مقدس الهی را باید به وسیله‌ی این، اثبات کرد. مسلم است که این حرفها را نمی‌توان زد.

پس این ابزاری است برای سیر از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر تا تصرف در آن انجام شود. حتماً باید در این ابزار، قدرت ایجاد فکر جدید، علاقه و فاعلیت جدیدی باشد تا چیز جدیدی پیدا شود و مسلماً هم پیدا می‌شود. اصلاً معنی «غیر وحی بودن» همین است که چیز جدیدی پیدا شود چرا که اگر پیدا نشود امر مطلوبی نخواهد بود. اینکه به شیخ الرییس، رییس العقلاء و خاتم العقلاء تعبیر می‌شود حرفهای گزافی است.

س۱) عقلی هم که ایشان تعریف کرده اند خاتمش نیز باید خود ایشان باشد!

ج) وقتی که قرار باشد به رسول الله(ص) از جانب خداوند تعالی لقب «عقل کل» داده شود، نمی‌توان به دیگری لقب رییس العقلاء داد. چرا که در عالم، حدّ وجود دارد. سپس می‌گویند که اگر عقل در مقابل شرع قرار گیرد، آن را قید بزنید.

س۱) واقعاً رییس آن عقلاء نیز همان است!

ج) می‌گویند اگر حکم عقل محض با حکم شرع معارض شود، ابتدا سعی کنیم به گونه‌ای این تعارض را از بی ببریم و اگر نشد، آخر الامر مجبوریم که عقل را مقدم بداریم. مثل حرف آن ظریف که می‌گفت «اگر عقل نباشد، (که البته نیست) مردم به چه دلیل این کلام را قبول کنند»؟! این را واقعاً عرض می‌کنم که نعوذ بالله گفته می‌شود اول خدا و رسول را ثابت کنید، سپس احکام را اثبات نمایید.

برادر نجابت: این تازه همان حرفی است که دکتر سروش می‌زند که با آن مخالفت می‌شود. حال اگر امثال سروش از صحنه کنار روند، باز طرفداران این حرف در حوزه هم دیده می‌شوند. چرا که برخورد سروش با حوزه، جنگ اعتقادی نیست.

ج) آیا خود حوزویان با هم جنگ دارند؟ آیا همین حرف سروش را، حوزه نیز به آن قائل است؟

س۲) غیر از این حرفی ندارند که. ...

س۱) بله. می‌گویند که بخشی از دین با فلسفه است. نمی‌گوییم فلسفه‌ی بشری. بلکه از آنجایی که بخشی از دین اعتقادات است و اعتقادات هم فلسفی است لذا بخشی ازدین، فلسفی است و متد آن هم فلسفی است. حال اگر در قرآن هم آمده باشد در واقع فلسفه‌ای است که در قرآن آمده است و نه اینکه فلسفه‌ای باشد که اتفاق افتاده است!

ج) پس آیا این کلام بدین معنی است که قبل از قرآن نیز فلسفه، موجود بوده است؟

س۱) خیر. ممکن است به شکل جدیدی استدلال کنند. مثل. .. اصلاً فلسفه یعنی بحث عقلی و با متد عقلی.

س۲) این مثالی را که ایشان می‌زنند مثالی بی ریشه‌ای نیست. عرض من این است که با توجه به سؤال آقای میرباقری، ولو این کیفیات محدود که حضرت عالی می‌فرمایید....

ج) ما به ذهنمان می‌آید که برای اداره کردن یک حکومت، فعلاً بیشتر از ۷۶۰۰ میلیارد وصف که وقتی تقسیم بر ۲۷ شود نتیجه آن حدود ۳۰۰ میلیارد موضوع می‌شود که اگر مجدداً تقسیم بر ۲۷ شود حدود ۱۰ میلیارد موضوع را نتیجه می‌دهد که در واقع ۱۰ میلیارد مجموعه هستند، به بیش از این احتیاج نداریم. پس مجموعه دستگاهها و مجموعه معادلاتی که داریم، مثل این که معادله‌ی پولی را در نظر بگیریم که بسته به عوامل مختلف است، در اینجا ۲۷ عضو دارد و حدود ۱۰ میلیارد الگوی محاسبه.

س۱) یعنی بیشتر از این ضرورت ندارد که ما به الاختصاص‌ها را ضمیمه کنیم؟

ج) خیر. اصلاً ما به نظرمان می‌آید که وقتی ما به الاختصاص‌ها به این تعداد برسد، چون کل علوم و جهت مسائل علوم هم مشخصند نیاز نیست که تخمین چیزی را حدس بزنیم بلکه تعداد آنها کاملاً مشخص است. مثلاً اگر رشته‌های علوم فرضاً حدود ۵۶ هزار رشته باشد، علوم اصلی تان کلاً ۷۲۰ تا می‌شود. مثلاً اگر اصول فلسفی علوم تان روی ۲۷ باشد.

س۴) مگر اینها بر اساس محاسبه نظری نیست بدین معنی که منبعث از فلسفه‌ی مادری است؟

ج) بله. ما فلسفه‌ای داریم که این فلسفه دارای ظرفیتی است. حال شما ممکن است بگویید که تمام این ظرفیت حدود ۱۰۰ سال کار تحقیقی لازم دارد ولو اینکه با استفاده از کامپیوتر نیز باشد، اما برای پیاده کردن و کار کردن و نتیجه گرفتن، کلاً این مقدار سال (۱۰۰ سال) مورد نیاز است. ولی ما می‌گوییم که به فرض برای محاسبات و معرفی موضوعات هم از کامپیوتر استفاده کرده‌اید؛ حال اگر قرار باشد که انسان‌هایی در عینیت، اموراتی را انجام دهند، مسلماً کنترل این افراد زمان می‌برد.

س۱) سؤالی که در اینجا قابل طرح است این است که. ..

ج) حال مجدداً سراغ بحث می‌آییم. به نظر می‌آید اجمال بحث تا حدودی در مسئله‌ی ریاضیات روشن شده باشد. صحبت ما در مورد ریاضیات و به تعبیر بهتر، ادبیات سنجشی با ادبیات کیفی که نحوه‌ی دیگری از سنجش در آن اصل می‌باشد چرا که محال است سنجش اصل نباشد چرا که شما می‌گویید: من برهان آوردم یا اینکه می‌گویید این وصف نسبت به آن وصف چنین و چنان است، در اینجا سنجش وجود دارد. البته سنجشی که در اینجا مصطلح و متعارف است به عنوان (سنجش) کمی در واقع، ...

۶ ـ اعتباری نبودن کمیت به لحاظ غایت داری آن

س۴) همان گونه که می‌فرمایید منطق صوری. ... در نظام به کار گرفته می‌شود و از طرفی ما به اصطلاح کم متصل و کم منفصل که در ریاضیات منطق صوری مطرح است، اشکال داریم. شما هم فرمودید که در اروپا و جاهای دیگر هم همین اشکال را گرفته اند. چرا که معنی ندارد که پیوستگی وجود نداشته باشد. بنابراین، معادله، تولید شده است و مشتقات این کار پیدا شده است؛ یعنی گفته‌اند که برای توصیف یک چیز، لازم است تابع آن تعریف گردد البته به گونه‌ای که قبل و بعد نیز در آن وجود داشته باشد و سپس تغییر آن را نیز ضمیمه کنیم تا مثلاً به تعریف با عدد یا هر چیز دیگری شود. اینکه حضرت عالی تا این قسمت فرمودید. بحث را پیش بردیم که هیچ کمیّتی منهای کیفیتش و نسبت، که نسبت در توسعه، اصل باشد و. .. و آخر الامر چیزی می‌فرمایید که منتهی می‌شود به همین سؤال آقای میر باقری که فرمودند ما تعداد کیفیات و کمیاتی داریم که خودش، خودش است؛ یعنی همان گونه که فرمودید هر چیزی جای خودش را دارد و تعدد بردار هم نیست. در تعریف انتزاعی که می‌فرمایید من متوجه نمی‌شوم که چه تفاوتی با آن طرف قضیه پیدا می‌کند؟ یعنی آنها نیز اشکالاتی را به منطق صوری گرفته‌اند. پس تفاوت آن باید این باشد که ما کیفیات پیوسته داریم و غیره، ریاضیات نیز کم و کیف آن به هم عجین شده است و قابل انفصال نیست اما تعریفی است؛ یعنی آن را از واقعیات کیفیات می‌برند. می‌گویند تعریف این است که هر کمیتی را که قائل شوید، کیفیت خاصی خودش را می‌آورد و بالعکس. حضرت عالی چون می‌خواهید بفرمایید که به حقیقتی ارتباط دارند که البته این حقیقت امری اسلامی است.

ج) صحبت ما این است که تعریفی و قراردادی را مطلقاً قبول نداریم.

س۴) بله. چون منجر به این نتیجه می‌شود به لحاظ این که در تفسیر عالم عاجر هستند لذا نمی‌خواهند از این معنی دست بردارند که ما ریاضیاتی انتزاعی داشته باشیم. قبل از آن می‌گفتند ما ریاضیت را ارائه می‌دهیم، هر مقدار با عینیت سازگار بود فبها و هر چه بیشتر سازگار باشد بهتر خواهد بود ولی چون نمی‌خواهند ریاضیات انتزاعی محض را بپذیرند، لذا خلط این ۲ مسئله با هم پیش آمده است. اما اشکالی که پیدا شده است این است که می‌گویند تعریفی است.

ج) عرض من این است که به فرض محال اگر تعریفی باشد، شما اصلاً برای چه این تعریف را ارائه می‌دهید؟ چون که تعریف بدون غایت نیست و بدون اینکه در ذهن شما هم ریشه نداشته باشد نمی‌باشد؛ یعنی همین که شد، معنی‌اش این است که تعریفی نیست.

س۱) یعنی باید ریشه‌ی اعتبار را تعریف کرد. آیا تعریفی یعنی قراردادی است؟ وقتی که ریشه‌ی قرار، تحلیل شد، از قرار بیرون می‌آید. در دستگاه علیت هم باید این را بگویند نه تنها دستگاه فاعلیت؛ یعنی می‌گوییم علیت تامه اقتضا می‌کند که این اعتبار، اینجا بشود که درواقع این دیگر اعتبار نیست بلکه مثل حقایق عالم خواهد بود؛ یعنی اگر علیتی نگاه نکرده بلکه دلیلیتی نگاه کنیم آن گاه اعتباری می‌شود. و اگر همان اعتباری را با دید علیت نگاه کنیم، یعنی از زاویه مفهوم بودن به آن نگاه نکنیم بلکه از زاویه اینکه. ..

ج) نهایتاً نمی‌توانند حرکت را جوابگو باشند.

س۱) این اشکال دیگری است ولی از آن زاویه که نگاه کنیم، علت تامه‌ای دارد که بالضروره بایست در این مرحله، به استناد این علت پیدا شود.

ج) یعنی اگر شما پاسخ دهید که«من این قرار را می‌گذارم که فلان مشکل را حل کنم» معلوم می‌شود که در اینجا نسبتی بین قرار و مشکل است. واگر بگویید که من خودم می‌خواهم آن هدف را ایجاد کنم و نه مشکل را، یعنی خودم می‌خواهم مسئله آفرین باشم نه اینکه مسئله‌ای را حل کنم که انگیزه‌ی آن در جامعه وجود دارد، در هر صورت این امر کاشف از مسئله‌ای است که بر. ... ندارد.

س۲) البته خود آنها می‌گویند که فقط بایست هماهنگ باشد. و. ...

ج) خیر. آنها فقط معیار صحت آن را می‌گویند. اینها معیارهایی است که برای اینکه بفهمیم چه قراری خوب است، آن وقت بگویید قراری که کارساز باشد، شمول داشته باشد. این یعنی ویژگیهای قبول اجتماعی آن را دارید ذکر می‌کنید؛ یعنی ویژگیهایی که چرا چنین قراری را می‌گذارم؟ حال مثلاً ۵۰۰ ویژگی داشته باشد اما چرا شما چنین کاری را می‌کنید؟ در این صورت چه جوابی دارند؟

س۲) منجر می‌شود به اینکه ریاضیات، یک بازی ذهنی است که به جبر و. ... می‌رسد.

ج) چرا این بازی را می‌کنند؟

ج) چه اشکالی دارد به جبر برسانند؟ ما که در این وضع صحبت می‌کنیم سؤالمان این است که چرا این بازی را می‌کنند؟ بایست به خصوصیتی بازگشت کند که معنی این بازگشت این است که قراردادی و بازی نیست.

س۲) من متوجه فرمایش شما هستم اما می‌گویم که ایشان به همین شمول می‌رسند؛ یعنی می‌گویند که به این دلیل که این مسائل بیشتری را می‌تواند حل کند.

ج) این معیار قبول اجتماعی است نه معیار اصلیش.

س۲) شما می‌فرمایید که چرا ایشان این کار را می‌کنند؟ جواب می‌دهم چون که به تنگناهایی رسیده‌اند.

ج) آیا این درد مسئله را حل کرده است؟ ما مثلاً ۲۰ تا داریم که حالا یکی بیشتر یا کمتر.

س۲) سؤال این است که چرا بخواهند بیشتر مسئله را حل کنند؟

ج) بله. سؤال همین است؛ یعنی چه ربطی بین قراردادی بودن و بیشتر حل کردن مسائل وجود دارد؟ چرا باید مسائل بیشتری را حل کند؟

س۲) انسان دلش می‌خواهد که مسائل را

ج) چرا انسان دلش می‌خواهد؟ این در واقع مخلّ به قرارداد است. من در اینکه قصد پی گیری این سؤالات و «چراها» را دارم در واقع به دنبال پی گیری فلسفه‌ی ریاضیات هستم نه اینکه در حال توصیف کارهایی که ایشان می‌کنند هستم. لذا می‌گویم چرا؟ حال ممکن است بگویید که این از موضوعات علم روان شناسی است و نه علم ریاضی. چرا که ریاضیات خود را ملزم به جواب‌گویی مسائل روانشناسی و جامعه شناختی نمی‌داند. که این درواقع نوعی فرار است.

س۱) ذات ریاضی تابع مقصد است.

ج) حتماً! یعنی هم تابع مقصدت و هم از این طرف اقتضای آن حدی است که قرار می‌دهند؛ یعنی از هر فاعل تبعی هر کاری ساخته نیست. و لذا تلاش ریاضی، موضوع پیدا می‌کند.

س) در خود حد، اینکه چرا این حد را قرار داده اند در واقع تابع مقصدش بوده است؟

ج) نسبت بین تابع و حد است. که این نسبت بین تابع و حد در مجموعه‌ی بزرگتر دقیقاً جایگاهش معلوم می‌شود. اگر پیش‌فرض‌های اولیه، مجموعه‌اش نسبتی به حد نداشته باشد یا نسبتی به مقصد نداشته باشد معنی‌اش این است که کار در نیامده است.

س۱) سؤالی که هست این است که آیا ما می‌خواهیم قائل به کم و کیف شویم و سپس آن را متحول کنیم؟

ج) شما در تولیدات بحث‌هایی که از ابتدا تا کنون داشته‌اید، مجبورید که مطلبی را گفته و قید آن را نیز تا آخر بگویید.

س۱) حال سؤال دیگری را عرض می‌کنم به اینکه اگر بنا باشد که یک دسته از مفاهیم مربوط به حدی باشد که عالم را فقط به صورت کثرت می‌بیند. دستگاه دیگری هست که. ...

ج) نگویید که مربوط به حد است فقط.

س۱) عرض من این است که اگر قرار شد که وحدت و کثرت را باهم ببینید دیگر کثرت جدید را بایست تعریف کنید نه این کثرت‌هایی که این منطق و این حد، تعریف می‌کند، بیاید و آن را بگونه‌ای به وحدت برساند.

ج) یعنی آیا تعاریف قبلی را باید تعریف جدیدی کند یا اینکه آنها را اصلاً طرح و طرد کند؟

س۱) سؤال هم در همین جاست.

ج) نظر ما هم همین است که نباید آنها را طرح کرد.

س۱) عرض من هم این است که به فرض حد اصالت وجود و ماهیت،. ..

ج) بله. مگر کفار چه چیزی را می‌گویند؟ نمی‌توانیم بگوییم که فساق چه چیزی می‌گویند. مسلماً سابق ذهنی را می‌گیرد، تازه کفار ذهنی را می‌گیرد تا چه رسد به فساق ذهنی.

س۱) عرض من این است که ما که نباید تعاریف خود را بر اساس ملاحظه‌ی تعاریف آن منطق و به وحدت رساندن آن ببینیم.

ج) خیر. ما می‌توانیم....

س۱) حضرت عالی هم اکثر اوقات همین کار را می‌فرمایید؛ یعنی در نحوه‌ی مفهومی وقتی که تکثیر می‌فرمایید که ظرفیت و جهت و عاملیت که ۳ مفهوم جدید است و ساختار خاصیت تقوم آن، یک نظام تعاریفی را در واقع ایجاد می‌فرمایید.

.

«والسلام»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۲۹) تاریخ: ۷۱/۱۱/۲۲

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

۱ ـ بررسی احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط اوصاف با یکدیگر

۲ ـ بیان اولین و آخرین مرحله تکرار واحد بر مبنای ولایت

«فهرست»

بحث (۱) بررسی احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط اوصاف با یکدیگر

۱ ـ خطی نبودن حق فاعلها به تبع هم، روشنگر نحوه ارتباط اوصاف با هم

۲ ـ احتمال ۱ـ محدود شدن اوصاف به ۹ وصف، در صورتی که ظرفیت ظرفیت به جهت آن جهت ظرفیت به عاملیت آن و عاملیت ظرفیت به ظرفیت آن مرتبط باشد

۳ ـ احتمال ۲ ـ ظرفیت از طریق جهت ظرفیت با کل مرتبط گردد

۴ ـ احتمال ۳ ـ ظرفیت از طریق اوصاف جهت و عاملیت با کل مرتبط گردد

۴/۱ ـ پیدایش ۸۱ وصف حاصل این احتمال

۴/۲ ـ ظرفیت، جهت و عاملیت. اوصاف متصلی نیستند که به بیان نحوه ارتباط آن احتیاج باشد.

۴/۳ ـ از ضرب وصف اولیه در هم اوصاف دو سطح دیگر حرکت بدست می‌آید

۴/۴ ـ امتناع حرکت در صورت وحدت مرتبه اوصاف ظرفیت

بحث (۲): اولین مرحله و آخرین مرحله تکرار واحد بر مبنای ولایت

۱ ـ اولین مرحله تکرار عدد به وسیله سه مرتبه تکرار عدد ۳ (۲۷=۳۱)

۱/۱ ـ عدم امکان کمتر یا بیشتر بودن اوصاف کوچکترین موضوع از ۲۷ وصف

۲ ـ آخرین مرحله تکرار عدد به وسیله ۲۷ مرتبه تکرار عدد ۳ (میلیارد ۷۶۰۰ = ۳ به توان۲۷

۲/۱ ـ ۳ به توان مناسبات موضوع اصلی (۲۷) بیانگر آخرین ظرفیت این تئوری

۲/۲ ـ ۳ به توان یک (۲۷) تشکیل دهنده مجموعه اوصاف موضوع اصلی

« بسم اللّه الرحمن الرحیم»

جلسه: (۲۹) **تاریخ: ۷۱/۱۱/۲۲**

اصل بحث: ۱ ــ بررسی احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط
۲ ــ بیان اولین و آخرین مرحله تکرار واحد بر مبنای ولایت

حجت الاسلام میرباقری: .. و این را مباحث فلسفی تأمین می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا؟

س) چون فرض این است که «ظرفیت، جهت، عاملیت»، به عنوان «اوصاف توسعه» شناخته شده‌اند.

ج) یعنی اولش «فاعل محوری، فاعل تبعی و فاعل تصرفی» است.

س) تقسیم فوق هم به عنوان «اوصاف ساختاری» شناسائی شده است

ج) اولین سوال چیست؟

س) سوالاتی که هست این می‌باشد که باید ببینیم که روش توسعه قدم بعد چیست و بعد ببینیم که ظرفیت توسعه آن چقدر می‌باشد و سپس تناسبات کمّی کل را معرفی کنیم. فرمودید مرکب ما که سه وصف دارد به بیست و هفت وصف تحلیل می‌شود. در تبیین قدم اول که این سه وصف، نُه وصف می‌شود، کانه یک برهانی اقامه فرمودید که هر موضوع متغیری «ظرفیت، جهت، عاملیت» دارد، بنابراین این سه وصفِ ظرفیت، جهت و عاملیت هم چون فاعل هستند باید هر کدام «ظرفیت جهت و عاملیت» داشته باشد.

ج) هر کدام از اینها فاعلی هستند که ایجاد شده‌اند و موصوف قرار می‌گیرند.

س) دو فاعل خودش «ظرفیت، جهت و عاملیت» دارد.

ج) اگر صلاح می‌دانید این سه وصف را که از ولایت به دست آمده است به عنوان اوصاف پی نام گذاری می‌نماییم، چون اوصافی است که در کلیه موضوعات یافت می‌شود. از جمله موضوع خود مدل. و منظورمان هم از «پی»، شالوده و ریشه است. این گونه می‌نویسیم اوصاف فلسفی (پی) سه تا است: ظرفیت، جهت و عاملیت.

س) در این صورت اوصاف محوری تبعی، و تصرفی کجا قرار می‌گیرد؟

ج) آنها درباره توسعه نیست، بلکه درباره ساختار است؛ یعنی عین همین پی را باید درباره ساختار نیز بگوییم. اوصاف توسعه همان ظرفیت، جهت و عاملیت است. اما از آنجا که در دستگاه خود چیزی نداریم که فاعل نباشد هر مرتبه اوصاف هم مرتبه‌ای از

وجود فاعل است. به این ترتیب باید گفت این سه وصف «پی» هم از سه وصف دیگر تشکیل شده‌اند، لذا به نُه پایه بار کن می‌رسیم؛ یعنی هر کدام از اینها (سه وصف پی) به ظرفیت، جهت و عاملیت تقسیم می‌شوند.

می‌خواهیم بگوییم که هر کدام از اینها در مرتبه بعد هم حضور دارند و هم منصوب می‌باشند؛ یعنی اینگونه نیست که ما ظرفیتی را که در اول کار داریم نسبت به عاملیت هیچ گونه ارتباطی نداشته باشد. بنابراین صحیح است که ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت بگوییم.

س) تا اینجای بحث روشن است، اما در قدم بعد آن چگونه فقط از همین طریق آنها را مرتبط می‌دانیم؛ یعنی می‌گوییم هر یک از ظرفیت و جهت و عاملیت که مربوط به تقسیمات ظرفیت هستند و از طریق اوصاف جهت با اوصاف عاملیت، مرتبط هستند. و این، طریق توسعه آنها هست چرا که می‌فرمایید «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت» «ظرفیتِ ظرفیتِ جهت» و «ظرفیتِ ظرفیتِ عاملیت»، یعنی ظرفیت از طریق اوصافِ جهت با اوصافِ عاملیت در ارتباط است. بنابراین هر وصفی از اوصافِ جهت با سه وصف از اوصافِ عاملیت در ارتباط است و ظرفیت هم از طریق آن وصف با اوصافِ عاملیت در ارتباط است. بنابراین هر وصفی از اوصافِ ظرفیت به نُه وصف تبدیل می‌شود.

بحث (۱) بررسی احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط اوصاف با یکدیگر

مقدمه ــ اشتداد بر مبنای ولایت معین کننده نحوه ارتباط اوصاف با کل

ج) یعنی هر وصف از اوصاف ظرفیت.

س) نُه وصف نوشته می‌شود؛ یعنی ظرفیت آن از طریقِ اوصافِ جهت با اوصافِ عاملیت، ارتباط پیدا می‌کند. هر وصفِ از اوصافِ جهت هم با هر سه وصفِ اوصافِ عاملیت در ارتباط است. پس طبیعتاً هر وصف آن، نُه وصف می‌شود، ظرفیت از طریق ظرفیتِ جهت با سه وصف و از طریق جهتِ جهت با سه وصف و از طریق عاملیتِ جهت نیز با سه وصف مرتبط می‌شود، بعد جهت ظرفیت هم همین نُه تقسیم را پیدا می‌کند و عاملیت ظرفیت هم همین نُه تقسیم را پیدا می‌کند. این را اگر به عنوان یک مدل تعریفی بگوییم که ما در تقوم اوصاف به هم، مدل تعریفی که ارائه می‌دهیم این است که این گونه هم متقوم هستند. ولی برهاناً چرا باید نحوه تقوم این چنین باشد؟ یعنی فرض می‌کنیم که...

ج) آیا اینها با هم تعلقی دارند یا خیر؟

س) بله. دارند، اما چرا تعلق، به این شکل باشد؟ یعنی چرا مثلاً ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت از طریق جهت خودش با کل مرتبط نباشد؟ چرا ظرفیت را جدا با کل مرتبط می‌کنیم و جهت را هم جدا با آن نُه وصف، مرتبط می‌کنیم و عاملیت را هم جدا؟

ج) به برهان اشتداد.

۱ ــ خطی نبودن حق فاعلها به تبع هم، روشنگر نحوه ارتباط اوصاف با هم

س) یعنی ظرفیت از طریق جهتِ خودش با کل مرتبط می‌شود.

ج) خیر. به برهان اشتداد مرتبط می‌کنیم. اگر صورتی را که گفته شد در خاطر مبارکشان باشد، وقتی می‌گفتم که فاعلی برای فاعل دیگر خلق شود، به صورت خطی خلق نمی‌شد. اگر خطی می‌آمدیم اشکال وارد بود که چند فرض دارد، یک فرض این است که برای فاعل محور، فاعلی خلق شود و برای فاعل دوم نیز فاعلی خلق شود و برای فاعل سوم نیز فاعل خلق گردد. در این صورت به صورت خطی پشت سر هم انجام می‌گرفت. گفتیم که این (مطلب) تمام نیست و سرش این است که در مرتبه دوم، هم فاعلِ اول تقاضا دارد و هم فاعل دوم تقاضا دارد. اگر این طوری شود باید هم فاعلی که نام آن را ظرفیت گذاشتیم تقاضا داشته باشد و لو تقاضائی تبعی و هم فاعل دوم که آن را به نام جهت یا خواست نامیدیم باید تقاضا داشته باشد.

و هم فاعل سوم. اصولاً نحوه‌ی تکثیر دو چیز را فرمودید، اول اینکه این مطلب در اشتداد تمام شده است که وقتی فاعل اول شَدید می‌شود معنایش این است که برای آن فاعلی خلق می‌گردد و هیچ گاه هم آن از شدیدتر شدن رها نمی‌شود. حضور او در مادون، یعنی خلقت یک چیز در پایین که متعلق به او است در عین حالی که برای دومی نیز همین را ذکر می‌کنید برایشان ایجاد می‌شود، و برای هر دو با هم خلق می‌شود. لذا شما نمی‌گویید که فقط برای یک به صورت یک خط خلق می‌شود. اگر به صورت خط نیست باید برای «ظرفیت» کسی خلق شود و برای «جهت» نیز کسی خلق بشود یا خیر؟

یعنی می‌خواهم ببینیم که ارتباط مجموعه با هم بر اساس برهان اشتداد باید چگونه باشد؟

س) این چه چیزی را ایجاب می‌کند؟

ج) یادداشت حضرتعالی اگر در باب اشتداد (هنوز موجود) باشد و برای من بخوانید که از آن استفاده کنم...

س) مطالب اشتداد هنوز در یادم هست.

ج) مباحث اشتداد چگونه تکثیر می‌شد؟ وقتی می‌گفتم که مجموعه آن به صورت خط نیست، نتیجه اش چیست؟

س) آن بحث فلسفی را چگونه به اینکه این بیست و هفت تا می‌شود تبدیل کنیم؟

ج) شما ۹ تا را به صورتی که در تکثیر می‌گفتید در اینجا ارتباط دهید. بگویید که نمی‌خواهم این سه تا را به صورت خطی یا به صورت صفحه ارتباط دهم.

س) این محل بحث نیست که ظرفیت از طریق بقیه اوصاف توسعه پیدا می‌کند، چرا که به منزله‌ی محورست. محور، حضور در مراتب بعد دارد و این توسعه‌ای که برای بقیه وقع می‌شود محور در آن شریک است نه اینه فقط توسعه خاص خودش است.

ج) درست است، ولی در عین حالی که محور در آن شریک است برای فرد آنها نیز خلق مستقل وجود دارد یا خیر؟

س) بله. البته نمی‌دانم که اگر فاعل تبعی نیز باشند می‌توان برای آنها توسعه مستقل فرض کرد.

ج) خیر. فاعل تبعی هم بدین معنی نیست که برای آن هیچ تغییری فرض نشود.

س) تغییر فرض می‌شود.

ج) اگر فرض تغییر داشت معنایش این است که ولو بعد از تقاضا یک نحوه تصرفی در خودش دارد، یعنی یک نحوه ایجادی را باید دارا باشند. در اول اگر سوال می‌کنیم که بیاییم ترسیم بکنیم، آیا واقعاً این مسئله ظرفیتی را که ما می‌گوییم نسبت داشته باشد به ظرفیت ـ مثلاً ـ جهت و نسبت داشته باشد به ظرفیت عاملیت، اگر نداشته باشیم مگر این که می‌گویید این ظرفیتی را که داریم یادداشت کنیم، ظرفیتِ ظرفیت که این به جهت ظرفیت مربوط است و از جهت ظرفیت هم آمده و به عاملیتِ ظرفیت مربوط می‌شود. می‌گویید که این عاملیتِ ظرفیت به ظرفیتِ جهت مربوط می‌شود.

س) سئوال من هم همین است که چرا ارتباط آنها منحصر به این طریق است؟

ج) ما باید احتمالات را احصاء بکنیم.

س) فرض کنید اینگونه باشد که ظرفیت از طریق جهتِ خودش مرتبط با جهت خودش شود و از طریق جهتِ خودش به کل مرتبط شود.

ج) گاهی است که از اول، می‌خواهیم احتمالی را انتخاب نماییم.

ولی گاهی است که نمی‌خواهیم چنین کنیم، بلکه می‌خواهیم احتمالات مختلف را احصاء کنیم. برای احصاء احتمالات مختلف نیز ممکن است بیست رقم ارتباط بیان کنید و اشکالی هم ندارد.

س) استقرائی که نباید باشد.

ج) احتمالات به این می‌رسد که خیر. ولی در بحث ما احتمالات محدود است و به جائی می‌رسد که احتمال جدید امتناع می‌یابد.

س) یعنی چنین استقراء تام نسبت به همه احتمالات چنین مجموعه پیچیده‌ای بسیار مشکل است.

ج) خیر. استقراء تام تنها نسبت به سه و نُه تا می‌باشد. مجموع فرض‌هائی که دارید. عقلاً نمی‌تواند از بیست و هفت فرض بیشتر باشد ما که نمی‌خواهیم. مجموعه پیچیده هفت هزار میلیاردی را که نمی‌خواهیم احصاء کنیم! حداکثر مجموعه‌ای که می‌توانید درست کنید بیست و هفت مجموع است بالاتر و بالاخر از این مقدار ممتنع است. حتی به بیست و هفت هم نمی‌رسد چرا که شما اول کار آن را تقسیم به سه کرده‌اید و همین که آن را تقسیم به سه کردید معنی‌اش این است که دیگر بیست و هفت هم ندارید و بیست و هفت بر سه که تقسیم شود، شما نُه دارید. حال می‌خواهیم پایین‌تر از آن را عرض کنم که سه تا سه تا هم که قبول کردید معنی‌اش این است که یک بار دیگر هم تقسیم را حذف کردید. در عین حال شما می‌گویید که یک فرض این است که از عاملیتِ ظرفیت می‌آید و به ظرفیت جهت، و از ظرفیت جهت هم به جهتِ جهت می‌آید و از جهتِ جهت هم به عاملیتِ جهت می‌آید. فرض‌هایی را که در ارتباط داریم ببینید که چه فرضهائی است؟ فرض را که شما می‌گویید این است که بگوییم ظرفیتِ ظرفیت، ارتباطِ مستقیم به ظرفیت جهتِ و ظرفیتِ عاملیت ندارد.

س) من نمی‌گویم که ارتباط مستقیمی ندارد. چرا از طریقِ جهت، ارتباط نداشته باشد؟

ج) این ارتباط هم غیر مستقیم دارد.

س) یعنی ارتباط مستقیم هم داشته باشد و هم آن ارتباط را هم داشته باشد. چرا ارتباط را منحصر به این ارتباط کنیم که ظرفیت، مؤثر در ظرفیت است.

ج) این یک فرضی است که بگوییم اینگونه ارتباط وجود داشته باشد.

س) ما می‌گوییم می‌شود اوصافی ظرفیت، از طریقِ اوصافِ جهت با اوصافِ عاملیت مرتبط شود.

ج) در درون خودش هم اوصافِ ظرفیت، ظرفیت به جهت خودش و از جهتِ خودش به عاملیت خودش و از عاملیت هم به. ..

س) مشخص است. سوال من این است که ما در تبیین اوصاف خود جهت را مستقل موضوع قرار می‌دهیم و می‌گوییم جهت با ظرفیت مرتبط است، جهتِ ظرفیتِ ظرفیت و جهتِ ظرفیتِ جهت و جهتِ ظرفیتِ عاملیت. این گونه توصیف می‌فرمایید که عاملیت را مرتبط با ظرفیت می‌فرمایید و جهت را هم با ظرفیت و ظرفیت را هم با ظرفیت و بعد ظرفیت را با این سه وصف مرتبط می‌فرمایید. باز هر یک از اوصاف این را با وصف دیگر جهت و از طریق آن با اوصاف عاملیت.

۲ــ احتمال ۱ــ محدود شدن اوصاف به ۹ وصف، در صورتی که ظرفیت ظرفیت به جهت آن جهت ظرفیت به عاملیت آن و عاملیت ظرفیت به ظرفیت آن مرتبط باشد

ج) گفتیم که هر یک از ظرفیت، جهت و عاملیت فاعل هستند و سه وصف دارند. تا اینجا که بر اساس فلسفه خودمان جای بحثی ندارد. اگر بگوییم که اینگونه با هم ربط دارند که ظرفیت آن به جهتش ربط دارد و جهتش به عاملیتش و عاملیتش به ظرفیت آن ربط دارد؛ یعنی از وصف سوم به وصف اول بیائیم این یک فرض است در این فرض تعداد اوصاف اضافه نمی‌شود و همان نُه تا هست. این فرض ما فقط نُه وصف دارد.

س) یعنی عاملیت آن فقط مؤثر در اوصاف بعدی باشد. نه. اینطور نیست چرا که ما می‌خواهیم بگوییم که فرد ظرفیت هم مؤثر است و جهت هم. ..

۳ــ احتمال ۲ــ ظرفیت از طریق جهت ظرفیت با کل مرتبط گردد

ج) فرض دوم کدام است؟

س) عرضم این است که ظرفیت از طریق جهت، مرتبط با اوصاف جهت و از آن طریق با اوصاف عاملیت. مثلاً ظرفیتِ جهتِ ظرفیتِ جهت بشود. چرا این گونه نگوییم؟

ج) ظرفیتِ این جهت. ..

س) خیر. ظرفیت جهت خودش (منظور من است).

ج) همین طور هم شده است چرا که گفتیم، ظرفیت جهت و بعد هم جهت عاملیت گفتیم.

س) من عرضم این است که بنابراین از طریق جهت خودش هم مرتبط با کل شده است؟

آیا این هم ملاحظه شده است؟

حجت الاسلام صدوق: در این فرض خیر.

ج) در این فرض از طریق جهت خودش فقط با عاملیت مرتبط شده است.

س) عرضم این است که چرا ظرفیت از طریق عامل فروش مرتبط با این اوصاف نشود؟

ج) یعنی از طرف خودش مستقیماً نشود؟

س) خیر هم آن بشود و هم این بشود، چه اشکالی دارد؟

ج) خودش هم مربوط بشود؟

س) یعنی خود نُه تا وصف ظرفیت جهت بشود ظرفیتِ عاملیت، نُه تا وصف، یعنی چه اشکالی دارد که ما آن را چهار وصفی کنیم؟ بگوییم ظرفیتِ جهتِ ظرفیتِ ظرفیت، ظرفیتِ جهتِ ظرفیتِ عاملیت تا بعد ببینیم که آیا بیشتر از آن هم می‌توان کرد یا خیر؟

ج) عنایت بفرمائید! این ظرفیت جهتِ. .. غرض شما همین جهت است؟

س) بله. همین جهت است، ظرفیتِ عاملیت.

ج) از این ظرفیت هم غرض ما یک است؟

س) بله. همین مقصود است.

ج) همین هم که می‌گویید که به آن [؟] می‌گویند.

س) یعنی دو، یک. ..

ج) برای اینکه اشتباه نکنم و بعداً فراموش شود. این هم جهت ظرفیتِ عاملیت است، به این هم یک کد بدهم.

س) کد آن ۲/۱ می‌شود.

ج) به کجا؟

س) به ظرفیت که ۳/۱ بشود.

ج) دیگر اینها جهت نمی‌خواهد؟

س) خیر. می‌توان در قدم بعدش (چنین کرد) که پنج وصف می‌شود و سپس از طریق ترکیب شش تا وصف بشود.

ج) اینجا ظرفیتِ جهتِ ظرفیت می‌گوییم؛ یعنی دو یک به چه چیز بنویسم؟

س) به ظرفیت که ۳/۱ می‌شود.

ج) در این صورت ببینیم این فرض شما را می‌توان در اینجا پیدا کرد یا خیر؟ یعنی آیا ما وقتی که می‌گوییم ظرفیتِ جهتِ ظرفیت، شما می‌گویید که ربط ظرفیتِ جهتِ ظرفیت به چه چیز پیدا می‌شود؟

س) عرض من این است که آنچه در مدل است، ظرفیتِ جهت است، آن هم این جهت که اگر کد بگذاریم مقصود از جهت این جهت است. چرا که حضرت عالی اینطور ترکیب می‌فرمائید: ظرفیتِ جهت ظرفیت؛ یعنی مقصود از این جهت، این جهت است، دو دو نیست، بلکه دو یک مقصود است.

ج) اینجا در صفحه‌ای که یکِ دو آن را گذاشته‌اند آن هست.

۴ ـ احتمال ۳ ـ ظرفیت از طریق اوصاف جهت و عاملیت با کل مرتبط گردد

س) جز علوم است که حضرت عالی هر وصفی را با یکی از این اوصاف مرتبط می‌فرمایید و بعد از طریق آن با اوصاف بعدی یعنی ظرفیت با ظرفیتِ عاملیت و ظرفیتِ جهت از طریق آن با اوصاف عاملیت مرتبط می‌شود.

۱ / ۴ ـ پیدایش ۸۱ وصف حاصل این احتمال

ج) یعنی هشتاد و یک وصف در این هست؟

س) وصفی که هر کدام....

ج) که هر سه تای آن تبدیل به یک فاعل می‌شود.

پاورقی: سه قیدی بودن اوصاف حاصل وجود سه نحوه فاعلیت در پیدایش توسعه

س) چرا چهار وصفی نداشته باشیم؟ و چرا بیشتر از آن نداشته باشیم؟ یعنی چرا ترکیب اینها در سه وصفی منحصر شود؟ اگر ما بخواهیم ارتباط را بسنجیم؛ یعنی در دستگاه مکانیکی فرض کنیم فقط هر بخش آن اگر خودش اعضائی داشت هر عضو از این بخش مستقلاً با سایر اعضاء مرتبط بود؟ یا اینکه هماهنگی معنایش این است که اثرش روی عضو دومِ خودش باید هماهنگ با کل باشد؟

ج) سئوال را بهتر نمی‌دانید که اول در اینجا (اینطور) سوال کنید که آیا مجموعه‌های ما کلاً روی یک روش می‌توانند مجموعه شوند یا اینکه می‌توانند هیچ گونه روشی نداشته باشند؟ یعنی شما بدون روش هم می‌توانید (عمل کنید؟)

س) یعنی یک روش عام می‌خواهیم.

ج) یعنی یک مبنا می‌خواهید. که یا بایست سه و سه باشد یا ۴ و ۴ یا ۵ و ۵ باشد، این عقلی یقینی است یا خیر، یقینی نیست؟

س) یعنی اگر در قدم اول. ..

ج) یعنی اول این را باید تمام کنیم که ما کاری نداریم که ۳ و ۳، ۱۰، ۱۰ ، ۴، ۴ (باشد)، بلکه آیا ما بیشتر از یک روش می‌توانیم تکثیر را استوار کنیم؟

س) اگر کمیت را لازمه کیفیت بدانیم قاعدتاً نه؛ یعنی اگر حد اولیه ما کیفیت خاصی شد تناسب کمّی آن تا آخر کار هست.

ج) سؤال اول من قبل از کمّیت هست، سوال اول من روی این هست که شما بحث اشتدادتان را قانون می‌تواند بردارد یا قانون را نمی‌تواند بردارد؟ بنابراین اگر بنا شد چهار قرار دهید نمی‌توانید دیگر دو قرار دهید، نمی‌توانید سه قرار دهید، فقط باید بر چهار باشد.

س) همین را عرض می‌کنیم که آن کیفیتی را که ما فرض می‌کنیم این یک تناسبات کمّی خاصی را بر می‌دارد.

ج) عرض من این است که بر یک مبنا می‌تواند توسعه پیدا کند، بر دو مبنا که نمی‌تواند توسعه پیدا کند. مبنای شما در توسعه‌ی فاعل، وجودِ فاعلِ مفروض یک، به اضافه فاعل مفروض دو، به اضافه فاعل مفروض سه، بوده است یا خیر؟

س) بله. یعنی دو تا فاعل بوده، بگوییم در توسعه آن فاعل سومی اضافه می‌شود.

ج) یعنی فاعلِ اولی خلق شده، متعلق به فاعل بالاتر بوده است، اگر فرض کنیم که بدون حرکت نمی‌تواند باشد حتماً باید خواست و عاملیت داشته باشد؛ یعنی شما فاعلِ بدون رشد نداشتید؟ اگر فاعل بدون رشد داشتید، بگویید تا بگوییم فاعلیت... یک فرض آن این است فاعل رشد داشته باشیم، یک فرض آن این است که فاعل رشد نداشته باشیم. فاعل در جریانِ توسعه به کمتر از سه می‌تواند تقسیم بشود. فاعل و خواستش و عاملیتش «ظرفیت و جهت و عاملیتش» به کمتر نمی‌تواند.

س) بله.

ج) اگر به کمتر در جریان توسعه نمی‌تواند، به بیشترش هم نباید بتواند. مگر تکرار عین خود همین در توسعه‌اش نمی‌شود؟

س) عرض کردم نحوه توسعه تابع آن حد اولیه می‌شود.

ج) تمام شد. پس ما باید سه تا سه تا تحویل شما دهیم، نمی‌توانیم طوری دیگر بدهیم. کجای آن تعریف هست؟ می‌شود برای ما معین کنید تعریف یعنی چه؟

س) خیر. این یک مدل خاصی هست که حضرتعالی می‌فرمایید.

ج) این مدل خاص، از آن طرف ما می‌گوییم چهار نشدنش را از یک جا به دست بیاورید که این چهار نشدنش تعریفی هست.

س) اما این مدل سه شدنش چرا؟

ج) سه تمام بشود ما سر یک حرف یک قدم به قدم به جلو می‌رویم، سه بودنش آیا تعریفی هست یا خیر؟

س) علی فرض این که تعریفی نباشد؟

ج) علی فرض ما قبول نداریم، این دفعه دیگر علی فرضی نمی‌باشد. شما بگویید به دو مبنا می‌شود تکثیر بشود. اصلاً مبنا لازم ندارد هرج و مرج در عالم جاری هست. اگر بنا شد سه باشد ـ هر فاعلی را درباره ظرفیت، جهت، عاملیت آن را هم سه پذیرفتیم ـ مگر می‌تواند به وسیله جمعِ ضرب تبدیل به یک مجموعه نشود؟ جمعِ ضرب یعنی توان، توان یک آن برابر با بیست و هفت هست. یعنی شما چهار وصفی را با گفتن اینکه غیر از سه نمی‌شود خارج کردید، دو وصفی را هم خارج کردید. آن وقت مفهوم تقوم بیست و هفت تا می‌شود، از تکرارِ واحد، جمع به دست می‌آید تکرار اولی که دارید؛ یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت، سه تا به دست می‌آید. از تکرارِ جمع که لازم سطح پایه هست نُه پایه به دست می‌آید و از تکرارِ ضرب توان به دست می‌آید. با تکرارِ واحد جمع شد، سه تا شد تکرار سه که جمع بود ضرب به دست آمد نُه تا شد، با تکرارِ ضرب توان به دست آمد. توان یکِ سه بیست و هفت می‌شود، آن وقت در بخش ظرفیت، ظرفیتِ نسبت به اوصاف مختلفش، مورد بحث قرار گرفته است. ظرفیت نسبت به ظرفیتِ ظرفیت جهت ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، عاملیتِ ظرفیتِ ظرفیت، همچنین ظرفیتِ ظرفیتِ جهت، جهتِ ظرفیتِ جهت، .. در این نُه وصف، جمع فروض ممکن آمده است. .. درست بکنید که در این معنایش این است که این سه وصف در سه سطح از جمیع خصوصیاتشان به جمیع خصوصیات بقیه مرتبط هستند؛ یعنی اگر به صورت مثلهای جداگانه آن را رسم نماییم هیچ وصفی نداریم که به وصف دیگری مرتبط نباشد. مثلاً اگر یک مثلثی بکشیم که ضلع ظرفیت آن به دو ضلع دیگر، یعنی جهت و عاملیت مرتبط است. این در بیست و هفت وصف که بیاید، مشخص می‌شود هیچ یک از اوصاف نیست که به دو وصف دیگر مربوط نباشد.

س) بله. این کار شده است. اما ظرفیت جدا عاملیت هم جدا و جهت هم جدا با اینها مرتبط شده است؛ یعنی ظرفیت به نُه وصف و جهت ظرفیت هم (۲/۱) به نُه وصف و ۳/۱ هم به نُه وصف تبدیل می‌شود.

۴/۲ ـ ظرفیت، جهت و عاملیت. اوصاف متصلی نیستند که به بیان نحوه ارتباط آن احتیاج باشد.

ج) وقتی نُه تا وصف به آن می‌دهید یعنی. ..

س) یعنی ارتباط خودِ ظرفیت، این جهت به این ظرفیت، کجا معین شده است.

ج) سطر اولش را بیاورید، کدامش را شما می‌فرمایید؟

س) ما بیست و هفت تا وصفِ سه تائی داریم.

عرض من این است که این بیست و هفت تا، طریق ارتباط آن این است که اوصافِ ظرفیتی از طریق اوصاف جهت با عاملیت به طور جداگانه مرتبط می‌شوند. ظرفیتِ جهت سه وصف می‌شود، ظرفیت جهت. ..

ج) ظرفیت ضرب در این سه وصف می‌شود.

س) نه. ما می‌گوییم خود ظرفیت سه وصف دارد، نُه وصف دیگر داریم.

ج) این ظرفیت را که خودش، این جدول شما می‌گوید که ظرفیت شما هم سه تا وصف می‌گیرد. ظرفیتِ ظرفیت، جهتِ ظرفیت عاملیتِ ظرفیت.

س) این جدول نُه وصفی چگونه توسعه پیدا می‌کند؟ یعنی ظرفیتِ ظرفیت با این سه تا ترکیب می‌شود، ظرفیتِ جهت هم با اینها ترکیب می‌شود؛ یعنی مدلِ توسعه این است که هر یک از اوصافِ ظرفیت، جدا با سه وصفِ جهت و از طریق سه وصفِ جهت با سه وصفِ عاملیت مرتبط می‌شوند، لذا هر یک از سه وصفِ ظرفیتِ اصلی‌مان نُه وصف می‌شود بیست و هفت وصف را تحویل می‌دهد. ظرفیت با ظرفیتِ جهت و از طریق ظرفیتِ جهت با ظرفیت، جهت و عاملیتِ عاملیت.

ج) این صفحه عاملیت هست یا صفحه ظرفیت است؟

س) ظرفیت، جهت، عاملیت، ظرفیتِ عاملیت این صفحه ظاهراً عاملیت است.

ج) این صفحه‌ی عاملیت که هست، این در ظرفیت، جهت، عاملیت، که ضرب شده است چه نتیجه ای را دارد؟

س) عرضم همین است چگونه ضرب شده است؟ یعنی عاملیتِ این ظرفیتِ اولیمان خودش نُه تا شده است، جهتِ ظرفیتِ اولیه‌مان هم نُه تا شده است، ظرفیت آن هم نُه تا شده است، سه تا نُه تا بیست و هفت تا می‌شود. عرضم این هست در اینها ظرفیت، ارتباط با کل پیدا کرده است. جهت، ارتباط با کل پیدا کرده است، عاملیت، ارتباط با کل پیدا کرده است، اما تعریف ارتباطِ خود ظرفیت به جهتِ خودش و عاملیتِ خودش، این را ما داریم یا خیر؟

ج) به نظر من می‌آید که شما چیزی را در آن پیدا نمی‌کنید که نداشته باشد.

س) قبول دارم که این طوری ممکن است فرض دیگر نداشته باشد ولی در عین حال. ..

ج) فرض دیگر نداشته باشد؛ یعنی اگر این مجموعه را یکی بگیرید نسبت به مجموعه‌های دیگر حتماً ارتباط دارد؛ یعنی به نظرم می‌آید این سه تا که این جا هستند، یعنی ظرفیتِ ظرفیت، جهتِ ظرفیت، عاملیتِ ظرفیت این جا همه اوصافِ ظرفیت بیان شده است یا خیر؟ یا اینکه در همین جا توقف کرده‌اید؟

ج) این سه تا وصف روی هم، ظرفیت را به عنوان یک مجموعه تعریف کرده‌اید یا خیر؟

س) کدام سه وصف یعنی؟

ج) ظرفیتِ ظرفیت، جهتِ ظرفیت، عاملیتِ ظرفیت برابر با ظرفیت هست یا خیر؟

س) بله. برابر می‌گیریم.

ج) وقتی برابر گرفتید اینها به هم ربط دارند یا خیر؟

س) سؤالم همین هست ربط خود اینها به هم چگونه در مدل نشان داده شده است؟

ج) مگر اینها به صورت تجزیه‌ای هم می‌توانند لحاظ شود که ربط داده شود؟ مگر اینها یک فاعل نمی‌باشد؟ مگر اوصاف یک فاعل نمی‌باشند؟

س) اوصاف یک فاعل هست ولی این سه وصف وقتی سه می‌بینیم...

ج) یک وقت آن را در جریان توسعه می‌بینیم، یک وقتی اوصاف را در بحث فلسفی تمام کردیم که ظرفیت، جهت، عاملیت دارد.

س) این روشن هست که جهت ظرفیت عاملیت دارد و ظرفیت، جهت عاملیت...

ج) وقتی دارد، یعنی اینها با یکدیگر قابل انفکاک هستند که می‌خواهید به آنها ربط بدهید، یک بار فرض انفکاک می‌کنید و یک بار فرض ربط می‌کنی.

س) اگر ما انتزاع می‌کنیم حتماً باید بعد ترکیب کنیم. یا باید انتزاع را کنار بگذاریم. اینکه می‌گوییم سه...

ج) سؤال من این است که نحوه انتزاع‌ها مثل نحوه انتزاع آنها هست؛ یعنی وقتی سه می‌گوییم معنای سه این است که سه وصفی که با منطق اصالت شیء‌ای آن را از یکدیگر ببریم.

س) خیر. ولی ربط آن در نفس آن توصیف نشده است.

ج) نه. سوال من این است که موقعی که می‌گویید ربط، توصیف می‌خواهد فرض جدا بودن حقیقی نمی‌خواهد؟

س) بدون این که اول انتزاع کنیم چطور ظرفیت، جهت عاملیت گفتیم؟

ج) معنای انتزاعی بکنیم...

۴ / ۳ ـ از ضرب وصف اولیه در هم اوصاف دو سطح دیگر حرکت بدست می‌آید.

س) عین همین را ما هم راجع بعد هم می‌گوییم. می‌گوییم فی حد ذات ارتباط دارد؛ یعنی ظرفیت به جهت و جهت به عاملیت، چرا در خود ظرفیت که می‌آییم می‌گوییم، اوصافش همین که...؟

ج) در سه سطح از حرکت می‌دانید یا مال یک سطح می‌دانید این مال سطح اول هست یا نه؟ یعنی خواستی هم قبل از خلقت دارد؟

س) خیر.

ج) یعنی خواست زماناً متأخر هست؟

س) بله.

ج) این متأخر بودن اینها را، می‌توانید بگویید متأخر هست؟

س) این همان سؤالی بود که به نظر می‌آمد که اگر ما هر یک از این سه وصف را به سه وصف تقسیم کنیم...

ج) هر کدام از سه وصفِ یک جریان که به سه سطح مقطع، و می‌گوییم این سه تا با همدیگر مربوط هستند یا هر کدام از اینها هستند؟

۴ / ۴ ـ امتناع حرکت در صورت وحدت مرتبه اوصاف ظرفیت

س) یعنی خودِ ظرفیت را وقتی سه وصف می‌کنیم، می‌شود گفت جهتش با عاملیتش با اصلِ ظرفیتش در یک رتبه می‌باشند؟

ج) حتماً باید اینها در یک رتبه باشند این را که نمی‌توانید بگویید و الا حرکت ندارد و الا فرض این است که ظرفیتی بدون حرکت عاملیت، بدون تعلق باشد این را که هیچ وقت نمی‌خواهید بگویید. معنایش ساکنی هست که در عاملیت حرکت کرده است، این را نمی‌خواهید بگویید.

س) ولی از آن طرف هم بین جهت و ظرفیت و عاملیت نمی‌شود هم سطحی فرض کرد.

ج) اینکه می‌گویند هم سطحی نمی‌شود فرض کرد از چه نظر نمی‌شود هم سطحی فرض کرد؟ در این سطحش راست می‌گویید نمی‌شود فرض کرد؛ یعنی در توسعه‌اش، یعنی خواست متأخر از خودش حتماً می‌باشد، ولی در خود این جهت تبعی که نمی‌تواند نداشته باشد، عاملیت تبعی هم نمی‌تواند نداشته باشد.

س) یعنی سوال این است خود این سه وصفی که در اول دارد وصف توسعه نیست؟ یا وصف توسعه هست؟ خود ظرفیت، می‌فرمایید ظرفیت، جهت، عاملیت. این اوصاف توسعه آن هست؟

ج) این سوال است که

س) اگر اوصاف توسعه‌اش نیست، که فرض این است این اوصاف توسعه هست، اگر توسعه برایش فرض نمی‌کنید این سه وصف را نباید فرض کنید.

ج) اینکه می‌فرمایید توسعه هست، یعنی این اول، این آخر آن هست؟

س) خیر. عرضم این است خودش بالاخره این ظرفیت، جهت، عاملیت دارد یعنی چه؟ پس اینها اوصاف توسعه نمی‌باشند؟ فاعل غیر توسعه یاب هم که باشد این سه وصف را باید دارا باشد؟

ج) نمی‌شود غیر توسعه یاب باشد.

س) یعنی در فرضی هم که توسعه ملاحظه نمی‌فرمایید این سه وصف را می‌فرمایید.

ج) شما هرگز به کمتر از این نمی‌توانید برسید؛ یعنی به کمتر از بیست و هفت نمی‌توانید برسید.

س) عرض من این است چرا می‌فرمایید خودِ ظرفیت، ظرفیت، جهت، عاملیت دارد؟

ج) به تحلیل عقلی می‌گویم. گاهی می‌گویید که تحلیلِ عقلیِ ناظر به عینیت محال است کمتر از بیست و هفت باشد؟

س) خودِ ظرفیت. ..

ج) یعنی می‌خواهم بگویم این تحلیل فلسفی که می‌آید، می‌گویید به تحلیل عقلی مفهوم عدم را از انتزاع می‌کنم از وجود، ولی به همین دلیل بنابراین یا باید عدمی داشته باشید که بشود آن را انتزاعش کرد یا اگر انتزاع کردیم عدمی آن کجا هست؟

۴/۵ ـ اوصاف ظرفیت برای سایر اوصاف جنبه ظرفیتی، اوصاف جهت برای سایر اوصاف جنبه جهتی، و اوصاف عاملیت برای اسیر اوصاف جنبه عاملیتی دارند.

س) حضرتعالی اوصافِ ظرفیت را چرا با اوصافِ عاملیت مستقیم مرتبط نمی‌فرمایید؟ چون تأخر دارد. ظرفیت از طریق جهت در عاملیت عمل می‌کند.

ج) نه. تأثیر ظرفیت در عاملیت را می‌خواهید نشان بدهیم.

س) یعنی می‌فرمایید ظرفیت. ..

ج) ظرفیتِ عاملیتِ عاملیت می‌خواهید؟

س) عاملیتِ عاملیت از طریق عاملیتِ جهت در عاملیتِ عاملیت عمل می‌کند؛ یعنی به عکس آن نمی‌شود.

ج) یعنی ظرفیتِ ظرفیتِ عاملیت می‌خواهیم که دو تا ظرفیت داشته باشیم؟

س) من همین را عرض کردم. ظرفیتِ ظرفیت با ظرفیتِ جهت مرتبط می‌شود از طریق او به ظرفیتِ عاملیت؛ یعنی اوصافی را که ارتباط می‌دهید، درست هست که اینها خودشان یک مجموعه می‌شوند؛ یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت خودشان یک مجموعه می‌شوند.

ج) هر تک دانه از اینها، آیا وقتی ما به آنها نگاه می‌کنیم سه تای اول می‌توانند واقع شوند یا نه؟ یا می‌توانند به دو تای بایستند؟ سه تائی که شدند به جمیع بقیه مربوط هستند یا نه؟

س) آن سه وصفی که ما اثبات کردیم سه وصف ظرفیت، جهت، عاملیت بود. این اوصاف نبود. ما جهتِ عاملیتِ جهت، هیچ وقت در توسعه اثبات نکردیم، ما گفتیم در توسعه سه وصف ظرفیت جهت، عاملیت داریم.

ج) منزلت این سه تا که حتماً، خودشان این سه تا را که می‌بینیم درست است جلوی این بگذرایم(ظ) ظرفیت، جلوی این بنویسیم (ج) جهت، جلوی این بنویسیم (ع) عاملیت، تناسب اینها در هم این تناسب‌ها هست. ولکن این را باید توجه داشته باشید که نسبت به بیست و هفت که می‌آید ظرفیت ظرفیت ظرفیت هست. س) یعنی وقتی می‌گوییم جهت عاملیت جهت باز نسبت ظرفیت، جهت، عاملیت هست؟

ج) عاملیتِ عاملیت هست، این نسبت به این معنای ظرفیتی دارد، این نسبت به این معنای جهتی دارد، این نسبت به این معنای عاملیتی دارد، در عین حالی که خودشان نسبت به کل عاملیتِ عاملیتِ عاملیت هستند.

س) بنابراین روشن شد که هر وصف که می‌دهیم خودش باید مرکب از سه باشد. و نسبت ظرفیت، جهت، عاملیت بین. ..

ج) یعنی تناسباتشان.

س) یعنی چند تا فرض این جا شده است که همه اوصافِ جهت نسبت به همه اوصافِ ظرفیت جنبه جهتی دارند (این یک) و همچنین اوصافِ عاملیت کلاً نسبت به اوصافِ جهت و ظرفیت، جنبه عاملیت دارند. هر وصفشان نسبت به هر یک از اوصاف، یعنی حتی جهت، ظرفیتش نسبت به عاملیتِ ظرفیت، عاملیتی هست.

ج) قطعاً.

س) خوب این یک نکته. بنابراین ترکیب هر یک از اوصافِ ظرفیت، و جهت و عاملیت ترکیب ظرفیت، جهت، و عاملیتی هست.

ج) درست هست؛ یعنی تناسبات ـ مثلاً عرض کنم ـ اگر گفته باشیم ظرفیتها همیشه چهار هستند. جهت‌ها همیشه دو هستند، عاملیتها همیشه یکی هستند. حتماً این بین این چند تا وجود دارد.

س) نکته دیگر این است که نباید سه وصف بیشتر داشته باشند. این یک مقدمه بعد، هم این سه وصف نسبتشان به هم ظرفیت، جهت، عاملیت باشد این هم دو مقدمه، مقدمه سوم اینکه اوصاف ظرفیت کلاً نسبت به اوصاف جهت ظرفیتی هستند و اوصاف جهت نسبت به عاملیت کلاً اوصاف عاملیتی هستند هر وصفیشان نسبت به کل اوصاف. طبیعتاً این بیست و هفت وصف سه تائی که ما درست می‌کنیم همه‌اش نسبت ظرفیت، جهت، عاملیتی در آن محفوظ است.

ج) در آن محفوظ است و نسبت به کل هم در یکی از رابطه است.

س) البته ظرفیت، جهت، عاملیت‌ها با یکدیگر در اینها برابر نیستند.

۴/۶ ـ هر یک از اوصاف ۲۷ گانه در عین دارا بودن ظرفیت، جهت، عاملیت دارای نقش خاصی در مجموعه ۲۷ گانه هستند.

ج) یعنی صحیح هست که بگوییم بیست و هفت تا فاعل داریم. که هر فاعلی دارای ظرفیت، جهت، عاملیت هست ولکن یک کار خاصی در این مجموعه بیست و هفت تائی از آنها می‌آید.

س) یعنی ظرفیت، جهت، عاملیتش، ظرفیت، جهت، عاملیت خاصی هست.

ج) بله.

س) مثلاً ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت. ظرفیتش هم ظرفیت هست جهتش هم ظرفیت هست. عاملیتش هم ظرفیت هست، بنابراین فرق همه ظرفیت و همه فاعلهاست. عرض کردم اگر ما این چند مطلب را بپذیریم تمام هست، فقط یک نکته دیگر باقی می‌ماند که حضرتعالی ظرفیت در خود ظرفیت و جهت و عاملیت، اوصاف ظرفیتی را نسبت به اوصافِ جهت ظرفیتی ملاحظه می‌فرمایید و اوصافِ جهت را نسبت به عاملیت، باز همین طور ملاحظه می‌فرمایید. ولی در خود ظرفیت که می‌گوییم ظرفیت، جهت، عاملیت بین سه وصفش رابطه ظرفیتی، جهتی، عاملیتی هست یا خیر؟ یعنی در توسعه که ملاحظه‌اش می‌کنیم، می‌فرمایید ظرفیت، جهت، عاملیت، اوصاف ظرفیت نسبت به جهت هستند اوصافِ جهت هم نسبت به عاملیت هستند.

ج) اوصاف فلسفی برای رسیدن به یک ترسیم هست یا همان کاری را که در ترسیم نهائی می‌خواهید بکنید در اول می‌خواهید بکنید؟ یک بار بحث فلسفی که می‌کنید یک وقت درباره حرکت صحبت می‌کنید یک وقت درباره تعلق صحبت می‌کنید، یک وقت درباره. .. اینها پله پله‌هائی هست برای رسیدن به یک مقصدی؛ یعنی اگر شما همه بیست و هفت تا را بخواهید اثبات کنید تا آن سه تا می‌شود ولی آن وقت باید بگویید این بیست و هفت تا. .. این سه تا نیستند. شما اگر بخواهید برسید به مجموعه جمع چیزهایی که سه، سه، سه داشته باشد؛ یعنی حد اولیه شما سه شد، بنا شد که یک مبنا هم در ضرب داشته باشید، که نمی‌تواند بیشتر از سه داشته باشد در این مطلب صحبت تمام شد.

س) یعنی می‌فرمایید معنای آن این است که ما خود ظرفیت را به بیست و هفت وصف تقسیم کنیم؟ اگر به بیست و هفت نخواهیم تقسیم کنیم بگوییم...

بحث (۲): اولین مرحله و آخرین مرحله تکرار واحد بر مبنای ولایت

۱ ــ اولین مرحله تکرار عدد به وسیله سه مرتبه تکرار عدد ۳ (۲۷=۳به توان۱)

ج) یعنی در مجموعه بزرگ‌تری که می‌رویم هفتصد و بیست و نُه تا هست؛ یعنی بیست و هفت تا موضوع داریم، یک مجموعه بیست و هفت تا، همه‌اش ظرفیت هست. چیزی که شما باید روی آن تکیه کنید این است که حد اولیه‌ی تکرار واحد باید چه باشد؟ آیا باید سه باشد یا خیر، و آیا باید توان باشد یا ضرب؟ ما توان بودن را هم از روی سه بودن بدست می‌آوریم، چون نحوه‌ی ترکیب را روی سه قرار داده‌ایم. چون حد اولیه سه تا اثبات شد، نحوه تکرار هم، تکرار واحد واحد نمی‌شود، حتی تکرار سه هم به صورت واحد نمی‌شود. بلکه به وسیله سه مرتبه تکرار عدد سه صورت می‌پذیرد. (که مرحله اول تکرار را تشکیل می‌دهد)

به ذهن ما می‌رسد که یک وقت می‌گوییم از تکرار واحد جمع به دست می‌آید مثلاً ۲ = ۱ + ۱ ، ۳ = ۱ + ۲ و از تکرار ۲ که یک جمع بود و ۲، چهار به دست می‌آید یا از تکرار ۶ مرتبه ۶، ۳۶ به دست می‌آید؛ یعنی از تکرار جمع، ضرب و از تکرار ضرب، توان به دست می‌آید.

دو دو تا که ۴ تا بود ضرب او را تکرار بکنید، ضرب را بگویید یک دفعه ضرب کردم. دو دفعه ضرب کردم... از تکرار ضرب، توان به دست می‌آید، تعداد و تکرار و ضرب شما چقدر است؟ ما می‌گوییم سه بار، یک سه می‌شود، یکی‌تون سه تاست و سه تای شما نُه است و نُه هم یک بار در سه ضرب می‌شود که ۲۷ تا می‌شود.

آقای صدوق: سؤال اینجاست که بر این اساس مبنای جمع تکرار واحد است.

و به این شکل ضرب هم به تکرار بر می‌گردد، توان هم به همین ترتیب، چرا توان را پذیرفتید؟

ج) در محاسبه‌ای که ما در اینجا داشتیم فرض‌مان این بود که هر یک وصفی کمتر از سه تا قید نمی‌تواند داشته باشد، اگر کمتر از سه قید نمی‌تواند داشته باشد و بیشتر هم نمی‌تواند داشته باشد؛ یعنی ما فاعلی نداریم که در جریان توسعه، چهار بار برایش

تکرار شده باشد، حتماً سه بار برایش تکرار شده است، کمتر از سه هم ندارد. بنابراین اعضائی که اعضاء مجموعه شما هستند کمتر از سه قیدی نیستند و اگر سه را بخواهیم در سه سطح بنویسیم به سه قید برسانیم، چقدر می‌شود؟

اول سه سطح می‌نویسیم و بعد سه سطح آن را مربوط به هم می‌بینید.

س) ولی شبهه تکرار واحد حل نشده است.

ج) اگر واحد اصل قرار بگیرد، دلیلی نداریم که بگوییم به بیست و هفت بایستیم، مجموعه که نسبت‌ها باشد اصل قرار گرفته است، یا اینکه واحد؟ اگر واحد است چرا به سه ختم بشود؟ یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت بگوییم.

شما یک مقدار از واحد را که گرفتید، گفتید از این بیشتر نمی‌شود، که این قید همه این خصوصیات هم هست، هم قید ضرب، هم قید جمع، هم قید همه است، حد اولیه کارتان است. هر گونه تکراری باید به سه برگردد، تازه سه را می‌گویید باید نسبت را درش اصل قرار بدهیم. چه در جمع کردن و چه در توسعه دادنش، چه وقتی می‌خواهید جمع بکنید بالا بیائید، باید حتماً سه تا سه بیایید، بگویید مثلاً این دو در چه مجموعه سه تایی هست، بعد بگویید آن مجموعه سه تایی در چه سه تا سه تائی، یعنی در چه نُه تایی است؟ بعد بگویید آن نُه تا در چه بیست و هفت تائی است؟ یعنی مرتب روی سه سه می‌آید.

هرگاه ما حضور فاعلیت را شرط بکنیم در وقتی که جهت داریم، علاوه بر این که جهت داریم که ظرفیتی از عاملیت مال خود فاعلی است که ایجاد کردیم در جهت هست، آن فاعل‌ها هم هست (در آن‌ها سه تای قبلی؛ یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت هر سه تا حضور دارند در هم مرتبه‌ی عاملیت هم در مرتبه جهت، هم در مرتبه خودش حضور دارند.

۱/۱ ــ عدم امکان کمتر یا بیشتر بودن اوصاف کوچکترین موضوع از ۲۷ وصف پس بیست و هفت در اینجا تمام شد یا نه؟

یعنی فصلش برای پذیرفتن آن تمام شده است. وقتی ما اجازه نمی‌دهیم که اصرار بشود که مطلب چه هست؟ یک وقت مطالب را با تمثیل می‌کنیم، اما از یک حدی که گذشت در جواب این سؤال که علیت اصل است یا فاعلیت عرض می‌کردیم به فاعلیت است.

گفتیم اینجا مردّد رد شدن را نمی‌پذیریم اگر علیت اصالت شیء باشد حرکت نمی‌شود.

حال سؤال این است که تمام شد که موضوع باید به بیست و هفت ختم شود یا نه؟

برادر نجابت: کما اینکه سؤال شده این سه دست داشته باشد و بخواهیم بر مبنای سه توسعه بدهیم به بیست و هفت قطعاً می‌رسیم.

ج) یعنی از ۲۷ می‌شود بیشتر داشته باشیم مثلاً ۲۸؟

س) نه. ولی می‌شود خود این یک بار تکرار بشود.

ج) کوچکترین موضوع ما کمتر یا بیشتر با ۲۵ وصف یا ۲۶ یا ۲۸ وصف این تمام که نمی‌شود.

س) باید ضریب ۳ باشد.

ج) این تمام است. اگر این جوری شد بنابراین ما یک اوصافی داریم (که این اوصاف غیر موضوعات هستند) اوصاف ما باید ۲۷ تای آن یک موضوع بشود، حالا موضوع ما کوچک یا بزرگ است این وارد بحث نمی‌شویم.

۲ ــ آخرین مرحله تکرار عدد به وسیله ۲۷ مرتبه تکرار عدد ۳ (میلیارد ۷۶۰۰ = ۳۲۷

ما معتقدیم که ما دوباره هرگاه بخواهیم ۲۷ را یک بار در خودش، اول یک بار از یک تا ۲۷، پیدایش یک موضوع، یک بار از ۲۷ تا ۱۹ هزار هست، یک بار از ۱۹ هزار تا ۷۶۰۰ هست. این سه بار نمی‌خورد، کل دفعات تکراری کل شما در موضوع سازی به سه بیشتر قابل تکرار نیست.

س) سه بارش می‌شود ۱۹ تا، دوبارش. ..

ج) یعنی توان ۲۷ می‌شود، سه به توان ۲۷ می‌شود، تمام می‌شود.

۲/۱ ــ ۳ به توان مناسبات موضوع اصلی (۲۷) بیانگر آخرین ظرفیت این تئوری

سه به توان یک، یک موضوع است و مجموعه موضوعات شما بیشتر از مناسبات یک موضوع اصلی ریشه‌ای‌تان نیست؛ یعنی مناسبات موضوع اولی شما (مثلاً موضوعات فسفه مدل‌تان باشد) ۲۷ تا شد ما می‌گوییم که این سه به توان ۲۷ کل موضوعات شما می‌شود.

۲/۲ ــ ۳ به توان یک (۲۷) تشکیل دهنده مجموعه اوصاف موضوع اصلی

س) سه به توان سه موضوع اول شد.

ج) سه به توان سه، یعنی سه با توان یک، یک موضوع را ساخت.

س) سه به توان سه را همان سه به توان یک حساب می‌کنید.

ج) سه به توان یک سمت می‌شود. گفت مجموعه اوصافِ موضوع شما در تعریف فلسفه‌تان ۲۷ است، در توسعه‌اش به ۲۷ به بیشتر از اوصافِ خودِ موضوع نمی‌تواند برسد سه به توان ۲۷ می‌شود.

س) یعنی در واقع ۲۷ به توان ۲۷، در خودش ۲۷ بار ضرب می‌شود، یعنی ۲۷ در ۲۷ یک بار که ضرب شد ۱۹ هزار می‌شود.

س) به نحو ریاضیات معمول را می‌گیریم ۲۷ را ۲۷ بار در خودش ضرب کنیم، سه بار که ضرب کنیم می‌شود ۱۹ هزار.

ج) یعنی می‌فرمایید که آن هم سه بار سه بار سه بار می‌شود؟

س) ۹ بار که ضرب کنیم ۶ میلیون می‌شود یعنی ۲۷ را ۲۷ بار در خودش ضرب کنیم. اما اینکه چرا یک مجموعه ۲۷ وصف دار در بیشتر از ۲۷ وصف بر نمی‌دارد؟

ج) همان دلیل که برای خودش گفت.

۳ / ۲ ــ ضرب اصول فلسفی اولیه(۳) در اصول موضوع اولیه (۲۷) تعیین کننده حد نهائی موضوعات در این تئوری

ج) یعنی حد اولیه شما ۳ است، در ۲۷ تا که نیاورید گم بشود، سه به توان یک، یک موضوع است، که معرف پایه‌های اصول موضوعات شما هست.

یعنی به عبارت دیگر سه به توان یک اصول موضوع شما را تحویل می‌دهد، اصول موضوع شما برابر ۲۷ است. عداد کل موضوعات نمی‌تواند از ضرب اصول فلسفه اولیه در اصول موضوعه بیشتر باشد، این طبیعی است که نتواند.

س) آن را اگر صلاح می‌دانید جلسه بعد. ...

ج) خیلی خوب، یعنی شما اگر موضوعات ۲۸ وصفی را پیدا کردید، می‌توانید توان‌تان را بالاتر ببرید و الا اگر بنا شد در هر خانه از این‌ها ۲۷ وصف ۳ تائی نوشته بشود، اگر مجموعه ترکیبات آنها می‌شود ۷۶۰۰ میلیارد، به همان دلیل که ۴ را از شما نپذیرفتیم، به همان دلیل نمی‌توانیم بیشتر تکرار کنیم.

یعنی این که از ۲۷ شما می‌شود درست کرد که هیچ دوتائی از اول مثل هم نباشد، جای اینها که عوض می‌شود محدود به ۷۶۰۰ میلیارد خواهد بود که می‌شود ۳۲۷ ظاهراً بر مبنای این دستگاه غیر از این نمی‌شود. «والسلام»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۰) تاریخ: ۷۱/۱۱/۲۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

۱ ـ شیوه تعیین معادله کمی موضوع

۲ ـ احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط اوصاف اصلی موضوع

«فهرست»

بحث(۱) تناسبات درونی و بیرونی موضوع تعیین کننده معادله کمی آن

۱ ـ امکان اسلامی، التقاطی یا الحادی بودن نسبت بین اوصاف

۱/۱ ـ تلون (عدم انسجام) حاصل الحادی بودن «نسبت»

۱/۲ ـ «تبدل میل» حاصل التقاطی بودن نسبت

۱/۳ ـ «انسجام» حاصل اسلامی بودن نسبت

۳ ـ شناسائی تناسبات درونی مرحله اول شناسائی تناسبات موضوع

۴ ـ شناسائی جایگاه بیرونی موضوع مرحله دوم شناسائی تناسبات موضوع

۴/۱ ـ مربوط شدن هر عدد به خصوصیت خاص پس از تعیین جایگاه

۴/۲ ـ پیدایش معادله کمی پس از تعیین جایگاه اعداد

بحث (۲) احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط به وصف اصلی موضوع

۱ ـ احتمال اول: هر یک از سه وصف اصلی، موصوفی خاص خود را دارا باشد

۱/۱ ـ بسیط شدن هر یک از موصوفها بر اساس این نگرش

۱/۲ ـ عجز از بیان اختلافات بر اساس این نگرش

۲ ـ احتمال دوم: هر یک از سه وصف اصلی حیثیتی از یک موضوع واحد باشند.

۳ ـ احتمال سوم: هر یک از سه وصف اصلی به دو وصف دیگر متقوم باشد

۳/۱ ـ توسعه یاب بودن فاعل منشأ تقوم اوصاف به هم ۸

۳/۳ ـ سطح اول بررسی موضوع در ۲۷ وصف

۳/۳/۱ ـ امکان ۲۷ شکل از تغییر برای هر وصف

۳/۳/۲ ـ ۲۷ وصف بیانگر همه اشکال تغییر سه قید

۳/۳/۲/۱ ـ متوقف شدن در ۲۷ وصف به علت تعریف شدن فاعل به سه قید

۳/۳/۳ ـ سطح دوم بررسی موضع در ۱۹ هزار وصف (۲۷×۲۷)

۳/۳/۴ ـ سطح سوم بررسی موضوع در ۷۶۰۰ میلیارد وصف (۲۷۲۷)

۳/۳/۵ ـ لوزم وجود روش برای تطبیق عناوین فلسفی بر مصادیق خارجی

۳/۴ ـ ۲۷ وصف حاصل تقوم سه سطح (ظرفیت، جهت و عاملیت) و وجود سه قید در هر سطح

۳/۴/۲ ـ پیدایش موضوع جدید پس از گذشتن سه مرحله ظرفیت، جهت و عاملیت

۳/۴/۳ ـ «ظرفیت» به دست آمده به وسیله تقسیم ظرفیت به ظرفیت، جهت، عاملیت «ظرفیت کل» نیست

۳/۴/۴ ـ میان هم اشکال ارتباط سه اصل فلسفیه اولیه با سه مرتبه تکرار ۲ (۲۷)

۳/۴/۵ ـ سه قیدی شدن اوصاف به لحاظ بیان ارتباط همه اوصاف موضوع با سه وصف اصلی آن

« بسم اللّه الرحمن الرحیم»

جلسه: (۳۰) تاریخ: ۷۱/۱۱/۲۴

اصل بحث:

۱ ـ شیوه تعیین معادله کمی موضوع

۲ ـ احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط اوصاف اصلی موضوع

حجت الاسلام میرباقری: در جلسه قبل گفتید که به چه دلیل موضوع ما ۲۷ قید پیدا می‌کند و به ۲۷ وصف تحلیل می‌شود. گفتید: که ما «ظرفیت، جهت، عاملیت» داریم که وقتی در توسعه، آن را ملاحظه کنیم، سه رتبه از یک موضوع هستند و هر کدام از ۳ رتبه خودش دارای ظرفیت، جهت، عاملیت است، به جهت این که فاعل است و هیچ فاعلی بدون ظرفیت، جهت و عاملیت نمی‌تواند باشد.

حال اگر این ۳ رتبه را، ۳ موضوع از هم جدا در نظر بگیریم، طبیعتاً ۳ موضوع سه قیدی با ۳ وصف داریم. ولی اگر قرار شد که یک کل مشاهده کنیم معنی آن این است که این ۹ وصف به هم متقوم هستند؛ بنابراین اگر فرض کردیم که کل، ظرفیتی و جهت و عاملیتی دارد، ظرفیت کل و جهت آن و عاملیت آن متقوم به این ۹ تا است متقوم بودن به این ۹ تا به این معنی است که در هم حضور دارند؛ بنابراین هر یک وصف ظرفیت، جهت و عاملیت پیدا می‌کند چون،

ج) چون همه حضور دارند، لذا به او تعلق دارند؛ یعنی هر کدام از این اوصاف کل تعلق به او دارند.

س) به آن ظرفیت.

ج) بله. به «ظرفیت کل، جهت کل، عاملیت کل» تعلق دارند.

س) تعلق و ارتباط دارند،

ج) که آن ۳ باید به یک نسبت،

س) یعنی عاملیت کل از تقوم این عاملیتها است و ظرفیتش از تقوم این ظرفیت‌ها است.

بحث(۱) تناسبات درونی و بیرونی موضوع تعیین کننده معادله کمی آن

۱ ـ امکان اسلامی، التقاطی یا الحادی بودن نسبت بین اوصاف

ج) بعد از این ۳ سطح هم به همدیگر نسبت دارند. مثلاً نسبت ۲ بین آنها برقرار است که این نسبت را بعداً خواهیم گفت، که نسبت به نظر ما یا منسجم است، یعنی یک نسبت توسعه می‌یابد و یا این نسبتی که توسعه می‌یابد، شیبی داراست، شیب یا صحیح است و یا خیر.

۱/۱ ـ تلون (عدم انسجام) حاصل الحادی بودن «نسبت»

اگر شیب آن مثل کفار معکوس باشد، یعنی به جای اینکه از ولایت به طرف تولی و تصرف باشد از تصرف به طرف آنها باشد، به نظر ما این دیگر منسجم نیست، بلکه متلون است (مالها من قرار) حیات آنها حیوانی می‌شود؛ لذا مجبور هستند که مرتباً تئوری‌ها موضعگیری‌های خود را عوض کنند.

۱/۲ ـ «تبدل میل» حاصل التقاطی بودن نسبت

مطلب دیگر این که متلون نباشد بلکه متبدل باشد، یعنی التقاطی باشد بدین صورت که گاهی متمایل به این طرف و گاهی آن طرف است.

۱/۳ ـ «انسجام» حاصل اسلامی بودن نسبت

و گاهی هم شیب، شیب صحیح است، که به نظر ما منسجم است. در این حال همان وصف هائیی را که در مورد، «اسلامی، التقاطی، الحادی» می‌گوییم در موردنسبت نیز می‌گوییم.

۲ ـ سه وصف اولیه «پی» (ریشه) ۲۷ وصف حاصل از آن «نهاد» و جایگاه موضوع در مجموعه «نهاد» موضوع را تشکیل می‌دهند.

حال غرض ما چیست؟ این ۳ ظرفیت، جهت، عاملیت که به یک نسبت تبدیل می‌شوند. اینجا کمی بالاتر گفته می‌شود از آنچه که درباره یک موضوع بیان کردیم. اگر فرض این باشد که ۳ تای اولی به منزله ریشه باشد و نه تای دومی به منزله پایه‌ای باشد، که برخواسته از آن ریشه است. پایگاه یک موضوع که ۲۷ وصف است، به منزله نهاد موضوع می‌شود که باید در بنیاد موضوع که ۲۷ تای دیگر شبیه خودش است ملاحظه کنیم. نسبت بین این دو را تبدیل می‌کنیم به یک نسبت. آنها را هم به نسبت دیگر به یکدیگر، تبدیل می‌کنیم. جایگاه این موضوع را در مجموعه نشان می‌دهد که به آن «نماد» گفته می‌شود.

۳ ـ شناسائی تناسبات درونی مرحله اول شناسائی تناسبات موضوع

س) ابتدا باید تناسبات کمی اوصاف درونی آن را مشخص کنیم و بعد جایگاه خودش را در کل یعنی نسبت خودش را در کل تعیین کنیم.

ج) احسنت! ابتدا باید نحوه تناسبات درونی ملاحظه شود، که آیا معکوس است یا خیر؟ آیا منسجم است یا اینکه متبدل و التقاطی است؟

۴ ـ شناسائی جایگاه بیرونی موضوع مرحله دوم شناسائی تناسبات موضوع

۴/۱ ـ مرتبط شدن هر عدد به خصوصیت خاص پس از تعیین جایگاه

ج) وقتی که جایگاه آن را خواستیم ملاحظه کنیم، عددها دیگر عنوان جدید پیدا می‌کنند، عددها را یعنی با عنوان سابق شان، نمی‌بینیم. مثلاً اگر عدد ۴ داریم، باید بررسی کرد که چهار از چه موضوعی است؟ این ۲۷ وصفی که داریم از کدام وصف است؟ وقتی که می‌گویید: ۴ از کدام وصف، دیگر معنی بودن بدون خصوصیت، قابل قبول نیست. چهار که در یک طبقه بندی خاصی پیدا شده است و با یک روش خاصی هم نسبت آن با طرفین اش و سپس در کل ملاحظه می‌گردد؛ لذا چهار خاص داریم نه، هرچهار کلی.

س) یعنی ۴ مربوط به جایگاه می‌شود که مساوی با جایگاه، تعریف می‌شود.

۴/۲ ـ پیدایش معادله کمی پس از تعیین جایگاه اعداد

ج) احسنت! آنگاه که ما عین مطلب را که بخواهیم بگوییم، می‌گوییم که، اگر قرار شد ۴ را در جایگاه ببینید، با یک حروفی آن را مشخص می‌کنیم که بتوانیم نسبت آن را با سایر حروف هم ملاحظه کنیم.

اگر آن را مشخص کردیم عین معادلاتی می‌شود که در جای دیگر ذکر می‌کنند مثلاً می‌گویید ۴ که برابری فلان حرف قرار گرفته است با ۴ دیگری که برابر فلان حرف دیگر است کاملاً فرق دارد.

س) این ۲۷ وصف چگونه پیدا می‌شود؟

ج) شما توسعه و حرکت را که می‌گویید حرکت در حرکت را هم می‌بیند. اینگونه نیست که اول حرکت روح پیداشود و سپس ذهن یا حس زنگ تعطیل بزند، خیر. بلکه اینها با یکدیگر دارند کار می‌کنند. بعد می‌گویید که ۳ مرتبه از یک مجموعه هستند، که به یکدیگر متقومند. البته نسبت تأثیر اصلی را از بالا اخذ می‌کنید، ولی متغیرهای یک موضوع هستند. این مجموعه الف که در اینجا می‌بینیم، این ۲۷ حرف یکی از آنها اینجا آمده است و ۲۷ تای دیگر هم اینجا آمده است. ۶ تا عدد چهار دارید، چهار که اینجا وجود دارد ابتدا باید در این مجموعه ملاحظه شود، بعد کل این مجموعه ۳ تائی آن باید در این ۹ تا ملاحظه شود که چه نسبتی دارند؟ فرضاً برابر با «واو»،

س) معلوم است. مثلاً فرض می‌گیریم ۱ از ۱۰،

ج) مثلاً فرض می‌کنیم که «چهار»: یک به علاوه دو به علاوه چهار که را می‌شود ۷ ملاحظه می‌کنید و چهار از هفت. سپس می‌گویم که چه نسبتی بین خودشان است؟ شما می‌گویید که با نسبت ۲. این خیلی متفاوت است با زمانی که نسبت در آن وارونه باشد. بعد شیب آن را معین می‌کنیم. بعد نسبت «حرف واو» را هم وسطی و بعد نسبت وسطی به این حرف را معین می‌کنیم و از طریق نسبت این ۲ تا وضعیت در یکدیگر ضرب می‌شوند، مجموعه کوچک معین می‌شود. از طریق نسبت از ۳ مجموعه نسبت تان معین می‌شود و از طریق این ۳ مجموعه ۹، نسبت آن در نسبت بالاتر ملاحظه می‌شود.

س) یعنی جایگاه آن در ۲۷ تا ملاحظه می‌شود.

ج) بله. و هرگاه جایگاه آن در ۲۷ تا ملاحظه شد، آن وقت چهار شما هم از راه خاصی به دست آمده است و هم مفهوم خاصی دارد. چهاری که از واو است با چهاری که مثلاً از «میم» است با چهاری که از عین است مفهوماً مختلف است. اگر آن را برای چیزی هزینه کردید، انتظار راندمان دیگری را از آن دارید.

س) بله. مثل ۴ لیتر شیر و ۴ لیتر بنزین.

ج) نه. بفرمایید ۴ تومان شیر و ۴۰ تومان بنزین یک راندمان ندارد.

دکتر نجابت: مثل چهار یکان و چهار صدگان.

ج) البته از قبیل ۴۰۰ و اینها نیست، بلکه در توسعه نسبت بدست آمده است. یعنی معادلات شما بین حروف کلاً بگونه ای دیگر بین حروفتان بسته می‌شوند.

بحث (۲) احتمالات مختلف پیرامون نحوه ارتباط به وصف اصلی موضوع

۱ ـ احتمال اول: هر یک از سه وصف اصلی، موصوفی خاص خود را دارا باشد

س) پس راه اینکه ما به ۲۷ برسیم این است که گفتید: ما ظرفیت و جهت و عاملیت را در ۳ سطح داریم، که هر کدام ۳ وصف دارند و به تعبیر دیگر ۳ قید دارند. اینها را یک بار می‌گوییم از هم جدا هستند، که این یک فرض دیگر است.

ج) فرض اول این است، که بگوییم «ظرفیت و جهت و عاملیت» هر ۳ وصف، ۳ موصوف هم می‌خواهند، با موصوفشان هم متحد هستندو اصلاً با یکدیگر کاری ندارند. عنوانی است که معنونی دارد که البته این حرف با اصاله شیء سازگار بود و از آن هم هیچ گونه ترکیب و حرکتی بر نمی‌آمد، حتی در اثبات تغایر خودش هم عاجز است. این مطلب تمام است؟

س) این مطلب معلوم است. یک فرض دیگر این است که بگوییم هر کدام از اینها خودشان در حالت حرکت و توسعه هستند؛ بنابراین «ظرفیت و جهت و عاملیت» دارند.

ج) حرف اول معلوم است؟

س) حرف اول معلوم است.

ج) حرف اول این است که بگوییم کلمه «ظرفیت» وصفی است که دارای موصوف خاص است.

۱/۱ ـ بسیط شدن هر یک از موصوفها بر اساس این نگرش

س) یعنی ۳ تا موضوع بسیط داریم، که از هم منفصل هستند.

ج) یعنی ۳ تا موضوع بسیط داریم و ۳ تا هم وصف دارد، البته ما به ۳ وصف بودن آن هم اشکال داریم.

۱/۲ ـ عجز از بیان اختلافات بر اساس این نگرش

س) بنابراین نام گذاری آنها نیز نام گذاری اسمی می‌شود و «ظرفیت، جهت، عامیت» هر یک وصف واقعی برای آنها نیست.

ج) می‌گویید که اصلاً اختلاف را هم نمی‌توانند نشان دهند.

س) بله. آن از لوازم اصاله شیء است.

ج) احسنت!

س) چون ما به الاختلاف و الاشتراک دارند یا ندارند. که اگر داشته باشند از بساطت خارج می‌شوند و اگر نداشته باشند قابل ملاحظه به عنوان ۳ شیء نیستند.

۲ ـ احتمال دوس) هر یک از سه وصف اصلی حیثیتی از یک موضوع واحد باشند.

ج) اما مطلب دوم این است که مثل ۳ تا نخ که آنها را به یک چیز بسته باشیم و بگویند ۳ وصف یک موضوع است. که آن را هم ما می‌گوییم که آیا حقیقت دوئیت اینها را پاره می‌کند یا خیر؟

س) این هم معلوم است!

ج) این هم به نظر می‌آید که بنابر بحثهای گذشته، باطل باشد.

س) اگر ۳ تا حیثیت از یک پدیده ملاحظه کنیم باطل است.

۳ ـ احتمال سوس) هر یک از سه وصف اصلی به دو وصف دیگر متقوم باشد.

ج) احسنت! از اینکه رد شدیم به این مطلب می‌رسیم که بگوییم باید اینها متقوم به یکدیگر باشند. که اگر متقوم به هم باشند، هیچ گاه به صورت تک اینها پیدا نمی‌شود.

ج) بنابراین اگر ۳ مرحله‌ای پیدا کردیم که هر مرحله، موصوف به یکی از این خصوصیات باشد، هر یک از آنها دارای ۳ وصف هستند که ۹ تا می‌شود. آیا تا اینجا مطلب تمام است؟

۳/۱ ـ توسعه یاب بودن فاعل منشأ تقوم اوصاف به هم

س) این که هر یک دارای ۳ وصف هستند ظاهرش بود که چون ما همه اوصاف را در حال تغییر می‌بینیم، خود اینها نمی‌توانند جهت ظرفیت عاملیت نداشته باشند. این، سخنی بود که شما تا اینجا گفتید.

ج) یا این سخن که توسعه اصل در وجود خود فاعل است.

س) یعنی فاعل با فرض سکون قابل جمع نیست.

ج) احسنت! بنابراین در آن، توسعه اصل است فلذا ۳ مرحله در نفس توسعه دارد، که هر کدام از مراحل هم نمی‌توانند خارج از ۳ وصف متقوم داشتن باشند. تا اینجا تمام است؟

س) البته سؤالی است که بعد بر می‌گردم.

ج) سؤالتان چیست؟

۳/۲ ـ متقوم شدن اوصاف در صورت منحصر دانستن ظرفیت موضوع در تقسیمات «ظرفیت، جهت موضوع» در تقسیمات جهت و عاملیت موضوع، در تقسیمات عاملیت

س) این قسمت را ابتدائاً می‌گویم که نحوه تقوم این ۹ تا به هم گفتید، که چون یک کل داریم که کل خودش دارای ظرفیت و جهت و عاملیت است. ظرفیت کل برابر هر ۹ تا و جهت آن هم جهت هر ۹ تا عاملیت آن هم عاملیت هر ۹ تا است. فرض دیگر نیز است که ما بگوییم ظرفیت کل، ظرفیت این ۳ تا است؛ یعنی وصف ظرفیتی آنها، خود ظرفیت، جهت و عاملیت ظرفیت، جهت و عاملیت داشتند. بگوییم که از ظرفیت این ۳ تا ظرفیت کل به دست می‌آید و از جهت این ۳ تا جهت کل و از عاملیت این ۳ تا عاملیت کل حاصل می‌شود.

ج) در این صورت شما جمع عددی کرده و کنار هم گذاشتیم که اگر جمع عددی کنیم عیبی ندارد، ولی دیگر معنی تقوم را نشان نمی‌دهد.

س) یعنی ظرفیت ها به هم متقوم هستند.

ج) مثل مغازه شیرینی فروشی که می‌گویید از این نوع مقداری و از آن نوع هم مقداری برمی‌داریم.

س) خیر. تقوم ظرفیت ها و جهت ها و عاملیتها است.

ج) به هر حال شما یک کل در نظر دارید، اکه آن کل، به عنوان خود کل، موضوعاً غیر از موضوعات اجزائش می‌باشد. شأن کل را چه می‌دانید؟ کل را چگونه می‌دانید؟ نحوه تقوم کل را چه چیز می‌دانید؟ آیا کل از جمع عددی سطوح به دست می‌آید؟

س) خیر. از تقوم، اما این یک فرض در بیان نحوه تقوم است.

ج) اول ما یک فرض کردیم، این که ظرفیت «کلّ بما أنّه کلّ» است.

س) از ظرفیت، ظرفیت جهت عاملیت ساخته می‌شود مثلاً و جهت آن هم از تقوم جهت و عاملیت آن هم از تقوم عاملیت، البته این یک فرض است.

ج) فرض را که ما این است که ظرفیت کل در ۹ خانه حضور دارد. جهت کل هم در ۹ خانه حضور دارد، تا کل باشد و الّا کل نمی‌تواند باشد.

س) بله. هر وصفی باید حضور در کل داشته باشد.

س) می‌گویید اگر این گونه معنایش این است که از این طرف ۳ سطح بریده از هم درست کرده‌ایم. یعنی ظرفیتی درست کرده‌ایم که مربوط به جمع ظرفیت‌ها است، ولو تقوم ظرفیت‌ها که یک موضوع می‌شود، و از تقوم جهات هم یک موضوع و از تقوم عاملیت ها هم موضوع دیگر است، که کلاً ۳ تا موضوع از هم جدا نتیجه می‌دهد، که یکی از آنها فقط عاملیت و یکی دیگر فقط جهت و دیگری هم فقط ظرفیت است. اگر بخواهیم متقوم باشد نمی‌توان گفت که از تقوم ظرفیت ها، ظرفیت کل و از تقوم جهت‌ها، جهت کل و از تقوم عاملیت‌ها، عاملیت کل بدست می‌آید، بلکه باید بگوییم که ظرفیت در کل حضور دارد و عاملیت هم در کل و جهت هم در کل حضور دارد.

ج) حضور دارد، اما نه فقط در ظرفیت ها، بلکه در جهت ها و عاملیت ها حضور دارد.

س) بلی، یعنی اگر فرض کنیم مثلاً ۳ تا عنصر را با هم ترکیب کنیم، نحوه ترکیبات مختلفی که واقع می‌شوند، هر عنصری حضور در کل پیدا می‌کند و عنصرها ذاتشان محفوظ نمی‌ماند و کمیتهایشان از آنها کنار هم قرار می‌گیرد. پس کارائی ها هم که عوض می‌شوند به لحاظ تقوم شان است و الا نباید بگوییم که اکسیژن با اکسیژن در قند خاصیت شان متفاوت است.

ج) اگر بگوییم که این ۳، بریده از هم هستند، که اصلاً با منطق ما سازگار نیست/ اگر هم ۳ تا سطح قرار دادیم اینها را اینجا بنویسید، که ۳ وصف می‌گیرند؛ یعنی ظرفیت که در اینجا مشترک است. این ظرفیت دارای ظرفیت، جهت، عاملیت است. این سطح جهت ها هم دارای ظرفیت و جهت و عاملیت است. این عاملیت هم که اینجا ۳ بار تکرار شده است، دارای ظرفیت برجسته و عاملیت است. این ۳ تا سطح از توسعه را به ما نشان می‌دهد؛ ولی ۳ سطحی را که نشان می‌دهد، اگر گفتید که تمام ظرفیتهای و عاملیتها را بریده و اینجا بریزید و اسم آن را کل بگذارید، در واقع این ۳ تا خانه بریده از هم پیدا شده است. اگر گفتید که این ۹ تا که اینجا داریم یک ظرفیتی است که در هر ۹ تا جاری است یعنی تنها در این ۳ تا جاری نیست لذا آن را هم می‌توانیم ببینیم. به اصطلاح جهت ما و عاملیت ما در این ۹ تا جاری است.

س) یعنی خود ظرفیت، فی الواقع دارای ۹ وصف است.

ج) احسنت! اگر شیء شما توسعه یاب باشد و بریده نیست ظرفیت کل، بما کانّه کل در جریان توسعه، حتماً دارای ۲۷ وصف است.

س) اینجا ۲ سوال پیش می‌آید: ۱ـ این ظرفیت و جهت و عاملیتی که به عنوان سطح معرفی می‌شوند با ظرفیت و جهت و عاملیتی که به عنوان اوصاف هر سطح معرفی می‌کنیم این ظرفیت ها و جهت ها و عاملیت ها را که بین آنها سطح وجود دارد چرا در اولی می‌گویید سطح نیست؟

ج) بالای (جدول) را می‌گویید؟

س) بله.

ج) بالای (جدول) را بحث فلسفی کردیم و اصلاً هنوز بحث موضوع و سطح و این قبیل مباحث نشده است.

س) این طرف که می‌گویید: «ظرفیت، جهت، عاملیتی» را هر یک از اینها دارا هستند بین آنها سطح نیست و نمی‌توان گفت که ظرفیت خودش ۳ سطح به صورت «ظرفیت، جهت، عاملیت» دارد. بله، هیچ معنی ندارد که از نظر سطح با ظرفیت برابر باشند. و هیچ عاملیتی هم چنین نیست؛ بنابراین اگر ما ۳ سطح افقی معین می‌کنیم باید ۳ سطح عمودی نیز معین شود. چرا که در «ظرفیت، جهت و عاملیت» می‌گویید که ۳ سطح هستند ولی اوصاف درونی هر یک از اینها را سطح بین شان در نظر می‌گیرید.

ج) وقتی که شما دارید کل را تحلیل می‌کنید، تا اینجا به کل نرسیده‌اید، که بگویید ۳ سطح یا ۳ مرحله. حالا برفرض که چنین چیزی قابلیت وقوع داشته باشد یعنی قبل از اینکه به ۲۷ تبدیل شود. اگر فرض کنیم ظرفیت چیزیست که دارای ۳ خصوصیت متقوم است یا ۳ چیز است؟ وقتی که با این خط و این چیز را داریم می‌گوییم، آیا یک مرحله است که دارای ۳ خصوصیت است یا ۳ مرحله داریم؟

س) سؤال همین است که اگر بین «ظرفیت، جهت، عاملیت» مرحله‌ای فاصله است در خط افقی و در خط عمودی تفاوت ندارد.

س) این یکی هم تحلیلی است، یعنی ظرفیت، جهت، عاملیتی را که روی این خط می‌گویید این هم باز در تحلیل است.

ج) من مثالی می‌زنم، شما می‌گویید: ساعت بدون یک انباره انرژی و بدون یک کنترل کننده ممکن نیست که پیدا شود. حال همین که من فنر آن را دست گرفتم می‌گویید که انباره های انرژی این چگونه است؟ شما به تحلیل عقلی این ۳ را جدا کردید والّا جدا نیست. به تحلیل عقلی شما گفتید ۳ مرحله از توسعه و الا شیء در حال توسعه است. اینجا اگر بخواهید بگویید که در خود «ظرفیت، جهت، عاملیت» آن تأخر دارد، مثل این است که بخواهید بگویید: ظرفیت جهت، عاملیت آن جداگانه است.

س) چرا در طول این را نمی‌گویید؟ در این طرف هم که می‌گویید ظرفیت و جهت و عاملیت،

ج) این کلامی را که می‌گویید به عنوان مقدمه چیزی است که بعداً می‌خواهیم آن را نفی کنیم. این را که نمی‌آیید قبول کنید و بگویید که ۹ تا است. و السلام.

س) چه محذوری دارید که این را در آن طرف به عنوان مقدمه نگوییم. چرا به عنوان مقدمه گفته شود، در حالی که وقتی «ظرفیت، جهت، عاملیت» کل را ملاحظه می‌کنیم می‌فرمایید رتبه است ولی وقتی که ظرفیت، جهت، عاملیت هر یک را که ملاحظه می‌کنیم به صورت یک کل آن را می‌بینیم؟

ج) آیا این به صورت یک کل دیده می‌شود؟

س) عرض من این است که چرا از آن طرف هم «ظرفیت، جهت و عاملیت»

ج) چرا این را یک کل نمی‌گیرید؟

س) می‌گویید که چون تجزیه واقع نمی‌شود.

ج) چون آن وقت تحلیل نمی‌شود. یعنی می‌شود اعلام کرد که ۲۷ تا است و این هم ۲۷ تا است.

س) این را هم اگر بخواهیم تجزیه کنیم، حتماً ناچاریم که رتبه آن را ببینیم.

ج) سؤال همین‌جا است که وقتی تجزیه می‌کنیم و مرتبه آن را می‌بینیم مرتبه آن را هم می‌خواهید بریده بریده ببینید؟ این که این می‌شود و عیبی ندارد.

س) چه اشکالی دارد؟

ج) عیبی ندارد. ۳ تا عنوان می‌شود که از لحاظ فلسفی هم اثبات شده است؛ یعنی ظرفیت دارد که جهت ندارد، ولی چنین ظرفیتی که جهت ندارد در فلسفه شما اثبات شده است.

س) از آن طرف هم ما که ظرفیت و جهت و عاملیت می‌گوییم ظرفیت بدون جهت هم اثبات نشده است.

ج) حرف صحیحی است. معنی‌اش این است که،

س) پس از دو طرف تجزیه می‌کنید؟

ج) بله.

س) پس هیچ فرقی نیست بین این جهت، نسبت به کل ظرفیت که متأخر است یا جهت خود ظرفیت که نسبت به ظرفیتش متأخر است، ولی بعد می‌گویید که ظرفیت کل در کل حضور دارد و ظرفیت جهتش هم همین طور و عاملیت هم همین؛ لذا ما ۹ وصف جهتی و ۹ وصف ظرفیتی و ۹ وصف عاملیتی داریم.

ج) برای رسیدن کل این را درست می‌کنیم و نه برای تثبیت آن که یک جائی داشته باشیم که خود این باشد. وقتی می‌گویید که هیچ موضوعی کمتر از ۲۷ وصف متقوم نیست و هر موضوعی که بخواهد متقوم باشد باید حتماً هر خانه‌ای از آن ۳ وصف داشته باشد تا یک فاعل لحاظ شود با ۳ خصوصیت ظرفیت، جهت، عاملیت. یک وظیفه در کل داشته باشد که وظیفه «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» است. ایرادی ندارد.

۳/۳ ـ سطح اول بررسی موضوع در ۲۷ وصف

۳/۳/۱ ـ امکان ۲۷ شکل از تغییر برای هر وصف

ج) حال درباره بزرگتر شدن مدل صحبت کنیم که مدل تا چه اندازه قابل بزرگ شدن است؟ حداقل اوصافی که از لحاظ فلسفی اثبات شد یک موضوع بیشتر و کمتر از آن را نمی‌تواند در خود جای دهد.

حال آیا حداکثر وصفی که این مدل می‌تواند بگیرد چند تا است؟ تا بعد سراغ تنظیم آن و قواعد تنظیم بیائیم. شما کمترین تغییراتی که در این ۲۷ تا انجام دهید یعنی جای یک خانه آن را با خانه دیگر که ۲ موضوع می‌شود و تناسبات درونی آن عوض می‌شود. حال در این مطلب تا چند مرتبه قابلیت تکرار دارد؟ برابر هر خانه ای که تغییر دهیم قابلیت فرض است که ۲۷ تای دیگر ثابت باشند، ولی آن دیگری جایش با یکی دیگر تغییر کردهباشد، یعنی تناسب و جایش عوض شده باشد. این مطلب چند مرتبه قابل تکرار است؟ اگر ما فرض کنیم برای هر تغییری می‌توانیم ۲۷ شکل داشته باشیم چند نوع می‌توانیم تغییر ارائه بدهیم؟ آیا یک بار ۲۷ در ۲۷، ۷۲۹ می‌شود؟

۳/۳/۲ ـ ۲۷ وصف بیانگر همه اشکال تغییر سه قید

س) معنای اینکه جای دو تا وصف عوض شود چیست؟ یعنی نسبت او در کل عوض شود؟ آن عددی که برایش معین می‌کنیم نسبت به قبل تغییر کند؟

ج) یعنی کلاً شما سطح که داشتید برابر هر تک دانه این‌ها یک حرف در یک نوشته شده است، عین همین را می‌توانید زیر این تکرار بکنید، ۲۷ وصف را در سطح اول می‌توانید تکرار کنید، این ۲۷ که نوشته شد برای یک سطح چه چیزی تغییر داده می‌شود؟ و آیا بعدش هم می‌توانید این تغییر راتا ۲۷ مرتبه ادامه دهید یا نه؟ یعنی اگر بخواهید قیود تغییر یافته‌ای که می‌خواهید برای معرفی یک دستگاهتان بیاورید ۲۷ بار شود، چند بار بایداین در خودش ضرب شود، در مرحله اول قیود سه تا بود آن وقت که خواست در جدول وارد شود تغییراتش ۲۷ تا شد. حال اگر قیود بخواهد ۲۷ تا باشد اگر بخواهید انواع و اقسامش را بیاورید چند تا می‌شود؟

شما در این ۲۷ وصف هر چه ترکیبات این سه قید فرض دارد در اختیار دارید، ترکیبی را که از آن نداشته باشیم نداریم، تکرار سه بار جهت، سه بار عاملیت، سه بار ظرفیت، تکرار یک بار عاملیت، دو بار ظرفیت، یک بار جهت، دوبار ظرفیت، دو بار جهت، یک بار ظرفیت و الی الاخر، انحاء شکل هائی که ممکن است در سه بتوان یک تولید شود داشتید، که ۲۷شد ، ۲۷ به چه توانی باید برسد که همه ترکیبات را داشته باشید؟

به چه توانی باید برسد؟

س) به نظر می‌رسد که ۲۷ اینجا حاصل سه بتوان یک نیست. سه بتوان یک ۲۷ می‌شود، سهضرب در سه ضرب در سه، یک بار که توان داشته باشد، سه به توان یک چقدر می‌شود؟

س) در ریاضیات موجود سه بتوان یک سه است. و سه بتوان ۲، یعنی سه ، دوباره در خودش ضرب شده است.

ج) توان با جمع چه فرقی دارد؟

س) یعنی از خودش همان تعداد توان ضرب شود، جمع از تکرار واحد بدست می‌آید.

ج) ضرب از تکرار جمع به دست می‌آید، توان از تکرار ضرب به دست می‌آید.

س) البته این تکرارها مقصود جمع است.

ج) بله. دیگر دفعه اول آن جمع، دوم آن ضرب و سوم آن، جمع واحدها سه را تحویل داده است حالا گر ما بخواهیم سه را سه بار با خودش جمع کنیم، سه را یکبار جمع کنیم می‌شود سه به اضافه سه = ۶. سه را سه بار جمع کنیم ۹ می‌شود، اگر ضرب شده سه، یعنی ۹ را سه بار جمع کنیم ۲۷ می‌شود. سه به توان سه ۲۷ می‌شود.

س) سه بتوان سه یعنی سه بار سه در خودش ضرب می‌شود، کما اینکه می‌نویسیم سه به توان ۱۰، یعنی سه، ۱۰ بار در خودش ضرب شده است.

س۱) سه به توان ۲۷ چقدر می‌شود؟

س) ۷ میلیون می‌شود.

ج) می‌شود هفت هزار و شصد میلیون میلیارد.

س) به نظر می‌رسد این ۲۷ وصف یک نوع دیگر هم حساب می‌شود، چون شما ترکیب سه حرف را بدون ترتیب می‌خواهید، گاهی می‌گوییم ترکیب یا ترتیب، گاهی می‌گوییم ترکیب بی ترتیب، ترکیب صرف بدون ترکیب چطور به دست می‌آید؟

س) مثلاً اعداد ۰ و ۲ و ۵ را داریم می‌گوییم کل ترکیبات ممکن از این را ارائه دهید، به شرطی که عدد سه رقمی باشد، این دیگر صفر و ۲۵ قبول نیست، یک ترتیبی می‌خواهند باشد، می‌خواهند صفر هیچ گاه اول نباشد شما این برایتان مهم نیست.

ج) فعلاً مهم نیست، اما بعداً می‌گوییم مهم است.

۳/۳/۲/۱ ـ متوقف شدن در ۲۷ وصف به علت تعریف شدن فاعل به سه قید

س) چرا شما روی عدد ۲۷ متوقف می‌شوید؟

ج) برای این که تکرار سه قید بیشتر نشود، یعنی اگر شما گفتید فاعل ها به سه قید تعریف می‌شود، نمی‌تواند چهار قیدی باشد، یعنی این ظرفیت اول جای ظرفیت می‌نشیند و ظرفیت دوم جای جهت ظرفیت و ظرفیت سوم جای عاملیت؛ ظرفیت می‌نشیند یعنی هر رابطه ای که دارید در یک مجموعه متقوم دارای سه خصوصیت است.

س) این موضوع که خودش ۲۷ وصف دارد.

ج) ۲۷ وصف که دارد و متقوم است که یک چیز است، اوصاف این نمی‌تواند دارای خصوصیات فاعل نباشد، ولو به نحو فاعل تبعی، مثلاً می‌گویید.

س) آیا درون ۲۷ وصف، دسته بندی ۳ تایی می‌توان انجام داد؟ درون خودش دارد، ولی مربوط به کل نیست، یعنی مربوط به کل دیگر تعریف نمی‌شود یعنی «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» پشت سر این لغت ظرفیت است پشت سر این جهت است، لذا در مناسبات عددی‌اش که می‌خواهیم جمع کنیم، نسبت مفروض را رعایت می‌کنیم، آن وقت این کارائی اش در ۲۷ تا یک کارائی خاص است، که در آن کل سخن از درونش [نیست]، مثلاً شما می‌گویید من در این سطح سخن دارم می‌گویم از آهن دیگر درون آهن الان کاری ندارم با نسبت به شرایط مختلف، حال اگر ما بگوییم آهن اگر تجزیه شود، فلان تغییرات در آن صورت پذیرد چگونه می‌شود؟ می‌گویید آن یک سطح دیگر است، که جای خودش صحبت آن می‌شود. معنای آن این است که یک کل دیگر مورد بحث قرار گرفته است.

۳/۳/۳ ـ سطح دوم بررسی موضع در ۱۹ هزار وصف (۲۷×۲۷)

س) در سطح اول تا ۲۷ رسیدیم که روشن است در سطح دوم مجدداً سه بار ۲۷ در خودش ضرب بشود ۱۹ هزار می‌شود، بعد سطح سوم ضرب داریم سطح اول ۲۷، سطح دوم می‌رسد ۱۹ هزار و سطح سوم ۱۹ هزار ضرب در ۱۹ هزار ضرب در ۱۹ هزار.

این عین همان برهانی است که در اولش ذکر می‌کردیم. یعنی مثل سه × سه × که این جمع سه سطح از کل موضوعاتتان در نظام تعاریفتان، از آن طرف بر عکس را هم می‌توانید بگویید که آیا کل،

حجت الاسلام میرباقری: کل را چند بار می‌شود تجزیه کرد؟

ج) نه، می‌شود بالاتر از آن گفت، کل را تا چند بار می‌توان بزرگ کرد؟ می‌گوییم نمی‌توانید به اندازه ای بزرگ کنید که یک ۲۸ تائی در آن باشد.

س) چه دلیلی دارد که سه مرتبه ۷ میلیارد را در هم ضرب نکنیم. سه مرتبه که ضرب کنید موضوعاتتان دارای چند وصف می‌شود؟ وقتی شما اینجا ماتریس می‌نویسید، بعد موضوع شما دارای چند وصف می‌شود؟

س) ۲۷ وصف را که در سه ضرب نماییم ۱۹ هزار می‌شود.

ج) نه. شما در ماتریس اعداد را در سطر و ستون می‌نویسید، بعد ضرب که می‌کنید یک قید از بالا می‌گیرید و یک قید از پایین می‌گیرید، دو قید می‌شود مثل این کاری که ما اینجا کردیم.

س) برای چه این کار را می‌کنید؟

ج) این سطر ما به جای اینکه ۳ تا باشد ۲۷ تا می‌شود. این الان سه تا که است یک وصف هم ازستون است برای اینکه ۲۷ × ۲۷ کنیم، پس دو وصف بیشتر نیست.

س) یک بار دیگر ضرب می‌کنیم ۱۹ هزار می‌شود.

سه تا تغییر را شما درست می‌گویید در اینجا،

۳/۳/۴ ـ سطح سوم بررسی موضوع در ۷۶۰۰ میلیارد وصف (۲۷به توان۲۷)

حجت الاسلام میرباقری: اگر بخواهیم هرکدام از ۳ وصف ۲۷ قید پیدا کند همین است، یعنی ۲۷ تا قید درونش را بخواهیم تغییر بدهیم.

س) ۲۷ تا قید سه وصفی را بخواهیم تغییر دهیم.

ج) اگر ۲۷ تا قید سه وصفی را بخواهید تغییر دهید، نمی‌توانید بگویید که روی عدد ۱۹۰۰۰ متوقف می‌شود برای اینکه شما،

س) ۲۷ × ۲۷ می‌کنیم یکبار دیگر هم ضرب می‌کنیم.

ج) این ۲۷ عدد را یک طرف می‌گذاریم، ۲۷ تا هم این طرف می‌نویسم، در هر خانه از آن که دست بگذاریم، که یک مجموعه ۲۷ تایی وجود دارد. چند تا چهار خانه پیدا می‌کنم؟ ۷۲۹ تا، در هر چهار خانه‌ای که انتخاب کنم چند تاقیدش عوض شده است؟ فقط دو قید آن وجود دارد. ۲۷ قید آن باشد عوض شود.

س) می‌خواهم به همین نتیجه برسم که ۲۷ قیدش که عوض شود دیگر صحبت ۲۷×۲۷×۲۷ نیست.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی ۲۷ قید در خودش ضرب می‌شود.

برادر نجابت: عین این سه خانه هائی که شما دارید که اینجا سه تا واین جا سه تا داریم، بعد آن را به ۲۷ تبدیل می‌کنیم به ۹. بعد به ۲۷، حالا ۲۷ هر کدام از اینها را یکی اینجا قرار دهیم.

حجت الاسلام میرباقری: می‌خواهیم یک موضوع ۲۷ قیدی درست کنیم

برادر نجابت: سطح آخر که می‌رسیم موضوع چند قید دارد؟ باز هم ۲۷ قید؟

ج) بله. ۲۷ قید مختلف دارد، فقط تنها چیزی این است، که جای خانه های کوچک را می‌بینید اینجا هست؟ آنجا خانه های ۲۷ تایی قرار می‌گیرد، که هیچ کدام قیدهایشان مثل هم نیست.

س) اینجا ۲۷ تا قرار دادید. حال هر کدام از موضوعاتی را که اینجا قرار می‌دهیم توی این خانه ها ۲۷ قید دارد، پس یک بار ضرب می‌کنیم در ۷۲۰ و خورده ای ۷۲۰ و خورده ای وصف درون مجموعه مان است، اما فقط ۲۷ موضوع داریم، مگر هر موضوعی متشکل از ۲۷ وصف نیست؟ پس ۲۷ موضوع دارای ۷۲۹ وصف می‌شود.

س) قبل از این آیا با سه شروع نمی‌کنیم؟

ج) بله الان شما در مرحله دوم می‌گویید هر کدام از اینها دارای چند وصف است.

ج) دارای سه وصف است.

س) من هم آنجا می‌گویم دارای ۲۷×۲۷ وصف است.

ج) چه مقدار آن تغییر کرده است؟

س) این ۲۷ قیدی را که گفتید هر کدامش سه وصفی است.

ج) سه وصف آن منرج در خودش است.

س) ۲۷ تا وصف را که می‌خواهیم بنویسیم آیا غیر از آن ۲۷ تا است؟ یعنی این ضربدر ۳، غیر از اینها است یا همان‌ها است؟ یعنی «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» «ظرفیت ظرفیت عاملیت» «ظرفیت ظرفیت جهت» غیر از این ۲۷ وصف است؟

ج) این را ما بلافاصله بزرگ می‌کنیم، مثلاً دفعه اول این سطر را تا آخر، اینجا می‌نویسیم این سطح را هم اینجا می‌نویسیم، آن را تا ۲۷ می‌رسانیم، دفعه دوم ۹ تا این‌طوری درست می‌کنیم، بعد دوباره سطح اول را توی سطح دوم تکرار می‌کنیم.

س) نه. ۲۷، ۲۷ بار ضرب در خودش شده است.

برادر نجابت: درست است ما ۲۷×۲۷ می‌گوییم.

حجت الاسلام میرباقری: نه. ۲۷ بار در خودش ضرب می‌شود، نه یک بار.

برادر نجابت: متوجه ام که بعد باید ضرب در ۲۷ بشود تا بعدد نهائی برسیم مثل اینجا که روی ۹ متوقف نمی‌شویم، ضرب در سه می‌کنیم تا به ۲۷ برسیم.

حجت الاسلام میرباقری: منتهی آنجا ۲۷ بار باید ضرب کنیم اینجا باید سه بار در خودش ضرب کنیم.

برادر نجابت: خوب اینجا می‌گوییم ۳×۳ آنجا می‌گوییم ۲۷×۲۷

ج) اگر ۲۷×۲۷ شود چه اشکالی دارد؟

حجت الاسلام میرباقری: اگر ۷۲۹ وصف داشته باشیم هر خانه آن دو قید دارد.

برادر نجابت: من همین را می‌خوهم بگویم، مرحله دوم آن دو قید دارد.

حجت الاسلام میرباقری: ما اگر بخواهیم به یک مجموعه ۲۷ قیدی برسیم، باید ۲۷ بار ضرب کنیم.

یعنی ۷۲۹ را یک بار دیگر ضرب در ۲۷ کنیم خانه‌های سه قیدی پیدا می‌شود. ۲۷ بار که در خودش ضرب کنیم خانه های ۲۷ قیدی معلوم می‌شود و ۷۰۰۰ میلیون می‌شود.

ج) ما یک هرم داریم، سطح اولش ۲۷ است. سطوح دوم که سه بار باید تغییر کند ۱۹۰۰۰ است. سطح سوم که سه بار دیگر باید تغییر کند ۷۶۰۰ است. سطح اولش سه است اول اولش یک ربط است یعنی می‌گوییم توسعه نخ، یعنی می‌گوییم همه هرم را می‌آورید در یک ربط، بعد می‌گوییم این یک نخ از سه وصف ناشی می‌شود، می‌گویید یک نسبت بین تولی و ولایت است، یعنی یا ۲ نسبت یا ۳ نسبت است یا ۱۰ است، به هر حال یک نسبت دارد نشاء اول سه تا از آن ناشی می‌شود و سپس ۳ مرتبه تکرار می‌شود و ۲۷ وصف از آن ناشی می‌شود. و ۲۷ تا سطح اولی است که پیدا می‌شود.

سطح دوم شما ۱۹ هزار است. سطح سوم شما هم ۷۶۰۰ میلیارد است. البته اگر زحمت بکشید می‌توانید به مطلب عنایت کنید.

برادر نجابت: این ۲۷ را که شروع می‌کنید نقش یک دارد یا نقش سه دارد؟

ج) نقش سه را دارد، یعنی در خودش ضرب می‌شود. اصول موضوعه‌تان است ولیکن به تعدادی قید که در آن است باید ضرب شود.

س) یعنی ۲۷ ما نقش سه را دارد.

ج) که خودش یک موضوع است، نقش ۳ بریده از هم نیست.

س) این ۱۹ هزار نقش ۹ را در آن توسعه اول ندارد؟

نقش ۹ در توسعه اول، نسبت به کل موضوعات دارد که سه بار در خودش ضرب می‌شود، مثل ۹ که سه بار ضرب، ۲۷می‌شد، البته بُعد مثبت نقادی آقای نجابت موجب می‌شود که دقت بیشتر در تبیین می‌شود.

گفتید که ما سه سطح از توسعه داریم، که این سه سطح را در مرحله تجزیه سه سطح می‌گیریم و در آخر کار می‌خواهیم به یک کل تبدیلش کنیم. برای اینکه بتوانیم کل را بسازیم مجبوریم اوصاف را تجزیه کنیم و اگر معادله ترکیب آنها را هم تحویل بدهیم به یک کل رسیده‌ایم.

ج) ابتدا این نکته را اشاره کنم این که مجموعه کمتر از ۲۷ موضوع نداریم همین‌طور که موضوع کمتر از ۲۷ وصف نداریم.

پس بنابراین مدل شما باید از ۷۶۰۰ میلیارد تقسیم به ۷۲۹ شود، که ۱۱ هزار مجموعه می‌شود.

۳/۳/۵ ـ لزوم وجود روش برای تطبیق عناوین فلسفی بر مصادیق خارجی

پس شما می‌گویید روش مدل سازی را درست است یک مدل بزرگ است ولی این مدل، روش مدل سازی است چرا؟ چون می‌گوییم بر اساس تغییر معادلات آن می‌توانید برای موارد مختلف مدل بسازید، برای کجا می‌خواهیم مدل بسازیم؟ مثلاً مدل برای قلم ساختن، باید ابزار گزینش شما به شما بگوید که مدل چندم را بیاورید.

س) باید این را بر آن اوصاف تطبیق کنید.

ج) نه. باید یک روش دیگری باشد که در آن روش وقتی شما می‌گویید که من مدل قلم را می‌خواهم از میان ۱۱ میلیارد مدل آن را تعیین کنند.

س) به معنای این است که بگویید این چه چیزی است، بتواند معین کند. یعنی تطبیق این عناوین فلسفی بر مصادیق خارجی، یک روش می‌خواهد که ما بتوانیم با آن روش تطبیق کنیم، بعد عناوین موضوعات داخل مدل و جایگاه آنها و تناسبات داخلی آنها نسبت به کل معلوم خواهد بود، چون معادله آن به معنی تناسبات داخلی او ونسبتش به کل می‌باشد؛ یعنی کمیت‌های درونی و بیرونی‌اش از نسبت به کل بزرگتر تا به کل نظام برسیم، یعنی جایگاهش در ۷۰۰۰ میلیارد باید به عنوان یک مجموعه ۷۲۹ وصفی مشخص شود، که این ۷۲۹ وصف کجا ۷۰۰۰ میلیارد قرار می‌گیرد.

ج) اول به عنوان ۲۷ وصف و بعد ۷۲۹ وصف و بعد جایگاهش در هفت هزار میلیارد، به این ترتیب معادله‌اش مشخص شود.

ج) برای به دست آوردن معادله آن اول باید جایگاه آن را در داخل مجموعه پیدا کرد، بعد مجموعه را در سطح بالاتری ملاحظه نمود، مثلاً در نظام تعاریفتان منظومه ای که از این مجموعه ها درست می‌شود، و بعد هم جلوتر برود تا اینکه معین کند که کجای کل نظام تعاریفتان که به عنوان کهکشان فلسفی شما است قرار می‌گیرد.

س) اگر فرض کردیم که هر موضوعی حداقل با ۷۲۹ وصف از مجموعه ۷۶۰۰ میلیارد شناخته می‌شود، بعد اگر جای این ۷۲۹ را نسبت به کل را معین کنیم، هم عدد درونی اش و هم عدد بیرونی اش عدد متناسب با جایگاه می‌شود،

این راه بدست آوردن معادله هر مجموعه و هر موضوعی منهای «تطبیق» می‌شود، ولکن یک روشی هم می‌خواهیم که معین کند این موضوعی که جایگاهش در کل این است در خارج مثلاً بشقاب است یا شیء دیگر البته ما باید یک روش ارائه دهیم، که خودمان موضوع تولید کنیم و یک روشی دیگر هم ارائه دهیم به اینکه این چیزی که تولید شده است چیست؟

ج) کارائی آن را که گفتید آن وقت موضوع از نظر شما به لحاظ کارائی شناخته می‌شود، بلافاصله آن را معین می‌کنید، باید بگویید چه کاری از آن می‌آید، کارش داخل مجموعه فرهنگ یا سیاست یا اقتصاد است.

س) یا داخل هر سه است.

ج) و داخل هر سه که وجود دارد، مصرف یا تولی است و یا امثال آن.

س) خلاصه یک روشی باید داده شود.

ج) بله.

س) که آن روش از روش توصیف است. می‌توان یک کار دیگر کرد که روش تبدیل باشد. یک وقت موضوعی به ما می‌دهند. یک وقت موضوعی نداریم و می‌خواهیم آن را تولید نماییم.

ج) یک موضوعی است که در جریان تغییرات آینده مورد نیاز شما است، باید بگوید وقتی نرخ شتاب را عوض کنیم موضوعاتی که قابل طرح است، اینها می‌باشد.

س) بله. این کارائی‌ها را باید داشته باشد تا بعد بتواند بگوید که این کارائی ها چگونه در خارج تأمین می‌شود.

ج) درست است.

وصف حاصل تقوم سه سطح (ظرفیت، جهت، عاملیت) و وجود سه قید در هر سطح

س) سؤال دیگری را هم مطرح کنم. حاصل کلانی که در مورد رسیدن به ۲۷ وصف گفتید این است که ما اول در ۲ مرحله تجزیه می‌کنیم و ۳ سطح و هر سطحی هم ۳ قید می‌گوییم با این توضیح که ما ۹ قید تجزیه‌ای نداریم، کل دارای ۳ وصف است.

ج) در اول کار می‌گوییم در فلسفه ثابت شد که برای فاعل ۳ وصف وجود دارد.

س) بله. بعد این ۳ وصف را ۲ بار به صورت تجزیه‌ای ملاحظه می‌کنیم که ۹ وصف می‌شود و بعداز ملاحظه کردن ۹ وصف به توسط ضرب آنها، می‌گوییم که اگر این ۹ وصف را تجزیه ای ملاحظه کنیم، ۹ تا موضوع از هم جدا می‌شود، و در داخل رتبه های ۳ به ۳ متقوم کنیم، ۳ موضوع از هم جدا می‌شود؛ و هر یک از اینها را ۳ برش بزنیم، باز هم ۳ موضوع از هم جدا می‌شود، بنابراین از تقوم ۳ به ۳ اینها کل درست نمی‌شود و از تجزیه آنها نیز کل درست نمی‌شود، بلکه باید این ۹ تا به همدیگر متقوم شوند و معنای تقوم ۹ وصف این است که،

ج) دفعه اول باید، ۹ وصف را یک کل فرض کرد.

س) بله. باید یک کل دید.

ج) بعد که یک کل فرض کردیم،

س) «ظرفیت، جهت، عاملیت» کل را در آن مجموعه ۹ وصفی حاضر ببینیم.

ج) یک وحدت باید برای کل ببینیم که البته بعداً به آن «وحدت نسبت» گفته می‌شود آن نسبت باید دارای ظرفیت، جهت، عاملیت باشد. که آن ظرفیت، جهت، عاملیت در کل این ۹ وصف اشراب شده است.

س) نسبت یعنی جایگاهش و ارتباطش را در کل، با بیرون ملاحظه می‌کنیم دیگر با درونش کاری نداریم و آن را یک واحد، می‌بینیم.

س) چرا ما یک قدم دیرتر این کار را نمی‌کنیم، بگوییم هر یک از این ۳ وصف هم خودش ۳ وصف داد، که ۲۷ وصف از ضرب آ، درست شده است و بعد بگوییم که این ۲۷ وصف را در تجزیه نبینید، بلکه یک کل را از آنها بسازید، وقتی خواستیم از آن کل بسازیم بگوییم «کل» ظرفیت، جهت، عاملیت دارد و هر یک از این ظرفیت جهت، عاملیت در کل ۲۷ وصف وجود دارد، و اینجا اوصاف ظرفیتی را که می‌خواهیم معین کنیم، می‌گوییم آن ۹ تا وصف، قید ظرفیت بخورد یعنی «ظرفیت ظرفیت» خودش ارتباط با «ظرفیت کل» دارد.

ج) یعنی به جای ۲۷ وصف بگوییم ۸۱ وصف داریم. این ۳ تا پا هم به عنوان یک کارائی می‌شناسید و در کل اسم تقوم بر آن می‌گذارید؟

س) نه. می‌گوییم آن را چهار قیدی کنیم،

ج) چرا چهار قیدی می‌کنید؟ اینکه می‌گویید۳ قید باشد.

س) حال سؤال من همین است، این روشی را که امروز گفتید و مطلب نسبتاً روشن شد، این بود که ما ۲ بار تجزیه می‌کنیم و حال می‌خواهیم کل بسازیم، وقتی می‌خواهیم کل بسازیم، در این صورت کل را که ملاحظه می‌کنیم این کل باید ظرفیت، جهت، عاملیت داشته باشد. که ظرفیت آن حضور در کل دارد و جهت و عاملیت آن هم حضور در کل دارد.

اگر فرض کردیم که کل داریم، ۹ قیدی است و در عین اینکه ۹ قید دارد، ظرفیت، جهت و عاملیتی دارد که در کل حضور دارد، به این معنای است که این ۹ قید باید قید وصف جهتی پیدا کنند و وصف ظرفیتی و عاملیتی هم پیدا کنند پس ۹ تا وصف در خصوص ظرفیت و ۹ تا وصف در خصوص جهت و ۹ تا وصف در خصوص عاملیت پیدا می‌کند که ۲۷ وصف می‌شود. می‌گویم چرا وقتی ما به ۹ رسیدیم آنها را به صورت یک کل ببینیم، حال بار دیگر تجزیه می‌کنیم ۲۷ تا قید از هم جدا، و تجزیه را ۳ بار تکرار می‌کنیم و بعد از آن که تجزیه را ۳ بار تکرار کردیم می‌گوییم حال می‌خواهیم از آنها یک کل بسازیم.

ج) اشکالی ندارد، در این صورت شما، ۴ قید ندارید.

س) در این صورت یک کلی بسازیم که این کل، ظرفیت، جهت و عاملیت دارد.

ج) یعنی دیگر اوصاف توسعه را در سه مرحله ندانیم، برای تجزیه آنجا یک دلیلی داشتیم و می‌گفتیم که اوصاف توسعه ۳ مرحله است، و حال می‌گویید نگوییم که اوصاف توسعه ۳ مرحله است. پس چند مرحله است؟

س) نه. ۳ مرحله ای بودن اوصاف توسعه، چه ربطی دارد به اینکه ما وقتی می‌خواهیم تجزیه را به ترکیب تبدیل کنیم، چرا در مرحله سوم ترکیب کنیم؟

ج) یعنی شما گفته بودید که فاعل خلق شده در حالی که یک ظرفیت، یک جهت و یک عاملیت دارد و مجدداً گفته بودید که ظرفیت اول می‌شود، حال می‌گویید که ظرفیت اول گفته نشود؛ شما از کجا به آن کل می‌گویید، بین چه مقطعی را گرفته اید و کل می‌گویید؟ آیا از ظرفیت تا عاملیت را یک کل می‌گویید؟

س) بله.

ج) آیا بیشتر نیست؟ اگر بیشتر نیست، بیشتر از ۳ سطح برای آن نباید معرفی کنید.

س) ما بیشتر از ۳ سطح هم برای آن معرفی نمی‌کنیم.

ج) اگر ۳ سطح معرفی می‌کنید، هر سطحی را هم بیشتر از ۳ قید، نمی‌تواند بگیرد.

س) هر سطحی هم خودش ۳ سطح داشته باشد.

هر سطح از آن سه قیدی است. اگر گفتید هر سطحی هم درون خودش ۳ سطح دارد.

آیا این سطح برای این موضوع است یا مربوط به موضوع دیگری است؟ یک وقت می‌گویید که می‌خواهیم یک موضوعی را مشاهده کنیم، آن موضوع را اگر گفتید ۳ سطح بیشتر نیست و هر سطحش هم ۳ وصف بیشتر نمی‌گیرد، چگونه می‌خواهید اضافه اش کنید؟ با فرض این که هر وصف از این را ۲۷ می‌گیریم.

۳/۴/۱ ـ تبدیل موضوع مورد بررسی، در صورت بیان ۲۷ وصف برای هر یک از اوصاف ظرفیت، جهت و عاملیت

س) بنابراین به عنوان یک احتمال یا ما باید وصفی برای آن سطحها لحاظ نکنیم، یا

ج) به عبارت دیگر اینکه نباید آن سطحها را مستقل لحاظ کنیم، این حرف درستی است.

س) ما یک کل داریم، و می‌فرمایید این کل به اعتبار اینکه ۳ قید فلسفی در هر توسعه‌اش دارد ما می‌گوییم که ظرفیت، جهت، عاملیت دارد، ۳ سطح دارد.

ج) عین همین در رابطه با ذات خود اینها است یا نه؟

س) این را چرا ملاحظه می‌کنید؟ ما وقتی که کل را ملاحظه می‌کنیم، دیگر نباید آن را ملاحظه کرد. اگر ملاحظه کردن قیود هر یک از این ۳ سطح اشکالی ندارد چرا در یک مرتبه ملاحظه کنیم؟

می‌گوییم «ظرفیت، جهت، عاملیت» دارند و هر کدام از آنها هم فاعل هستند، یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت دارند وقتی به ۲۷ یا بیشتر از آن رسید حال ما در ۲۷ متوقفش می‌کنیم، می‌گوییم پس ما ۲۷ قید پیدا کردیم، و حال این ۲۷ وصف از هم جدا هستند، چگونه آنها در یک کل منحل کنیم؟ اگر به عنوان یک کل به آن نگاه کنیم که وصف، ظرفیت، جهت، عاملیت دارد باید هر یک از این ۲۷ وصف این سه قید را داشته باشد.

ج) وقتی ۲۷ را به یکی از اینها می‌زنید و می‌گویید ۲۷ وصف، این هم ۲۷ وصف، آن هم ۲۷ وصف آیا وحدت وضوعتان را حفظ می‌کنید یا نه؟ یعنی کلمه ظرفیتی را که می‌گویید ظرفیت همین کل اولی است یا نه؟

س) بله. چه اشکالی دارد؟ چرا ظرفیت کل اول نشود؟

ج) آیا ۳ مرحله برای توسعه نشمردید؟

ج بله.

س) هر گاه مفروض به گونه‌ای باشد که نشود مراحل توسعه را برایش لحاظ کرد.

س) اگر مراحل توسعه را نتوان شمرد، دیگر نمی‌توان گفت ظرفیت؛ جهت؛ عاملیت، چون اینها مفسر توسعه هستند.

ج) با لحاظ تحلیل یا بدون لحاظ تحلیل؟

س) اگر به لحاظ تحلیل بگوییم خود آن را تا ۲۷ جلو می‌بریم.

ج) در صورت لحاظ تحلیل با قید جمع شدن یا بدون قید جمع شدن؟ یعنی تحلیل هم رویه‌ای دارد؟ که بگوییم که بیش از ۳ تحلیل ندارد.

س) اگر روش دارد؛ روش آن چیست؟

ج) روش آن، این است که به تعدادی که به نظر فلسفی برای مراحل شما لازم است می‌توانید تجزیه و ترکیب کنید، چرا در داخل آن شروع می‌کنید؟ شما از این پایین بنویسید و ادامه دهید چه اشکالی دارد؟

شما می‌گویید که ۳ مرحله بیشتر ندارد، که هر کدام از مراحل هم ۳ وصف بیشتر نمی‌تواند بگیرد.

س) چرا ۲۷ وصف نتواند بگیرد؟

ج) چرا ۷۱ وصف نگیرد؟ اگر ۷۱ وصف گرفت به این معنی نیست که ما یک موضوع نداریم؟ فرض ما این است که موضعمان ختم به فاعل می‌شود.

س) ظرفیت، جهت، عاملیت.

ج) بیشتر از این که نمی‌تواند بشود، این اگر ۲ موضوع بود، چگونه بود؟ واگر ۳ موضوع بود چگونه بود؟

س) اگر بخواهیم یک فاعل را تجزیه کنیم، به این معنا است که اوصاف درونی هر یک ازآنها را نبینیم؟

ج) اگر گفتید اوصاف درونی فرض دارید، بعد بحث از خود او نیست.

س) پس در اولین قدم نباید ظرفیت، جهت، عاملیت گفت، چون به اوصاف درونی هر یک از این ۳ نگاه میکنیم، چه فرق می‌کند که اوصاف درونی هر یک از این ۳ سطح یک یا ۲ بار دیده شود.

۳/۴/۲ ـ پیدایش موضوع جدید پس از گذشتن سه مرحله ظرفیت، جهت و عاملیت

شما یک بار مشاهده کردید و می‌گویید که هر یک از این ۳ سطح، ۳ قید دارد، و لکن آیا این تجزیه با ملاحظه یک کل منافاتی دارد؟ چرا ۲ بار منافات دارد اما یک بار ندارد؟

ج) برهان شما این بوده است که این یک فاعل است، این هم یک فاعل، و این هم یک فاعل دیگر بیشتر از این که شما نداشتید؟

س) یعنی در تجزیه ما ۳ تا فاعل فرض کردیم.

ج) فرض ما در تجزیه بیشتر از ۳ فاعل نبود.

س) اول یک فاعل را به سه فاعل کردیم و بعد گفتیم که فاعل اول، ۳ قید دارد، چرا بار دوم تجزیه نکنیم؟ که گفته شود هر کدام از این ۳ فاعل هم، ۳ فاعل هستند.

ج) می‌توان گفت که یک موضوع ۷۲۹ وصفی انتخاب می‌کنید ولکن موضوع آن مجموعه است و نمی‌توانید بگویید توسعه درباره این صدق نمی‌کند، مگر یک وحدت توسعه؛ آیا شما بیشتر از ۳ مرحله برای یک موضوع قائل هستید؟ یعنی موضوع جدید چگونه ممکن است پیداشود؟ معنای جدید و تدریج را شما چه کار می‌کنید؟ مگر معنای جدید و تدریج را شروع از ظرفیت و ختم به عاملیت نمی‌گیرید؟

ج) بله

ج) اگر بیشتر تکرار شود یعنی تبدیل شدن به موضوع جدید، وقتی شما می‌گویید این ۳ تا ظرفیت، جهت، عاملیت را آورده است و پشت آن دو مرتبه مثلاً نوشته ظرفیت، جهت،عاملیت یا قید دیگری مورد نظر شماست؟

س) نه. همین ۳ قید را تکرار کنیم.

«ظرفیت» به دست آمده به وسیله تقسیم ظرفیت به ظرفیت، جهت، عاملیت «ظرفیت کل» نیست

آیا طولی تکرار می‌کنید یا عرضی؟ یعنی کنار آن می‌خواهید ظرفیت، جهت، عاملیت بگذارید؟ یا اینکه گفته شود که ظرفیتش دارای ظرفیت، جهت و عاملیت است.

ج) بله. همین‌طور یعنی «ظرفیتش» دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» باشد.

ج) برفرض که این گونه انجام دهید، وقتی که ظرفیتش دارای ظرفیت، جهت، عاملیت است دیگر ظرفیت به دست آمده ظرفیت کل نیست.

س) نه. ظرفیت کل نیست.

ج) آیا این به معنای از بین بردن وحدت موضوع در توسعه نیست؟

س) وقتی «ظرفیت، جهت، عاملیت» گفته می‌شود بعد برای خود ظرفیت ۳ قید می‌آوریم ظرفیت، جهت املیت این هم ظرفیت کل نیست.

ج) نه. اگر این ظرفیت کل نبود، بعد نیم شد گفت که ظرفیت کل اشراب بر ۹ می‌شود.

س) پس ظرفیت کل مجموعه «ظرفیت، جهت، عاملیت» ظرفیت است؟

ج) نه بر اینها اشراب می‌شود، یعنی موضوع جدیدی است که جمع عددی اینها نیست.

س) چه فرق می‌کند که شما ظرفیت را به ظرفیت جهت و عاملیت، تقسیم می‌کردید؟ اینجا هم سؤال همین است که با این تقسیم ظرفیت، جهت، عاملیت به دست آمده است. هم عاملیت کل نیست، اینها هر کدام ظرفیت، جهت، عاملیت ظرفیت هستند.

ج) اگر آنها را در کل نبینید و ۲ قیدی نگاه کنید، همین طور است که می‌گویید.

س) چرا آنها را از طریق ۹ وصف در کل وارد کنیم؟ اول ۲۷ قید از هم جدا درست کنیم و بعد یک کل از آنها می‌سازیم وکلی که ظرفیت، جهت، عاملیت دارد.

ج) شما ۲۷ قید می‌خواهید بزنید.

س) یا ۸۱ قید یا جلوتر برویم، چرا روی ۹ که رسیدیم توقف کنیم و بعد بگوییم که ما یک موضوعی داریم که از ۹ وصف متقوم به هم ساخته شده است و این موضوع ما هم ظرفیت، جهت، عاملیت دارد.

۳/۴/۴ ـ میان هم اشکال ارتباط سه اصل فلسفیه اولیه با سه مرتبه تکرار ۲ (۲۷)

ج) از چند راه می‌گوییم اصول فلسفی شما محدود به ۳ است یا بیشتر و یا کمتر از آن است.

س) نه. محدود به ۳ است.

ج) جمیع انحائی که اینها به عهده هم‌دیگر می‌توانند ارتباط برقرار کنند چند شکل است؟ به سه بار ضرب در خودش محدود است یا خیر؟ یعنی بیشتر از ۳ در ۳ در ۳ ممکن است؟ اگر ممکن می‌دانید آن را توضیح دهید.

دکتر نجابت: اشکال بر سر ۳ است با قید این که هر کدام از آنها ۳ وصفی باشد، ۲۷ می‌شود. حال اگر قید آخری هم ۳ وصفی باشد ۷۲۹ می‌شود. یعنی آقای میرباقری توقفش می‌پرسند، شما گفتید ۳ چیز داریم. تعداد ضرب ممکن اینها ۳ است ولکن چون قید اضافه می‌کنید که هر چیز باید ۳ وصف درونی داشته باشد می‌شود.

ج) یعنی ـ من سوال می‌کنم

این به «جهت، ظرفیت، عاملیت» قید دارد این شد سه قید. این چند بار ممکن است تکرار شود که همه اشکال ارتباطشان ذکر شود.

س۲) با قید اینکه باید در نهایت هر کدام از این قیدهامان ۳ وصفی باشد.

ج) اگر کمتر از ۳ وصفی باشد تکرار به اندازه لازم نشده است، یعنی بعض از آن حذف شده است؛ و اگر اضافه هم شود معنایش این است که تکرار غیره موجه آورده‌ایم.

حجت الاسلام میرباقری: وصفی که ارتباط با ظرفیت کل نداشته باشد و به جهت و عاملیت کل هم ارتباطی نداشته باشد ما نداریم،

سه قیدی شدن اوصاف به لحاظ بیان ارتباط همه اوصاف موضوع با سه وصف اصلی آن

ج) اوصاف متقوم به کل هستند.

عمل می‌گویید ما اوصاف درونی که برای یک موضوع ذکر می‌کنیم، بقیه در این اوصاف ربط به ظرفیت، جهت ، عاملیت دیده شود، بنابراین مثلاً اگر گفته شود ربط به ظرفیت یا جهت یا عاملیت در آن دیده نشود، این ۲ وصفی می‌شود، یا ربط به ۲ تا از آنها دیده نشود.

یک وصفی می‌شود. یعنی اگر گفته شود ظرفیت، جهت، عاملیت دیگر ارتباط ظرفیت به جهت و ظرفیت با عاملیت دیده نشده است و اگر گفته شود، ظرفیت، ظرفیت ارتباط، ظرفیت به عاملیت ملاحظه نشده است و اگر گفته شود «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت»،

ارتباطش با عاملیت هم ملاحظه شده است، این موضوع ۳ وصف دارد، نسبت به ظرفیت، ظرفیت است و نسبت به جهت هم ظرفیت و نسبت به عاملیت هم ظرفیت است، یعنی ارتباطش به هر ۳ ارتباط ظرفیتی است که ظرفیت اصلی کل را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین چون هر وصف موضوع باید به این ۳ وصف کل ارتباط داشته باشد، باید ۳ قیدی باشد برهان شما همین است؟

ج) بله

س) حال اگر ۴ قیدی شد ارتباطش،

ج) اولین اشکال آن این است که شما فاعل چهار قیدی اصلاً ندارید.

س) یعنی می‌گویید که ارتباطش با یک موضوع مکرراً ملاحظه شده است.

ج) و هم مکرر، هم متشتت ملاحظه شده است، یعنی آوردن وصفی که آن وصف سرش بدون کلاه مانده است. گفته بودیم که فاعل ۳ وصف دارد این حرف بر اساس فلسفه‌مان بوده است و حال با این بیان فاعلی با هم چهار وصف پیدا شده است.

س) یعنی ۳ قیدی بودن هر یک از ۲۷ وصف به همین دلیل است و آن وقت اگر یک موضوع ۲۷ وصفی را در یک کل بزرگتر ببینیم، باید هر وصفی را که در این کل بزرگتر می‌گوییم، ۲۷ وصفی باشد، که مجموعاً ۷۶۰۰ میلیارد می‌شود.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

جزوهٔ عمومی
لطفاً از دفتر بیرون برده نشود.

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۱) تاریخ: ۷۳/۱۱/۲۴

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی تنظیم: دفتر فرهنگستان علوم اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

امکان تعریف توسعه فاعل به وسیله اوصاف توسعه در سه مرتبه (ظرفیت، جهت، عاملیت) و با سه قید

«فهرست»

۱ـ سه قیدی بودن اوصاف فاعل در جریان توسعه ص ۱
۱/۱ـ منفصل نبودن سه مرتبه ظرفیت، جهت، عاملیت ص ۱
۱/۲ـ سه قیدی شدن اوصاف در صورت تقوم مراتب توسعه ص ۲
۱/۳ـ معرفی کارائی وصف در مجموعه به وسیله قیود سه گانه هر وصف ص ۲
۱/۴ـ قابلیت تکرار ظرفیت، جهت، عاملیت برای هر وصف به عنوان یک فاعل ص ۳
۱/۴/۱ـ امکان شدت و ضعف و تعادل و تعادل اوصاف روشنگر فاعل بودن آن ص ۳
۱/۵ـ ۲۷ وصف حاصل سه قیدی بودن اوصاف ص ۳
۱/۶ـ منفصل شدن مراحل توسعه حاصل سه قیدی بودن اوصاف ص ۴
۲ـ متقوم بودن مراتب توسعه ص ۴
۲/۱ـ موضوعیت نداشتن ارتباط ۲۷ وصف پس از بیان ارتباط مراحل (سطوح) توسعه ص ۴

۲/۲ـ جدا نبودن مجموعه‌ای از اوصاف به عنوان اوصاف ظرفیت، جهت، عاملیت در صورت تقوم مراتب توسعه ص ۴

۲/۲/۱ـ تابعیت جهت از سه وصف ظرفیت و عاملیت از سه وصف جهت ص ۶

۲/۲/۲ـ عدم امکان شناسائی کل در صورت ملاحظه جداگانه ظرفیت، جهت و عاملیت موضوع ص ۶

*** ـ پاورقی: مقایسه معنای وصف و موصوف بر مبنای اصالت شیء و اصالت ولایت** ص ۸

۱ـ موصوف قرار نگرفتن وصف در اصالت شیء ص ۸

۲ـ موصوف قرار گرفتن وصف در اصالت ولایت ص ۸

۲/۱ـ امکان تعلق یک فاعل به مافوق و تعلق فاعلهای دیگر به آن ص ۸

۲/۲ـ «وصف» فاعل تبعی است که می‌تواند نسبت به فاعل دیگر متصرف یا محور باشد ص ۸

نام کتاب یا جزوه:	مباحثی پیرامون مدل	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۱۳۰۳۱
استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۱/۱۱/۲۴
عنوان‌گذار:	آقای پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۰۳/۲۵
ویراستار:	آقای خراسانی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۳/۲۵
حروفچینی:	واحد انتشارات	تیراژ:	۱۲ نسخه
تکثیر یا چاپ از:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ:	اول

« بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ »

جلسه: (۳۱) تاریخ: ۷۳/۱۱/۲۴

عنوان کلی: امکان تعریف توسعه فاعل به وسیله اوصاف توسعه در سه مرتبه (ظرفیت، جهت، عاملیت) و با سه قید

۱ـ سه قیدی بودن اوصاف فاعل در جریان توسعه

بحث پیرامون ۲۷ وصف سه قیدی است که متعلق به فاعل در حال توسعه می‌باشد که آن سه قید ظرفیت جهت عاملیت است حالا اگر بنا باشد که این سه قید فلسفی، به معنای سه فاعل متقوم به هم در سه مرتبهٔ از جریان توسعه ملاحظه شوند باید یک مرتبه را ظرفیت و یک مرتبه را جهت (خواستن) و یک مرتبه را نیز عاملیت نامگذاری کنیم. در این صورت برای هر کدام از سه مراتب فوق می‌توان گفت که دارای سه قید هستند، یعنی اینکه در مرتبه‌ای «ظرفیت» به نحو فاعل تبعی، «ظرفیت، جهت، عاملیت» دارد، یعنی در حال حرکت است و نمی‌تواند متوقف شود. بنابراین نفس جهت هم همینطور، یعنی اوصاف سه فاعل را دارا است.

۱/۱ـ منفصل نبودن سه مرتبهٔ ظرفیت، جهت، عاملیت

پس ملاحظه می‌کنیم که آیا این سه مرتبه (ظرفیت، جهت، عاملیت) نسبت به یکدیگر ربط دارند یا خیر؟ یا اینکه مرتبهٔ اول «یوجد ثم ینعدم و یوجد مرتبه اخری» بنابراین سه مرتبهٔ از هم بریده و جدا داریم یعنی یک فاعل با خصوصیاتش برای مرتبهٔ ظرفیت داریم، حال چه معدوم شود و چه جدا در کناری قرار گیرد و همینطور یک فاعل دیگری برای جهت ایجاد شود و آن هم در کناری قرار داده شود که «ظرفیت، جهت، عاملیت» آنها هیچ ربطی با هم نداشته باشند. یعنی اینکه نتوانیم «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» بگوئیم؛ بلکه گفته شود ظرفیت شمارهٔ ۱ متعلق به فاعلی است که ابتداءً" به نحو تبعی خلق شده است. بعد بگوئیم «ظرفیت جهت» فاعل شمارهٔ ۲ برای مرتبه‌ای است که برای خواستن خلق گردیده و ظرفیت شماره ۳ برای موقعی است که فاعل شماره ۳ در مرتبهٔ عاملیت خلق شده است. اگر به این شکل مسئله را مطرح کنیم

هر کدام از آنها دارای دو قید می‌شوند.

۱/۲ـ سه قیدی شدن اوصاف در صورت تقوم مراتب توسعه

ولی اگر وجود نسبت را بین آنها فرض کنیم با این فرض دیگر به دو قید اکتفا نمی‌شود، بلکه بایستی بگوئیم «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» که ظرفیت اول به ظرفیت دوم و سوم مربوط است و «ربط» آنها نیز طبیعتا" به صورت تقومی می‌باشد. پس این سه قید که سه فاعل هستند اگر به لحاظ خودشان ملاحظه گردند، «ظرفیت، جهت، عاملیت» هستند، ولی اگر به عنوان مجموعه آنها را ملاحظه کنیم «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» هستند، یعنی کارائی آنها در مجموعه «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» است.

(س): قیود سه گانه علائم چه چیزی هستند؟ چون اگر مبنای سه را قبول کنیم در این صورت هیچ وصفی کمتر از سه قید ندارد و اگر هم بخواهیم از سه یک قدم جلوتر برویم حتما" بایستی به ۲۷ برسیم.

(ج): برای مثال چرا فنجانها را سه تا سه تا کنار همدیگر می‌گذارم؟

(س): منظور من این است که این سه وصفی بودن برای چیست؟ در حالی که هر موصوف دارای سه قید می‌باشد، یعنی اگر ۲۷ وصف داشته باشیم که هر وصفی دارای سه قید «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» باشد، حال با توجه به اینکه ظرفیت، جهت، عاملیت، برای ما معلوم هست، در این صورت آیا صحیح هست که بگوئیم، اوصاف نیز هر کدام دارای «ظرفیت، جهت و عاملیت» هستند. و این سه وصف نیز به یکدیگر متقوم می‌باشند در این صورت وقتی که می‌خواهیم سه وصف را به هم متقوم نمائیم و آن را در حال تقوم ملاحظه کنیم بایستی بیشتر یا کمتر از مجموعه سه وصفی نداشته باشیم. طبیعتا" باید ۲۷ وصف داشته باشیم یعنی اگر هر وصفی سه قید بخورد، دیگر ظرفیت ظرفیت نداریم! بلکه ظرفیت ظرفیت ظـرفیت داریم، ولی اگر دو قیدی شد نه وصف می‌شود، و اگر یک قیدی شد سه وصف می‌شود، و اگر سه قیدی شد طبعا" ۲۷ وصف می‌شود. که جمیع انحاء سه را در بردارد، که البته ارتباط آن هم از بالا به پائین عاملیت ظرفیت ظرفیت دیگر نمی‌توانیم بگوئیم.

(ج): بله، همینطور است، یعنی اگر بگوئیم عاملیت ظرفیت ظرفیت تمام محاسبات را کلا" به هم می‌ریزد یعنی اگر این خانه را در جدول مقدم دانستید معنایش این است که عمل قبل از آن واقع شده، در حالی که عمل بعد از آن واقع می‌شود.

۱/۳ـ معرفی کارائی وصف در مجموعه به وسیله قیود سه گانه هر وصف

(س): بنظر می‌رسد دو مطلب باید رعایت شود، یکی نسبت بین ظرفیت جهت عاملیت که بایستی طولی ملاحظه شود. یعنی روابط آنها به صورت نظام توسعه یافته ملاحظه گردد نه به صورت طولی و خطی! مطلب دوم این است که اوصاف باید هر کدام سه قید داشته باشند و وصف دو قیدی نداریم، حالا سؤال اینجا است که چرا ما وصف دو قیدی نداریم!؟

«۲»

(ج): پس باید یک فاعلی فرض کنیم هر چند که، وصف هم غیر از فاعل نیست. بنابراین اگر وصف غیر از فاعل نباشد ولو این وصف جایگاهش در کل با تکرار سه بار ظرفیت است، ولی خود نفس این وصف نمی‌تواند دارای ظرفیت و جهت و عاملیت نباشد. یعنی این وصف را که ملاحظه می‌کنید مثلاً" محور است ولی محور بودنش دارای یک ظرفیتی است.

(س): وقتی که ما می‌گوئیم «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» آیا منظور ظرفیت جهت و عاملیت خودش مراد هست؟

(ج): خیر، اینطور که می‌فرمائید نیست. وقتی که این سه را به عنوان ظرفیت مطرح می‌کنیم معنایش این می‌شود که کارائی آن در ۲۷ وصف هست، و وقتی که سه بار تکرار می‌کنیم معنای آن این است که خود این کارائی‌اش در ۲۷ «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» بوده و در عین حال خودش دارای سه خصوصیت باطنی هم می‌باشد. یعنی سه خصوصیت شخصیتی متقوم به کل (که البته گفتن باطنی هم برای آن هیچ نیست) یعنی کارائی‌اش را در کل معرفی می‌کند یعنی گفته می‌شود ظرفیت ظرفیت ظرفیت.

۱/۴ـ قابلیت تکرار ظرفیت، جهت، عاملیت برای هر وصف به عنوان یک فاعل

اگر در خود آنها ملاحظه کنیم، خواهیم دید دارای ظرفیت است ولکن ظرفیت، جهت، عاملیت هیچکدام از آنها یادداشت نشده است. هر چند به لحاظ خصوصیت شخصی آنها یادداشت نشده است حالا چرا یادداشت نشده است؟ چون در تمام مراحل که پیش می‌رویم و منتجه را می‌بینیم، فرض این است که یک موضوع ملاحظه می‌شود هر چند که آن موضوع را در کل بنام کارائی می‌بینیم والا هر وصفی بطور طبیعی دارای سه خصوصیت است چرا که فاعل است و هر فاعل دارای ظرفیت می‌باشد که در این قسمت به جای ظرفیتش نشسته است. و در اینجا هم بجای جهت می‌باشد، و آن قسمت دیگر به جای عاملیت نشسته است.

۱/۴/۱ـ امکان شدت و ضعف و تعادل و تعاون اوصاف روشنگر فاعل بودن آن

(س): صحبت این است که وقتی «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» می‌گوئیم، آیا ظرفیت دوم بجای «جهت» نشسته است؟

(ج): در این قسمت «واحدی» می‌باشد که اسمش یک وصف است یعنی آن یکی از ۲۷ وصف می‌باشد. سپس خود اوصاف نیز دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» هستند بنابراین برای اوصاف آیا فرض شدت و ضعف وجود دارد یا خیر؟ در این صورت اصول موضوعه را باید مانند آینه‌ای در مقابل هر چیزی قرار دهیم، آیا برای هر چیزی تعادل و عدم تعادل، شدت و ضعف در اوصاف وجود دارد یا نه؟ پس بنابراین هر وصفی فاعل بوده و به هر فاعلی هم دارای سه وصف می‌باشد که در این صورت این وصف خودش نیز دارای سه وصف بوده که دارای سه قید کارائی نسبت به کل هست.

۱/۵ـ ۲۷ وصف حاصل سه قیدی بودن اوصاف

(س): چرا باید سه قید باشد؟ منظورم این است که قیود غیر از اوصاف خودشان هستند. اوصاف باید سه قید «ظرفیت،

جهت، عاملیت» را داشته باشند. اما اگر اوصاف غیر آن هستند، در این صورت به چه مبنائی باید سه باشند؟

(ج): به فرض اگر مبنا دو باشد آیا بلافاصله سه قیدی می‌شوند یا خیر؟

۱/٦ـ منفصل شدن مراحل توسعه حاصل سه قیدی بودن اوصاف

(س): اگر نه قیدی بشود چه اشکالی دارد؟ سؤال این است که یکی از ادله‌ای که بایستی تمام شود تا بتوانیم بگوئیم ۲۷ این است که اینها باید سه قیدی باشند حالا چرا اینها باید سه قیدی باشند؟

(ج): اگر دو قیدی باشند در این صورت سه تا سطح برای مراحل توسعه پیدا می‌کنیم که این سه سطح از یکدیگر جدا هستند. پس مرحلهٔ اول «خلقت ظرفیت» مرحله دوم «خلقت جهت» و مرحله سوم «خلقت عاملیت» می‌باشد. اینها دو قیدیهایی‌اند که در موقع خلقت دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» می‌باشند، همینطور خلقت دیگری نیز دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» هست که به همین منوال تکرار می‌گردد. حالا آیا تا اینجا اینها به یکدیگر ربطی دارند یا خیر؟

۲ـ متقوم بودن مراتب توسعه

۲/۱ـ موضوعیت نداشتن ارتباط ۲۷ وصف پس از بیان ارتباط مراحل (سطوح) توسعه

(س): سؤال به شکل دیگری تکرار می‌شود. یعنی وقتی که ۲۷ شد آیا این ۲۷نیز ربطی با هم دارند یا ندارند؟

(ج): وقتی می‌گوئید این سه با هم ربط دارند آیا غیر از سه سطح چیز دیگری هم هست که با هم ربط داشته باشند؟

(س): طبیعتاً" «۹»، «۹» سطح موضوع میشود.

(ج): حالا وقتی که ربط داشته باشند چگونه «۹» سطح موضوع می‌شوند؟ همانطوری که در جدول ملاحظه می‌کنید ظرفیت مربوط به کل این «۹» سطح هست این هم مربوط به کل «۹» سطح دیگر هست.

(س): آیا این شکلی که «ظرفیت، جهت، عاملیت» بالا و پائین جدول را به هم ربط می‌دهید صحیح است یا خیر؟

(ج): خیر، تا اینجا «۹» تا از سطح ذکر شد ولی از اینجا به بعد دیگر «جهت» ذکر می‌شود، یعنی کلاً" یک قسمت برای «جهت» هست، در زیر این سطح «۹» تا «جهت» ملاحظه می‌شود، در زیر اینها ۹ تا ظرفیت وجود دارد، یعنی مضاف‌الیه آنها هست...

۲/۲ـ جدا نمودن مجموعه‌ای از اوصاف به عنوان اوصاف ظرفیت، جهت، عاملیت در صورت تقوم مراتب توسعه

ملاحظه بفرمائید، آنچه که در اینجا ملاحظه می‌شود، در یک مرتبه این «۳» را به تنهایی در فلسفه داریم در فلسفه بحث «ظرفیت، جهت، عاملیت» به صورت تکی می‌باشد کی اینها را اوصاف توسعه می‌نامیم، یعنی یک سیر داریم، بعد یک سطح (سطح ظرفیت) یا مرحلهٔ ظرفیت، مرحلهٔ بعد جهت هست و مرحلهٔ بعد عاملیت می‌باشد که مجموعاً" «۹» می‌شوند. حالا اگر ملاحظه کنید در این سطح ظرفیت فقط تکرار شد و در سطح بالاتر سه تا اوصاف یا مضاف‌های آن هستند که «ظرفیت، جهت،

عاملیت» می‌باشند و در یک سطح از جدول، جهت‌ها تکرار شده است. در این صورت سه تا جهت داریم که در بالای سرش «ظرفیت، جهت، عامیت» و در این قسمت هم عاملیت می‌باشد.

(س): وقتی می‌گوئیم «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» مقصود از این ظرفیت سومی چه چیزی هست؟ آیا ظرفیت عاملیت هست یا ظرفیت، ظرفیت هست؟ وقتی ظرفیت ظرفیت گفته می‌شود، این ظرفیت به ظرفیت اصلی اضافه شده است. یعنی ظرفیت دوم مفسر آن است.

(ج): این ظرفیت مضاف است و این یکی مضاف‌الیه است.

(س): یعنی صفت ظرفیت است.

(ج): هرگاه بگوئید این قسمت دارای «۹» صفت هست در این صورت آن دارای صفت ظرفیت ظرفیت است و دیگری دارای صفت ظرفیت جهت و آن یکی هم صفت «ظرفیت عاملیت» می‌باشد و همینطور صفت «ظرفیت جهت» و صفت ظرفتی «جهت، جهت» که در این صورت ۹ ظرفیت در زیر اینها قرار می‌گیرد. در این صورت اگر ظرفیت را در ارتباط با هم در زیر «۹» قرار دادیم آنگاه جدول شکل می‌گیرد. عین این جدول در بالا بدون هیچ تغییری هست. فقط ظرفیت در زیر «۹» تا نوشته شده، یعنی تمام «۹» تا به تمامی «۳» سطر به قید ظرفیت آمده است.

(س): ظرفیت درون این «۹» تا ناظر بر چه چیزی هست که گفته می‌شود ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت پس آیا منظور از ظرفیت وسطی همان ظرفیت کل هست؟

(ج): ظرفیتی که در تمام آنها جریان دارد، در یک مرتبه ظرفیت‌ها هستند به عبارتی یک ظرفیتی هست، که صفت خود ظرفیت می‌باشد و ظرفیت دیگری که صفت جهت ظرفیت می‌باشد و اما ظرفیت دیگری که صفت عاملیت ظرفیت، ظرفیت می‌باشد. بنابراین سه تا ظرفیتی که به معنای سه تا وصف بود مجموعاً" در این قسمت از جدول قرار می‌گیرد اکنون موقعی که ظرفیت را زیر «۹» نوشتیم در این صورت حق می‌دانیم در مورد اینکه تکرار شود و در قسمتی از جدول ملاحظه شود. حالا اگر دارای یک وصف شد، آیا امکان پخش آن د ر«۹» هست یا خیر؟ یعنی اگر این یک وصف اخذ گردید آیا می‌تواند در آن «۹» تا پخش بشود آیا امکان آن هست؟ هر چند یکی از آنها، ظرفیت برای خود ظرفیت می‌شود.

(س): صحبت این است که ترکیب دوتای آنها مفسر خود ظرفیت کل هست.

(ج): در این قسمت از جدول ظرفیت سطح ظرفیت است و در این قسمت ظرفیت یک مرحله‌ای دارد، یعنی مرحلهٔ ظرفیت دارای یک ظرفیتی هست، و همینطور مرحلهٔ جهت و مرحلهٔ عاملیت نیز دارای یک ظرفیت هست. سپس ظرفیت را اگر بخواهیم در کل آن «۹»« وصف ببینیم، در خانه اول جدول، بایستی ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت باشد. حالا آیا همینطوری که یکی از آنها را وصف گرفتید و دیگری را هم موضوع یا موصوف فرض کردید، و اینها را هم وصف ملاحظه کردید بنابراین

«۵»

آیا می‌توانیم ظرفیت را موصوف بگیریم و همه «۹» خانه را حمل بر ظرفیت کنیم در این صورت ظرفیت «کل» می‌شود و در سه سطح قابل ملاحظه هست که مجموع سه سطح دارای ظرفیت هست که اگر اینها به هم متقوم باشند می‌توان یک ظرفیتی برای «کل» تشخیص داد. یک جهت هم بایستی بتوانیم برای کل مشخص نمائیم تا همه اینها را به نحو قضیه حملیه بر آنها حمل کنید و همینطور یک عاملیت، که حمل کنیم آیا جهت کل بایستی متقوم به اوصاف داخلی حضور داشته باشد یا اینکه اسم آن جهت «کل» باشد ولی بریده شده از آنهاست. یعنی اینها را داخل یک مربعی قرار دهیم و از بقیه جدا کنیم و بگوئیم کل دارای یک جهت می‌باشد یا اینکه جهت در درون اینها اشراب می‌شود.

(س): در جهت چه چیزی اصل هست؟

(ج): اگر این «سطح» برای «جهت» باشد و آن «جهت» هم برای کل باشد در این صورت ظرفیت دارای سه مرحله می‌شود که این سه مرحله اگر در تقوم باشد همهٔ آنها با هم حاضر می‌شوند.

(س): آیا جهت اصل در جهت هست؟ اگر سه مرحله داشته باشیم و فرض سه مرحله برای کل باشد وقتی یکی یکی از آنها را در حال تغییر ببینیم در این صورت باید سه وصف داشته باشیم که با این وجود فاعل همانطوری که فاعلی دارای سه وصف نباشد را نمی‌توان پیدا کرد و در اینصورت «کل» بدون سه وصف هم قابل ملاحظه نیست حالا اگر خواسته باشیم اوصاف کل را ببینیم و اوصاف سه مرحله را با همدیگر ملاحظه کنیم اینهایی می‌شود که در این قسمت جدول هست و اگر اوصاف ظرفیت تنها را بخواهیم اینهایی می‌شوند که در این قسمت هستند.

۲/۲/۱ـ تابعیت جهت از سه وصف ظرفیت و عاملیت از سه وصف جهت

(س): اگر فرض شود جهت تابع ظرفیت هست در این صورت آیا فقط تابع ظرفیت، ظرفیت هست یا اینکه تابع ظرفیت جهت هم هست، تابع عاملیت ظرفیت هم هست.

(ج): تابع همهٔ آنها هست یعنی متقوم نسبت تأثیر کمتری از ظرفیت و نسبت تأثیر بیشتری از عاملیت دارد.

(س): آیا نسبت به «جهت ظرفیت» تابع هست؟

(ج): نسبت به جهت ظرفیت در مرحله «کل» که ملاحظه شود، هم این متقوم به آن هست و هم آن متقوم به این می‌باشد.

(س): اصل کدام یک هست؟ یعنی نسبت تأثیر اصلی با کدام هست.

(ج): نسبت تأثیر اصلی که صحبت شد.

۲/۲/۲ـ عدم امکان شناسائی کل در صورت ملاحظه جداگانه ظرفیت جهت و عاملیت موضوع

گفتیم یک فاعل را که یک وصف داشته باشد در عین حالی که نسبت تأثیر اصلی را به آن می‌دهید در کل این ۲۷ خانه

(یا در یک فاعل هیچ فرقی ندارد) وصفها را از یکدیگر منقطع نمی‌کنیم سپس در کل که ملاحظه کنیم این وصفها را جدا نمی‌توان کرد چرا که اینها به هم متقومند. به عبارتی کل در حال حرکت ظرفیتی جدای از جهت و بریدهٔ از عاملیت نمی‌توان داشت اگر ظرفیت به تنهایی ملاحظه شود در این صورت هست که توانایی ملاحظه کل را نداریم در این صورت مرحلهٔ اول ملاحظه می‌شود اما ملاحظه توسعه نمی‌شود.

(س): در صورتی که توسعه ملاحظه شود آیا در «جهت توسعه» جهت هست که اصل می‌شود یا «جهت ظرفیت» هست که اصل می‌شود؟

(ج): اگر توسعه را ملاحظه می‌کنیم در این صورت در توسعه نمی‌شود که جهت نباشد.

(س): در این صورت کدام اصل است؟

(ج): البته این سه با هم حاکم هستند به عبارتی این ۹ تا حاکم می‌باشند. یعنی اگر سه صفحه بر روی هم قرار دهیم، این تعابیر، یعنی اولی حاکم، دومی حد وسط و سومی محکوم را می‌توان در مورد آنها بکار برد.

(س): آیا صفحهٔ وسط از اصل قرارگرفتن «جهت ظرفیت» ساخته می‌شود؟

(ج): خیر، از اصل قرار گرفتن جهت کل ضرب در کل می‌شود، لذا عنوان جهت در کل آن به عنوان موصوف آخر یا به عنوان مضاف‌الیه تکرار می‌گردد هر چند از طریق اعدادی که به هم نسبتی دارند و اضافه می‌شوند. در معنای دیگر ارتباط اینها مشخص می‌شود، و این تشخص منحصر به این مرتبه نمی‌باشد و با صرف نظر از کم آن بطور صحیحی نمی‌توان ترسیم نمود. بنابراین دارای یک جدول ظرفیت و یک جدول جهت و یک جدول عاملیت هستیم حالا اگر امکان دارد اشکال را واضحتر بیان نمائید در ضمن آیا جمیع جوانب این ۹تایی که در این قسمت جدول داریم روشن شد یا خیر؟ پس اگر سه وصف گرفته شود یعنی یکبار در زیر همهٔ اینها ظرفیت نوشته شود، و یکبار در زیر این، جهت نوشته شود و یکبار هم در زیر آن عاملیت نوشته شود، دیگر هیچ صورتی از تکرار این سه تا باقی نمی‌ماند که در این (جدول) آورده نشده باشد. پس قرارگیری وصف و موصوف به اشکال مختلفی حاضر شده‌اند آیا این قضیه به این معنا نیست که این سه وصف به اشکال مختلفی حاضر شده‌اند که در این صورت متقوماً" هر وصفی را به موصوف وصف آخر ملاحظه نموده‌ایم؟ آیا ملاحظه وصف و موصوف در آخر به معنی تقوم نمی‌باشد؟

(س): مسئله‌ای که روشن نشد این است که اگر ۹ تا وصف هرکدام از وصف و موصوف برای دیگری باشند در این صورت آیا ۲۷ تا می‌شود؟

(ج): یعنی اگر خواسته شود در این صورت این سه را ابتداءً" در اینجا می‌توان به عنوان موصوف قرار داد و برای هر کدام سه وصف آورد که در اینجا هست. حالا با آوردن اوصاف شکلهایی را نتیجه می‌دهد که ۹ شکل می‌شود که اگر یکبار

«۷»

دیگر وصف آن موصوف را جهت ظرفیت، عاملیت قرار بدهیم در این صورت ۲۷ تا می‌شود که سه بار تکرار شده است. و اگر دارای «عاملیت عاملیت» باشیم در این صورت وصف ظرفیت وصف جهت و وصف عاملیت هستیم.

(س): اینکه میفرمائید ۳ وصف ابتدائی موصوف همدیگر قرار می‌گیرند...

*** - پاورقی: مقایسه معنای وصف و موصوف بر مبنای اصالت شیء و اصالت ولایت**

۱ـ موصوف قرار نگرفتن وصف در اصالت شیء

آیا اصولاً" وصف می‌تواند موصوف قرار بگیرد یا خیر؟ این سؤال غیر از این است که در اینجا قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد در منطق صوری وصف آن چیزی است که خودش بنفسه نمی‌توانه به عنوان موضوع قرار بگیرد، بلکه در یک موضوعی ظاهر می‌شود مثلاً" در سفیدی گچ یا سفیدی کاغذ ظاهر می‌شود. اما آیا خودش می‌تواند در آن دستگاه موصوف قرار بگیرد یا نه.

(س): اینطور نیست که موصوف برای موضوعی که خود وصف آن است باشد.

(ج): موضوع صحبت در جایی است که موصوف برای وصف باشد نه موصوف برای وصف یعنی به عبارت دیگر وصف نمی‌تواند برای جوهر خودش جوهر قرار بگیرد تا جوهر بر آن عارض شود.

۲ـ موصوف قرارگرفتن وصف در اصالت ولایت

۲/۱ـ امکان تعلق یک فاعل به مافوق و تعلق فاعلهای دیگر به آن

حالا اگر گفتیم فاعل است و فاعلی متعلق به فاعل بالاتر می‌باشد چگونه می‌شود؟ آیا فاعلی می‌تواند دو باره متعلق به این باشد یا ممکن نیست؟ فاعل بالائی هم آیا در مکان می‌تواند متقوم به این بشود یا خیر؟ در وصف و موصوف نمی‌توانستیم بگوئیم جوهر متقوم به وصفش باشد البته یک اشکالی هم شاید آنجا بوده است، حال اگر یک هم چنین چیزی را بگوئیم که بین صفت و مصووف تقوم هست...

۲/۲ـ «وصف» فاعل تبعی است که می‌تواند نسبت به فاعل دیگر متصرف یا محور باشد

(س): فاعل تبعی دیگری که معنای وصف همان فاعل تبعی است.

(ج): بله همینطور است.

(س): که این فاعل تبعی خودش می‌تواند نسبت به فاعل دیگری متصرف باشد و یا حتی محور باشد.

(ج): بلی همینطور هست و آن تابعی که موصوف به تبعیت می‌شود نسبت به این متصرف، خودش از همین نوع صفت می‌باشد یعنی یکی از اینها ظرفیت جهت عاملیت می‌باشد.

(س): هنوز «این همانی» این همانی در مفاهیم کلی است.

(ج): بله طبیعتاً" همینطور است.

(س): یعنی نه در شخص نسبت به آن چیزی که «جهت» می‌باشد، نمی‌تواند «ظرفیت» واقع شود.

(ج): بله درست است و می‌تواند «ظرفیت» را بگیرد.

(س): یعنی خودش ظرفیت به جهت دیگری می‌شود، یعنی می‌تواند در عین اینکه جهت است وصف ظرفیتی هم داشته باشد.

(س): بلی صحیح است و نظر ما هم همین است، یعنی می‌تواند وصف و موصوف قرار بگیرد، هر چند در دو رتبه، با دو خصوصیت که گفته شود خصوصیت اولی مثلاً" اوسع است و خصوصیت دومی اضیق است.

(س): یعنی آیا نسبت به یک شیء وصف و نسبت به شیء دیگر ظرفیت و موصوف می‌باشد؟

(ج): بله همینطور است.

(س): دیگران هم مطلبی شبیه این مطلب می‌گویند که عرض خودش می‌تواند موضوع عرضی دیگر باشد مثلاً" بعضی از کیفیات قائم به کمیات هستند مانند «انحناء» که وصف خط است و خط یک کم هندسی است که قبول هم دارند که وصفی موصوف وصف دیگر بشود ولی جایی من ندیدم که گفته باشند وصفی موصوف خودش و موصوف مشابه خودش باشد، البته اشکال مبنایی این مطالب آنها سرجای خودش باقی می‌ماند ولی در مفاهمه چنین چیزی که کیف قائم به کم، که موضوعش کمیت است و خود این کم هم متکی به موضوع دیگری است و در نهایت آن وصف دوم هم وصف موضوع اول می‌شود.

(ج): در این صورت وصف موضوع اول بالواسطه می‌شود.

(س): بله بالواسطه هست یعنی بواسطه کمیت انحناء این سطح یا این جسم می‌شود حالا آیا می‌تواند موصوف واقع شود؟ فرض کردیم «جهت» دارای «ظرفیت و جهت و عاملیت» باشد.

(ج): یعنی سه تا سهم درست می‌کند.

(س): اینکه گفته می‌شود «ظرفیت و جهت و عاملیت» دارد...

(ج): در تقوم به هم یک کل تشکیل می‌شود و اگر ارتباط با هم نداشتند هر کدامشان یک کل می‌شدند و اگر فرض شود که سه تا هستند یا (یوجد و ینعدم) پیدا می‌شوند و از بین می‌روند، فرض کنید این سه تا با همدیگر سه تا چیز جدا می‌باشند، و کنار همدیگر خلق می‌شوند که هر کدام مانند یک صفحه «علی حده» و جدا می‌باشند اگر با هم ارتباط نداشته باشند دیگر «جهت کل» بی‌معنا می‌شود.

(س): یعنی اگر در مورد این ۹تا یک بار دیگر گفته شود ظرفیت و جهت و عاملیت دارند، مطلب تمام است. به عبارتی وقتی گفته می‌شود در قدم بعد ۲۷تا، یعنی این ۹ تا هر کدام ظرفیت، جهت، عاملیت دارند.

(ج): در اینکه مربوط به هم هستند اینگونه است والا اگر گفته شود این سه تا جدا جدا در کنار هم هستند و آنها را در سه

«۹»

تا سطح بریده فرض کنید که اگر اینطور باشد سه تا کل جداگانه می‌شوند که نمی‌توان گفت که آنها یک کل هستند حال اگر بخواهند تشکیل یک کل بدهند باید قطعاً" آنچه را که گفته شد ظرفیت (اولی) است نمی‌توان گفت ظرفیت کل است و همینطور در مورد ظرفیت دومی و سومی نمی‌توان گفت که ظرفیت کل است بنابراین باید گفته شود یک کل ظرفیتش حاضر در همه اینهاست.

(س): حالا اگر بخواهیم ظرفیت کل را ببینیم باید ظرفیت و جهت هر ۹ وصف را ملاحظه کنیم.

(ج): که آن اصل در توصیف می‌شود.

(س): پس ابتداءاً" می‌گوئیم «ظرفیت»، «جهت»، «عاملیت» ولی بعد این-ظرفیتی که اینجا معرفی می‌کنیم نه به معنای ظرفیت کل است و نه اینکه خودش ظرفیت و جهت و عاملیت ندارد، همانطوری که خودش ظرفیت، جهت، عاملیت دارد و همینطوری که ظرفیتش اصل در کل هست این یک سیر طولی بود که معرفی گردید.

(ج): در حقیقت در طول بریده می‌باشد که در ابتدا خود وصفها بریده ملاحظه می‌شود و بعد وقتی آن را در سه سطح قرار می‌دهیم آن سه تا سطح بریده فرض می‌شود.

(س): پس آیا ۹ تا وصف بریدهٔ از هم می‌شود؟

(ج): خیر، سه تا سطح بریده از هم می‌شود که آنها هم سه وصف دارند.

(س): آیا آنها هم از یکدیگر بریده و جدا هستند؟ البته آن سه از همدیگر بریده نیستند چرا که آنها تکرار شده‌اند به عبارتی در حقیقت یک چیز هستند که در این صورت می‌توان سه سطح بریده مطرح کرد که دیگر عناوین بریده از هم نیستند چون اوصاف درونی‌اش متقوم ملاحظه شده است ولکن سطحها بریده از هم هستند که در این صورت توسعه نمی‌باشد پس توسعه وقتی است که سه تا سطح با هم یک کل را تشکیل بدهند.

(س): وقتی خواسته باشیم یک کل را ملاحظه کنیم طبیعتاً" در ابتدا «ظرفیت، جهت، عاملیت» را بایستی بیان نمائیم و این به معنای ظرفیت و جهت و عاملیت کل نیست در حالی که ظرفیت کل ظرفیت همه است و جهت و عاملیت کل هم، جهت و عاملیت همه است در این صورت آیا راه متقوم دیدن همین است؟

(ج): در آخر کار که این حرف زده می‌شود معنایش این است که نه فقط این سه تا را جدا دیده نمی‌شود، بلکه سه تای دیگر را هم جدا ندیده بلکه به شکل یک کل می‌بینید که ظرفیت کل در همه اوصافش حضور دارد، به عبارتی (ظرفیت، جهت، عاملیت) کل در همه حضور دارد، آن موقع صحیح است که گفته شود این ۲۷تایی که مربوط به کل هست هر کدامشان متقوم به همهٔ مابقی‌ها هستند یعنی «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» نه فقط به این ۹تا ظرفیت متقوم است، بلکه به اوصاف جهتی هم تقوم دارند و همینطور به اوصاف عاملیتی هم تقوم دارند.

«۱۰»

(س): در ابتدا می بایست ظرفیت کل را معرفی کرد و بعد اظهار می‌داریم اینطور نیست که ظرفیت از عاملیت و جهت بریده باشد بلکه ظرفیت کل اصل در جهت کل و عاملیت کل است، به تعبیر دیگر اگر بخواهیم این سه سطح را متقوم نبینیم بر فرض اینکه خواسته باشیم آنها را تکثیر نمائیم باید هرکدام از اینها هم علی فرض اینکه «ظرفیت جهت عاملیت» داشته باشند دارای ۹ تا ظرفیت خواهند بود.

(ج): اینها بریده بریده می‌شوند و این نحوه تعبیر هم پیدا نمی‌کند.

(س): یعنی علی فرض اینکه هرکدام از اینها باز ظرفیت جهت عاملیت داشته باشند باز این ۹ تا ۲۷ تا می‌شوند به اعتبار اینکه هرکدام از آنها دارای ظرفیت، جهت، عاملیت هستند، که در این صورت دارای معنای دیگری است یعنی چرا این ۹ تا ۲۷ تا می‌شود چون هرکدام از این ۹ تا دارای ظرفیت، جهت، عاملیت هستند.

(ج): اگر در این قسمت این سه تا را بنویسیم یعنی این که با قید دو تا در بالای یک کل باشد سپس یک کل اینجا کشیده بشود در این صورت دارای ۹ تا کل می‌شویم که هر کل ۳تا دارد، البته آن ۹تا کل خیلی فرق پیدا می‌کند.

(س): یعنی ۹ تا کل ۳وصفی دارد.

(ج): یعنی این هم اکنون سه وصفی هست ولی بالای سرش یک چیزی نیست که می‌خواهید بنویسید.

(س): بالای ظرفیت ظرفیت به سه قید تقسیم نمی‌شود.

(ج): سه تا قید در پائین می‌آید و یک قید در بالا که کلش را نشان می‌دهد که در این صورت یک مجموعه که سه تا درون آن و یکی در بالای آن قرار می‌گیرد. یک بالایش یعنی ۲۷ قید ریز در اینجا و ۹ تا درشت در این قسمت داریم.

* * « وَٱلسَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرَكاتُه» * *

جزوهٔ عمومی
لطفاً از دفتر بیرون برده نشود.

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۲) تاریخ: ۷۱/۱۱/۲۷

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی **تنظیم:** دفترفرهنگستان‌علوم‌اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

تعیین حداقل و حداکثر موضوعات تشکیل دهنده نظام فاعلیت

«فهرست»

۱ـ «سه وصف» (ظرفیت، جهت، عاملیت) حداقل اوصاف در توصیف فلسفی یک فاعل ۱
۲ـ «سه وصف» حداقل اوصاف به توصیف نظام فاعلیت ۱
۲/۱ـ عدم قابلیت تکرار اوصاف توسعه برای هر وصف در تحلیل فلسفی یک فاعل ۱
۲/۲ـ سه فاعل حداقل فاعلهای تشکیل دهنده نظام فاعلیت ۲
۲/۳ـ ۲۷وصف نتیجه تقوم سه وصف اصلی تشکیل دهنده فاعل ۲
۳ـ ۷۶۰۰ میلیارد موضوع حداکثر موضوعات تشکیل دهنده نظام فاعلیت ۲
۳/۱ـ «موضوع نظام» تعیین کننده بزرگترین مجموعه آن موضوع ۲
۳/۲ـ قیدی شدن هر وصف در بزرگترین مجموعه فلسفی ۳
۳/۲/۱ـ وجود سه مجموعه ۸۱ قیدی مربوط به اوصاف توسعه، ساختار و کارائی ۴
۳/۳ـ پیدایش دو میلیون میلیارد قید (۲۹×۷۶۰۰ میلیارد) در بزرگترین مجموعهٔ فلسفی ۴

۳/۴ـ توضیح فشرده‌ای پیرامون سطوح مختلف تعاریف ۶
۳/۴/۱ـ کهکشان تعاریف (۲۸۰ میلیارد معادله) ۶
۳/۴/۲ـ منطقه کهکشانی (۳۸۰ میلیون منطقه) ۶
۳/۴/۳ـ منظومه کهکشانی (۵۳۰ هزار منظومه) ۷
۳/۴/۴ـ مجموعه های منظومه کهکشانی (۷۲۹ مجموعه) ۷

نام کتاب یا جزوه :	مباحثی پیرامون مدل	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۱۳۰۳۲
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین :	۷۱/۱۱/۲۷
عنوان‌گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار :	۷۴/۰۶/۰۸
ویراستار :	حسن خراسانی	تاریخ بایگانی :	۷۴/۰۶/۰۸
حروفچینی :	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ :	۱۰ نسخه
تکثیر از :	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

جلسه: (۳۲) تاریخ: ۷۱/۱۱/۲۷

۱ـ «سه وصف» (ظرفیت، جهت، عاملیت) حداقل اوصاف در توصیف فلسفی یک فاعل

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث این بود که چگونه این عناوین فلسفی توسعه پیدا می‌کنند، آیا در باره یک فاعل به تنهایی می‌توان بحث کرد؟ می‌گوئیم فاعل مجرد نداریم اما توصیف فلسفی یک فاعل را به تحلیل عقلی می‌توان پیدا کرد، نه اینکه فاعل تنها و بریدهٔ از نظام فاعلیت باشد، حالا اگر فاعل تنها فرض شد، کمترین وصف فاعل «ظرفیت، جهت، عاملیت» است، یعنی فاعل تعلق به فاعلیت فاعل بالاتر دارد که فاعلیت در توسعه فاعلیت او کند، آن وقت خود فاعلیت هم به ایجاد معنا می‌شود یعنی به سه وصف «ظرفیت، جهت، عاملیت» توصیف می‌گردد، که «ظرفیت، جهت، عاملیت» حاصلش توسعه فاعل است. یعنی فاعلی که تعلق به او دارد که در مرتبه دوم دو خواست و دو ایجاد مجدد شده باشد، بهرحال برای فاعل یک معنایی مطرح شد.

۲ـ «سه وصف» حداقل اوصاف به توصیف نظام فاعلیت

حالا آیا برای نظام فاعلیت می‌توان کوچکترین حد معرفی کرد؟ طبیعتا" نظام را بعنوان نظام نمی‌توان گفت که وحدت داشته باشد (چه آن نظام را آدم و یا جامعه و یا نظام تکوین فرض کرد) نظام باید «ظرفیت، جهت، عاملیت» داشته باشد.

۲/۱ـ عدم قابلیت تکرار اوصاف توسعه برای هر وصف در تحلیل فلسفی یک فاعل

لکن فرق نظام با فاعل این است که وقتی یک فاعل را به تنهایی از نظر فلسفی تحلیل می‌کنیم نمی‌توان گفت ظرفیت آن دارای ظرفیت است. فرض این بود که آیا یک فاعل را می‌توان گفت یک جزء بسیط است؟ خیر! خلق آن خلق مرکب هست و ترکیبش الی نهایت نیست. اگر بنا بود فاعل یک چیز سه وصفی خلق شده باشد در این صورت

چگونه می‌توان گفت یک جسم سه بعدی خلق شده یا اینکه سه وصفی خلق شود. با این توجه که دیگر معنا ندارد برای اوصافش وصف ذکر کنید، پس فاعل یک شیء لایتجزا می‌شود.

۲/۲ـ سه فاعل حداقل فاعلهای تشکیل دهنده نظام فاعلیت

پس فاعل به تنهایی قابل خلقت ندارد، فاعل در نظام باید خلق بشود. اگر در نظام خلق شد حتما باید گفته شود سه فاعل مربوط به سه مرحله از توسعه هست. حالا آیا برای فاعل تنها می‌توان توسعه فرض کرد یا خیر؟ که آن هم سه تا فاعل دارد. اگر فرض این بود که یک فاعل است، در این صورت یک فاعل بریده که وجود خارجی ندارد؛ به عبارتی نظام فاعلیت خلق می‌شود، حتی در کوچکترین نظام هم ظرفیت نظام به این بازگشت می‌کند که دارای یک ظرفیتی، یک جهتی و یک عاملیتی باشد. حداقل باید سه فاعل فرض شود که هر کدام از آنها «ظرفیت جهت عاملیت» دارد که از هماهنگ شدن این سه فاعل در یک ساختار و در یک وحدت تقومی است، که در اینصورت می‌توان گفت یک نظام است و توسعه یک نظام فاعلیت را در این صورت می‌شود ملاحظه کرد، که اوصافشان ۲۷ تا می‌شود.

۲/۳ـ ۲۷وصف نتیجهٔ تقوم سه وصف اصلی تشکیل دهنده فاعل

حالا چگونه ۲۷ تا می‌شود؟ اگر وحدتی که به عنوان کل هست که دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» هست، آیا «ظرفیت» آن در هر سه فاعل و سه وصفهایشان حضور دارد یا نه؟ اگر گفته شود بلی، آنموقع جهتش، جهت تقومی این وحدت هست که در هر سه فاعل در همهٔ مراتبشان حضور دارند، همینطور «عاملیت» و «کارائی» این نظام، آیا در همه تا فاعل و اوصافشان حضور دارند؟ بلی، سه وصف نظام به یک منتجه و یک ربط تبدیل می‌شود، که در کوچکترین نظام نمی‌تواند کمتر از سه فاعل داشته باشد.

۳ـ ۷۶۰۰ میلیارد موضوع حداکثر موضوعات تشکیل دهنده نظام فاعلیت

۳/۱ـ «موضوع نظام» تعیین کننده بزرگترین مجموعه آن موضوع

حالا بزرگترین نظام چیست؟ به این مطلب بازگشت دارد که موضوع نظام در آن چه چیزی باشد. موضوع نظام، سعه و ضیقش را نشان می‌دهد. اگر نظام را به یک هیئت دولت فرض کردید و اعضایش را مثلاً" وزارتخانه‌ها گرفتید که اگر به یک وزارتخانه اطلاق نظام کردید اعضایش تقسیم به بخشهای اولیهٔ آن می‌شود و همچنین در معاونتها، اگر در یک معاونت صحبت از ادارات کل شد و اگر در ادارات کل هم ادارات شهرستانها مطرح شد این تقسیمی را که در ادارات کل می‌کنید هرگز نباید به عنوان اعضاء هیئت دولت ذکر شوند. ادارات کل، عضو اعضاء هیئت دولت نیستند. ادارات کل، عضو معاونتها هستند، معاونتها عضو وزارتخانه‌ها هستند، حتی معاونت وزارتخانه، جزء

هیئت دولت نمی‌باشد. حالا موضوع نظام چیست؟ بنابر تعریف فلسفی، موضوع نظام معرفی می‌کند که زیر آن نظام فاعلیت هست، یا فاعل هست که کوچکترین نظامی که از آن کوچکتر نمی‌توان یافت، در اینصورت هم اعضای آن فاعل است ولی هر چه بالاتر می‌روید نظام شما برحسب موضوعش، نظامهای فاعلیت در آنها اصل می‌باشند، البته نظامهای فاعلیت به نوبه خودشان حتماً" به نظامهای پائین‌تری تقسیم میشوند. بنابراین اگر از بالا یک نظام بزرگ فلسفی درست کردیم که مثلاً" میلیاردها عضو داشته باشد در آنجا وقتی به ۲۷تا وصف اصلی تقسیم کردید دیگر نمی‌توانید، بگوئید چرا این ۲۷ تا باید ۲۷تای دیگری شد. دو باره این ۲۷تا شد ۲۷تای دیگر، تا رده‌های پائین، به عبارت دیگر ظرفیت کلی فلسفه را وقتی تقسیم می‌کنیم به این دلیل که موضوعش ظرفیت کل و جهت کل و عاملیت کل هست و زیر بخشهایش هم متناسب با همان خواهند بود، در آن صورت تقسیم به ۲۷می‌شود، ولی ۲۷متناسب با منازل خودش و موضوع خودش و مرتبه خودش. (از این قسمت بگذریم)

۳/۲ـ قیدی شدن هر وصف در بزرگترین مجموعه فلسفی

مطلب دیگر این است که. وقتی که می‌آئید عناوینی را در یک طرف سطر می‌نویسد، مثلاً" ۲۷تا عنوان در سطر می‌نویسد ۲۷تا عنوان را هم در ستون می‌نویسید. تعداد تکرار سطرهایتان به نسبت ستونهایتان می‌شود. یا برعکس ستونها را به نسبت سطرها می‌نویسید. که در این صورت ۲۷تا ۲۷ این ۲۷تا ۲۷تائی می‌شود که می‌توانیم بـه دو صورت نگاه کنیم. یکی اینکه بگوئیم هر خانه‌ای از این ۲۷در ۲۷را که نوشتیم، چه قیدهایی را دارد، مثلاً" قید سطر در پائین، روبروی قید ستون در یک خانه نوشته می‌شود و خانه‌های دو قیدی را که یک قید از سطر و یک قید از ستون گرفته‌اند که ۲۷تا سطر هم یا ۲۷تا ستون هم تحویل داده‌اند، هر ستون ۲۷تا خانه دارد که در هر خانه دو تا وصف حضور دارد، در اینجا صحیح هست بگوئیم ۷۲۰خانه شده که در هر خانه دو قید یا وصف نشسته هست و در عین حال ۲۷تا ۲۷تا هست. حالا اگر بخواهید میزان ضرب کردن یعنی حاصل اینرا یعنی ۷۲۹تا را دو باره در یک سطر بیاورید و یک ستون هم کنارش بیاورید، بگوئید که ما ۷۲۹را در خودش ضرب می‌کنیم اگر بگوئید ضرب کنیم، ۵۶۰۰۰تا می‌شود اگر بگوئید در ۲۷تا ضرب می‌کنیم ۱۹۰۰۰می‌شود (بنابر هر دو تقدیر فعلاً" در باره روش ضرب کردنش بحثی نمی‌کنیم) در اینجا که ضرب می‌شود دو باره از یک ستون یک قید می‌آید زیر دو قیدی‌ها یعنی دو قیدهای قبلی، دو تا قید از این طرف می‌آید دو تا قید هم از بالا می‌آید. یعنی در اینجا چهار قید می‌شوند. اگر این کار در خانه‌های درونی تکرار شود ۲۷ قید بدست آید که در آن صورت خانه‌های داخلی ۲۷ قید می‌شود. یعنی خانه‌های داخلی یک نظام بشوند بنابر تعریفی که از نظام کردیم، آن وقت باید ۳بتوان ۲۷ضرب کرده باشیم اگر اولی آن سه بتوان سه باشد که سه قید در هر خانه بدست می‌آید و بین ۱۹۰۰۰ سه بتوان ۹باشد که ۹تا قید در خانه

«۳»

می‌آید، رده ۳بتوان ۲۷، هر خانه‌ای ۲۷تا قید دارد البته این را باز اضافه کنیم، ۲۷ تا قیدی که خود آنها هم سه تای هستند، را حساب کرده‌ایم.

(س): یعنی آخرش از این ۲۷تایی جدید، ۹تایی است.

(ج): بله اگر اینطور می‌شد آن وقت می‌گوئیم تعدادش ۷۶۰۰ می‌شود ذکر شد که سیر اینکه چطور باید ضرب بکنیم در آینده بررسی می‌کنیم که ببینیم آیا آنها را به ۵۶۰۰۰ برسانیم و بعد سه تا نوزده هزار تا را از بالا به پائین ضرب کنیم یا نه این مطلب، الان موضوع بحث ما نیست. فعلاً" در ترسیم خود قضیه هستیم. حالا رسیده‌ایم به ۷۶۰۰ میلیارد موضوع که هر موضوع دارای ۲۷ وصف و ۸۱ قید است.

۳/۲/۱ـ وجود سه مجموعه ۸۱ قیدی مربوط به اوصاف توسعه، ساختار و کارائی

سؤال این است که ۸۱ قیدشان فقط «ظرفیت، جهت، عاملیت» است؟ نه ۸۱ قید دارند از ظرفیت جهت عاملیت و ۸۱ قید دارند از ساختار، که اوصاف ساختاری‌اند، به عبارتی قیود اوصاف ساختاری هستند، حالا قیود اوصاف ساختاری که ۸۱ هستند، «محوری، تصرفی، تبعی» می‌شوند یعنی فاعلیت محوری، فاعلیت تصرفی و فاعلیت تبعی، می‌شود ۸۱ قید دارند از کارائی که تا حالا طرح نکرده بودم و آن «هماهنگی، وسیله، زمینه» است، این را هم مثل آنها ضرب می‌کنیم. هماهنگی یعنی کار رهبر که هماهنگی اصلی‌ترین کارها می‌شود و کار «تولی، وسیله، هماهنگی» در نظام خلافت می‌شود و کار تبعی هم زمینهٔ آن خلافت می‌شود، حالا بعد توضیح می‌دهیم. پس سه تا ۸۱که از این سه تا ۸۱ بعداً" ترسیم می‌کنیم که اوصاف موضوعات استخراج می‌شود. وقتی اوصاف موضوعات استخراج شد، یعنی کاری که کار هماهنگی باشد، یا وسیله باشد برای محور یا متصرف یا جهت‌گیری و یا ظرفیت باشد فعلاً" با آنها کاری نداریم. از اینها ۲۷ قید استخراج می‌شود که یک کیفیت را معلوم می‌کند.

۳/۳ـ پیدایش دو میلیون میلیارد قید (۲۷×۷۶۰۰میلیارد) در بزرگترین مجموعهٔ فلسفی

پس ۲۷وصف کیفی داریم و ۲۷وصف کمی که معادل وصف کیفی است، که ۵۴ تا (۲۷×۲=۵۴) می‌شود و ۲۴۳=۸۱×۳که ۲۹۷=۵۴+۲۴۳ حالا ۲۷تا وصف کمی و ۲۷تا ۱۶وصف کیفی برای یک موضوع که موضوعات را به کمی و کیفی شناخته می‌شوند و آنهای دیگر وسیله برای رسیدن به آنها است.

(س): یعنی در مقابل هر ۹قید یک کیفیت و یک کمیت قرار می‌گیرد، به عبارتی یک توصیف کیفی و یک توصیف کمی می‌شود.

(ج): یک توصیف کیفی ۲۷وصف دارد.

(س): بله هر وصف از این ۲۷وصف مقابل ۹تا از آن قیود است که سه قید ساختاری است، سه قید توسعه است و

سه قید کارائی است.

(س): مقصودشان ۲۷تا است.

(ج): عرض می‌شود که آنها را در خودشان ضرب نمی‌کنیم بلکه آنها را در یک سیر ۸۱کامل و دو باره یک سیر ۸۱ کاملی دیگر ضرب می‌کنیم.

(س): البته در مقابل ۹قید است والا اگر ضرب می‌کردیم بیش از این می‌شد.

(ج): بله جمعش می‌شود ۲۹۹تا که ۲۹۹ ضرب در ۷۶۰۰ میلیارد می‌شود که قریب ۲میلیون میلیارد قید مطرح می‌شود، در دستگاه فلسفه که این دو میلیون میلیارد را فعلاً" به عنوان یک قرارداد تعبیر می‌کنیم. استدلال اینکه چرا لقب فضا به آن داده می‌شود، بعداً" در سرجای خودش توضیح داده خواهد شد در اینجا فضای قیود فلسفی یعنی هر چه که بعداً" از احکام و نسبتها و تصرفها و از شناسائی یا بکارگیری یا تصرفها بخواهیم حرف بزنیم در داخل این فضا هست؛ از این فضا خارج نیست. پس یک اصولی را درست کرده‌اید به نام فاعلی که تعلق دارد به فاعل بالاتر که فاعلیت در توسعه فاعلیتش کند که از آن فضای بزرگی بدست می‌آید. در ابتدا حروف ساده‌ای را پیدا کرده بودید مثل «ظرفیت، جهت، عاملیت»، «محوری، تصرفی، تبعی» این حروف نقش قیدها را بازی می‌کرد؛ یک فضای قیود فلسفی درست کردید یا شاخصه‌های فلسفی‌تان که این فضا دو میلیون میلیارد جا دارد، و یک فضای کوچکتری که فضای اوصاف هستند، فضای اوصاف فلسفی‌تان یک میلیون میلیارد است و جمع آن دو میلیون میلیارد نمی‌شود و اوصافی که در اینجا بایستی ملاحظه شود.

(س): یعنی اوصاف کمی و کیفی هر کدام یک بحث است.

(ج): یعنی کمی و کیفی را ضرب ۷۶۰۰کنید که حدوداً" صد و چهل و خورده‌ای می‌شود، یعنی نصف ۲۹۹ می‌شود. حالا حدود یک میلیون میلیارد شد بعد از آن کمی پائین‌تر می‌گوئیم. که از هر ۲۷تا از اوصاف فلسفی‌تان کم و کیف و ساختار همه را روی هم می‌ریزند برعکس تا حالا که بزرگ و خرد می‌کردیم ۷۶۰۰میلیارد؛ را حالا بگوئیم ۷۶۰۰میلیارد چکاره هستند؟ گفته می‌شود ۲۷وصف کمی و کیفی و روی هم با قیود فلسفی جمع شده و به ۷۶۰۰ میلیارد موضوع رسیده‌اند.

(س): این یک میلیارد هم در واقع ضرب ۱۳۵ در ۷۶۰۰ میلیون است.

(ج): کاملاً" صحیح است در این صورت می‌گوئید اینها چقدر هستند؟ می‌گوئید تاریخ فلسفی هر تعریف از ۲۷وصف کمی و کیفی بوجود آمده‌اند، پس فضای اوصافتان که یک میلیون بود فضای تعاریفتان نمی‌تواند یک میلیون میلیارد باشد. فضای تعاریف ۷۶۰۰ میلیارد است تعریف ساده نمی‌دهید.

«۵»

(س): ۲۷وصف بود یا ۱۳۵وصف؟

۳/۴ـ توضیح فشرده‌ای پیرامون سطوح مختلف تعاریف

(ج): عنایت داشته باشید نکتهٔ حساس مطلب این است که یک ۲۷وصف که روبروی آن کمیت است، داریم. که کم و کیف آن جدای از هم دیده نمی‌شود. در ۲۶موضوع دیگر که بیست و هفتمی خودش باشد تغییرات داخل را نامگذاری کردید به ۲۷تا و تغییرات اینها را هم نامگذاری کردید. آنها را هم به صورت یک «منتجه» در بالا آورده‌اید. اینها را هم به صورت یک منتجه در اینجا آورده‌اید. جایگاه این، یعنی تغییر در این که کجا جایش است و چه نسبتی بین آن ۲۶تای دیگر پیدا میکند و اگر آن صفحه ملاحظه شود می‌گوئیم مثلاً" هر جایی یک عدد دارد. ببینید این مجموعه‌ای که مجموعه مثلاً" «ب» است در کدام عدد جا گرفته، می‌گوئید روبروی ۶۴قرار گرفته که در این صورت آیا وضع طبیعی‌اش همان ۶۴بود یا نه؟ تغییرات داخلی این نسبتش به تغییراتی که در مجموعه هست سنجیده می‌شود، یعنی مجموعه‌ای از ۲۷تایی تغییر می‌کند که چیزهایی درون آن بالا و پائین می‌شوند و این بالا و پائین شدنهایی که شرایط برای آن داخلی‌اش می‌شوند و بالا و پائین شدن داخل او نسبتش گرفته می‌شود، روشن است؟ در اینجا گفته می‌شود که معین می‌شود یک معادله و یک «منتجه» ۹، ۲۷تا معین می‌شود. حالا چطور اینها را به همدیگر ربط می‌دهید. آن شیء را که برای توسعه درست کرده بودیم یعنی می‌گفتیم یک، دو، چهار، بعد می‌گفتیم که این همینطور در خودش سه بار ضرب می‌شد تا اینکه یک ستونی می‌شد که یکطرف آن ۶۴هست یک طرف دیگر آن هم «یک» می‌باشد و عین همان شیب را باید در جمع‌بندی بکار گرفت، یعنی حد وسط برهان در این برهانی که هست آن خانه‌ای است که به آن عنوان وسطی می‌دادیم و آن وقت اگر فرض بر این واقع شد...

۳/۴/۱ـ کهکشان تعاریف (۲۸۰میلیارد معادله)

می‌گوئیم: یک «منتجه» برابر است با یک «معادله»؛ پس اثبات یک معادله، با ملاحظه کردن تغییرات ۲۷متغیر درونی که تبدیل به یکی می‌شود با ۲۷تای دیگری که می‌شود باز یکی و ۲۶تای دیگر هم که هرکدام می‌شود در یک مجموعه ۲۷تای بیرونی ملاحظه می‌شود، نحوه تغییرات ۲۷تایی درونی این، حکم به یک معادله می‌دهد. بنابراین دارای دویست و هشتاد میلیارد معادله می‌شود که به اینها احکام فلسفی می‌گوئیم. پس یک فضایی به نام «احکام» و یک فضایی برای «تعاریف» داریم. هر حکم مبتنی بر ۲۷تعریف است که درون و بیرون برایش ملاحظه می‌شود.

۳/۴/۲ـ منطقه کهکشانی (۳۸۰میلیون منطقه)

این احکام به ۷۲۹تقسیم می‌شود که دویست و هفتاد میلیون منطقه کهکشانی می‌شود. پس به تعاریف، «کهکشان تعاریف» می‌گوئیم که در فضای قیود و اوصاف قرار گرفته است و به احکام هم «کهکشان احکام» یا «معادلات»

می‌گوئیم و به ۳۸۰میلیون منطقه هم «مناطق کهکشانی» می‌گوئیم و یک فضایی داریم که دارای یک موجوداتی به نام «قید» که وصفها از آن در می‌آید، و از وصفها هم کهکشانی از تعریفها بیرون می‌آید ولی تعریفها هنوز آن کارائی را ندارند؛ از آنها یک کهکشان احکام، خواهیم داشت که روابط هستند و حساب و کتاب کاملی باز می‌شود. از کهکشان احکام ۳۸۰میلیون منطقه کهکشانی در می‌آید و از منطقهٔ آنها موضوعات بدست می‌آید.

(ج): قبلی‌اش هم تقسیم شده، قبلی‌اش هم هر عددی از آنها ۲۷ بوده که تقسیم بر ۲۷ شده و ۲۷را که تقسیم می‌کنیم با ۲۷را که داخل دارید در هر تعریف ضرب بکنید همان حاصل ۷۲۹است.

(س): یکبار تقسیم بر ۷۲۹ شده است.

۳/۴/۳ـ منظومه کهکشانی (۵۳۰هزار منظومه)

(ج): کاملاً صحیح است یعنی تبدیل به کهکشان احکام شده است و کهکشان احکام هم تبدیل به منطقه‌های کهکشانی شده است، حالا منطقه‌های کهکشانی را هم به ۳۸۰میلیون منطقه تمام کردید. هر منطقه را هم تقسیم به ۷۲۹می‌کنید که پانصد و سی هزار منظومه کهکشانی می‌شود، پس هر منطقه دارای ۵۳۰ هزار منظومه است.

۳/۴/۴ـ مجموعه‌های منظومه کهکشانی (۷۲۹ مجموعه)

از منظومه پائین‌تر یعنی هر تکدانه‌ای از آن ۵۳۰ هزار تا برای هر منطقه که تقسیم بر ۷۲۹ شود باید دید که چه می‌شود؟ تبدیل به مجموعه‌های یک منظومه می‌شود. از یک مجموعه معادلات یک متغییر را می‌توان بدست آورد. تقسیم آخرش به ۷۲۹ می‌شود. حالا چرا این تقسیمات را انجام می‌دهیم، چون که مجبور به گزینش هستیم.

(س): آن ۵۳۰۰۰در قدم بعدی چه می‌شود؟

(ج): تقسیم بر ۷۲۹می‌شود که تبدیل به مجموعه شده و بعد از مجموعه هم ۷۲۹ بخش بر ۷۲۹ می‌شود مجموعه بعد از مجموعه ۷۲۹ می‌شود. باید تبدیل به ۲۷تای مغیر نموده و بعد از این بحث برای گزینش مجبور هستیم موضوعات را بلافاصله پیدا کنیم که در چه منطقه‌ای از مناطق کهکشانی باید باشد. پس مناطق کهکشانی بعداً به علائمی (که الان بحثش را خواهیم کرد) مشخص می‌شوند بعد داخل آنها منظومه‌ها هستند که مشخص می‌شوند و داخل آن مجموعه‌ها و داخل مجموعه‌ها، معادلات مشخص می‌گردند.

(س): قبل از منطقه، اگر بخواهیم علائمی برای مناطق معرفی کنیم مناطق خودش حدود ۳۸۰میلیون است.

(ج): او هم باید با دستگاه...

(س): یعنی علائم دادن...

(ج): بله یعنی نحوه تکثیری که می‌شود، بطور خودکار موضوع را در دستگاه می‌برد که می‌دانید در کدام منطقه

آن را پیدا کنید. (ملاحظه کنید که چه عرض می‌شود) فعلاً" سیر کلی این دستگاه را از نظر تعریف گزارشی تمام کرده‌ایم که باصطلاح یک همچنین دستگاهی می‌شود، اما یک بحث دیگری در بارهٔ اعداد و تبدیل کردن آن به یک فلسفه ریاضی که در جلسه آینده بحث می‌شود که. ما در هر مجموعه‌ای که نگاه می‌کنیم چند سیر را باید بتوانیم زیر و رو نمائیم ۱ـ «پی» این مجموعه چطوری است؟ یعنی سه تای اولیه‌ای که در این ضرب شده است. ۲ـ «پایه‌های» این مجموعه کدام است؟ ۳ـ اینک «پایگاهش» کجاست؟ این سه امر را که تمام کردیم. باز باید برای محاسبه ببینیم که این پایگاهش در مجموعهٔ ۲۷تایی چیست؟ چه عددی را می‌تواند قبول کند. به عبارتی اینکه پی آن چطوری است و پایه‌های این مجموعه چه است، یعنی بر آن پی چه ساختمانی پی‌ریزی شده، بعد پایگاهی که این پی و پایه‌ها روی هم دارند تا تبدیل به یک مجموعه شده کجاست؟ چه عددی باید برایش به صورت مطلوب باشد؟ الان چه عددی است؟ مثلاً" باید عدد ۴باشد حالا ۳است؟ یا برعکس یک است. چه چیزهایی در داخلش ضرب است؟ و چه چیزهایی در بیرونش خراب است حالا چه تغییراتی باید داد؟

(س): کجا رفت؟ چقدر در داخل کم است؟ کجا ختم شده؟

(ج): کاملاً" صحیح است که «نهاد و بنیاد و نماد» نسبتها هستند و نسبتها عین وصفها می‌شوند.

* * « وَالسَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُه» * *

«۸»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۳) تاریخ: ۷۱/۱۲/۱

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی **تنظیم:** دفترفرهنگستان‌علوم‌اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

۱ـ بررسی رابطه اوصاف توسعه، اوصاف ساختار، اوصاف کارائی

۲ـ ضرورت وجود اوصاف کارائی در کنار اوصاف توسعه و ساختار

«فهرست»

بحث ۱ـ بررسی رابطه اوصاف توسعه، اوصاف ساختار و اوصاف کارائی ص ۱

۱ـ نفی انفصال و اتصال مطلق و تألیف بین اوصاف ص ۱

۲ـ احتمالات مختلف پیرامون معنای تقوم بین اوصاف ص ۲

۱/۲ـ تقوم اوصاف به معنای ضرب اوصاف در یکدیگر (۲۷) ص ۲

۲/۲ـ تقوم اوصاف به معنای جمع اوصاف با یکدیگر (۲۷+۲۷+۲۷) ص ۲

۳/۲ـ تشابه تقوم اوصاف در نظام با تقوم اوصاف در فرد ص ۲

۱/۳/۲ـ بررسی تقوم اوصاف در فرد ص ۲

۱/۱/۳/۲ـ امکان تعریف یک فاعل با سه نحوه فاعلیت (ایجاد مولا، تعلق عبد، ایجاد متقوم مولا و عبد) ص ۲

۲/۱/۳/۲ـ بدست آمدن اوصاف توسعه از تعریف فاعل ص ۳

۳/۱/۳/۲ـ دارا بودن مرتبه‌ای از ظرفیت، جهت عاملیت، از ابتدای خلق ص ۳

۲/۳/۱/۴ـ تعریف حرکت به توسعه و جدا نشدن فاعل از توسعه ص ۳
۲/۳/۱/۵ـ انفکاک یا تألیف زمان از مکان در اصالت کیفیت ص ۳
۲/۳/۲ـ بررسی تقوم اوصاف در نظام ص ۴
۲/۳/۲/۱ـ تشابه رابطهٔ اوصاف «توسعه و ساختار» با رابطه «زمان و مکان» ص ۴
۲/۳/۲/۲ـ تبیین «مناصب نظام» با اوصاف ساختار و «توسعه مناصب» با اوصاف کارائی ص ۴
بحث ۲ـ بررسی ضرورت وجود اوصاف کارائی در کنار اوصاف توسعه و اوصاف ساختار ص ۵
۱ـ عدم احتیاج به وصف کارائی (بواسطه ایجاد موضوعات با دو وصف زمان و مکان) در اصالت کیفیت ص ۵
۲ـ ضرورت یافتن اوصاف کارائی در صورت ثابت نبودن قوانین و اصل نبودن موضوع (کیفیت) ص ۶
الف ـ معرفی نشدن موضوع با زمان و مکان به تنهایی ص ۶
ب ـ معرفی اجمالی موضوع (تعین فاعل) به وسیله اوصاف کارائی ص ۶
۳ـ اوصاف کارائی بیانگر پرستش واقع شده در نظام ص ۷
۴ـ اوصاف کارائی بیانگر میزان قدرت جامعه در ایجاد محصولات اجتماعی ص ۷
۴/۱ـ جهت مبدأ پیدایش ساختار و کارائی ص ۷
۴/۲ـ رابطه دو فاعل در یک فعل (عاملیت) اولین مرتبه پیدایش نظام (ساختار) ص ۸
۴/۳ـ ایجاد اشیاء (فاعلهای تبعی) به تبع نظام فاعلیت (نه فاعلیت فرد) ص ۱۰
۴/۳/۱ـ نظام (ساختار) ابزار «ایجاد، تعریف و ارضاء نیاز» ص ۱۱
۴/۳/۲ـ «تبعی تبعی» بودن فاعلهای ایجاد شده توسعهٔ نظام ص ۱۲
۴/۳/۳ـ ایجاد اشیاء به تبع نظام بیانگر کارائی نظام ص ۱۲
۴/۳/۳/۱ـ مؤثر بودن محصولات اجتماعی در توسعه فاعلها ص ۱۳
۴/۳/۳/۲ـ پیدایش اشیاء حاصل قدرت ایجاد جامعه ص ۱۴
۴/۳/۳/۳ـ افعال اجتماعی که از طریق نظام صورت پذیر در معرف کارائی اجتماعی است ص ۱۵
۴/۳/۴ـ تجسد قوانین نسبیت بیانگر کارائی نظام ص ۱۶

نام کتاب یا جزوه :	مباحثی پیرامون مدل	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۱۳۰۳۳
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین :	۷۱/۱۲/۱
عنوان‌گذار:	برادر پیروزمند	تاریخ انتشار :	۷۴/۰۷/۲۶
ویراستار :	برادر خراسانی	تاریخ بایگانی :	۷۴/۰۷/۲۶
حروفچینی :	بهینه سازان نشر پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ :	۱۵ نسخه
تکثیر از :	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول

« بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ »

جلسه: (۳۳) تاریخ : ۷۱/۱۲/۱

عنوان کلی: ۱ـ بررسی رابطه اوصاف توسعه، اوصاف ساختار، اوصاف کارائی

۲ـ ضرورت وجود اوصاف کارائی در کنار اوصاف توسعه و ساختار

بحث ۱ـ بررسی رابطه اوصاف توسه، اوصاف ساختار و اوصاف کارائی

حجةالاسلام میرباقری: *اگر لازم می‌دانید بفرمائید که نسبت اوصاف ساختار و اوصاف توسعه و اوصاف کارائی به یکدیگر چگونه می‌باشد؟ نسبت بین اوصاف برابری مطلق نمی‌باشد و متباین هم نیستند، به عبارتی نه تألیف هست و نه وحدت بسیط است حال چه می‌باشد نسبتی بین ایندو هست همین قدر می‌دانیم که دارای یک منتجه‌ای که یک منتجه‌ای دارد؟*

۱ـ نفی انفصال و اتصال مطلق و تألیف بین اوصاف

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: *یک بحث در باره این هست که اوصاف ساختار و اوصاف توسعه و اوصاف کارائی از همدیگر جدا هستند و بینونیت حقیقی دارند تا بگوئیم اینکه بتوانیم این سه دسته از اوصاف از هم جدا هستند، یا اینکه وحدت حقیقی دارند بنابر تعریفی که از «وحدت» در منطق صوری می‌شود هیچ تفاوتی حقاً" برای آنها فرض نمی‌شود و حقیقت اینها با حقیقت آنها یکی است؛ بطوری که وحدت اشتراکی بنحو تواطی بر یک مطلب باشد. یعنی دو اسم برای یک مسمی است؛ یا اینکه بگوئیم تألیفی هست که سه تا خصوصیت دارد خصوصیات ساختاری، خصوصیات توسعه و خصوصیات کارائی که با همدیگر تألیف شد و تشکیل یک یا مجموعه داده‌اند.*

۲ـ احتمالات مختلف پیرامون معنای تقوم بین اوصاف

یا اینکه تألیف نشده و متقوم هستند. بعد در معنای تقوم بحث می‌شود.

۲/۱ـ تقوم اوصاف به معنای ضرب اوصاف در یکدیگر (۲۷)

که چه نحوه تقومی در بین اینها هست، آیا اینگونه هست که در یکدیگر ضرب شوند یعنی سه تا ۲۷ تا در یکدیگر ضرب شوند، نه قیدشان حاصل ضرب آنها در یکدیگر به ۱۹ هزار تا می‌شود. یا اینکه از هر ۱۹ هزار تا یک مجموعهٔ ۲۷ تا، به عنوان منتجه در می‌آید. بنابراین ۳که ۱۹هزار می‌شود، هر خانه دارای نه قید هست. وقتی هم که از سه نوع قید باشد ۲۷تای هر کدام از این سه قیدی‌ها که ۸۱ می‌شود، اینها تبدیل به سه تا سه شده یک قید همه‌جا هستند. که به صورت قید در همه جا حضور دارد، لذا فرضهای مختلفی در این باره مطرح هست برای مثال یک فرض اینکه:

۲/۲ـ تقوم اوصاف به معنای جمع اوصاف با یکدیگر (۲۷+۲۷+۲۷)

بگوئیم «جمع» معنای تقوم این است که ۳ تا ۲۷ تا یعنی ۸۱روی هم به صورت متناظر جمع کنیم نه اینکه ضرب کنیم، یعنی گفته شود جمع (۸۱+۸۱+۸۱) مساوی ۲۴۳ می‌شود که از آن می‌توان معنای تقوم را گرفت.

۲/۳ـ تشابه تقوم اوصاف در نظام با تقوم اوصاف در فرد

حالا اگر گفته شود که هیچ ۲۷تائی نیست که «اوصاف توسعه» و «اوصاف ساختار» و «اوصاف کارائی» نداشته باشد. اگر گفته شود نظام بدون ظرفیت نیست همانطور که برای فاعلیت گفته شده که دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» است و برای نظام فاعلیت هم گفتن عین همین اوصاف صادق هست ولکن برای نظام غیر از آن یک چیز دیگری صادق هست که برای فاعل تنها نمی‌باشد.

۲/۳/۱ـ بررسی تقوم اوصاف در فرد

۳/۳/۱/۱ـ امکان تعریف یک فاعل با سه نحوه فاعلیت (ایجاد مولا، تعلق عبد، ایجاد متقوم مولا و عبد)

در فاعل تنها یعنی اولین مرتبه فاعل اگر متعدد نباشد گفته شد واحد اولی، سهٔ آن قابل تجزیه نمی‌باشد یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» را با هم دارد و آن فاعل تنهایی که در ابتدا گفته می‌شود دارای سه وصفی هست که وصفهای آن را جدای از هم نمی‌شود پیدا کرد و به نحو تألیف نمی‌توان بطور علیحده مفهومی برای ظرفیت فرض کرد که حقیقت آن مفهوم متقوم به جهت نباشد. یعنی فاعلی که تعلق به فاعل دیگری داشته باشد که فاعلیت کند در توسعه فاعلیتش را حذف کنیم در این صورت مفهوم فاعلیت رها می‌شود و همینطور تعریفی که برای حرکت بر مبنای فاعلیت ارائه می‌شود. پس این سه تا فاعلیت قید تعریف فاعل گرفته شده است یعنی فاعلی که تعلق داشته

باشد به فاعل بالاتر که فاعلیت در توسعه فاعلیتش، فاعلیت کند، سپس بایستی سه تا فاعلیت و سه تا فاعل و سه تا فعل را در هم قرار دهیم تا بتوانیم یک فاعل را معنا نمائیم.

۲/۳/۱/۲ـ بدست آمدن اوصاف توسعه از تعریف فاعل

حال گفته شد که اگر فاعل محکوم انگیزه و کیفیتی باشد و یا تعلق به یک کیفیتی داشته باشد فاعل معنا نمی‌شود یعنی اگر تعلق به فاعلیت فاعل بالاتر در توسعه خودش لحاظ نگردد و در این صورت می‌توانیم سه تا وصف «ظرفیت، جهت، عاملیت» را از تعریف فاعل اتخاذ نمائیم و این اوصاف (ظرفیت، جهت، عاملیت) را برای توسعه مطرح کنیم.

۲/۳/۱/۳ـ دارا بودن مرتبه‌ای از ظرفیت، جهت عاملیت، از ابتدای خلق

نهایت، توسعه برای فاعلی که تصرفی باشد. والا ابتدای خلق یعنی در اولین مرحله این سه تا را دارا می‌باشد؛ البته منهای اینکه فاعلیت، ظرفیتی داشته باشد خلقت آن دارای مرتبه‌ای باشد یا منهای خواستی و یا منهای عاملیتی داشته باشد اصلاً وجود نداشته ولو اینکه تبعی، تصرفی، محوری باشد.

۲/۳/۱/۴ـ تعریف حرکت به توسعه و جدا نشدن فاعل از توسعه

بنابراین اوصاف توسعه اوصاف چیزی هست که حرکت از او حذف شدنی نیست و حرکت هم به همین اوصاف تعریف می‌شود، یعنی به توسعه تعریف می‌شود؛ حرکت به توسعه تعریف می‌شود و فاعل هم جدای از توسعه قابل لحاظ نمی‌باشد پس اوصاف توسعه ضروری تعریف فاعل است، ولو در ابتدای مرتبه ایجادش، یا قبل از جهت‌گیری تصرفیش باشد که بنحو تبعی باید این سه را داشته باشد. حال این سه را بایستی به نحو تبعی تصرفی و یا محوری داشته باشد.

۲/۳/۱/۵ـ انفکاک یا تألیف زمان از مکان در اصالت کیفیت

بنابراین سه تا وصف برآمدهٔ از اوست. حالا در باره این سه وصف به نحو تبعی چیزی که گفته شد می‌توان گفت که یک فاعلی فرض شود که ۱ـ خصوصیت آن، خصوصیت ظرفیت ۲ـ دارای خواست هست ۳ـ دارای عاملیت هست حالا آیا می‌توان این سه وصف را از هم جدا کنیم؟ یا اینکه سه وصف دارای چه کیفیتی هستند؟ تعریف از سه وصف بازگشت به سه خصوصیت منفصل در یک شیء می‌کند یا تعریفمان به تألیف سه خصوصیت باز می‌گشت یا تعریفمان به معنی تقوم که به ۲۷ تا طول می‌کشد. البته تقوم در نظام مطرح است. حالا سه وصف چگونه به یکدیگر مرتبط شده‌اند، مطرح گردید که تقوم در نظام به ۲۷تا تبدیل می‌شود. ولی در اولین فاعلی که می‌خواهید تعریف کنید اینرا برمی‌گردیم و می‌گوئیم اگر کیفیت اصل بود اوصاف به تبع فاعلیت ایجاد نمی‌شد.

«۳»

اگر فاعل به کیفیت و خصوصیت تعریف شود (یعنی کیفیت حاکم بر مفهوم حرکت، باشد) اصلا" حرکت قابل تعریف نمی‌باشد یعنی اشکال به ریشه آن برمی‌گردد (به تعریف حرکت به کیفیت یا تعریف کیفیت به حرکت) اگر لحاظ کیفیت اصل باشد حتما" زمان و مکان که گفتید یا باید به دو حیث آنرا تمام کنید، یا اینکه وحدت بسیط برای آن درست نمائید بایستی هر چیزی جداگانه حساب شود؛ یا اگر معنای تألیف شد باید قابل لحاظ دید، یعنی یک بار زمان و یک بار مکان و بعد هر دو را کنار هم بگذارید و اگر هم معنای تقوم را خواسته باشید زمان به مکان، مکان به زمان قوام دارد، براساس فلسفه بایستی تعریف قوام حقیقت این به حقیقت آنرا بیان کنید.

۲/۳/۲ـ بررسی تقوم اوصاف در نظام

۲/۳/۲/۱ـ تشابه رابطهٔ اوصاف «توسعه و ساختار» با رابطه «زمان و مکان»

شک نیست که هر تعریفی اگر برای زمان و مکان ارائه گردد بایستی برای توسعه و ساختار هم بیان شود؛ چون توسعه از اوصاف اشتداد هست، از اوصافی است که عاملیت می‌کند یعنی بزرگتر می‌شود و طلبی هم که می‌کند یعنی طلب بزرگتر شدن هست. وقتی گفته می‌شود فاعلی تعلق به فاعل بالاتر دارد که فاعلیت در توسعهٔ او کند. به عبارتی در اضافه شدن فاعلیت نماید. بنابراین ایجادی که می‌کند به نسبتی که ماذون در ایجاد هست، و مقتدر به اذن الله در ایجاد شده است برای این است که یک خواست بالاتری را به او اعطا شود. یا یک قدرت بالاتری را به آن بدهند.

۲/۳/۲/۲ـ تبیین «مناصب نظام» با اوصاف ساختار و «توسعه مناصب» با اوصاف توسعه و «کارائی مناصب» با اوصاف کارائی

حالا اگر اینطور بحث کنیم که اوصاف توسعه اوصاف زمانی هست زمان دوم توسعه یک چیز دیگری برای بزرگتر شدن می‌خواهد و ساختار، رابطه‌ای درون چیزی است که بزرگ می‌شود یعنی توالی آن از اوصاف زمانی بدست می‌آید و ترتیب آن از اوصاف ساختاری بدست می‌آید. حالا یک نظام به عنوان مناصب نظام داریم که از ساختار نظام هست و یک توسعهٔ که این مناصب از اوصاف زمانی توسعه هست، یعنی از توالی آن هست حالا زمان و مکان چگونه به یکدیگر متقوم می‌شوند؟ آیا جائی را می‌توان پیدا کرد که مکان از زمان را جدا دانست؟ و آیا می‌توان بگونه‌ای زمان را انتزاع کرد که فقط مکان را دید؟ اگر مقدمه برای ترکیب باشد به عبارتی وحدت ترکیبی خاصی که در نظام ولایت تفسیر شد، باشد اشکالی ندارد ولی اگر نحوهٔ تنظیم سؤال بگونه‌ای باشد که براساس کیفیت شود در اینصورت آن پاسخی ندارد، چرا که سؤال، سؤال صحیحی نیست. اگر گفته شد سه دستهٔ از قیود در هم ضرب بشوند در این صورت فرض چه چیز لحاظ شده است.

(س): پس اوصاف کارایی معرف چه چیزی است؟ یعنی اگر اوصاف ساختار، اوصاف ترتیبی کل و اوصاف توسعه، اوصاف ترکیبی کل باشد بنابراین کارایی چه وصفی پیدا می‌کند؟

(ج): حالا اگر گفته شد معنی زمان و مکان در معرفی اشیاء کافی نیست و گفته شد معنای کارایی بعد از روشن شدن معنای توسعه و ساختار مشخص می‌شود و بعد از اینکه قدرتی در توسعه فرض شد و آن قدرت در مناصب جریان پیدا کرد در این صورت بایستی حتماً" به حاصلی رسید که اوصاف کارائی گویای آن است. یعنی همانطوری که مطرح شد «ظرفیت، جهت و عاملیت» اگر برای تاریخ یک جریانی از ظرفیت قدرتها فرض شود حتماً" ساختارش بایستی از نظامها باشد. یعنی معرف اینکه در چه مرحله‌ای از توسعه باشد، بدون اوصاف ساختاری و اوصاف ساختاری بدون کارائی نمی‌شود. یعنی آیا نظام، ترتیبی که دارد فقط آنرا در منصب، می‌بینید یا قدرت عملکرد مناصب را هم برای زمانهای مختلف، مختلف تشخیص می‌دهید؟ آیا زمان و مکان دو مفهومی هستند که اشیاء فقط با آنها مطالعه می‌شوند یا مفهوم سومی هم لازم هست؟

بحث ۲ـ بررسی ضرورت وجود اوصاف کارائی در کنار اوصاف توسعه و اوصاف ساختار

در اینجا بحث را اگر لازم شود متوقف کرده و در بحث کارائی دقت بیشتری می‌کنیم. مقصود از بحث کارایی این است که وقتی گفته می‌شود. دارای تعریف زمان و مکان هستیم و محدود می‌کنیم به اینکه زمان و مکان موضوع گفته شود یک چیزی را تمام می‌کند که موضوع در چه زمانی و مکانی هست؟ یعنی خود موضوع چکاره است؟ آیا امری زمانی است یا امر مکانی است یا اینکه کارائی را معین می‌کند؟ یعنی آیا کیفیت محقق شدهٔ در زمان و مکان را معین می‌کند؟

۱ـ عدم احتیاج به وصف کارائی (بواسطه ایجاد موضوعات با دو وصف زمان و مکان) در اصالت کیفیت

حالا اگر قوانین نسبیت را حاکم و ثابت فرض کردیم یعنی چارچوبه یا چارتی ترسیم کردیم و آن را حاکم بر حرکت دانستیم و در این صورت در هر منصبی که قرار بگیرد یک چیزی تعیین پیدا می‌کند، لذا طبیعی است که بگوئیم احتیاج به مفهوم سومی پیدا نمی‌کنیم.

(س): آیا معرف موضوع است؟

(ج): بلی معرف موضوع است یعنی هرگاه حرکت در منصب نخست وزیری جریان یافت در این صورت نتیجهٔ آن نخست وزیری می‌شود. یعنی آیا نخست وزیری هم یک «کیفیت» می‌شود، به چه معنا؟ اگر اصالت شیء براساس اصالت کیفیت اصل قرار گیرد و یا یک کیفیت بزرگ را در منطق نسبیت قرار دهیم و بگوئیم قوانین نسبیت، در این

صورت هیچ چیزی اضافهٔ بر زمان و مکان لازم نداریم؛ چرا که این دو مفهوم، موضوعات را نتیجه می‌دهند. در مفهوم اول، موضوع وجود دارد و حرکت بر آن عارض می‌شود و در مفهوم دوم، چیستی موضوع منوط به جایگاه آن در حرکت است به عبارتی در کدام قانون قرار گرفته است و چه نسبتی با سایر اشیاء دارد و منسوب به هر نسبتی که باشد دارای همان خصوصیت است. مکرراً" این مثال را زدیم که قدرت اجتماعی هر کس بسته به جایگاه و مقام آن دارد که از چه وظایف و حدود اختیاراتی برخورد است، تا بگوئیم قدرت اجتماعی او چقدر می‌باشد.

۲ـ ضرورت یافتن اوصاف کارائی در صورت ثابت نبودن قوانین و اصل نبودن موضوع (کیفیت)

این مطلب مربوط به زمانی است که ما قوانین را ثابت می‌گیریم. ولی اگر قوانین ثابت فرض نشد و موضوع اصل قرار نگرفت در این صورت آیا مفهومی بنام کارائی می‌توان داشت یا خیر؟ یعنی کارائی این نظام در این مرحلهٔ از توسعه چیست؟

الف ـ معرفی نشدن موضوع با زمان و مکان به تنهائی

موضوعات مطرح شدهٔ در این مرحله از توسعه چیست؟ حال اگر بنا شد که هم سازمان و هم توسعه در حال تغییر باشد در این صورت توسعه و ساختار بذاته نمی‌تواند معرف شود. یعنی زمان و مکان نمی‌توانند معرف موضوع شوند حال شناخت موضوع از کجا صورت می‌گیرد؟ مثلاً" نرخ شتاب ۲ تبدیل به ۳ شده است، در این حال موضوعات مطرح شدهٔ در این زمان موضوعات دیگری می‌باشد و آن موضوعات نیستند.

(س): آیا اجزاء کلی دیگری است؟

(ج): بلی یک کل و اجزاء و تشکیلات دیگری است

ب ـ معرفی اجمالی موضوع (تعین فاعل) به وسیله اوصاف کارائی

در اینجا است که کلمهٔ کارائی به معنی معرف موضوعات به نحو کلی ذکر می‌شود. یعنی به نحو اجمالی که ملاحظه کنیم بایست دید که کارائی چگونه است؟

(س): یعنی آیا براساس مبنای اصالت شیء، ذات اصل است و زمان و مکان دو وصف برای آن ذات است؟

(ج): بلی همینطور است.

(س): البته اگر بر مبنائی که اصالت را به حرکت می‌دهد (نه به فاعلیت) باشیم.

(ج): اگر مبناء اصالت شیء یا شرایط باشد ولی قوانین آن ثابت فرض شود.

(س): به تعبیر دیگر اصالت را به حرکت داده نه اینکه اصالت را به فاعلیت دهیم به عبارتی حرکت را بدون فاعلیت ملاحظه کنیم.

(ج): البته در صورتی که برای حرکت قوانینی فرض کنیم.

(س): معلوم است! چرا که حرکت بدون قانون نمی‌شود اما فاعلیت در آن اصل نیست بلکه قانون در آن اصل است. بنابراین دارای منصب و حرکت هستیم.

(ج): پس به عبارت دیگر زمان و مکان می‌شود.

(س): آیا جهت همان امر ثابت (قوانین ثابت) است.

(ج): قوانین هستند که مکان را مشخص می‌کنند یا به عبارتی قوانین اشیاء را معین می‌کنند یعنی مکان و نسبت بین آنها را به همدیگر معین می‌کند. لذا گفته می‌شود اگر حرکت در قانون لحاظ شود، چه نسبتی و چه مکانی با حرکت پیدا می‌کند پس قوانین، معرف مکان می‌شوند و حرکت، معرف زمان می‌گردد.

(س): ولی اگر فاعلیت را اصل بدانیم، فاعل غیر از اینکه فاعل است و زمان و مکان دارد یک تعین خاصی دارد که حاصل نظام فاعلیت آن است و حاصل تعین فاعلیتش می‌باشد.

(ج): یعنی متناسب با ظرفیت زمانی و ظرفیت ساختاری، دارای یک ظرفیت کارائی است و متناسب با «جهت‌گیری ظرفیتی»، «جهت‌گیری ساختاری»، دارای یک کارائی نیز می‌باشد. یعنی موضوع، به چه چیز شناخته می‌شود؟ و تعین فاعل به کجا شناخته می‌شود؟

۳ـ اوصاف کارائی بیانگر پرستش واقع شده در نظام

(س): مگر کارائی از طریق رابطه‌های شیء به فاعلهای تبعی خودش و نظام بودن آن پیدا نمی‌شود؟

(ج): همینطور است. به عبارت دیگر اگر گفته شود نظام در کلی‌ترین وجهش یک ظرفیت و یک خواست دارد، خواست آن، «نظام ساختار» آن می‌شود و اگر گفته شود دارای عاملیتی است یعنی عبادت آن کارایی او می‌شود که کارائی همان عبادت و پرستش و عاملیت برای همان چیزی است که واقع می‌شود. البته در نفس خواستن و در نفس عبادت، ایجاد یک فاعل می‌کند ولی این ایجاد را در مرحلهٔ نسبت به تاریخ می‌سنجید و می‌گوئید چه مرحله‌ای از کارایی و چگونه پرستشی و چگونه قربی را دارا است. این را البته برای کل نظام هم می‌گوئیم.

۴ـ اوصاف کارائی بیانگر میزان قدرت جامعه در ایجاد محصولات اجتماعی

۴/۱ـ جهت مبدأ پیدایش ساختار و کارائی

(س): سؤال این است که اگر کارائی به روابط فاعلهای تبعی خودش و نظام، تعریف شود تابع خواست نظام است یعنی متناسب با فاعلیت و خواستشان ارتباطی با هم برقرار می‌کنند. هر فاعلی در نظام و کل جایگاه و منصبی پیدا می‌کند که کارائی فعلی آن نیز به همین روابط تعریف می‌شود اگر اینگونه باشد دیگر کارائی قید زمان و مکان نیست،

چرا که روابط یا روابط زمانی است و یا مکانی است. آنچه که کارائی را معرفی می‌کند، تعلقات زمانی آن به نظام می‌باشد و یا تعلقات مکانی آن به نظام است.

(ج): آیا تعلقاتی که در توسعه برای زمان معرفی می‌کنید تعلق به یک هدف منظور هست؟

(س): آیا میتوان تعلق به یک فاعل فرض کرد؟

(ج): تعلق به فاعلی اخذ می‌شود که فاعلیت در توسعه فاعلیتش کند.

(س): یعنی رابطه‌ای که با فاعل بالاتر ایجاد می‌کند. به عبارتی فاعلیت او در کیفیتش است هر چند در اصلش فاعلیت نداشته باشد ولکن در کیفیتش متصرف است.

(ج): در مرحله سوم عاملیت از طرف او می‌کند. با ایجاد کردن یک فاعل جدید خودش را با او هماهنگ می‌کند در کدام مرحله اشیاء موجود می‌شوند؟ در یک مرحله‌ای صحیح است گفته شود ساختار برای فعل فاعلها موجود می‌شود. فاعلیت، فاعلها در فعل همدیگر، ساختار برای آنها ایجاد می‌شود و همینطور تعیین کنندهٔ حدود است. مبدأ این کارایی که پیدا شدن نظام باشد، آن جهتی است که به وسیلهٔ آن جهت، فاعلیت و ظرفیت و جایگاه خودش را مشخص کرده است. مبدأ ساختار، جهت‌گیری آن است. اولین درجهٔ از نظام، جهت بطور متقوم ایجاد می‌شود.

۴/۲ـ رابطه دو فاعل در یک فعل (عاملیت) اولین مرتبه پیدایش نظام (ساختار)

جهت متقومی در عاملیت هست که پس از خواست این است. جهت متقوم یعنی پیدایش رابطهٔ دو فاعل با همدیگر در یک فعل را گویند. رابطهٔ دو فاعل با همدیگر در یک فعل که لقب عاملیت به آن می‌دهید اولین مرتبهٔ نظام می‌باشد.

(س): مقصود در یک فعل چیست؟

(ج): منظور فعل عاملیت است لذا صحیح است در فعل عاملیت گفته شود که نسبت به فاعل و فاعل بالا پیدا کند که به همین جهت گفته می‌شود که عامل از طرف او است.

(س): پس صحیح بودنش هم قبلاً گفته شد که قدرت فاعلیت از فاعل بالاتر است.

(ج): بلی همینطور است! چرا که ترکیب هر دو فاعل واقع شده است یعنی یک خواست است مسبوق به خواست آن و مسبوق به مشیت او است و با وجود اینکه کار را که در هماهنگی‌اش دارد انجام میدهد در واقع دو خواست را محقق می‌کند یعنی فقط خواست خودش نیست تا لقب عاملیت بر آن غلط باشد اگر خواست خودش به تنهایی بود گفته می‌شد که فاعلیت می‌کند ولی چون خواست غیر است، صحیح است که بگوئیم از طرف غیر عامل است.

(س): البته این فعل فقط فعل خودش است.

(ج): فعل خودش است، ولکن فعلی که متناسب با مشیت او در مرتبهٔ تحقق است. حال اگر چنین چیزی را فرض کردیم، اولین مرحله پیدایش نظام، حاصل فاعلیت دو فاعل با هم در پیدایش یک شیء است که فاعلیت چند فاعل با هم از نسبت بین دو فاعل بیرون می‌آید که نتیجهٔ آن نسبت بین فاعلها می‌شود. نسبت بین فاعلها به هم ساختار را درست می‌کند که همه در ایجادش سهم دارند.

(س): این ساختار در چه مرحله‌ای درست می‌شود؟

(ج): در عمل اجتماعی است که ساختار درست می‌شود. یعنی وقتی که فاعلها با هم در عمل اجتماعی فعالیت می‌کنند.

(س): یعنی یکبار دیگر ظرفیت و جهت و عاملیت تکرار می‌گردد؟ در کدام یک از این مراحل می‌گوئید اشیاء موجود می‌شوند. در یکجا صحیح است که بگوئید برای فعل فاعلها، ساختار ایجاد می‌شود. به عبارتی آنهایی که در فعل یکدیگر فاعلیت می‌کنند در یک نظام، ساختار درست می‌شود، یعنی حدود معین می‌شود. مبدأ این کارایی و پیدایش نظام در آنها جهتی است که به وسیلهٔ آن جهت فاعلیت خودش، ظرفیت خودش، جایگاه خودش را مشخص کرده است. مبدأ ساختار جهت‌گیری آن است که جهت متقوم متناسب با او ایجاد می‌شود. در اولین درجهٔ از نظام، یک جهت متقومی در عاملیت هست که پس از خواست آن است و جهت متقوم یعنی پیدایش رابطه دو فاعل در یک فعل که لقب عاملیت را به آن می‌دهیم این اولین مرتبهٔ نظام است.

(س): مقصود از دو فاعل در یک فعل چیست؟

(ج): مقصود فعل، عاملیت است. فعل عاملیت هم می‌تواند نسبت به این فاعل پیدا کند و هم فاعل بالا، لذا به آن می‌گوئیم عامل از طرف اوست.

(س): این که می‌تواند به لحاظ آن است که قدرت فاعلیت، از فاعل بالاتر است.

(ج): احسنت! یعنی ترکیب هر دو فاعل در اینجا واقع شود که یک خواست از این هست (مسبوق به خواست این) و مسبوق به مشیت اوست، و وجود این که این کاری را که در هماهنگی خود انجام می‌دهد دو خواست را محقق می‌کند فقط خواست خودش نیست که لقب عاملیت، برای او غلط باشد. اگر تنها خواست خودش بود می‌گفتیم در حال فاعلیت است، ولی چون خواست غیر است لذا صحیح است بگوئیم عامل از طرف غیر است.

(س): این فعل که فعل خودش است!؟

(ج): بله فعل خودش است ولکن فعلی است که متناسب با مشیت او واقع می‌شود.

«۹»

حالا اگر چنین چیزی فرض شد، اولین مرتبهٔ پیدایش نظام، فاعلیت دو فاعل با هم در پیدایش یک شیء است و از نسبت بین فاعلیت چند فاعل با هم ساختار درست می‌شود که همه فاعلها در ایجاد آن سهیم هستند.

(س): ساختار را در چه مرتبه‌ای درست می‌شود؟

(ج): ساختار در عمل اجتماعی درست می‌شود. یعنی وقتی که فاعلها یعنی در هر سطحی که ارتباط فاعلها در جامعه ممکن باشد. اگر چه این ارتباط از لحاظ روحی باشد حتی بدون بیان کلمه و لفظ مبادله شده باشد. در آنجایی که ارتباط روحی هست، یک نظام ساخته می‌شود و نظامی که بوجود می‌آید حد هرکسی را معین می‌کند و اگر هم این ارتباط در عالم بالاتر باشد باز فرقی نمی‌کند بلکه ارتباط فاعلها و فعلها با هم (یعنی فاعلهای تبعی که رابطه واقع می‌شوند) در ایجاد تعلقها و تنافرها و تمایلهایی را که می‌کنند نظام شکل می‌گیرد.

۴/۳ـ ایجاد اشیاء (فاعلها تبعی) به تبع نظام فاعلیت (نه فاعلیت فرد)

هنگامی که یک نظام و یک ساختار درست شد آیا این صورت می‌توان گفت نظام برابر با اشیاء است؟ یا اینکه نظام اصل، در پیدایش است، مباحث مختلفی در اینجا مطرح است که فعلاً" کاری با آنها نداریم. بطور مثال اشیاء فاعلهای تبعی هستند، یا یک عده فاعل ایجاد میکنند و فاعلهای تبعی مراتب مختلفی دارند که فاعلهای تبعی اصلی و عده‌ای دیگر فرعی هستند. حالا اشیاء کجا هستند و چگونه ایجاد می‌شود!؟ و آیا هرکس با زور جامعه قدرت تصرف در اشیاء را دارد؟ و یا اینکه طبقه‌بندی فاعلهای تبعی از چه سطح تا چه سطحی است؟ بعداً" خواهیم گفت؛ یعنی ممکن است بگوئیم این طبقه‌بندی جسد انسانها را هم در برمی‌گیرد. یعنی اگر فرض بر این شد که مرحله تجسد سومین مرحلهٔ فاعل تبعی باشد.

حالا اشیایی که به وسیلهٔ فاعلیت اجتماعی ایجاد می‌شود، یعنی نظام دارای قدرت ایجاد است در حالی که فرد دارای چنین قدرتی نمی‌باشد ولکن فرد در پیدایش نظام قدرت دارد، و نظام هم قدرت ایجاد محصولات متناسب را دارا است و همهٔ افراد نیز در این ایجاد سهیم هستند.

یک کارگر در کارخانه خودکار سازی بیک در تولید خودکار سهیم هست، ولو مدیریت ظاهری نداشته باشد. توسعهٔ بیک بدون بازار ممکن نیست. یعنی اگر یک محصولی بیاید در رقابت با خودکار بیک رهبری تمایلات را در آن کار (تولید خودکار بیک) بدست گیرد (یعنی فاعلیتش نسبت به او در کارائی رتبه بالاتری داشته باشد) ممکن است اصل کارخانه خودکار سازی رها شود بطوری که مجبور شوند خط تولید آن را تغییر دهند. در اینجا چه چیزی جایگزین شده؟ پس نظام در تولید محصولات اجتماعی دخیل است، نه فاعلیت افراد و محصولات اجتماعی محصول نظام فاعلیت است نه اینکه محصول فاعلیت فاعلها باشد برخلاف قوانین و نسبتهای نظام که محصول خود فاعلها

هستند. در آنجایی که نسبیت معرفی می‌شود، هر چند قوانین نسبیت در نظر ما فاعل هستند، ولی دسته‌ای از فاعلهای تبعی که نسبت به فاعلهای بعدی که گفته خواهد شد نسبت محوری دارند.

در مرحلهٔ بعد بحث خواهیم کرد که «نظام»، ابزار در تولید محصولات اجتماعی می‌شود. همانطور که گفته می‌شود تراکتور یا بیل ابزاری است برای کندن زمین، نظام فاعلیت اجتماعی هم (که قبلاً" عرض کردیم) اگر بخواهد موضوع تصرف توسعه پیدا کند (یعنی فاعلیت تصرفی بخواهد توسعه پیدا کند) در این صورت بایستی برای او فرض کنیم که مرتباً" برای او متصرف خلق شود «به صورت خطی» یا اینکه گفته شود در تصرف هم سهیم هستند.

۴/۳/۱ـ نظام (ساختار) ابزار «ایجاد، تعریف و ارضاء نیاز»

نظام جامعه محصولات اجتماعی دارد و محصولات اجتماعی نسبت به افراد از طریق ساختار نظام سهم دارند. بنابراین مبنا ساختار نظام در عدل و ظلم بسیار اهمیت پیدا می‌کند. به عبارتی اینکه چه چیزهایی تولید شود و به چه نحوه توزیع شود، تفاخر در آن اصل باشد یا محرومیت و تحقیر در آن اصل باشد و یا استکبار در آن اصل باشد؛ متناسب با نظام خاصی می‌باشد؛ همینطور ملاحظهٔ «و رزقنی مواسات لمن قترت علیه من رزقک بما وسعت علیه من فضلک و نشرت علیه من عدلک» بایستی دید متناسب با چه نظامی است.

نظام ابزار برای تعریف نیاز و ایجاد نیاز و ارضاء آن می‌باشد، مانند ایجاد نیازهای کاذبی (تحریص) که در دستگاه سرمایه‌داری ایجاد می‌شود. تحریصهایی که در دستگاه سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، واقعاً" عجیب است یک مسئلهٔ خیالی وکوچکی نمی‌باشد دنیا را در مقابل دید مردم به اشکالی مختلفی به تصویر می‌کشند، بطوری که در قوهٔ واهمه تصرف واقع می‌شود. حتی در مقابل بهترین تلویزیون‌های دنیا که تلویزیون جمهوری اسلامی باشد خیالاتی به ذهن خطور می‌کند. چقدر خوب می‌شد خیالات آدمها آخرتی می‌گشت به گونه‌ای که در دعاها پشت سرهم در مقابل انسان جلوه می‌کرد در آن صورت واقعاً" چه حالی به آدم دست می‌داد! در آن صورت بطور کامل در بهترین حالت نسبت به مفاهیم دعای ابوحمزه از اول تا آخر قرار می‌گرفت و در تلاشهای مهم روحی در سطوح مختلف به گردش در می‌آمد! حتی برای کسی که حالت خودش را خیلی بالا می‌داند، البته حالتی بالاتر از حال او هم فرض دارد یعنی برای او هم فیلمی بسازند که تأثیر بیشتری داشته باشد. به عبارتی برای هرکسی دستگیری متناسب با مزاج او داشته باشند. حالا آن فیلمی که در بارهٔ نسبیت صحبت می‌کند ممکن است برای عامهٔ مردم جاذبه‌ای نداشته باشد ولکن برای اهل آن خیلی جالب باشد.

(س): در غرب برای افراد خبرنامه‌های فردی می‌فرستند که هرکدام از آنها دومی ندارد.

«۱۱»

(ج): صحبت ما این است که این مسئله یک مرحله از دستگیری نسبت به حساسیتها است، به عبارتی بیدار و ایجاد کردن یک حساسیتی است و پیدایش یک فاعلیتی و سپس ارضاء آن که البته متناسب با نظام ممکن خواهد بود.

۴/۳/۲ـ «تبعی تبعی تبعی» بودن فاعلهای ایجاد شده توسعه نظام

نظام فاعلیت، قدرت ایجاد فاعل دارد (البته به قدرت فاعلهایی که در اختیار هست) ولی مرتبهٔ ایجاد، مرتبهٔ فاعلهای تبعی تبعی تبعی هستند. یعنی آنها در نظام تکوینی نمی‌توانند برای خودشان یک نظام جدیدی درست کنند چرا که ملحق به تصرفات نظام هستند و یا متعلق به نظام هستند و هرگونه تحولی در نظام پیدا شود در آنها هم پیدا می‌شود. اگر تجسد از این قبیل باشد؛ یعنی یک جاذبه‌هایی بین کرات آسمانی هست که آن جاذبه‌ها تا اعماق موجودات ریز اثر دارند یعنی جاذبه‌های کهکشانی اثر بر جاذبه‌های اتمی داشته و میدانهای آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد ولکن یک تجسدی هست که غیر از ترسیم نمودن خطوط جاذبه است. حتماً" تجسد در این تناسبات پیدا می‌شود ولی مناسبتهای آن را بنا است که فاعلیت بر آن حاکم باشد، نه قانون و کیفیتی ثابت حاکم باشد.

۴/۳/۳ـ ایجاد شیء به تبع نظام بیانگر کارائی نظام

(س): بالاخره ما یک فاعلی داریم که این فاعل، فاعلیتی می‌کند و فاعل با فاعلیتش در نظام منصبی پیدا می‌کند که آن منصب تعلق خاص زمانی به نظام و ارتباط مکانی با نظام دارد.

(ج): به عبارتی یک دسته فاعل پیدا می‌شود.

(س): به عبارتی یک دسته نظام فاعلیت پیدا شد.

(ج): حالا این فاعلها با هم در یکجا جمع شده و دارای زور مشترکی هستند. مثلاً" وقتی روی یک پل حرکت می‌کنیم سنگینی ما با سنگینی دیگری ترکیب می‌شود و روی پایه‌های پل فشار وارد می‌شود، همانطوری که در فاعلها هنگامی که اعمال فاعلیت می‌شود، قدرت ایجاد امر آخر را پیدا میکنند.

(س): قبول داریم که قدرتها ترکیب شدند و یک نظام فاعلیت شکل گرفت که در این نظام هر فاعلی متناسب با منصب خود در فعل نظام شریک است مطلب تا اینجا روشن شد حالا کارایی هم پیدا می‌شود، اما این کارایی در بریده بودن فاعلها از هم پیدا نمی‌شود. پرستش اجتماعی فرم خاصی است که در شکل فردی میسر نیست، نفس قدرت پرستش و تصرف توسعه را نه محصولات را می‌تواند داشته باشد. حالا اوصاف کارائی فاعل یعنی چه؟

(ج): آیا ایجاد اشیاء به معنی کارائی نظام است؟ یعنی بین فاعل و کارش تفاوت هست، به عبارتی از طریق انجام می‌گیرد اگر چه فاعل تبعی هم درست می‌شود، و مربوط به یک کل و نظام است. یعنی صحیح است که نسبت به

نظام پیدا کند. به نظر می‌رسد، قدرت اقتصادی که در بارهٔ پول عرض شد، صحیح است که به نظام نسبت داده شود. یعنی می‌توان یک کیل اجتماعی درست کرد که همه چیز اجتماعی را با آن کیل کرد. در شکل سادهٔ آن این است که در همینجا ملاحظه شود. مثل اینکه در شکل سادهٔ بانک گفته شود، بطور مثال در مورد بانک در شکل سادهٔ آن گفته شده، قرض در همهٔ امت‌ها هست ولکن اسلام ضوابطی برای آن وضع نموده وکفار ضوابط دیگری وضع نموده‌اند، اما «قرض» یک چیز متفاوتی نیست، و حال ممکن است گفته شود سازمانی که قرض را اینگونه جذب و دفع می‌کند، آن سازمان اساسا" برای چه ایجاد شده است؟ و مرتبهٔ بعد گفته می‌شود سازمان برای تسهیل امر قرض ایجاد گردیده و گاهی هم گفته می‌شود که دولتها چرا حساسیت بر روی آن (قرض) دارند و چرا سیاستگذاری برای آن می‌کنند، جای آن در حکومت یعنی در تصرفات حاکم بر توسعه چه چیز است؟ ابتداءا" بایستی جای آن و ضرورتش در حکومت مشخص گردد و بعد گفته شود در توسعه چه نقشی دارد؟ و ساختار آن چه موقع و چگونه تغییر پیدا می‌کند؟ و چه موقع جایگاه آن تغییر پیدا می‌کند؟ مثلا" گفته می‌شود در ابتدا تعریف پول به کیل اجتماعی ارائه شده است؛ بعد گفته می‌شود پول ابزار تصرف ولی است و پول در نظام پولی که ملاحظه می‌شود، به عنوان ابزار تصرف ولی است نه اینکه خیال شود پول یک وسیلهٔ مبادله است، پول را کسی وسیلهٔ مبادله می‌بیند که در نظام ملاحظه نکند. در قدم بعدی پول به عنوان ابزار تصرف برای توسعهٔ قدرت می‌باشد و بعد گفته می‌شود پول بایستی متناسب با حرکت توسعه وضعش تغییر کند تا چگونه فاعلیتی در توسعه انجام بگیرد.

۴/۳/۳/۱ـ مؤثر بودن محصولات اجتماعی در توسعه فاعلها

در ادامهٔ بحث اول می‌گوئیم: گاهی ایجاد فاعل مستقیما" انجام می‌گیرد در اینجا کلمهٔ کارائی روی آن گذاشته نمی‌شود، چون فاعلیت فاعلها هست که ایجاد نظام و ساختار می‌کند و گاهی هم گفته می‌شود با پیدا شدن ساختار، چه کاری انجام می‌شود؟ این واحد ایجاد موضوعات و محصولاتی را می‌نماید هر چند آنها فاعلهای تبعی باشند. اگر محصولات اجتماعی در توسعه ملاحظه شوند در فاعلیت فاعلها و توسعهٔ آنها مؤثر هستند. البته صحیح هست که گفته شود آنها فاعل هستند و در حرکت ملحق به نظام می‌شوند و از طرف دیگر ملحق به فاعلها می‌شوند پس قدرت اجتماعی فاعل‌ها بیشتر می‌شود. یعنی دارای لشکر بیشتری هستند و همینطور دارای نظام توسعه یافته و ساختار بزرگتری هستند. بعد این نظام ابزاری برای ایجاد امور مختلفی می‌شود یعنی کارائی آن از وضعیت بالاتری برخوردار هست گاهی هم دارای کارخانه‌ای هستید که ظرفیت آن بزرگ است ولکن کار نمی‌کند مثلا" ظرفیت دیگ کارخانه در شبانه روز هشت تن سیمان است، حالا چقدر کار می‌کند در شبانه روز یک تن تحویل می‌دهد یعنی ۳ ساعت کار می‌کند، یا اینکه گفته می‌شود ۲۴ساعت کار می‌کند و دارای مصرف بالائی هم هست ولی پختش کم است

مثلاً" برای نگهداری یک کامپیوتر مبلغ ۲۵۰هزار تومان هزینهٔ آن در ماه است در حالی که معادل این مبلغ برای سازمان آن کارائی ندارد. یعنی اگر کارهای کامپیوتری آن سازمان را به شرکتی سفارش دهند ممکن است با ۱۵۰ هزار تومان آن کارها را انجام دهد.

(س): آیا وصف نظام هست؟

(ج): خیر! وصف فاعل از طریق نظام هست یعنی وصف نظام، مجرد از فاعل ها نمی‌توان لحاظ کرد. به عبارتی خواست اجتماعی تبدیل به اشیاء اجتماعی می‌شود.

(س): پس کارائی به تنهایی منتسب به موضوع نیست اوصاف، ساختار، توسعه، کارائی روی هم منتسب به یک موضوع هستند.

(ج): همینطور هست یعنی نهایتا" صحیح است که گفته شود، پرستش اجتماعی را نتیجه می‌دهد، پرستش اجتماعی مساوی است با سه تای آنها روی هم، یعنی کارائی‌ای که دارد البته به یک معنی پرستش فردی در نظام نیست. یعنی اگر از نظام اجتماعی بیرون بروید، در نظام تکوین داخل می‌شوید، به عبارتی نمی‌توان گفت نیازی به ملائکه، جاذبه و هوا نداریم لازمهٔ زنده بودن نیاز به این موارد هست. به عبارتی برای بشر حساب و کتابی هست. البته شخص نبی اکرم (ص) شخص اولی می‌باشد که ارتباطش با خداوند متعال مطرح هست.

۴/۳/۳/۲ـ پیدایش اشیاء حاصل قدرت ایجاد جامعه

(س): کارائی جامعه معنایش چیست؟

(ج): کارائی جامعه پیدایش فاعلیت‌های تبعی، ملحق به نظام اجتماعی که ملحق به فاعل ها هستند.

(س): آیا کارائی معنایش این است؟

(ج): بله.

(س): آیا کارائی یعنی قدرت؟

(ج): نظام جامعه قدرت ایجاد دارد و اشیایی که درست می‌شود حاصل قدرت ایجاد است.

(س): آن سه وصف را اوصاف پرستش اجتماعی می‌گیریم که اوصاف فعل تصرفی انسان است که نهایتا" متقوم به هم هستند و تنها نمی‌باشند و گفته شد، اوصاف فاعل از طریق نظام می‌باشد، پس اوصاف فاعلیت در ارتباط با عالم بالا نیست.

(ج): انسان جزء فاعلیت‌های عالم بالا هست تجسد انسان، جزء یک نظامی هست که دارای ملائکه و تشکیلاتی می‌باشد و رهبری‌ای دارد که حاصل آنها پیدایش تجسد انسانها می‌باشد، یعنی اینکه انسان دعا می‌کند که خدایا

یک بچهٔ خوبی به من عطا فرما! بعد گفته می‌شود که خداوند عطا فرمود! این عطا در نظام تکوین انجام شده است. یعنی یک نظام و قانونها و ارتباطهایی هست که حاصلش پیدایش محصولات نظام تکوین است که آن هم نظام فاعلیت دارد.

(س): ارتباط انسان با آن نظام همین دعا کردن و تولی جستن می‌باشد.

(ج): تولی پیدا کردن اساساً" چه از طریق دعا باشد و چه اطاعت از دستورات شارع مقدس باشد و چه در شکل اجتماعی اطاعت از دستورات نبی اکرم (ص) باشد.

(س): توسعه تعریف شد به «ظرفیت، جهت، عاملیت»؛ در جای دیگر توسعه را به ساختار، کارائی... تعریف کردید.

(ج): یعنی شکی نیست که آن توسعه در اینجا هم حاضر است.

(س): فرق تعریفش چیست؟

(ج): فرق تعریفش این است که موضوع توسعه گاهی فاعل تنها است و گاهی نظام تکوین است و گاهی هم نظام فاعلیت اجتماعی است اساساً" نظام است یا فرد؟ توسعه را گاهی در فلسفه بررسی می‌کنیم و گاهی هم بررسی نمی‌کنیم. مثلاً" در عینیت مشاهده می‌کنیم...

(س): بالاخره اوصاف کارائی که برای شیء، فاعل، وصف بیان می‌کنیم معرف چه خصوصیتی در وصف است؟ فرض کنیم وصف «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت»، وصف هماهنگی آن «هماهنگی هماهنگی هماهنگی» است.

(ج): شما قدرت تکنولوژی امریکا را باید از کارایی نظام اجتماعی آن بدانید، که می‌گویند قدرت تولید دارد... ولکن قدرت فرهنگی یا قدرت تمایلات سیاسی، یا قدرت فرهنگ اقتصادش را، اینها را که در ردیف محصول نظام فرض می‌شود هر چند اینها را بعداً" در شکل متقوم بیان خواهیم کرد، و خواهیم گفت که منفصل از هم نیستند.

۳/۳/۳/۳ـ افعال اجتماعی که از طریق نظام صورت پذیرد معرف کارائی اجتماعی است

(س): فرهنگش هم همینگونه است؛ فرهنگش محصول نظام است...

(ج): باید دید که چه سطحی از فرهنگ منظور است، آنجایی که قانونها پیدا می‌شود یک حرفی است و آنجایی که قانون‌مندها پیدا میشوند یک حرف دیگری است. یعنی پیدا شدن قوانین نسبیت توسط فاعلیت فاعلها یک کار هست، و کارائی بکارگیری پیدایش محصولات کار دیگری هست.

(س): آیا اوصاف کارائی اوصاف افعال اجتماعی است؟

(ج): بلی افعال اجتماعی است که از طریق نظام اجتماعی منحصراً" قابل پیدایش است، بخلاف خود نظام، که

خود نظام فعل خود فاعلها هست.

۴/۳/۴ـ تجسد قوانین نسبیت بیانگر کارائی نظام

(س): آیا کارائی مرتبهٔ تجسد افعال انسان است؟

(ج): تجسد نظام قانون یا ارتباطهای سطح اول است.

(س): اگر بخواهیم اوصاف ساختار را در یک جمله بیان کنیم چه می‌شود؟

(ج): تجسد قوانین نسبیتی است که به توسط فاعلها بوجود می‌آید، خود قوانین در مرتبهٔ بالاتر ایجاد می‌شود بعد حاصل آن وارد می‌شود، و آن اینکه اینگونه نیست که تخیلی و انتزاعی باشد، موضوع است که فعل اجتماعی از طریق او می‌تواند عمل نماید.

(س): آیا قوانین فاعلهای تبعی نظام هستند؟

(ج): البته فاعلهای تبعی که نظام را درست کرده‌اند و در رتبهٔ تأسیس نظام هستند.

(س): آیا فاعلهای تبعی یعنی فاعلهای تصرفی هستند؟

(ج): بله، جایگاه فاعلهای تصرفی را هم آن قوانین نشان می‌دهند، نه اینکه ایجاد کننده آنها باشند یعنی فاعلیت فاعلها یک نظامی می‌سازد که آن مشخص می‌کند جای هر کسی در کجا هست و طبیعتاً" آن قوانین، حکومت قوانین حکومتی جامعه دارند که آنها به منزلهٔ فاعلهای تصرفی هستند تا برسد به قوانین عینی که بعداً" بحث خواهیم کرد.

* * « وَٱلسَّلامُ عَلیکُم وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرکاتُه» * *

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۴) تاریخ: ۷۲/۱/۱۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

چگونگی به دست آمدن بزرگترین و کوچکترین نظام شامل و مشمول و ایجاد طبقه بندی و شیب ریاضی در موضوعات

«فهرست»

مقدمه: اصول چهارگانه مورد نیاز در مبنای فلسفی

۱ـ لزوم تبعیت نسبتهای ریاضی از مباحث فلسفی (کیفیتهای فلسفی)

۱/۱ ـ بدست آمدن کوچکترین نظام شامل و مشمول از ضرب (۲۷×۲۷)

۱/۲ ـ چگونگی شکل گیری بزرگترین نظام شامل و مشمول (۷۶۰۰ میلیارد)

۱/۲/۱ ـ اصل قرار گرفتن اوصاف فاعل و توان قرار گرفتن اوصاف مجموعه ۲۷

۲ـ تعریف جهت خاص در تکثیر، طبقه بندی موضوعات و ایجاد شیب ریاضی، تفاوتهای (۳۲۷) با (۲۷۹)

۲/۱ ـ چگونگی ضرب «عاملیت، جهت و ظرفیت» در خود برای بدست مدن طبقه بندی

۲/۱/۱ ـ جمع، نتیجه تکرار واحد و توان، نتیجه تکرار جمع

۲/۱/۲ ـ چگونگی ضرب اعداد جدول در یکدیگر

۲/۱/۳ ـ صور سه گانه ضرب «ظرفیت، جهت و عاملیت» در خود و غلط بودن بعضی از آنها

۳ـ توضیح مفهوم فلسفی چگونگی بدست آمدن ۲۷ و ۸۱ و ۷۲۹ موضوع

۳/۱ ـ چگونگی به دست آوردن عدد ۲۷ و تقسیم آن بر ۳ برای بدست آمدن شیب و ۹ طبقه

۳/۲ ـ امکان نوشتن ۲۷ در سه شکل

۳/۳ ـ جاری کردن جهت ۳ در ۲۷، علت نیاز به عدد ۹

«٢»

« بسم اللّه الرحمن الرحیم»

جلسه: (۳۴) تاریخ: ۷۲/۱/۱۴

اصل بحث:
چگونگی بدست آمدن بزرگترین و کوچکترین نظام شامل و مشمول
و ایجاد طبقه بندی و شیب ریاضی در موضوعات

س: بحث در اصول فلسفه مدل است که تا اینجا روشن شد که برای تنظیم حتماً باید یک مدلی بدهیم که اصول موضوعه را به یک نظامی تبدیل کند که نسبتهای ریاضی آنها به یکدیگر مشخص شود تا بر این اساس تعاریف آنها معین شود. برای این کار اصولی که لازم بود روشن شد، یعنی مبنای فلسفی بایستی از بساطت و همین طور تعدد شروع نکنید، بلکه از امری آغاز کند که وحدت و کثرت را با هم دارا باشد. بعد اولین توسعه یا اولین کثرتی که پیدا می‌شود باید بتواند تعریف کند از آن باید قادر باشد تا روشی برای توسعه کثرت بدهد. اصل دیگر اینکه حد توسعه اش را هم باید معین کند تا کل آن معلوم باشد پس مدلی برای نسبتهای ریاضی کثرتهایی که در این نظام پیدا شده است، بدهد پس تا اینجا این چهار اصل روشن شده است، و در ادامه گفته شد: از وحدت و کثرتی که آغاز می کنیم بر اساس نظام ولایت است و حداقل اصولی که داریم سه هست، این سه روش توسعه آن هم معلوم شد که اول تبدیل به ۲۷ می شود یعنی هر موضوع ما حداقل ۲۷ وصف دارد منتها بحث در حد توسعه نهایی این مدل در نسبتهای ریاضی ای که باید برای آن تعریف کنیم باقی مانده است و اما نسبتهای ریاضی که اجمالاً اصل تعریف کمیت مشخص شد. همین طور نسبتهای کمی در نظام چگونگی تعریف می‌شوند که این هم باقی مانده بنابراین دو تا اصل باقی مانده یکی اینکه حد نهایی این مدل یعنی توسعه کثرت تا کجاست و دوم این که نسبتهای ریاضی آن در مدل چگونگی بایستی برقرار شود.

قسمت ریاضی بحث دومی است که به آن خواهیم پرداخت، مگر این که لازم شود به طور اجمالی به تفسیر آن بپردازیم و الا طبیعی آن این است که، نسبتهای ریاضی بعد از بحث کیفیتهای فلسفی است. پس از این که کیفیتهای فلسفی مشخص شد که در حقیقت نسبت ریاضی از مباحث فلسفی بایستی تبعیت کند؛ به عبارت بحث بر دو پایه نباید باشد. بنابراین در پایه اول بحث نسبتهای فلسفی را باید تمام بکنیم که اگر بنا باشد نسبتهای فلسفی را تمام کنیم آن وقت گفته می شود که این مطلب واحض شده که باید «ظرفیت، جهت و عاملیت» هر سه وصفی تبدیل بشوند به ۲۷ وصف یعنی اینجا کوچکترین نظام ما نظامی است که از ۲۷ تا وف سه قیدی درست شود که هر وقت بحث آن تمام شد باید ببینیم بزرگترین نظام تا چه اندازه می تواند باشد اعضای بزرگتری نظام اولاً نمی تواند هر یک از ۲۷ وصف سه قیدی بزرگتر باشد یعنی نمی شود ۲۷ وصف ۴ قیدی داشته باشد یا جای ۲۷ مثلاً یک نوع دیگری اضافه به ۲۷ بشود که مثلاً ۳۶ بشود و یا سه وصف اضافه بشود و ۳۰ درست شود! آنچه که برای ما تمام شده است این است که اگر حد اولیه ما بازگشت به ۳ کرده است، هیچ وصفی نمی تواند بیشتر از سه قید داشته باشد و اگر در مورد

۲۷ بحث تمام شده که آن بزرگترین نظام است دیگر نمی توانیم نظامی داشته باشیم در نظام شاملمان که از این قاعده نسبت کوچکترین نظاممان خارج باشد حالا اگر ۲۷ را ضرب کنیم خودش یعنی (۲۷×۲۷) درست است که مجموعه ای داریم که هر کدام از آنها ۲۷ قید دارد که تعداد مجموعه هم ۲۷ عدد است که به نظر می رسد کوچکترین نظام شامل و مشمولمان ۷۲۹ است که باید توجه داشته باشیم کوچکترین نظام شامل و مشمول منظور است نه کوچکترین نظام به عبارتی کوچکترین مجموعه شامل و مشمول، که ۲۷×۲۷ است یعنی شامل ۲۷ تا است و مشمول هم ۲۷ تا است که حاصل ضرب آنها یک نظام شد

که هر ۲۷ تایی را به عنوان یک وصف نظام شامل حاسب کردیم بنابراین کوچکترین نظام شامل دارای ۲۷ وصف است که هر وصف از آن خود دارای ۲۷ وصف دیگر است.

حالا بزرگترین نظام شامل و مشمول ما چقدر است؟ مجموعه تغییراتی که از ۲۷×۲۷ به دست می آید چقدر است؟ بنابراین ۲۷×۲۷ مساوی است با دو قیدی که در هر خانه هست؟ به عبارتی دو تغییر قابل لحاظ است یعنی صحیح استه یک ۲۷ روی سطر بنویسیم و یک ۲۷ هم روی ستون بنویسیم بعد ۷۲۹ خانه که هر خانه ای دارای در خصوصیت است دو خصوصیت برای کوچکترین نظام شامل و شمول صحیح است یعنی نسبتی را از خصوصیت مجموعه دبیران و نسبتی از خصوصیت خودش دارد، حالا اگر بخواهیم بزرگترین را بشماریم که همه تعدادهای آن تغییر بکند چقدر است آیا ۲۷۲۷ است و یا ۳۲۷ است و ای اینکه ۹۲۷ است؟ اگر ۳۲۷ باشد در این صورت ۷۶۰۰ می شود و اگر ۲۷۹ باشد آن هم ۷۶۰۰ می شود ولی قطعاً اگر ۲۷۲۷ باشد ۷۶۰۰ سه بار در خودش ضرب می شود و همین طور اگر سه را ۲۷ بار در خودش ضرب بکنیم ۷۶۰۰ می شود حالا سه را به چه دلیل ضرب کنیم اگر دلیلی ضرب کردن سه قیدی بودن هر وصف باشد و ۲۷ را از قید کوچکترین نظام بیاوریم یعنی قید کوچکترین نظام ضرب در قید فاعل بشود یعنی قیدی که برای نظام تمام کردیم که در اینجا ۷۶۰۰ میلیارد تمام شد.

س: ۲۷ قید چه چیزی هست؟

ج: قید کوچکترینظام که ۲۷ وصف دارد، ضرب در کوچکترین فاعل که سه قید دارد یعنی در آخر کرا ۸۱ حساب می کنیم و نهایتاً به صورت جمع ۳ تا ۲۷ را با هم جمع می کنیم و جای آنها تغییر می‌دهیم و به انحای مختلف آن درست می کنیم پس بنابراین ۲۷ بار ۳ را به نحوه های مختلف ۲۷ خانه می نویسیم، غرضمان از ضرب تکرار واحد جمع و از تکرار جمع، ضرب و از تکرار ضرب توان است پس ۳۲۷ یعنی سه را هر گاه ۲۷ بار در خودش ضرب بکنیم ۷۶۰۰ میلیارد می شود اوصاف فاعل اصل قرار می گیرد و اوصاف مجموعه هم توان آن قرار می گیرد یعنی تعدادی که باید تکرار شود. حالا هر گاه ۲۷۹ ضرب بشود چه می شود؟ در آنجا کار دیگری انجام می‌دهیم یعنی ۲۷÷۳=۹ می شود که ۹ توانی است که ۲۷ باید در آن ضرب بشود چرا ۲۷۹؟ بایستی بشود برای اینکه قدرت این را داشته باشد که سطوح کیفی را قبل از کمی بیان کنیم و برای آن جهت خاص در تکثیر معرفی کنیم یعنی وقتی گفته می شود ۳÷۲۷ بیانگر این است که جهتی را که در یک، دو، سه به عبارتی در مفاهیم اول و دوم و سوم هست آن را اصل قرار داده و سطوح حاصله از آن را در ۲۷ مشاهده کردهاید مثلاً ظرفیت جهت و عاملیت ضرب در ظرفیت جهت و عاملیت که ۹ بدست آمده که خود این ۲۷ را (ظرفیت ظرفیت) (ظرفیت، جهت) ظرفیت (عاملیت ظرفیت) و (ظرفیت جهت) و (جهت جهت) و (عاملیت جهت) و (ظرفیت عاملیت) (عاملیت عاملیت) و (جهت عاملیت) این ۹ تا که در این طرف، ستون را تشکیل داده است در سه ضرب شده یعنی ۲۷ تقسیم بر سه این ستون را می دهد حالا اگر این ستون را به هر چه خاصیتی پیدا می‌کند؟ و چه فرقی دارد با ۳۲۷ پیدا می‌کند؟ سیر مراتب طبقات که نسبت ریاضی را معین می کند به ما تحویل می دهد یعنی ظرفیتها در قسمت بالا و جهتها را در وسط که در این صورت یک شیب خاصی را معرفی می کند که این شیب اگر در ۷۶۰۰ میلیارد حفظ کنیم باید ۲۷۹ گفته شود حالا این مثال را در این قسمت معین خواهیم کرد.

س: به عبارتی آیا می خواهید اثبات کنید ریاضی را جز در ۲۷۹ نمی توان ملاحظه کرد.

ج: طبقه بندی موضوعات قبل از معرفی نسبتها مطرح می شود.

س: یعنی یک بحث این بود که هر وصف ۲۷ موضوع دارد، و اگر بخواهیم ملاحظه کنیم که یک موضوع ۲۷ وصفی تا چه حد توسعه پیدا می کند تا تکرار در آنها نباشد، این لازمه اش این است که ۲۷۲۷ بشود.

ج: درست است اما در این صورت هیچ گونه شیبی نیست و همه با هم مساوی می شوند اگر ۲۷۲۷ بکنیم صحیح است که بگوییم همه موضوعات مساوی هستند یعنی هیچ گونه برتری برهم نداشته و هیچ گونه طبقه بندی در آن لحاظ نشده است ولی فقط جمیع اقسام آورده شده به عبارت دیگر، اگر مفاهیم بدون جایگاه دارای معنی نیستند و هر گاه اختلاف جایگاه ۲۷۲۷ می رسد در این صورت ابتداً پیدا نیست. اگر گفته می شود یک چیزهایی قابل ضرب در چیزهای دیگر نیست، به طور وارونه نمی توان خواند.

س: به طور وارونه که نمی شود ملاحظه کرد و اگر به طور وارونه ملاحظه کنیم در این صورت خیلی بیشتر از اینها می شود.

ج: یعنی اگر ۲۷۲۷ برسانید در این صورت هیچ گونه ترکیبی که در او نباشد نیست و جمیع اقسام در او هست، بدون این که هیچ گونه طبقه بندی بشود.

س: یعنی هیچ گونه ترتیبی در آن لحاظ نشده البته منظور این است که اگر بی ترتیب بخواهیم باید ۲۷۲۷ بشود.

ج: حالا اگر گفتید سه تای اولی را ۲۷ تا موضوع می نویسم که این ۲۷ را عوض موضوع الف، ب بگذارید یعنی الف را در بالای جدول قرار دهید و جدول الف، ب در ۲۸ تا الف که در این قسمت هست، نوشتید و ۲۷ تای دیگر را در جای دیگر بنویسید و بعد بگویید ب، ت، ث و آن را در خودش یک بار ضرب کنید تا ۲۷ بشود، یعنی جمیع انحاء همسطح را بیاورید، بعد حروف هـ ، خ، ج را هم در خودش ضرب کنید و جمیع انحاء همسطح را هم در اینجا بیاورید و فرض کنید، د، ذ، ر اینها هم هم سطح هستند در این صورت این بخش تمام می شود حالا وقتی اولی را در دومی و در سومی ضرب کنیم این بخش، کلاً تمام می شود. یعنی ۲۷×۲۷=۲۷×۷۲۹=۱۹۰۰۰ می شود اگر اعضای این سطح را در خودش ضرب کنید تا هم سطح بشوند این هم یک ۱۹۰۰۰ می شود که حالا این یک فرض هست که همین طور کار بشود و یا اینکه به طور مثال هر کدام از سه تائیها را در خوشان ضرب کنیم با فرض اینکه برتری این سطح نسبت به سطح دیگر از نظر فلسفی تمام شده باشد و برتری این سطح هم از نظر قدرت شمول نسبت به این سطح تمام شده باشد در این صورت این ضرب غلط است.

س: آیا در مورد توسعه سه و ۲۷ مطلب را می گویید؟ اگر این طور باشد، بنابراین آنجا هم بایستی روی ۹ باشد.

ج: در واقع سؤال همین است که آیا می توانیم بگوییم که تصرفی تبعی اقتصاد را سه بار در هم ضرب کرده و بعد ضرب در تولی، فرعی، فرهنگ سه بار ضرب بکنیم که در این صورت همان چیزی می شود که گفتیم ۲۷۲۷ یعنی جمیع انحاء آن را اگر بیاورید بعضی از انحا آن باقی می دانید.

س:عرضم از توسعه ۳ به ۲۷ است، آیا در آنجا هم همین را می فرمایید یا اینه معنا ندارد بین سه تا به عبارتی بین فاعل چنین بگوییم؟

ج: یعنی می خواهید بگویید مضاف و مضاف الیه یک طرف نوشته شود. موقعی که سطح ستون را در اول کار بیان کردیم ۹ تا در سه تا آورده بودیم.

س: همین سه تا را عرض می کنم که اگر «عاملیت جهت ظرفیت» در هم ضرب شوند، یک روش قابل قبولی نیست یعنی جای آنها را عوض می کنیم و منهای مفهومی که می فرمایید اینجا می نویسیم یعنی عاملیت جهت ظرفیت آن موقع در ظرفیت

جدول ضرب می کنیم آیا می توان این طور بیان کرد؟ خیر! چون بدون طبقه به دست می آید در واقع عاملیت جدول برای چه کار است؟

س: جای آنها قطعاً عوض می شود و همان ۹ تا و ۲۷ تا به دست می آید.

ج: این سه تای پایین یعنی موصوفها ظرفیت هستند و این موصوفها هم جهت هستند و این مضاف الیها هم عاملیت هستند حالا اگر به گفته شما اینها را یعنی عاملیت جهت ظرفیت ضرب در موصوفها نماییم اینها در نمی آید بلکه ۲۷ تای دیگر در می آید ممکن است سئوال کنید چرا؟ عرض می کنیم اگر عاملیت را بگذاریم جای «ظرفیت» یا «جهت» ۲۷ نوع دیگر می آید.

س: درست هست که ۲۷ در می آید اما جایگاه آنها فرق می کند هر چند از نظر سه قیدی بودن همین ها هستند.

ج: سه قید که عاملیت حاکم بر آن است.

س: اشکال این است که اگر ۲۷۲۷ تمام فرضها را می گیرد و یک قید هم هست که تبدیل به ۳۲۷ می کنیم، حالا چرا این مطلب منعکس در مقدمات صحبت نشد به یک تعبیر اگر آنهایی که عکس هست از جدول برداریم، ۹ می شود. اگر ضرب ۲۷×۳ فرض داشته باشد، و آن عکسها را هم برداریم اینطور نیست که همیشه ظرفیت حکومت داشته باشد.

ج: اگر تأمل بیشتری بشود در مورد این جدول نتیجه بهترین خواهیم گرفت.

س: به نظر می آید ۲۷۲۷ مانند همین سه ایی هست که ۲۷ می شود یعنی جهت در آن محفوظ است.

ج: ا لبته با حکومت عاملیت اینطور است.

س: خیر! در ۲۷۲۷ به دست می آید.

ج: در جدول، اینجا عاملیت استاین مضاف و این هم مضاف الیه است و این «جهت عاملیت» «ظرفیت عاملیت» و اینجا هم «عاملیت جهت»، «جهت جهت»، «ظرفیت جهت» و اینجا «عاملیت ظرفیت»، «جهت ظرفیت»، «ظرفیت ظرفیت» حالا در صفحه بعدش تمام می کنیم که آیا در صفحه بعد آن علائم سه قیدی را آنجا می توانیم پیدا کنیم یا نه! در مقایسه زودتر می توانیم احاطه پیدا کنیم و لاکن در ذهن دیتر می توان روشن نمود. پس در خانه اول از ستون جدول می نویسیم. «عاملیت عاملیت»، «جهت عاملیت»، «ظرفیت عاملیت» وقتی سه را در خودش ضرب کنیم ۲۷ می شود حالا جایگاهش چه صحیح یا غلط باشد فرقی نمی کند، هر چند که از نظر مناصب و جایگاه مفاهیم فرق دارد حالا که تعداد آن اضافه و کم نمی شود پس به توان ۲۷ را با همه فروض بیاورید.

س: اگر در اینجا سه به توان سه بشود آنجا هم ۲۷۲۷ در این صورت مناصب در آن مراعات شده است.

ج: البته سه به توان یک است نه سه به توان سه باشد.

س: آنجا هم ۲۷ به توان یک باید باشد.

ج: حالا سه را یک بار به توان می رسانیم و سه، سه بار تکرار می شود که جمع آن یک توان می شود.

س: آنجا هم ۲۷ بیست و هفت بار تکرار می شود که جمع آن یک توان می شود و در هر صورت به نظر می آید که اینجا هم بدون تکرار همان ۲۷۲۷ می شود.

ج: مجدداً تکرار می‌کنم: ملاحظه بفرمائید از تکرار واحد جمع به دست می آید و از تکرار جمع توان حاصل می‌شود به عبارت دیگر ۳۱ مساوی ۲۷ است نه اینکه ۳۳ برابر با ۲۷ باشد.

س: حالا فرض کنید ۳ به توان یک باشد بحث که سر اصطلاح ریاضی آن نیست مثلاً ۲۷۲۷ یعنی ۲۷، ۲۷ بار در خودش ضرب می‌شود. حال به فرض کنید بتوان یک باشد

ج: اول این مطلب را روشن می کنیم که ۳ به توان چه عددی می شود تا نتیجه آن ۲۷ می شود.

س: فرمودید از تکرار واحد جمع و از تکرار جمع ضرب حاصل می‌شود بنابراین مشخص کنید که ۳ به توان چه عدیدی بایستی برسد.

این را بایستی روشن کنید برای مثال یک سه تا عنصری داریم «عاملیت، جهت و ظرفیت» و یک دو عنصری که در هم ضرب شوند، نتیجه ۶ می شود، حال تکلیف بایستی معلوم باشد که کدام یک از اعداد جدول می خواهیم در هم ضرب شوند، منظور ۲×۳۲ است یا اینکه ۳×۳۳ است، اگر ملاحظه بفرمایید ما یک پایه داریم و یک توان مثلاً (۳۷) یک موقع هست که ۹، ۲۷، ۳؟ ؟؟ هستند، از ممبناء ۳۶ برخودار هستند ولی. .. می کند ۳۲ بعد ۳۴ اینها را چگونه در پایه خودتان می فرمائید ما می گویید ۳۵ یعنی ۳ را پنج بار در خودش ضرب کنید چون شما ۳۳ هستید می گویید من به ۳۳ می گویم یک ولی ما ۳۳ را مثل ۳۴ و ۳۵ می گوییم ۳ را دوبار یا چهار را پنج و یا سه بار ضرب کنیم یعنی اصلاً ربطی بین این پایه و آن پایه نیست پس ۳ را به توان یک مساوی ۳۲ مساوی ۹ و ۳۲۷ مساوی. ... مثل ۳۵ که مساوی ۲۴۳ است در ۳۲۷ هیچ تردید نمی باشد، به عبارت دیگر ۳۲۷ تا ۲۷۹ یک ترکیب ریاضی ساده ای است. هنوز اینکه ۲۷ را تقسیم بر ۹ کنیم تا سطوح کیفی به دست بیاید روشن نمی‌باشد، که ۲۷۹ معنای دیگر ۳۲۷ است.

ج: یعنی هر گونه شیبی که در سه لحاظ کنید همان را باید منعکس در بقیه کنید.

س: در ۲۷۲۷ آن شیب منعکس است اما اگر از آن طرف بخواهیم جمع کنیم یک ۲۷۲۷ دیگری پیدا می شود که ما آن را قبول نداریم یا به عبارتی اگر جهت را اول قرار بدهیم در همه مدل یک ۲۷۲۷ دیگری پیدا می شود پس در این صورت سه تا ۲۷۲۷ پیدا می شود که دو تای از آنها مقبول برای ما نیست و همین طور بایستی توجه داشته باشیم آخریها همه یک سه تایی هستند که همه آنها ۸۱ قید می باشند.

ج: اینکه ۸۱ قیدی باشند، مهم نیست، برای این که ملاحظه اوصاف می کنیم یعنی هر وصفی دارای سه قید هست.

س: یعنی ۲۷ وصفی هستند، که در این صورت به ۷۶۰۰ میلیارد می رسد و این در صورت صحیح هم هست.

ج: گفته شد هر سه قیدی، یک وصف می باشد.

س: پس اکنون یک ۲۷ خانه ای که دارای ۲۷ عنصر یک قیدی می باشد..

ج: خیر! دارای ۲۷ عنصر یک وصفی است، یعنی ۲۷ وصف که برابر است با یک مجموعه در یک موضوع است به عبارتی یک موضوع ۲۷ عنصری که هر عنصری از آن در خودش سه قیدی است ولی الآن گفته یک، دو، سه. .. تا ۲۷ گفته شد که منصب آن معرفی به نحوه قیود آن می شود.

س: یعنی ترتیب قیود معرف منصب است.

ج: نکته ای را که جناب آقای میرباقری به آن التفاط کردند مجدداً به سه ترتیب این سه قید می توان نوشت و ضرب کرد، یک ترتیب آن این است که ظرفیت را اول بدانیم ود یگر یاین که عاملیت را اول فرض کنیم حالا برهان فلسفی آن چیست و یا اینکه آیا شخص می تواند قبل از اینکه ظرفیت داشته باشد عاملیت داشته باشد یا نه؟ فعلاً کاری به آن نداریم اما سؤالمان این است که سه تا ترتیب در ترکیب کردن اینها داریم که دو تای آن به نظرمان می آید که بی معناست مثلاً جهت را اول عاملیت را دوم و ظرفیت را در آخر بیاوریم.

س: آن مطرود است و ۲۷ تای دیگر هم که فرض شده بود شما قبول دارید.

ج: حالا چرا آن فرض را قبول نداریم، به دلیل این که شیب آن سه منعکس در این ۲۷ تا نشده‌است.

س: پس آنچه که طرد می شود بخارج از این ۲۷۲۷ است که منظور ما می باشد. خارج از ۳۳ است، که ۳۳ در آن رعایت نشده است. من هم اگر ۲۷ تایی بود عرض می کردم مثل این که آن ۲۷ تایی را داخل در هم بکنیم باز هم فروض ممکن است ۲۷×۲۷ است ولی آن اولی باید در جدول ۲۷ تایی از «عاملیت عاملیت عاملیت» شروع می شد تا «ظرفیت ظرفیت ظرفیت».

س: یعنی در اینجا ۲۷ تا سه بار تکرار می شود، که ۲۶ تای آن باطل است، یعنی ۳ تا دوتای آن باطل است آنجا از ۲۷۲۷ یعنی یعنی ۲۷ بار قابل تکرار است با تقدیم و تأخیر قیود ۲۶ تای آن باطل است و آنکه صحیح است ۲۷۲۷ است.

ج: سؤال مهم در همین جاست که از ۹۲۷ ه سه دسته هست آیا دو تای آن باطل است و فقط یک ۹۲۷ صحیح است؟ در اینجا چند فرض هست، یکی اینکه می توان به گونه ای ضرب کرد که باطل نشود حالا شکلی که باطل در آن دستگاه هست چگونه هست؟ می توان گفت که ۲۷ را تقسیم بر ۳ کنیم و شیب ۲۷ را اخذ نموده و در آن ۹ تا رعایت کنیم یعنی ۳ مصرف است حالا چرا ۲۷ تقسیم بر ۳ شود، چون ۳ معرف است.

س: به نظر می رسد ۲۷ تایی اولی که ترتیب آن معین است اگر در سطر نوشته شود صحیح است وهمین صحیح را هم در ستون بنویسیم. پس فروضی که بخواهد در هم ضرب بشود ۲۷۲۷ است.

ج: مثل ۳ در ۳ ای که اول کار نوشتیم.

س: چون ترتیب آن درست بود یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» را ما در آن رعایت کردیم ولی فرضهای دیگر آن را قبول نداریم، به عبارتی اگر جای عاملیت با جهت عوض بشود یا جای عاملیت با ظرفیت عوض بشود، قبول نداریم.

ج: حاصل آن ۹ شده که شیب آن سه در آنها رعایت شده است، و اگر به گونه ای تغییر می دادیم که ۹ تای دیگری به دست می آمد، دیگر به درد نمی خورد.

مطلبی که آیان می گویند این است که ۲۷ درست بنویسیم.

س: در هم ضرب کنیم که بشود ۲۷۲۷ درست و یک ۲۷۲۷ خرابی هم داریم که آن ۲۶ بار خودش تکرار می شود.

ج: سؤال مهم همین است که گاهی گفته می شود سه دسته هر دسته ای ۲۷۹ است که دو تا دسته ۲۷۹ از آن خراب است و یک دسته ۲۷۹ آن صحیح حالا شیب را از کجا به آن می‌دهید؟ تا بگوییم از همان جا، شیب به دست می آید.

حالا اگر آن شیب را که از سه گرفته شده است بایستی آن شیب را در ضرایب رعایت نماییم.

س: وقتی از ۲۷ بالاتر می رویم چه چیزی توسعه پیدا می کند؟ یا به عبارتی چرا فاعل را ضرب کرده ایم؟ تا اینکه همان کاری را کنیم که در سه توسعه یافته کردیم

ج: در اینجا یک نظام فاعلیتی داریم که آن تبعیت از اوصاف فاعل می کند و اوصاف فاعل سه تا می‌شود.

س: پس اگر اوصاف فاعل سه تا شد اصلاً ۲۷×۲۷ نمی شود.

س: چه موقع به ۲۷ می رسیم؟ تا اینجا که به ۹ رسیده ایم. حال مشخص کنید که به ۲۷ چه موقع می رسیم، با توجه به اینکه اینهایی که در اینجا نوشته شده است ۲۷ تا عنصر سه قیدی است.

همانطوری که در جدول می بینید کیفیت حاصل ضرب ۳×۳ و همین طور ۹×۹ مشخص شده است.

س: حالا در قدم دوم یعنی ۲۷×۲۷ ، در مرحله ای که بایستی ضربدر سه بشود، بگویید مفهوم فلسفی ۸۱ چگونه تفسیر می شود.

ج: ضرب در سه نمی شود بلکه هر دانه ای از اینها که یک وصف است جایگاه آنها قابل تصرف نمی باشد مگر اینکه سه قید را لحاظ کنیم.

س: در قدم دوم رسیدیم به اینجا که نمی دانم چرا گفتیداینها را ضرب در سه باید بکنیم. به این حضرت عالی چرا باز اینها را ضرب در سه چرا در خودشان ضرب نکردیم؟ این همان بحثی است که گفتیم در ۹ نباید توقف کرد و بایستی تا ۲۷ پیش برویم، با توجه به اینکه قیود فاعل را هم می خواهیم در هم ضرب کنیم ما یک مدت بحث داشتیم که چرا کوچکترین نظاممان ۹ قیدی نیست؛ ۲۷ تایی است اگر گفته اید به دلیل اصول فلسفی سه قیدی می شود، عرض می کنیم چرا در اولین قدم عنصر ۶ قیدی نمی شود؟ حالا آیا ضرب در یک وصف می کنید یا در عنصرهای سه وصفی ضرب می کنید؟

ج: اگر در این قسمت جدول دقت کنید، ولایت، تولی و تصرف در خودشان ضرب شده و یک ۲۷ تا را به ما تحویل داده است.

س: آیا اینها اوصاف ساختار کارائی هستند؟

ج: نه اینطور نیست، می خواهیم اصول موضوعه خود را گسترش دهیم برابر آن یک وصفهایی قرار می‌دهیم که آن کلمات اصول موضوعه شوند.

س: یعنی ایشان می‌فرمایید ۲۷ عنصر سه قیدی تولید می‌شود.

س: آیا این مطلب را قبول دارید که این چند تا جدول شبیه هم هستند و از بین آنها این یک جدول را انتخاب کردید با این جمیع فروض ممکن با این ترتیب است.

ج: که اگر بخواهیم این ترتیب را در آن رعایت نکنیم تا سه برابر پیش می رود.

س: بنابراین تا ۳۳ که می رسد سالم های خودش را نشان میدهد.

ج: یعنی این اگر خواسته باشیم یک انحاء «ولایت تصرف تولی» را در همه ترتیبها بیاوریم ۸۱ نوع می شد ولی در یک شکل ازترتیب می شود ستون بعد از آن هم دوباره ولایت تولی تصرف هم در همه انحاء آن از نظر فرم و ترتیب ۸۱ نوع سه قیدی می شود که یک نوع آن ۲۷ تا می باشد برای ما مطلوب است. حالا این راضرب در هم می کنیم ۷۲۹ می شود حالا سیاست فرهنگ اقتصادمان را هم همین طور می شود پس صحبت این است که نمی توانیم ۲۷ را به توان برسانیم چرا؟ چون اولی سالم است بقیه سالم در نمی آید همان قاعده که در اولی رعایت کردیم که شیب سه تایی را حفظ کنیم باید در ۲۷ هم رعایت کنیم و بخش بر سه کنیم و شیب آن را به دست بیاوریم بر اساس آن شیب ضرب کنیم این هم سومین قسمت آن می شود آقای میرباقری بیان مفهوم است.

س: بله، کاملاً روشن است یعنی وقتی می خواهیم ۲۷ بار ضرب کنیم ۹ بار آن درست است.

ج: و دو تا نه تای دیگر آن باطل است چرا؟ چون دو تا نه تای دیگر آن فرضی است که یا شما می آیید تقسیم بر یک واحدی بر اساس شیب می‌کنید و با آن شیب را رعایت می کنید که ما می‌گوییم شیبمان در سه معین است لذا ۲۷ را تقسیم به ۳ کنید تا شیب آن را به دست بیاورید.

س: اکنون در مرحله اول چگونه این ترتیب را رعایت فرمودید. این ترتیبی که اینجا نوشتید، فروض ممکنه آن چه می‌شد که فرمودید فاصله های آن را بخش بر ۳ کردیم و بعد حذف کردیم (۸۱ سه قیدی داریم که می شود ۲۴۳ تا) البته من می خواستم همان ۲۷ تایی باشد که بحث آن بود، روشن تر شود.

س: ۵۴ از ۸۱ حذف شد.

ج: بله ۵۴ تای آن از داخل این سطر حذف شد ۵۴ تا از داخل آن سطرح و ۵۴ تا از داخل سطر دیگر... که اگر حذف نمی شد، در هر سطر ۲۴۳ تا می شد.

آن وقت سه بار که می خواستی ۲۴۳ را ضرب کنی چیز دیگری در می آمد، و اگر ۲۷ را سه بار در هم ضرب کنیم ۱۹ هزار می‌شود که یک سطر تمام می شود یعنی تمام فروض صحیحه یک سطر تمام می شود به خلاف اینکه اگر سه بار ۲۴۳ تا در هم ضرب بشود یعنی سه بار ۱۹۰۰۰ تا بعبارت ۷۶۰۰ میلیارد در سطح اول می شود یعنی سه بار ۷۶۰۰ میلیارد در هم ضرب می شود.

س: استدلال اینکه این ۹ طبقه باید باشد و ۲۷ طبقه نباشد از نظر مفهوم چیست؟ در حالی که طبقات آن از این طرف ۹ تا طبقه می شود.

ج: نقل ۹ طبقه نیست نقل این است که ۲۷ را مجموعه تقسیم و جهت ۲۷ را باید بدست بیاوریم ۲۷ را چگونه به دست می آورید؟ چرا باید در سطر نوشت شود و به این ترتیب که بعضی مقدم بعضی هم هستند.

س: ملاحظه نسبت در جدول ریاضی ۲۷ با ۳ کمی متفاوت است مثلاً در ۳ گفته می شود، ۱، ۲ ، ۳، ۴ که در اینجا عددها تجزیه شده نیستند بلکه معین هستند یعنی ۱، ۲، ۳، ۴ که بر ۲ و ۲ بر ۱ در سطر و ستون مقدم هستند.

یک بحثی در اینجا مطرح است که ظرفیت مقدم بر جهت و جهت مقدم بر عاملیت است و این بحث را هم در تقدم ولایت به تولی و تولی به تصرف رعایت کرده ایم. هر چند اگر این بحث را نداشته باشیم و بگوییم ۲۷ تا گل در اینجا انداخته‌اند، تا ترتیب آنها را به دست نیاوریم نمی توانیم منعکس در ظرفیتها نائیم بایستی گفته شود، اینها را بخش بر یک چیزی بایستی بکنیم تا ترتیبها بر این اساس شود.

س: یعنی گفته شود این سه عنصر را سه بار در هم ضرب کنیم و همه فروض ممکن آن در نظر گرفته شود، یعنی اولی همانطور که در اینجا نوشتیم «جهت ظرفیت عاملیت» این «ظرفیت جهت عاملیت» و یک بار می نویسیم «عاملیت جهت ظرفیت» و یک بار هم «جهت عاملیت ظرفیت» می‌خواهم بدانم که عدد آن چند است؟

ج: عدد آن ۲۷ است و لکن ترتیبهای آن را اگر عوض بکنیم می شود ۳ تا ۲۷ تا می شود سه تا بیست و هفتایی که هر کدام سه قید دارند یعنی ۸۱ سه قیدی که ۲۴۰ می شود پس از دسته های ۲۷ تایی یک ۲۷ تایی سه قیدی آن درست است و دو تا ۲۷ تا سه قیدی آن باطل است، لذا صحیح است که بگوییم ما ۲۷ را تقسیم بر ۳ می کنیم تا شیب به دست بیاید که در این صورت ۹ طبقه می شود و بعد ۹ طبقه را بر آن اساس درست می کنیم.

س: اگر بخواهیم فرمولی کنیم، ۹×۳ بخش بر ۳ می شود که البته رعایت هم نشده است.

ج: این ۲۷ تا را در سه شکل می توان نوشت.

س: آجازه بدهید از شکل اول شروع کنیم تاآخر پیش رویم.

ج: مانند آن یکی که اینجا نوشته شده است و آن دو تا که رعایت شده است یعنی دو تا ۲۷ تای آن را حذف کردیم.

س: آیا ۷۶۰۰ میلیارد موضوع، نه قیدی است؟

ج: هر موضوع ۲۷ قیدی، وصف ۸۱ قید است که وقتی قیدهای آن به ۱۱ قید کمی، کیفی، ساختاری می رسد ۱۱ تا قید می‌شود.

س: تعریفیکه از ۹ تا ۲۷ تا می‌کنید، از کجا به دست آمده؟

ج: از نسبت بین ۲۷ و ۱۳ به دست آمده است. به عبارت شیبی که رعایت آن لازم است.

س: این تعرایف و این عناوینی که به عنوان وصفی معرفی می‌فرمایید از کجا به دست آمده است؟

ج: اینها به عنوان اصول موضوعه کار است که بعد از اینکه دستگاه منطقی تمام شد به اینها رسیدیم که حالا اینها را در ابتدا وارد بحث شان نمی شویم یک وقت بحث در مورد مدل است و یک موقع هم در مورد تطبیق است یعنی ترکیب کردن تطبیق با خودش نمودن.

س: پافشاری که می شود، برای این است که در ذهن خودم جا بیفتد که چرا ۹ می‌فرمایید.

ج: عدد ۹ را برایاین منظور لازم داریم تا جهت ۳ را در ۲۷ جاری نماییم و جهت از ۳ به دست می آید.

یعنی کافی نیست اولین ۲۷ درست باشد و عین همان را تکرار کنیم در ۲۷ تا تکرار دو نوع آن باطل ا ست، حالا از کجا بفهمیم که آن دو نوع باطل است، گفته می شود از روی معیاری که در ۲۷ قبول کردیم.

س: آیا در ۲۷ تا قابل تمیز می دانید که دسته بندی به «عاملیت، جهت و ظرفیت» نماییم.

ج: بله و انشاءالله در جلسه آینده در مورد آن بحث می‌کنیم.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۵) تاریخ: ۷۲/۱/۱۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

_____

«٢»

« بسم اللّه الرحمن الرحیم»

جلسه: (۳۵) **تاریخ: ۷۲/۱/۱۷**

تغییر نهایی مدل۲۷ به توان نه می‌شود چون اگر ما بخواهیم شیب را از ناحیه ظرفیت، جهت، عاملیت مراعات کنیم، باید از سه فرضیه، فرضش را انتخواب کنیم، این شیب در خود آن بیست و هفت تا رعایت شده است، (؟) یعنی در خود ۲۷ که ما مبنا قرار داده‌ایم برای ضرب کردن در همدیگر، این شیب رعایت شده است، اگر ما در ضرب هم آن شیبی که در خود بیست و هفت را رعایت کنیم عملاً این شیب در مجموعه ۲۷ به توان ۲۷ هم رعایت شده است، یکبار دیگر لازم است شیب را رعایت کنیم در خود ۲۷تایی‌ها به چه دلیل.

بسم الله الرحمان الرحیم

؟ سه تا بحث بود، این را با رعایت تاکیدی که برای این سه صفت داریم، یعنی گفتیم ظرفیت در جهت دوم و عاملیت سوم و در ضرب سه مرتبه ۲۷ را، اما اینبار ۲۷ را رسم می‌کنیم در رابطه با سه تا قید، یعنی قلوب فاعل و قلوب نظام فاعلیت، یعنی بعبارت دیگر دارای سه قید است، یعنی این سه قید یک فاعل دارد و یک راس را تمام کند، و از قبل سه تا بود، این سه قید درهم ۲۷ راس سه قید می‌دانستیم، غرض از جمع و ضرب را می‌گوئیم، قبلاً یک راه کافی بود که اصلاً نداریم نسبت به قیدها نسبت به یک موضوع، گاهی جمع می‌کنیم فروع نظام، یکوقت موصوف قرار می‌گیرند، با بحثی که درگذشته درباره اثبات ۲۷ بود که سه سطح باشد که به هم مربوط باشند، می‌شود یک سطح،؟ ۲۷ را راس می‌دانیم آیا ۲۷ راس سه قیدی در تکرار مجددشان چه است، گاهی می‌گوئیم هر فرضی که بدست بیاید صحیح است، گاهی می‌گوئیم همه خصوصیاتی که برای بدست آوردن ۲۷ رعایت کردیم باید بدست بیاید، یعنی معنی تاخر و تقدم این است که در بدست آمدن ۲۷ رعایت شد یعنی نگفتید عاملیت جهت، ظرفیت یکنوع طبقه بندی دیگر کردید عین این را هم در افزایش باید رعایت کنید یعنی دوباره اگر شد ۲۷ را ضرب در ۲۷ و ضربدر ۲۷، سه بار دوباره طرز اینکه ما بهم بزنیم ترتیب را، عین همین کار را انجام بدهیم، در آنجا ۲۷ هیچ فرقی ندارد هیچ ترتیبی ندارد، اگر هیچ فرقی نداشته باشد مثل این است که بگوئیم ظرفیت، عاملیت، جهت، هیچ فرقی از نظر منزلت با هم ندارند، یکوقت می‌گوئیم فرقی دارند، حالا شما می‌خواهید ۲۷ را ضربدر ۲۷ کنید و ضربدر ۲۷ کنید، آنوقت می‌بینید این ۲۷ اول در ۲۷ دوم و ۲۷ سوم هیچگونه فرقی باهم ندارند، یکوقت می‌گوئید فرقی باهم دارند، طبیعی است که اگر به ما هم معرف اشیاء و اوصاف علمی باشند فرق دارند، یعنی اگر ظرفیت در عاملیت درهم نسبت بهم ضرب شوند بنا است طبقه‌بندی خاصی را ترتیب دهند، نمی‌شود ۲۷ اولی نسبت به ۲۷ دومی و ۲۷ سومی یکسان باشد. ۲۷ شماره الف، ۲۷ شماره ب، ۲۷ شماره ج، حالا جیم را بگذارید اول، ۲۷ الف را بگذارید آخر، حالا اگر بنظر بیاید که این ۲۷ها هیچ فرقی ندارد، عیبی ندارد که بگوئیم که ۲۷ تا را ۲۷نوع می‌شود درهم ضرب کرد، یعنی ۲۷ به توان ۲۷، یکوقت می‌گوئید نه، فرق دارد همان شیبی را که در اول رعایت کردید، در هر سطح باید رعایت کنید، یک سوم آن صحیح است و دوسوم آن باطل است، آنوقت دیگر نمی‌توانید بگوئید که ما در ۲۷ که ضرب کردیم دیگر رعایت شد آن چیزی که می‌گفتیم، آیا ۲۷ اول با ۲۷ دوم با ۲۷ سوم با ۲۷ چهارم یکجور است، به عبارت کبری فرقی ندارد که بگوئید عاملیت عاملیت را می‌خواهیم ببریم جای ظرفیت ظرفیت، ظرفیت شود عاملیت عاملیت یا بگوئید که ۲۷ تایی که منزلتش متناظر با منزلت عاملیت عاملیت در آخر است می‌خواهیم ببریم در آن ۲۷ ظرفیت ظرفیت ظرفیت است منزلت آن(اینجا خانه ۲۷ وصفی اصلاً ما پیدا نمی‌کنیم، اگر نه بار ضرب شده، از ضرب نه بار هرخانه‌ای نه وصف پیدا

می‌کند منتهی وصف سه قیدی، فرض این است که ما خانه‌های ۲۷ وصفی باید داشته باشیم و بعد بگوئیم در این خانه‌های ۲۷ وصفی یک ترتیبی باید رعایت شود، از ضرب نه بار اصلا ۲۷ وصف پیدا نمی‌شود) فرض کنید شما هرسه قید را یک قید فرض کنید، یک وصف، بنابراین یک جدول ۲۷ وصفی داریم ترتیب اخذ می‌کنیم در ضرب این سه وصف که در تکثیرش ۲۷ تا به هرخانه‌ای ۲۷ وصف باشد، آنجا اگر قرار می‌دهیم خانه‌ای با ۲۷ وصف داشته باشیم، گاهی می‌گوئیم که ۲۷ را بیائید برابر ۲۷ حرف بگزارید، با ۲۷ حرف می‌گزاریم روی هرکدام از این خانه‌ها، جدول را حل می‌کنیم، ب، پ، ت، اینها قیدها را هم درون خودشان است، کاری به قیدها نداریم هرکدام از اینها سه قید دارند، نه ، ب، پ، ت را آیا سه بار درخودش اگر ضرب کنیم می‌شود ۲۷ تا حرف، سه قیدی را که در اینجا صحبت می‌کنیم در نوعش فرق می‌کند یعنی آنچه را که در اینجا انجام دادیم یکنوع بود ملاحظه بفرمائید، این برای تولی و تصرف، ب، پ، ت یکبار در خودش ضرب شده است، یکبار حاصلش در ولایت ولی و تصرف، سه بار که ضرب شده این ۲۷ فرق دارد، ۲۷ خانه سه قیدی است، ۲۷ سه قید است سه قید از وصف، این ۲۷ هربار ضرب شود نه بار در ۲۷تای دیگر، اول هرکدامش می‌شود ۲۷ تا، من کاری ندارم که عباراتی داریم به نام ولایت، تصرف (نه کاری با عبارات نداریم) اینجا حرف می‌گزاریم، ب، پ، ت، می‌گوئیم این ب اگر شما نه تا الفبا داشته باشید از اینجا شروع شود ب، ت، ث شروع کنید ۲۷ تا مثلاً جیم چ، ح را بکنید ۲۷ تا، فرضاً دال، زال، ر را کنید ۲۷ تا، نه تا ۲۷ تا خواهید داشت، تاحالا اگر ضرب کنید، ۲۷تای اول در ۲۷ تای دوم در ۲۷ تای سوم، کلش می‌شود هزارتا، ۲۷تای چهارم ضربدر ۲۷ تای پنجم ضربدر ۲۷ تای ششم، می‌شود نوزده هزارتا، ۲۷تای هفتم ضربدر ۲۷تای هشتم، ضربدر ۲۷ تای نهم، می‌شود نوزده‌هزارتا این نوزده‌هزار ضربدر این نوزده‌هزار می‌شود هفتاد هشتاد هزارتا، هرخانه‌ای هم که دست بگزارید در آن در آخر کار، که ملاحظه کنید هرخانه‌ای هم ۲۷ تایی است، به نظرتان چه می‌شود (نه قیدی، ۲۷ قید از آن نه وصف می‌شود، چون هرسه قیدی یکوصف که بیشتر نیست در این خانه‌ها، مثلاً ولایت ولایت یک وصف دیگر است سه وصف که به حساب نمی‌آید) اینکه اگر بگوئید که این اوصاف را، اوصاف ساده بگیریم همانجوری است که شما می‌فرمائید، این اوصاف که بنا شد هرتکمیلش روی قائده سه تا باشد خودش است، و بعبارت اخری اینها وصف هستند که در آن ضرب شوند یا نه، یعنی ۲۷ به توان نه، ۲۷ که نه بار در خودش ضرب کنند آیا ۲۷ تای ساده است یا ۲۷ تا سه تا، (۲۷تا سه قیدی است ولی اگر اینجوری بخواهیم حساب کنیم) سه قیدی که در درون خودش هم هرکدام از اینها را راس گرفته‌ایم، و سه تا قید، سه قید نفرمائید سه وصفی بفرمائید، (این به اصطلاح ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت، یک وصف است یا سه وصف است) این ظرفیت ظرفیت ظرفیت از یک نوع است برای رساندن ۲۷تا، اینها را هم عین همانها فرض می‌کنیم یا نه، حالا برمی‌گردیم من یک چیز دیگر را می‌گویم (اینها را اگر ما بخواهیم هرکدام را به سه قیدی وصل کنیم باز از ۲۷تا خارج می‌شود، خیلی بیشتر می‌شود چون درواقع) اول به یک سوال توجه بفرمائید شما ۲۷تا عمودی و ۲۷ تا افقی نوشتید این دوتا قید از هرکدام از اینها می‌آید بیرون، حالا اگر شما جدولتان را ادامه دادید تا نه بار ضربش را (نه قیدی می‌شود خانه‌هایش، مگر بفرمائید با اوصافی که اینجا است هرکدام یک وصف نیست، نه وقتی یکبار ضرب کردیم، یکبار تکرار کنیم یک وصف اضافه می‌شود، این موصوف جدید که دو قیدی است ضربدر آن کنیم، نه اینجوری درست نیست، چرا برای اینکه، نه یکبار ضربدر ۲۷ می‌شود آنکه ضربدر ۲۷ نیست، این نوزده هزار سه وصفی است، ضربدر نوزده هزار شش وصفی شده است،

اینجا مثلاً دوقیدی شده است، می‌گوئیم دوقیدی، مرتبه بعدی که بخواهد ضرب شود، دوباره یک دوقیدی اینجا داریم می‌نویسیم یک دوقیدی هم اینجا، یک دوقیدی داریم که دوتا وصف، یک قید دیگر یعنی یکبار دیگر ضربدر(می‌شود سه قیدی) هرجا هم که باشد ربطی به قیدش ندارد، طرف اول می‌شود دو قیدی طرف دوم سه قیدی، بنابراین نه بار که ضرب شد می‌شود نه قیدی، درست است نه تا سه قیدی، این مثل ولایت ولایت ولایت، یک وصف است یا سه تا وصف، سه تا وصف است یا سه تا قید)

اگرشما هم فرض کنید که اینها همین عقیده هستند، این یک راه است، یعنی بعبارت دیگر این جدول را نخواهیم تکثیر کنیم، یعنی نخواهیم؟ (مشکل ندارد اگر سه وصفی بفرمائید ما برای ۲۷ سه بار تکرار کنیم، نه برای اینکه شیب رعایت بشود برای اینکه اصلاً سه وصف نه بار که تکرار شد به ۲۷ وصف می‌رسد) این خانه اول است، ظرفیت ظرفیت ظرفیت، ظرفیتِ جهت ظرفیت، عاملیت ظرفیتِ ظرفیت، خود همین را اگر به غیر از بقیه، همین سه تا را، تبدیل کنید به ۲۷، ۲۷ تا نکته بشود صد، خود این سه تا نکته می‌شود سه تا موضوع، این چندتا وصف پیدا می‌کند در غالب دوم(دوتا وصف، چون سه قید فرض کنید وصف هستند هرکدام) این سه تا قید که فرض کردید (می‌شود شش قید و دو وصف، دفعه سوم می‌شود نه قید و سه وصف، من عرضم همین است) یعنی ۲۷ تا درست کنید می‌شود ۲۷تا وصف و (یعنی این جدول ۲۷ تایی که هر ستونش را ضرب کردید آن دیگر هروصفش مقابل سه تا از این قیدها است) اون در جدول اولیه ما بوده است، این دیگر در جدول اولیه نیست، اگر بخواهید جدول اولیه حساب کنید، یعنی خود همین را فرض می‌کنید که ما این اوصاف را نداریم، می‌خواهیم این را از ۲۷ برویم جلو، ۲۷ می‌خواهیم برویم جلو خب این ستون، و این ستون، و این ستون را می‌کنیم سطر جای این، و همین را هم می‌کنیم ستون، سه بار اینکار را انجام می‌دهیم، می‌شود هرخانه‌ای با نه قید درونی، و یک صفحه که صفحه واقعی تحویل داده می‌شود، (این درواقع یکجور دیگر ضرب ۲۷بار است منتهی ۲۷بار را نیامده‌ایم از ابتدا ۲۷تا را درهم ضرب کنیم، ابتدا هر سه خانه را سه بار درهم ضرب کردیم، بعد در هم ضرب کردیم، (چرا اینکار را بکنیم) بنابراین همان ضرب در ۲۷ است، منتهی ۳ به توان ۲۷) سه به توان ۲۷ اگر قرار دادیم، شیبتان را حفظ کرده‌اید، یعنی چه، یعنی این را ما بکنیم ۲۷ ضربدر این، بعد ایندو را ضربدر این بکنیم می‌شود این، بیاید بالا، چگونه می‌شود این خانه را عاملیت ظرفیت ظرفیت را بیاوریم این طرف ظرفیت ظرفیت، از یک طرف در سطر و ستون هم می‌توانیم اینکار را بکنیم، واضح است یا نه، (بله، اگر موضوع ۲۷ وصفی برسیم، یکراهش این است که خود این ۲۷ وصف را در سطر بنویسیم و در ستون ضرب کنیم هفت بار) ما چه بگوئیم ۲۷ به توان نه، چه بگوئید سه به توان ۲۷، اینجور که بکنیم سه به توان ۲۷، سه بتوان ۲۷ هم همان مثل ۲۷ به توان نه است، عددش هیچ فرقی ندارد، منتهی این می‌شود نهایت اگر سه بگوئید ممکن است از جهتی بهتر باشد، سه که می‌گوئید عین همان شیب را حفظ می‌کنید، اگر هم خواستید بگوئید که ۲۷ به توان نه باید بیاوریم، باید معین کنید که کدام ۲۷ در کدام ۲۷ در کدام ۲۷. اگر ما این ولایت تصرف را در یک شرط می‌کنیم ۲۷ بار به اصطلاح(نه اگر بخواهیم در ۲۷ رعایت کنیم باید یک مدل دیگر داشته باشیم، تا اینکه بشود این را در ۲۷ گفت، در سه روشن است می‌فرمائید، ظرفیت، جهت، عاملیت، اما در ۲۷ اگر بخواهیم بگوئیم، کدام ۲۷ مقدم است بر کدام ۲۷، سیرش را بخواهیم بدست بیاوریم) این قائده را اگر در اولی رعایت بفرمائید، آن را رعایت کنید، یعنی این سه تا را اول در ستون شما برابر سطر شما که این مقدم است بر این، عین همین را هم در ستون می‌فرمائید، (یعنی فقط هرکدام از اینها، هریک از مراحل را تبدیل کنیم به ۲۷ ضربدر ۲۷، نه اینکه ۲۷ را همینطوری از همین خانه‌ها بگیریم و درهم ضرب کنیم، (یعنی چه بگیریم از هرطرف) یعنی یک راه این است که اگر ما حروف الفبا بگزاریم، مقابل این جدول، ۲۷ تای اولی ظرفیت، ظرفیت ظرفیت تا آخر، این جدول ۲۷ تایی را بنویسیم درهم ضرب کنیم، این اگر بخواهد در خانه ۲۷ وصفی پیدا شود، باید ۲۷بار درهم ضرب شود، کمترش ۲۷ وصف پیدا نمی‌شود، یک راه دیگر هم این است که هر ستوی را به ۲۷ برسانیم یعنی سه بار در خودش ضرب کنیم، دیگر خانه‌های سه وصفی ما داریم در این صورت، نه بار بیشتر لازم نیست ضرب شود، این برای رسیدن به خانه‌های ۲۷ وصفی دو راه است، این راه دوم را استفاده بفرمائید که هرستون را)؟ در این استفاده می‌کنیم (این ممکن است که اگر اینجوری تبدیل به ۲۷ شد، این ۲۷ که از ظرفیت بدست آمده است مقدم است) اینجا ظرفیت مقدم است بر جهت، در عاملیت عین همین هم در سیر اینطرفی رعایت شده بنابراین در نه تا هم این سه تا، اول، این سه تا دوم، که این سه تا باشد، این سه تا سوم، که این سه تا باشد، این نه تا را در یک

ستون آوردیم، و تحویل و تمکل را هم حفظ کردیم، بنابراین نحوه حفظ (یعنی اختلافی که پیدا می‌شود از اینجا است که اگر ضرب ۲۷ در ۲۷ قید اضافه کنیم بعد هربار ضربدر ۲۷ می‌شد تا یک قید اضافه بشود ولی در هر مرحله از ضرب سه در سه وصف داریم اضافه می‌کنیم، یعنی ظرفیت هم یعنی به جای هجده بارش که بیائیم ضربدر ۲۷ کنیم این به جای هجده بارش ضربدر سه کردیم، یعنی نه) از نظر ترتیب هم (بله مشخص است که از نظر ترتیب هم اینجوری شد قائدتاً این ۲۷تایی که پیدا می‌شوند باهم یک ترتیب منطقی دارند، یعنی خود این خانه‌ها را اگر ملاحظه می‌کردیم یعنی بازهم یک ترتیب منطقی داشتند، یعنی اگر ظرفیت ظرفیت ظرفیت، را می‌گذاشتیم الف، مثلاً جهت ظرفیت ظرفیت را می‌گذاشتیم ب، عاملیت ظرفیت ظرفیت را می‌گذاشتیم جیم بازهم یک سیری داشتند، ولی حضرتعالی اینجوری ۲۷تا نفرمودید، ابتدا خود این سه را به ۲۷ رساندید و بعد سه تای بعدی را به ۲۷ و طبیعتاً

– این فرق نمی‌کند این نکته که فرمودند بنظر می‌رسد که از ۲۷ که شما می‌خواهید برای توضیح سطر دوم اینها واقعاً یک وصف است، یعنی جدول ۲۷ تایی که داریم، بله این یک وصف است، ولی اینجوری نیست، با حفظ همین که اینها سه تایی هستند، نهایی است و تایید بشود از همین جهت

نه اینکه حاج آقا می‌خواهند این یک را قید حساب می‌کنند، بعد سه بار در خودش ضرب می‌کنند دیگر می‌شود سه وصف، هر ۲۷ تا سه وصفی است) هشتادویکی شکل ممکن می‌شود با ترکیب سه تایی؟ بله بیشتر از اینها می‌شود ولی حالا این با این ارتباط پیدا می‌کند، ظرفیت جهت عاملیت اینرا، چون همیشه ترکیب سه تایی باشد، مقصود نظر ما این است که ظرفیت بشود جهت در همه ترکیبات (مثلاً نه چهار داشته باشیم نه دو)، درست می‌فرمائید ۲۷ شکل ممکن می‌شود، ۲۷ شکل ممکن سه تایی (جاها را که عوض و بدل کنید چگونه می‌شود یعنی عاملیت را که بردیم آخر آخر، نه، من ترتیب جدول را نمی‌گوئیم ترتیب را نه، می‌خواهم بگویم بیش از هشتادویک می‌شود) عرض می‌کنم ببینیم فعلاً چند ترکیب سه تایی درست می‌شود یعنی ما چگونه می‌توانیم برسیم از عاملیت به ۲۷، حالا این ۲۷ تا یکیش مد نظر ما است که شکل صحیحش است، طبیعتاً به نظر می‌آید که ۲۷ خانه باید داشته باشد، سطر اول، استدلالش برای من این است که یکی از این اشکال ممکنی که ما ترکیب می‌کنیم یک خطش، حالا چند خط دیگر می‌توانیم داشته باشیم که صحیح باشد، خیلی بیشتر از هشتادویکی است، هشتادویک وقتی است که ما سه تایی را هم رعایت کنیم، یعنی جهت را بگوئیم یا فقط ظرفیت جهت عاملیت، یا عاملیت جهت ظرفیت است یعنی بین همینها (یعنی بین این سه تا) همین سه تا، اینکه جهت را بیاوریم اول و ظرفیت را دوّم، و عاملیت را سوم، فروض مختلف، (فروضش یک این است که ظرفیت اول باشد، جهت دوم، عاملیت سوم تمام شد این یک فرض، یک فرض دیگر این است که عاملیت اول باشد، جهت دوم باشد و ظرفیت سوم، و یک فرض دیگر این است که جهت اول باشد ظرفیت دوم، و عاملیت سوم باشد) فرض دیگر هم داریم جهت اول باشد، عاملیت دوم و ظرفیت سوم (یعنی ۲۷ فرضی که در خود این داریم یعنی فروض بیشتری دارد، یعنی جمیع فروض که در خود ۲۷تا آمده است، اما در خود ترتیب، ترتیب هم باید متفاوت باشد با ۲۷، یعنی می‌شود ۲۷ به توان ۲۷، ۲۷ نه بتوان ۲۷ بلکه ضربدر ۲۷، یعنی ۷۲۹ شکل، این ۲۷تا را که کنار هم می‌چینید، این شکل صحیحش که مد نظر ما است، اولی را بگذاریم دوم و دومی را بگذاریم اول، اولی را بگذاریم سوم و سومی را بگذاریم اول، خیلی می‌شود آنها هم مد نظر ما است، این کار را می‌خواهیم انجام بدهیم با ۲۷تا، ۲۷ به توان ۲۷، یعنی سه برابر این هفت هزار و سیصد میلیارد، اول شکل ممکن ترکیب ۲۷تایی است، چرا؟ چون اینجا سه تا داشتیم، که شکل ممکن که بخواهیم برای آن عمل کنیم، فقط یکی است که اگر بخواهیم این سه عدد که داریم، سه بتوان سه که می‌شود ۲۷ شکل ممکن ترکیب سه تا، منهای ترتیب خود این، آنجا ۲۷ بتوان ۲۷ شکل ممکن ترکیب ۲۷تایی داریم، منهای ترتیب، یکیش درست است طبیعتاً تعداد آن درسته هم همین است، ولی چون می‌فرمائید ما

۲۷ خانه بتوان ۲۷تایی نمی‌خواهیم، الان هرکدام از اینها را سه تایی می‌گیریم، یعنی این یک است، این دو، و این سه، بنابراین با حفظ این که این سه است می‌خواهد تکثیر شود نهایتاً ۲۷تایی باشد، خوب طبیعتاً این ناباورانه است، در یک جلسه دیگر می‌فرمودید که اینها از سه سطحی که شروع می‌کنیم یک وصف است، یک وصف می‌شود منتهی برای اینکه ما به ۲۷ وصف برسیم یکبار است که ما ۲۷ را در ۲۷ ضرب می‌کنیم همینطور درست است که می‌فرمائید، ۲۷ بتوان ۲۷ می‌شود، یکبار هرخانه سه تایی که سه وصف دارد، ما الان ۲۷ وصف داریم، ۲۷ وصف نه تا سه وصفی است، هر خانه سه وصفی را به ۲۷ وصف می‌رسانیم از ضرب خودش (عنی فرق نمی‌کند) فرقش این است که ما برای اینکه در اینجا به سه وصف برسیم، ۲۷ را در ۲۷ ضرب نکردیم سه بار، سه را سه بار در خودش ضرب کردیم که شده ۲۷، در خانه دومی هم همینطور است، یعنی برای اینکه ما یک وصف را تبدیل به سه وصف کنیم، (نه شما این سوال را جواب بفرمائید، ۲۷ خانه که شده، می‌خواهیم تکثیر کنیم،) چندتا مانده تا برسد به ۲۷تا، (من کاری به ۲۷ تا ندارم، اینکه می‌خواهیم شروع کنیم، هرخانه یک وصف حساب می‌شود، ولی من می‌گویم این یک، این دو، این سه، این چهار، هرکجا الف، ب، جیم است، درست است، تا ۲۷ می‌آیم حالا می‌خواهم تکثیر کنم، راههای مختلف دارد، یک راهش این است که اینها را که درهم ضرب کنیم این باید ۲۷ بار ضرب شود، ۲۷ بر سه، (نه سوال من چیز دیگری است، خانه‌های نهائی جدول اینجا ۷۶۰۰ میلیاردی به نظر من فعلاً سه برابر است یعنی بتوان سه، آنجا که می‌خواهیم برسیم، می‌خواهیم عین این را که سه وصفی بود، سه قیدی بود شد یک وصف، این (هرسه تا یک وصف، ظرفیت، ظرفیت ظرفیت، آنجا هم یک وصف است) خانه‌های آخری می‌خواهم ۲۷ قیدی باشد که بگویم بیاید اینور (۲۷ وصف داریم که هر وصف سه قید است، پس باید ۲۷ بتوان سه باشد) نه، این یک راه دیگر هم وجود دارد، من سوالم همین است که گفتم ۲۷ بتوان ۲۷ بشود، حاج آقا می‌فرمایند ما برای اینکه به خانه‌های ۲۷ وصفی برسیم، یکبار است که این ۲۷ را از یک تا ۲۷ می‌نویسیم، بعد در خودش ضرب می‌کنیم، (صدا قطع شد چند ثانیه) پس بنابراین نه بار که ضرب شود نه تا سه تا می‌آید بیرون، پس شما نمی‌خواهید خانه نهایی ۲۷ باشد، واحد اولی نیست، نه، این نه تا است که ۲۷ کلمه در داخل آن نه تا است، ما آخر کار یک چیز اینجوری داریم (من متوجه فرمایش شما شدم پس نمی‌خواهم ۲۷ را ترکیب کنیم از خانه‌های اولی ۲۷؟) اگر بخواهیم تکثیر کنیم اینجوری می‌شود، یکی از اینها را سطر و یکی دیگر را ستون می‌کنیم، نه تایی می‌کنیم که هرخانه‌ای درون خودش نه تا دارد، یعنی هشتادویکی، اگر بخواهد ۲۷ تای اولی را ضرب کند (پس این بحث توقف در ۲۷ که دو سطر می‌شود، اگر ما ۲۷ خانه داشتیم که نه تا سه تایی، هرکدام از این سه را که تبدیل به ۲۷کردیم نه بار که در خودش ضرب شود، ولی حاج آقا می‌گویند چرا ما اینجوری وارد شویم، خود ۲۷تا را در سطر و ستون ننویسیم، این بخاطر این است که اگر جهت بخواهد رعایت بشود هریک از اینها باید تبدیل به ۲۷ بشود، این ۲۷تا که در طول هم ضرب شدند جهت آنجا هم رعایت شده است، حالا راه دیگری برای مراعات جهت وجود دارد یا نه؟!، نه من مفهوماً چیز دیگری گفته بودم، یعنی الان بحث ما این است که می‌فرمائید دوتا سیستم سطح اولش به ۲۷ ختم می‌شود، آنوقت سطح دوم توصیفش چگونه است، الان ما تقریباً (الان ما اوصاف را هم که در آخر کار ملاحظه می‌کنیم همان هفت هزار و ششصد میلیارد است تقریباً و بیشتر نیست، این ۱۹هزار ضربدر ۱۹ هزار که می‌شود ۷۶۰۰ میلیارد، ۷۶۰۰ میلیاردی که هرکدامش سه وصف است، نه سه قید، ۷۶۰۰میلیارد سه وصفی پیدا می‌کند، بله ۲۷ قیدی به نظر می‌رسد، این قید نیست در عناوین وصفی است، هرواحد سه تا را من بنویسم اینجا، یعنی این سه تا خانه را بگذارم بعنوان سطح، این سه تا را هم بگذارم در ستون، نه خانه این وسط خواهم داشت، که هر خانه چند قید خواهد داشت، قید است وصف نیست، شش قید، یکبار دیگر ضرب کنم چقدر خواهم داشت، نه تا قید خواهم داشت، کاری به وصف نداریم، ما ۲۷ خانه نه قیدی خواهیم داشت،؟ (حاج آقا مقابل این ۲۷ اینها قرار بگیرد، نه مقابل هر سه قید است، وصف است مقابل هر سه قید، این ۲۷ مقابل آن ۲۷ است، بعد

هرکدام از اینها که سه بار در خودش ضرب شد سه وصفی است نه سه قیدی، یعنی نه بار بیشتر، بله می‌شود ۲۷، اگر ۲۷ وصفی بخواهیم باید نه بار ضرب شوند در همدیگر، چون اگر سه وصف را بخواهیم به ۲۷ برسانیم) اگر رسیدید به ۲۷تا نه تایی، ساده کنیم، چکار می‌کنیم، (هرسه تا را در یک وصف، چه می‌شود) ۲۷تا سه وصفی داریم، ۲۷ سه قیدی بود که می‌شود ۲۷ وصف، این می‌شود ولایت ولایت ولایت، اصلی اصلی اصلی، سیاست سیاست سیاست، اخلاق اخلاق اخلاق، اسلامی اسلامی اسلامی تا آخر، این می‌شود هرکدام از این خانه‌ها سه بار تکرار می‌شود، من به نظرم می‌رسد که منبا تبعی تبعی تبعی، این فرعی فرعی فرعی، هرکدام از اینها برای تکثیر مرتبه دوم از جدول، مرتبه ۲۷ از هفت هزار تا سیصد میلیارد، از سه رسیدیم به ۲۷، این یک مرتبه از توسعه اسلامی است، بعد از آنجا که می‌خواهیم برسیم به ۷۶۰۰میلیارد، به سطح می‌رسانیم بعد ۲۷ را در هم ضرب می‌کنیم، نه از نظر مفهومی می‌خواهم بگویم، ما اوصاف نظام را ضرب می‌کنیم یا وصفهای قیود فاعل را دوباره ضرب می‌کنیم، ما اول درباره قیود فاعل صحبت می‌کنیم، چرا در ۲۷ متوقف شدیم، سه بار درهم ضرب کردیم این سه تا وصف را، درهم که یک سیستم بدست بیاید، یعنی کوچکترین نظام مشمول و کوچکترین نظام شامل را می‌شناسیم، بعد بزرگترین نظام شامل و مشمول را بشناسیم، کوچکترین نظام مشمول، کوچکترین نظام بود اول، ۲۷ کوچکترین نظام بود اول، نظام شامل و مشمول، بزرگترین نظام شامل هم ۷۶۰۰میلیارد بود، (حالا ما این راه انتخواب کنیم، ۲۷ وصف که اینجا داریم، نه این ۲۷ وصف خودشان در سطر بنویسیم یا در ستون، درهم ضرب کنیم، چرا اینکار را نکنیم چرا بگوئیم ولایت اول از ستون اول را به ۲۷ برسانیم بعد ستون دوم را به ۲۷ برسانیم، (حالا احکام مختلفی دارد) یعنی دو فرض که یک فرض را حضرتعالی فرمودید، که ما هرستون را به ۲۷ برسانیم و نه تا ۲۷ را در هم ضرب کنیم تا ۲۷ برسیم (نه یک فرض است که رعایت هیچ اصلی را در اینجا نکنیم) اینکه خیلی بیش از این حرفها می‌شود یعنی از ۲۷ بتوان ۲۷ هم بیشتر می‌شود، (برای خانه‌های ۲۷تایی) خیلی از ۲۷تا بتوان۲۷ بیشتر می‌شود (یعنی بیائیم بگوئیم که مثلاً اینگونه بنویسیم بعد هم اینها را بنویسیم، یعنی تصرف، تبعیت،؟ تعیین مدیریت، خانواده، تخصیص این را می‌گزاریم ستون اول بعد زیرش می‌نویسیم؟ یک فرض است یک فرض دیگر این است که از این طرف بنویسیم، قاطی کنیم یعنی انحاء ترتیبهائی که ممکن است را، یعنی ۲۷ بتوان ۲۷ را، که یکیش همین ترتیبی است که ما از یک تا ۲۷ بنویسیم، ۱،۲،۳،۴، ۵ و شش بعد آنوقت در آن ضرب کنیم، حدوداً یک نظمی رعایت شده است، ولی فقط آن نظم مقصود ما نیست، نمی‌تواند مقصود ما باشد نه این که مقصود ما نیست، نه همین که مقصود است یعنی این ستون با ضرائبش بر این ستون مقدم است، برای اینکه شما یکوقت می‌گوئید که ولایت، تولی، و تصرف موضوعاً مقدم بر؟ است، موضوعاً هردوی اینها مقدم بر سیاست، فرهنگ و اقتصاد هستند، یکوقت می‌بینید نه سیاست، فرهنگ، اقتصاد را می‌آورد بالا یا مثلاً ولایت، تولی و تصرف بعضی را می‌آورد بالا و بعضی را می‌برد پائین، این خود موضوع را منزلت آن را رعایت نکرده‌ایم، شما یک اوصافی را که در اینجا ذکر کرده‌اید می‌خواهید بگوئید که اینها موضوعاً تقدم دارند بر سطح آن، یعنی نه سطح موضوعی است، (بله اگر این فرض شود که نه سطح موضوع داریم که هرسطح اینها هستند آن را باید طبیعتاً، اگر بخواهد ترتیب بین این نه سطح رعایت شود، نه ترتیب) نه این را که ما ساده اینجا نوشتیم دقت کنید، بگوئید مجموع این نه تا را می‌گوئیم منزلتشان منزلت ظرفیت، مجموع این نه تا می‌گوئیم منزلت جهت، مجموعه این نه تا را می‌گوئیم منزلت جهت، مجموع این نه تا را باز از دیگری می‌گوئیم منزلت باز معنای ظرفیت است یا فاعلیت محوری، مجموع این نه تا را می‌گوئیم تصرف یا منزلت جهت، مجموع اینها را تبعی یا منزلت عاملیت، این در همان اول کار به نظر ما می‌آید که، (آن خانه‌های نهایی در شاملترین سیستم، چند وصفی است) هفت وصف که در نه خانه می‌نویسیم (یعنی ما منتهی می‌شویم به یک جدولی که هرکدام از اجزائش نه خانه دارد) نه خانه دارد که در هر خانه سه وصف است، نه ۲۷تا، می‌توانید از همانجا بلافاصله تقسیم کنید، یعنی اینجا شما یک توجهتان به این است که ۲۷ ممیز سه قیدی است،

منشا تصرف شد که آخرش شد ۲۷ خانه سه قیدی باشد، البته ما بلافاصله آن را تحلیل می‌کنیم، یعنی وصفش می‌کنیم در آثار، نه ما می‌گوئیم قیدی یا وصفی اختلاف ۲۷ وصفی دوتا است، ۲۷ خانه در اینجا داریم، هر قطعه‌ای سه قیدی است، آن شاملترین سیستم به تعبیر حضرتعالی، نه تا قطعه دارد، در دید اول که هر قطعه سه تا وصف دارد، پشت سر آن سه وصف هر وصفش نه قید دارد، یک قید دو قید، ظرفیت، اوصاف توسعه، اوصاف ساختاری پشت سرش اوصاف توصیفی، یک نسبت کمی پشت سر هر قیدش باشد، یک نسبت کیفی که خود؟ این یازده قید می‌شود،؟ هر وجه یازده قید دارد که در هر خانه که نگاه کنید، انگار ۳۳ تا در آن قرار دارد که برای هر یک موضوع که ما نگاه کنیم، نه تا ۳۳تا است، این در واقع ۲۷ را به توان ۲۷ رساندیم، اینها را در هم ضرب نکردیم، ۲۷ ضربدر ۲۷، هر سه خانه‌ای را ضربدر ۲۷ رساندیم، بنابراین صحیح همان ۳ بتوان ۲۷ است.

حالا ۳ بتوان ۲۷ را یکبار دیگر بیان می‌کنیم، سه نه بار ضرب شده است، سه بار هم در ابتدا در خودش ضرب شده است، یعنی ولایت، تولی و تصرف سه بار درخودش ضرب شده، شده ۳ بتوان ۳، آنوقت نه بار در خودش می‌شود سه بتوان ۲۷، فرقی نمی‌کند از لحاظ مفهوم، نه دوتایش یکی می‌شود، سه بتوان سه بعد سه بتوان نه، این غیر از این است که ۲۷ بتوان نه برسد، ۲۷ بتوان ۹ همان اشکار را دارد که اگر بخواهیم از خانه‌های ۲۷ قیدی از ۲۷ قید به خانه‌های ۲۷ وصفی برسیم باید بتوان ۲۷ برسیم، ولی در خانه‌های وصفی از سه وصف بخواهیم به ۲۷ وصف برسیم، نه ما الان رسیدیم به یک جدول ۲۷تایی، بخواهیم برسیم به یک جایی با ۲۷ وصف، دوجور می‌شود کار کرد، همین را باز در خودش ضرب می‌کنیم، با حفظ ترتیب، نه این را در این ضرب کنیم می‌شود نه وصفی، ۲۷تا را نه بار در ۲۷ ضرب کنیم می‌شود، ببینید الان نه تا سطر سه تایی نیست، اگر ستون و سطر را سه تایی بگیریم، این ۲۷ را نه بار ضرب کنیم، می‌شود نه بر سه، یعنی می‌گویم که در هر ضربی یک قید اضافه می‌شود، این را که می‌خواهیم ضرب کنیم این ۲۷ تای ما چند؟

اگر این ضربها را بین خودش رعایت نکردیم، یعنی خود این ۲۷تا را از یک تا ۲۷ بنویسیم، باید ۲۷بار در هم ضرب شود، نه آن ۲۷تایی که داریم غیر از این است، موضوع دیگر با اوصاف دیگر است، به نظر من آن ۲۷ را بتوان ۲۷ باید برسانیم، تا بشود تعداد قیود ما، بعد البته بخش بر سه می‌شود، سه فاکتور می‌شود ۲۷ وصفی (هرخانه‌ای که ما داریم و می‌گوئیم سه وصف، این اوصاف از تکرار یک تا ۲۷ نیستند، یعنی فرقی است بین اینکه ما بگوئیم یک تا ۲۷ را بنویسیم و بعد بخواهیم از اینها خانه ۲۷ تایی درست کنیم که ۲۷ تا از هرکدام یکی باشد، یا اینکه نه از ولایت سه تا داریم، از اصلی هم سه تا دارد، از سیاست هم سه تا دارد، یعنی ولایت ولایت ولایت سه وصف است نه اینکه ولایت تولی یک وصف است در آنجا خانه‌های ۲۷ اینجوری می‌شد مثلاً ولایت تولی تصرف اصلی فرعی تبعی اینجا اینجوری نیست می‌شود ولایت ولایت ولایت، اصلی اصلی اصلی، از هریکی سه قید می‌خورد، این نحوه ترکیب خانه‌ها متفاوت است، اگر بنا بود در هر خانه‌ای هر وصفی یکبار خودش را بنویسد، (دلیلش این است که شما به ۲۷تای اولی که می‌رسید، اگر بخواهد ستون و سطر حساب کنید این نه تا سطر دارد سه تا ستون، یا سه تا سطر دارد نه تا ستون، این را مجبور هستید که ترتیب خودتان را رعایت کنید و بهتر است از سه بتوان برسد، اگر می‌خواستیم ۲۷ را در خانه‌های ۲۷ وصفی برسیم در هر خانه‌ای هریک از اینها یکبار تکرار می‌شد، اما الان در هر خانه‌ای سه بار تکرار می‌شود، بنابراین نه تا از اینها گزینش شده است، اینکه ۲۷ بتوان ۲۷ دوبار کم می‌شود، این خانه‌های ۲۷ وصفی که ما پیدا می‌کنیم، درواقع نه وصفی است که هرکدام سه بار تکرار شده است، بله، سه بار که نمی‌گوئیم دقیقاً سه بار تکرار شده است، ولایت تولی، تصرف، بعضی هم سه بار تکرار شده است، ولایت ولایت ولایت مثلاً، تولی تولی تولی، نه ولایت ولایت ولایت، اصلی اصلی اصلی، بعضی تکراری است بعضی تکراری نیست، هرگز شما نمی‌گوئید ولایت ولایت ولایت، تولی تولی تولی، معلوم است چون مال یک مرتبه است، خود اینها همیشه ولایت ولایت نیست، گاهی ولایت تولی تصرف است مثلاً، بنابراین تکرار در آن نیست، همیشه اصلی اصلی اصلی

نیست، گاهی اصلی، تبعی فرعی، برای هرکدام هم معنی می‌نویسید خیلی راحت (حالا یک سوال است که اگر ما آن مدل را انتخاب می‌کردیم که به ۲۷ خانه برسیم، این منظورش چه بود که هرخانه ۲۷ وصفی ما یک ترتیب دیگر در آن رعایت شده بود، یعنی ما در نوشتن می‌گفتیم ۱،۲،۳،۴،۵،۶ یعنی الان طبیعتاً عددی که بین این و این رعایت کردیم گفتیم مثلاً سه، یا چهار یعنی یک ترتیب عددی خاصی را در این ۲۷ تا رعایت می‌کردیم اون ترتیب عددی نباید رعایت شود، اگر ما اینها را ۲۷ بنویسیم پشت سرهم، معنایش این است که یک شیب اینگونه درست کرده‌ایم، این شیب مطلوب نیست، حالا خطی هم نمی‌شود البته این بر این مقدم است و این هم بر این مقدم است منتهی به شکل خاصی، (یعنی تقدم خطی که می‌گویند در یک سطر بنویسیم ولایت، تولی و تصرف بعد نیاید؟ در یک خط تا آخر، می‌شود یک خط، سیاست، فرهنگ، اقتصاد، این خط را می‌شود عدد به آن داد، این مال عدد دادن است، یعنی در عدد دادن می‌توان عدد خاص داد که وقتی که وضنها معین شود، (سوال من این است که حالا ما فرض می‌کنیم که همه را در یک سطر نوشتیم، یک ستون هم در کنار آن گرفتیم) در هر ستون و هر سطر ترتیبها عدد خاصی دارند فرض می‌کنند (ما اول کار این یک تا ۲۷ را گرفتیم) اینکه می‌گوئیم یک برای آسان کردن مطلب است، ممکن است شما یک ترتیب دیگری به عدد بدهید (ما اول کار می‌گوئیم از یک تا ۲۷ برای آسان کردن کار است می‌گوئیم اولی یک است دومی به نسبت دو، و سومی سه است، یا ۲۷ را ما می‌نویسیم، ۲۷؟ مثلاً آیا در چنین صورتی، ضربی که شما می‌کنید به چه نحوی شما ضرب می‌کنید، یعنی همه حرفی که باید باشد این است که آیا در این شیوه پشت سرهم چیدن برای این ۲۷ تا می‌شود نسبت را نسبت ریاضی ۱،۲،۳ را حفظ کرد یا نمی‌شود، نسبت یک دو و سه وچهار را اول کار نداریم، ما اول اگر نظارت کیفی را قبول نکنیم، نباید برویم سراغ آن ۲۷تا، هروقت چنین کاری بکنیم مثلاً ولایت بیاید در جلویش ۲۷ قرار گرفته باشد، تولی هم در جلویش ۲۷ قرار گرفته باشد، در سطرش شدند ۲۷؟ یک کلمه این ور یک کلمه این ور یکوقت اینجوری بود که در سطح دوم مثلاً یک کلمه نماینده سه کلمه است، بعد می‌گوئید در خود این هم سه سطر است، ما ۲۷ تا را که نوشتیم باید قابل خواندن برای ما باشد، نقطه اول ظرفیت است نقطه دوم، جهت است، نقطه سوم عاملیت است، همینطور که پشت سرهم نوشتیم قابل خواندن باشد، یک مقصود دیگری دارد خود آن ظرفیت هم باز خودش درون خودش قابل خواندن است، یعنی یکوقت شما می‌گوئید که من نکته اولی که می‌نویسم اسمش را می‌گزارم جهت ولو در سطر بنویسم، نکته اینجوری نداریم، ۲۷ به یک قابل خواندن است، آن ۷۶۰۰میلیارد هم همینطور، قاطی نیست آنها هم قابل خواندن است ولو به معنای صحیح، حالا در ضربها چیزهایی که از اینور بدست می‌آوریم آنجا هم بدست می‌آوریم، غلط بدست می‌آوریم یعنی اگر ستونی هم بنویسیم یعنی ضربها به ترتیب خودش باشد، بدست می‌آید و قابل خواندن است، یعنی ما یکی از کارهایی که می‌توانیم بکنیم، این است که مثلاً به جای اینکه این را در خودش ضرب کنیم این را در این ضرب می‌کنیم، ۲۷ ضربدر این یعنی این، سه ضربدر سه چقدر می‌شود، نه را هم ضربدر سه، یک ۲۷تا اینجا داریم، در اینجا و اینجا هم یک ۲۷تا داریم، ۲۷ اولی را ضربدر سه می‌کنیم چند می‌شود، ۸۲، دوباره ۸۲ ضربدر ۳، چقدر می‌شود ۲۴۶ ضربدر سه دوباره می‌شود ۸۵۷ حالا این ضربدر سه، چه این ۲۷ ضربدر۲۷ ضربدر ۲۷ کنیم باز هم می‌شود نوزده هزار، این ترتیبی که ما داریم در؟ ولایت تولی تصرف و نمی‌توانید درش سیاست فرهنگ اقتصاد را پیدا کنید، فرقش این است که آنجا خانه‌های ۲۷ تایی پیدا می‌کنیم که یکیش مثلاً ۲۷ تا ولایت است، ولایت ولایت تا ۲۷ برو جلو، اما بسیاری از آن هم این است که، نه اگر ما اینجوری ضرب کنیم که ۲۷ را نه بار بالا بنویسیم و ضرب کنیم خانه اول می‌شود ۲۷ بار ولایت، خانه آخر هم می‌شود ۲۷ بار نظام برنامه تخصیص، آنوقت اشکالی که پیدا می‌کند این است که بسیاری از این ۲۷ قید پشت سرهم چیده می‌شود، یعنی از ولایت تولی تصرف یک خانه‌ای داریم که ولیات تولی تصرف اصلی فرعی تبعی سیاست فرهنگ، اینجوری ۲۷

تا نوشته شده است، درحالی که ما یک چنین چیزی اصلاً مفهوم نیست، نه اینکه نمی‌توانیم داشته باشیم، در آنجا حتماً بدست می‌آید.

وقتی ما می‌گوئیم که آن سه تا خانه که داریم، فروض مختلفش می‌شود ۲۷تا یک چیدنش درست است که ۲۷ تا است، این هم حتماً فروض مختلفش باید درست شود تا قابل تحلیل باشد برای شما، مثل اینکه روزهای اول ما بگوئیم که جهت عاملیت ظرفیت، این نباید داشته باشد، ما می‌گوئیم که اینجوری نیست اصلاً اگر فرض کردیم که این ۲۷تا اینها از هرستونی یکیش باید باشد، یعنی فرض کنید یا ولایت است یا تولی، یا تصرف، باید چینش آن را یک جوری کنیم که آخر کار ولایت، تولی، تصرف، در یک خانه با هم جمع نشوند، (مثل اینجا، ظرفیت جهت عاملیت اگر به این معنا بگوئید هیچ جا نباید با هم جمع باشند درست است سه تای اول را که ضرب کنید باز نباید جمع شوند، فرض کنید که یک خانه‌ای باشد که هم ولایت باشد هم تولی، و هم تصرف، (ولایت تولی تصرف، یعنی؟ سرپرستی در عمل تولی نسبت به تصرف نه در خود عمل تولی، ولایت تولی تولی هم نمی‌خواهد، سرپرستی نمی‌خواهیم، در تولیتان موضوع سرپرستی خودتان تعیین کردی؟ اول حق جدول در این جلسه تمام شود، (حق جدول معلوم است، باید سه به توان ۲۷ برسد، برای رسیدن به خانه‌های ۲۷ وصفی، سطح داریم و سه نسبت به سه چیز (این جدول شام نهایی خانه‌های متعددی دارد ما می‌توانیم به ۲۷ موضوع تقسیم کنیم جدول نهایی نهایی، (یعنی چه به ۲۷ موضوع، ما تقسیماتی که خودمان در آنجا داریم، اولین تقسیمی که می‌شود، ۱۶۰۰ میلیارد به ۲۷ تقسیم می‌شود، ۲۸۰ میلیارد وصف داریم، ۲۸۰ میلیارد معادله که هر معادله دارای یک حد نساب است، (۲۲۹ قید) وصف، هریک وصفی که ما از ۱۶۰۰میلیارد وصفی که داریم دارای یازده قید است، ضربدر یازده کنیم، (تعداد قیود است) تقسیم بر ۷۲۹ کنیم معادلات پیدا می‌شود، به این سه تا کار نداریم آن آخرین حد را شامل می‌شود، می‌گوئیم حد سیستم ما تا اینجا ظرفیت دارد، ۷۶۰۰ می‌توانیم به یک نقشه ۲۷ تقسمتی تعبیر خاصی تقسیم کنیم (آنجا باید به یک نقشه اول داریم، (به موضوعات ۲۷ قسمتی تقسیم کنیم، ابتدا تقسیم بر ۲۷ می‌کنید می‌رسیم به موضوع که به ولایت می‌گوئیم یک وصف، به تولی می‌گوئیم یک وصف، بله تقسیم بر ۲۷ وصف می‌شود یعنی تعداد موضوعات ما است، این باید ۲۷ به توان ۲۷ باشد، (به توان ۲۷ هست، یعنی یک توان را به توان ریاضیات امروز، ۲۷ بتوان ۲۷، به زبان سه به توان سه را می‌گویند توان یک ما این را نمی‌خواهیم بگوئیم، سه بتوان ۲۷ هم می‌شود، اگر شما از نوع سطح سه وصفی بخواهید ۲۷ بسازید شدنی است می‌شود ۲۷بتوان ۲۷، آن قطع آخری که می‌شود ۲۷ قطعه، نمی‌شود ۲۷ قطعه، ۲۷ فضا، نه، یعنی ما ۲۷ فضا داریم، کاری به فضا نداریم من می‌گویم آن مدل شما، آن سیستم شامل شما، می‌شود ۲۷ قسمت جدا داشته باشد، البته ۷۲۹ از جهتی نسبت به موضوع است یعنی شما آنجا موضوعات تک تک ندارید مثل اول، من می‌خواهم داخل خود این را هم موضوع بگیریم، من به نظرم می‌رسد ۷۲۹ قید داریم، یعنی ۷۲۹ قسمت وصفی داریم، اینکه می‌فرمائید ۷۲۹ از باب اینکه تقسم بر ۷۲۹ شود، ۲۷تای اولی، بله موضوع ۲۷ وصفی داریم نه اینکه کل سیستم ۲۷ جزء دارد، جزء که بیاید باید در خود ۲۷ بتوانیم این حرفها را بزنیم، این ۲۷ قطعه که می‌شود، از ظرفیت ظرفیت ظرفیت، تا عاملیت عاملیت عاملیت، ۲۷تا چه است، ۲۷ وصف، ۲۷ وصف داریم پس این جدول اولی که زیر سطح است تبدیل می‌کنیم به ۲۷ خانه به تعبیری، این ۲۷تا هرکدام هم به یک سطحی، مثلاً اینجا از عاملیت جهت ظرفیت، آنجا ظرفیت ظرفیت، حالا آن سیستم نهایی را به این ۲۷ می‌توانیم تقسیم کنیم، اینجوری تا آخرکار نمی‌شود رفت، ما نمی‌خواهیم تاآخر کار برویم، برای بدست آوردن ۲۷ تا ۲۷ می‌توانیم برعکس که بخواهیم بیائیم، (نداریم حاج آقا) این ۲۷ را می‌شود به یک سه تا تقسیم کرد، چگونه، یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت، روی کل ۲۷تا، یعنی به من می‌گوئید که این نه تا، ظرفیت است، نه تا جهت است، منتهی این را هم می‌توانیم تا آخر پیدا کنیم، این کار را می‌شود کرد، پس می‌گوئیم ظرفیت، جهت، عاملیت کل مشخص است، (۲۷ یک کل است، به سه

حاضر هستیم تقسیم کنیم، ۲۷ بار هم که تقسیم کنیم به این اولی می‌رسیم، آخری که ۷۶۰ است، در تصویر آخری هم سه قسمت تقسیم کنیم، یعنی سه گروه داریم که ظرفیت، جهت، عاملیت کل است، هرکدام چه تعداد دارد، اینجا هرکدام نه قسمت دارد، نه وصف دارد، اینجا هم ۲۷ بتوان نه است،. ..

.

«والسلام»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۶) تاریخ: ۷۲/۱/۲۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

بررسی بزرگترین و کوچکترین نظام شامل و مشمول

«فهرست»

۱ ـ امکان تعریف فلسفی با سه قید

۲ ـ امکان تعریف فاعل در نظام با ۲۷ وصف کوچکترین نظام مشمول

۳ ـ امکان بررسی یک موضوع با ۷۲۹ وصف (کوچکترین نظام شامل و مشمول)

۴ ـ بررسی جوانب مختلف ۷۶۰۰ میلیارد موضوع به عنوان بزرگترین نظام شامل و مشمول

۴/۱ ـ نحوه دستیابی به ۷۶۰۰ میلیارد مجموعه به عنوان بزرگترین نظام شامل و مشمول

۴/۱/۱ ـ ۲۷×۷۶۰۰ میلیارد بیانگر تعداد نهائی اوصاف ۲۷ قیدی

۴/۲ ـ نحوه تقسیم بندی بزرگترین نظام شامل

۴/۲/۱ ـ ۷۶۰۰ تقسیم بر ۲۷ میلیارد نتیجه می‌دهد ۲۷ منطقه کهکشانی

۴/۲/۲ ـ ۷۲۹ تقسیم بر منظومه کهکشانی نتیجه می‌دهد ۲۸۰ میلیارد منظومه کهکشانی

۴/۲/۳ـ ۷۲۹ تقسیم بر منظومه های کهکشانی نتیجه می‌دهد ۳۸۰ میلیون مجموعه کهکشانی

۴/۲/۴ ـ ۷۲۹ تقسیم بر مجموعه کهکشانی نتیجه می‌دهد ۵۲۱ هزار مجموعه تعیین کننده یک موضوع

۴/۳ ـ هر خانه از بزرگترین نظام شامل ۲۷ قید داشته و معرف یک موضوع است

۴/۳/۱ ـ وجود ۲۴۳ = (۸۱×۳) قید در هر موضوع ۲۷ وصفی

۴/۳/۲ ـ وجود فاعل در کوچکترین نظام با ۲۷ وصف سه قیدی

۴/۳/۳ ـ تقسیم به ۲۷ کلان ترین تقسیم در این دستگاه فلسفی

۴/۴ ـ مجموعه ۷۶۰۰ میلیارد موصوفی ابزار تصرف و اداره جامعه

۴/۴/۱ ـ تشکیل یک کل منحصر به فرد با ۷۶۰۰ میلیارد موضوع

۴/۴/۲ ـ امکان مطالعه تعادل و عدم تعادل تاریخی ۷۶۰۰ میلیارد موصوف با ملاحظه نرخ شتاب حرکت

۴/۴/۳ ـ تعیین مدل مطلوب و ابزار اصلاح عدم تعادل با معرفی مجموعه ۷۶۰۰ میلیارد موضوعی

۴/۴/۴ ـ مشخص شدن موضوعات خاص خارجی به وسیله مجموعه ۷۶۰۰ موضوعی

۴/۴/۵ ـ وجود اوصاف لازم برای اداره حکومت در مجموعه ۷۶۰۰ میلیارد موضوعی

۴/۴/۶ ـ وجود ۷۶۰۰ میلیارد معادله (ضریب فنی) در مجموعه ۷۶۰۰ میلیارد موضوعی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابتدا مطلبی را به عنوان خلاصه بحث روز قبل، درباره حد و مقدار تکثیر می‌شود، عرض می‌کنیم که واضح‌تر شود و بعد از آن در مورد کمیات بحث می‌کنیم. قسمت اول که در آن سه قید معرف فاعل آن هم بالاجمال می‌شود، در تعریف مفهوم فاعل است، نه در تعریف نظام فاعلیت؛ وقتی این سه قید را سه بار در هم ضرب می‌نماییم، یک مجموعه ۲۷ قیدی به دست می‌آید، که این ۲۷ تا کوچکترین نظام است و به منزله اولین واحد تکثیرمان از تکثیر نظام می‌باشد و چون خود فاعل هم در غیر نظام یافت نمی شود، باید گفت که مفهوم فاعلیت با این سه قید است. و الا فاعل با کمتر از ۲۷ قید (بدون نظام) قابل ملاحظه نیست، خواه این فاعل، فاعل تبعی باشد و یا فاعل تصرفی و یا فاعل محوری باشد. فاعل جز با نظام شناخته نمی شود و خارج از نظام هم نیست؛ یعنی نظامی است درون نظام بزرگتر.

بنابراین کوچکترین نظام شامل و مشمول ما به ۷۲۹ تا تبدیل می‌شود، چون ۲۷ تا ۲۷ تائی باید باشد؛ یعنی باید ۲۷ نظام فاعلیت داشته باشیم تا بتوانیم کوچکترین نظام شامل را به دست آوریم که هر یک از نظام فاعلیت، یکی از آن ۲۷ تا خواهد بود. لذا وقتی می‌خواهیم تغییرات را هم اندازه گیری نماییم، نسبت بین یک ۲۷ تا از اینها را که موضوع ما هست نسبت به ۲۶ تای دیگر ـ که به اضافه خودش ۲۷ تا می‌شوند و یک نظام شامل‌تر را در اولین مرتبه بزرگ شدن می‌شود. بنابراین کوچکترین نظام شامل و مشمول ما ۷۲۹ تا است.

حجت الاسلام میرباقری: فرمودید که فاعل ۲۷ وصف دارد و آن ۳ وصف، وصف فاعل نیستند بلکه وصف فاعلیت است؟

ج) وصف فاعلیت و فاعل با هم تفاوتی ندارد. به صورت اجمالی می‌توان گفت: که هر گاه بخواهید مفهومش را ملاحظه نمایید با سه وصف ذکر می‌شود. ولی اگر بخواهید نظامش را در نظر بگیرید به گونه دیگری است. یعنی فاعلیت ها همه عیناً فاعل هم هستند و ما فاعلیت نداریم که فاعل نباشد. یک نظام را که می‌خواهید بگویید؛ یعنی یک وقت می‌خواهید مفهوم فلسفی را در مرود بحث قرار دهید که در این صورت با کمتر از سه قید نمی شود؛ یعنی مفهوم که مجرد از یکی از این سه قید باشد، به عنوان موجد شناخته نمی‌شود. وقتی هم که ۲۷ قید ملاحظه شد، آن وقت یک فاعل شناخته می‌شود که یک فاعل هم بدون نظام

شامل، شناخته نمی‌شود و قابل شناسایی نیست و تحققاً هم تحقق ندارد، بنابراین ناچاریم یک نظام شامل و مشمول را جهت شناسایی انتخاب نماییم.

حال می‌خواهیم بگوییم که نهایتی را هم دارا می‌باشد، و اینکه بزرگترین نظام شامل و مشمول چند عضو دارد که هر عضو آن ۲۷ وصف داشته باشد؟ البته بعدها می‌گوییم، هر وصفی قابل تحلیل به سه تا مفهومی است که قید هستند و از نظر فلسفی نمی توان این سه قید را مجرد از هم ملاحظه نمود.

در این مورد می‌گوییم هر گاه شما در سطر و ستون این سه؛ یعنی «ظرفیت، جهت و عاملیت» را نوشتید فعلاً به اینکه چرا نوشته ایم کاری نداریم در حداکثرش هستیم. اینجا خانه‌هایی که داریم با دو قید می‌بینیم. حالا اگر ما در اینجا خانه هایی با سه قید داشتیم، دو تا آمد اینجا از آن ۹ تا و یکی هم اینجا در سطر دوباره نوشتیم ضرب شد پس هر کدام سه قید شدند حالا اگر این سه قیدی‌ها را بیاوریم اینجا بگذاریم و ۳ تا ۳ قیدی هم اینجا، ۶ = ۳ + ۳ خانه‌ها می‌شوند ۶ تائی. حالا اگر ۶ گذاشتیم اینجا و ۳ هم گذاشتیم این طرف ۶+۳ می‌شود ۹ تا در هر خانه ای. حالا اگر ۹ را اینجا قرار دادیم مثلاً یک ۹ هم این طرف قرار دادیم، خانه های وسط می‌شود ۱۸ تا، حالا اگر ۱۸ را این طرف قرار دادیم، و ۹ تا خانه هم این طرف که ۹×۱۸ می‌شود ←۲۷ تا، وقتی که گفتیم به جای این اوصاف حروف البفاء قرار دهید «ولایت، تولی و تصرف» از این سطر اول ۳ تا خانه که ۲۷ تا می‌شود.

اینجا که این ۳ تا قرار دهید، ۲۷ تای این طرف را هم در ستون قرار دهید و ۳ تا از هر خانه از این ۲۷ تا می‌آید که الان ۲۷ تا ۳ تائی بود، ۳ تا هم از این طرف می‌آید که می‌شود ۶ تا وصف، بعد از این ۶ تا را در ستون بیاورید، دوباره سطرتان را «سیاست، اقتصاد، فرهنگ» قرار دهید، چقدر می‌شود؟ اینجا ۶ در هر خانه‌ای تا بود ، ۳ تا مربوط به این بود، تا مربوط به ولایت تولی تصرف بود، ۳ تا هم مربوط به اصلی و رفعی تبعی بود، سه تا هم مربوط به این خانه بود، این سه تا روی سطر و آمد ۲۷ تا خانه‌ای داریم، از ولایت تولی و یک ۲۷ تا خانه هم از اصلی و فرعی تبعی داریم، ۲۷ خانه اصلی فرعی، تبعی در ستون و آمد سه تای «ولایت، تولی، تصرف» به اضافه سه تای «اصلی فرعی و تبعی» ۷۲۹ خانه می‌شود، که در هر خانه ۶ تا وصف است. سه تا از بالا، سه تا از بغل (کنار). بعد این ۶ تائی را بیاورید در ستون؛ یعنی ۷۲۹ را در ستون بیاورید و سه تای مربوط به «سیاست فرهنگ و اقتصاد» را ببرید در سطر، در اینجا ۹ خانه خواهیم داشت ۳+۶ که پرداریم، می‌شود ۹ تا و ۹ تا می‌آیند تا اینجا، حالا این ۹ تا را داریم، از این هم عین همین عمل را انجام می‌دهیم و می‌شود ۹ تا و ۹ تای اینجا ۱۹ هزار تا، ۱۹ هزار خانه ای داریم که هر کدام ۹ تا وصف در آن خانه‌ها می‌باشد که ۱۸ تا می‌شود و اگر در هم ضرب شوند ۳۸۳ میلیون خانه ۹ تا وصفی داریم. حالا یک ۱۹ هزار تای دیگری داریم که از اول مقدورات انسانی تا آخر نظام برنامه که آن هم یکی ۹ تا شده مثل این دو تا که به دست آورده‌ایم، هست. اولی را ۳۸۳ میلیون ستون می‌کنیم و ۱۹۰۰۰ تا ۹ تایی را سطر می‌کنیم که ۲۷ تا می‌شود که حاصل تعداد خانه هایش هم تعداد ۷۶۰۰ میلیارد می‌شود. و حد جدول در هر خانه ۲۷ تا وصف با تعداد ۷۶۰۰ میلیارد می‌شود حالا چند تا وصف داریم؟ می‌گوییم ۷۶۰۰ میلیارد × ۲۷ باید شود که تعداد کلیه اوصافی که در کلیه جایگاهها می‌توانند در کلیه شکل هائی که در ترتیب جدول ما هست، مشاهده شود.

صدوق: تعداد قیود.

ج) نه؛ یعنی اول این وصف‌ها، بعد در واحد ۲۷ تا که داریم در واقع به طور دقیق ۲۷ قید نیست، ۲۷ تا یادمان نرود که در جدول از نظام هستیم و جدول نظام.

صدوق: یعنی ۷۶۰۰ میلیارد × ۲۷....

ج) این ۲۷ تا را از این وصف ها را تحویل [می‌دهد] اینها که با قیدها که اینها هستند فرق دارند بعد این ۷۶۰۰ به اصطلاح عضو به عنوان نظام که ضرب در ۲۷ وصف می‌شود، و دوباره یک ضرب دیگری می‌شود که تعداد وصف‌ها؛ یعنی ۲۷ تا که ۲۰۰ میلیارد خورده ای مجموعه اوصاف می‌شود. و بعدش هر وصفی هم دارای ۹ تا قید هست که سه تا قید ساختاری و سه تا قید کارائی و سه تا قید توسعه است، یک قید کمی هم برابر هر ۲۷ تائی هست به اضافه یک نام یا عنوان یا یک مجموعه، یعنی یک موضوع یا جایگاه ....

حجت الاسلام میرباقری: هر وصف خودش عدد کمی ندارد، وصف کمی ندارد؟

ج) هر وصف خودش به تنهائی که از ۲۷ تا هست قید کمی هم دارد؛ یعنی هر وصف که ۲۷ تا هستند پس نمی‌شود. و یک، دو، چهار [؟]؛ یعنی یک نسبت کمی دارند و یک عنوان کیفی. این حد جدول به نظر می‌رسد که یک بار تقریب شد.

برادر نجابت: این ۲۷×۷۶۰۰ بکنیم، کلیه اوصاف ممکن در ...

ج) اوصاف ممکنی را در دستگاه ما، منفرد ملاحظه‌اش می‌کنیم، که نماینده قیود منفرد ما است، که وقتی می‌گوییم قید «کمی، کیفی، ساختاری، توسعه»، این ها را باید داشته باشیم و الا اگر نداشته باشیم [نمی‌شود] به عبارت دیگر موجود تقریباً زنده ما کمتر از ۷۲۹ تا نیست و بنابراین یک مجموعه تحرک های قابل مطالعه می‌باشد و کوچکترین نظام ما در درون این موجود زنده که بگوییم: مثلاً یک موجودی که یک تک یاخته اش چقدر است یک تک سلول او چقدر است، می‌گویید یک تک سلول او ۲۷ تا می‌باشد و بعد بیایید از این سقف قسمتش می‌کنیم و می‌گوید از موجود زنده خارج شدید و از تک یاخته ای هم خارج شدید و حالا حرکت را می‌توانید در یک سطح دیگری ببینید؛ یعنی در چه سطح شما می‌بینید؟ دیگر شما می‌توانید تعریف کنید برای فضای قیود فلسفی‌تان، فضای اوصاف‌تان که فضای اوصاف غیر از این است که چیزی در آن باشد. در این فضا می‌تواند چند نظام فرض داشته باشد.

س) پس با ینکه هر وصفی سه قید دارد، آن متناسب با سطح ۲۷ تائی است.

ج) این سه قیدی را هم که دارد، سه قید «اوصاف توسعه‌ای» داریم، سه قید اوصاف

س× به اصطلاح اولین موضوع و نظامی که ۲۷ عضو دارد، وقتی می‌گوییم اینها با ۲۷ وصف هستند هر وصفی سه قید دارد.

ج) پشت آن وصفها نه. بعد باید بگویید سه قید «کارائی» دارد، سه قید «ساختاری» دارد، سه قید «اوصاف توسعه» دارد. مجموع این ۹ قید خصوصیات آن خانه را می‌توانند، تعریف کنند. می‌توانند بگویند: البته در هر کدامش این وجود دارد نه اینکه مخصوص است. با عدد خاصش می‌گویید این جا چه چیزی است؛ یعنی شما به هر حال وقتی می‌خواهید وصف یک چیزی را تغییر بدهید، اگر معنای آن تغییر جایگاهش باشد، بایدنگاه کنید چه اوصافی از آن به چه اوصافی و چه قیودی به چه قیود و چه کمیتی به چه کمیتی باید تبدیل شود. که این هم صحبت پیرامون حد جدول، قاعدتاً من حرف دیگری به ذهنم نمی آید که آقایان گفته باشند و پاسخ داده نشده باشد. اگر حرف دیگری است [که آن هم] یک طرف صحبت دیگر فقط باقی مانده است که حالا اینکه حد اول و آخرش معلوم شد، تقسیم بندی درونی آن چگونه می‌شود؟ تقسیم بندی درونی آن طبیعتاً به ۷۲۹، ۷۲۹ است که اولین تقسیمی را که برخورد می‌کند ۷۶۰۰ میلیارد است، چون خودش هر کدام دارای ۲۷ تا قید است پس، به ۲۷ تقسیم می‌شود. لذا می‌گوییم ۷۶۰۰ میلیارد بخش بر ۲۷ مساوی است با یک تعداد منطقه کهکشانی که مثلاً شما ۲۷ منطقه کهکشانی دارید، که هر منطقه کهکشانی دارای ۷۲۹ وصف کهکشانی هستند و شامل بر مجموعه‌هایی که ذکر می‌کنید؛ که می‌گویید: شامل بر ۳۸۰ مثلاً میلیارد مجموعه هستند. آن وقت تقسیمشان می‌کنید باز به ۷۲۹ که می‌گویید تبدیل می‌شوند به منظومه های کهکشانی از منطقه‌ها.

س) البته تقسیم بر ۲۷ می‌کنیم و....

ج) اول برای اینکه خود هر دانه ای که شما آنجا دارید می‌گویید: ما ۷۶۰۰ میلیارد خانه‌ای داریم. که هر خانه ای چند تا وصف می‌خواهد داخل شود؟ پس یک ۲۷ را دارا است. وقتی یک ۲۷ را دارد...

آقای صدوق: فلسفه تجزیه مان چیست؟

ج) فلسفه تجزیه‌مان این است: که شما می‌خواهید ۷۲۹، ۷۲۹ دسته‌بندی نکنید؛ یعنی مجموعه کلانتان نسبت به خرد. می‌دانید چه خاصیتی دارد؟ خاصیت آن این است؛ هرگاه از پایین به بالا می‌خواهید، بروید می‌خواهید ببینید تغییرات خرد در بالائی ها چه چیزی است. خوب آن اولی وقتی گفت هر خانه ای ۷۲۹ تا است، معنای آن این است که از هر تک خانه ای به اضافه ۲۶ تا، ۲۶ تا از اینها دست روی هر خانه‌ای ببرید به اضافه ۲۶ تای دیگر، یک مجموعه را تحویل می‌دهد. پس شما ۳۸۰ هزار مجموعه دارید، در چند منطقه؟ در ۲۷ منطقه کهکشانی.

روشن شد که کوچکترین نظام شامل و مشمول ما ۷۲۹ است. اگر بنا شد، هر دانه ای از این۷۰۶ میلیارد خودش دارای ۲۷ تا باشد، که دیگر ۷۲۹ از این نمی‌گیرند. مگر اینکه این را یک بار ضرب کنید در .... و کوچکترین نظام شامل و مشمول ما بیشتر از ۷۲۹ وصف که ندارد.

حالا چند تا دانه از این ۷۶۰۰ میلیارد را برداریم، ۷۲۹ تا وصف دارد؟ ۲۷ تا. اگر ۷۲۹ تا برداشتیم که ۱۹ هزار وصف پیدا می‌کند. پس کوچکترین مجموعه را درست نکرده ایم.

س) می‌فرمایید مگر واحدمان ۷۲۹ نمی شود برای دیگر مجموعه‌ها.

ج) اگر نبا شد که واحدمان ۷۲۹ بشود باید شما به ۷۶۰۰ میلیارد که رسیدی در ۲۷ ضرب کنی تا بشود حدود ۲۰۰ میلیارد بعد به ۷۲۹ آن را تقسیم کنی.

س) ۷۲۹ وصف است دیگر.

ج) ۷۲۹ وصف که دارای ۲۷ موضوع است آن وقت می‌توانیم ما بگوییم که ما ۲۸۰ میلیارد مجموعه در ۲۷ منطقه کهکشانی داریم. بعد یک ۷۲۹ می‌خورد از ۲۸۰ میلیارد می‌آید روی ۳۸۳ میلیون روی ۳۸۳ میلیون که می‌آید...

آقای صدوق: می‌آید روی ۷۲۹، ۷۲۹....

ج) بله. تا ۷۲۹ که می‌آید منظومه کهکشانی می‌شود و از منظومه کهکشانی یک ۷۲۹ می‌آید و می‌خورد و و به مجموعه کهکشانی می‌آید، از مجموعه کهکشانی یک ۷۲۹ می‌خورد، که می‌شود: مجموعه «تبیین یک موضوع» این سیری بود که ...

حجت الاسلام میرباقری: [؟] ۲۷ را می‌فرمایید از اوصاف «فاعلیت» که «ظرفیت، جهت، عاملیت» است شما فرمودید. و به ۲۷ رسیدیم، از این نتیجه گرفتیم؛ که هر موضوعی حداقل باید ۲۷ وصف داشته باشد. حالا اگر این تمام باشد، باید اوصاف هر موضوعی از همین ۲۷ وصفی باشند که ما اینجا به آن رسیدیم؛ یعنی ما ۲۷ وصف معرفی کردیم برای هر موضوعی که ۹ وصفش «ظرفیت» است، ۹ تا «جهتی» است و ۹ تای آن «عاملیتی» است. در حالی که بعد که مدل را توسعه می‌دهیم، این طور نیست که هر موضوعی وصفی مطابق هر یک از این ۲۷ خانه داشته باشد؛ مثلاً می‌فرمایید: خود «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» مثلاً با «جهت، ظرفیت، ظرفیت» با «عاملیت، ظرفیت، ظرفیت» می‌شوند ۲۷ خانه که این ۲۷ خانه هر خانه اش سه وصفی است، که ضرورتاً در این سه وصف یک وصف «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» و «جهت، ظرفیت، ظرفت» و «عاملیت، ظرفیت، ظرفیت» نیست. مثلاً وقتی می‌گوییم: «ولایت، ولایت، ولایت» مقابل «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» مثلاً «ولایت» قرار دادیم. مقابل جهت ظرفیت، «ظرفیت، تولی، مقابل» عاملیت، ظرفیت، ظرفیت تصرف بعد که ضرب می‌کنیم یکی از خانه هائی که به دست می‌آوریم؛ «ولایت، ولایت، ولایت»

است این دیگر وصفی از هر سه خانه ندارد. بنابراین وقتی ما به ۲۷ وصف می‌رسیم، ضرورتاً این ۲۷ وصف مقابل این ۲۷ تا خانه ای که در مبنا تعریف کرده بودیم نیستند.

ج) چرا؟ در این جا چگونه ما گفته بودیم: «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» این را هم می‌گوییم «ولایت، ولایت، ولایت».

س) این «ولایت، ولایت، ولایت» سؤال همین است، وصفی که جهت ظرفیت، ظرفیت را توصیف می‌کند چیست؟ مقابل جهت ظرفیت، ظرفیت چه وصفی را قرار دادیم؟

ج) این جا مقابل ظرفیت «ولایت» است. مقابل «تولی» جهت است. مقابل تصرف «عاملیت» است.

س) یعنی عرضم این است؛ وقتی ما می‌گوییم «ولایت، ولایت، ولایت»، وصف تولی کجاست؟

ج) ولایت اولی به منزله چیست؟

س) در خودش بله

ج) نسبت به کل ۲۷ تا کاری را که می‌کنیم، به منزله چه چیزی است؟ یعنی ما برای این یک معنای «ظرفیتی» قائل هستیم، یک معنای «ساختاری» قائل هستیم و یک معنای «کارائی» قائل هستیم. چه معنای ظرفیتی آن را که برابر این شد معنای «محور، محور، محور» است و معنای سومش هم که کارائیش باشد «هماهنگی، هماهنگی، هماهنگی» است.

برادر صدوق: یعنی برای این ۹ تا قید ما یک عنوان گذاشتیم نه برای سه تا قید.

ج) بله برای نه تا قید ما عنوان ولایت گذاشتیم. این نه تا قید پشت سر هر تک دانه از آنها که قرار می‌گیرد، این ۹ تا قید را باید داشته باشد. حالا مطلب چیست؟

حجت الاسلام میرباقری: حاج آقا، یعنی این ۲۷ تا وصفی که فرموده‌اید معرف این اوصاف ۲۷ گانه ای است، که از ضرب «ظرفیت، جهت، عاملیت» در هم پیدا می‌شود. این ۲۷ وصفی که پیدا می‌شود، که هر وصفش مقابل یکی از این سه قید است. طبق این تعریفی که فرموده‌اید: هر خانه‌ای باید این ۲۷ وصف داشته باشد، عملاً باید هر یک از این اوصاف در آن باشد. چون فرض این است: که اینها مقابل همان ۲۷

ج) این اوصاف را فعلاً الفبا، گرفتیم، فعلاً که نیامدیم در اوصاف الفبا،...

س) حالا الفبا، هر موضوعی باید این ۲۷ حرف را داشته باشد.

ج) هر موضوعی را که ما روی آن دست می‌گذاریم، هر موضوعی از اینها را آیا به تنهایی می‌گویید باید ۲۷ باشد؟

س) خیر. حاج آقا چون این مقابل آن ۲۷ تا خانه ای قرار می‌گیرد که ما از ضرب «ظرفیت، جهت، عاملیت» پیدا کردیم.

ج) ما از ضرب «ظرفیت، جهت، عاملیت» کوچکترین «نظام فلسفی‌مان» را تعریف کردیم.

ج) که ۲۷ است.

ج) که ۲۷ است.

س) و باید حتماً هم این اوصاف در آن باشد.

ج) باید حتماً هر خانه ای یا هر وصفی را که دست می‌گذاریم، پشت سرش باید ۳ تا از این باشد، ۳ تا از این باشد، ۳ تا از این باشد. که از ۲۷ وصف یک موضوع درست می‌شود، نه از ۲۷ قید یک وصف.

س) درست است ما به یک خانه ۲۷ وصفی رسیدیم که هر خانه اش ۳ قید داشت. و از ضرب «ظرفیت، جهت، عاملیت» درهم.

ج) که از ۸۱ قید که این جدول ما، یا این جدول ما، یا این جدول ما، این ۲۷ قیود شما است. اینها هیچ کدام وصف تحویل نداده اند، نه این وصف تحویل می‌دهد، و نه این، و نه این، اینها قیود شما هستند و قیود توسعه شما هستند. بله. از این ۲۷ وصف شما

که هر کدام ۳ خانه دارند، که ۸۱ قید می‌شوند، اینها پشتوانه یک نظام می‌شوند. حال آن که ۳ تا ۸۱ هستند نه فقط یک هشتاد و یکی، ۲۴۳ تا. ۲۴۳ تا قید، البته مهمترین قیدها و اصلی ترین قیدها در رتبه اول اوصاف و قیود توسعه است.

س) مقابل ۲۴۳ تا پروژه عنوانی می‌گذارید؟ یا اینکه ۲۷ عنوان می‌گذارید؟

ج) ما نمی‌گوییم وقتی که ۳ تا شد، این تنها و بدون «ساختار» و بدون «کارآئی» می‌شود.

س) برای اینکه هر موضوع ۲۷ وصف می‌خواهد، از کجا آغاز کردیم، تا اینکه به این رسیدیم؟

ج) یک وقت اثبات این را و یک وقت بدست آوردن وصف را می‌خواهید.

س) نه قبل از اینکه وصف ها را بدست آوریم، رسیدیم به اینکه فاعل «ظرفیت، جهت و عاملیت» دارد و از ظرف آنها ۲۷ را بدست آوردیم.

ج) کوچکترین نظام فاعلیت هستند نظامی است که ۲۷ خانه ای که هر خانه اش ۳ تا ۳ تا پشت سر آن هست،

س) ۲۷ وصف دارد،

ج) ۲۷ وصفی که ...

س) وصفهایش ۱۱ قید دارند.

ج) بله.

س) فعلاً بحث بر سر قیدی نیست که ۲۷ وصف دارد، عرض بنده این است: که این ۲۷ وصفی که به آن رسیدیم، مگر از ضرب «ظرفیت، جهت، عاملیت» به آن نرسیده ایم؟

ج) از ضرب ساختاری راهم عین همین گفته‌ایم، چون ما یک بحث دیگر در فاعلیت داشته ایم شما از محور هم به عین همین می‌توانید برسید.

س) ۲۷ تا یا از ضرب «ظرفیت، جهت و عاملیت» یا از ضرب «اوصاف ساختاری یا اوصاف کارآئی بنابراین هر خانه ای باید همه این اوصاف ۲۷ فاعلی، باید همه این اوصاف ۲۷ گانه ساختاری...

ج) فاعل با وصف فرق دارد که...

س) بله. باید ۲۷ وصف داشته باشد.

ج) به چند عبارت عنایت فرمایید. گاهی گفته می‌شود: فاعل بالاجمال است، که با ۳ وصف شناخته می‌شود. از نظر فلسفی مفهوم فاعلیت قابل تجزیه که معرفی به یکی از عناوین «ظرفیت، جهت و عاملیت» و یا به یکی از عناوین «محوری، تصرفی و تبعی» نیست، این مفهومش می‌شود. بعد می‌گوییم این مفهوم در کوچکترین نظامی که می‌تواند درست شود، می‌گوییم یک نظامی است؛ که دارای ۸۳ قید و ۲۷ تا مفهوم عاملیت است، که هر یک از مفهوم فاعلیت هم ۳ قید در درون خودش دارد. حال سؤال این است: آیا بعد از این که به کوچکترین نظام رسیدید، شما ۲۷ وصف دارید.

س) وصف ساختاری وصف توسعه ...

ج) نه وصف دیگر.

س) ببخشید، وصف روشن است و وصف برای اینها عنوان است.

ج) وصف الاحده این این ها (غیر اینها). ۲۷ عنوان دارید که با کوچکترین نظام مقابل هست که یک موضوع را معرفی می‌کند، ۲۷ وصفی که یک موضوع را معرفی می‌کند.

ج) عرض بنده این است که هر موضوعی باید ۲۷ خصوصیت وصف داشته باشد که این ۲۷ وصف برابر با همین اوصاف ساختار و کارائی و اوصاف توسعه هستند. پس بنابراین هر موضوعی، «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» تا «عاملیت، عاملیت، عاملیت» را داشته باشد.

ج) یا اینکه هر خانه ای یک عنوان داشته باشد، که آن یک عنوانش پشت سرش ....

س) بله درست است. و لکن باید هر موضوعی همه اینها را داشته باشد. نمی‌شود ما یک موضوعی داشته باشیم که ....

ج) موضوع با وصف ۲ تا است

س) بله ۲۷ وصف داشته باشد.

ج) که یک موضوع تحویل دهد

س) و هر وصفش هم ۱۱ قید مقابلش است. پس هر موضوعی را که بر روی آن دست می‌گذاریم باید از «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» تا عاملیت، عاملیت، عاملیت» داشته باشد.

ج) موضوع اگر باشد همین طور است و باید همه را دارا باشد به خلاف وصف،

س) از «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» تا «عاملیت، عاملیت، عاملیت» ....

ج) و از «محوری، محوری، محوری» تا «تبعی، تبعی، تبعی» و از «هماهنگی، هماهنگی، هماهنگی» تا «زمینه، زمینه، زمینه»، هر موضوع نه هر بحث.

س) هرم وضوع باید همه این خصوصیات را داشته باشد؟ و می‌فرمایید دارد؟

ج) بله. در هر موضوع.

س) و سؤال این بود که مقابل هر یک از این ۹ تا قیود یک وصف قرار داریم فرضاً وصف «ولایت، تولی، تصرف».

ج) خیر. این را فرض نفرمایید.

حجت الاسلام میرباقری: حالا نمی گوییم چه اوصافی، حروف الفبا اینها هر کدامش مقابل ۹ قید است.

ج) به شرط این که تا ۷۶۰۰ برود اگر نرود. یکی از اینها ۲۷ تا نیست و لکن اگر با آن نحوه ضربی که ضرب کردیم، جلو برویم، که این خانه ها بزرگ شود، خانه‌هایی یک بار به ۳ می‌رسند و مرتبه دیگر به ۶ می‌رسند و باز دیگر به ۹ می‌رسد و تا ۹ تا هم ۳ تا ۹ تا قرار می‌گیرد و هر خانه ای ۲۷ می‌شود.

س) و این هم که می‌گوییم ۲۷ به توان ۹ می‌شود به خاطر همین است چون هر بار ۳ وصف به آن اضافه می‌شود.

ج) همین که ۲۷ تا شد آن وقت می‌گوییم: می‌شود که هر خانه ۲۷ تا را که نگاه کنید یک موضوع است که از «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» تا «عاملیت، عاملیت، عاملیت» را دارا است و بعد می‌گوییم هر سطری از این را که روی آن دست بگذاریم که اگر یک خصوصیت و یا یک وصف باشد می‌گویید ۱۱ قید پشت سرش می‌باشد.

س) پس هر موضوعی را لازم داریم که همه این ۲۷ وصف را دارا باشد؟ اینها ۲۷ وصف هستند که هر یکی از آنها در مقابل ۹ قید است.

ج) خیر. اینها ۲۷ وصفی که هر یک در مقابل ۹ قید باشد نیست. این را اگر می‌گویید این یک جدولی است که بعداً باید از آن بیرون بیاید، چیزی که هر کدامش دارای ۲۷ تا قید است. خود این را به عنوان اصول موضوعه قرار نمی‌دهید: مثلاً اگر الف، ب، ت، ث لزوماً این گونه نیست که از خود الف، ب، ت، ث ... و این حروف الفبا اصول موضوعه شما هست. یعنی چه؟ حال اصول موضوعه را در دستگاه فلسفی خودمان معنا می‌کنیم. شما آن موقعی که ۷۶۰۰ میلیارد گفتید، حال بیائید و از همانجا تقسیم کنید.

می‌گویید: ۷۶۰۰ میلیارد که هر کدام دارای ۲۷ تا هستند. و بعد می‌گویم که چند موضوع دارید؟ می‌گویید: ۲۷ منطقه کهکشانی. می‌گویم پس ۲۷ منطقه را در اینجا اسم گذاری کن. ۲۷ منطقه کهکشانی شما این‌ها است، که از این طرف که بخواهیم ضربش کنیم اسمش را «اصول موضوعه» می‌گذاریم، در حقیقت کلانترین تقسیم بندی ۷۶۰۰ میلیارد می‌شود، مرتباً که پایین بیایید، خوردش می‌کنیم.

دکتر نجابت: خوردش می‌کنیم؛ یعنی در اولین سطحی که ۲۷ گفته می‌شود در حقیقت ۷۶۰۰ میلیارد رابطه دارد.

ج) احسنت!

س(نه اینکه تکثیر خطی نیست که ۲۷ ضرب در ۲۷ شود؛ یعنی خودش هویت مستقل ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: اگر موضوع با روابطش تعریف شد، همین است.

ج) وقتی شما جمع بندی آماری می‌کنید، می‌گویید: بزرگترین موضوعی که از آن بالاتر کسی نمی تواند جمع بندی کند، داخل این دستگاه فلسفی ممکن است کسی یک دستگاه فلسفی دیگری بیاورد ۴،۴، یا ۱۰، ۱۰ و یا هرچیز دیگر باشد ۱۰، ۱۰ و یک محاسبات دیگری داشته باشد، می‌گویید: در این دستگاه فلسفی بزرگترین تقسیمات ما ۲۷ می‌باشد، یعنی وقتی که شما، مثلاً می‌گویید تقسیم کلانپول دارند، تقسیم کن به؛ بازار «کار، کالا، سرمایه، پول»، این چهار تا بازار را [؟] ملاحظه کن، می‌گویند کلانترین چرخش اعتبارات را نشان می‌دهد «اعتبارات اقتصادی» شما می‌گویید کلانترینی که ما داریم ۲۷ تا است، که از آن ساده تر اگر بخواهید بکنید، دیگر از موضوع مجموعه خارج می‌شوید، و وقتی که از موضوع مجموعه خارج شدید، باز می‌گویند: می‌شود خارج شد؟ می‌گویند: بله. می‌تواند ۲۷ را به ۳ تبدیل کرد؛ یعنی ۹، ۹ تقسیم کنیم که ۳ بشود و بعد ۳ را هم به صرف یک نسبت یعنی یک خط و شدت معرفی کنید...

حجت الاسلام میرباقری: پس بنابراین اوصافی را که ما فرض کردیم باید دید که چگونه این عناوین فرض شده است، می‌فرمایید که ما باید بیست و هفت مفروض را این گونه ضرب کنیم، تا به ظرفیت برسیم. ولی اینکه چه چیزی را مقابل اینها قرار دهیم، بحث دیگری است که فعلاً تطبیق آن را مد نظر نداریم.

ج) بله. فعلاً تطبیق آن را کاری نداریم. الآن می‌گوییم روش تطبیق مان چیست؟ شما از همان ۷۶۰۰ میلیاردوقتی به ۲۷ تقسیم می‌کنید بایست ۲۷ عنوان داشته باشید مثلاً بایست بگویید که مهمترین نیروئی را که داریم ولایت است و دومین نیرو که داریم مثلاً ۱ و ۲ و ۳ و ۴ ... را بخواهیم بگذاریم این‌هارا عدد بشماریم.

س) عرض من این است که این، مقابل آن جدول ۲۷ تائی ما که نیست؟

ج) خیر. این از ضرب شدن در هم، درهم، درهم، درهم آخر، پیدا میشود.

س) پس خود مقابل این ۲۷ تا نیست؟

ج) خیر البته فلسفه حاکم بر آن یکی است و بایست یکی باشد و الا نخواهد توانست کلام دیگر یاست که وقتی شما به ۷۶۰۰ میلیارد می‌رسید فلسفه آن با آن چیزی که در جدول اولتان پیدا شده است و بلکه با آن چه که در تعریف ظرفیت جهت و عاملیت گفتید یکی است. به عبارت دیگر اگر کسی بگوید که حرکت های میکروسکوپی باحرکات کیهانی در موضوع فلسفه حرکت نمی تواند از هم جدا باشند که مثلاً بگویید بر یک پایه فلسفی کیهان قابل تعریف است و بر پایه فلسفی دیگر، اتم یا میدان انرژی قابل تعریف است! خیر چنین چیزی ممکن نیست.

حجت الاسلام میرباقری: این ۷۶۰۰ میلیاردی که پیدا میشود آیا به لحاظ منطق صوری ۷۶۰۰ میلیاردی است که خودش کلی است یا جزیی؟ یعنی خودش دارای مصادیق است یا ...

ج) خیر کل است و یک مصداق بیشتر ندارد که البته ...

حجت الاسلام میرباقری: مصداقش مثل خودکار و قلم و .. می‌شود و یا مصداقش از اینها هم کلان تر است؟

ج) خیر مصداقها دیگر مثل خودکار و قلم و از این امور نمی‌شود و یک مصداقش هم بیشتر در عالم خارج وجود ندارد و می‌توان عدم تعادل تعادل تاریخی آن را دید. یعنی بگویید که این خانه سنگین تر شده است و مجموعه دارد از این طرف سیر می‌کند که امر مطلوبی نیست و با این خانه از آن طرفی شده است و هکذا. حال در چه چیز آن عوض می‌شود؟ نرخ شتاب ها عوض می‌شود. یعنی می‌گویید در تبدیل شدن شتاب ۱، ۲ ، ۴ به ۱، ۳، ۹، وضعیت خوبی نداشته ایم، نسبت تأثیر آن بخشی که الحادی بوده است بر بخشی که اسلامی بوده است بیشتر بوده است. و سپس می‌گویید که الحمدلله رب العالمین از چه زمانی تأثیر این طرف خوب شده است.

س) وقتی که ما می‌خواهیم آن را تبدیل به مدلی کنیم که به درد عینیت بخورد، آیا جواب این مصادیق جزئی را هم می‌دهد؟

ج) یعنی مدل مطلوب ما این است و یا ابزار اصلاح ما همین است و بر اساس این شاقول است که بعداً خدمتتان عرض می‌کنیم اگر دیدید که خانه این طرفی از خانه آن طرفی سنگین تر شده است...

س) یعنی وقتی تناسبات ریاضی به هم خورده است؛ بایست دید که در کجا نیروها هرز رفته است.

ج) ولی مصداق دیگر که مثلاً عنوانی کلی باشد که ۱۰ مصداق مختلف را پیدا کند. خیر. چنین نیست، بلکه می‌توانید بگویید که یک کیفیتی است که با نرخ شتاب های مختلف می‌تواند حرکت کند. ولی در عالم خارج همواره یک عدد از آن بیشتر نمی‌تواند باشد و ۲ تا دیگر نیست. بلکه یک کل است.

س) یعنی برای خودش یک «کل» محسوب می‌شود.

ج) یک کل است. که از یک فلسفه برخواسته است و عینک دیدن شما نسبت به عینیت می‌شود، یا ابزار تصرف شما نسبت به عینیت می‌شود؛ یعنی معیار وسیله شما برای کنترل و هدایت می‌شود.

حال بحث ریاضی آن باقی می‌ماند که در جلسات آتی به آن اشاره می‌شود و امروز فقط توصیف مجدد و فی الجمله تکرار محض بود. نه اینکه حتی جمع بندی مطالب قبل باشد، البته تکراری بود که اگر صورت نمی گرفت و از آن رد می‌شدیم ممکن بود که در ذهن باقی بماند. حال از این به بعد که به بحث ریاضی آن وارد می‌شویم. انشاء الله تعالی سطح دوم بحث شروع می‌شود.

ج) حضرت عالی قبل از این‌که سؤالی دارید؟ یا خیر؟

س) یعنی می‌خواهیم بدانیم بالاخره به عینیت می‌خواهد برسد چگونه می‌خواهد جوابگو باشد؟ مثلاً پدیده های عینی که اطراف ما است آیا می‌توان نشان داد که در کدام یک از این خانه ها است؟

ج) حتماً بایست به اینجا برسیم و شکی در آن نیست.

س) فرض من این است: که مثلاً یک خانه را می‌توان برای ضبط صوت

ج) بله. ضبط صوت، میکروفون، قندان، ساعت و ...

س) آیا می‌شود همین ضبط صوتی که من روی آن دست گذاشته ام نیز بر آن باشد؟

ج) ضبط صوتی که شما روی آن دست گذاشته اید دیگر به معنی مفهوم عام مطرح نیست.

س) پس اگر این طور باشدکه ۷۶۰۰ میلیارد خیلی کم است!

ج) شما این ارقام را برای چه محاسباتی می‌خواهید (آیا غیر از محاسبات کلان است؟) این کل است، ولی کلی که اجزائی چه چیزهایی باشند؟ گاهی است که می‌گویید این ضبط صوت با ضبط صوت شخصی خودتان یا ضبط صوتی که در سازمان صدا و سیما

است، همگی ضبط صوت هستند! خیر. ما این را قبول نداریم. لذا اگر قبول نداشته باشیم می‌توانید بگویید چیزهایی که کارآئی های این چنین دارد بگونه ای که در دسته های کلان قرار داده شوند (مد نظر ماست)؛ یعنی نسبت تأثیرهای اصول را در جامعه می‌آورید. یعنی شما وقتی نسبت تأثیرهای اصول را بیاورید دیگر پیش ازاین مقدار ندارید. اول اینکه ۷۶۰۰ میلیارد عدد کمی برای محاسبه نیست. گاهی است که می‌گوییم یک عدد دارای ۱۲ صفر و ۱۲ صفر و گاهی می‌گویید که ۷۶۰۰ میلیارد.

آقای نجابت: ۷۶۰۰، ۷۸۰۰، ۷۹۰۰ و ۱ میلیون از این مثلاً تولید این در دنیا ۵ میلیون باشد.

آقای صدوق: سؤال آقای میر باقری مهم است. می‌فرمایند که ما گاهی به عینیت می‌رسیم که مثلاً خود این از این در دنیا نیم میلیون تولید شده است و از این میکروفون ما، ۱۰ میلیون عدد در عالم توزیع شده است و ...

ج) اصلاً محاسبه شما محاسبه چیست تا من به سؤال ما جواب دهم.

س) ایشان می‌گویند مدلی که ما به دست می‌آوریم یعنی چه؟

ج) مدل اداره حکومت است.

حجت الاسلام میرباقری: این «کل» ما در خانه های آن چه چیزهایی می‌نشیند؟

ج) در خانه های آن، اوصافی که ابزار حکومت هستند می‌نشیند، نه اوصافی که ببینید عینی است. به لحاظ تصرف حکومت در عینیت. کلی است به لحاظ این که نسبت تأثیرهای خاصی که مربوط به امسال است و مصداق هم ندارد. اما اینکه آیا این از قبیل اشیاء خورد و ریزی که در دستگاه حکومت قابلیت طرح ندارد هست؟ خیر. برای اداره جامعه این مقدار به نظر ما کافی است. مثلاً شما می‌گویید که فرهنگ را اندازه گیری می‌کنیم، گاهی می‌گویید مفهومی را که ما پیدا می‌کنیم، این مثال را خوب عنایت بفرمایید مثل مفهوم جدول ضرب با آن ۱ تا ۲ میلیارد نفر با آن سروکار دارند و با آن کار می‌کنند و یا پایین تر بیائیدو بگویید که ۱۰۰ میلیون نفر قطعاً در روز با آن محاسبه کار دارند. ولی گاهی می‌گویید که نسبت تأثیر جدول ضرب درتاریخ فلان و در اداره جهان که یک مورد بیشتر نبوده و یک مصداق هم بیشتر ندارد و معنی کل در فرد هم اصلاً ندارد. وقتی شما نسبت تأثیر عینی را که نگاه می‌کنید که دیگر نمی توانید بگویید این مصداق و آن مصداق و آن مصداق، بلکه می‌گویید که مجموعه عمل کردن به جدول ضرب تنها یک منتجه در عالم دارد و یک جایگاه در «کارآئی و هماهنگی در زمینه» دارد «محوری بودن، تصرفی بودن و تبعی بودن» (است) و «ظرفیت داشتن جهت داشتن و عاملیت داشتن» می‌گویید که این یک‌جا بیشتر ندارد.

شما تقسیم بندی تان برای تصرف حکومتی است. شما می‌خواهید بگویید که ما همه مفاهیم فرهنگی را هم به لحاظ نسبت تأثیر عینی کنترل می‌کنیم. این عینی و شیء است، ولی شیء حکومتی است.

آقای نجابت: همه ۷۶۰۰ میلیارد که از این قبیل که نمی توانند باشند؟

ج) در سطوح مختلف کار.

س) یعنی اینگونه تحلیل را با ۲۷ تا نیز می‌توان انجام داد!

حجت الاسلام میرباقری: ضرایب فنی یک را تحویل می‌دهد.

ج) آیا اصلاً معادله می‌دهد و صورت صحیح آن هم همین است یعنی ما ۲۸۰ میلیارد معادله تنظیم یا ضریب فنی داریم که این سؤال مطرح است آیا ۷۶۰۰ میلیارد، معادله است یا ۲۸۰ میلیارد؟ به نظر می‌رسد که صورت صحیح آن این باشد که بگوییم هر تک دانه ای که ما روی آن دست می‌گذاریم دوباره می‌توانیم ۲۷۹ تا را (روی آن) تکرار کنیم. اگر آن را در یک حالت بگیریم ۲۸۰ میلیارد را تحویل دهد ولی اگر در حالات متعدد بگیریم چرا که یک نفر در آن واحد نمی تواند ۲۷ تا را با همدیگر معادله اش را معین دهد و بایست بر حسب تغییر اگر همزمان کس دیگری نیز می‌گیرد بایست مرتباً جای دیگری بگیرد و باید تغییر کند. به نظر

ی آید که ۲۸۰ میلیارد صحیح باشد. ولی اگر بخواهیم بگوییم که همه این اطلاعات مربوط به ۷۲۹ تا را که می‌گیریم به کامپیوتر می‌دهیم و کامپیوتر در آن واحد برای آن ۲۷ معادله در کنترل که می‌کنیم به دست می‌آورد که در آن صورت ۷۶۰۰ میلیارد خواهیم داشت.

حجت الاسلام صدوق: آن گونه که گفتند نمی توان آن را ساده کرد که فرض کنید ۷۶۰۰ میلیارد را برای اداره ۷۰ سال دیگر بگیریم الآن مراحلی را قرار دهیم که ...

ج) با ۷۲۹ تا آغاز می‌کنیم که کوچکترین مجموعه است. یعنی روی موضوعی که می‌خواهید آن را تقسیم کنید بایست کار دیگری نیز روی گزینش بکنید و روش گزینش را هم بایست معین کنید.

حجت الاسلام میرباقری: «روش گزینش» مشکل است چرا که بالاخره ما بایست یک کل بسازیم و با گزینش هم یک گوشه از کل را بزرگ می‌کنیم.

آقای نجابت: خیر کار اجمال به تبیین می‌شود.

ج) خیر. باید روش گزینش هم ....

حجت الاسلام میرباقری: بلی می‌دانم ولی گزینش می‌خواهد چکار کند؟ آیا می‌خواهد یک بخش از این کل را گرفته و روی آن کار کند.

آقای نجابت: به نظر می‌آید که مجمل تر می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: خیر. مجمل تر که گزینش را نمی خواهد.

آقای نجابت: گزینش را کاری نداریم این ۷۲۹ را که می‌گوییم بایست بدانیم که حد دقت ما در این سطح است.

ج) بله نسبت تفریط را تحویل می‌دهید. یعنی شما حتماً علم یقینی نسبت به امور را نمی خواهید ولو در دستگاه فلسفی خودتان باشد.

آقای نجابت: نه این معنی که تولید، خطی نیست را من جسارت کردم و نظر خواستم. می‌خواستم بگویم که همین است. مثلاً ما ۲۷ را داشته باشیم که این دیگر تمام است و ۲۷ برود، ۷۲۹ برود تا ۷۶۰۰ میلیارد می‌رسد. یعنی این ۲۷ تا ولی درواقع همان ۷۶۰۰ میلیارد است. یعنی بایست آن روی حد نهائی نهایی ما تصویر شده باشد که هیچ گاه هم به تعبیر عرف به آن نمی رسیم.

آقای صدوق: در این امور اصلاً تطابق نیست.

آقای نجابت: یعنی اگر بگوییم که کوچکترین موضوع را بنویسیم بایست روی همان ۲۷ تا بیاییم و مثلاً اقتصاد ایران را مطالعه کنیم.

ج) خیر روی ۷۲۹ تا با یک نسبت تقریب ممکن است.

س) بلی ببخشید همان ۷۲۹ تا که روی آن بخواهید اقتصاد ایران را مطالعه کنید که ا ین هم یک نسبت از دقت را داراست نه اینکه این یک موضوع کوچک است و یا یک موضوع ...

ج) البته شما بایست بتوانید موضوعات کلان و خرد را دسته بندی کنید و بعد بگوییدکه مثلاً ۷۲۹ تا را گرفته و سیاست خارجی تان را تنظیم می‌کنید و سپس اگر بنا است که درگیری با کفر، اصل باشد بایست بگویید که بر اساس آن ۷۲۹ تا با ۷۲۹ تای دومی نیز سیاست داخلی تان را تنظیم کنید و با ۷۲۹ تای سومی، فرهنگ، سیاست و اقتصاد را تنظیم کنید.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۷) تاریخ: ۷۲/۱/۲۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

بررسی سه سطح ریاضیات تبعی، تصرفی و محوری

«فهرست»

۱ ـ پیدایش زیاده و نقصان از طریق واحد انتزاعی در کمیت تبعی

۲ ـ پیدایش زیاده و نقصان از طریق توسعه نسبت در کمیت تصرفی

۲/۱ ـ تعیین واحد به تبع نسبت در کمیت تصرفی

۲/۲ ـ عدم دخالت کمیت تبعی در تعریف مقصد

۳ ـ پیدایش تغییر در نسبتها (معادلات) از طریق اوصاف فلسفی در کمیت محوری

۳/۱ ـ عدم امکان تصرف در عینیت بدون ریاضیات محوری

۳/۲ ـ انحلال معادلات ریاضی در کیفیات فلسفی

۳/۳ ـ امکان توسعه هر نظام با ملاحظه سه مرتبه فاعلیت تبعی، محوری، تصرفی (اعم از ریاضیات، ادبیات و ...)

۳/۳/۱ ـ وجود متقوم (ونه متشابک) سه وصف تبعی، تصرفی و محوری در همه جای نظام

۳/۳/۲ ـ وسیله (فاعل تبعی) بودن ریاضیات در سه مرتبه برای فاعلیت تبعی، تصرفی و محوری

۳/۴ ـ تفاوت مفاهیم فلسفی و ریاضیات در مرتبه ریاضیات محوری

۳/۴/۱ ـ امکان تبدیل معادلات به هم به یک محور علاوه بر تعریف نسبتها بر یک محور در مفاهیم فلسفی در ریاضیات محوری

۳/۴/۲ ـ تعریف ریاضیات به «علم تبدیل اوصاف» و نه لعلم محاسبه اندازه‌ها»

۳/۴/۲/۱ ـ تبدیل کیفیت به معنای تغییر تولیدات اجتماعی به وسیله تغییر تخصیصهای اجتماعی نیست.

۳/۴/۲/۲ ـ امکان تبدیل اوصاف با تغییر منصب نسبی در حرکت

۳/۴/۲/۳ ـ امکان طراحی موضوعات جدید و شرایط جدید در مرتبه ریاضیات محوری

۳/۴/۲/۴ ـ ارائه طریق تبدیل نسبتها در ریاضیات محوری
۳/۵ ـ تفاوت تبدیل اوصاف بر مبنای نسبیت و بر مبنای فاعلیت
۳/۵/۱ ـ قوانین ثابت ریشه همه تعینها در نسبیّت
۳/۵/۲ ـ مشیت بالغه ربوبیه ریشه همه تینها در فاعلیت
۳/۵/۲/۱ ـ جاری نبودن اوصاف مخلوق در تعریف مشیت بالغه ربوبی
۳/۵/۲/۲ ـ تعریف مفاهیم تبعی، تصرفی و محوری
۳/۶ ـ به دست آمدن معادلات شامل (معادله تبدیل کم به کیف) در مرتبه ریاضیات محوری
۳/۶/۱ ـ تقوم کمیت (عدد) و تعاریف فلسفی در معادلات ریاضی
۳/۶/۲ ـ وجود ریاضیات محوری (که کیفیتهای اصل قرار می‌دهد) در ریاضیات موجود
۴ ـ فعل بودن ریاضیات تبعی در ریاضیات تصرفی و ریاضیات تصرفی در ریاضیات محوری
۴/۱ ـ باطل نبودن و قابل استفاده تبعی بودن ریاضیات تبعی (انتزاعی)
۴/۲ ـ انحلال ریاضیات تبعی در ریاضیات تصرفی با حفظ مفاهیم انتزاعی خود

« بسم الله الرحمن الرحیم »

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحیم، بحث امروز پیرامون کمّیت است، کمّیت را گاهی به عنوان تکرار واحد می‌شناسیم گاهی زیاده و نقصان با تکرار و کاهش واحد، جمع می‌شود یعنی افزایش پیدا می‌کند و یا کاهش پیدا می‌کند و منها می‌شود، گاهی یک واحد را که انتزاع تکرار مقداری، در زیاده و نقصان هست مقدمه برای رسیدن به مفهومی که آن مفهوم انتزاعی نیست، قرار می‌دهیم یعنی برای عدد، یک کمّیت تبعی، یک کمّیت تصرفی و یک کمّیت محوری قائل هستیم. در کمّیت تبعی، زیاده و نقصان یا افزایش و کاهش، از طریق انتزاع یک واحد انجام می‌گیرد، مقداری را، یعنی یکی از مقدارها را انتخاب می‌کنید و سپس مقداری، یعنی زیاده‌ی منسوب به یک اندازه یعنی به یک مقدار را ملاحظه می‌کنید برای مثال چند تا مربع مستطیل متداخل را در نظر بگیرید که در اولی، یک مهره گذاشته‌ایم و مربع و مستطیل بزرگتر به اندازه‌ی یک مهره از آن خالی مانده و داخل دومی هم یکی دیگر گذاشتیم مربع و مستطیل بزرگتر هم داریم و داخل آن هم یک مهره قرار دادیم فرضاً اگر این یک مربع و مستطیل باشد و داخلش مهره یک باشد و بعد متداخل، این هم یک مورد باشد و بعد از آن هم دوباره متداخل در هر مربع و مستطیلی مستقلاً یک مهره بیشتر اضافه نشده است و این مربع و مستطیل دیگر را هم شامل است بعد می‌توان نسبتی بین آنها برقرار کرد یعنی بگوییم چند مهره درون این است طبیعتاً، این و این سه تای دیگر هم درونش هست و بعد گفته می‌شود چه نسبتی با هم دارند؟ هم افزایشش را به اضافه شدن یک واحد نشان بدهیم و هم یک منزلتی ایجاد می‌شود که می‌توان منزلت ها را به همدیگر سنجید و نسبت، بین آنها برقرار کرد، از نظر منزلت که نگاهشان کنیم، در همین جا، هم واحد دیده می‌شود یعنی الآن صحیح گفته شود داخل این مربع ۳ دانه است، یکی این جا، یکی این جا و یکی هم این جا، هر چند صحیح است گفته شود داخل این، ۳ دانه است و همین طور صحیح است گفته شود داخل این، یک دانه است، از نظر اینکه جمع سه تا را یکی دیدن، یعنی یک واحد سه برابری، داخلش هم که نگاه کنید معنای سه تا را می‌بیند از قبیل کم های متصل که به نظر می‌آید در کم های متصل، تکرار واحد انتزاعی بودنش بیشتر به چشم می‌خورد، یک، طول است ولی به آن ۱۰ متر گفته می‌شود چون نسبت بین خود و مقیاس را برقرار می‌کند مقیاس هم آن اندازه‌ی انتخاب شده‌ای است که مقدار یا اندازه‌ها به وسیله‌ی آن، اندازه مشخص می‌شود، به این، کمیت تبعی گفته می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی کمّ منفصلی که برای کم متصل بیان می‌کنند انتزاعی است.

ج) چه کمیت کم متصل و چه کم منفصل باشد هر دو هم انتزاعی است و هم به هر دو لقب کم تبعی را می‌دهیم.

حالا اگر وضع تکرار واحد عوض شد و با نسبت شناختید یعنی به اصطلاح کم، اعداد طبیعی و تکرار واحد را وسیله برای معرفی قرار دادید ولی در افزایشش، خود انتزاع را ملاحظه نمی‌کنید، بلکه نسبت ها را می‌بینید و از موضع نسبتهای حاکم، اعداد را شناسائی می‌کنید و توسعه‌ی نسبت را در کم، اصل می‌گیرد، می‌خواهیم بگوییم که معنی عدد با معنی تکرار واحد، اصل باشد و نسبتها به

تبع تکرار واحد باشد فرق دارد اینجا نسبت ها اصل است و به تبع آنها، واحدها شناسائی می‌شوند و مقداری ها معین می‌شوند، این قسمت اعدادی هستند که تبعی نیستند و تصرفی هستند.

س) معنای تبعی بودن در قبل و تصرفی بودن در اینجا و محوری بودن در مرحله‌ی بعدش را توضیح بفرمایید.

ج) معنای تبعی بودن این است که هرگز دخالتی در تعریف مقصد شما نخواهد داشت بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به مقصدتان خواهد بود شما یک بهینه و یک مقصدی دارید که وسیله برای آن مقصد می‌خواهید پس مجبور هستید کمّیاتی داشته باشید البته در تعریف مقصد شما دخالت نمی‌کند.

اکثر افراد از ریاضیات از این بیشتر استفاده نمی‌کنند، یعنی اکثر افراد از ریاضیات برای ملاحظه‌ی نسبت بین امور استفاده نمی-کنند، ریاضیات را در تخصیص به کار می‌برند نه برای تعیین نسبت‌های تخصیص، مثلاً در یک ماه ۲۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد یک تخصیص تخمینی برای خودش دارد، بعد این پول را تقسیم می‌کند و می‌بیند صحیح تقسیم نشد، بر می‌گردد و برای تعیین اولویت محاسبه ندارد، تخمینی یک چیزی را را اضافه یا کم می‌کند بعد می‌گوید درست شد. اکثر مردم ریاضیات را اینگونه به کار می‌برند مساحت اتاق، خانه را به دست می‌آورد و دستور خانه ساختن را می‌دهد لی این که تعادل بین خانه چگونه برقرار شود، این را از ریاضیات استفاده نمی‌کنند، استفاده از ریاضیات در یک چهار چوبه‌های تخصیصی که قبلاً به صورت تخمینی درست کرده است تعادل یا مقاصد فرض شده‌اش که نوع مردم در زندگی خود دارند به این، ریاضیات تبعی، اعداد تبعی، التزامی گفته می‌شود،

ریاضیاتی که بتواند نسبتهایی را مشاهده کند، حاکم که به دلیل آن نسبت‌ها بگوید کمّیت ها چقدر است، که عمدتاً الگوهای تخصیص همین طور است. صحبت از معادله های یک مجموعه می‌کند مثلاً می‌گوید بر فرض اینکه این قسمتش ۵ باشد باید آن ۲ باشد و این ۳ و آن ۱ باشد و جمعش این گونه باشد و شروع می‌کند به تعادل گفتن تا یک واحدی را تعریف کند، نسبت بین امور را مشاهده می‌کند و کمّیات را بر اساس نسبت ها تعریف می‌کند، در اینجا می‌داند چیزی حاکم و متصرف است و یک چیز محکوم و تابع است آن چیزی که تابع است همان ریاضیات التزامی است و آن چیزی که حاکم است آن نسبت هائی است که مقدار را معین می‌کند، و در همه‌ی فرمولها این دسته جاری است لذا صحیح است که به این متصرف گفته شود و به آن مقدار و اندازه‌ی قبلی تابع بگوییم.

به نظر ما از اینجا یک چیز بالاتری هم هست که خود این معادله‌ها باید حول آن به چرخند. مجموعه معادلات باید به تبعیت او تعریف شوند آن، نقش استراتژی یا محور تبدیل را نسبت به خود معادلات دارد هر چند معادلات، نسبت به کمّیات، متصرف هستند که در این بخش ما ریاضیات را در کیفیات و حول آن محور کیفیات حل می‌کنیم لذا دانش، تبدیل نسبت می‌شود و نسبت‌ها حول آن محور، تبدیل و عوض می‌شوند خود معادلات عوض می‌شوند، در ریاضیات به این گفته می‌شود، ریاضیاتی که با فلسفه‌ی شما هم منزلت هست.

عینیت و تصرف در عینیت بدون چنین ریاضیاتی نمی‌تواند واقع شود، کیفیتها وقتی قابل تغییر می‌شوند که این ریاضیات، تبدیل نسبتها را داشته باشد. وقتی می‌توانید بگویید، می‌توانم علاقه های الهی را زیاد کنم و بستری برایش بسازم که در آن بستر گناهان ضیق شود و طاعت در آن بستر سهل و آسان شود که توانسته باشید معادلات ریاضیات را منحل در کیفیات فلسفی‌تان کنید و کیفیات فلسفی را هم منحل در آن نسبتهائی بکنید که قابل تبدیل به همدیگر هستند.

س) به اصطلاح باید چه کار کنیم تا نسبت‌های ریاضی را بر پایه کیفیات فلسفی تنظیم کنیم.

ج) به نحوی که بازگشت به یک پایه کنند یعنی هر تصرف در عینیتی از راه دانشی که نسبت ها را تبدیل می‌کند یعنی وصفی را به وصف دیگر تبدیل می‌کند از آن ناحیه باید ملاحظه و مشاهده کنید «این اجمال قضیه بود» حالا اگر بخواهمی باید در مثالش وارد شویم و تطبیق با همان بحث کمیت.

س) برای این که خود نسبتها را در مرحله دوم می‌خواهیم مطرح کنیم.

ج) اولین قسمت این است که خود این موضوع را به صورت کبری منطقی و به صورت یک قاعده، بحث در آن تمام شود و تعریف بشود و سپس آن را به کاری که در حال انجام آن هستیم تطبیق کنیم.

س) قبل از تطبیق، این را عرض می‌کنم که می‌فرمایید ابتدا باید بتوانیم نسبت را تعریف گفتیم و آن را کل ببینیم و «کلی و فرد» نبینیم گاهی ریاضیات را به صورت کلی و فرد ملاحظه می‌کنیم،

ج) اول از همه آن را به صورت اصالت شیء‌ای ملاحظه می‌کنید که به صورت جداجدا و انتزاعی است و هیچ ضرری هم ندارد.

س) طبیعتاً مفاهیم ریاضی، مثل سایر مفاهیم هستند که به صورت کلی و فرد هستند یعنی کلیاتی هستند که دارای فرد هستند. مثل ۱۰ که یک عدد است ولی در خارج، دارای هزاران مصداق است.

ج) احسنت! و این انتزاع را در همه جا داریم و می‌آید که همه جا به نظر ما از قبیل مفاهیم تبعی است و همه جا هم مفاهیم تبعی را لازم داریم و الا نمی‌توانیم کار کنیم. همان گونه که فاعلیت‌های تبعی را در عالم نیاز دارید. اگر فاعلیت های تبعی نباشند ارتباط فاعلهای تصرفی و محوری لزهم قطع می‌شود و توسعه محال می‌شود. یعنی این ۳ دسته از فاعلیت را که عبارتند از «فاعلیت محوری، تصرفی و تبعی» لازم دارید و به وسیله این ۳ تا است که می‌توان، مجموعه و نظام را توسعه داد. عین همین مطلب در ریاضیات و نیز ادبیات هم هست در ادبیات هم باید یک بخش به نام «بخش تبعی» و یک بخش به نام بخش تصرفی و یک بخش به نام بخش محوری وجود داشته باشد.

به عبارت دیگر، هر جا ساختارها را مشاهده کنیم و نظام را هر جا ببینیم،نظام شامل ۳ بخش «تبعی، تصرفی و محوری» می‌شود که همه جای نظام هر ۳ خصوصیت، به نحو اشاعه وجود دارند و اشاعه‌ی آنها هم اشاعه‌ی تقومی است و اشاعه اندراجی نیست یعنی «متشابک» در هم نیستند مثل پنجه‌های دست که در یکدیگر متشابک قرار می‌گیرند بلکه به حقیقت، متقوم هستند. طبیعتاً نحوه‌ی تقوم‌ها با یکدیگر برابر نیست. تقوم یکی، توسعه‌ی مکانی است و تقوم دیگری، توسعه‌ی زمانی است.

آقای نجابت: هر سه‌ی این ۳ مرتبه را در تشریحی که فرمودید می‌توان به صورت «وسیله‌ای» توجیه کرد. مثل همان کمیات تبعی که فرمودید وسیله هستند و طبیعتاً باید در پایین ترین سطح، شناسائی و کاربرد داشته باشند و بعد از آن باید نسبتها را که معادلات باشند،

ج) بعد محور معادلاتی است که معادلات را در ارتباط با یک فلسفه‌ای مشاهده می‌کند،

س) می‌خواهم بگویم که در عبارتتان فرمودید، انسان باید به همین گونه مشاهده کند و یا فرمودید که اگر نداشته باشد نمی‌تواند بسازد طبیعتاً ما باید کلاً روی ساختن متمرکز شویم. یعنی این طور نیست که بگوییم چون ریاضیات دارای ۳ مرتبه است باصطالح ۳ مرتبه از شناسائی است چرا که اصرار می‌کنند که ریاضیات، زبانی است که با آن این سطح را می‌شناسیم و سپس با معادله آن را عمیق‌تر درک می‌کنیم چرا که با معادله می‌توان آن را عمیق تر شناخت تا با بنیان فلسفی. ما که نمی‌خواهیم به این صورت صحبت کنیم.

ج) در این جا ساختن و شناختن یکی است.

س) علتش این است که می‌خواهیم پایگاه اصلی را به دست آوریم نگوییم که برای این،

ج) همه وسائلی که دارید ۳ مرتبه از فاعل‌های تبعی هستند نهایتاً، وسیله گاهی وسیله‌ی شخص محور و گاهی وسیله‌ی شخص متصرف و گاهی وسیله شخص تابع است. آن وقت نسبت آن در نظام به همین صورت، فرق پیدا می‌کند.

س) پس هیچ نگرانی نداریم که بگوییم هر سه آنها وسیله هستند.

ج) خیر. مثل ضبط صوت و بلندگو به عنوان مثال یک سهم از میکروفون مختص شخص حضرت آیت الله خامنه‌ای است که این سهم حتماً سهم محوری محوری میکروفون هاست یعنی تأثیر آن در توسعه‌ی جامعه، بیشترین تأثیرات است حتی اگر شکل آن میکروفون یا میکروفونی که در اختیار ایشان است یکی باشد ولی تأثیر آن در جامعه خیلی بالاست، به لحاظ نسبتی که به منزلت اجتماعی پیدا می‌کند؛ مشابه آن میکروفون هم در اختیار من است اما چنین منزلتی را ندارد.

ریاضیات هم مثل سایر فاعل‌های تبعی است مثلاً گاهی می‌گویید قدرت اراده، اختیار و خلافت، خلافت تصرفی است و باید به طور مستقل، سهم در توسعه داشته باشد. بعد از آن در سایرین هر چه هست، سهم در توسعه آنها، سهم در تصرف نمی‌شود بلکه سهم در تبعیت است. بعد سهم در تبعیت‌ها، همه واسطه هستند. البته سهم در توسعه‌ها به نسبتی، تابع بالاتر هستند و به یک نسبت، خودشان متصرف هستند. ولی همگی اینها ملحق به تصرف هستند.

س) آن قسمت اولش که کم متصل و منفصل را مثال زدید،

ج) کم متصل یا منفصل و یا ۱۰ نوع کمّیت دیگر مثال بزنید اما لقب انتزاعی بر آنها صدق کند و به صورت کلی و فرد باشد و آنها را باید جدا جدا لحاظ کنید و مقیاس‌های مختلفی را معین کنید. مثلاً ممکن است یک مقیاس را متر معین کنید و یک مقیاس را، خود عدد معین کنید به صورت ۱۰ تا فرش یا ۱۰ تا گردو یا ده تا نارنج یا، پس این گونه هم هست که نه واحدی که انتخاب کرده‌اید جزء واحدهائی است که صحیح باشد که آن را در کم منفصل بیاورد بگونه‌ای که انفصالش، یک مورد را انتزاع کرده باشید. یعنی انتزاعی را که به صورت ذهنی دارید غیر از ۱۰ گردو یا ۱۰ نارنج است. وقتی که شما ۱۰ می‌گویید یعنی ۱، ۲، ۳ .... ۱۰ هر کدام از اینها دقیقاً تعدادی که بر آنها اضافه شده است به اندازه‌ی واحد است. یعنی اضافه‌ی آن یک سر سوزن اضافه‌ی نظری ندارد. لذا وقتی مثلاً بخواهید به چندین نحوه این معادله را جمع و تفریق و یا ضرب و تقسیم کنید، باقیمانده نمی‌آورد بر خلاف این اگر نارنج ها را به چندین شکل آن برخورد کنید مثلاً یک بار آن را کشیدید و یک بار به صورت عددی آن را بشمارید و یک بار هم حجم آن را اندازه‌گیری کردید، ممکن است ۳ چیز به دست آید. وقتی که آن را می‌کشید مثلاً هر ۵ تای آن یک کیلو باشد و ۱۰۰ تا هم داشته باشید کلاً ۲۰ کیلو در می‌آید. ولی وقتی که حجم آن را حساب می‌کنید ممکن است واحدی شبیه این نشود. ممکن است در اولی، ۵ تای آن یک کیلو شود ولی در صورت دوم نارنج ها کوچک باشد و ۶ تای آن یک کیلو شود یعنی عدد و وزن آن در ۳ صورت باهم فرق پیدا کند. یعنی ممکن است۱۰۰ تا نارنجی که دارید با چند روش مختلف که محاسبه انتزاعی صورت گیرد به بعضی از آنها بتوان محاسبه کرد و لقب ۱۰۰ را داد ولی به بعضی دیگر نتوان لقب ۱۰۰را داد. بر خلاف اعدادی که مفاهیمی را که کلی اینها هستند، (به فرمایش حضرت عالی) و برایش کلیاتی که انتزایع کرده ایم و در یک فضای ریاضی مفاهیمی را لحاظ کرده ایم و آنها را جمع و تفریق کرده ایم هیچ گاه اضافه و کم نمی‌آورد.

حجت الاسلام میرباقری: در مرحله‌ی سوم که می‌فرمایید معادلات بر این پایه تعریف می‌شود دیگر ریاضیات نیست بلکه مفاهیم فلسفی است.

ج) حال جای همین سؤال است که آیا نسبیت، مفهوم فلسفی است؟ یعنی آیا آنجا که معادلات در یک چیز دیگر حل می‌شود و کیفیتها به هم قابل تبدیل می‌شوند ریاضی هست یاخیر؟

می گوییم فرق آن با فلسفه فقط در این است که فلسفه، نسبتها را بر یک پایه تعریف می‌کند نه اینکه اعلام کند قابل تبدیل هستند ریاضیات، نسبتها را بر یک پایه تعریف می‌کند و آنها را قابل تبدیل می‌داند و می‌گوید این وصف را به وصف دیگر تبدیل می‌کنم.

حجت الاسلام صدوق: این مطلب در خود نسبتها هم به همین صورت است؟

ج) نسبتها و معادلات راگاهی جدا جدا می‌بینید و می‌گویید این معادله‌ی آهن است و غیر از معادله مس است و تمام می‌شود یا آن هم معادله دیگری است و مطلب تمام می‌شود ولی گاهی معادلات را در دستگاه شاملی می‌برید و می‌گویید که معادلات، قابلیت تبدیل به هم دارند که مس، آهن شود و بالعکس. یعنی می‌گویید می‌توان اوصاف را تغییر داده و تبدیل کرد.

س) با یک معادلات دیگر؟

ج) بله. اما با یک معادله‌ی حاکم. یعنی از طریق معادله الان حاکم که کل معادلات در آن دستگاه حل باشد می‌توان آنها را قابل تبدیل کرد. در این صورت، محاسبه از علم قدر و اندازه به علم تبدیل نسبت یا اوصاف تبدیل می‌شود.

س) به نظرم می‌آید در قسمت معادله هم مسئله‌ی تبدیل،

ج) معادله، تبدیل می‌شود ولی مسئله تبدیل [؟] گاهی می‌گویید آرد، شکر و روغن، این مجموعه را تشکیل می‌دهند که اجزاء خاصی تبدیل به یک شیء خاص دیگر می‌شود یعنی هر شیء را به هر شیء نمی‌توان تبدیل کرد و معادلات آن را هم به صورت جدا جدا می‌آورید. مثلاً فرمولهای علی حده‌ی شیمی که همواره در دنیا موجود بوده است ولی گاهی است که می‌گویید دستگاهی می‌سازم که همه‌ی فرمولها را زیر یک چتر ببرد.

ج) معنای تبدیل تعاریف این است که حد اولیه‌ی معرفی کردن برای تعاریف موضوعات متعدد است نه اینکه تبدیل اوصاف کنند نسبت های فلسفی آنها را به یکدیگر نگاه می‌کنند که چگونه است.

آقای نجابت: یعنی تحلیل نسبتهای فلسفی مثل تحلیلی که در مورد یک رفتار عینی می‌کنیم می‌بینیم متقوماً هم در آن تصرف و هم دخالت محوری و هم تبعی است و از نظر فلسفی این‌ها را به هم تبدیل می‌کنیم.

ج) بله. همین طور است و می‌گوییم چه نسبتی به هم دارند چه نسبتی بین دایره و مربع است. گاهی که علم تبدیل کردن نسبت ها به هم دیگر را در عینیت به شما می‌دهند.

س) این را ریاضیات می‌گویید.

ج) بله. این را ریاضی می‌گوییم یعنی علم ریاضیات در مرحله‌ی نسبیت. در مرحله‌ای که دیگر معادلات منسوب به او بشوند.

س) این عینیت که مثال می‌فرمایید.

ج) بله. یعنی شما گاهی می‌گویید من تعاریفی که خودم بر پایه یک تعریف ذهنی کردم، نسبت‌هایش را به هم می‌بینیم گاهی می‌گویید نه، من معادله‌ای که بین کیفیتهای خارجی یا کیفیتهای ذهنی یا معادلاتی که برای تصرف دارم حول یک نظام معادله‌ای قرارشان می‌دهم.

حجت الاسلام صدوق: به نظر می‌آید ناقص پرور که مرکب ها را بریده نگاه کنیم همین اصولی که به واسطه‌ی مجموعه و ملاحظه‌ی نسبتهائی که در آن است برایش آمده است به ما اجازه می‌دهد که مجموعه‌مان را هم که بزرگ می‌بینیم یک معادله‌ی شامل بر آن حاکم است. یعنی صرف بریدن امور از همدیگر نیست. چرا که درونش نسبت بین امور ملاحظه شده است مثلاً در ساخت حلوا یا سوهانی که مثال می‌زنیم. حالا اگر مجموعه‌مان را تعمیم بدهیم بر آن هم یک معادله‌ای حاکم است. یعنی

مثلاً می‌توانیم بگوییم نسبت بین سوهان و مثلاً سیب را هم می‌توانید ملاحظه کنید. نسبت بین گوشت و لبنیات را هم می‌شود ملاحظه کرد البته تحت یک معادله دیگر که بحث نظام اجتماعی مطرح می‌شود.

ج) خود سؤال همین را می‌گوید.

س) یعنی ترکیبات را می‌شود بر اساس تصرفی که دیگر فرق ماهوی بین ریاضیات تصرفی و ریاضیات محوری به دست بیاید تعمیم داد.

ج) یک بار می‌گویید من اشیاء را تبدیل به پول می‌کنم لبنیات می‌دهم سوهان می‌خرم سوهان می‌دهم لبنیات می‌خرم، این یک حرفی است و یک وقت است که می‌گویید نه، من می‌توانم یک قواعدی پیدا کنم که در آن کارخانه البته نه کارخانه‌ی اجتماعی بلکه کارخانه‌ی فیزیکی، لبنیات بریزند حلوا به دست بیاورند و حلوا بریزند لبنیات به دست بیاورند این یک حرف دیگری است گاهی می‌گویید در جامعه کاری می‌کنم که مثلاً دیگر کسی دامپروری نزند و همه بروند صحرای چغندری، گندم، دانه‌ی نباتی و در نهایت سوهان درست کنند گاهی می‌گویید نه، باید به چیزی دست یافت که بدون این که لازم باشد سراغ دانه‌ی روغنی و روغن نباتی و مثلاً دانه‌ی گندم و چغندر قند برای حلوا درست کردن برویم از همان چیزی که هست بشود حلوا ساخت.

نسبیت می‌خواهد بگوید اختلاف اشیاء به حرکتشان است و یک مناصبی داریم که حرکت را که در این منصبها ببریم حلوا می‌شود. یعنی در ذهن کسی که، تبدیل کیفیت تبدیل شیء باشد یک قفلهائی وجود دارد که می‌گویی اینها دیگر نشکن است.

س) اگر قابل تبدیل هم باشند با واسطه هستند مثلاً،

ج) نه در یک کیل اجتماعی مثال خوبی است قبل از نسبیت کیل اجتماعی به یک جایی که می‌رسید می‌گفت دیگر از این جا جلوتر نرو زیرا نمی‌شود می‌گفت مثلاً فرض کن که من روغنی که در ۲۵۰° تازه ذوب شود ندارم، روغن در ۲۵۰° دود می‌شود ولی حالا شما می‌گویید من تصمیم دارم وازلینی درست کنم که در ۲۵۰° حرارت تازه چربی پیدا کند ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم یعنی می‌توانید بگویید، کیفیتهای و اوصاف جدید که طبیعتاً نشان دهنده‌ی روابط جدید هستند. می‌گویید شرایط جدید و موضوعات جدید را می‌توانم طراحی کنم در قبلی موضوعات جدید نمی‌گویید بلکه می‌گویید همان موضوعات چگونه تبدیل به هم می‌شوند تازه موضواتی که قابل تبدیل ببینید مثلاً هرگز کسی قبول نمی‌کند که بگویید عوض شکر گچ بیاور، عوض آرد مثلاً خاک و عوض روغن مثلاً آب بیاور تا با آن حلوا درست کنم. می‌گویید این گِل، گچ خوبی می‌شود برای جرز ساختن نه حلوا درست کردن.

س) مثلاً فرض کنید برای تهیه‌ی پروتئین مردم، به جای گوشت بگوییم شیر بخورید.

ج) نه.

س) مثلاً قابل تبدیل باشد.

ج) یک چیز قابل تبدیل باشد یک نسبتی داشته باشد می‌گویند که،

آقای نجابت: گل گچ را باید ۶۰۰۰۰۰۰ درجه حرارت بدهیم که مثلاً قسمت سوهان آن بماند یعنی گچی آن آب شود و برود مثل همان روغنی که قبلاً تصور آن واقع نبود.

ج) ما که قبول داریم حالا می‌شود. ولی در دسته‌ی دوم از سطح ریاضی نمی‌شود در دسته سوم که حتماً باید بشود بله سوالی که ایشان کردند در نسبیت شدنی است ولی در قسمت دوم ناشدنی است در قسمت اول اول که می‌گویید مثلاً گِل و گچ و غیره تبدیل می‌شوند می‌گویند یعنی چه تبدیل می‌شوند.

حجت الاسلام صدوق: در کل نمی‌توانند ببینند لذا سطوح را قابل تبدیل به هم نمی‌بینند.

ج) محال است ببینید، در قسمت اول اول که اصلاً معنا ندارد که حتی شما بتوانید شیر و خرما و اینها را هم عوض کنید می‌گویند شیر یک خاصیت دارد و خرما هم یک خاصیت دارد فرضاً جاچیم هم یک خاصیت دارد پس نمی‌شود اینها را عوض کرد. در کیل اجتماعی که آن را می‌آورید معنای آن این است که از راه یک معادله‌ای بین تمایلات می‌خواهید آن را عوض کنید ولکن باز خود هویتش را نمی‌توانید عوض کنید ولی در نسبیت باید بتوانید عوض کنید.

حجت الاسلام میرباقری: حاج آقا شبیه این را منتها با تفاوتی که پیدا می‌کند بگویید. در علوم شیمی قدیم بوده مثلاً وقتی می‌گویند سه موجود هر دو یک طور غذا یا دو گونه غذا مصرف می‌کنند و به یک محصول می‌رسند مثلاً عرض می‌کنم گوشتخوار گوشت می‌خورد و گوشت و پشم و شیر اینها می‌شود علف خوار، علف می‌خورد و انسان هر دو را می‌خورد هر دو هم مثلاً به گوشت و به پشم و مو و اینها تبدیل می‌شود خوب طبیعتاً نتیجه می‌گرفتند که باید یک عنصر مشترکی بین اینها باشد تا به ذرات بنیادی می‌رسیدند که اینها با تغییر شکلها و نسبتهایشان غذا می‌خورند.

ج) آب و خاک و آتش.

س) بنابراین همه‌ی اینها قابل تبدیل هستند حالا آب و خاک آتش نیست ذرات بنیادینی که نسبت هایشان با همدیگر است.

آقای نجابت: خوب به همین معنا، بنیادین است یعنی همه چیز از ترکیب اینها درست شده است.

حجت الاسلام میرباقری: قبول دارم، ولی بنیادینی که آنها می‌گویند به معنای ذرات نشکن، تجزیه ناپذیر است حالا این را حضرتعالی می‌فرمایید تبدیل‌های مختلف، باید از یک اصل واحد حاکم حکایت کند. آن اصل واحد حاکم اگر شناسایی بشود همه‌ی تبدیلها با توجه به معادلات ممکن است که آن اصل تابع نسبتهای چه چیزهایی را تحویل می‌دهد.

ج) آن دیگر تابع فلسفه است اگر فلسفه گفت مثلاً کیفیت، اصل است همان چیزی که در نسبیت است می‌شود که مناصب اصل می‌شود و اگر گفتیم کیفیت، تابع فاعل است یعنی فاعل اصل است دیگر باصطلاح علم معادله یعنی علم تبدیل نسبتها، تابع این فلسفه می‌شود و فاعل را حاکم می‌کند.

ج) این با فلسفه‌اش چه تفاوتی دارد یک وقت ما در فلسفه می‌گوییم همه چیز فاعل است و نسبیت تابع فاعل است و هیچ چیزی تعیّن خاصی ندارد یعنی فاعل هستند یعنی تعیّنشان تابع منصبشان هست و منصب هم تابع نظام فاعلیت است.

ج) در این جا، نسبتها را بر یک پایه تعریف می‌کنید نه اینکه راه تبدیل نمودن نسبت ها را ارائه کنید بین تعریف کردن نسبتها بر یک مبنا با ارائه طریقی که تبدیل کند نسبتها را فرق است.

حجت الاسلام میرباقری: من یک سؤال دیگر هم بکنم. اصولاً بر پایه فاعلیت همه چیز قابل تبدیل به همدیگر هستند یا این طور نیست یعنی مثلاً درست است که ظرفیت اولیه‌ی اشیاء، تعیّنی ندارند و ارتباطات ونسبیتشان، منزلت و منصبشان در کاراییشان مؤثر است ولی آیا هر فاعلی می‌تواند در هر منصبی قرار بگیرد و کارائی داشته باشد، این تبدیل مطلق است. در نسبیت، ممکن است ما بگوییم تبدیل مطلق است ولی در فاعلیت می‌شود گفت تبدیل مطلق است؟ ما می‌توانیم معادله‌ای بگوییم که همه چیز را به هم تبدیل کند؟ یا اینکه اینجا هم یک پارامترهایی است که باید ملاحظه شود؟

ج) در نسبیت هم همه‌ی چیزها را بدون قوانین حاکم بر آن نمی‌توانید تبدیل کنید.

س) یعنی از نظر فلسفی عرض می‌کنم ممکن است آن جا ما هیچ تعیّنی برای اشیاء قائل نشویم و مطلقاً تعیّنی نمی‌کنیم.

ج) خوب عنایت کنید ولی در آنجا همه تعیّن را برای قوانین نسبیت قائل می‌شوید، هیچ تعیّنی را برای اشیاء قائل نیستید ولی همه تعیّن‌ها را یک جا برای قوانین نسبیت‌ها قائل هستید یک دانه ماهیت داریم که آن یک دانه ماهیت، جای همه ماهیت‌ها نشسته است و اسم آن، قوانین نسبیت است که در فاعلیت البته،

س) روشن است که با توسعه‌ی فاعل و نظام فاعلیت، قوانینش تبدیل می‌شود.

ج) و نهایتاً و غایتاً به محور حاکم بازگشت می‌کند یعنی فاعل حاکم.

س) مشیت حاکم [؟]

ج) احسنت! مشیت حاکم بالغه‌ی ربوبیه

برادر نجابت: [؟]

ج) به فاعل بازگشت می‌کند و فاعل‌ها هم به محور بازگشت می‌کنند، البته متقوم با همه‌ی خصوصیاتی که در جزیئاتشان، تفاوتش را با فلسفه‌های دیگر گفتیم ولی جانشین قوانین نسبیت واحد، آخرش مشیت واحد می‌شود یعنی محکمی همه آنها به آن بر می‌گردد. نه اینکه بگویید اینها هیچی ندارند بلکه مثل آنها التزامی نیست.

آقای نجابت: در نسبیت همین طور که می‌فرمایید فرمولی هست که،

حجت الاسلام میرباقری: حاج آقا یعنی واقعاً حاج آقا در نسبیت فرمولها را ثابت می‌دانند.

آقای نجابت: یک فرمولی است که تقریباً مثل رابطه‌ی کلی و مصادیق است که به جای ماهیت اصلی می‌نشیند که می‌گوئیم در مناصب حالا در تعابیر مختلف این طوری می‌شود و در آنجا بعدش این طوری می‌شود.

حجت الاسلام میر باقری: یعنی عرضم این است که این قوانین، مطلق است.

ج) بله دیگر، قوانین نسبیت را مطلق پنداشته‌اند.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی علیتی تعریف می‌کنند؟

آقای نجابت: فی الجمله آنها می‌خواهند بگویند قوانین نسبیت، تغییر ناپذیر هستند برای ما همین طور است آن جا هم همین طور است. کره‌ی ماه همین طور است.

ج) یعنی آنجا هم به یک معنا علیّت را خواسته‌اند. یعنی همه‌ی این‌ها زاییده‌ی منطق صوری هستند و فرزندان منطق صوری هستند لذا از منطق صوری هم الحاد و هم توحید در می‌آید. البته توحید این رقمی و را الحاد می‌دانند دیگر منطق التقاط است.

س) حاج آقا به یک معنا هست حالا این که مطلق باشد یا نباشد بحث دوم است این جا منهای این مشیتی که اشاره کردید چطور می‌فرمایید همه جا، هر سه فاعلیت به نسبتی اشاعه دارد این پس رابطه‌ی آن طوری نیست.

ج) نه. آن وقت مشیت بالغه‌ی ربوبی هم که در نهایتش می‌رسیم اصلاً تعریفش از سنخ این تعاریف خارج می‌شود، یعنی دیگر در آنجا نمی‌توانید تصرف و تبعیت بگویید و تقوم هم آنجا نمی‌توانید بگویید تا محوری که معصومین صلوات الله علیه و اجمعین هستند می‌توانید بگویید این‌ها محتاج خدای متعال هستند، حتماً تابع خدای متعال هستند دیگر اوصاف مخلوق را در مخلوق می‌توانید در بگویید بالاترش که دیگر شما حرفی ندارد.

آقای نجابت: ریاضیات یعنی همین پارامتر که به اصطلاح فرمودید عینیت یعنی همان امکان تغییر در عینیت در سطوح مختلف، سطح ابتدایی آن هم ملاحظه‌ی تبعی است بعد ملاحظه‌ی تصرفی‌اش تا محوری‌اش است این را همین طور که عرض کردم سؤال کرد ما هم واقعاً همین بود ما همین تفاسیر را در ارائه‌ی فلسفی قضیه هم داریم.

ج) درست است.

س) یعنی تحلیل عینیت بر اساس فاعلیت می‌کنیم بعد می‌گوییم مثلاً این فاعل تبعی است و وسیله است برای،

ج) یعنی مفاهیم تجریدی داریم که مفاهیم تبعی می‌شود و با مفاهیم مجموعه‌ای که مفاهیم تصرفی می‌شود که نسبتهای بین امور را به صورت ساده می‌بینند و مفاهیمی که نسبتها را تا پایه ولایت و تولی می‌برند که دیگر به نظر می‌آید این جا تبدیل به محور می‌شود .

س) تا این حد از بحث ارتباطی به تغییر عینی نداریم تا همین حد از ریاضیات که بحث می‌کنیم هنوز در فلسفه‌ی ریاضیات به تعبیر عرف هستیم.

ج) برای هر سه دسته این‌ها در این جا قواعدی برای هر سه دسته این‌ها ذکر می‌کنیم مثلاً می‌گوییم ریاضیاتی که انتزاعی باشد باید از این دسته از امور باشد همین طور که برای ادبیات و برای اشیاء هم این را می‌گوییم.

حجت الاسلام صدوق: آن وقت در سطح سوم، معنای ریاضیات، معنای معادله‌ای می‌دهد یا اینکه موضوعش را البته متوجه شدیم.

ج) معادلات رابطه‌ی فلسفه در حقیقت معادلاتی است که ربط بین کیفیت و کمیت را تمام می‌کند. یعنی تبدیل یعنی معادله‌ی شامل.

س) معادله‌ی تبدیل کم به کیفیت.

ج) بله

حجت الاسلام میرباقری: مثلاً فرض کنید اینکه می‌فرمایید باید نسبتها بر اساس مثلاً ۱، ۲، ۴ یا ۱، ۳ ، ۹ تنظیم شود این مقصود است دیگر، این مرحله که [؟] نسبتها را معین می‌کند.

ج) در مرحله‌ی سوم ما باید بتوانیم به آنجایی برسیم که باصطلاح کیفیت تبدیل به زمانی شود که تبدیل آن کیفیت ممکن باشد. همان تبدیل کیف به کم و کم به کیف.

س) یعنی در معادله‌یمان کمّ تنها نیست.

ج) نه. دیگر ربط بین کمّ و کیّف را تمام می‌کند. قابل تبدیل شدن نسبتهاست، قابل تبدیل شدن اوصاف کیّفی است.

حجت الاسلام صدوق: یعنی یک معادله‌ی کمّی محض که فقط عدد در آن باشد نداریم.

ج) نه، عددها به تعریفهای فلسفی و تعریفهای فلسفی به عددها مقتوم است.

س) حتی چه اجزایش و چه در منتجه، خصوصیاتی را که می‌بینیم هر دو باهم هستند.

ج) هر دو با هم و متقوم به هستند نه آنها به تنهایی می‌توانند جواب بدهند نه اینها به تنهایی می‌توانند.

آقای نجابت: در ریاضیات موجود هم، چنین چیزی داریم؟

ج) حتماً داریم در نهایت فرقش با دستگاه ما این است که ریاضیات موجود، به فلسفه‌ای که آن فلسفه، کیفیت‌ها را از رسمیت بیندازد و به تبع فاعلیت تعریف کند، تبدیل نمی‌کند بلکه تا آنجایی می‌برند که عملاً کیفیتها اصل می‌شود.

س) خوب تلقی ما از کمّ وکیّف که می‌فرمایید ترکیبی است از کمّیت و کیفّیت، در همان دستگاه هنوز داریم البته نسبت به ریاضی عرض می‌کنم یعنی وقتی می‌فرمایید این معادله فقط عدد نیست خوب وقتی پشت آن، مثلاً هر عددی نوشتیم [؟] می‌خواهیم بگوییم کیفیت یا فاعلیت است.

ج) کیفیت یا فاعلیت است اگر نسبت فاعلیتها شد آن وقت فرق با ریاضیات معمولی فرق پیدا می‌کند.

س) از نظر عینیت فرمودید همان مشکل را داریم که قوانین فاعلیتها را با چه چیزی کمّی می‌کنیم، قوانین فاعلیتها را حاکم فاعلیتها یا فعالیتها، یعنی مشکلی که سطحی‌ترش را داشتیم که آیا اختیار با قانون‌مندی می‌سازد، این، در مرحله‌ی بیان ادبیات یعنی چه؟

ج) قانون به وسیله‌ی اختیارها ایجاد می‌شود نه اینکه بر اختیار، قانون حاکم است قانون درست می‌شود.

س) فرض کنید بعد بیاییم در مرحله بیان قوانین‌ها و نمی‌خواهیم بگوییم آن درست است بلکه می‌خواهیم بگوییم توصیف همین ها در مرحله ساده‌اش است.

ج) این، همان معنای درست شدن یک دسته است.

س) یعنی آن چه که واقعاً روشن نیست می‌خواهیم ببینیم یعنی همین اعدادش می‌باشند یعنی ضرورتاً مثال می‌زنم،

ج) فلسفه‌اش درست می‌شود، ۲، ۴، ۸ را درست می‌کنند.

س) یعنی ۲ـ ۴ـ ۸ همان ۱ـ ۲ـ ۳ـ ۴ـ ۵، سابق است، یااینکه این ۲ـ ۴ـ ۸،

ج) این ۲ـ ۴ـ ۸ از مجموعه‌ی ۱ و ۲ و ۳ یعنی اعداد تبعی است که فاعل تصرفی یک بار در معادله‌ی بعد در فلسفه ، حلش می‌کند در اینها را درست می‌کنند آن وقت علوم اصولاً علوم درست کردنی می‌شود.

آقای نجابت: ببخشید این برای [؟] یعنی ایجاد می‌شود اصل قضیه این است ولی در بیان ریاضی‌اش به نظر می‌رسد باید یک ریاضیاتی متناسب با خودش را داشته باشد. واقعاً مثل منطق اش. منطق متناسب با فاعلیت.

ج) این، همین جوری شده است دیگر

حجت الاسلام میرباقری: البته قوانین متعین که می‌فرمایید به معنای این است که حتی اگر یک قوانین تابع فاعلیت هم باشند به عنوان قوانینی که در دستگاه نیست،

ج) خلاصه همه‌ی مراتبی که می‌بنید هم این‌ها در یک دستگاه دیگری قرار می‌گیرند و یک نحو تنظیم دیگر یک معنای دیگری را برای اینها ایجاد می‌کند.

یعنی مثلاً ریاضیاتی که در بانک پول می‌شمارند و به مردم می‌دهند همین ریاضیات معمولی است ولی در بانک جلو می‌آید تا آنجایی که مسئله نشر اسکناس می‌شود آنجا هم ریاضیات به کار گرفته می‌شود اما نسبت بین معادلات دیگر معنایش این نیست که ما مفاهیم را باید دور یک عده‌اش خط قرمز بکشیم و بگوییم این‌ها یا نیستند و یا غلط هستند اینها و منطقشان جزء دسته‌ای هستند که سهم تبعی را معین می‌کنند.

آقای نجابت: ما به مرحله‌ی بالاتر همین ریاضیات و فیزیک که می‌رسیم می‌گوییم برخورد مثلاً دو تا میدان، این دو تا میدان تعبیر ادبیاتی آن یعنی در لفظ آن می‌گوییم، برخورد دو میدان نتیجه‌اش این می‌شود این واقعاً نه جمع، نه ضرب، نه بخش و نه منها است، تعریفی دادیم ولی تعریف برخورد دو میدان این است که به این صورت می‌شود و نتیجه‌اش هم حاصل می‌شود همان فلسفه‌ای که می‌فرمایید، یعنی اگر کسی بگوید این ضرب و جمع است من اصلاً قبول ندارم.

ج) نه سؤال همین جاست آیا برای شناختن اینکه دو میدان داریم،

س) یک و دویش همان ۱ و ۲ است.

ج) احسنت! بنابراین یک و دو را در دستگاه دیگری می‌شود حل کرد بعد آن را با معادلاتش در یکی دیگر حل کرد حالا در آنجا که نگاه می‌کنیم نه اینکه اینها نیستند بلکه بالتبع ذکر می‌شوند به نحو تصرفی دیگر و یا به نحو تبعی ذکر می‌شوند، مثلاً

می‌گویید به اصطلاح، ریاضیات انیشتنی را به کار گرفتم مثلاً تعداد پنجاه تا هِد ضبط صوت را توانستم در پنجاه نوع درست کنم واقعاً ۵۰ تا را می‌شود از یک، دو، سه، ۴ بشماریم.

س) عرض من این است که واقعاً سطح بالاترش این نیست که نسبت بین همین ۱، ۲، ۳، اینها را کم و زیاد کنیم.

ج) کم و زیاد نمی‌کنیم در دستگاه دیگر حل می‌کنیم.

آقای نجابت: اینها مقوله‌ای دیگر است که همان طور که فرمودید اینها را در رتبه خودش به کار می‌گیرد.

ج) احسنت! یعنی نحوه‌ای که تعمین بکار می‌گیرد دیگر معنای به کارگیریش با به کارگیری آن کسی که تازه می‌گوید ۲ در ۲ چهار تاست و ۲ در ۳ تا شش تاست و جدول و ضرب فیثاغورسی را حساب می‌کند فرق می‌کند و مثل آن به کار نمی‌گیرد بلکه اینها را در دستگاه دیگری حل می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: با همین مفاهیم به کار می‌گیرد؟

ج) اینها را با همین مفاهیم به کار می‌گیرد مثل این که در ادبیات شما همین الفبا را می‌برید و از آن کلمه درست می‌کنید بعد کلمات را کنار می‌گذارید و درباره‌ی مفاهیم صحبت می‌کنید.

س) بهترین مثال برایش همین است که فرمودید.

ج) بعد از مفاهیم می‌گویید که اگر این مفهوم را به زبان دیگر ترجمه کنیم درست است که حتماً آوا را لازم داریم، در زبان دوم هم آوا را می‌خواهید مثلاً الفبای عربی وفارسی بسیار به هم نزدیک است و خیلی به هم دور نیست شما یک شعر حافظ را به عربی معنی می‌کنید ولی معنی نمی‌کنید که چند تا سین است چند سین هم آنجا باشد.

حجت الاسلام صدوق: در حین تلفظ سین؟

ج) در حین تلفظ سین هم سین عربی دارد هم در فارسی سین دارد مخارج هم یکی است.

آقای نجابت: کلمه هم همین طور است وقتی حروف را جا به جا می‌کنید مثلاً «رود» می‌شود «دور» یعنی عیناً همین ها را به کار می‌بریم یا یک چیز تازه درست می‌کنیم و جایش را عوض می‌کنیم عیناً در ترجمه است یا عیناً در مفاهیم؟

ج) به این صورت به ذهن می‌آید که در کلیات آن یک تأملی بکنید در صورتی که در کلیاتش صحبتی نبود یعنی به نظر می‌آید یک جلسه دیگر هم خوب است در خود همین کلیات بحث شود که این سه دسته از ریاضیات خوب تعریف شود و شاخصهایش نوشته بشود و بعد تطبیق شود.

س) یعنی خلاصه می‌فرمایید که عدد خودش مفهوم انتزاعی ندارد بلکه تابع جایگاهی است که به کارش می‌بریم حتی زمانی که ما بگوییم دو.

ج) نه. جایگاه انتزاعی دارد می‌خواهم بگویم بفرمایید که خودش منطقش مبنایش و دستگاه انتزاع، یک دستگاه هستند و یک سطح هستند.

س) می‌گوییم خود این دستگاه کلاً یک مفهومی جدای از استفاده‌ای که از آن می‌کنیم دارد یا نه، اصلاً فاعل تبعی در تابع جایگاهی که ما به کارش می‌گیریم معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

ج) نه معنا و مفهوم و کارائی هم در جامعه دارد در نهایت جامعه، هم کار انتزاعی با معنای انتزاعی دارد که خودش و معنای انتزاعی و منطق آن، در معنا، منطق و پایگاه تصرفی آن هستند.

س) منحل هستند یعنی چه؟ یعنی برای مقصد دیگری به کار می‌گیریم، یعنی ما یک کارائی بالاتری از اینها هم داریم که در جهت آن مقطع به کار می‌گیریم.

ج) من باید یک مثال دیگر بزنم می‌گویید مواد غذایی تولید می‌شود و واقعاً هم تولید می‌شود ولی برای مصرف تغذیه است بعد می‌گویید آدم‌ها عبادت می‌کنند قوایشان در یک کیفی از طاعت مصرف می‌شود. می‌گوییم، حاصل کیف طاعت چیست؟ می‌گویید حاصل کیف طاعت، چه شیطانی باشد چه ملکوتی، شدت محبت است، میدان‌هایی از محبت در عالم پیدا می‌شود می‌گویم غذا، نسبتش به میدان محبت چیست؟ چه در دستگاه الهی چه در دستگاه مادی؟ می‌گویید نسبتش، مصرف تبعی است. می‌گویم انسان، چه کاره است؟ این دست و پای و چشم و اندام و فکر و غیره برای چیست؟ می‌گویید این تصرف است و در غذا تصرف می‌کنند.

می گویم تصرف چه کار می‌کند؟

می گویید در نهایتش این غذا را حل می‌کند و تبدیل به یک انرژی می‌کند حالا که تبدیل به انرژی کرد چطور می‌شود؟ می‌گویید در غایت، همراه با خودش در محبت حل می‌شود و حل در تعلق روح می‌شود می‌گویم تعلق روح را چه می‌گویید؟ می‌گویید تعلق روح یا ابتهاجات شیطانی یا ابتهاجات ملکوتی است. این مطلب را در خیلی از جاها داریم که یک رده را با حفظ هویت، در رده‌ی بالاتر حل می‌کنید و هر دو را با هم حل در رده‌ی بالاتر حل می‌کنید.

س) عرض من همین است که اگر حفظ هویت فرض بکنیم یعنی با دید ماهیتی به آن نگاه کردن این دیگر قابل تبدیل نیست اگر ما اعداد را به صورت فاعلهای تبعی متعدد به غایت ببینیم وقتی به دو صورت به کار گرفته می‌شود حقیقت این است که دو تا مفهوم دارد.

ج) نه. زمانی می‌گویید خود اصالت ماهیتی هم با همین تعریف فیکسی که می‌کند در دستگاه شما جا دارد یا نه؟ می‌گویم بله، از شماو همه‌ی علما معذرت می‌خواهم، شما می‌گویید چهارپا به چه درد می‌خورد؟ می‌گویم خوب چهارپا برای بار بردن است. آیه قرآن می‌فرماید فَتَحُنَ اسقالکم[i] که آن اشقال را نمی‌توانید بردارید الّا به شُقِ الاَنفُس حالا بارکشی است دیگر، اصالت ماهیت، باید برای بارکشی باشد، چرا نباشد، یعنی لازمه‌ی نظام مفاهیم این است که، مفاهیم هم این گونه هست یعنی وقتی کافر را به شما می‌آید با چوب خزانه او را بزن ولی می‌گوییم این نردبان صعود الی ـ الله است؟ نه ابداً، نردبان صعود الی الله، مناجات خمسه عشر را بخوان این کلماتی که در مناجات محبین می‌فرماید آیا این به آخرت می‌کشد یا این جمع و تفریق فلسفی.

س) عرض من در جای دیگر است که خود این حرف که منحل می‌شود معنایش چیست؟

ج) معنایش این است که یک معنای فیکس و ثابتی ندارد یعنی وقتی کافر می‌آید و به شما با چوب او را بزن ولی می‌گوییم این نردبان صعود الی الله است؟ نه ابداً، نردبان صعود الی الله مناجات خمسه عشر را بخوان آیا این کلماتی که در مناجات محبین می‌فرماید آیا این می‌کشد به آخرت یا این جمع و تفریق فلسفی.

حجت الاسلام میرباقری: عرض من در جای دیگر این خود حرف که منحل می‌شود معنایش چیست؟

معنایش این که این یک معنای فیکس و ثابتی ندارد.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

---

[i] ـ انحل ۷، و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونو الم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس انا ربکم لرؤف رحیم. و بارهای سنگین شما را که جز به مشقت بسیار نتوانید و از شهری به شه ردیگر برند که خدا دربارهٔ شما مهربان است.

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۸) تاریخ: ۷۲/۲/۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

...

« بسم الله الرحمن الرحیم »

جلسه: ۳۸ تاریخ: ۷۲/۲/۴

:

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحیم» بارالها...

حجت الاسلام میرباقری: .....که یکی در مرحله تبعی و دیگری در تصرفی و دیگری در تبعی تعریف می‌شود. سؤالی در مورد مرحله کمیت به شکل تبعی ....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که البته عین همین را هم در سایر مفاهیم داریم. یعنی مفاهیم تجریدی محض از قبیل کمیت تبعی است. یعنی شما همین معنی را در اشیاء نیز دارید. یعنی شی‌ای هم دارید که «تبعیِ تبعیِ تبعی» هستند یعنی «زمینه‌ی زمینه‌ی زمینه» هستند در اشیاء طبیعی‌تان هم دارید و در اشیاء محصولات اجتماعی‌تان نیز دارید. یعنی مراتبی را که ذکر می‌کنید در نظام زمینه ها، وسیله‌ها و البته در سطوح مختلف زمینه و وسیله‌ها، چه وسیله‌هائی را [که] در شکل مفاهیم تولید می‌کنید و چه وسیله هائی را که تولید می‌کنید، حتی در خود حساسیت ها که بعداً خواهیم گفت [که] آنجا هم هست. یعنی شما اراده و خلافت را که اصل بگیرید و بگویید که این نظام اراده‌ها و یا ولایت و تولی‌ها بالا بگیرید، بعداً برای تمامی خصوصیات آن، فاعل تبعی می‌خواهید. یعنی خود اوصاف نفس (وصف ها) از فاعل های تبعی تشکیل می‌شوند که حول یک محور تصرفی قرار دارند؛ تا اینکه به مفاهیم و مناصب پایین تر برسد، یعنی هر جا که «نظام»، فرض دارد، باید «محوری و تبعی و تصرفی»، فرض داشته باشد. نظام حساسیت می‌گویید، بایست بگویید که محوری آن کمیت، تبعی آن و یا تصرفی اش کمیت و یا نظام مفاهیم را می‌گویید، باز بایست بگویید که محوری و یا تصرفی و تبعی آن کمیت، و یا نظام محصولات اجتماعی را می‌گویید باز [هکذا]. و در نظام اشیاء طبیعی را باز بایست «محوری، تصرفی و تبعی» را مشخص کنید. باز نسبت خود این نظام ها به یکدیگر که یک نظام آن محور می‌شود و یک نظام آن متصرف می‌شود و نظام دیگرش تابع می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: پس براین اساس، می‌توان گفت که روش منطق صوری هم داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. روش منطق صوری را هم داریم و درست هم هست.

حجت الاسلام میرباقری: بایست، منحل در ۲ منطق دیگر شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت! چرا که بودن منطق صوری هیچ گونه اشکالی ندارد و صحت آن هم اشکالی ندارد؛ آن چه اشکال دارد به کار گیری آن در غیر محل خودش است. اگر بخواهید با منطق صوری، عرفان درست کنید غلط است ولی اگر بخواهد با آن (بلانسبت) «خر برانید» صحیح است! و یا بخواهید ریاضیات با آن درست کرده و تصرف در اشیاء کنید، باز صحیح است؛ البته ریاضیات تبعی منظور است و با کارهای دیگری که از عهده آن بر می‌آید. پس در جای خودش است درست است. حال اگر بخواهید آن را ملاک قرار دهید و علیت را بسازید و آن را هم مطلق بکنید! این منطق، نه خودش مطلق این‌گونه است و نه تعاریفش، تعاریفی هستند که این‌گونه باشند. (یعنی محصولاتش). ولی خودش، سر جای خودش و در محدوده خودش، درست است.

حال به عنوان تقریب، مطلبی را عرض می‌کنیم: از این باب و سعه دید، اگر کسی دچار غفلت شود، طبیعی است که عدم کارآیی منطق صوری را در باب امور حسّی و تجربی مشاهده می‌کند. یعنی می‌گوید با محاسبه منطق صوری نمی‌توان فهمید که مثلاً این جسم چه خاصیتی را دارد. یعنی نمی‌شود گفت که مثلاً جسم نامی و [غیره] و یک امور تجرید را اصل قرار داد و گفت که

مثلاً آهن را بدین صورت گرم کرده و این کارش بکنید تا این‌گونه شود، می‌گویید این کار مدل می‌خواهد، می‌گویید منطق صوری، متکفل تولید اشیاء و کیفیت های جدید نیست؛ بلکه متکفل مفاهیم است. یعنی می‌توان آن را در مدل سازی ها و در بعضی از جاهای آن به کار گرفت؛ ولی می‌گویید که از خودش بر نمی‌آید. یعنی نمی‌شود تجرید کرد و مثلاً به امتداد رسید و از امتداد هم قوانینی را به دست آورد بدون اینکه جاذبه را به آن اضافه کنید و یا چیزهای دیگر را بر آن بیفزائید. بنابراین، می‌توان به دست آورد که نسبت بین کیفیت ها و اشیاء دیگر چیست.

حال چون این امر ممکن نیست، بیائیم بگوییم که هیچ منطقی نمی‌تواند چنین کند! (خیر)این منطق نمی‌تواند. پس این منطق (صوری) از اداره علوم استعفاء می‌دهد و این هم کلام صحیحی است چرا که منزلت آن، منزلت ادارهعلوم نیست. این وقتی که منحل شده و ابزار شده باشد در چیز دیگر ...

حجت الاسلام میرباقری: آنها هم که نمی‌گویند که این منطق، خودش منطق علم هم هست؛ بلکه می‌گویند که روش علوم فرق می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین! فرق می‌کند، گاهی همه عرض می‌بینند.

حجت الاسلام میرباقری: خیر. هم عرض نیست؛ بلکه به نحوی هم تبعیت از منطق صوری در آن می‌بینند و می‌گویند که منطق صوری در همه جا، ریشه همه علوم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر. ریشه به این معنی ! یعنی از مطلق سازی آن، حضور خود منطق صوری را می‌خواهند حضور خود منطق صوری به این معنی نیست بلکه حضورش حضور تبعی در علوم است. آن چیزی که نسبت مواد را به یکدیگر معین می‌کند، حاکم بر منطق صوری می‌شود. (پس) آن، منطق دیگری است که خود منطق صوری به نظر می‌آید که بر اساس آن، ریشه پیدا می‌کند.

یعنی به عبارت دیگر، وقتی که می‌گویید مثلاً اگر اصل را حکمت عملی قرار دهیم و بگوییم که ایمان فرد یا معاذ الله عصیان فرد، اصل نحوه انگیزه ها و علمکردهای ذهنی و عینی آن می‌شود؛ بعد می‌بینید که به راحتی منطق صوری را منحل در آنجا کرده و از آن کار می‌کشد و منطق صوری هم نمی‌گوید که غلط است و کار نمی‌کند. یعنی نسبت بین موادی را که در آن می‌ریزند، چرا می‌توانید هر موادی را در آن بریزید؟ پاسخ (این است) که اگر منطق بتواند کار خودش را درست انجام دهد، بایست اگر نتیجه غلط باشد اذعان بالنسبه در مفاهیم نظری نباشد و در کیفیت‌های حسی وعینی باید آن محصول و کارایی در نیاید. یعنی علیّت، جریان در مفاهیم نظری پیدا می‌کند و تصدیق می‌شود و تصدیق هم اگر تصدیق ناسالمی باشد، بایست تصدیق نشان دهد، تصدیق نباشد یعنی به نحو حقیقی جاری نشده باشد و خیال کنند که جاری شده است. این عیناً در عینیت که می‌آید بایست بین ۲ کیفیت خیال کنند که اثر دارد،اثر نباشد ولو که اثر می‌گذارد که ما به نظرمان می‌آید اگر دقت کنیم در هماهنگی است که اثر ندارد. یعنی آثار دارد، اما آثار ناهماهنگ دارد و معنی اینکه آثار دارد این است که هماهنگی را جایی بالاتر از منطق صوری بایست تمام کرده باشیم. تمام کردن چیزی ما فوق منطق صوری که متکفل امر هماهنگی است (یعنی نظام منطقی) باشد تا عملیاتی که کفار انجام می‌دهند، آثاری که دارد، آثار را تخطئه بکند و بگوید صحت اثر مشروط به تبعیت از وحی است؛ نه صرف این که صحت اثر، بریده از کمال، بریده از وجود، انگیزه و مبانی عالم صحیح باشد. این عدم شمول منطق صوری و عدم تبدیل کردن کلیه کیفیت ها و مفاهیم را به یک نظام بزرگ اثبات می‌کند.

حال اگر چنین چیزی باشد، می‌گوییم که منطق صوری حتماً اطلاق نداشته؛ بلکه منطق دیگری اطلاق دارد. معنی «اطلاق دارد» هم آن معنائی که در اطلاق تجریدی می‌گویید، نیست. یعنی شمول دارد (پس) محوری است یعنی حضور و جریان دارد و

حضورش هم حضور مؤثر و حضور محوری است و اما توضیحی پیرامون حضور مؤثر را خدمتتان ارائه می‌دهم یعنی منشأ تغییر و ایجاد حوادثی است که نحوه بکارگیری منطق صوری از آن تبعیت می‌کند و نمی‌تواند تبعیت نداشته باشد. به همین دلیل هم ما منطق صوری را تبعی ذکر می‌کنیم و آن را تصرفی نمی‌دانیم.

هر کس منطق صوری را مطلق کند، مبتلای به توقف در وضع و پاسخگویی به مسائل مستحدثه و قرار گرفتن در ابتلاء می‌شود و هر کس آن را تبعی بداند و بتواند منطق تصرفی و محوری اش را تحویل دهد باید محدث حوادث باشد و منطق صوری را به دنبال بکشد. تَنَسُّک به منطق صوری، تنسّک به انفعال و تنسّک به وضع است.

حال، در یک سطحی که قطعاً آقایان ملتزم به آن نیستند و این عدم التزام آقایان را من در مورد آن شکی ندارم ولی در عین حال، بایست لازمه بودن آن را عرض کنم. در یک سطح، دل‌خوش شدن به وضع و گذر نکردن در واقع دل‌خوش شدن به دنیاست، و گذر کردن اگر با هماهنگی تاریخی تمام شود که البته با هماهنگی تاریخی تمام نمی‌شود، مگر این‌که تولی به ولایت الله در آن اصل باشد [که] باعث گذشتن از دنیا در معنی عرفانی آن و توجه به اصل قرار گرفتن لقاء رحمت در همه مراتب فعل انسان می‌شود. یعنی پایه حکمت عملی به تعلق توسعه اخروی برمی‌گرد. (شرح صدری للاسلام) طبیعی است که هماهنگی های اجتماعی وهله‌ای هم که ولو در مدتی کوتاه محدث حوادث باشند از منطق صوری بر نمی‌آید. بنابراین کسانی که منطق صوری را مطلق می‌کنند، نه فقط منفعل می‌شوند، بلکه منفعل از کفار نیز می‌شوند. و خود کفار به دلیل اینکه هماهنگی تاریخی ندارند با هماهنگی وهله ای مسلط بر کسانی می‌شوند که قدرت ملاحظه نسبت بین امور را ندارند و محدث نیستند؛ هر چند که به دلیل این که هماهنگی تاریخی را ندارند، حتماً به شکست مبتلا می‌شوند.

حجت الاسلام میرباقری: جریان تعلق و تولی به ربوبیت الهی است که چه در شکل ملکوتی و چه در شکل حیوانی آن در فعالیتهای قوه نظری جاری می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بکار می‌رود؛ اصلاً منطق صوری منفعل از نحوه بکارگیری است و خودش متصرف در بکارگیری نیست. به عبارت دیگر، همین که آقایان می‌گویند که مواد خودش را از خودش نخواهید حتی در وقتی که مواد و منطقی که در فلسفه اثبات می‌شود (که می‌گویید هستی و پایه منطق آن هم باز هستی است) همان هم باز از یک مقدماتی شروع می‌کنند که موادش را خودشان می‌دهند و حکیم دیگری از مقدمات دیگر شروع می‌کند. یعنی فرض به این باشد، اگر طبقه بندی مواد در حکمت، اول بود، اولین نزاع بین اصالت وجود و ماهیتی در این‌جا این طور بود که در طبقه بندی مواد با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کردند و خیلی راحت می‌گفتند که آن گونه ای که طبقه‌بندی کرده‌اید، آن نتیجه را دارد. منطقی که طبقه بندی مواد خودش را از خودش خارج می‌کند و می‌گوید که من متکفل صورت فقط هستم؛ تبعیت می‌کند از نسبتی که بین مواد با همدیگر هست؛ هر چند که آن مواد را هم دیگری از فاعل‌ها ایجاد کرده باشد، باید این به آن تولی پیدا کند. یعنی حضور در نسبت بین ولایت و تولی است که حکم می‌کند که ایشان چه موادی را بنام تولی ولایت بالاتر در ابزار قرار می‌دهند.

حجت الاسلام میرباقری: در هر صورت، این منطق را به عنوان «منطق صورت» می‌شود پذیرفت؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صورت منحل در جریان توسعه، یعنی در جریان حرکت، بله. [اما] صورت ایستای در مقابل حرکت، نه. صورتی که نتیجه گیری امروزش با نتیجه گیری فردایش مختلف است. گاهی است که صورت را از محتوی قیچی می‌کنیم که انگار، صورت علیحده است و یک قانون حاکمی است، گاهی است بر عکس، می‌گوییم «صورت» محکوم قوانین محتوی است. در نظر حضرتعالی صورت ثابت است ولکن نحوه بهره‌برداری از این صورت، این قدر تفاوتش را نشان می‌دهد که معلوم می‌کند که این اصلاً آن نحوه ای که قبلاً به کار گرفته بود آن قضایا باطل بود، یعنی هیچ عاصم از خطاء نبود؛ عاصم ازخطای

صورتی که عصمت از خطای محتوی را تحویل نمی‌دهد و در نتیجه کارش چگونه است؟ منطق صوری را کفار هم به کار می‌گیرند. اگر یک قانونی شما پیدا کردید که از خاصیت عصمت افتاد، بعد دیگر چه؟ دیگر عاصم است از خطاء، یا تعریفتان از خطاء را باید تغییر دهید یا تعریفان را از «عاصم است» باید عوض کنید.

حجت الاسلام میرباقری: طبیعی است که می‌گویند خطای در ماده هم باید از بداهت آغاز کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب، آن وقت این‌که باید از بداهت آغاز کرد، بداهت تعریفش چگونه می‌شود؟ از کدام باید آغاز کرد؟ منتهی می‌شود به این‌که نحوه باور فرد چگونه است، ما به ذهن‌مان می‌آید که آخر کار به کجا می‌کشد؟

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین منطق صوری در موضوع صوری بودنش ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این تفکیک در موضع صوری بودن، خاصیتی ندارد. این تفکیک، خودش یک نحوه تجرید تبعی است، تابع حادثه است خود همین مطلب...

حجت الاسلام میرباقری: این اشکالی که به منطق صوری شده این اشکال، قدیمی هم است که منطق چون متکفل صورت است نه مواد، مواد را مطلقاً متکفل نیست، طبیعتاً چنین منطقی، قدرت جلوگیری از خطاء را ندارد و خطاء از مجموعه ماده و صورت ناشی می‌شود. اگر از یک طرف ما جلوی خطاء را بگیریم از طرف دیگر خطاء، مطلقاً این منطق قدرت ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خطای تبعی را می‌گیرد، نه مطلق خطاء، خطای تصرفی را نمی‌گیرد و خطای محوری که خیلی بالاتر؛ هیچ نمی‌تواند اصلاً اسقاطش نمی‌کند در خطای به اصطلاح، مواد می‌تواند اشعار جزئی از راه‌های دیگر داشته باشد ولی در خطای محوری، هیچ نمی‌تواند حرف بزند در خطای تبعی می‌گیرد کارایی دارد، نه این‌که کارایی ندارد. کاراییش صفر نیست. خطاهای تبعی را می‌گیرد. خطاهای تصرفی برای انگیزه است یعنی موادی است که می‌آورید، خطاهای محوری برای جهت [؟] است که شما انتخاب می‌کنید که آن را منطق می‌گوید اصلاً متکفل هم نیستم که جهت درست بکنی این برای حکمت عملی است. [مراد] جهت گیری است!

حجت الاسلام میرباقری: یا مثلاً جهت گیری عقلاً از بدیهیات است. در یک مراحلی بدیهی می‌دانند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کلاً جهت را در ...

حجت الاسلام میرباقری: در هر نقطه منطق، خارج است که بگویی چه جهتی را انتخاب کن.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله.

یعنی خود منطق ابتداءً نمی‌گوید؛ مگر موادی را به منطق اضافه کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مواد که می‌آییم آن را تصرف می‌کنیم. مواد و انگیزه‌ها تصرف هستند. جهت که محور پرستش است، آن محور است. منطقی که نتواند هماهنگی تاریخی را جواب بدهد، یعنی جهت را نتوانسته است جواب بدهد.

برادر نجابت: پس قسمت «محوری، تصرفی، تبعی» باید به نحو اشاعه وجود داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نحو اشاعه هست. نهایت این که یکی از آنها همیشه به اصطلاح تعلق مکانی دارد که آن بالائی است نسبت به پایینی؛ یکی تعلق زمانی دارد که پایینی است نسبت به بالائی.

دکتر نجابت: یعنی نسبت تأثیر محوری از تصرفی از تبعی به لحاظ شمولش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نسبت تأثیرش، آن مکان می‌خواهد. یعنی اگر پایینی‌ها نباشند، بالاتری‌ها نمی‌توانند و مکان برای نزول ندارد و بالعکس، این زمان می‌خواهد. این در پیدایش حوادث و دگرگونی‌ها آن را می‌خواهد و آن در توسعه یافتن مکانی، این را می‌خواهد.

برادر نجابت: یعنی عرض من این است، همان که تبعی است، حالا از طریق مثلاً کمیت تبعی باشد، این هم به نحوی حضور دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تا بالای بالا حضور دارد؛ حضور هم در توسعه قدرت مکانی است.

برادر نجابت: بنابراین ما اگر بخواهیم منطق صوری را ارزیابی کنیم باید بیاییم نسبت تأثیرش را یعنی محدوده تأثیرش را مشخص کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: محدوده‌اش تا محوری است به نحو تبعی. به نحو به اصطلاح این‌که «مکان معین کن» است در همه جا، «مکان معین کن» بودن غیر از «زمان معین کن بودن» و غیر از تقوم است.

برادر نجابت: درست است. یعنی چون خود آنها ادعایشان این است که فکر کردن یا تمام فکر کردن است و همه جا است، اعم از این که یک جایی به عنوان یک منطق شناخت اشیاء می‌آوریم.

س: [؟]

متوجه هستم. می‌خواهم مدل را عوض کنیم، بگوییم مسائل ارتباط فاعلها با هم،

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پرستیدن دارد؛ فکر کردنی در کار ندارد. پرستیدن و جهت عبادت اصل است.

حجت الاسلام میرباقری: حاج آقا بفرمایید آن که محور است. به تعبیر دیگر آن تصمیم و اراده است، جهت گیری یعنی فعل اصلی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حضور در نسبت بین ولایت و تولی.

برادر نجابت: یعنی مسئله محوری را که می‌فرمایید، ما منطقی داریم که منطق دیگری باید به نحوی مطلق باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک منطق دیگری بایستی داشته باشیم که منطق تصرفی مان باشدو یک منطق دیگری حاکم بر آن داشته باشیم که منطق محوری باشد حالا اگر این طور شد و گفتیم که علم اصول که رابطه بین مثلاً وحی و موضوعات را معین می‌کند؛ این منطق تصرفی‌مان است که در پایان، مواد به ما تحویل می‌دهد. یعنی طبقه‌بندی مواد، نهایتاً باید به نحوه ای بازگشت بکند. آن وقت، منطق دیگری داریم که به اصطلاح منطق محوری‌مان است. مثلاً به ذهن می‌رسد که مدلی است که فرضاً جهت بندگی را ارتقاءاش معین می‌کند. یعنی مدلی که عرض می‌کنیم مثلاً باید آن وقت این، از معارف به دست آمده باشد، از کلی ترین سطح معارف که در ذهن ما می‌آید که مسئله تعبد در ولایت و تولی واضح است.

حجت الاسلام میرباقری: خود آن نباید از منطق صوری به هیچ وجه در آن به کار گرفته شده باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً به نحو توسعه‌اش، در توسعه، در مکانش، نه در زمانش. در مکانش منطقی صوری به کار گرفته می‌شود. یعنی مفاهیم تجریدی شما درست می‌کنید، مفاهیم را می‌آورید تا آنجایی که نحوه قید حقیقت قرار می‌دهید در مفهوم که مفهوم‌های اولیه‌اش درست می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی خلاصه اگر گفتیم انسان یک مجموعه توان‌هایی دارد که با همدیگر، کل را می‌سازند، آنی که می‌تواند این کل را هدایت کند، آن روش شامل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت.

حجت الاسلام میرباقری: مثلاً از انتخاب گرفته تا بکارگیری آن انتخاب در فرهنگ

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی رهبری این قوائی که به شما داده اند به یک چیزی بر می‌گردد که همان هم به اصطلاح معنای خلافت و بزرگی یا کوچکی شما عند الله تبارک و تعالی و منزلت یافتنتان در تصرف یعنی (مشروعیت تصرف). شما

به اصطلاح اگر انسان صالح هستید و صالحتر می‌شوید مرتباً، اختیار تصرف پیدا می‌کنید و عامل مولی می‌شوید اول در وجود خودتان، بعد در وجود غیر.

حجت الاسلام میرباقری: ریشه نزاع به این بر می‌گردد که ما اصل را در انسان «قوه نظری» بدانیم یا «قوه عملی».

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. دیگر یعنی اصل، اراده است یا عقل است اصل، این است که قابلیت تکلیف است.

حجت الاسلام میرباقری: حالا می‌شود منطق را ....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: العقل ما عُبِدَ بِه. به وسیله اش پرستش می‌شود. یک پرستنده ای داریم و یک پرستش شونده ای که وسیله عقل است چشم، یا اینکه نه؛ عقل حاکم است، می‌پرستد و اراده هم، قهری به دنبالش است. مثلاً می‌گویند اگر آدم، خوبی را بفهمد، دیگر بدی نمی‌کند. خوب اگر این طوری هم باشد، پس بنابراین آنهایی که بدی می‌کنند، چه کسانی می‌تواند به آنها بگوید که شما آدم‌های بدی هستید و اگر نفهمیدید، تقصیری ندارید؛ حالا می‌گویید مقدماتش بد کرده که نفهمیده می‌گویید عین همین حرف را در مقدماتش، می‌گویید به اصطلاح هر چه جلوتر بروید، بنابراین این آقا روی فهمش عمل کرده است. به حضورتان عرض کنم مقدماتش هم روی فهمش عمل کرده و ...

علم حاصل می‌شود با تو گوشی و برهان و مقدمات هم دیگر نمی‌خواهد.

حجت الاسلام میرباقری: حالا بنده یک سؤال دیگر کنم، می‌فرمایید که در خود انسان اگر ملاحظه کنید، یک جهت گیری دارد و بعداً جهت گیری اش را جاری در نسبیّتش می‌کند و بعداً بر اساس نسبیّتش تصرف می‌کند، این جهت گیری وقتی در نسبیت می‌خواهد جاری شود از حساسیت ها می‌گذرد و در فعالیت و جایگاهش در نظام وارد می‌شود و «درگیری با نظام» و آنگاه آیا منطق صوری جایش در این مرحله سوم است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از مرحله آخر آخر، بیاورید که در تصرفات عینی هست مرحله آخر آخر، آن وقت به صورت مکان، فرضش بگیرید نسبت به بالای بالای بالا، در آن صورت، نسبت تأثیرش در اولی هم حتماً به نحو تصرف مکان نسبت به زمان می‌آید، نه تصرف. (یعنی جایگاه داشتن تصرفات بالاتر) لذا شما عملیات تجرید را همه جا خواهید دید؛ حتی در منطقی که بخواهد محور قرار گیرد، عملیات تجرید را در همه جا می‌بینید، ولکن به نحو کاری تبعی که یک موضوعات خاصی را داخلش می‌آورد و آن موضوعات هم رهین یک جهت هایی هستند و حول یک طبقه بندی هستند. حالا ممکن است بعداً که واقعاً به وضوح کاری برسد، نقص به کارگیری آقایان برای خودشان روشن شود؛ نه اینکه رد مطلق شود و تعاریفشان را هم کامل می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: حال اگر در خود مفاهیم بخواهیم نگاه کنیم، مثلاً بگوییم حد اولیه به منزله محور است، تعاریفی که حول این پیدا می‌شود متصرف هست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این طوری بفرمایید که «حد متقوم حول یک جهت»، بفرمایید وقتی که می‌رسیم به حد اولیه که عمل تجریدی را آغاز می‌کنید، کار منطق صوری است. وقتی به حد متقوم می‌رسید می‌گویید که یک فاعل را بدون «ظرفیت، جهت و عاملیت» اصلاً نمی‌توان دید، هر فاعلی به هر مفهومی و به هر چیزی و به هر کجا که باشد این قید مثلاً «ظرفیت، جهت و عاملیت» و مثلاً قید «محوری،تصرفی و تبعی» و قید ....

البته، در اشیاء هم عین همین را می‌گوییم. یعنی مثلاً شما یک اشیائی دارید که در یک دسته بندی خیلی کلی، می‌گویید که ما یک اشیائی داریم که تجّسدهای عینی دارند، یک اشیائی دارید که تجسّدهای قانونی دارند که به نظر می‌رسد همان نسبیت یا مفاهیم باشد و یک اشیائی دارید که می‌گویند «تجسد حالات، میل ها و نظام تمایلات اجتماعی» آنها هم سه مرحله از تجسد هستند؛ البته تمایلات حتماً محور هستند، قوانین یا نسبیت ها حتماً متصرف هستند و تابع تمایلات هستند و اشیاء عینی، مرتبه

تبعی هستند، همچنین در خود آنها هم می‌توانید این دسته بندی را بکنید؛ بگویید مثلاً اشیاء، در داخلش رسانه جمعی داریم، وسائل ارتباط حمل و نقل داریم و وسائل های ارتباطی را بگیرید، این‌ها را اصل قرار می‌دهید، بعد وسائلهای تولیدی را قرار می‌دهید، مثلاً کارخانه دارید و تولید می‌کنید و کشاورزی دارید و تولیدی می‌کنید، این را مردم عادی ممکن است خیلی متوجه نشوند که وسائل تولیدی متصرفند در کمّ اقتصادی؛ ولکن نسبت به وسائل ربط، تابع هستند، یعنی شما اگر ماشین و قطار و هواپیما و امثال ذلک و این وسائل ارتباط را در حمل و نقل اقتصادی بردارید، اصلاً تولیدات شما شدیداً پایین می‌آید.

حاج آقا صدوق: وسائل محوری کدام است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: محوری، همین در ارتباطات شد، ...

در جامعه، رسانه های گروهی شما دارید و وسائل ارتباطی دارید، حالا همین وسائل ارتباطی را، باز ارتباطات سیاسی دارید و ارتباطات فرهنگی و ارتباطات اقتصادی دارید.

ارتباطات اقتصادی شما، مرحله سوم است؛ مانند جاده ها، ولکن ارتباطات فکری تان فرض کنید، حالا از کامپیوتر و ضبط صوت و چاپخانه و این ابزاری که فعلاً هست، مثلاً مسئله چاپ را در موقع خودش و کامپیوتر را الان، خیلی در انتقال مفاهیم مهم است؛ کما اینکه وسائل اخبار در ارتباطات سیاسی، خیلی بالا است، (ماهواره ها) پس وسائل ارتباطات هم، در داخلش این سه تا بخش را دارد، کل وسائل ارتباط را روی هم در حوزه محوری می‌گذارید و بعد از آن، کل وسائل تولید را در تصرفی می‌گذارید، کل محصولات را در تبعی می‌گذارید (داخل محصولات اجتماعی)، محصولات طبیعی شما هم از همین گونه است.

حجت الاسلام میرباقری: سؤال در رابطه با انگیزه بحث کمیت است این که در بحث منطق ها می‌فرمایید سه منطق هست، این ها هم همه اش از فعالیت انسان پیدا می‌شوند، یعنی خود فعالیت انسان، حاکم بر هر سه منطق هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. یعنی اینکه شما می‌گویید.....

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین، اراده حاکم بر منطق ها است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. ...

حجت الاسلام میرباقری: آن وقت خود آن اراده دیگر منطقی ندارد؟ یعنی هر سه منطق ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اراده را شما به تولی ولایت معنی کرده‌اید. اراده ها موجد کیفیت ها هستند و خودشان، متکیّف به کیفیت اراده بالاتر می‌باشند، شما استغفرالله نمی‌توانید یک چیزی را درست کنید و او را بپرستید، خودتان تابع، نسبت به اراده بالاتر هستید، تبعی محض هستید.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی خلاصه این‌که منطق‌ها ابزار پرستش هستند؛ خودشان موضوع پرستش نیستند، چون مصنوع هستند، حال آیا منطق، مصنوع است یا منطق، مدلی است و کیفیتی است که قوای فعاله انسان پیدا می‌کند در مراحل بعدی؟ یعنی انسان یک چیزی می‌سازد و با آن کار می‌کند یا نه، واقعاً مثلاً منطق صوری، خصوصیتی در قوه عاقله هست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خصوصیت اصلاً نداریم خصوصیتی که اوصاف می‌شدند به فاعل تبعی. ....

حجت الاسلام میرباقری: یعنی این فاعل تبعی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. فاعل تبعی هم، معنایش این است که به تبع اراده، توسعه پیدا می‌کند و تکثیر پیدا می‌کند به تبع یک اراده بالاتری، یک تبعی ایجاد شده [است]. «مهم مطلب همین است» که خصوصیت بر اساس اصالت کیفیت، اصل هست؛ و لکن خصوصیت بر اساس اصالت فاعلیت، تبع هست، یعنی وصف ذاتی ...

برادر نجابت: .... در بحث‌های تطبیقی، اصل خلقت، خود اینکه به اصطلاح گفته می‌شود فطرت این‌ها را باید همه‌اش را تبعی گرفت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تبعی بگیرید و این ها به تبع حضرت رسول ـ الله صلوات الله علیه ـ درست می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی من باب عطاء بر ایشان هست؛ نه اینکه خودش موضوعیت دارد [و] توسعه هم پیدا می‌کند.

برادر نجابت: .... لا یتغیر محسوب می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، توسعه پیدا می‌کند. [؟]معنا ندارد. آن وقت فطرتی که به معنای این باشد [که] فطرت را قفل ثابتی زدند به دنیا که هیچ چیز عوض نشود نداریم.

برادر نجابت: در باب اشیاء و حرکت هم همین طور است که حرکت، از سکون به آن معنی نداریم، توابعش هم مثل همین است.

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین خود این منطق‌ها می‌فرمائید که بر آن منطق دیگری که از خود ما باشد حاکم نیست، یعنی ما منطق‌های متناسب با فعالیت خودمان را می‌سازیم و داخل یک دستگاه شاملتری هم برای خودشان یک مبنائی دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابزارهائی دارند در آنجا که یک کلمه صحیحتر است که بگوییم.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی ملائکه مدبرات عالم است مثلاً عرض می‌کنم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا به کلمات یا در یک مرتبه، کلمات است که کلمات الله است، ایجادهایی است که خداوند می‌کند و صلوات هایی است که بر نبی اکرم ـ صلوات ا لله علیه ـ می‌فرستد که این، یک سخن دیگری است. در یک مرتبه ای نباید هم به کلمه ای نبی اکرم ـ صلوات الله علیه ـ را تفضیل می‌دهد، بر همه آنچه که خلق کرده است، نحوه تعلقی در ایشان قرار داده است که این نحوه تعلق، همه در برابرش کوچک هستند.

حجت الاسلام میرباقری: این منطق‌ها

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن‌جا منطق نفرموده بلکه ابزارها [بفرمایید.]

حجت الاسلام میرباقری: در بحث خودمان بیائیم. این‌که درددیدگاه ما هم منطق ابزار است؛ چیزی به جز ابزار نیست، کیفیاتی ابزاری هستند، مثلاً منطقی که جهت را می‌خواهد حاکم بر فعالیت‌ها کند، آن منطق از وحی تبعیت می‌کند ولکن، نه از منطق تصرف، که اصول باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت. این‌جا یک ربطی شما دارید که آن ربط شما در تعبد شما، همان کلمه ای است که شما تقوی می‌گویید. این تقوی را همیشه در استنباط حاکم می‌گیرید و سطر اول می‌نویسید. «تولی، عجز، ابتهال» اگر این را حذف کنید، کلمات به تنهایی هادی نیستند، خود خدا می‌فرماید، این‌که آمده این کلمات را به مقاصد خودش به فساد بگیرد؛ این‌که نفع نمی‌برد.

حجت الاسلام میرباقری: یک سؤال دیگر این که، آن منطق در این منطق برای «توسعه پرستش، تزکیه، تذکر» اینها از ارکانش است و یعلمهم و یزکیهم یتلو علیهم آیاته[1]، این تلاوتها و تزکیه ها کجای این منطق محسوب می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تزکیه گاهی است باز در خود تزکیه عنایت بفرمایید، یک محور داریم و یک متصرف داریم و یک تابع (در خود نفس تزکیه). محور تزکیه، غیر از فعال متعددی است که حول آن جهت واقع می‌شود، این یک نکته لطیفی در حکمت عملی است که در حضورتان عرض می‌کنم. چه بسا کسانی اهل ریاضتند؛ به مناسک ریاضت هم عمل می‌کنند و دنبال

تزکیه هم هستند؛ ولکن در مسئله تولی به ولایت ولات امر، در اصل جهت گیری در آنجا خضوع ندارند. خضوع، آخرش به مناسک بر نمی‌گردد، خضوع، ظاهر در مناسک می‌شود. البته شکی نداریم که توسعه مکانی پیدا می‌کند مثلاً اگر بعد، از علم اصول استفاده نکند، ازکلمات استفاده نکند و مناسک تزکیه درست نکند مناسک زیارت درست نکند، به این مکانها بر نگردد.

حجت الاسلام میرباقری: عرضم این است که این‌هایی که در شرع هست، این‌ها جزء روشها برای پرورش است ....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این‌ها، جزء آن چیزی می‌شود که حول آن جهت واقع می‌شود. یعنی نیتی را که شما می‌گویید؛ [در] آن نیّت، یک قصد و اراده داریم و یک مناسک اعمال اراده داریم. مناسک آن حتماً از شرع است تولی به شرع، این برای خود شرع نمی‌تواند باشد، [بلکه] برای مولای شرع است که این ولی، تولی به آن مولی پیدا کند، و برایش آن قدرت حاصل شود، آداب و مناسک آن، چیست که اگر نداشته باشد، کیفیت پیدا نمی‌کند. حتماً باید از شرع و با منطق اصول هم بگیرد.

حجت الاسلام میرباقری: عرض بنده این است که در روش‌ها، تزکیه جزء روش ها است، موعظه، روش است، روش است برای بالا بردن ایمان است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مهم اینجا است که وقتی رسیدید به یکی از روش‌ها، مثل تزکیه، موعظه، صوم، این را روش تلقی نکنید؛ بلکه بگویید منزلت تصرفی روش تزکیه. چون منزلت تصرفی است، اول کار، باید از علم اصول و از کلمات استفاده کرد و این غیر از منزلت تبعی است. به میزانی که نیت شما و تمسک و تولی تان در آن عنایت به خضوع، پذیرش داشته باشید، متقوماً قدرت این‌که روش اصول را به کار بگیرید در استنباط مثلاً تذکر و موعظه، پیدا خواهید کرد. می‌خواهم عرض کنم که عالم وحدت و کثرت که آقایان می‌گویند، ما وحدت و کثرت متقوم می‌گوییم (تقوم وحدت به کثرت و کثرت به وحدت)، اگر تقوم هست، معنایش این است که آن جهت بدون مناسک فایده ای ندارد، این مناسک هم بدون آن جهت تمام نمی‌شود و آن جهت با یاری مولی می‌تواند بیاید و این نحوه تذکرات را استنباط کند، پرستش در کیفیت که می‌رسد، حتماً تابع وحی است.

حجت الاسلام میرباقری: در اصلش می‌فرمایید....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اصلش تابع این است که تولی پیدا کرده یا نه؟ و الی ما شاء الله هم این مطلب هست.

مثلاً «یهدی به کثیر و یضل به کثیرا»[ii] «و سواء علیهم انذرتهم»[iii]، «انما یتذکر اولوالباب»[iv]، «لقوم یفقهون»[v]، و الی آخر اینکه آیات قرآن با انما شروع کرده در جاهایی الان من در خاطرم نیست . عرض ما این است که اگر شخصی تسلیم در برابر مولا و اراده اولیه صالح هر وقت پیدا کند، آن وقت در کیفیت جریان عین اراده و پرستش، حتماً در کیفیت او مرتبه تصرفی است که در رشد بعدی سهیم است. اگر اراده بکند، اولین اراده، کمک، پشت سر اوست، شکی هم ندارد، البته کمک به او متناسب با ظرف است و متناسب با منزلت و با چیزهایی هست. یعنی متقوماً برایش پیدا می‌شود؛ به صرف این که ایشان جهت بندگی بگیرد مثلاً اگر صبح به بندگی رسیدیم، مثلاً انتظار نداشته باشیم بلافاصله سلمان فارسی شویم؛ نه خبری نیست.

برادر نجابت: در جهت گیری اولیه مناسک راه ندارد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه.

یعنی شدت آن چه جوری حاصل می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شدت، غیر از خودش است، شدت او متقوماً ...

برادر نجابت: رشد و توسعه اش را می‌خواهم عرض بکنم که به خودش منحصر نمی‌شود. قطعاً تصرفی مولا در او دخالت دارد. آن وقت این ها را مولا نمی‌تواند به شکل مناسک گفته باشد (برای همین مراحل).

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، بخش اول محور است، و تا او نباشد توسعه نیست، توسعه تناسب با او دارد. اگر کسی اعراض کرد، ولو در خانه پیغمبر اکرم باشد، از نظر عالم ظاهری، مثلاً همه عمرمان مشرف بشویم به محضر مبارک حضرت ولیعصر، این ملعون عایشه[vi] حداقل در اول و آخر شبانه‌روز، پیغمبر اکرم را می‌دید وقتی در شهر، تشریف داشتند. آن وقت جای استضائه به نور اعظم، جسارت نسبت به صدیقه طاهره بکند و برگردد با دید بد رفتار پیغمبر اکرم را نگاه کند، این دیگر به قول معروف خریت است. جهت اگر بد باشد، پهلوی نور درجه یک هم باشد، نورانی نمی‌شود. نظام خلافت این را اقتضاء دارد. در خانه پیغمبر اکرم، وقتی ایشان از نظر عالم ظاهری در بیماری موت هستند، این عایشه و دختر عمر با همدیگر از سوراخ حجره شان، حرف بلند می‌زد که او بشنود و برود خبر بدهد بیرون، بلند می‌گفت کسی نباید بفهمد پیمغبر در حال موت است که آن برود سراغ شیطان‌های خودشان خبر بدهد که آنها از [؟]

الله اکبر، آن وقت این‌ها چقدر معجزات دیده بودند، به خدا این قدر روبروی خدا میدان گیری بکنند. به هر حال حالا برگردیم سراغ صبحت خودمان. جهت اولیه در نظام است و الا اصلاً معنای فاعلیت بنا به بحث‌هایی که کردیم تمام نمی‌شود؛ معنای فاعلیت و حرکت در این قسمت است.

حالا در هر سطحی که شما بیایید، این معنای «محوری، تصرفی و تبعی» وجود دارد. در ریاضیات هم همین طور است.

ریاضیاتی که کمیت منفصل را تمام می‌کند به اصطلاح تبعی تمام می‌شود، کمیات تجریدی خواهند بود.

به عبارت دیگر، و ریاضیاتی که معادله می‌دهد، نسبت بین کم ها را در تغییرش معین می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: حاج آقا، در خود ریاضیات تجریدی، نفس تجرید یعنی چه؟ مثلاً عرض می‌کنیم می‌خواهیم بگوییم از ما به الاختلاف به نفع ما به الاشتراک رفع ید کردن.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: انتخاب واحد.

حجت الاسلام میرباقری: اگر انتخاب واحد را به صورت اصالت شیء‌ای بکنیم که قابل تکرار نیست. هر ذاتی خودش، خودش است، ۱ و ۲ درست نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب. انتخاب واحد می‌کند و باز از ۱ و ۲ الی آخر، دائماً تجرید مضاعف می‌کند. یعنی دو تا یک، کنار همدیگر می‌گذاریم، باز دوئیت را انتزاع می‌کند و عنوان روی آن می‌گذارد.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی اگر ما ناظر به جهت کثرت اشیاء باشیم، فقط که نمی‌توانیم برای آنها عدد درست نماییم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عددهای جدا، جدا درست می‌کند و بعد، حق تجرید به خودش می‌دهد که از دو تای آنها تجرید بکند و یک اسم بالای سر آنها بگذارد؛ سه تا را تجرید بکند، یک اسم بالای سر آن بگذارد و دوباره، مدام حق تجرید دارد، مثل تجرید مفاهیم که می‌گویید یک مفهوم را تجرید می‌کنیم، به این‌جا می‌رسیم. بعد، دوباره مدام تجرید می‌کنند و زیر رو می‌کنند مثلاً می‌رسانند به امتداد، می‌گویید حالا بیایید سلب و نهی بکن روی امتداد، مرتباً روی او کار می‌کند، این تجریداً هم انتخاب واحد می‌کند و انتخاب مراتب مختلف واحد را تجریدی درست می‌کند؛ بعد نسبت بین این‌ها را دوباره تجرید می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: عملاً آن‌جایی که عدد را به کار می‌برد، تا جهت جامع را نبیند، عدد را به کار نمی‌برد. مثلاً به فندان و استکان، وقتی ۲ گفته می‌شود که آن را در قالب ما به الاشتراک ببریم. مثلاً بگوییم دو جسم، دو شیء، وقتی ۲ تا استکان را می‌شود ۲ تا استکان بگوییم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا شما اول یک، یک جداگانه بگذارید، مثلاً صد تا، نخ کبریت بگذارید و بگویید «یک، یک، یک، یک» تا آخر. این ها را همه شان را برای کلی «یک» مصداق بگیرید، بعد، هر دو تای از این‌ها را جدا بکنید، بعد، یک

عنوانی برای ۲ بگذارید. ۲ چی؟ ۲ تجریدی شده از واحد تجریدی تان (و الا به ۲ هم باید بگویید، یک) حالا دوباره می‌گویید «۲، ۲، ۲، ۲، ۲،» تا آخر، بعد بیایید سه تا سه تا این‌ها را قرار دهید، دوباره سه‌ی تجریدی شده از واحد تجریدی یک و دوی شما؟ دوباره می‌گویید «۳،۳،۳، ۳» عنوان کلی بگذارید، یعنی مدلم کلی و مصادیق درست کنید، نه کل. بعد، باز می‌آید نسبت هایی در بین این‌ها برقرار می‌کند باز «تجرید، تجرید، تجرید» احکام تجریدی بین این‌ها را ذکر می‌کنید، همه اینها را وقتی می‌گویید مثلاً ۳۶=۶×۶ می‌گویید این ۳۶ ، با آن طرف معادله برابر است. یعنی واحدتان را اخذ کردید و بر اساس واحدتان، تجرید نسبت می‌کنید. مثل مفاهیم فلسفی که خودتان ملاحظه نمودید، «امکان و ضرورت و قدم» این مدلم از همان تجزیه اولیه به دست می‌آید، ولی مدلم زیر و رو می‌کنید و اسم روی او می‌گذارید.

حاج آقا صدوق: این کاربرد تبعی هم دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حتماً کاربرد دارد. [با تأکید]

برادر نجابت: تصرفی آن را فرمودید معادلات است و نسبت بین آن‌ها را معین می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معادلات، می‌شود تصرفی. یعنی در تغییر سهم دارد، هر چند محور تغییر نیست. یعنی همه تغییرات را هماهنگ نمی‌کند؛ ولی در تغییر سهم دارد.

حجت الاسلام میرباقری: می‌شود بگوییم که ریاضیات انتزاعی، مرحله‌ی ملاحظه‌ی کلی و فرد است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی این‌که سهم او در تغییر، سهم تبعی است.

تجرید، اصلی ترین خصوصیت اوست، انتخاب واحد، اولین تجرید اوست، نسبت هایی را که بین تجریدهایش برقرار می‌کند، بر اساس حد اولیه‌ای است که انتخاب واحد کرده است.

برادر صدوق: در حد تبعی بودن (؟).

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله.

برادر صدوق: مهم این است که نسبت بین امور را در سطح تبعی ملاحظه می‌کند و در این رتبه کارائی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. ولی بر اساس انتخاب واحد، چند تومان بدهکار هستیم؛ چند تومان طلب کار هستیم و چند تومان خرج این کار یا چند تومان خرج آن کار کردیم، همه‌اش به صورت تجریدی و تبعی با حفظ واحد.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی می‌شود گفت که در واقع، رابطه‌ی کلی و فرد را تمام می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله

حجت الاسلام میرباقری: کار با تناسب کل ندارد، در مرحله ریاضیات معادله، ناظر به تناسبات کل، هستیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. ولو یک، کل کوچک باشد.

حجت الاسلام میرباقری: بله. تناسبات کل، را ملاحظه می‌کنیم که بر اساس او بشود کل بسازیم، بر اساس این می‌شود محاسبه آن چه را که هست کنیم، بر اساس دومی، محاسبه می‌کنیم که یک کل، چگونه ساخته می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کل‌ها را به صورت یک واحد، جهت برای آنها معین می‌کنیم؛ می‌گوییم این معادله از معادله کلی است. این بحثی که عرض می‌کنم سرجایش، خیلی قابل تعقیب است.

برادر نجابت: این قسمت آخرش که «کلی باید بسازیم» همه جواب همان مسائل، به دیده ریاضی هم هست که ریاضی توصیف است در صورتی که می‌گوییم این‌جا چه باید بسازند؟ یعنی ریاضی جهت فلسفی می‌گیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن وقت در این‌جا که می‌گوییم چه چیزی بسازیم؟ دقیقاً جائی است که صحیح است که بگویید «کیف» را تبدیل به «کم» می‌کنیم، «کم» را تبدیل به «کیف» می‌کنیم. یعنی در این‌جا «کم» زبان و ادبیات تبدیل کیفیت ها به هم است.

برادر نجابت: اصطلاحاً آنچه فعلاً به آن می‌گویند فلسفه‌ی ریاضیات؛ همین جا با تعریف جدیدی منعکس است. یعنی تعریف ریاضی را منحصر می‌کند، اول و آخرش به «زبان بیان» فرض کنید «بیان تغییر»، «بیان کمیات».

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن برای پایین تر آن است

برادر نجابت: منحصر به همان‌جا می‌کند.چه‌محدثت این‌جا دیگر، اصول موضوعه اش، فلسفه پیدایش اصول، در این رتبه است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن وقت، علم محاسبه یا سنجش اگر رسید به آن جایی که بتوانیم تبدیلش بکنیم به علم تبدیل، نه علم شناسائی. اگر به علم تبدیل نسبت، تبدیل شد؛ آن وقت با خود اوصاف به یک گونه می‌شوند نهایت، تبدیل گاهی است که باز، فلسفی است. یعنی به اصطلاح تبعی است، گاهی تصرف است. یعنی تبدیل چگونه تبدیل ریاضیات در پایان می‌کند. باز تبدیل‌ها حتماً تبدیلهایی است که تبعیت از فلسفه می‌کند. یعنی چه [که] تبدیل از فلسفه می‌کند؟ یعنی شما یک جای دیگر تمام می‌کنید یک کیفیاتی را که آنها تصرفی نسبت به هم هستند. یعنی علم تبدیل‌تان (تبدیل کیفیت) را به اصطلاح تبعیت از فلسفه تان کار می‌کند یعنی ریاضیات در بالاترین منزلت، باز خودش علمی است از علوم تبعی، غیر از ریاضیات تبعی، ابزار ...

حجت الاسلام میرباقری: یعنی مرحله سوم آن [است(؟)].

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. مرحله سوم تبعیت از فلسفه می‌کند و آن فلسفه هم تبعیت می‌کند از منطقی که او حکومت بر آن دارد. مرحله سومش، متصرف است در تبدیل نسبت‌ها. به عبارت دیگر صحیح است که بگوییم در منزلت ولایت، نسبت به کیفیتها می‌نشیند، ولی در منزلت تولی، نسبت به اصول حاکم بر تبدیل کیفیتها [می‌نشیند].

برادر نجابت: آن وقت، تابع طبقه بندی علوم تان است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت! طبقه بندی علومتان یا طبقه بندی به اصطلاح، نظام ولایتی را که ذکر می‌کنید که حکومت دارد و منطقی که این نظام را طبقه‌بندی می‌کند، حاکم بر فلسفه‌تان است. یعنی اگر در سه مرتبه شمارید؛ یکی، منطق طبقه‌بندی، یکی، خود طبقه‌بندی، یکی، بکارگیری در طبقه‌بندی، ریاضیات به کار گیری در طبقه‌بندی است. طبقه‌بندی، یک مرحله دیگری است که تعاریفی را، نظام تعاریفتان تمام می‌کند و منطق شما آن چیزی است که نظام بر اساس آن تمام شده است.

حجت الاسلام میرباقری: به کارگیری یا در طبقه بندی و طبقه بندی ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و ابزار حاکم بر تولید طبقه‌بندی یعنی تعاریفی را که دارید به وسیله یک ابزاری درست شده است.

برادر نجابت: قواعد اصولی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. یعنی اصول طبقه بندی بفرمایید یا منطق طبقه بندی بگویید.

حجت الاسلام میرباقری: الان در همین بحث‌های خودمان به عنوان مثال ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظرم می‌آید «ظرفیت، جهت، عاملیت»؛ «محوری، تبعی، تصرفی»؛ «هماهنگی، وسیله، زمینه» این‌ها اصولی هستند که به وسیله این اصول تعاریفی درست می‌شود که مثلاً می‌گویید این تعاریف فرضاً ۷۶۰۰ میلیارد،

تعریف است که مثلاً هر کدام از تعریف‌ها خودش، یک ۲۷ وصف دارد و درون ۲۷ وصف دیگر قرار دارد و این صحبت‌ها را دارد. بعد، می‌گویید که این‌ها یک به اصطلاح، ضریب کمی دارند که نسبت بین این‌ها با همدیگر ملاحظه می‌شود، قابل تبدیل می‌شود، کنترل می‌شود. آن وقت نسبت‌ها را در ریاضیات می‌بریم که این‌ها قدرت تبدیل اوصاف دارند. یعنی می‌گویید الان وضع، خوب نیست؛ پس چه کنیم تا خوب بشود؟ تبدیل می‌کند ولی تبدیل بر اساس نظام تعاریفتان، تبدیل می‌کند. نظام تعاریف شما حاکم است. تنظیم نظام تعاریف به وسیله یک اصول می‌شود. نظام تعاریف، تعاریف تصرفی شما می‌شود؛ اصول تنظیم در نظام تعاریف می‌شود، محورتان.

حجت الاسلام میرباقری: آن وقت، آن ریاضیات که فرمودید؛ مرحله محوری ریاضیات کجاست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب بنابراین، خود ریاضیات مجموعه اش قرار گرفت در بخش تبعی نسبت به مفاهیمی که در نظام به اصطلاح مدلتان است.

اما همین ریاضیات، نسبت به اشیاء عینی که برسد، حتماً یک سطحش، سطح تصرفی است؛ یک سطح آن، سطح محوری است، و یک سطح آن هم سطح تبعی است. سطحی که دارید نسبت بین کمیت و کیفیت را تمام می‌کند در تبدیل و می‌تواند ارزش‌های مدل را حاکم بر تصرفات بکند، محوری است. ریاضیاتی که تبدیل نسبت می‌تواند بکند به نفع طبقه بندی و نظام تعاریف شما، به آن ریاضیات محوری می‌گوییم، ریاضیاتی که در یک بخش، تصرف و تغییر می‌کنند ولی تابع، نسبت به آن ریاضیات شامل باید باشد این را تصرفی می‌گوییم. معادله یک چیز را می‌دهد، تغییرات یک چیز را می‌دهد. ریاضیاتی که در محصولات آن به کار گرفته می‌شود که تغییر در موضوع نمی‌آورد ولی بسط مکانی موضوع را می‌دهد، موضوع را هیچ وقت تغییر نمی‌دهد.

برادر نجابت: توصیف در حقیقت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در حقیقت توصیف است. تجرید است که این تبعی می‌شود.

حجت السلام صدوق: جایگاه محورش، یک معادله است؛ دیگر تعدد بردار نباید باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در جایگاه محوریش باید حداقل آن این‌که یک محور را که در همه جا حضورش را متناسب با همان جا می‌توانید اثبات بکنید.

برادر نجابت: معادله، باید در همه معادلات تصرفی جاری شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جاری بشود.

برادر نجابت: یک قانونی هست که آن باید همه قانونها، آن را به عنوان اصل موضوعه ببینند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته یک قانون تک به وحدت نیست؛ یک قانون متقوم آن را می‌بینید.

حجت السلام صدوق: مثلاً می‌گوییم ولایت تبعی ـ تصرفی [؟] می‌آید «ظرفیت جهت، عاملیت» بعد «محوری، تصرفی، تبعی» همه این‌ها را تعریف می‌کند. آن‌جا هم باید یک معادله باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. مثلاً عرض می‌کنم، اگر هم سه تا معادله یا ۹ تا داده شود؛ بعداً عرض می‌کنیم که کدام آن چه نسبتی به دیگری دارد؛ و به چه صورت روی هم دیگر یکی می‌شوند و جدای از همدیگر قابل ملاحظه نیستند. امثال این توصیف‌ها را که بعداً انشاء الله باید به آن بپردازیم.

آن چه که عرض شد، روی هم رفته فلسفه ریاضی که داریم به نحو اجمالی دارد عرض می‌شود خدمتتان. البته تبدیل شدن آن می‌ماند. یعنی امروز به یک معنا چیزی اضافه نگفتیم؛ به یک معنا تشریح مبسوطی نسبت به خلاصه که عرض کردیم بود.

حجت الاسلام میرباقری: لااقل، مصداقاً اگر بخواهیم بحث کنیم، آنی که محور در مدل است، مدل حضرتعالی مثلاً در ریاضیات چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً اگر گفتیم که ۱، ۲، ۴ این تبعی است، تا آخر کار هم او را داریم. مثلاً یکی از آنها ۶۸، یکی ۳۴، این تبعی است. آن که می‌گویید این را به لحاظ خودش ملاحظه نکن، بلکه به لحاظ نسبت و توسعه نسبت ملاحظه کن، که هم کثرت و هم وحدتش را در توسعه نسبت، ملاحظه می‌کنید، یعنی می‌گویید اگر نرخ شتاب دو هست، دو را هم‌جا ببرید و سر ۲۷ مرتب، درون خودش طبق مدلتان، به او نظام بدهید، توسعه نسبت می‌دهید. یعنی تبدیلش می‌کند به یک شکل به اصطلاح هندسی، این منزلت تصرفی نسبت به دو می‌شود. یعنی دو، به جایگاهش معنی می‌شود و دوی مستقل نمی‌باشد، آنکه بعداً خواهد گفت که به اصطلاح، یک منزلتی را که این دو دارد، نسبت به قبلی و بعدیش، ببین حد وسط هست یا نه؟ اگر حد وسطش هست؛ شیب یا شیب مطلوب است، یا معکوس یا مساوی و مُتلوّن، اگر شیب، شیب معکوس شد، باید در مجموعه بیایید ببینید چه؟ یعنی معکوس بودن، جاری در کل است معنایش جهت دوم را می‌دهد، یعنی فرضاً جهت خلاف را می‌دهد یعنی این را در مدل، باید معنا شود که مثلاً، حرکت کفر هست، اگر شیب شیب مطلوب است، روی همین آهنگ است و لکن به این نرخ نیست، مرتباً نرخش کم و زیاد دارد، یعنی تشتت دارد، یا مساوی هست، یعنی تَلوّن در این‌جا و آن‌جا مشاهده می‌شود که این‌ها را انشاء الله تعالی عرض می‌کنیم که آنجا می‌گوییم این را دیگر نه فقط نسبتشان را به همدیگر ببینید، نسبتشان را با موضوع فلسفیتان باید ببینید، یعنی، حرکت کمی را در ارتباط با کیفیت، یعنی نسبت کیفیتها به هم، اگر نسبت کیفیتها به هم دیدید و قاعده برای تبدیل نسبیتها دادید، یعنی برای تبدیل کیفیتها قاعده دادید، آن وقت در آن جا، خدمتتان عرض می‌کنیم که این معادله ای را که دارید می‌دهید، این معادله باید بازگشت کند به امری که تفسیر فلسفی در تبدیل نسبت داشته باشد، که او محوری می‌شود. آن وقت بعد می‌گویید ۷ تا ۴ دارید در جدول در نرخ شتاب ۲ در ۲۷ تای اولی. می‌گویید این ۷ تا یا ۶ تا ۴ که دارید، می‌گویید این چهارها، هیچ کدامشان هم معنای همدیگر نمی‌باشند، در تبعی حتماً هم معنا نداند.

حجت الاسلام میرباقری: در مرتبه تصرفیش است که از هم معنا بودن، می‌افتد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت! در تصرفی هم معناء نیستند، در محوری که دیگر می‌خواهد بگوید که تبدیل‌ها به چه صورت باید واقع بشود، نسبت به چه چیز هست؟ یعنی در یک جا، توسعه نسبت می‌بینید، یک جا، درون نسبت‌ها می‌گویید حالا این، با این نسبتی که دارد، چه کارائی از آن می‌شود؟

حجت الاسلام صدوق: تعادل و عدم تعادل و ایجاد موضوع جدید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در ایجاد حالت جدید، باید بر اساس فلسفه‌تان، رویش تفسیر بشود.

برادر نجابت: [در] محوری باید توضیح بدهید که چرا این ۴ است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این ۴ نباید باشد چکارش کنیم که ....

در تصرفی، می‌گویید که این چهار مختلف است. در تبعی، می‌گوییم چرا ۴ ها یکی است

حجت الاسلام میرباقری: آنی که می‌گویید چرا این چهارها است، آن فلسفه ریاضیات است در ریاضیات.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر. معادله است. می‌گوید چه کار کنیم که چهار بشود پنج، می‌گوید هزینه که دارید می‌کنید؛ مثلاً این پول را که هزینه می‌کنید یک پولی را یک جای دیگر این طرف صفحه.

حجت الاسلام میرباقری: این که مرحله دوم است، باز هم معادله می‌باشد(؟)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در دوم، نمی‌گوید اگر این پول را این طرف جدول خرج کردید، این طرف چه چیزی بگذارید، می‌گوید این چهار، غیر آن چهار است.

حجت الاسلام میرباقری: بله. توجه دارم به این‌که هر عددی معنای خودش را دارد و به جایگاهش تعریف می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علاوه بر اینکه به جایگاهش تعریف می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: در مرحله ریاضیات تصرفی، باید معادله بدهید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معادله میدهید.

حجت الاسلام میرباقری: معادله، معنایش این است که لااقل تغییر یک موضوع را می‌شود براساسش کنترل کرد، درست است که هماهنگی تغییرات بر پایه او صورت نمی‌گیرد. عرض من این است که سه مرتبه ریاضیات می‌فرمایید یکی از آن‌ها فلسفه ریاضی می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست است.

حجت السلام میرباقری: این‌که مثلاً باید شیب رو به این طرف باشد، و نسبتها بر اساس، یک و دو...

حجت الاسلام حسینی: این‌ها در تصرفی است، شیب که این طرف باشد، تصرفی است .

حجت الاسلام میرباقری: یعنی این حاکم بر تصرفی است، تصرفی، محصول این تعاریف است. یعنی اینکه می‌فرمایید ۲۷ تا عدد داریم که مثلاً مجموعش بیش از ۵۰۰ می‌شود، و هر کدام هم معنای خاص خودش را دارد، این محصول یک تعاریف قبلی است که باید شیبی رعایت شود، در این شیب باید اصل، محور نظام باشد، بعد متصرف باشد، بعد تابع باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا این ۱، ۲، ۴ تبعی است، یک تجریدی لحاظ شد.

حجت الاسلام میرباقری: هر کس هم نگاه کند، گمان می‌کند این‌ها معنایش یک معنای واحدی است در همه جا، این در تناسبات داخلی یک کل به کار گرفته شده است، معنایش این است که تبعیت کرده از یک عمل بالاتری.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست است. اصل است. یعنی از یک نمی‌توان رفت به ۱/۵ باید رفت به دو.

حجت الاسلام میرباقری: بعد، چهار یا یک، سه، نه.

اگر این اصل شد، تصرفی می‌شود، یعنی این ارقام و ترتیب را به وجود می‌آورد و برابر یک خانه های هم قرار می‌گیرد، ولی باز نمی‌گوید در آن خانه ها چگونه تغییر را ایجاد کنید. معادله می‌دهد، می‌گوید این شیب این گونه‌ای، متناسب با این است، معادله ای را که شما می‌آورید، می‌گوید که مجموعه را این جوری می‌توانید که احیاناً در این خانه پول می‌ریزد اثرش را این‌جا می‌خواهید کنترل کنید که در موضوع آخر است. این باید از طریق یک معادله دیگری جلو بروید.

«والسلام»

---

[i] ـ آل عمران ١٦٤، لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلو علیهم هم آیته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین. خداوند بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خون آنها و از میان آنان را برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوس آنان را از هر نقص و الایش پاک گرداند و به آنها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هرچند از آن پیش گمراهی آنان آشکار بود.

[ii] ـ گمراه می‌کند به وسیلهٔ آن (مثل پشه) و بسیاری را به آن مثل هدایت می‌کند

[iii] ـ بقره ٦٠، بی تردید برای کسی که به خدا کافر است مساوی است چه بیمشان دهی یا ندهی ایمان نمی‌آورند.

[iv] ـ فقط خردمندان متذکر می‌شوند.

[v] ـ الانعام ٩٨، ما آیات خود را برای قومی که می‌فهمند بیان کردیم.

[vi] ـ اعلام زرکلی، دختر ابوبکر از زنان رسول اکرم (ص) است. کنیت او ابوعبدالله و مادر وی ام رومان دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کتانه است. رسول خدا پس از مرگ خدیجه او را به زنی گرفت وی از فقه و شعر بهره داشت و روایات از پیغمبر (ص) نقل کرده از کارهای مهم وی قیام بر ضد علی که به جنگ جمل منتهی شد.

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۳۹) تاریخ: ۷۲/۲/۲۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

ضرورت تکامل ریاضیات
و ارتباط آن با علم، علیت و اختیار

«فهرست»

۱ ـ تغییر و تکامل در ریاضیات

۱/۱ ـ ضرورت تغیر و تکامل «مقیاس» ریاضیات با تکامل موضوعات

۱/۱/۱ ـ تغایر سنخیت مقیاس شیء با خود شیء در صورت ملاحظه‌ی نسبت شیء با اثرش

۱/۲ ـ ضرورت تکامل معادلات ریاضی با توسعه‌ی موضوعات

۱/۳ ـ ضرورت تغییر تعریف ریاضیات با تغییر مقیاس و تعاریف و احکام آن

۲ ـ بررسی رابطه‌ی ریاضیات با تعریف از علم و علیت

۲/۱ ـ بررسی حاکمیت «روش قیاسی، اصول موضوعه و قوانین نسبیت بر ریاضیات

۲/۲ ـ بازگشت تعریف ریاضیات به منطق و فلسفه‌ی آن

۲/۲/۱ ـ ریاضیات: علم محاسبه‌ی زیاده و نقصان و تبدیل نسبت‌ها، بنابر اصالت کیفیت

۲/۲/۲ ـ بازگشت تعریف ریاضیات بنا بر اصالت شیء و شرایط، به حاکمیت قانون و کیفیت

۲/۲/۳ ـ نتیجه‌ی اصل دانش قانون و کیفیت در ریاضیات، حاکم شدن جبر قانونی بر تمام حرکات انسان

۳ ـ بررسی اجمالی رابطه‌ی ریاضیات و اختیار (اصیل دانستن قوه‌ی نظر، یا عمل و اثر آن در ریاضیات)

۳/۱ ـ آثار اصل دانستن نظام فاعلیت در تعریف علوم از جمله ریاضی

۳/۱/۱ ـ تبدیل قانون واحد به محور و جهت واحد (توحید)

۳/۱/۲ ـ عدم تنافی ثبوت جهت با توسعه و رشد

۲/۳ ـ وجود «تبدیل در ساده‌ترین تا پیچیده ترین شکل محاسبه (ریاضیات) و ارتباط آن با انگیزه‌ی فرد

۳/۳ ـ ریاضیات به عنوان یک فاعل تبعی و تقسیم آن و آثارش به «محوری، تصرفی و تبعی»

۳/۴ ـ تولی بیشتر به فاعل بالاتر و ایجاد تقومی قوانین جدیدتر در ریاضیات

۳/۴/۱ ـ تولی حیوانی و ایجاد محاسبه و نسبیت مادی و تولی ملکوتی و ایجاد محاسبه‌ی تعبد و جریان آن در عمل

۳/۵ ـ تفاوت به کارگیری ریاضیات در موضوع تعبد با متعبد کردن آن

۳/۵/۱ ـ بررسی چگونگی جاری نمودن تعبد در علوم از جمله ریاضیات (عدم امکان ایجاد فاعل تبعی بدون تولی و ولایت)

« بسم الله الرحمن الرحیم »

جلسه: (۳۹) تاریخ:۷۲/۲/۲۷

ج) بسم الله الرحمن الرحیم...

در ادامه‌ی بحث ریاضیات عرض می‌کنیم؛ این‌که ریاضیات انتزاعی، که بر اساس تکرار واحد، انتزاع از واحدهای مختلف و انتزاع از نسبت بین اختلاف‌ها عمل می‌کند، سؤال مهم در این قسمت است که آیا (ریاضیات) اصول ثابتی دارد و این اصول ثابت، آیا اصل در ریاضی است؟ یا اصول ثابت آن در ریاضیات اصل نیست؟ آنچه که قابل انکار نیست، این است که تغییر مقیاس در ریاضیات در جریان توسعه‌ی موضوعات، یعنی پیدایش موضوع جدید، در شرایط و روابط جدید، قطعی است؛ یعنی یک وقت مقیاس، زرع، زراع، متر و امثال آن بوده است. وقتی زرع و زراع مقیاس بوده کوچکترین مقیاس طول آن‌ها گره بوده است و در مقیاس‌هایی که در کتب سابق ذکر شده است از گره شروع می‌شده ودر پاره ای از اموری که به اصطلاح امور دقیق به حساب می‌آورند، جو، و از جو به پنهای جو مثلاً چندین نخ موی اسب را قرار می‌دادند که در کتب مقیاسی قدیم مثل کتاب «نقائض الفنون» و «قرابادی»[i] ... و امثال ذلک ذکر کرده اند، دیگر مقیاسی از آن ریزتر نداشتند در حالی که حتماً در صنعت، متر تا میکرومتر ـ اولین قدم مقیاس‌های مکانیکی است نه مقیاس الکترونیکی، بعد از آن مقیاس و اندازه هایی که با چشم غیر مسلح و ابزارهای غیر دقیق تا میکرومتر اندازه گیری می‌شود، $\frac{1}{100}$ میلیمتر یک میکرون می‌شود؛ این‌که می‌گوییم مقیاس مکانیکی و غیر دقیق برای این که، با دست و چند تا پیچ که به وسیله‌ی پیچ‌ها تنظیم می‌شدند، با همان وسیله، اندازه گیری می‌کنند؛ و لکن از اینجا دقیق تر یعنی $\frac{1}{100}$ میلیمتر، کوچکتر با ابزارهای مکانیکی قابل اندازه گیری نیست و با تابش نور و قرار دادن در قوس الکتریکی و امثال ذلک اندازه گیری می‌شود، حالا آیا واقعاً وقتی اندازه گیری به طرف تابش نور و کنترل بازتاب‌ها و تبدیل کردن شیء در قوس الکتریکی به یک اجزاء خاصی، یعنی سیر تبدیل کردن وضعیت آن به نور و اندازه‌گیری، آیا می‌توانید «اشعه»، «نور» و امثال آن را بفرستید و بازتاب بگیرید و این‌ها را هم بگویید که با ابزارهای مکانیکی می‌توان اندازه گیری کرد؟ آیا می‌توان گفت مقیاس‌ها هم، همان مقیاس‌ها باشد؟ یا مقیاس حتماً باید عوض شود؟ مقیاس کنترل آثار، با مقیاس کنترل امتداد، در خود موضوع امتداد، یعنی از طریق اثر امتداد، امتداد را کنترل کنیم یا مستقیماً خود آن را کنترل کنیم؟ مسلماً فرق دارد. همنیطور در وزن و تعدد، ابزار اندازه‌گیری تفاوت دارد.

برادر نجابت: آیا موضوع آن کنترل در امتداد یا خود امتداد است؟

ج) کنترل در امتداد خودش است و کنترل در آثار غیر از کنترل در خود آن است یعنی از طریق این که یک امتداد چه اثری دارد، و کنترل اثر یک طول با کنترل خود شیء تفاوت دارد چرا؟! ابزار کنترل خود شیء ساده تر است یک فرض این است. که موضوع شیء را عوض کنید و بگویید خود شیء اثری دارد و بعد آن اثر را کنترل کنید. مثلاً تابیدن اشعه و تبدیل کردن به نور و امثال آن که دیگر کنترل آثار آن شیء ممتد را کنترل می‌کنند، تفاوت این است که اگر بخواهید خود شیء را کنترل کنید مقیاس آن را از سنخ خود آن که انتزاعی بود می‌توانید بگیرید. و لکن اگر بخواهید اثر را بگیرید، از اثر به طرف چیز دیگر بروید این بدین معنا است

که حداقل نسبت بین اثر و منشأ اثر را باید ملاحظه بکنید و همین که خواستید نسبت بین اثر و صاحب اثر را ملاحظه کنید، مقیاس آن از سنخ خود شیء نمی تواند باشد، و از جمله وقتی که گفته می‌شود در موضوعات توسعه پیدا می‌شود، یعنی موضوعات جدید در روابط و شرایط جدید پیدا می‌شود، می‌گویید مقیاس های انتزاعی نیز باید به دنبال آن عوض شود. بعد بالاتر می‌گویید، نه فقط مواد ریاضی باید عوض شود بلکه معادلات حاصل از آن هم باید عوض شود. یعنی قبلاً یک صفت را به نام امتداد و کشیدگی تجرید می‌کردید بعد هم «سلب و ایجاب روی آن می‌آوردید» و معادلاتی را درست می‌کردید. تعاریفی و احکامی و نسبت بین احکام را ملاحظه می‌کردید.

اکنون می‌آیید و یک پیش فرض‌ها و یک اکسیوم‌ها. و اصول اولیه‌ای را فرض می‌کنید و تلائم و هماهنگی بینشان را ملاحظه می‌کنید. یعنی عوض انتزاع از یک حیثیت، انتزاع از حیث‌های متعدد می‌کند؛ ما قبلاً، طول میکروفن، مداد، فرش و همه‌ی طول ها را انتزاع می‌کردیم ولی حالا چند اصل موضوعه قرار می‌دهیم و بعد از آن هماهنگی این‌ها را بر اساس یک حدّ جامعی ملاحظه می‌کنیم؛ حدّی که جامع اوصاف باشد و بتواند نسبت بین اوصاف، یعنی هماهنگی و ناهماهنگی بین آنها را ملاحظه کند. طبیعی است معادلاتی که از این دستگاه بیرون می‌آید. فرق دارد با معادلاتی که از دستگاه دیگری بیرون می‌آید، برای مثال از قبیل وارد شدن جاذبه در امتداد، و امثال آن

حالا اگر گفته شود که به محض این‌که اصول (یعنی روش قیاس) در علم «محاسبه» و «سنجیدن» و «مقایسه کردن» به کار رود اسم آن ریاضی است،

روش قیاسی در محاسبه را، اگر یک همچنین شاخصه‌ای قرار دهیم و بگوییم روش قیاسی را در محاسبه زیاده و نقصان، «ریاضی» می‌شود، بنابراین ریاضیات مختلف نداریم.

همین طور نباید گفته شود «ریاضیات تبعی»، «ریاضیات تصرفی» و «ریاضیات محوری» بلکه باید گفته شود موضوع به کار گیری ریاضی در سه سطح، و ریاضیات را یک علم ثابت بگیرید.

بنابراین تغییر مقیاس هر چند به طرح تعاریف و احکام و نسبت بین احکام و معادلات بیانجامد، موجب این نمی شود که گفته شود ریاضیات، ریاضیات جدید است. ریاضیات را ما به احکام، تعاریف و حکم نسبت بین احکام با هم و معادلات نمی‌شناسیم، بلکه ریاضیات را به عنوان روش قیاس؛ با یک خصیصه‌ی ثابت تعریف می‌کنیم، موضوعات به کارگیری آن معادلات مختلفی را می‌تواند بدهد، سطوح به کارگیری آن گاهی در جهت و گاهی در موضوع تغییر و گاهی در ... این سطوح به کارگیری ریاضیات است، اصل ریاضیات فرقی نکرده، ممکن است چنین چیزی گفته باشند در این بحث، تقویت مخالف را می‌کنیم و شرح می‌دهیم این‌که «یمکن أن یُقال»[ii] بنابر این ممکن است گفته شود، که اصل در ریاضیات و شاخصه‌ی آن در تعریف، روش قیاسی و محاسبه «زیاده و نقصان» کردن است.

پاسخی که می‌دهیم این است؛ که ممکن است چند فرض کنید، ۱ ـ بگویید اصل در ریاضیات روش قیاسی است با همین تقریبی که گفته شد ۲ ـ اصلاً ریاضیات اصول موضوعه‌ی روش نیست بلکه اصل در آن اصول موضوعه است که شما اصل موضعی را که انتخاب می‌کنید. لوازم یعنی(۴ تا ۵ تا . ، اصل موضوعی را انتخاب می‌کنید) لوازم قهری دارد، یعنی هر یک از اصل موضوعه‌ها بی نهایت لازمه دارد، و اصل موضوعی دوم، سوم، چهارم، را که اضافه می‌کنید، هماهنگی را محدود می‌کنید، تا این‌که یک دستگاه از آن بیشتر نمی توان ساخت.

البته در توسعه و گسترش های مختلف و دامنه های مختلف ...این فرض دوم بود.

۳ ـ فروض دیگری هم هست که مهمترین آن فرض سوم است؛ ملاحظه‌ی یک نظام کیفیت به نام قوانین نسبیت؛ که هر کیفیتی از جمله پیش فرض‌ها و هر روشی از جمله روش قیاسی، براساس قوانین ثابت کیفیت در جریان حرکت، یعنی حرکت است و قوانین حاکم بر حرکت، طرح می‌شوند و کارائی‌های خاصی را دارند و هر سه‌ی این سه بخش، که تقریباً عمده‌ترین بخش‌های ریاضی را می‌توان در این سه دسته نام برد، (البته شهودی و امثال آن هم هست که باز، بازگشت به این‌ها می‌کند و نمی خواهیم به آنها بپردازیم) آنچه که در اینها متیقن است آن حاکمیت قانون است، و همین طور در کیفیت. حالا چه روش قیاسی اصل باشد که معنایش این است، حاکمیت می‌شود و چه اکسیوم‌ها و نسبت بین آنها، اصل باشد یعنی «اصالت شی،» و «اصالت ماهیت» باز هم «حاکمیت کیفیت» و «حاکمیت قانون» می‌شود و چه قوانین نسبیت اصل باشد یعنی باز هم حاکمیت قانون می‌شود.

تعریف این که ریاضی چیست بازگشت می‌کند به اینکه بر اساس چه فلسفه ای باشد، اگر فلسفه‌ی اصالت، فاعلیت شد طبیعی است که «قانون» محصول فعلی فاعل است و تبیعتی که هر فاعلی دارد از نسبت آن به فاعل بالاتر، به دلیل فاعلیت فاعل بالاتر است؛ یعنی حکومت فاعلیت‌ها می‌شود که نظام فاعلیت را به وجود می‌آورد.

س) آیا می‌شود بگوییم قانون محصول نظام فاعلیت یا محصول فاعل‌ها است؟

ج) بلی، در یک رتبه خود نسبت‌هایی که بین فاعل‌ها پیدا می‌شود، اولین مرحله‌ی پیدایش فاعل‌های تبعی یا (قوانین فاعلیت)، و در رتبه های بعد هم حاکم است.

بنابراین قرصی ریاضیات و قرصی منطق، بازگشت می‌کند که در کدام فلسفه قرار دارد، اگر در کدام فلسفه شد! صحبت این است که اگر اصالت عمل، یعنی حکمت عملی، تعریف کننده و حد تعریفش، حکمت نظری است در این صورت ارتباط به خدای متعال در تعریف‌ها اصل می‌شود و قراردادی هم نمی شود و اگر بنا شد نظر اصل باشد، آن گاه باید گفت یا قرارهاست یا قانون‌ها است، اگر اصل، حکمت عملی شد، اصل عمل خدای متعال، فعله جل عظمته و ایجاد فی تبارک و تعالی است.

البته طبیعی است که در آنجا معنا «تقدیر» ،«محاسبه»، و «اسماء» اینها ۱ مرتبه‌ی دیگری است و برای افعال ما هم مرتبه‌ی دیگری است که معنای فاعل‌های تبعی متناسب با آن مراتب است.

حالا اگر چنین چیزی گفته شود، در این صورت تعریف اجمالی فلسفه‌ی ریاضی شما معلوم شد.

س) خود این که فرمودید ریاضیات یا به روش تعریف می‌شود یا به موضوع، یعنی به اصول موضوعه، اگر به مواد یا به نسبیت تعریف شد!

ج) که البته حکومت دارد بر مواد و روش

س) یعنی روش قیاسی در همه اینها هست. یعنی حتی در ریاضیات نسبیت هم روش قیاسی به کار گرفته شده است. این طور نیست که در ریاضیات نسبیت. روش دیگری را به کار ببریم.

ج) در ریاضیات نسبی به کارگیری روش قیاسی آیا در تعریف محاسبه «زیاده و نقصان» است؟ آیا روش قیاسی که در منطق و در فلسفه به کار می‌گیرید، در در هر جا به یک گونه به کار می‌گیرید؟

در محاسبه و ملاحظه «زیاده و نقصان»، خصوصیتی است. محاسبه‌ی آن خصوصیت را ریاضی، می‌کند. یا به عبارت دیگر، علم محاسبه، تبدیل نسبت که در تبدیل نسبت هم در ساده‌ترین آن تبدیل است، از ساده ترین مرحله‌ی ریاضی انتزاعی که یک بقال هم به کار می‌گیرد، مثلاً ۲۰ تومان می‌دهد چهار پنج تومانی می‌گیرد این تبدیل نسبت ها در ساده‌ترین شکل آن تا پیچیده ترین شکل آن وجود دارد که آثار را به هم تبدیل می‌کند: مهم این است که علم محاسبه «زیاده و نقصان» ریاضی می‌شود. البته با توجه به روش انتزاعی و بنا به تعریف! البته اگر اصالت کیفیت اصل باشد این‌گونه می‌شود.

هر چند تکرار واحد در «زیاده و نقصان» یک سطح است، تغییر واحد را هم به اکسیوم‌ها، یعنی قرار دادن انتزاع، از یک صورت من انتخاب واحد می‌کنم. یا از نسبت بین چند صورت، یعنی روش قیاسی را در ساده ترین شکل آن، آنجایی است که به کار بگیریم، در زیاده و نقصان، با تکرار واحد، انتخاب واحد از یک هویت انتزاع شده است، از چند هویت انتزع شده، می‌شود از چند پیش فرض «یک خورده پیچیده تر» می‌کند، مطلب پیش فرضهای متعدد می‌شود، از یک صورت که حاکم بر روش قیاسی و با وجود این که کیفیت های مختلفی هم باشد؛ آن هم یک صورت است.

حالا صحبت ما این است که سؤال شما در کدام قسمت است؟

برادر نجابت: در روش اولی فرمودید

اگر قیاس اصل باشد در ریاضی، ریاضیات قیاسی می‌شود که به روش دوم باید تکیه کنیم روی مواد (اصل موضوعه) که بعد روی موضوعات مختلف و ملاحظه هماهنگی این هم به یک معنا، یک پله قبل آن همان روش قیاسی است.

ج) فرق به کارگیری اصالت کیفیت است، در آن سه تا (اصالت شیء، اصالت وجود، حالت ماهیت) کلاً بر می‌گردد به اصالت قانون (اصالت کیفیت) که یکی هستند، یعنی فلسفه هر سه تای آنها اصالت ماهیت است یا بر اساس اصالت ماهیت، هر جا قانون را اصل قرار دادید (اصالت کیفیت) است.

س) این بحث در آنجا هم هست، همین‌طور که فرمودید یک بار ما این اشیاء را منفصل، ملاحظه می‌کنیم و در مقیاس بهتر است. ما مقیاس متر و سانتی متر داریم، یک وقت کمی آن را پیچ می‌دهیم و می‌گوییم ما مثلاً می‌خواهیم زاویه را اندازه گیری کنیم، یک صورت جدید است، زاویه را از روی اثری که روی خط می‌گذارد می‌آییم روی دیوار ببینم این فاصله چقدر است؟ می‌گوییم زاویه‌ی آن چقدر است؟ چون خیلی کوچک شده است یا دور از دسترس است، که آهسته، آهسته به طرف موج و رنگ نور و مثلاً زاویه و امثال آن می‌رویم این وسیع‌تر می‌کند به تعبیری همان بکارگیری منطق صوری را که در نسبیت هم درست است به دنبال یک امر ثابتی می‌گردیم که در مناصب مختلف خودش را نشان دهد.

ج) همه این‌ها اصالت قانون (اصالت ماهیت) است هیچ کدام از آنها جدا نیست.

س) آن وقت شما دنباله آن را فرمودید که این سه تا وضعیت، اصالت کیفیت در جاهای مختلف است.

ج) حالابه اصالت کیفیت چه شما بها بدهید و بگویید که ریاضیات‌های گوناگون، و چه بگویید یک روش ریاضی است در سطوح گوناگون یا در جاهای مختلف.

س) گاهی ما یک حیثیت را ملاحظه می‌کنیم، یک وقت حیثیت‌های مختلف را در مجموعه، هر چه حیثیت ها را اضافه تر کنیم یعنی اصول موضوعه‌ی خود را زیادتر می‌کنیم؟

ج) یعنی شما هیچ فرق ندارد که بگویید سطوح مختلفه، چه بگویید که کارائی ریاضی اصلاً در تغییر و در معادله نبود؛ می‌توانستم کارائی او را بیاورم در این سطوح، فرقی ندارد برای ما که بگوییم جاهای مختلف، سطوح مختلف، موضوعات مختلف، این‌ها یک جامع دارد که نسبت به آن جامع حرف داریم، و می‌گوییم به آن جامع، ریاضیات هیچ علم دیگری تعریف نمی شود.

آیا اصل، قانون و کیفیت است؟ یا فاعلیت است و قانون به تبع آن است.

س) معنای اصل بودن قانون ریاضیات چیست؟ اگر ما در عالم؛ قانون را اصل بدانیم انعکاس آن در ریاضیات چیست؟

ج) اگر در قانون ریاضیات را اصل بدانیم، در عالم، قانون را اصل بدانیم و کیفیت را اصل بدانیم، طبیعی است که کارائی و کاربرد دارد و او حکومت پیدا می‌کند بر انسان و انسان خودش محکوم می‌شود، هم باید کشف کند و او کاربرد را کشف کند، یعنی قوانینی می‌شوند که انسان کاربرد آن‌ها را کشف می‌کند، نه این‌سکه ایجاد می‌کند! صحیح است که بگوییم انسان محکوم آن

قوانین است. هر چند در بکارگیری حاکم باشد! در بهره برداری حاکم باشد، البته در بهره‌برداری، در اول کار به عنوان شوخی می‌گوییم بعدش می‌گوییم مجبور است که این گونه بهره‌گیر کند.

س) حد ریاضی با سایر علوم چه می‌شود؟

ج) فقط یک حدی پیدا می‌کند درباره‌ی این که در زیاده و نقصان، محاسبه‌ی تبدیل، محاسبه تغییر واقع شود.

محاسبه نسبت‌ها و تبدیل نسبت‌ها، در زیاده و نقصان پایه‌ی فلسفی آن است. حکومت بر زیاده و نقصان؛ که اول آن حاکمیت بر زیاده و نقصان است، در کنهش و باطنش محکومیت در زیاده و نقصان است. قوانین زیاده و نقصان بر انسان حکومت می‌کند و انسان محکوم آن می‌شود. یعنی جبر قانونی حاکم می‌شود بر همه‌ی حرکت‌ها از جمله حرکت‌های انسانی و حرکت های انسانی اعم از حرکت‌های ذهنیش باشد یا حرکت‌های عینی او باشد و همین طور در حرکتهای قلبی و روحی او باشد. که مظهر آن حرکت-های اجتماعی است؛ که می‌گویید رفتار پول مثلاً قابل کنترل است. مثلاً وقتی می‌گویید ریاضیات رفتار خاص خودش را طلب می-کند، این تصور، غلط است که به کار بگیرند؛ ریاضیات را که در موضوع دیگری؛ در جای دیگر است، ریاضیاتی که در تجارب میدانی به کار گرفته می‌شود و در کنترل میدان‌ها و تخمین‌ها، آن یک ریاضیات دیگری است، عیبی ندارد که شما بگویید نه مردم دارای اختیارند، که این گونه یا به گونه‌ی دیگر عمل می‌کنند، حالا می‌گوییم ولی مجموعه‌های انسانی چطور عمل می‌کنند؟ سؤال می‌کند که در این جا چرا مجموعه می‌گیرید؟ در جواب می‌گوییم آن وقت معنای جمع شدن آثار کنترل می‌کند آن منتجه‌ها را می‌گوییم حالا ریاضیات این مطلب را که به دست آوردم می‌گوییم اگر ریاضیات این مطلب را بدست آوردید در این صورت طبیعی است که بگویید فعل یک نفر هم منتجه یک مجموعه آثار است؛ برای شما پنج تای آن مجهول است که می‌گویید می-تواند بکند می‌تواند نکند؛ چون شما اشراف به همه‌ی خصوصیات ندارید که در این صورت معنای، می‌تواند و نمی‌تواند را بکار می‌برید، اما اگر همه‌ی خصوصیات درباره فرد مشخص بود مجموعه‌ای را که می‌داد در نهایت یک منتجه بیشتر نمی توانست داشته باشد.

س) یعنی عین حرفی که در حکمت نظری می‌گویند. امکان احتمالی ناشی از جهل است. اگر همه احتمالات علیتی عالم را بدانیم؛ نظام علت یک رابطه را بیشتر تجویز نمی کند.

ج) همین‌طور هست یعنی این ریاضیاتی که برای این موضوع هست نبایستی در موضوع دیگر بکار بگیرید، معنا ندارد که ریاضیات، مثلاً طول را در یک جای به کارگیری که بریده‌ی مثلاً از یک چیز دیگر باشد و بعد بگویی این جا جواب ندارد البته نسبت بین ریاضیات طولی، و ریاضیاتی که درباره محض است اگر آن را به دست‌آوری چرا می‌توانی. اگر قوانین حاکم بر این مطلب را پیدا کنید می‌توانید ریاضیات آن را به دست آورید، به هر حال حاصل مطلب این است که اگر همان اصالت علیت، قانون و کیفیت شد. محصول آن این است که در زیاده و نقصان شما قرار دارید و قوانینش بر شما جاری می‌شود و کیف کان، رابطه‌ی ریاضی به «تعریف از علم»، «تعریف از اختیار» و «تعریف از علیت» روشن شد.

س) ما ریاضیات را می‌سازیم، یا کشف می‌کنیم این در باب همه قوانین است؟

ج) بلی همین طور است.

س) اگر اصل در انسان قوه نظری است که قوه نظری او تابع علیت عمل می‌کند کارش کشف است. هم کشف جبری است هم آن چه را که می‌شناسد قوانین جبری است که در آن حاکم است؟

ج) بله همین طور است .

س) ولی اگر ما گفتیم اصل قوه‌ی عملی و قوه‌ی خیال است انسان با فعالیت خود نظام ذهنی اش را می‌سازد.

ج) بلی همین طور است نظام زیاده و نقصان را می‌سازد.

س) از جمع ریاضیات

ج) که نظام زیاده و نقصان است

س) تعاریف، کاربردی است که مصنوع بشر است برای مقصد خاص؟

ج) برای مقصد کنترل زیاده و نقصان و تبدیل نسبت‌ها. تبدیل نسبت‌ها اصل در ریاضیات می‌شود فرق آن این است که تبدیل نسبت یعنی می‌خواهید شما یک کاربرد خاصی را ایجاد کنید، یعنی می‌خواهید یک وصفی را تبدیل کنید به یک وصف آخر، یعنی زیاده‌ای در یک وصف ایجاد کنید ونقصانی در وصف آخر ایجاد کنید.

س) یک نکته ای این جا باقی می‌ماند که از نکته‌هایی قدیمی است که آیا این جا هم، از نفر زنده می‌شود که ما نظام فاعلیت را اگر اصل بدانیم دیگر قانون فیکس برای تبدیل آن نمی‌شود داد؛ و نمی‌شود تولید کرد. یعنی اگر فاعلیت اصل شد دیگر قانون ثابتی ندارد که ما بخواهیم بسازیم حتی ابزار ثابت هم ندارد.

ج) محور واحد پیدا می‌کند اگر در خاطر شما باشد این هم قبلاً عرض شده است که محور واحد منشاء پیدایش می‌شود به جای جهت واحد، جای قانون واحد، جهت واحد، می‌شود محور واحد، که به محور واحد تعریف می‌شود یعنی همه‌ی تعاریف پایه پیدا می‌کنند، پایه‌ی توسعه یاب هم پیدا می‌کنند پایه‌ی محکم هم پیدا می‌کنند که پایه آنها می‌شود فاعل واحد. خوب یعنی چه یعنی توحید است که منشاء همه ثبات‌ها در عالم است؟ نه این‌که حالا یک چیزی محکم تر از توحید پیدا کنیم که توحید هم به آن تکیه بدهد، یعنی جریان مشیت الهی در همه‌ی، ارکان کل شیء است (ملاک ارکان) کل شیء

س) اشکالی پیدا می‌شود که اگر آنرا مطلق کنیم جبر مطلقی می‌شود اگر آن را مطلق نکنیم ...

ج) نه تولی نسبت به او که حتماً مطلق است، تولی نسبت به او مطلق است.

س) اصل تولی، اما کیفیت تولی، بنابراین قانون نمی شود.

ج) همین که اصل تولی مطلق شد کیفیت می‌آید، در کیف در یک مراتبی مطلقی است در کدام مراتب؟ مراتب اولیاء نعم که محال مشیت الهی هستند و از آن جا قوانین ثابت را که شیء می‌بینید در عالم، اگر قانون آب و خاک و خورشید، قیامت و تاریخ ... که می‌بینید.

س) خود این هم ثابت نمی تواند باشد یا توعه یاب است یا نیست.

ج) خیر حالا مطلب همین جا است. توسعه آن حول مشیتی می‌تواند باشد. یعنی شما مجبورید قوانین مثلاً آب، خاک، هوا و اینها را رعایت کنید چرا؟ چون اینها تقوّم تولی رسول الله به رحمت الله تبارک و تعالی منشاء پیدایش آن است این فاعل تبعی است و تبعی بین رحمت و صلوات بین صلوات، و عبادت چه کسی است نبی اکرم(ص) همه کائنات در این جا که نگاه می‌کنیم محدوده‌ی اختیارات فاعل‌سهایی که در خلافت خود مختلف هستند سر جای خود هم آنها لازم هستندو قبلاً هم گفته شده است این اشکال قدیمی را برطرف می‌کند

بنابراین ما دو تا حرف در این جا داریم.

۱ ـ اشکال جای قانون ثابت که همه‌ی قوانین به آن منتهی بشود، می‌رسیم به فاعل واحد، که به نظر ما می‌آید محور همه عالم که می‌گوییم نبی اکرم(ص) هستند به عبادت ایشان و صلوات خدا بر ایشان بر می‌گردد.

۲ ـ دوم این‌که آیا معنای ثبوت آن، معنای ثبوتی است که با توسعه و رشد مخالف باشد؛ قطعاً نه؛ این طور نیست. ولی با حفظ جهت، یعنی علو در آخرین مرتبه، مرتباً اضافه می‌شود؛ علو، در آخرین مرتبه‌ی ممکن همیشه اضافه می‌شود، این امر آن ثابت است یعنی ارتقاء جهت، در آخرین مرتبه؛ که عصیانی در آن جا نخواهد بود.

خوب حالا اجازه فرمایید این پای با صطلاح فلسفی را در یک پاورقی بنویسیم اشکال و پاسخ را این‌که می‌آییم در خود متن بحث، علم محاسبه و قدر و اندازه

س) حاج آقا محاسبه حتی در شکل انتزاعی معنای آن چیست؟ حتی در شکل انتزاعی ساده، معنای آن چیست؟

ج) ساده ترین شکل آن ببینید برای چه چیزی محاسبه را می‌خواهید؟ می‌خواهم ۵ هزار تومان پولی که دارم، مقداری را مثلاً مواد خوراکی بخرم؟! مقداری را بدهم کتاب بخرم؟! خلاصه این که این‌ها را چه طور تبدیل کنم؛ به طور کلی کارآئی و اندازه، برای کنترل نسبت و تبدیل است؛ و شما جایی را نمی توانید پیدا کنید که ریاضی با هیچ کار، کاربردی برای ریاضی قرار ندهید. تأمل کردن در ریاضی یک انگیزه ای دارد، ملاحظه بدون انگیزه موضوعیت ندارد، ملاحظه که بدون انگیزه‌ی این مطلب (لحاظ انگیزه) فعل نفس است، این فعل حتماً یک مقصدی دارد؛ چه آن که می‌خواند. چه آن که درس می‌دهد چه آن که قوانینش را تولید می‌کند، در این صورت شما نمی توانید بگویید که ریاضی در ساده ترین وجه‌اش معنای تبدیل را در کار ندارد؛ حتماً می‌خواهید ببینید چند تا کیل شیر می‌خواهد بدهد. مثلاً می‌گویم چند تا پوست گوسفند را مثلاً به جای فرش بگیرد. شما مثلاً، می‌خواهید چند کیلو مثلاً شیر بدهد چند کیلو یا وزن پشم بگیرد یا پنبه بگیرد یا ... در تبدیل ریاضیات کاربرد آن نمی تواند در تبدیل نسبت قرار نگیرد، حال در ساده ترین شکل یا پیچیده ترین شکل.

س) آیا اصل خود منزلت آن تبعی است؟

ج) حالا وقتی که این مطلب تمام شد کل فاعل‌هایی که ما داریم حول اراده، حول فاعلیت، همه تبعی هستند از اوصاف نفس گرفته، تا مفاهیم ذهنی افعال جانبی و جاری، افعال اجتماعی، تا کالاها گرفته؛ آن چیزی که اراده‌ی متصرف است؛ فاعلیت تصرفی می‌شود. البته شکی ندارد! که فاعل‌های تبعی ملحق به مراتب مختلف فاعلیت هستند، یعنی مثلاً یک دسته از آن را می‌گویید که منزلتشان نسبت به دسته‌ی دیگر مثل دسته‌ای که برای «قوانین اجتماعی» یا برای «قوانین ادبیات» یا برای «قوانین سیاسی» و «نظام ساختار» است مثلاً اینها ملحق به فاعل تصرّفی اجتماعی هستند. یک دسته‌اش می‌گویید این‌ها محوری یا تبعی هستند که این را آن روز هم عرض کردم.

س) سؤال متعارفی را می‌خواهم بگویم که ریاضیات بیان وقایع است در دستگاه آنها ما یک واقعیت‌های، یک کیفیت‌هایی متناسب یک دستگاهی داریم می‌خواهیم آن را تقسیم کنیم یک وقتی می‌گوییم که ما همه چیز ...

ج) طبیعی است که ما اصلاً هیچ چیز نداریم، که بگوییم این کشف، بیان، قانون حاکم، و امثال این حرفها را در کار نداریم، یعنی این‌که می‌گوییم آیا اصل کیفیت باشد یا کیفیت نباشد یا اصل قانون باشد یا قانون نباشد، اصل قانون است یا قانون اصل نیست؟

س) دوباره همان سؤال پیش می‌آید که پس تجزیه و انتزاع ولو در مرحله‌ی پاییش آن وقت ... سؤال به نوعی دیگر می‌رود. رابطه‌ی بین همین تجرید و با آن چیزی که این از آن منتزع شده است؟

ج) بله دیگر صحبت درباره‌ی این است که فاعل تبعی آیا خود فاعل تبعی را تابعش می‌شود یک فاعل تبعی دیگر ایجاد کرد یا نه، حتماً می‌شود مراتب فاعل تبعی آن وقت می‌گویید این فاعل تبعی، فاعل تبعی مرتبه دوم با فاعل تبعی مرتبه‌ی سوم هزاران هزار مرتبه فاعل ...

س) آن وقت اگر کل ریاضیات را باز به آن نحوه‌ی از اشاعه بگیرید از همان محور تصرّفی تبعی یا خیر...

ج) یعنی بفرمایید کل فاعل‌های تبعی] حتماً این خصوصیت محوری تبعی، تصرفی، را دارند؟ یعنی ...

س) نه فقط در خودشان بلکه اثرشان را محور محور

ج) اثرآن‌ها هم به معنای پذیرش توسعه مکانی «محور، محور، محور» و همان طور، مثل سایر اشیاء، یعنی اثر دارد و توسعه‌ی مکانی پیدا می‌کند «محور، محور، محور» در ریاضی و در اشیاء دیگر

س) بالاخر اگر ما اصل را هم فاعلیت بدانیم نسبت به آن کسی که روی قوانین ریاضی فکر می‌کند، یک قوانین ثابتی است ولو به فاعلیت برمی‌گردد اما به فاعلیّت این بر نمی‌گردد.

ج) خیر! صحبت هم همین است که توسعه‌ی مکانی فاعل بالاتر، به فاعلیت ایشان بر می‌گردد. یعنی همین که دارد چیزی را ایجاد می‌کند و دارد خلافت از طرف فاعل بالاتر می‌کند برای توسعه‌ی مکانی فاعلیت فاعل بالاتر

س) به این معنی در مطلق علم قابل قبول است ولی از نظر ...

ج) همین که می‌فرمایید به این معنی قابل قبول است معنی آن این است که ابزاری نبود و متقوماً ایجاد شد و نسبت به بالاتری توسعه‌ی مکانی و نسبت به پایین ترین توسعه‌ی زمانی و نسبت به هر دو؛ توسعه‌ی تصرف (پیدا کرد).

س) یعنی در سطوح مختلف ناگزیریم (یک ثبوتی را قائل باشیم البته «ثابت» که کلمه درستی نیست همین که شما می‌فرمایید که ما مجبوریم (اگر تعبیر درستی باشد) فاعلیت آب و خاک و ... را فاعلیت کنیم....

ج) یعنی تولی پیدا کنیم و تولی پیدا کردن فاعل! به فاعل بالاتر با کیفیت‌های مختلف، ...

س) نباید در همین سطحی که قرار گرفت با دیگری تغییر نمی کند.

ج) خیر! می‌تواند تولی بالاتر پیدا کند در هر سطحی تولی بالاتر؛ فرض دارد و ایجاد کردن متقوماً قانون جدید را نیز فرض کرد. خیلی فرق دارد که شما بگویید انتزاع می‌کند با آن که بگویید ایجاد می‌کند؛ ولی در عمل ایجاد هم تولی دارد.

آیا تولی شما یک سطح است؟ خیر! می‌تواند تولی بالاتری نیز داشته باشد. مثلاً خود همین نکته‌ای را که نکته ظریفی است و اگر توجه شود مسئله زیبایی در ریاضیات است به این‌که یک تولی به مولی در آثاری است که متولی به آن آثار می‌شوند، کسانی که بخواهند تولی حیوانی پیدا کنند. کسی که بخواهد تولی حیوانی پیدا کند، محاسبه او (هرگز محاسبه‌ی ایمان و عمل نیست؛ محاسبه‌ی و محاسبه‌ی تعبد و جریان تعبد در عینیت نیست. نسبیتی آن حتماً نسبیتی مادی است، ولی تولی (باذن الله تعالی و بحمدلله و قوته و عنایته ولیه (عج) یعنی تولی بالاتر پیدا می‌کند، تولی ملکوتی، تولی تعبدی. ریاضیات او ریاضیاتی می‌شود که تعبد را در محاسبه دخالت بدهد. و ریاضیاتی که تعبد را در موضوع محاسبه قرار می‌دهد، منزلت آن طبیعتاً منزلت بالاتری است، از ریاضیاتی که قادر به این کار نیست؛ هر چند که آن هم زیادت و نقصان را حساب می‌کند و این هم تبدیل نسبت را محاسبه می‌کند و این هم می‌خواهد جریان نسبت‌ها را بیاورد و این هم می‌خواهد متقوماً با مولی، ابزار توسعه‌ی گسترش را ایجاد کند، ولی ایجاد این گسترش توسعه تبع است.

س: یعنی تا این حدش که ما بیاییم و ریاضیات را در موضوعات مختلف به کار ببریم در همین حدّی که فرمودید و این را سازگار نشان می‌دهید. مگر این‌که در ریشه ها برویم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر غایت امر این است که ما الآن همین‌جا می‌گوییم اگر کسی بخواهد ریاضیات را متعبد کند در موضوع تعبد به کار نمی گیرد.

س) حال اگر بگیرد چطور؟

ج) خیر یعنی اگر در موضوع تعبد به کار گیرد؛ در این صورت دیگر ریاضیات متعبد نشده است، ریاضیات وقتی در موضوع تعبد به کار گرفته می‌شود دیگر تعبد در ریاضیات جاری نشده است. خیلی فرق دارد در این که بگویید ریاضیات در موضوع تعبد به کار گرفته می‌شود یا بگویید که ریاضیات را متعبد کند، آیا تعبد جاری در نفس معادلات می‌شود یا محاسبه می‌شود تعبد به وسیله‌ی معادلاتی؟ این ۲ حرف است. اگر تعبد در نفس معادلات؛ خواست اصل قرار بگیرد نمی توانید بگویید که میدان و موضوع ریاضیات عوض شده است.

س) این مقدار از بحث را متوجه هستم. ولی عرض من این است که باید این در ریشه ها .

ج) همین‌که گفتید تعبد در موضوع ریاضیات جاری شود یعنی این‌که در ریشه های آن تهذیب شود، یعنی منطق آن منطق تعبد شود. و این که منطق آن، منطق تعبد شود یعنی نسبت‌هایی که بخواهد در روش و مواد ملاحظه شود بایست قبلاً در آن، تعبد ملاحظه شده باشد.

س) برای این‌که اصطلاح عرض بگوییم دور و تسلسل لازم نشود بایستگی در ریشه ها برویم. و چون ریشه ها برویم چون ریشه ها و منطق بایست متعبد بشود باید آنجا چیزی اضافه بر فلسفه بگوییم که به این ریاضیات بگوییم و الا همان اصول فلسفه و امام اگر تکرار کنیم یا اصول حاکم بر فاعلها و یا اصول حاکم بر بحثها را ....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در فلسفه‌ی ما خصوصیت ناشی از فاعلیت باشد،

س) این اعم از این است فقط مخصوص ریاضیات نیست!

ج) این همه را می‌گیرد، بعد گفتید که یکی از خصوصیاتی که به تبع فلسفه پیدا می‌شود مسئله «زیاده و نقصان» است. خود همین خصوصیت زیاده و نقصان که معنی وحدت و کثرت است ناشی از فاعلیت است.

س) سؤال دیگری مطرح که به نظر می‌آید حضرت عالی گاهی جنبه‌ی (هر چند که این تعبیر را که می‌خواهم بیاورم از تعبیرهای استخدامی از مبنای دیگری است که صرفاً برای مفاهیم عرض می‌کنیم) جنبه مرآتی این ریاضیات یا همین مفاهیم منظور نظر مبارک شما است آنجایی که می‌فرمایید پیش فرض های آن اصلاح شود یعنی همین که وارد مکانیسم تعبد می‌شوید یعنی اینکه چگونه می‌شود تعبد را در علوم جاری کرد، حضرت عالی به جنبه مرآتی این مفاهیم نظر می‌فرمایید که این‌ها پیش فرض دارد. ولی وقتی خودش را می‌خواهیم توصیف کنیم دیگر جنبه مرآتی آن منظور نظر نیست، یعنی می‌فرمایید که این فاعل تبعی است و این فاعل تبعی در مکانیسمی ایجاد می‌شود و در تابعیت تولی و لایت ... است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی هر وقت مکانیسم آن را بخواهیم صحبت کنیم سؤال از چیزی می‌کنیم که سؤالش در دستگاه شما مطرح می‌شود، در دستگاه ما که مطلب راحت است و پیگیری ندارد،چرا که ما می‌بینیم «ظرفیت، جهت و عاملیت» این نسبتها، قدرت تبدیل کردن آن جاکمیت نسبتها دارد انجام می‌گیرد. یعنی به عبارت دیگر اگر در فلسفه شما و در دستگاه شما، اگر به «تعبی» معنا کردیم در این صورت مگر نباید خود آن را به کار بگیریم؟ چرا که به نحو تبعی است و نه به نحو محوری.

س) باز به تعبیر دیگر...

س) یعنی ما که بنا نیست خصوصیاتی را که شما می‌خواهید؛ آن خصوصیات را به عنوان محوری، اصل قرار دهیم. یعنی سؤالاتی که از دستگاه دیگری در آمده است که آن را با دستگاه آن در بخش تبعی می‌بینیم را که نباید محور قرار دهیم و به تبع او پاسخ دهیم، چرا که خلاف فرض است. خود همین طرحی را که من حضور حضرتعالی می‌آورم که فرض و خلاف فرض و امثال آن را لحاظ می‌کنم باز به نحو تبعی آن را استعمال می‌کنم، یعنی حول یک محور دیگری، (مورد دقت قرار می‌گیرد) س: یعنی می‌فرمایید که اگر ما بیایم و این را اصلاح کنیم ناظر به این است که نظر می‌فرمایید، که ما ریاضیات را می‌بینیم. حال می‌گویید که

بیاییم تعبد را در این ریاضیات جاری کنیم. این رؤیت غیر از آن است که به تعبیر دیگر، خود ریاضیات را به عنوان یک فاعل تبعی می‌نگریم. الآن که داریم ریاضیات را از خارج می‌بینیم اگر این جبنه‌ی مرآتی همین دید را حذف کنیم، یعنی چه که ما می‌خواهیم ریاضیات را اصلاح کنیم؟ الآن داریم فعالیتی می‌کنیم و فاعلهای تبعی را ایجاد می‌کنیم

ج) همین طور است واقعاً هم همین طور است یعنی اگر در ستگاه خودمان باشد و اگر نخواهیم که به طور تمثیلی خاطر شیرین‌تان را در اینجا بیاوریم این حرفها را ندارد و اصلاً از خود این سؤالات صورتش خطای خورد! اگر این سؤالاتی را که ما اینجا طرح و پاسخ می‌دهیم....

س) خود این مباحث چه بخواهیم چه نخواهیم....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست کردن ابزارهای فاعلیت برای مقاصدی است

س) شما وقتی که ابزاری را درست می‌کنید مرآتیت بودن آن را هم دارید می‌بینید و اگر ببینید یعنی ناخودآگاه (مثل الآن) که همین مفاهیم را می‌کنیم سر این واقعیتی داریم بحث می‌کنیم که معنی آن این است که ناخودآگاه خاصیت مرآتیت ذهن را ملاحظه می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به عبارت دیگر ما می‌خواهیم با کودکان به زبان کودکی صحبت کنیم برای این که آنها را بزرگ بنماییم.

س) عرض من این است که به زبان بزرگی هم که صحبت می‌کنید آن وقت هم این خصلت در آن هست، یعنی محض محض هم که می‌کنید مرآتیت دارد حرفی می‌زنیم و می‌خواهیم چیزی بگوییم.

ج) یعنی می‌خواهیم تصرفی بکنیم و مقصدی را داریم

س) در همان حال که داریم تصرف می‌کنیم و مقصدی را داریم.

ج) تصرف شما بایست حتماً از طریق فاعل‌های تبعی باشد.

س) یعنی آیا هیچ مقصدی را برای رسیدن به آن مقصد مشاهده و تصرف می‌کنیم؟.

ج) یعنی همه‌ی آنچه را که مشاهده می‌کنیم در حال تولی و ولایت است.

س) آیا اصلاً مشاهده ای است یاخیر؟ یعنی آیا هیچ چیزی نیست جز تولی و ولایت؟

ج) این‌که مشاهده خود نحوه‌ی ارتباطی است؛ مگر مشاهده معنی ارتباط را نمی‌دهد؟ یعنی که روح شریف و اراده‌ی مکرم تان چگونه می‌خواهد مشاهده کند؟ و چه‌کار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد یک نحوه‌ی ارتباط در جهت این که بگوید: الله اکبر و لله الحمد الله عکبر علی ماهدینا و له الشکر علی ما اولینا...[iii] می‌خواهد بگوید: ان الحمد و النعمه لک و الملک[iv] آیا چیز دیگری هم می‌خواهد بگوید؟ اگر این چیزها را می‌خواهد بگوید که همان چیزی است که ما داریم عرض می‌کنیم.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

---

[i] ـ مقدمه فرهنگ فرهنگ اصطلاحات و تعریفات، بهروز ثروتیان، نفایس الفنون فی عرایس العیون دربردارنده اصطلاحات ع لوم و فنون در حوزه‌های مختلف است که به شیوهٔ قاموسی و الفبایی تدوین شده است و مؤلف آن شمس الدین آملی از برگزیدگان علمی آذربایجان در نیمه قرن هشتم هجری است.

[ii] ـ ممکن است گفته شود.

[iii] ـ مفاتیح، اعمال روز عید فطر: خدا بزرگ‌تر از آن است که وصف شود ای چنین است معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست و خدا بزرگتر از آن است که وصف شود حمد و سپاس اتصاف به ذات خدا دارد به‌خاطر آن‌که ما را در راستای پاکسازی و بهسازی هدایت کرده و شکر او را که جمعیت‌ما و امت ما را برترین جمعیت و امت قرار داده است.

[iv] ـ من به امر مطیع هستم ای الله من به امر تو مطیع هستم تو هیچگونه شریکی نداری من حاضر هستم بی شک تمام تعریفها و نعمتها مختص تو هستند و تمام جهان از آن توست، تو هیچ شریکی نداری.

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۴۰) تاریخ: ۷۳/۲/۱۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

بررسی بزرگترین و کوچکترین نظام شامل و مشمول

«فهرست»

مقدمه

۱ ـ تجرید بر مبنای ولایت به معنای استقلال مطلق مفاهیم از یکدیگر در ذهن یادر خارج

۲ ـ تجرید بر مبنای ولایت به معنای تفکیک متقوم به حقیقت غیر

اصل بحث

۱ ـ بررسی معنای سه سطح ریاضی و تقوم آنها به یکدیگر

۱/۱ ـ اتکای زیاده و نقصان کمی به تکرار واحد در ریاضیات تبعی

۱/۲ اتکای زیاده و نقصان کمی به زیاده و نقصان کیفی (توسعه نسبت) در ریاضیات تصرفی

۱/۳ ـ اتکای زیاده و نقصان کمی به زیاده و نقصان نسبتها و نظامها در ریاضیات محوری

۱/۳/۱ ـ تعیین مقیاس «سرعت تغییر نظام» در ریاضیات محوری

۱/۳/۱/۱ ـ تبعیت ریاضیات انتزاع از ساختار نسبتها، و تبعیت ساختار نسبتها از سرعت ارتقاء جهت

۱/۳/۲ ـ تغییر ابزار تصرف در ساختار نظام به ریاضیات محوری

۱/۳/۳ ـ بازگشت تبدیل نسبتها به یک قانون شامل در ریاضیات محوری

۲ ـ بررسی تفاوت ریاضیات محوری و فلسفه

۲/۱ ـ تعریف ریاضیات به علم تبدیل کیفیات (به وسیله تبدیل نسبت آنها) به یکدیگر»

۲/۱/۱ ـ عدم امکان تبدیل کیفیت بدون تبدیل نسبت

۲/۲ ـ تعریف فلسفه به علم توصیف کیفیات (به وسیله حدود اقسام اولیه)

۲/۲/۱ ـ قدرت ایجاد التزامات قلبی و عدم توانائی قدرت تصرف به وسیله فلسفه

۲/۲/۲ ـ بیان سه مرتبه سنجش در سه مرتبه از ریاضی

۳ ـ لزوم استفاده از سه سطح ریاضی در عملیات ریاضی

۳/۱ ـ مشخص بودن واحد کمی در مرحله تبعی بکارگیری ریاضی

۳/۲ ـ حفظ نسبت خاص در مرحله تبعی بکارگیری ریاضی در مبنای ولایت

۳/۲/۱ ـ ؟؟؟ شدن و احراز نسبت (و نه بر عکس)

۳/۲/۲ ـ بکارگیری اعداد انتزاعی در نسبتهای خاص در ریاضیات تصرفی

۳/۳ ـ تغییر نسبتهای بر اساس یک قانون ریاضی، در ریاضیات محوری

۴ ـ بررسی تفاوت ریاضیات محوری و فلسفه امور

۴/۱ ـ فلسفه پیانگر استدلال برای اثبات امور

۴/۲ ـ خروج از فلسفه از مرحله پیدایش قانون (هر چند عام)

۴/۳ ـ همراهی تغییر موضوعات و تغییر معادلات کمی

۴/۴ ـ تعریف ریاضی به «علم بکارگیری سنجش در نسبت» در فلسفه ریاضی

۴/۵ ـ انتخاب مقیاس به واسطه انتزاع از یک نسبت ساختاری

۵ ـ «کمال ریاضی» در واسطه تصرف قرار گرفتن از ادراکات قلبی تا واحد کمی انتزاعی

۵/۱ ـ ریاضیات «ابزار مبتلا به»

۵/۲ ـ ریاضیات «ابزار جاری شدن ولایت»

۵/۳ ـ ریاضیات «وسیله سنجش برای تغییر وصف» (و نه توصیف)

۵/۳/۱ ـ منطق وسیله تصرف در توصیف

۵/۳/۲ ـ ریاضیات وسیله تصرف در نسبت تعریف شده برای مقاصد تعریف شده

۵/۴ ـ خلاصه معنای سه سطح ریاضی

۵/۵ ـ لوازم دسترسی به ریاضیات کامل

۵/۵/۱ ـ امکان بررسی جدی معنای زهد، اخلاص ـ اجتماعی با در دست داشتن سه سطح ریاضی

۵/۵/۲ ـ امکان بررسی جدی معنای پول اسلامی (نحوه گردش، اعتبار و توسعه آن) با در دست داشتن سه سطح ریاضی

پاورقی ـ امکان تجسد عینی محبت به اولیاء الهی در زمان ظهور امام زمان(عج) و عدم امکان آن در زمان نبی اکرم(ص)

۶ ـ معنای اصل بودن نسبت در معنای عدد

ـ مکانیزم تقوم

« بسم الله الرحمن الرحیم »

جلسه: ۴۰ تاریخ:۷۳/۲/۱۱

۱ ـ هر گاه تکرار واحد انتزاعی در ملاحظه نسبت‌ها و تبدیل آنها اصل قرار گیرد و تعریفش بر تکرار واحد انتزاعی بشود آن را ریاضیات تبعی می‌دانیم (زیاده و نقصان کمی)

۲ ـ در آن بخش که نظام و نسبت در ملاحظه ریاضیات به عنوان حد اولیه مطرح شود. یعنی زیاده و نقصان کمی به زیاده و نقصان کیفی برسد هر گاه بزرگ و کوچکی نظام موضوع تبدیل نسبت‌ها قرار گرفت ریاضیات تصرفی می‌شود و زیاده و نقصان معنای کیفی دارد.

در این بخش ریاضیات تبعی کاربرد دارد. یعنی نحوه نتیجه گیری و استنتاج از تکرار واحد تابع دستگاهی است که بزرگی و کوچکی نظام را تعریف می‌کند.

۳ ـ در ریاضیات محوری نحوه تغییر و بزرگی و کوچکی در نظام‌ها و نسبت‌ها تعریف می‌کند و از معنای گسترده شدن موضوعات و روابطشان صحبت می‌کند.

۴ ـ در شمارش اعداد در دستگاه ما (۱ و ۲ و ۴) ـ (۲ و ۴ و ۸) و (۴ و ۸ و ۱۶)

۱ ـ یک نسبت و حداولیه خاصی حاکم است حفظ نسبت می‌شود و حفظ واحد

۲ ـ معنای اعشارش تبدیل کردن به یک کل را می‌دهد

۳ ـ دارای حد است کمتر از نظام مشمول نمی تواند باشد و بیشتر از نظام مشمول نمی تواند شمارش شود. شمارش حد دارد.

۴ ـ حدها تبعیت از فلسفه می‌کند

۵ ـ درون ساختار واحد معنا دارد

اول اعدادی است ـ بعد از آن نسبتهایی که این اعداد در آن نسبتها به کار می‌رود (ساختار نسبتها) ـ چگونه نسبتها را تبدیل کنیم در اینجا باید هر عددی در مجموعه فلسفی آن باید تعریف شود یعنی با تصرف در خانه ۲۴ اوصاف خانه سوم یا هفته را کنترل می‌کنیم.

۶ ـ یک قانون حاکم برای تبدیل نرخ شتابها و تبدیل ساختارها ریاضیات محوری یک نظام تمام می‌کند یک قانون برای ساختارها و ایجاد نسبت بین نرخ شتابها (معادله بخش را به صورت یک قانون هم برای نسبت‌ها و موضوعات که درون آن کل تعریف می‌شود (اخذ یک نسبت از یک نظام به عنوان واحد و مجرد ساختن او و ملاحظه زیاده و نقصان کمی آن)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحیم ....

یادمان نرود که هیچ کدام از مفاهیمی را که معرفی می‌نماییم معنای جدا شدنی که به معنای انتزاع بریدن شدن، کنده شدن، مستقلاً دارای معنا بودن نیست یعنی ما درباره فاعل محوری، تبعی و تصرفی هم جایی که فرض استقلال مطلق برای آن شود که مفهومی داشته است انتزاعی باشیم که محکی از یک صفتی از اوصاف باشد که آن صفت از سایر صفات دیگر جدا باشد و در فرض جدا بودن هم وجود داشته باشد چنین چیزی نمی باشد. ما نمی‌توانیم هیچ صفتی را مطلقا بریده از سایر اوصاف، وجودی برای آن فرض کنیم و بعد از فرض وجود، آن را تلفیق و تألیف با یک امر آخری و یک اضافه آخری کنیم و از تألیف آن دو اسم آن را مرکب بگذاریم حداقل معنای آن این است که مفهوماً متقوم به غیر نیست و اگر مفهوماً حقیقت آن متعلق به حقیقت امر آخر نباشد و لحاظ داشته باشد باید لحاظ بالاستقلال در خارج آن هم یا شود یا نشود. در صورتی که نشود. طبیعتاً تألیف آن هم درباره خارج حلی نمی کند در صورتی که فرض لحاظ آن در خارج شود معنای اصالت شی را می‌دهد. بنابراین آنچه که به دنبال آن می‌گردیم اول باید معلوم شود که آن چیست؟ آیا معنای تفکیک، تفکیکی است که تجرید یک مفهوم را از مفهوم دیگر و استقلال آن را به نحو مطلق تمام کند؟! یا این نمی‌باشد.

اگر این نباشد آیا معنای آن این است که بالعکس آن تمام است یعنی هر چیزی از همان حیثی و به همان جهتی و به همان خصوصیتی که یک عنوان بر آن صادق است، همان عنوان دیگری نیز صادق باشد؟! می‌گوییم اصل این نحوه برخورد کردن ناشی از ملاحظه تجریدی است که تجرید را اعم از اینکه بر روی نفی بیاورید؛ یعنی دقیقاً این دو طرف قضیه‌ای است که یا عام کردن وجود و برداشتن حدود را نتیجه می‌دهد یا اثبات حدود و نفی کردن به اصطلاح اشتراک را معنا می‌دهد؛ یعنی این هیچ فرقی ندارد که بگویید تمام این ماهیات خیالی و وهمی است و وهم آن نیز وهمی و عدمی است و اصلاً وجود ندارد و یکپارچه است این مطلب عینی این است که بگویند که این عناوینی مطلقاً دقیقاً صادق است!! از اول کار سؤال این است که تقابل عناوین به چه نحوی پیدا می‌شود یعنی به عبارت دیگر سؤال از امر تفکیک در دستگاه اصالت ماهیت و اصالت وجود انجام می‌گیرد یا خود طرح سؤال و به ذهن آمدن سوال بر مبانی مثلاً اصالت فاعلیت انجام می‌گیرد. اگر بر مبانی اصالت فاعلیت انجام می‌گیرد معنای تفکیک شدن، تفکیک شدنی است که حقیقت آن متقوم به حقیقت غیر باشد و غیریت آن هم برآمده از تقوم باشد. تقوم غیر از وحدت حقیقی است. در تقوم، قوام هر یک به دیگری یعنی لحاظ اینکه دونیت متقوم هم لحاظ دو را می‌کند ولی نه لحاظ دویی که در اصالت شئ قابل طرح است و نه لحاظ وحدتی که در اصالت وجوده طرح است؛ یعنی در کنه مفهوم سؤال مطلب را ببرید و انتظار نداشته باشید که از یک سؤال دیگری که متناسب با یک دستگاه دیگری است اصلاً جوابی به دست آید. این اول قسمت بود. حالا می‌گوییم که بر فرض اینکه سؤال را بر می‌گردانیم بگویید نحوه تقوم ریاضیات تبعی به ریاضیات تصرفی و ریاضیات تصرفی به ریاضیات محوری چیست؟ یعنی مکانیزم تقوم را بخواهید نه تفکیک را چون تفکیک و تألیف، ترکیب‌سازی نیستند. اگر مکانیزم تقوم را از ما سؤال کنید می‌بایست آن را پاسخ بگوییم. ریاضیاتی که با انتزاع و تکرار واحد، واحد انتزاعی درست می‌شود و ملاحظه نسبت‌ها بر این اساس تمام می‌شود، هر چند نسبت‌های قابل تبدیل هم مشاهده شود. هرگاه متکی باشد تعریف آن برتکرار واحد (واحد انتزاعی) به آن می‌گوییم در این جا ریاضیات ما ریاضیات تبعی است و در آن بخش که تصرفی است

بخشی است که نظام و نسبت، حد اولیه ملاحظه آن باشد، تشریح آن به وسیله ریاضیات تبعی انجام بپذیرد ولی خود نسبت‌ها با یکدیگر گسترده شدن یعنی اضافه و نقصان آن، زیاده و نقصان آن از زیاده و نقصان کمی به زیاده و نقصان کیفی یعنی بزرگی و کوچکی ختم بشود نه به زیاده و نقصان کمّی. بنابراین زیاده و نقصان اگر کمّی شد، واحد آن انتزاعی شد با تکرار واحد عمل انجام گرفت «تبعی» است اگر در ریاضیات نسبت اصل شد و توسعه در نسبت درست شدن کل (یک نظام) و بزرگ و کوچکی نظام، موضوع تبدیل نسبت‌های آن قرار گرفت «تصرفی» می‌شود. در بخش تصرفی حتماً ریاضیات تبعی، کاربرد دارد ولی کاربرد آن تبعی است؛ یعنی نحوه نتیجه‌گیری و استنتاج از تکرار واحد، تابع دستگاهی است که بزرگی و کوچکی نظام را تعریف می‌کند ـکه برای این قسمت بعداً مثال خواهم زد. ریاضیات قسمت سوم که ریاضیات «محوری» است، نحوه تغییر بزرگی و کوچکی را در نسبت و نظام‌ها تعریف می‌کند و از معنای گسترده‌تر شدن موضوعات در روابط آنها صحبت می‌کند که ما آن را «ریاضیات محوری» می‌گوییم. حالا این را با یک مثال تطبیق می‌کنم. یک حادثه در تکنولوژی پیدا می‌شود، تنوع موضوعات مطلقاً تغییر پیدا می‌کند. با پیدا شدن حادثه استفاده از الکتریسیته دیگر در روشنایی موضوعاتی که طرح می‌شود صحبت از روغن برای روغندان چراغ و انباره چراغ و فتیله و وسیله روشن کردن آن به وسیله کبریت و... رها می‌شود بلکه صحبت از لامپ، سیم، کلید می‌شود و به جای پیچی که با آن فتیله را بالا و پایین می‌کردند از کلید برق صحبت می‌شود و به جای انباره چراغ از مولد به اصطلاح برق، دینام، توربین صحبت می‌شود به جای آن انرژی که می‌خواست بسوزد. در این جا دیگر صحبت از مثلاً انرژی است که می‌خواهد حرکتی را بوجود آورد که به اصطلاح آب باشد باد باشد، بنزین باشد هر چه باشد صحبت از انرژیی است که بخواهد این دینام را به حرکت در بیاورد. تعریف آن از مصرف انرژی برای برق دادن عوض می‌شود. در آن می‌گفتیم برای مصرف مثلاً خودش تبدیل شیمیایی پیدا کند در این جا می‌گویید شما این را بچرخان هر رقم که می‌خواهد باشد. یا به وسیله پا زدن بچرخاند، دینام دوچرخه را به وسیله پا زدن می‌چرخانند، لامپ دوچرخه روشن می‌شود. آب بچرخاند این را بچرخاند، اصلاً قبلاً معنای تبدیل انرژی مکانیکی به انرژی روشنایی نمی باشد حالا چرخیدن علت می‌شود. به هر حال از این نکته برگردیم. کلیه موضوعاتی که به وسیله پیدایش الکتریسیته پیدا می‌شود یک واحد دیگری دارد که این جا هم واحد است ولی تغییر در معنای مقیاس انتزاع شما پیدا می‌شود. حالا در این جا هم مثلاً فرض کنید مصرف برق که ماهانه برای روشنایی مثلاً صد کیلو وات یا مثلاً هزار کیلو وات است این دیگر با هزار لیتر روغن کرچک یا روغن زیتون یا روغن فلان که در انباره می‌ریختند و می‌سوزاندند فرق دارد. و مقیاس و ابزار این تغییر در مقیاس همراه آن پیدا شد. حالا در ریاضیات انتزاعی باز به کار گرفته می‌شود. نه این که به کار گرفته نمی‌شود ولی در یک مقیاس دیگری و در یک محاسبه دیگری و در یک نسبت دیگری. معنای واحد و معنای زیاده و نقصان کمّی آن با معنای زیاده و نقصان کمّی سابق کاملاً مختلف می‌باشد.

عین همین مطلب در معنای پولی که در کشور وجود دارد می‌باشد، با سه عباسی خرید می‌کردند حالا با ده تومانی هم مثلاً خرید می‌کنند. این سه عباسی که قدیم با آن خرید می‌کردند معنای کارایی اقتصادی آن در یک سطح خاصی تعریف می‌شد. حالا اگر کسی صد هزار سه عباسی هم می‌آورد می‌گفت می‌خواهم در عرض دو ساعت از تهران به مشهد بروم می‌گفتند نمی شود قدرت خرید یک چنین کاری را ندارد، می‌گفت من می‌خواهم به وسیله تلفن با مشهد صحبت کنم و هزار سه عباسی می‌دهم، می‌گفتند نمی شود. و امثال ذلک که مثالهای آن زیاد است. کلاً موضوعاتی که موضوع مبادله قرار می‌گیرد با تغییر مقیاس عوض می‌شود یعنی موضوعات جدید در روابط و شرایط جدید اجتماعی امکان قدرت، تعریف قدرت پیدا می‌شود. در این جا یک مثال در امور اداری و تشکیلاتی می‌آورم و رد می‌شوم. تعاریفی در حفظ احترام مؤمنین در سطوح مختلف است یک ریاست طلبی‌هایی در

بین زن‌ها مطرح است، چه کسی به من احترام چگونه گذاشت چه کسی احترام نگذاشت و هکذا... یک نحوه احترام هم در اداره بر روی بخش نامه‌ها مطرح است، در ترفیع‌ها

توزیع‌ها، اختیار دادن‌ها ایجاد ساختارها که یک باند یک نظام و ساختاری را درست می‌کند، قدرت خودش را شدیداً بالا می‌برد یا پایین می‌برد هر دوی آن سیاست است. هر دوی آن فرض الهی بودن و مادی بودن سرجای خودش دارد ولی اصلاً تعاریف و مفهوم آن و به عبارت دیگر نوع التذاذ آن مختلف است. نوع التذاذی که با این ریاست هست با این نحوه تغییرات در وجاهت هست با نوع التذاذی که در این نحوه تغییر در التذاذ به وجاهت و ریاست است فرق می‌کند. درست مثل همان سه عباسی است که شما صد هزار سه عباسی بدهید نمی شود که با یک سرعت دو ساعته فرضاً برای زیارت مشهد بروید و برگردید. کلاً تعاریفی که پیدا می‌شود و معنای توزیع قدرت که طرح می‌شود نمی تواند از نظام قدرت و مولد قدرت خارج باشد عیناً نمی تواند از مرحله قدرت هم خارج باشد؛ یعنی با چه سرعتی دارد تغییر می‌کند، نظام توزیع قدرت به قدرت دیگری و در چه جهتی است؟ یعنی محور، محور جهت و توسعه و به اصطلاح میزان سرعت تغییر نظام هست، مقیاسی که طرح می‌شود برای تغییر ساختار و جهت خاص و ارتقاء در جهت را نشان می‌دهد. این مقیاس قطعاً با مقیاسی که ارزیابی می‌شود نظام و مقیاسی که درون آن نظام مطرح است فرق دارد. مقیاسی که درون نظام طرح می‌شود مقیاسی «کمّی» است و زیاده و نقصان در آن معنی بزرگی و کوچکی را نمی‌دهد معنای زیاده و نقصان افزایش و کاهش به التزامی با لحاظ تکرار واحد، و معنایی که مجبور است این واحد، تابع آن باشد ساختار نسبت‌ها و معنایی که ساختار نسبت‌ها (که معنی بزرگی و کوچکی را دارد) مجبور است تابع آن باشد. معنای ارتقایی که در نسبت به جهت و میزان زمان و سرعتی که در عوض شدن نظام ساختاری طرح می‌شود، است. بنابراین ریاضیات در معنای دوم که فقط نظام را نشان می‌دهد و نسبت‌ها و بزرگی و کوچکی نظام را معنای زیاده و نقصان گرفته می‌شود به آن تصرفی می‌گوییم و در آنجایی که ابزارهای تصرف تغییر می‌کنند و حکومت بر بزرگی و کوچکی و سرعت تغییر ساختارها است محوری می‌شود. بنابراین علم تبدیلی را که پیدا می‌کنیم، تبدیل نسبت‌های مرکب‌ها به هم در کل، بازگشت به یک قانون باید کند که آن قانون، محور باشد. و در بخش تعاریف ما درباره هر بخش منوط به اینکه آن قانون در این مرحله چگونه عمل می‌کند، این ساختار تا در این موضوع خاص چه معادله‌ای داشته باشد؟ این معنای تصرفی می‌دهد. استفاده کردن از این معادله برای تغییر یک شیء هست و آنجایی که معنای «کمّی» آن را ملاحظه می‌کنید.

برادر نجابت: اگر بخواهید بگویید همه قانون‌ها باید به یک قانون برگردد، همان قانون فلسفه و ریاضیات فلسفه است ....

ج) تبدیل نسبت فقط فاصله‌ای که دارد این است که آنجا در ریاضیات به اصطلاح ...

برادر نجابت: فرض ریاضیات فلسفه باز ...

ج) فرض ریاضیات و فلسفه باید ...

برادر نجابت: باید بگوییم همه آن به یک قانون فلسفی عام برگردد.

ج) به یک قانونِ فلسفیِ عام در موضوعِ تبدیلِ نسبت که زیاده و نقصان در تبدیل نیست که تبدیل این کیفیت به کیفیت آخر است یا ابزار تصرف در کیفیات. از نظر ما ابزار تصرف در کیفیات را به آن علم ریاضی می‌گوییم که ابزارهای فلسفی تا مسلح نشود ...

س) این تعریف را یک بار دیگر بیان کنید.

ج) ریاضیات علم تبدیل نسبت کیفیات به یکدیگر است، که معنی زیاده و نقصان در اینجا به تبدیل اوصاف و تصرف در اوصاف تمام می‌شود که علم تصرفِ در کیفیات، علم تبدیل نسبت است. اگر علم تبدیل نسبت را نداشته باشید تصرف در کیفیات

نمی توانید کنید، تعریف را می‌توانید بدهید و کیفیات را اما تعریف غیر از تصرف است. فلسفه را علم تعریف و احکامی هم که دارد حکم تعریفی است یک حدود اولیه دارد و یک احکام موضوعیه و بر اساس آن حدود و احکام یک تعاریفی را می‌دهد و یک نسبت‌های حکمیه و توصیف‌هایی را تثبیت می‌کند و حکم آن حکم تصرفی نیست. از آنجایی که معنای ابزار تصرف را می‌دهد ریاضیات در عالی‌ترین مرتبه می‌شود که آنجا باید تبدیل وصف باشد نه توصیف وصف.

در آن صورت به نظر می‌رسد که اگر توصیف وصف مجهز به تبدیل وصف نشود فقط التزامات به اصطلاح قلبی می‌آورد یعنی قدرت تصرف ندارد و معنی عام محاسبه را هم به کار گرفتن سنجش در نسبت می‌گیریم. بر این اساس سنجش در نسبت‌های ساده، ریاضیات کمی را می‌دهد و موضوع آن زیاده و نقصان است، سنجش در نسبت‌های کیفی یعنی بزرگی و کوچکی نظام را می‌دهد، سنجش در تبدیل نسبت‌ها ریاضیات محوری را می‌دهد.

البته «لاریب فیه» که همیشه به کارگیری ریاضی به هر سه مرتبه سنجش مربوط می‌شود در نهایت اگر کسی از مرتبه تبعی به کار گیرد طبیعی است که واحدی را که به کار می‌گیرید یک واحد تعریف شده‌ای هست. حالا خودش مؤثر در تعریف آن باشد یا یکی دیگر. تا اینجا این مطلب روشن شد که اگر شخصی ریاضی را به کار می‌گیرد معنای به کارگیری را در تبعی به کار گیرد مثل بقال نمی شود که بگویید چون ریاضیات انتزاعی را با تکرار واحد به کار می‌گیرد ولکن واحد آن مشخص نیست. خیر. واحد حتماً مشخص است واحد را می‌گویید یا تومان یا کیلو است یا الی آخر ....

در آنجایی که ریاضیات مجرد را ملاحظه می‌کنند و هنوز واحدی برای آن ذکر نکرده‌اند مثلاً به بچه درس می‌داد ۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ ۴ـ ۵ ـ ... مفاهیمی است ریاضی نه اینکه مفهوم ریاضی نیست. البته در حال حاضر می‌دانید رسم است که حتماً برای بچه هم واحد را عینی مثال می‌زنند تا برای او روشن شود مثلاً پنج تا پرتقال، دو تا سیب سه تا نخ کبریت که با حفظ واحد برای آن مثال می‌زنند؛ ولی آن جایی که حفظ واحد هم مثال نزنند مفاهیمی است که به کارگیری از آن ممتنع است مگر اینکه با واحد تمام شود. وقتی واحد بخواهد برای آن معین شود همین که گفتید واحد، من می‌گویم همین که تغییر در واحد پیدا شود حتی معادلات باید عوض بشود یعنی یک توسعه بیشتری در آنجا لازم می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: لطفاً مطلب فوق را به شکل تطبیقی نسبت به ریاضیاتی که خودتان بیان می‌کنید را پیاده نمایید.

ج) یعنی به اصطلاح در مدل خودمان ببریم بعد درباره آن بحث کنیم. آنجایی که می‌گوییم ۱ ـ ۲ ـ ۴ و کلیه ارقام دیگری را که ذکر می‌کنیم که مثلاً فرض کنید می‌شود ۲ ـ ۴ ـ ۸ بعد فرض کنید می‌شود ۴ ـ ۸ ـ ۱۶ بعد همین طوری جلو می‌روید .... این‌ها مفهوم اولیه به کار می‌گیریم. ریاضیات انتزاعی که با تکرار واحدِ مفروضِ ذهنی به آنها واحد می‌دهیم ولی طرزی که اینها را به کار می‌گیریم.

برادر نجابت: در ساختار خاص؟

ج) در ساختار خاصی است که معنی اعشار آن معنی خاصی است تبدیل به یک کل می‌شود که بعد می‌گوییم بیشتر از این نمی شود به آن اضافه کرد، کمتر از این نمی تواند باشد. بعد شروع می‌کنیم می‌گوییم از ۱ که گفتید هر واحدی را که بخواهید فرض کنید مجبورید عدد دوم شما ۲ باشد نمی شود بگویید ۱، یک و نیم مجبورید عدد سوم شما چهار باشد نمی توانید بگویید که ۲/۵ ـ ۲ ـ ۱ یا ۳ـ ۲ و اینهایی را که ذکر می‌کنیم باید حفظ نسبت باشد؛ نسبتی که بین اول و دوم آن است حتماً معنای واحد آن باید از نسبت اخذ شود نه نسبت از واحد، نسبت اصل قرار گیرد.

(این قسمت ضبط نشده است)....

خانه دوم خانه‌ای نیست که بتواند، کمتر یا بیشتر از دو برابر خانه اول قرار گیرد. منزلت آن منزلتی است که نسبت آن نسبت بین او ۲ است. (البته اگر نرخ شتاب شما ۲ باشد)

بعد می‌گوییم عین همین نسبت درخانه سوم حفظ شود چهار شود عین همین نسبت باید درخانه‌های بعدی حفظ شود تا به ۲۷ برسد، بعد می‌گوییم اعشار این هم از سنخ خود این باید باشد و مثلاً باید ۳ به توان ۲۷ حرکت کند و به این عدد برسد. این عدد قفل می‌شود، و دیگر تعریف شما اضافه نمی شود. اینکه بگوییم قفل می‌شود، تبعیت از فلسفه می‌کند. حالا درباره تک تک آنها باید صحبت شود و اثبات شود آن حرف دیگری است. حرف ما دراینجا درباره این است که فرق بین بکارگیری ریاضی تبعی که مفهوم اعداد، یک، دو، چهار تا ۶۴ در هر سطح را معرفی می‌کند و نسبت آنها را با همدیگر و فرق بین ساختاری که در آن ساختار به کار می‌برید، این دو تا بحث است.

س) اسم ساختار را ریاضی می‌گذاریم، آن ساختار همین قوانین است که بیان نمودید (قانون ساختاری) فرض کنیم، ظرفیت نسبت عناصر.

ج) خیر. تبعیت می‌کند. یعنی معنای نرخ شتاب دو به ۲۷ ختم شدن و به ۷۶۰۰ ختم شدن معنای این عین آنها نیست، معنای مرحله دوم تصرفی این است که عین آنها نیست و غیر از آنهاست.

نسبت‌هایی را به تبع از آنها تمام می‌کنیم، یک ساختار نسبت‌هائیست، اول اعدادی است، دوم آن نسبت‌هایی که این اعداد را در آن نسبت‌ها به کار گرفته می‌شوند مثلاً اعداد، یک، دو، سه چهار را در مساحی این فرش به کار می‌بریده. درست است این فرش است که به شما اجازه نمی دهد که طول آن را با شش متر نشان دهید، به یک میزان شما را به مساحت و سطح خودش مقید می‌کند ولکن در عین حال معنای آن این نیست که آن سطحی را که می‌گویید عین خود فرش باشد. وقتی می‌گویید شش متر مربع است، معنای آن این نیست که این موکت نیست، مثلاً شش متر مربع زیلو با شش متر مربع موکت و ... با هم فرق می‌کند.

از ساختار نسبت‌ها یک قدم بالاتر می‌آیند و می‌گویند ما باید یک قانون ریاضی و تحویل دهیم و بگوییم که اگر این نسبت‌ها این طوری نبود و برای این که اینگونه شود چگونه می‌شود تبدیل را در ساختار وارد کند، وقتی می‌خواهد تبدیل را وارد کند باید هر عددی را که در هر مجموعه‌ای هست، برابر مجموعه فلسفی آن تعریف کند. یعنی آن ظرفیت، جهت، عاملیت یا محوری و الی آخر که در بحث خود دارید، باید به یک تعریف‌هایی ختم شود که آن تعریف‌ها تعریف‌های خاصی شود که صفت یک شیء را در نظام برای ما معین کند. کارائی آن را معین کند، میزان، قدرت و کاربرد آن را معین می‌کند. مثلاً می‌گویید این عدد برابر با این عدد قرار می‌گیرد دیگر در این نمی توانید تصرف کنید الا در صورتی که ریاضی را وارد تعریف سوم کنید. تعریف سومی که می‌کنید دیگر فقط ساختار تنها نیست نسبت‌های تبدیلی ذکر می‌کنید که وسیله تصرف شما می‌شود، به نظر ما سومی آن محوری می‌شود.

برادر نجابت: از نسبت‌های تبدیلی به عنوان نمونه ذکر کنید.

ج) به عنوان نمونه اگر گفتیم که سه تا عدد که در اینجا هست، هر گاه بخواهد در این سه عدد تغییر پیدا شود مثلاً اگر شیب آن معکوس باشد باید آخرین خانه از جای دیگر را تغییر دهید که شبی این برگردد و در خود این دیگر تصرف نمی کنید. به عنوان مثال سه تا خانه در مجموعه ۹ تایی و مجموعه ۹ تایی در مجموعه ۲۷ عضوی دارید می‌گویید بر روی خود این نباید کم و زیاد کنیم، مثلاً می‌گویند روی خانه بیست چهارمی کم و زیاد کنید و اثر آن را در این دهید و کنترل کنید، معنای آن این است که در خود این تصرف نمی کنید و برای آن نسبتی قائل هستید و می‌گویید با سبک و سنگین کردن آن طرف، این طرف سبک و سنگین می‌شود و موضوع عوض می‌شود.

س) [؟] قاعدتاً مبادی ریاضیات دارد که از مبادی نظری اینجا باید کسب کند. بسیاری از این بحثها داخل در مبادی ریاضی یعنی فلسفه ریاضیات نمی شود.

ج) قطعاً باید شود.

س) آیا بحث ریاضیات محوری اصولاً همان بحث فلسفی ریاضیات است؟

ج) خیر، فلسفه مادامی که به قانون تصرف تبدیل نشده باشد، فلسفه است.

س) فلسفه ریاضی را مطرح می‌کنم نه فلسفه عامی که هم در ریاضیات بکار گرفته می‌شود هم در سایر موضوعات دیگر.

ج) هرگاه بتواند قانون از فلسفه خارج است فرق بین فلسفه با محصول آن را همیشه این می‌دانیم که جایی در اثبات چیزی بحث می‌شود، آنجا را فلسفه می‌گوییم، جایی برای یک چیز تعریف می‌کند که حاصل آن استدلال است. شما حدودی و استدلالی بر اساس حدود دارید، و یک تعاریفی دارید که تعاریف و احکام را می‌گویند قانون است و این را به کار گیرید، این قانون کاربردی برای تصرف شماست یک قانون هم باشد گرچه عام، عام باشد دیگر به این فلسفه نمی گوییم.

س) حتی فلسفه ریاضی هم نمی گویند؟

ج) خیر. فسلفه استدلالی است نه به کارگیری، برای اثبات آن قانون حتماً فلسفه لازم است، ممکن است شأن فلسفی نسبت به مراتب مادون برای این قائل شوید. یعنی برای تصرفات داخلی خود استدلال کنید، با بکارگیری آن قانون که اسم ریاضی را در تبدیل نسبت، ابزار تصرف اطلاق می‌کنیم.

شما ریاضی را چگونه تعریف می‌کنید تا بگویند فلسفه ریاضی چیست؟ اگر فلسفه ریاضی را می‌خواهید تعریف کنید اول بگویید ریاضی چیست؟ اگر بنابر آنچه که بیان نمودیم ریاضی را علم تبدیل نسبت و تصرف در اوصاف و سنجش در نسبت باشد به آن ریاضی می‌گوییم، البته از اول پیدایش یک قانون دیگر به این قانون نمی توانید بگویید فلسفه ریاضی است. شما در تعریف ریاضی چه می‌گویید تا این فلسفه ریاضی باشد یا علم ریاضی.

س) وقتی تبعی وارد ساختار جدید می‌شود، آیا محاسبه آن عوض می‌شود یا ....

ج) محاسبه مقیاس عوض می‌شود، گستردگی دامنه معادلات آن هم بر حسب تنوع موضوعاتی که پیدا شده است عوض شد، یعنی نسبت‌ها و روابط آن هم عوض شده است. مثلاً محاسباتی که درباره برق داریم، اصلاً آن سنخ معادلات برای محاسبه حجم روغن‌هایی که در چراغ‌ها می‌کردند نیست، یعنی معنای مصرف برق، تنوع پیدا می‌کند. مثلاً مصرف برق برای اتو، پنکه و ... است اما مصرف روغن برای خنک کردن نداشتیم که چند لیتر روغن چراغ بیاوریم تا در این تابستان گرم خنک کنند.

تنوع موضوعات و تغییر مقیاس حتماً باید با هم باشد، در آن صورت اگر تنوع عوض شد، معادلات جدید طرح می‌شود که معادلات قبلی، قابلیت طرح نداشته است و معنای آن معادلات نظام تصرفی حاکم بر اوست؛ یعنی کاربرد ریاضی حاکم بر موضوعاتی است که در آن ساختار تنوع پیدا کرده است.

س) سنجش را در بزرگی و کوچکی بیان نمودید.

ج) بله، یعنی نظام، یعنی کل، به خلاف این که فرض تکرار واحد که در زیاده و نقصان می‌شود، بزرگی و کوچکی نیست، اضافه و کم شدن عددی انتزاعی است. گاهی می‌گویند یک، دو، سه، چهار، یک تومان، دو تومان .... من می‌گویم تا چقدر می‌گویند تا هر چقدر بشمارید می‌شود گفت. گاهی می‌گویند خیر. به ۷۶۰۰ میلیارد که رسیدید یک عدد هم نمی توانید اضافه کنید. حالا اگر کسی ساختار خود را کوچکتر درست کند، نظام را کوچکتر درست کند مثلاً به ۷ میلیون که رسید یک عدد هم نمی شود اضافه کرد، کس دیگری نظام کوچکتری درست کند که موضوعات در آن کوچکتر باشد، می‌گوید به هفت هزار تا که رسید

دیگر عددی نمی شود اضافه کرد. یا همین دستگاهی که داریم کوچکترین نظام شامل و مشمول ما ۷۲۹ تا است. تعداد عوامل متغیر آن در نظام شامل و مشمول ۷۳۰ تا هم نمی تواند باشد. بعد می‌گویید کوچکترین نظام مشمول ما به ۲۷ ختم می‌شود، دیگر به ۲۸ هم نمی شود، بعد می‌گویید تعریف فاعل در دستگاه ما به سه ختم می‌شود، چهار هم نمی شود.

پردار نجابت: قوانینی که می‌گویند محوری است

ج) خیر. قوانینی که تعریف می‌کنیم خود ریاضی را از این جهتی بیان می‌کنیم، که ریاضیات، کل، لحاظ کوچک و بزرگی است، نه لحاظ زیاده و نقصان.

حاج آقا صدوق: تصرفی است.

ج) خیر، صحبت درباره تعریف انواع ریاضی است نه اینکه خود این تعریفی را که می‌کنیم به عنوان یک عمل ریاضی باشد، در فلسفه ریاضی هستیم، اثبات اینکه می‌گوییم «ریاضی علم به کار گیری سنجش در نسبت است» در سه سطح، اسم این دیگر نه ریاضیات تصرفی است نه ریاضیات تبعی بلکه اسم آن فلسفه ریاضی است که ناشی از فلسفه ایمان است.

س) در آنجا که ساختار کل را تعریف می‌کنیم، طبیعتاً ساختار کل، تابع بزرگی و کوچکی کل است.

ج) برای کل ۲۰ خصوصیت ذکر کنید مثلاً می‌گویید باید حفظ نسبت بشود، باید نرخ شتاب آن اینگونه باشد. یعنی معرفی ساختار می‌کنید که همیشه در درون ساختار، واحد معنی می‌دهد؛ یعنی جایی نداریم که اینگونه نباشد چه در جامعه و چه ... هر جا که بگیرید همیشه درون یک ساختاری تعریف واحد می‌دهید، واحد انتزاعی آن همیشه تابع یک ساختار است.

س) تابع مقیاس است

ج) بدون مقیاس است که مقیاس آن حتماً درون یک ساختار تعریف می‌شود، یعنی «مقیاس» از یکی از نسبت‌های ساختاری انتزاع می‌شود، شما یک نسبت ساختاری می‌گیرید و آن را می‌برید و این را واحد می‌کنید، مثلاً می‌گویند سیب و پرتقال و متر و ... این یک واحد را از نظام بریدید، انتزاع از داخل خود نظام آن را هم بریدید. وقتی می‌گوییم انتزاع نسبت می‌شود، یعنی سیب یک نظام هست اگر آن را به لحاظ داخل آن نگاه کنیم جزء یک نظام است. اگر آن را به لحاظ کل ملاحظه کنیم، شما همه اینها را ندیده می‌گیرید، حتی بزرگی و کوچکی و همه اینها را حذف می‌کنید و یک عکس خاصی از آن می‌گیرید و می‌گویید این واحد یک، کیلو، متر و امثال آن همین است، در مثال ریاضیات باز به کار گرفتن سنجش در سه سطح تبعی، تصرفی، محوری.

عین آن را در «صرفه» می‌شود مشاهده کرد. و به ذهن می‌آید که صرفه را در مقیاس فعلی خرد و پس انداز می‌شود دید. در مقیاس روابط اجتماعی و ساختار و نسبت‌ها هم می‌شود «صرفه» را ملاحظه کرد، و صرفه را در نرخ تغییرِ ساختارها هم در آن جا می‌شود، یعنی همیشه نرخ تغییر ساختار نسبت به روابط ساختار و نظام ساختار محوری است، و صرفه در نظام ساختار باز تصرفی است. نسبت به صرفه در محصولات و موضوعات مطرح شده در یک ساختار، تصرفی است.

در اینجا مطلبی را بیان می‌کنم که ریاضی را با دقت بیشتری به فلسفه مان ربط دهد. معنای نرخ توسعه تمایلات و محبت‌ها، در این تغییراتی مشاهده می‌شود، حالا چه حرص نسبت به دنیا و حساسیت نسبت به دنیا باشد، چه پیدایش علاقه شدید و عشق و ایثار نسبت به حقایق عالم باشد که باز در هر کدام از اینها در یک نرخ شتابی که باید برای آن ملاحظه کنید، یعنی سرعت تغییر ساختاری، باز یک ساختارهایی مشاهده می‌شود که یک نظامی از تکالیف و ادراک از وظایف برای شخص می‌آورد که باز آن ساختار حاکم و تصرفی است نسبت به موضوعاتی که تکلیف قرار می‌گیرد. موضوع مبتلا به در زهد و تقوی یا در طغیان و عصیان، علی هذا که نگاه کنیم معنای گناه و صواب و اطاعت و عصیان و مبتلا به، بریده شده از توسعه‌ای که در حالات از نظر محور و سطح تغییرات ساختارها و نظام حساسیت‌هاست و بریده از روابطی که در آن رابطه این موضوع و مبتلا به واقع شده، ابداً بریده نیست؛

یعنی صورت نماز، قالب نماز مثل واحد تومان، در سه تای آنها به یک صورت دیده می‌شود ولی حتماً باید بدانید این نماز تابع یک مرتبه از درک ذهنی و یک مرتبه از درک حالت‌های فرد و حتی در یک مرحله از تاریخ قرار گرفته است که نمی شود اینها را از همدیگر برید و خیال کرد که نماز در اول اذان مبتلا به همه ماست معنای ادراک از مبتلا به در همه سطوح حتماً تفاوت می‌نماید.

بنابراین معنای اخلاق فردی و اخلاق و حساسیت نسبت موضوعات در ملاحظه ریاضیات کم منفصلی که به آن کمیت انتزاعی می‌گوییم چیست؟ معنای اخلاق در اینجا چیست؟ اگر معنای اخلاق در اینجا روشن گردد معنای پول اسلامی و تبدیل کردن آن به واحد کمّی اسلامی، نسبت به عشق و محبت عرفانی مشخص می‌شود. بنابراین هرگاه ریاضیات بتواند از ادراکات قلبی عرفانی یا الحادی تا واحد کمی انتزاعی (تبعی)، در تصرف واسطه قرار گیرد سیکل و مجموعه آن کامل گشته است.

یعنی ابزار تصرف در عینیت را به دست موحد یا کافر داده‌اید. و هر گاه نتواند این کار را بکند معنای آن این است که شما از زیر چتر به ریاضی برخورد می‌کنید نه اینکه از بالای چتر باشد.

اگر علم محاسبه از بالا بدست شما باشد نبایست بگویید که نمی شود اخلاص را کمّی کرد. خیر. آنها کفر را کمّی کرده‌اند و درجات مختلف کفر و کارهایی که می‌کنند را کمّی کرده‌اند و بدین وسیله جامعه بشری را مورد تصرف خود قرار می‌دهند.

س) اگر معنی کمی کردن این باشد که ما کیفیت را بخواهیم تبدیل به کمّیت کنیم نشدنی است. یعنی بخواهیم ۲ مقوله جدا از هم را تعریف کرده و یک مقوله را تبدیل به مقوله دیگری کنیم و الا اگر آن چه در عالم واقعیت دارد کیفیات با تناسب به یکدیگر هستند.

ج) احسنت! و تصرف در تناسبات.

س) نه اینکه کمّیت هم در عرض کیفیت داریم. کمّیت نیست. کمّیت در واقع تناسبات کیفیت به همدیگر است و کیفیات تعیناتی نیستند که امکان تبدیل را نداشته باشند. یعنی خود کیفیات به ماهیات متباین تعریف نمی شوند.

ج) و به همدیگر قابل تبدیل هستند. یعنی مثل یک انرژی که قائل هستید می‌توان آن را تبدیل به انرژی دیگر کرده و متقابلاً چنین عمل نمود

س) یعنی در واقع فاعلیت هستند و روابط آنها نیز عوض می‌شود و کارآئی آنها تبدیل شود.

ج) احسنت! حال من مثال ساده آن را در امور می‌زنم. می‌شود تکلیف انسان در حین تزاحم نسبت به انجام یک تکلیف عوض شود. مثلاً نماز اول وقت یا حتی در آخر وقت برای کسی که نفس محترمه‌ای را در خطر می‌بیند حرام می‌شود؛ یعنی یک کیفیت تکلیف به مبتلا به دیگری به کیفیت تکلیف دیگر تبدیل می‌شود. این تغییر «مبتلا به» و حکومت بر توسعه مبتلا به ابزار کمّی لازم را خواهان است و اگر نداشته باشید هم معنی تصرف و حکومت برای محدث آن ساختار و موضوعات خواهد بود برای آن کسی که در دست او ابزار تغییر ساختارها هست.

یعنی ولایت نمی تواند جاری شود مگر با ریاضیات متناسب آن. البته بدون ریاضیات می‌توانید بگویید که ما در حرکات کلی جامعه تصرف می‌کنیم که معنای آن این است که باز در آنجا هم یک تغییر نسبت را ایجاد می‌کنید ولی معادلات جریان آن تغییر نسبت تا خرد آن را ندارید و تا آن را نداشته باشید طبیعی است که نظام در بقیه قسمتهای آن از دست شما خارج شود.

یک خلاصه کلی این است که ریاضیات وسیله سنجش است و هدف آن هم تصرف است آن هم نه تصرفات توصیفی بلکه تصرف در تغییر وصف می‌باشد. و اما تصرف در خود توصیف به وسیله منطق به وجود می‌آید که مثلاً توصیفی داشتید به اینکه اسم این شیء خط کشی است که اگر با یک مبنای منطقی دیگر بیائید یک اسم دیگری پیدا می‌کند که دارای کارآیی‌های

دیگری خواهد بود که یکی از کارآیی‌های آن، معنای خط کش بودن است. البته در کاربرد خط کشی آن به عنوان مثال بیان می‌کنیم که شما اگر کاغذ را از صفحه نوشتن بردارید دیگر معنای خط کشیدن بدین معنی را نخواهید داشت و حتی اگر درسفارشات بخواهد یک خط افقی نیز رسم شود سفارش را به کامپیوتر می‌دهید و آن هم برای شما این کار را می‌کند چرا که آن جا شما با حروف و دکمه‌هایی کار دارید. لذا معنای خط کشیدن روی کاغذ نیز عوض می‌شود.

پس در اینجا می‌خواهیم این مطلب را بیان کنیم که هر گاه بخواهند اصل توصیف را مورد تصرف قرار دهند بایست سراغ منطق بروند. منطق و فلسفه و نظامی که صحبت می‌کنید که نظام کلی تر هست، آن است که اصل توصیفات را زیر و زبر می‌کند یعنی نظام تعاریف برای شما می‌آورد؛ حال تعاریف تعاریف، اصول باشد یا کلامی یا ... فرقی نمی کند.

گاهی شما می‌خواهید در آن چیزی که تعریف شده است تصرف کرده و آن را تبدیل به چیز دیگری کنید. حال کنترل کنید یا هدایت، یعنی تصرف در نسبت تعریف شده برای مقاصد تعریف شده کنید که این دیگر بخش ریاضی است. حال تصرف در این نسبت تعریف شده برای رسیدن به یک اوصاف تعریف شده دیگری که می‌خواهید وضعیت موجود را تبدیل به وضعیت مطلوب کنید این ریاضیات شما که علم سنجش و ملاحظه نسبت و تصرف در این نسبت‌ها می‌باشد دارای ۳ سطح است:

سطح محوری دارد که بایست یک قانون حاکم برای تبدیل سرعت و تبدیل ساختارها داشته باشد. و سپس بایست یک قانون برای ساختارها و ایجاد نسبت بین سرعت‌ها داشته باشید و یک قانون هم بایست برای نسبت‌ها و موضوعاتی که درون آن کل تعریف می‌شود داشته باشید.

س) (اگر ممکن است مقداری بر روی این قسمت توضیح دهید محوری آن، قانون حاکم بر سرعت است...

ج) احسنت! که ساختارها را تغییر می‌دهد و دوم تبدیل نسبت‌های درونی یک ساختار است که معادله یک بخش را به صورت یک نظام تعریف می‌کند. سوم موضوعات درون یک نظام یعنی اخذ یک نسبت از یک نظام به عنوان واحد و مجرد ساختن آن و ملاحظه زیاده و نقصان کمی آن است. زیاده و نقصان کمّی بعلاوه زیاده و نقصان کیفی که نظام می‌شود به علاوه زیاده و نقصان در سرعت، مجموعه آن‌ها ریاضیات را تحویل می‌دهد. ابتدائاً زیاده و نقصان را معنی کمّی و تجریدی می‌کنید و دوم آن را معنی کوچکی و بزرگی و نظام و روابط و سومی آن را معنی تغییر نظام‌ها می‌نمایید.

به نظر ما در تعریف ریاضی تا به حال

س) پس این ۳ مرحله مرحله محاسبه زیاده و نقصان ....

ج) بزرگی و کوچکی، عظم و صغر و سرعت و بطئ است. البته سرعت و بطء را در اوصاف ساختاری یعنی در نرخ شتاب به کار می‌برید نه اینکه سرعت و بطء را در شکل ساده آن به کار برید چرا که در شکل ساده آن قابل لحاظ است.

س) اینکه بیان می‌کنید سرعت و بطء....

ج) در تغییر ساختار و تغییر کل یعنی نرخ شتاب. البته بطء در آنجا معنی ندارد و بایست آن را توسعه در یک جهت خواند.

به نظر من عین همین هم شاید بتوان تعبیر کرد ـ هر چند مطلبی است که بایست روی آن دقت شود ـ به اینکه درباره زهد و هوی و تقوی همگی عین همین است. ممکن است کسی در امور جزئی سراغ تقوی نرود و معمولی زندگی کند، نه اینکه بی‌تقوی است بلکه اهل ورع نیست و اهل ورع درجه دوم یا سوم است. اگر ادراک و معرفت را دخیل در ثواب طاعت بدانیم چه بسا معرفتی را که این شخص دارد را ضرب در آن عمل کوچک او شود استحقاق ثواب یا عصیان را دارد و هیچ فرقی هم نمی کند. یعنی اگر ادارکات کسی در حد ادراک نظام بود و خدای نخواسته غفلت داشت شهوات او در سطح نظام طرح می‌شود.

ج) بالاتری را به اولی می‌دهند تا ثواب ... از آن روایت البته استناد کنیم به روایتی که خدمت امام آمد و گفت کیف عقل، گفتند عقل او چقدر است. معرفت را گاهی به ارتباطات روحی معرفی می‌کنید و گاهی می‌گویید موضوع ارتباطات روحی چیست؟ مثلاً دعا جهت حضرت حجت(ع) می‌کنید یا آرزوی زیارت او را دارید، نسبت به چه موضوعی؟ دعا که می‌کنید حضرت را از چه نظر در ناراحتی می‌بینید؟ از اینکه مثلاً حق مرا ضایع کردند حضرت باید خیلی ناراحت باشد یا از اینکه، اسلام واقعاً به منزله یک کالبد که کانه به یک معنا شاید صحیح باشد که اگر بگوییم علاقه آدم به شی، طبیعتاً هیچ چیز نزد حضرت ولیعصر(عج) علاقه مندی بیشتری از عبادت خدا نیست و این شؤون مختلف اطاعت از خدا اسلام می‌شود کلمه توحید شؤونِ مختلفِ عبادتِ خداست، بعد این زجری را که حضرت تحمل می‌کنند ازاینکه کلمه کفر و طغیان و عصیان سراسر عالم به شؤون مختلف وجود دارد که بویی از آن به دماغ ما می‌خورد یعنی همین حرفی که می‌گویم ریاست طلبی شکل‌های زنانگی دارد و بچه‌گانه که بر سر عروسک یا ماشین دعوا می‌کنند که برای ما مضحک است تا شکل‌های پیچیده اداری و در سطح توسعه یافته. و حالا اینها در آن شکل اصلی خداوند عصیان می‌شود، به اصطلاح شدت‌های روحی نظام یافته این و مقابل آن تحمل چه چیزی را حضرت می‌کند و چه چیزی را از خدا آرزو دارد. مثلاً ادراک از این مطلب شریف «یملاء الله ارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» ما معنای جور و ظلم را در یک شکل می‌فهمیم ولی در سطوح مختلف معرفت معنای آن فرق پیدا می‌کند.

بنابر، این مطلب به ذهن می‌رسد. مثلاً معنای دیگر اینکه در مورد زهد سازمانی و زهد اجتماعی فکر کردند یک معنای اخلاقی جدی می‌شود همین طور که درباره پول اسلامی فکر کردند، بعضی فکر می‌کنند بعد از طلا شدن پول اسلامی می‌شود در حالی که طلا و نقره هم دست معاویه ملعون هم بود. پول چه به نحو گردش که می‌تواند کند و چه به نحو اعتباری که می‌تواند کند پول الهی می‌شود و چه نحو توسعه یعنی کدام کمّیت در کدام ساختار در کدام جریان توسعه.

ممکن است عده اشکال بکنند که زمان رسول الله (ص) هم از کفار ابزار می‌خریدند مثل شمشیر و طلا و نقره و هم لباس. سؤال مهم این است که صحیح است که بگوییم آن زمان دوره غیبت حق است ولو ظهور بزرگ‌ترین ولی عادل یعنی شما حتماً نمی‌توانید بگویید زمان رسول الله(ص) حکومت معنوی و ظاهری اسلام متحداً حضور داشته ولو حضرت حضور داشته‌اند. آن چیزی که شما برای زمان ظهور مبارک حضرت حجت(عج) می‌خواهید در قلب نمی شود مردم را به آن تکلیف کرد در قلب آن تاریخ، قابلیتِ تکلیف ندارد نه اینکه ـ استغفرالله ـ رسول الله(ص) نمی‌تواند رسول باشند. بله. رسول هستند ولی تاریخ تحمل آن نحوه ولایت را ندارد که به نظر ما می‌رسد زمان ظهور حضرت ولیعصر(عج) تحمل آن نحوه ولایت را دارد. این است که نحوه توسعه نظام حساسیت‌ها و ادراک‌ها و اعمال و اعمال اجتماعی به منزلتی می‌رسد که قابلیت پیدا می‌کند که آن محبت‌ها در کیفیت‌های متجسد خارجی ظهور پیدا کند، قابلیت پیدا می‌کند که آن محبت‌های سلمانی در کیفیت‌های خارجی عینی ظروف و البسه و ابزارها و مصنوعات بشر، نمود و ظهور پیدا کند که به‌نظر ما این مسئله مربوط به رشد تاریخی یک مرحله نسبت به مرحله دیگر است.

س) مقیاس ریاضیات عوض می‌شود.

ج) معنای مقیاس یعنی در ساختار اصلاً نسبت‌ها به صورت کوچک و بزرگی دیده می‌شود نه اینکه کم و زیاد و نقصان، بر اساس واحد؛ یعنی ساختارها و نسبت‌ها را با همدیگر ملاحظه می‌نمایند. یعنی واحد آن همیشه تبعیت از نسبت می‌کند نه نسبت از واحد، در مرحله پایین پایین واحد [؟] است، در یک مرحله که بالا می‌آییم دیگر واحد اصل نیست در تعریف نسبت، نسبت اصل است در تعریف واحد.

لذا بزرگ و کوچکی در تعریف کم و زیادی اصل می‌شود نه کم و زیادی در بزرگی و کوچکی. توسعه و وحدت نسبت مطرح است یعنی شما ملاحظه می‌نمایید وقتی می‌گویید ۱، ۲، ۴ وقتی از موضع نسبت‌ها صحبت می‌کنیم می‌گوییم عدد یک به نسبت تعریف می‌شود نه اینکه نسبت تعریف می‌شود به یک.

س) ۴یک یعنی یک دوم این و ۱/۴ آن

ج) به معنای دقیق‌تر آن یعنی اینکه حفظ شدن نسبت، وحدت نسبت است که می‌گویید این جا یک بگذار و اینجا کمتر از ۲ نمی توانی بگذاری، آنجا کمتر از ۴ نمی توانی بگذاری می‌گویند چرا؟ می‌گوید چون نسبت به هم می‌خورد، وحدت نسبت به هم می‌خورد، با یک نرخ باید حرکت کنیم یعنی یک نرخ داشتن، یک ساختار داشتن در اعشار آن گرفته تا اعداد صحیح آن. نباید اعشاری گفت بلکه باید گفت همان توسعه نسبت.

اصل می‌شود در اینکه چه عده‌هایی را باید بگذارند یعنی نسبت‌ها در تعریف کمیت‌ها اصل می‌شود و کمیت‌ها به تبع تعریف می‌شوند به خلاف ریاضیات تبعی که کمّیت‌ها اصل هستند که تعریف شوند نسبت‌ها به وسیله آنها .

س) چگونه نسبت به وسیله عدد تعریف می‌شود.

ج) در آنجا می‌گویند ۱، ۲، ۳، ۴ بعد می‌گوید ۴ چه نسبتی با یک دارد؟ می‌گویید ۴ برابر است. ۳۶ چند برابر ۶ است؟ ۶ برابر است. بنابه اینکه واحد داشته باشید می‌گویید این ۶ برابر است یعنی چند برابر بودن و چه نسبتی داشتن در زیاده و نقصان بر اساس واحد اصل می‌شود، واحد انتزاعی شما ملاحظه می‌شود یعنی کلیه محاسباتی که در ریاضیات کمّ منفصل به کار می‌رود اینگونه است، آن جا یک ساختار به وجود می‌آید.

س) در ریاضیات ساختاری هم واقعاً عدد به این معنی و نسبت به این معنی را داریم یا نه؟

ج) به این معنی دارید نهایت اینکه نسبت اصل در این است که چه عددی را باید بگذارید یعنی این خیلی فرق دارد که عدد به معنای تابع و ابزار به کار گرفته شود یعنی عدد زبان تعریف نسبت شود عین اینکه شما مثلاً بگویید این شعر را معنی کن ولی حروف وسیله می‌شود که احیاناً وقتی می‌خواهی معنا کنی دیگر خود حروف را نمی‌شمارد بگویید چند تا هست. مثلاً چند تا اسم هست پس چند تا سین بیاور، مفاهیم دیگر اصل می‌شوند؛ یعنی از ابتدا ادبیاتی را که دارید حروف، اصل هستند تا قبل از ترجمه. به ترجمه که رسید مفاهیمی که می‌خواهد برود به زبان دیگر برود، اصل می‌شود، حروف را تابع می‌شود. حالا از محوری در همان کیفی بخواهیم مثال بزنیم می‌گوییم وقتی شما منطق را عوض می‌کنید، مفاهیم عوض می‌شود، مفاهیم تعاریف جدیدی را دارد، تعاریفی را که قبلاً نداشته است. این تعاریف جدیدی را که دارید دیگر دو تا کار در اینجا انجام گرفته نه فقط حروف کنار رفته مفهوم جهت ترجمه آمده است، مفهوم هم کنار رفته، یک توسعه مفهوم آمده است یک محور دیگری برای تغییر پیدا کردن اصل قرار گرفته است یعنی یک مبنای دیگری آمده است. بر اساس این مبنای مفاهمه و به عبارت دیگر یک توسعه‌ای در نیازهای شما پیدا شده، یک توسعه‌ای در حساسیت‌ها پیدا شده است که یک سلسله روابط و مفاهیم دیگری با یک سلسله روابط دیگر لازم است، یعنی یک سلسله موضوعات مفهومی دیگری در اینجا پیدا می‌شود، مثل در همین مثال که در پاورقی می‌گوییم عین اینکه وقتی الکتریسیته می‌آید دیگر موضوعات کاربردی دیگری دارید غیر از موضوعات قبلی. نمی گویم روشنایی ندارید ولی دیگر چراغ گردسوز، منبع و فتیله و دسته فتیله ندارید موضوع شما منحصر به روشنایی نیست سرما، گرما، انتقال و امثال ذلک کارها مثلاً در وقتی که الکتریسیته ندارید بگوییم که رختشویی را روغن چراغ انجام دهد معنا ندارد و لکن وقتی برق دارید می‌گویید لباسشویی، یخچال و امثال ذالک داشته باشیم. بنابراین ریاضیات تبعی در هر سه جا هست ولی نحوه بکارگیری آن حتماً فرق می‌کند. ریاضیات تصرفی که نسبت‌ها هم هست حتماً هست. آن وقت اگر کسی غافل باشد، نداند چه کار می‌کند حتماً یک

مقیاسی را در عینیت به کار می‌گیرید و چند نداند کسانی یک کارهایی کردند که این مقیاس فعلاً مقیاس اندازه گیری شده است؛ مثلاً کسی می‌رود کیلومتر برق را می‌شمارد و می‌گوید امسال مصرف برق ما این قدر بوده، این قدر تومان بوده است، او نه توجه دارد به اینکه یک عده قانون برای قیمت برق، گذرانده‌اند بر این حاکم بوده‌اند اگر آنها نظرشان را تغییر دهند لازم نیست که این قدر پول دهید یا کمتر یا بیشتر می‌دهد، نه متوجه هم است کسانی بودند که یک صنعتی کردند که این شماره در اینجا می‌افتد، او فقط می‌گوید پول برق این ماه مثلاً شد ۳۰۰ تومان یا ۳۰۰۰ تومان دیگر به نظرش می‌رسد همه اینها بریده است و مربوط به یکی است این چقدر روشن کرده است نه اینکه نیست ولی جای دیگر یک تعریف دیگری شده است که شما به صورت تبعی یک حرفی می‌زنید.

«والسلام»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۴۱) تاریخ: ۷۲/۲/۱۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

بررسی مراحل تصرف کلی، برای ایجاد تعادل (جدول گزینش)

«فهرست»

۱ ـ شروع تصرف (برای ایجاد تعادل) از بزرگترین عدد (محوری ترین وصف) در نظام شامل و نظام مشمول

۱/۱ ـ لزوم تصرف در حور جهت‌گیری برای ایجاد تغییر در جهت

۱/۲ ـ امکان ایجاد تغییر در ردهٔ دوم نظام شامل و مشمول بعد از تصرف در بزرگتر

۱/۳ ـ شروع تصرف از جدول ۲۷ نظام شامل، و خانه ۲۷ نظام مشمول

۲ ـ لزوم تصرف در محوری ترین وصف دومین مجموعه ۹ عضوی در مرحله دوم تصرف

۲/۱ ـ تبعیت فاعل تصرفی از فاعل محوری پشتوانه فلسفی این نحوه تصرف

۲/۲ ـ تصرف در ۹ وصف مربوط تولی بعد از تصرف در ۹ وصف مربوط به ولایت

۳ ـ متقوم شدن «تصرفات» بعد از طی دو مرحله تصرف (در اوصاف ولایت و تولی)

۴ ـ انجام اولین تصرف در عدد ۶۴، دومین تصرف در عدد ۳۲ و سومین تصرف در عدد ۱۶

۴/۱ ـ ۶۴ عدد اولین وصف ظرفیت، ۳۲ عدد اولین وصف جهت، و ۱۶ عدد اولین وصف عاملیت است

۴/۲ ـ مرحله اول تصرف در ولایت سیاسی مرحله دوم تصرف در ولایت فرهنگی و مرحله سوم تصرف درولایت اقتصادی است

۴/۲/۱ ـ «ظرفیت» اگر قید اول قرار گیرد به معنای ولایت است

۴/۳ ـ اولین مرحله تصرف در اعداد مربوط به شاخص ترین ولایتهاست

۴/۴ ـ حکومت عدد ۳۲ مربوط به اولین وصف جهت ومحکوم بودن عدد ۳۲ مربوط به دومین وصف ظرفیت، علت مقدم دانستن عدد ۳۲ مربوط به جهت

«٢»

« بسم الله الرحمن الرحیم »

جلسه: ۴۱ تاریخ: ۷۲/۲/۱۸

:

۱ــ شروع تصرف (برای ایجاد تعادل) از بزرگترین عدد (محوری ترین وصف) در نظام شامل ونظام مشمول

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این جلسه پیرامون این مطلب می‌خواهیم بحث کنیم که اگر موازنه مطلوبی را که ذکر می‌کنیم وجود نداشته باشد کار را چگونه باید آغاز کرد؟ آیا باید از بیرون کوچکترین نظام شامل و مشمول را ملاحظه کنیم؟ آنچه که مسلم است این است که باید دو تغییر را همزمان انجام دهیم، یک تغییر در داخل بزرگترین عدد مطلوب که آن عدد در داخل نظام شامل منزلتی دارد و دومین تغییر در بزرگترین عدد مطلوب در نظام مشمول یعنی باید تغییر را از این دو جا آغاز کرد.

۱/۱ ــ لزوم تصرف در محور جهت گیری برای ایجاد تغییر در جهت

البته شاید سؤال شود که چرا باید تغییر را از این دو جا آغاز کرد؟ در جواب باید گفت که برای اینکه بتوان سیری برای برگرداندن جهت‌ها تصویر کرد، باید ابتدا تغییر از آنجایی شروع شود که محور جهت‌گیری می‌باشد.

۱/۲ ــ امکان ایجاد تغییر در رده سوم نظام شامل و مشمول بعد از تصرف در بزرگترین عدد

همچنین باید توجه داشت که اگر تغییر از بزرگترین عدد نظام شامل و مشمول آغاز شود این امکان بدست می‌آید که بعداً بتوانیم رده دوم نظام شامل و مشمول را تغییر دهیم.

۱/۳ ــ شروع تصرف از جدول ۲۷ نظام شامل، و خانه ۲۷ نظام مشمول

به عبارت دیگر سیر تغییرات اینگونه می‌باشد، که اولین تغییر از جدول بیست و هفتم نظام شامل و از خانه بیست و هفتم نظام مشمول آغاز می‌شود.

۲ ــ لزوم تصرف در محوری ترین وصف دومین مجموعه ۹ عضوی در مرحله دوم تصرف

در دومین تغییر باید بررسی کرد که آیا باید از بزرگترین عضوهای نظام شامل و مشمول یعنی ۹ تای اولی و ۳ تای اولی از آن ۹ تا تغییر را آغاز کرد؟ و یا اینکه باید به صورت دیگری عمل کرد؟ آنچه به نظر می‌رسد این است که باید ابتدا اولین از ۹ تای دوم از نظام شامل و مشمول را تغییر داد و سپس اولین از ۹ تای سوم را تغییر داد.

۲/۱ ــ تبعیت فاعل تصرفی از فاعل محوری پشتوانه فلسفی این نحوه تصرف

البته در توضیح اینکه چرا باید در دومین تغییر اینگونه عمل کرد باید گفت که ما در توسعه از نظر فلسفی تولی را فرع بر ایجاد ولی در مرحله اول دانستیم. و برای ایجاد ولی که نقشی محوری دارد شأن قائل شدیم به اینکه در اولین مرتبه حتی اگر فاعل تصرفی هم داشته باشد فاعل تبعی ایجاد می‌کند.

و به عبارت دیگر ما از قبل پذیرفته‌ایم که ابتدائاً در یک سطح، فاعل تصرفی مقهورِ قدرتِ فاعلِ محوری می‌باشد، یعنی فاعل تصرفی به یک نسبت چه بخواهد و چه نخواهد حتماً تبعی خواهد بود. و به عبارت واضح‌تر بدین معناست که به یک نسبت سعه امکانات را برای محور قرار بدهد و ضیق کند مگر آن که در راه او حرکت کند. البته باید توجه داشت که وقتی امکانات اینگونه قرار داده شوند یک معنای جبر تبعی ایجاد می‌شود، یعنی وقتی آن امکانات را با نبود آن مقایسه کنید پذیرفتن یک چیزی در

آن طرف می‌باشد، یعنی موازنه را حل می‌کند. بنابراین عین همین مطلب در آینده پیرامون الگوی گزینش خواهیم گفت: که ما ابتدائاً در مرحله اول سراغ شاخصه‌هایی خواهیم رفت که عبارتند از شاخصه‌های مدل شامل از نه تایی که عدد بزرگترین آن هست و ۲۷ تایی که عدد بزرگترین آن هست. البته رئوس داخل این را هم ۹ تا اول، دوم، سوم، به ترتیب قرار می‌دهیم و در بیرون هم دسته‌بندی که شده بر روی رئوس این ۳ قسمت است. مجدداً در مرحله دوم دوباره رئوس مرحله ثانی را گزینش و تغییر می‌دهیم؛ یعنی از ۹ تا ۳ تا را رها می‌کنیم و سراغ ۳ تای بعدی که تصرفی‌ها هستند می‌رویم. البته در درون تصرفی‌ها هم ابتدا سراغ محوری‌ها می‌رویم، و در محوری‌ها هم ابتدا محوری مربوط به سیاست و سپس محوری مربوط به فرهنگ و در آخر محوری مربوط به اقتصاد را بررسی می‌کنیم. البته اگر سیر را روی جدول ترسیم کنیم آسان‌تر قابل فهم می‌باشد.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی اول یکم، دهم، نوزدهم و بعد مهم سوم، دوازدهم و بعد بیست و یکم باید تغییر کنند.

ج) بله. همین طور است. به عبارت دیگر، بعد از تغییر این شاخصه‌ها شاخصه‌های دیگر بالطبع امکان این را پیدا می‌کنند که متأثر شوند؛ یعنی در مراحل اول، تغییر در سطوح عالیه، در مراحل آخر تغییر در سطوح نازله صورت می‌گیرد.

س) [۹] مربوط به ظرفیت است بر روی اولی فقط دست بگذاریم.

ج) به آن اولی آن که ۶۴ دادید، مثلاً در آن ۲۷ تایی که دارید، ابتدا در نظام شامل بر روی آن که منزلت آن منزلت ولایتِ اصلیِ سیاست است دست می‌گذارد سپس سراغ ولایتِ اصلیِ فرهنگی، ولایت اصلیِ اقتصاد می‌روید. و در سطح بعدی تغییر از ولایتِ فرعیِ سیاسی، ولایتِ فرعیِ فرهنگ و ولایت فرعیِ اقتصاد آغاز می‌شود.

۲/۲ ـ تصرف در ۹ وصف مربوط به تولی بعد از تصرف در ۹ وصف مربوط به ولایت

به عبارت دیگر ابتدا تغییر را از ولایت‌ها و ظرفیت‌ها شروع می‌کنید و سپس سراغ تولی‌ها می‌روید. یعنی در مرحله اول ۹ مرحله کار را جلو می‌برید که این ۹ مرحله کار مربوط به ولایت‌ها می‌باشد. و در مرحله دوم ۹ مرحله تولی‌ها را شروع می‌کنید، که در تولی‌ها هم ابتدا سراغ تولی‌های سیاسی سپس تولی‌های فرهنگی و در آخر تولی‌های اقتصادی می‌روید.

۳ ـ متقوم شدن «تصرفات» بعد از طی دو مرحله تصرف (در اوصاف ولایت و تولی)

پس ازگذر از این دو مرحله، در مراحل بعدی برای تغییر موازنه تصرف‌ها متقوماً انجام می‌پذیرند. مثلاً در انقلاب اول شاه را کنار زدید و بعد سراغ کارهای دیگر رفتید؛ یعنی با حفظ شاه سراغ تغییر تولی‌ها و قانون اساسی نرفتید. البته کسانی بودند که سراغ تصرف‌ها می‌رفتند و می‌گفتند شاه یک مدرسه درست کرده است، شما هم یک مدرسه درست کنید، شاه کاباره درست کرده است شما مسجد درست کنید، شاه کاخ جوانان درست کرده است شما حسینیه ارشاد درست کنید، یعنی می‌گفتند هر گونه تصرفی که او کرده است شما در مقابل او به اندازه میسور و در حد امکان و قدرت تصرف کنید «المیسور یسقط بالمعسور».

اما گاهی می‌گویید خیر، ما در ابتدای کار، کاری به اینگونه تصرفات و درست کردن آنها نداریم بلکه می‌خواهیم رأس کار عوض شود. و لذا در ابتدای کار برای شما مهم نبود که چه کسانی با شما در این کار همراه شده‌اند. یعنی کار به تولی‌های فرهنگی و سیاسی همراهان نداشتید، بلکه در ابتدای کار فقط کنار رفتن شاه مد نظر بود. حضرت امام(ره) ـ خدا رحمت کند ـ در ابتدای کار هر چند روشنفکران و ملی‌گراها را تأیید نمی‌کردند اما مخالفت صریح هم با آنها نداشتند، زیرا ایشان در ابتدا فقط بر روی ولایت اصلی تکیه داشتند و بیان می‌کردند که شاه باید برود.

و لذا همین که شاه را کنار زدند، سراغ ولایت فرهنگ آمدند و خبرگان را در مقابل مؤسسان مطرح کردند. یعنی در ابتدا تنها حکومت اسلامی را مطرح کردند نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. سپس در مراحل بعدی ابتدا کلمه اسلامی را بیان کردند «نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» و بعد مجلس خبرگان را جایگزین مجلس مؤسسات نمودند.

۴ ـ انجام اولین تصرف، عدد ۶۴ و دومین تصرف در عدد ۳۲ و سومین تصرف در عدد ۱۶

حجت الاسلام صدوق: انقلاب اسلامی را قید قرار دادند و [؟] آنها دعوت نکردند و به همین نحو در نماز

ج) اول کار آقا کمونیست‌ها ملی‌گراها را تایید نمی‌ولکن چون در دماغ آنها نمی‌زند. با شاه مخالفت می‌کرد اگر کس دیگری هم مخالفت می‌کرد می‌گفت امروز دارند جوانان ما را می‌کشند. نام سازمان و یا چیز دیگری را نمی‌برد. چون تقویت گروه‌گرا که شد می‌گفت جوانان ما را دارند می‌شکنند.

آن چیزی که در ریاضیات برای حفظ نسبت و پیدایش بزرگترین نسبت اصل قرار داده می‌شود، همان در تنظیم مراحل عملکرد حاکم می‌باشد. خلاصه اینکه تصرفات در مرحله اول از ۶۴ «ولایت اصلی سیاست» و ۳۲ «ولایت اصلی فرهنگ» و ۱۶ «ولایت اصلی اقتصاد» آغاز می‌شود. پس از گذر از این مرحله، در مرحله دوم تصرفات از ۳۲ «ولایت فرعی سیاست» آغاز می‌شود.

س) چرا یک دفعه سیاست را تمام نمی‌کنیم تا بعد سراغ بعدی برویم؟

حجت الاسلام صدوق: نظم این جدول با آن جدولی که در کامپیوتر می‌باشد تفاوت دارد، این جدول ۹ تا شده و ظرفیت‌ها را در یک جا جمع نکرده ولی در جدول کامپیوتر ۹ تا ظرفیت‌ها با هم و در یک ردیف است و ۹ تا جهت‌ها هم در یک ردیف و ۹ تا عاملیت‌ها هم در یک ردیف هستند، این بیان اساس همان جدول می‌باشد یعنی اگر از شماره ۱ تا ۲۷ را معین کردید، به ترتیب باید تصرف کنید.

ج) بله. یعنی اول باید سراغ ۶۴ بیاییم که ظرفیت ظرفیت است بعد سراغ ۳۲ و بعد سراغ ۱۶ برویم.

س) خیر، ۹ تای از ۲۷ تای اول ظرفیت است.

ج) خیر. دیگر در این ۹ تا نمی‌آییم یعنی تا پایین همه ظرفیت‌ها را تمام نمی‌کنیم.

س) به این بیان ۹ تا ظرفیت‌ها تمام می‌شود.

۴/۱ ـ ۶۴ عدد اولین وصف ظرفیت، ۳۲ عدد اولین وصف جهت و ۱۶ عدد اولین وصف عاملیت

ج) از ۲۷ تا خانه‌ای که داریم اولین خانه ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت است که برابر با سیاستِ سیاستِ سیاست و برابر با ولایت می‌شود. و دومی آن را از خانه دوم ظرفیت یا از اینجا در نظر نمی‌گیریم بلکه در ۹ تای دومی می‌رویم، اولین آن جهت ۳۲ از این و سومی را باید از خانه شروع کنیم.

بعد بر می‌گردیم اولین از اینجا و اولین از این را و اولین از این را، بعد بر می‌گردیم اولین از این و اولین از این و اولین از این را، شما در این سیری که بیان می‌کنیم اصولاً تولی‌ها را در مقدمه نمی‌آورید. ولایت‌ها را مقدم قرار می‌دهید.

س) اینجا هم باید همین گونه باشد. این ۹ تا ظرفیت همه باید برابر با ولایت‌ها باشد.

ج) خیر، مگر در قدم دوم این را تولی نمی‌گویید؟

س) خیر.

ج) مگر نمی‌گویید جهتِ ظرفیتِ ظرفیتِ تصرفی، ....؟

س) جهت ظرفیت ظرفیت داخل ظرفیت‌ها می‌باشد.

ج) داخل ظرفیت است، یعنی وسیله برای ظرفیت بالاتر است که اگر وسیله است باید تولی باشد که وسیله شود.

س) در تبدیل آن ما هنوز کار نکرده‌ایم.

ج) این ظرف را اصل قرار داده ایم و آن را بر این حمل کردیم و این ۹ تا را عیناً قرار ندادیم و این ۳ تا اولی را برای این ۹ تا اصل قرار دادیم و جدول ظرفیت خود را ۲۷ تا قرار ندادیم، آن وقت این ظرفیتی را که قرار دادیم...

س) این ۹ تای ظرفیت است.

ج) بله. این ۹ تای ظرفیت است. یعنی زیر هر کدام از اینها را که نگاه کنید فقط ظرفیت است و زیر اینها هم از اول تا آخر که نگاه کنید فقط ظرفیت ظرفیت ظرفیت و تا آخر تنها ظرفیت می‌بینید. اما باید توجه داشته باشید که یکی را از این صفحه و یکی را از آن صفحه دیگر که ظرفیتِ ظرفیتِ جهت می‌باشد، می‌بینید.

۴/۲ ـ مرحله اول تصرف در ولایت سیاسی و مرحله دوم تصرف در ولایت فرهنگی و مرحله سوم تصرف در ولایت اقتصادی است.

س) پس چرا از ابتدا همه آن خانه‌هایی که مربوط به ظرفیت است را تبدیل نمی‌کنیم؟

ج) توضیح خواهم داد که ما اول اینجا را تفسیر می‌دهیم بعد آخر کار می‌گویید این را ظرفیت ظرفیتِ عاملیتِ تغییر می‌دهد. مگر ظرفیت به معنای ولایت نیست؟ شما هم ولایت سیاسی هم ولایت فرهنگی و هم ولایت اقتصادی لازم دارید، بدین دلیل از ابتدا در تمام ولایت‌های کوچکِ تصرف نمی‌کنید، بلکه ابتدا در ولایت سیاسی سپس در ولایت فرهنگی و در آخر در ولایت اقتصادی تصرف می‌کنید.

۴/۲/۱ ـ ظرفیت اگر قید اول قرار گیرد به معنای ولایت است

س) آیا تمام ظرفیت‌ها معنای ولایتی می‌دهند؟

ج) خیر. تمام ظرفیت‌ها معنای ولایت نمی‌دهند. اگر ظرفیت اول واقع شد معنی ولایت می‌دهد. و لذا اگر بگویید «ظرفیت، ظرفیت، جهت» یعنی ولایت در جهت را مطرح می‌کنید. مثلاً می‌گویید اخلاق، ولایت در جهت دارد و یا اگر بگویید «ظرفیت، ظرفیت، عاملیت» بدین معنا می‌باشد که انسان ولایت در عاملیت دارد؛ یعنی همان گونه که ولایت محور کل ولایت‌ها نظام می‌باشد انسان هم ولایت در عاملیت پیدا می‌کند.

س) آیا بهتر نیست که یک بار معانی «ولایت، تولی، تصرف» را مرور کنیم؟ الآن بر روی آن جدول منتقل نیستیم، که مثلاً «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت» چگونه معنی تطبیقی به ولایت و تولی دارد.

ج) اول باید تطبیق به این شود و بعد باید تطبیق به اینها شود.

س) هنوز تطبیق نشده است.

ج) این تطبیق را می‌توان بعداً انجام داد، ما فعلاً جوهره کل بحث را می‌توانیم بیان کنیم و لذا می‌توانیم ابتدا ریاضیات آن را بیاوریم حتی اگر این عناوین را اینجا نگذاریم. یعنی اگر بحث ما بحث ریاضی باشد می‌توانیم این را کاری نداشته باشیم و بگوییم که ...

س) در ریاضیات یک مسئله است که مثلاً یک ۳۲ اینجا و یک ۳۲ هم بالا داشته باشیم.

ج) بله. اینجا چند تا ۳۲ داریم ولی ما تنها این ۶۴ و این ۳۲ و این ۱۶ را در نظر می‌گیریم.

۴ / ۳ ـ اولین مرحله تصرف در اعداد مربوط به شاخص ترین ولایتهاست

حجت الاسلام صدوق: به نظر حضرت عالی ۹ تای ولایت را اول داریم، یعنی اولین تصرفات در ولایت‌ها باید واقع بشود.

ج) اولین تصرفات در شاخص‌ترین ولایت‌ها می‌باشد. مثلاً در اینجا ولایتی را که طرح می‌کنیم، یعنی اینکه عدد آخری که داریم ۴ می‌باشد و عدد اولی هم که داریم ۳۲ می‌باشد. اگر بنا بود این ۹ تا را تا آخر بیاییم، تا ۴ بیاییم و بعد از چهار به ۳۲ بیاییم، در حالی که قبول دارید نسبت تأثیر این در کل به معنای ۴ است نه به معنای ۳۲ و هرگز نمی‌توانید مقدم برای این ببرید ولی صحیح است بگویید ۴ مقدم بر ۲ است و ۲ مقدم بر یک است.

۴/۴ ـ حکومت عدد ۳۲ مربوط به اولین وصف جهت ومحکوم بودن عدد ۳۲ مربوط به دومین وصف ظرفیت، علت مقدم دانستن عدد ۳۲ مربوط به جهت

س) اگر به لحاظ عددی بخواهیم نگاه کنیم چرا ۳۲ را که بعد از ۶۴ است مقدم نکنیم؟

ج) این مطلب عین مطلبی می‌باشد که در ۱ ـ ۲ ـ ۴ مطرح است. در آنجا می‌گویید ۴ مقدم بر ۲ و مقدم بر این یک می‌باشد.

س) بله. معلوم است، یعنی همان تقسیمات داخل هر بخشی صورت گرفته است.

ج) به عبارت دیگر در موازنه آن ۳۲ وصف دوم و مربوط به ظرفیت و نسبت تأثیر آن نسبت تأثیر محکوم است؛ یعنی در شرایط مطلوب ۳۲ محکوم ۶۴ می‌باشد. ولی آن ۳۲ وصف اول مربوط به جهت نسبت تأثیر آن در این سه تا خانه نسبت تأثیر حاکم است.

س) ۳۲ هم نسبت به ۶۴ محکوم است.

ج) خیر. نسبت به ۶۴ دیگر قرار نمی‌دهید، بلکه ۶۴ را که تغییر دادید بدین معنا می‌باشد که در این سه تا حاکم و رئیس را تغییر داده‌اید.

س) یعنی بدین معنا که در ۲۷ رئیس و حاکم را تغییر داده‌اید.

ج) خیر، نه فقط در ۲۷ تا بلکه این هم رئیس ۲۷، هم رئیس ۹ و هم رئیس ۳ می‌باشد ولی وقتی این دست می‌زنید که در اینجا ۲۷ رئیس نیست ۹ تا هم رئیس نیست و ۳ تا هم رئیس نیست؛ چون فرض این که قدرت تحرک این در کل منوط به فقط عدد نیست بنا به بحثی که نمودید و این در این سه تا رتبه اول، بعد این سه تا در این ۹ تا، بعد این ۹ تا در ۲۷ بنابراین ۳۲ در عین حالی که عدداً ۳۲ هست ولی منزلتاً منزلت محکوم است.

س) محکومیت آن فقط نسبت به ۶۴ می‌باشد امّا نسبت به همه باز حاکم است.

ج) خیر. مهم همین مطلب است. هرگاه شما می‌گویید نسبت به همه حاکم است، بدین معنا می‌باشد که این را مستقلاً از موضوع آن و منزلت آن می‌توانید ببینید.

س) خیر. فقط نسبت به ۶۴ محکوم است، اما نسبت به آنها هم منزلت ۹ تا خانه آن هست که حاکم است و ...

ج) منزلت ۹ تا خانه آن حاکم است، ولی منزلت خودش نسبت به موضوع خود محکوم است.

س) بله. نسبت به موضوع خود همین گونه است.

ج) اگر موضوع آن محکوم باشد، نمی‌تواند آن موضوع در اینجا تغییر و تصرفاتی کند. یعنی موضوع آن از طریق خودش نمی‌تواند تأثیر بگذارد، بلکه موضوع آن از طریق منتجه ۳ آن می‌تواند اثر بگذارد.

س) ۶۴ هم همین گونه است؟

ج) خیر. ۶۴ نهایت اینکه در موازنه خود آن سه تا می‌تواند اول منتجه اصلی را رسم کند بعد به تبع می‌تواند تأثیر در این سه تا بگذارد و بعد به تبع در بقیه می‌تواند تأثیر بگذارد برای اینکه ارتباط مستقیم برای خود ۶۴ هم به این رقم نمی‌دهید.

س) نه از سطوح ....

ج) اگر به این صورت باشد باید به این نتیجه برسیم که این ۶۴ عددهایی که در اینجا داریم، یعنی هر عددی، یک بار عدد مخصوص موضوعی که در جایگاهی که دارد، می‌شود یعنی این یکی از بحث‌های مهم ما این است که هر چهار، یک خاصیتی را ندارد.

س) خوب این معلوم و روشن است.

ج) بنابراین هر ۳۲ هم ندارد چرا می‌گویید این ۳۲ مثل آن ۳۲.

س) نمی‌گوییم مثل آن هست بلکه می‌گوییم چرا مقدم نشود.

حج الاسلام و المسلمین حسینی: نه. چرا نسبت تأثیر آن را مثل آنجا می‌دانید؟

س) نه. مثل او نیست مسلماً چون نسبت تأثیر آن نسبت به اصل نباشد.

ج) به دلیل این که منزلت آن منزلت اصلی در آن ۹ تا خانه است یعنی این منزلتی منزلت حاکم در ۹ خانه است.

س) حالا کل این ۹ خانه متأخر از آن ۹ خانه قبلی است یا نه؟

ج) ولی این کلی که بیان می‌کنید گاهی آن را تجزیه می‌کنید. گاهی ترکیب می‌کنید، قبول داریم تأخر این را از بزرگترین اینها نه تأخر این را از اینجا. اگر بخواهید بگویید کل این ۹ خانه متأخر از کل این ۹ خانه است این ۳۲ متأخر از یک است. باید این ۳۲ متأخر از ۴ هم باشد چون فرض این است که ۴ باشد.

س) چرا نباشد؟ چرا ما مثلاً بخشی را ...

ج) آن بخشی را که بالاتر می‌دانیم در موازنه می‌خواهید بگویید مثلاً نسبت تأثیر چهار بیشتر از این ۳۲ است یعنی کلاً اعداد این را از زیر چهار شروع کنیم که خلاف فرض است، علاوه بر این معنایی که الآن ذکر می‌نمایید بدین معنی است که این را به صورت یک کل، کل ۲۷ تا را نبینیم، ۳ تا برایش از کل بگیریم در حالی که عملکرد این ۶۴ به این صورت نیست که فقط متقوم به ۳۲ اینجا باشد بلکه تقوم به این ۳۲ هم دارد، تقوم به اینها هم دارد. آیا این ۹ تای اولی به اصطلاح هیچ گونه تقومی به ۹ تا دومی ندارد؟

س) اگر بحث را بر روی ۳۲ متمرکز کنید تا بعد سه تا ۳۲ هست.

ج) سه تا ۳۲ هست. آیا به همان اندازه که به این متقوم هست به این هم متقوم هست یا نه؟

س) بله.

ج) اگر متقوم منزلت این است منزلتِ ولایت در سه تای خود آن است کما اینکه منزلت این ولایت هست هم در ۳ تا، هم در ۹ تا هم است. این در ۹ تا منزلتِ منزلتِ ولایت است.

س) آن وقت تقدم آن به خاطر این است که این در شش مثلاً در منزلتِ ولایت است.

ج) نه. در شش تا در منزلت ولایت نیست.

س) ۳۲ هم الآن در منزلت ولایت دیگر است.

ج) خیر. در منزلتِ ولایتِ نیست.

س) نه. این دومی

ج) بله. این ۳۲ دومی در سه تا در منزلتِ ولایت است، باز نمی‌توانید بگویید این را در شش تا چرا؟ چون این حد وسط هست مجموعه آنها نسبت به این سه تا، این نسبت به سه تا درست است که منزلت ولایت است ولی نسبت به شش نمی‌توانید ولایت بگویید، چون همین که خواستید بگویید این سه تا و این سه تا باید بگویید و این سه تا که این در منزلتِ تولی باز قرار گیرد.

س) نسبت به کل منزلت تولی را بیان می‌کنید.

ج) در ۹ تا نه در ۲۷ تا.

س) نه. در همین ۹ تا.

ج) اگر در ۹ تا از سه بیرون رفتید نمی‌توانید به طرف شش بیایید باید به طرف ۹ بروید. از سه که نمی‌توانید به طرف ۹ بروید. به طرف ۹ که بیاید این ۳۲ تا را نمی‌توانید در منزلتِ ولایت در نظر بگیرید. این در سه تا در منزلت ولایت است، این در ۹ تا در منزلت ولایت است. در رده‌ای که خواستیم چیزهای که در سه تا در منزلت ولایت باشند مثل یک دور ۶۴ و ۳۲ و ۱۶ را آمدیم حالا دور دوم، مجبوریم این ۳۲ را بیاییم باز هم این ۳۲ را نمی‌آییم زیرا جایگاه ۳۲ جایگاه ولایت نسبت به این به اصطلاح سه تا ۹ بعد ۱۶ است.

س) باز هم در تولیات آمدیم

ج) نه. در فرعیات، در ولایت‌های فرعیه آمدیم ولایت‌های فرعیه اینجا هست.

س) در کل در ۹ تا اسم تولی می‌آید. وقتی در کل می‌آید معنای تولی می‌آید.

الآن هم بیان کردید وقتی ۳۲ چون در کل می‌آید معنای تولی می‌دهد.

ج) معنای تولی نسبت به ۹ دارد، معنای ولایت نسبت به ۳ دارد.

س) که آن نهم [؟]

ج) نهم که یک بار تمام شد. ۹ در سیر اول تمام می‌شود و دیگر ۹ نیست.

س) به نظر می‌آید آن (ضبط نشده است) در منتجه هست.

ج) دلیل فرعی بودن آن تولیِ به ولایت اصلی دارد این در ولایت فرعی هستیم یا نه؟

س) نسبت به ۹ درست نیست، نسبت به ۳ درست است.

ج) یعنی نسبت به سه ولایت فرعی است.

س) ولی نسبت به ۹ در تولی است.

ج) یعنی مجموعه این سه تا در تولی است نه خود این ۳ تا. مجموعه این سه تا خانه روی هم ۵۶ تولی است ولکن در این تولی یک ولایتی وجود دارد که در این سه دیگر ایشان ولی است ولی ولی مرتبه دوم، ولیِ تصرفی سیاست، این هم ولی تصرفی فرهنگ این هم ولی تصرفی اقتصاد است. مرحله آخر ولی تبعی این ۱۶ است این ۸ است و این ۴.

س) حالا داشتیم این ۳۲ را با این ۳۲ مقایسه می‌کردیم و به نظر می‌رسد این ولایتِ فرعیِ سیاست است» آن ولایت اصلی فرهنگ است. چرا آن مقدم باشد؟

ج) این ولایتِ اصلیِ فرهنگ است. اگر بنا شد ولایتِ اصلیِ فرهنگ در ولایت ۹ تا خانه اصلی باشد به معنای این است که تولی اصلی ۲۷ تا است.

س) بله. تولی اصلی ۲۷ است.

ج) ولی این تولی اصلی نیست یعنی در آن ۹ تایی که آن را حساب بکنیم ۹ و ۹ و ۹ را در نظر بگیریم نمی‌توانیم اصلاً آن را ببینیم.

س) یعنی ۳۲ دومی قابل رویت در ۲۷ نیست.

ج) در ۲۷ دوم قابل رویت نیست فقط ۳ تا منتجه و سه تا ۹ را می‌بینیم که در سه تا ۹ اینها هر سه تا شاخص هستند و نسبت تأثیرهای اصلی دارند یعنی این سه تا نسبت تأثیر اصلی را دارند، در آن سه تا هم این یکی نسبت تأثیر اصلی را دارد.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۴۲) تاریخ: ۷۲/۲/۲۵

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی **تنظیم:** دفترفرهنگستان‌علوم‌اسلامی (گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

بررسی مراحل تصرف کمی برای ایجاد تعادل (جدول گزینش)

«فهرست»

۱ ـ تعیین مراحل تصرف در اوصاف برای ایجاد تعادل ۱

۱/۱ ـ تغییر اوصاف مربوط به «ولایت» در مرحلهٔ اول تغییر ۱

۱/۱/۱ ـ ایجاد تغییر در وصف اصلی ظرفیت، جهت و عاملیت اولین مرحله تغییر اوصاف ولایت ۱

۱/۱/۲ ـ ایجاد تغییر در وصف فرعی و تبعی هریک از ظرفیت، جهت، عاملیت دومین و سومین تغییر اوصاف ولایت ۱

۱/۲ ـ تغییر اوصاف مربوط به «تولی» در مرحلهٔ دوم تغییر ۲

۱/۳ ـ ضرورت ایجاد تغییر از بزرگترین دسته بندی‌ها توجیه گر مراحل فوق برای ایجاد تعادل ۲

۱/۳/۱ ـ حمله به اصل نظام شاه سیاست امام خمینی درسرنگونی رژیم شاه ۳

۱/۳/۲ ـ بیان سه شیوه «اصلی، فرعی، تبعی» در مقابله با تهاجم فرهنگی ۳

۲ـ کمیتها به منزله «احکام» و کیفیتها به منزله «تعاریف» هستند ۴

۲/۱ـ تغییر تعاریف در صورت تغییر نسبت حکمیه (کمیت) ۴

۲/۲ـ در مدل تصرف عینی، نسبتهای حکمیه نسبتهای تصرفی هستند نه نسبتهای تصدیقی ۴

۲/۳ـ تقوم تصرف در کمیت برای ایجاد تغییر در اوصاف ۵

۲/۴ـ واقع شدن هیچ تصرفی بدون «کمیت» (نسبت تبدیلی) ۵

۲/۵ـ انجام گزینش کیفی از طریق گزینش کمی ۶

۲/۶ـ معنای تعریف کمیت به «احکام متصرف» ۶

۲/۶/۱ـ کمیت علت ثبات کیفیت ۶

۲/۶/۲ـ کمیت واسطهٔ تقوم کیفیتها به هم ۶

۲/۶/۳ـ کمیت وسیله حکم به بقاء تعاریف فلسفی ۷

۲/۶/۴ـ کمیت وسیله تعیین کارائی ۷

۲/۶/۵ـ کمیت بیانگر ابزار تصرف ۷

۳ـ متفاوت بودن «جدول اعداد» و «جدول گزینش اعداد» ۸

۳/۱ـ تعیین مراحل گزینش اوصاف هر یک موضوع در جدول گزینش ۸

۳/۲ـ کمیت وسیله تصرف در تعاریف ۸

۳/۲/۱ـ تناظر کمیت در عمل با استدلال در نظر ۹

۴ـ امکان حل مشکلات درونی بر اساس قدرت حاصل از حل مشکلات بیرونی (توسعه نظام) ۱۰

۴/۱ـ ایجاد تکامل در فرد متناسب با تکامل نظام ۱۱

۴/۲ـ لزوم ایجاد نسبت بین «ابتلاء و اختیار» متناسب با تکامل نظام ۱۱

۴/۲/۱ـ امکان تکلیف (ابتلاء) ماتناسب با اختیار (مقدمهٔ ۱) ۱۲

۴/۲/۲ـ ایجاد «کمال» اقتضای موجود در اعطای اختیار و تکلیف (مقدمه ۲) ۱۲

۴/۲/۳ـ «اجتماعی» بودن توسعه کمال (مقدمهٔ ۳) ۱۲

۴/۲/۴ـ تعیین میزان تکلیف و اختیار متناسب با مراحل توسعه و موثر بودن سطح ابتلاء و اختیار در میزان توسعه (نتیجه گیری) ۱۲

۴/۲/۴/۱ـ بیان سه سطح تبعی، تصرفی، محوری برای بیان تأثیر اختیار در توسعه نظام ۱۳
۴/۲/۴/۲ـ متفاوت بودن تابع، متصرف، محور در «نظام ولایت» و «توسعه نظام ولایت» ۱۳
۴/۳ـ تقوم حدود اختیارات (تکلیف) فرد با توسعهٔ نظام در تشکیلات الهی ۱۴
۴/۳/۱ـ توجه به افزایش «امکانات» بدون توجه «ارتباط و انسان» کمی صرف دیدن یا رشد است ۱۴
۴/۳/۲ـ توجه به «امکانات و ارتباطات» بدون توجه به «انسان» تابع ایجاد خلاقیت ۱۴
۴/۳/۳ـ ایجاد رشد مطلوب در صورت تصرف هماهنگ در «امکان، ارتباط و انسان» ۱۵
۵ـ مشابهت روش گزینش در مجموعه ۲۷ با مجوعه ۷۶۰۰ میلیارد ۱۶
۵/۱ـ وجود ۲۷ منطقه ۲۷ کهکشان به جای ۲۷ وصف در ۷۶۰۰ میلیارد وصف ۱۶
۶ـ برابری مراحل گزینش با مراحل توسعهٔ ۱۸
۶/۱ـ تطبیق مراحل تصرف در مدل با جریانات انقلاب اسلامی ۱۹
۶/۲ـ معادله گزینش معادله کمی محوری است ۲۱
۶/۳ـ عدم توجه به تغییر تکامل تناسبات در کمیت تصرفی ۲۱
۷ـ ضرورت در اختیار داشتن ضرائب نسبی (معادله کمی) متناسب با جریان مقاصدالهی ۲۲
۷/۱ـ «توجیه شدن احکام» (اوصاف) درصورت در اختیار نداشتن معادلات کمی متناسب ۲۳
۷/۲ـ ضرورت «استنباط اصول کمی» (همچون اصول کیفی) از شرع مقدس ۲۴
۷/۲/۱ـ پیدایش واحد کمی در صورت توجه به تقدم و تأخر کیفی اوصاف ۲۴
۷/۲/۲ـ پیدایش نسبت ریاضی در صورت ملاحظهٔ تزاحم در مجموعهٔ اوصاف ۲۵
۷/۲/۳ـ ضرورت پیدایش معادلات کمی برای نفی سبیل کفار ۲۶

نام کتاب یا جزوه:	مباحثی پیرامون مدل	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۱۳۰۴۲
استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۲/۲/۲۵
عنوان‌گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۰۶/۰۸
ویراستار:	یوسف حسین‌نژاد	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۶/۰۸
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۱۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

« بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ »

جلسه: (۴۲) تاریخ: ۷۲/۲/۲۵

عنوان کلی: بررسی مراحل تصرف کمی برای ایجاد تعادل (جدول گزینش)

۱ ـ تعیین مراحل تصرف در اوصاف برای ایجاد تعادل

حجت الاسلام میرباقری: *بحث در باره این بود که اگر بخواهیم در موازنه ها تبدیل ایجاد کنیم راهش چیست وچه تصرفاتی می بایست در نظام صورت گیرد تا در موازنه هایش تبدیل پیدا شود؟*

۱/۱ ـ تغییر اوصاف مربوط به «ولایت» در مرحله اول تغییر

۱/۱/۱ ـ ایجاد تغییر در وصف اصلی ظرفیت، جهت و عاملیت اولین مرحله تغییر اوصاف ولایت

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: *عرض کردیم که می بایست ولایت ها را در سطح کل تغییر دهیم یعنی ابتدا می بایست اولین قسمت را که ولایت در سطح ۲۷ وصف می باشد، یعنی بزرگترین خانه را که در حقیقت بزرگترین خانه در بزرگترین ۹ وصف مؤثرهم می باشد) که همان بخش ظرفیت است، تغییر داد و بعد از آن هم بایدبزرگترین خانه منسوب به جهت و بعد هم بزرگترین خانه منسوب به عاملیت را در کل (در منتجه) تغییر داد که این اولین تغییری است که بایدانجام داد.*

۱/۱/۲ ـ ایجاد تغییر در وصف فرعی و تبعی هر یک از ظرفیت، جهت، عاملیت دومین و سومین تغییر اوصاف ولایت

و دومین تغییر این است که بیائیم ردهٔ دوم را یعنی سه وصف دوم بزرگترین ۹ (۹ وصف اول) و بعد سه وصف دوم ۹ وصف دوم و بعد از آن هم سه وصف دوم ۹ وصف سوم جدول (یعنی ولایت های فرعی را) تغییر دهیم و پس از اینکه تغییر ولایتهای اصلی و فرعی تمام شد به ولایت های تبعی بپردازیم .

پس ۹ وصف ولایت که درسه سطح قرار داشته و هرکدام از آن سه سطح نیز، خود در سه سطح قرار دارد می بایست در

اولین مرحله تغییر یابند که...

حجةالاسلام میرباقری: یعنی خانه‌های ۷، ۱۶ و ۲۵ و خانه‌های ۱، ۱۰، ۱۹، ۴، ۱۳، ۲۷، ۷، ۱۶ و ۲۵ منظورتان هست

(ج): حال من برای سهولت کار براین منزلتهای ۲۷گانه، بصورت معمولی شماره گذاری می‌کنم یعنی غیر از شماره گذاری ترتیبی ! بصورتی که برای بزرگترین عدد ۱ را قرار می‌دهیم که اعداد ۱ تا ۲۷ را در جدول قرار می‌دهیم.

با توجه به این شماره گذاری برای دستیابی به اوصاف ولایت در مرحله اول به سراغ خانه‌های ۱، ۱۰، ۱۹ و در سطح دوم به سراغ خانه‌های ۴، ۱۳، ۲۲ و در مرحله سوم به خانه‌های ۷، ۱۶ و ۲۵ می‌رویم.

۱/۲ ـ تغییر اوصاف مربوط به «تولی» در مرحله دوم تغییر

در مرحله بعد تصرف در اوصاف مربوط به توان آغاز می‌شود، برای دستیابی به اوصاف تولی هم در سطح اول سراغ خانه‌های ۲، ۱۱ و ۲۰ و در سطح دوم به سراغ خانه‌های ۵، ۱۴ و ۲۳ ودر سطح سوم به خانه‌های ۸، ۱۷ و ۲۶ می‌رویم که به این ترتیب اوصاف اصلی، فرعی و تبعی تولی هم کارش به اتمام می‌رسد که بعد از این به سراغ اوصاف تبعی در سه سطح می‌رویم که سطح اول آن خانه‌های ۳، ۱۲و ۲۱ و سطح دوم ۶، ۱۵ و ۲۴ و سطح سوم ۹، ۱۸ و ۲۷ است.

بنابر این در این جدول ابتدا ولایتهای اصلی، ولایتهای فرعی و ولایتهای تبعی در سه سطح ؛ یعنی سطح سیاست، سطح فرهنگ و سطح اقتصاد ذکر می‌شود و بعد هم تولیهای اصلی سیاسی، تولیهای اصلی فرهنگی و تولیهای اصلی اقتصادی و بعد از آن هم تولیهای فرعی سیاسی ، تولیهای فرعی فرهنگی و تولیهای فرعی اقتصادی و در ادامه نیز تولیهای تبعی سیاسی،تولیهای تبعی فرهنگی و تولیهای تبعی اقتصادی ذکر می‌شود.

۱/۳ ـ ضرورت ایجاد تغییر از بزرگترین دسته بندی‌ها توجیه‌گر مراحل فوق برای ایجاد تعادل

علت اینکه اوصاف را اینگونه انتخاب کرده و ابتدا،کار ۹ وصف اول را تمام نمی‌کنیم تا بعد به ۹ وصف دوم و سوم بپردازیم این است که فرض ما این بود که تغییر در یک سطح نمی‌تواند مطلقا" بریده از سطح دیگر در منتجه باشد چون همانطوریکه این سطح ظرفیت در منتجه هست ، سطح دوم جهت در منتجه و سطح سوم هم عاملیت در منتجه می‌باشد. از طرف دیگر ما تغییر را بایداز بزرگترین دسته بندیها آغاز کنیم و اگر قرار باشد، سیر از بزرگترین دسته بندی‌ها باشد می‌بایست سیر از اصلیهائی در ولایت سیاسی، اصلیهائی در ولایت فرهنگی و اصلیهائی در ولایت اقتصادی شروع شده و بعد از آن ولایتهای فرعی در سه قسمت سیاست، فرهنگ، اقتصاد) و بعد هم ولایتهای تبعی در سیاست، فرهنگ و اقتصاد ذکر شود.

(س): یعنی بالاخره چگونه طبقه بندی کنیم ظاهرا" شما می‌فرمائید ولایتهای اصلی، فرعی و تبعی در سیاست، فرهنگ و اقتصاد...؟

(ج): بنابر این اگر گفتیم بزرگترین دسته بندیها سیاست، فرهنگ و اقتصاد است (البته شما می‌توانید بجای این سه عنوان الف، ب و ج بگذارید، چون درمورد خود این عنوان بحث نمی‌کنیم) بمعنای این است که اینها بزرگترین منتجه هایی هستند که قبل از آن یک منتجه بیشتر ندارید که حالا شما باید ابتدا اوصاف اصلی و فرعی و تبعی این سه منتجه را بیابید، یعنی ابتدا باید بیابید که چگونه این سه منتجه در یک تقسیم درونی به اصلی، فرعی و تبعی و در تقسیم درونی دیگر به ولایت، تولی، تصرف تقسیم شده و بعبارت دیگر چگونه این اوصاف درهم ضرب می‌شوند؛ یعنی می‌بایست معلوم کنید که بزرگترین منتجه ها کدام است؟ آیا ولایت است چون شما دسته بندی اصلی دارید که جایگزین ظرفیت است ویک دسته بندی اصلی دارید که جایگزین جهت بوده و یک دسته بندی اصلی دیگری هم دارید که جایگزین عاملیت است. بنابر این اگر ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت به عنوان ولایت اصلی سیاست، برای شما خوانده شد، آنگاه این مسئله مهمترین مطلبی است که باید در ابتدای کار مورد تصرف شما قرار گیرد.

۱/۳/۱ ـ حمله به اصل نظام شاه سیاست امام خمینی در سرنگونی رژیم شاه

بر خلاف این نظر کسانی هستند که قائلند باید در امور تبعی تصرف شود یعنی مثلا" می‌گویند: بیائیم روی افراد کار کنیم درحالیکه مطابق نظر ما موضع افراد در نظام، موضع تبع است؛ یعنی افراد بلحاظ فرد بودنشان محدث مسائل اجتماعی نیستند مگر اینکه بخواهند یک اجتماعی بکنند که در آنصورت دیگر فرد در احداث حادثه از موضع کار فردی عمل نمی‌کند، یعنی کار حضرت امام (قدس سره) زمانی که مشغول تهذیب فردی است مثلا" به نماز و روزه و تحجد و امثال آن مشغول است بازمانی که در حال نوشتن اعلامیه سیاسی است، تفاوت دارد. اگر چه در هر دوحال در حال عبادت است ولی آنچه برای ما در این بحث مهم است آن است که آیا حضرت امام (قدس سره) در مسائل اجتماعی همانند درس اخلاقشان بدنبال فرد سازی بودند مانند خیلی از عرفا یا اینکه ایشان اعلامیه می‌دهند و با بزرگترین مهرهٔ جامعه مقابله می‌کنند چون در بین سیاسیون مخالف رژیم طاغوت بعضی ها می‌گفتند: باید باز فردی سازی شروع کنیم بعضی ها هم مانند ایت ا... کاشانی می‌گفتند: در ولایت فرعی برویم یعنی بـرویم در هـمان نظامی‌که هست و ازابزارهای حکومت بر علیه خودشان استفاده کنیم ولی برخی می‌گفتند: باید اصل نظام را تغییر بدهیم مانند حضرت امام!

۱/۳/۲ ـ بیان سه شیوه «اصلی، فرعی، تبعی» در مقابله با تهاجم فرهنگی

الان در مقابلهٔ با تهاجم فرهنگی بعضی ها قائلند که بایدفرهنگ غرب را ریشه کن کنیم و بعضی ها هم میگویند:

می‌بایست با حفظ نظام فرهنگی غرب دست و پا بزنیم و کار خود را انجام دهیم که در نظریه تبعی هم می‌گویند: باید جوانان و افراد جامعه ما به فرهنگ آنها روی آورده و دکتر و مهندس بشوند و لزومی هم ندارد که به فکر تجدید نظر درعلوم انسانی باشیم، تنها همین بس است که این فرد آدم صالح و خوبی بوده و دکتر و مهندس خوب و متدین برای مملکت اسلامی باشد.

البته ناگفته نماند که اطلاع از علوم غرب توسط یک فردی که دارای خلقیات اسلامی است قطعاً" می‌تواند منشأ اثر هم باشد، اما این اثر در موضع تبعی بوده و بسیار ضعیف می‌باشد.

بنابراین ما بتدریج به پایه گذاری روش گزینش مشغول شده‌ایم، یعنی اگر بنا باشد که یک مجموعهٔ ۷۲۹ وصفی را انتخاب کنیم ابتدا عمل ضرب اوصاف را در یکدیگر انجام داده و کا را در این قسمت تا پایانش به پیش می‌بریم بعد برای گزینش ابتداء اوصاف در منزلت ولایت و بعد اوصاف در منزلت تولی و بعد هم اوصاف در منزلت تصرفی آن موضوع را گزینش می‌نمائیم.

البته یک احتمال هم این است که در یک سطح، ۹ وصف مربوط به ولایت و در صطح دوم ۹ وصف مربوط به تولی و د سطح سوم ۹ وصف مربوط به تصرف را بیاوریم، یعنی ابتدا همان کاری را که در نهایت می‌کنیم انجام دهیم که این درست نیست.

ضمناً" توجه داشته باشید که فعلاً" در مورد مراحل کیفی جدول بحث نمی‌کنیم.

۲ـ کمیتها به منزله «احکام» و کیفیتها به منزله «تعاریف» هستند

چون ما الان در بارهٔ گزینش بحث می‌کنیم و اینکه گزینش باید چگونه در مجموعه انجام شود؛ یعنی ابتدا نسبتهای کمی را باید ملاحظه کنیم، کمیتها در نظر ما و از نظر مدل به منزلهٔ احکام است وکیفیتها هم در نظر ما و از نظر مدل به معنی تعاریف است، پس بحث در تعاریف و احکام هست.

۲/۱ ـ تغییر تعاریف در صورت تغییر نسبت حکمیه (کمیت)

یعنی شما در جدولتان یک اموری را تعریف می‌کنید و یک جاهائی را با نیز به آنها اختصاص می‌دهید که اگر نسبتهای بین آنها عوض شود، باید تعاریف هم عوض شود.

۲/۲ ـ در مدل تصرف عینی، نسبتهای حکمیه نسبتهای تصرفی هستند نه نسبتهای تصدیقی

نسبتهای حکمیه در تصرف همان نسبتهای تصرفیه هستند و نسبتهای حکمیهٔ نظری در تصرفات عینی، نسبتهای تصرفی هستند، نه اینکه نسبتهای تصدیقی باشند! چون در اینجا تصدیق معنا ندارد، مگر به معنی تغییر! لذا نسبتهای کمی جای احکام نظری شما را می‌گیرد، یعنی اگر در کمیتها تصرف شود می‌گوئید کیفیتها تغییر می‌کنند،

عین اینکه در دستگاه منطقی می‌گوئید اگر آرایش استدلال را تغییر بدهید، نتیجه عوض خواهد شد.

حجة‌الاسلام میرباقری: مطابق فرمایش شما درست است که ما باید ۳ عنصر «ولایت، تولی وتصرف» را بگیریم تا به منتجه برسیم، ولی در واقع ولایت اصلی سیاست با ولایت اصلی فرهنگ و با ولایت اصلی اقتصاد بمنزلهٔ همان ولایت، تولی، تصرف است یا...

(ج): خیر! بمنزله ظرفیت، جهت و عاملیت است، البته اینکه اینها چه موقع جای این کیفیتها و جای ولایت و تولی و تصرف می‌نشینند، و چگونه به منزله ظرفیت، جهت و عاملیت واقع می‌شوند اینها مسائلی است که باید در جدول بزرگ بحث شود، یعنی اینکه از ضرب این سه در خودشان...

(س): آیا از جهتی می‌توان ولایت اصلی سیاست و ولایت اصلی فرهنگ و ولایت اصلی اقتصاد را به ولایت اصلی، تولی اصلی و تصرف اصلی تعبیر نمائیم، یعنی بگوئیم اصلی‌ترین ولایت، اصلی‌ترین تولی و اصلی ترین تصرف که همان ولایت اصلی در فرهنگ و ولایت اصلی در سیاست و ولایت اصلی در اقتصاد می‌شود؟

برادر نجابت: البته بصورت مقطعی می‌توان اینگونه گفت ولی...

حجة‌الاسلام میرباقری: خیر! اگر ما گفتیم که جدولمان به ولایت، تولی و تصرف تقسیم می‌شود، هر یک از این ۹وصف هم با این سه وصف اصلی مرتبط می‌شود.

(ج): یک وقت می‌گوئیم این ۳وصف را (ولایت، تولی،تصرف) در خودشان ضرب کنیم تا ۲۷وصف شود و این ۲۷وصف دیگر (اصلی، فرعی،تبعی) را هم ضرب کرده و به ۲۷وصف تبدیل نمائیم و سیاست، فرهنگ و اقتصاد را هم درهم ضرب نموده به ۲۷ برسانیم، درمرحله بعد این ۲۷وصف اول را ضربدر ۲۷وصف دوم کرده تا به ۷۲۹وصف برسیم و اینرا در ۲۷ ضرب کنیم تا به ۱۹۰۰۰ وصف برسیم، یعنی جدول کامل شما پیرامون «ولایت، تولی، تصرف» و «اصلی، فرعی، تبعی» و «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» ۱۹۰۰۰ وصف خواهد بود نه ۲۷وصف! لذا حتی اینکه اینرا سه وصف قرارداده‌اید، در واقع خیلی کار را خلاصه کرده‌اید و هرگاه هم بخواهید اوصاف را به ۲۷ برسانید به آسانی می‌توانید بر روی آن جدول ۲۷وصفی قرار داده و اصلاً" اسمی هم از مثلاً" اصلی یا سیاست نیاورید.

۲/۳ ـ تقوم تصرف درکمیت برای ایجاد تغییر در اوصاف

ما ابتدا در جدول گزینشمان سراغ کمیات می‌رویم تا بعداً" بیابیم به این وسیله در طبقه بندی کیفیات (که بر یک اساسی انجام شده) گزینش کنیم.

۲/۴ ـ واقع شدن هیچ تصرفی بدون «کمیت» (نسبت تبدیلی)

کم، در دستگاه ما ابزار تصرف است، قبلاً" از کم سه تعریف ارائه دادیم، و آنرا به کمیت تبعی، کمیت تصرفی و

کمیت محوری تقسیم کردیم و گفتیم کمیت یعنی علم تبدیل نسبت و علم تصرف در نسبت، بعبارت دیگر منظور سنجشهائی است که در نسبتها تصرف می‌کند، قبلاً" گفته بودیم که تبدیل اوصاف ممکن نیست مگر از راه کم! پس اینها جزو احکام هستند، نهایت این است که اینها احکام تصرفی هستند نه احکام تصدیقی نظری! بدون کم در هیچ جائی تصرف واقع نمی‌شود، هر جاتصرفی باشد قدر و اندازه داشته و نسبت تبدیلی می‌خواهد و در هر تصرف کمی‌ای که انجام می‌گیرد به یک نسبتی تصرف کیفی هم انجام می‌شود.

۲/۵ ـ انجام گزینش کیفی از طریق گزینش کمی

بنابر این مسائلی که بیان شد، جدول کمیت خیلی اهمیت دارد؛ یعنی بعد از طبقهٔ‌بندی مفاهیم که در آن مفاهیم کیفیتان را طبقه بندی می‌کنید و به آنها کد می‌دهید به دنبال چگونگی گزینش کمی می‌روید که در واقع گزینش کیفی را از طریق گزینش کمی انجام می‌دهید.

۲/۶ ـ معنای تعریف کمیت به «احکام متصرف»

حجة‌الاسلام میرباقری: این نکته را توضیح بفرمائید که چگونه کمیات بمنزلهٔ احکام هستند؟

(ج): یعنی اگر در عینیت نسبت کمی بین دو کیفیت عوض شود، خود کیفیت هم تغییر می‌کند...

(س): آیا منظورتان این است که از باب احکام می‌توان این کیفیت را به کمیت تعریف نمود؟

(ج): یعنی اساساً" بقای کیفیت به کم آن می‌باشد.

۲/۶/۱ ـ کمیت علت ثبات کیفیت

(س): اینکه می‌گوئیم کمیت، حکم کیفیت است، به چه معناست؟

(ج): این مطلب به این معناست که کمیت علت اثبات کیفی‌اش است یعنی ثبات کیفیتش در عینیت با بهم خوردن کمیتش بهم خواهد خورد...

۲/۶/۲ ـ کمیت واسطهٔ تقوم کیفیتها به هم

(س): یعنی ابتدا یک تعریفی برای یک کیفیت کرده و بعد می‌گوئیم این کیفیت متقوم به این کم می‌باشد، و اینکه می‌گوئیم کم حکمش هست یعنی تقومهایش ....

(ج): بله! یعنی قوامش به کیفیتهای دیگر بوسیله کم واز طریق کم است که اگر کمیت نسبتش تغییر کند، اساساً" دیگر این کیفیت وجود ندارد...

(س): یعنی چه کیفیت را به لحاظ نسبتش به مجموعهٔ شاملتر دیده و چه به لحاظ نسبتهایش به اجزاء درونی خودش ببینیم، در هر حال متقوم به کمیت است...

۲/۶/۳ ـ کمیت وسیله حکم به بقاء تعاریف فلسفی

(ج): بله ! همینطور است پس شما مطابق اصول فلسفی‌تان یک چیزهائی را تعریف نموده و یک تعاریفی را ذکر کردید، ولی آیا می‌توان حکم به بقائشان کرد؟ می‌گوئیم بله! با ابزار تصرفش می‌توان چنین حکمی کرد، یعنی می‌گوئید اگر این کیفیتها دارای این نسبتهای ریاضی باشند، این چنین هستند.

۲/۶/۴ ـ کمیت وسیله تعیین کارائی

مطلب فوق بدین معناست که اگر نسبتهای کمیشان عوض شود کارائیهایشان نیز تغییر خواهد، کرد، یعنی اگر تناسبات این کیفیت عوض شود مجموعه و کارائیهایش نیز عوض می‌شود...

(س): پس ما از اشیاء یک تعاریفی ارائه می‌دهیم که «تعاریف کیفی» بوده که به تعریف به کارائی بار می‌گردد، این تعریف به کارائی، متقوم به نسبیتشان هست.

(ج): یعنی به نسبتشان به هم هست

(س): یعنی متقوم بین تناسباتشان هست هم تناسبات داخلی و هم تناسبات خارجی!

(ج): مناسباتشان هم حتماً" کمی هستند که از طریق آن کمیات ، قابلیت تصرف پیدا می‌کنند.

اساساً" تا کم نداشته باشید ابزار تصرف هم ندارید مثلاً" تا نصاب و عیاری نداشته باشید حلوا هم نمی‌توانید درست کنید.

۲/۶/۵ ـ کمیت بیانگر ابزار تصرف

برادر صدوق: علاوه بر عیارها هم آیا مثلاً" معین می‌کند این روغن است یا شکر است؟

(ج): بله! در پایان باید همینگونه باشد.

(س): چون وقتی می‌گوئیم ۲ استکان روغن لازم است نمی‌توان به همین میزان شکر بریزند چون فرضاً" باید ۴ لیوان شکر بریزند تا حلوا درست شود.

(ج): اگر جمع نسبتهایش را بگوئید عدد عین کیفیت می‌شود،

(س): پس از روی خود عدد هم می‌توان خود کیفیت را شناسائی کرد.

(ج): بله! واز این طریق هم حتما مورد تصرف قرار می‌گیرد چون راه تصرف راهی بجز راه عدد نیست...

(س): در این جدول هم که فرمودید ۱، ۱۰، ۱۹،..... ظاهراً" باید این مسئله در جدول مشخص شود که اینها ولایت است یا تولی یا چیز دیگر، بطوری که غیر از آن منزلتی که دارد نمی‌تواند باشد آیا منظورتان همین است ؟

۳ـ متفاوت بودن «جدول اعداد» و «جدول گزینش اعداد»

(ج): بله! اما بحث ما در این قسمت این است که

آیا جدول گزینشمان یک جدول طبقه بندی اعداد است که اعداد، در آن هر کدام در خود ضرب شده و توسعه توسعه‌ای پیدا می‌کند هر کدام از اینها می‌یابند که درنتیجه یک سری اعداد درست می‌شود و مقابل کیفیات قرارمی‌گیرد!؟

(س): پس این جدول آن نیست؟

(ج): خیر! مگر شما چندجدول دارید! در همین جدول خود اعداد ۱الی ۶۴را به قصد توسعه می‌آورید که برای هر عدد یک مجموعه ۲۷تایی درست می‌کنید که حاصل ۷۶۰۰میلیارد عدد می‌شود، البته بعد از اینکه ۲۷را به توان ۹ $(۲۷)^{۹}$ یا ۳را به توان ۲۷ $(۳)^{۲۷}$ بردید که در آنصورت ۷۶۰۰میلیارد خانه درست می‌شود که در هر خانه یک عدد خواهید داشت.

۳/۱ـ تعیین مراحل گزینش اوصاف هر یک موضوع در جدول گزینش

در ادامه به یک جدول گزینش نیاز دارید چون می‌خواهید ببینید در انتخاب موضوع باید چه اوصافی را انتخاب نمائید و یا می‌خواهید بدانید بزرگترین موضوعات در جدول ۷۶۰۰میلیاردی چگونه «تعیین» می‌شود؟ که در این مورد مثلاً" می‌گوئیم طریق این امر آن است که ابتدا ۶۴را انتخاب نموده و بعد از آن ۳۲وبعد از آنهم ۱۶را انتخاب نمائید و یا متناظرش یعنی ۱، ۱۰ و ۱۹ را انتخاب نمائید و به همین شیوه تا آخر... یعنی در واقع می‌گوئیم به این ترتیب، بزرگ و کوچک را حساب کن که مثلاً" شما هم می‌گوئید من یک را برداشتم. که معادل ۷۲۹است، اما سطح دوم و سوم این تصرف چیست؟ پس شما در جدول گزینش، مراحل گزینش را ذکر می‌کنید البته ممکن است آنجا هم یک ۲۷ در ۲۷ را پیدا کنید که غیر از ۲۷ در ۲۷ درونی در ۶۴ باشد.

۳/۲ـ کمیت وسیلهٔ تصرف در تعاریف

حجةالاسلام میر باقری: بالاخره می‌خواهید بفرمائید که ما کم جدای از کیف نداریم، اصالت ماهیتی نگاه نمی‌کنیم که کم، چیزی باشد و کیف، چیزی جدای از آن! و تعاریفی که از اشیاء می‌کنیم تعاریف آن اشیاء متقوم به نسبیتشان است، یعنی اگر جایگاهشان در مجموعه عوض شود هم عددشان عوض می‌شود و هم تعریفشان عوض می‌شود، نه اینکه فقط جایشان عوض شود پس تعریف، تعریف به تناسبات است که همان عدد و کم است.

(ج): بله! لذا اگر تناسبات عین عدد شد وسیله تصرف در تعاریف می‌باشد، پس وسیله تصرف در تعاریف کمیات هستند.

۳/۲/۱ـ تناظر کمیت در عمل با استدلال در نظر

استدلالها در این جا وسیله تبدیل نیستند یعنی در اینجا کمیات کار استدلال (درنظریات) را می‌کند و این بدین معنا است که اگر مناسبات شی را تغییر دهید در آنصورت شی تغییر می‌کند، معادلات...

(س): بعبارت دیگر معنایش این است که روابطش را تغییر بده!

(ج): بله منظور روابطش و معادلاتش است چون بر اساس مبنایتان می‌گوئید در همه‌جافاعلیت هست و برخورد فاعلها با یکدیگر هم نظام نسبیت خاصی را دارد، یعنی نظام قوانین و علیت را پس از فاعلیت می‌دانید که همان وسیلهٔ تصرف فاعل می‌شود یعنی فاعل از طریق این نسبتهائی که بوسیله فاعلهائی ایجاد شده تصرف می‌کند.

حجةالاسلام صدوق: البته هنوز مسئله روش گزینش روشن نشد

(ج): بله! فعلاً" این سوال اول را که چگونه کمیات با احکام برابرند، توضیح دادیم.

برادر نجابت: روش گزینش و چرائی آن به ترتیبی که آلان فرمودید تقریباً" روشن شد.

حجةالاسلام صدوق: یعنی من مسئله ۷۶۰۰ میلیارد را متوجه نشدم روی این جدول که مشخص است ولی روی ۲۷ عنوان معین نیست.

(ج): عین همین را اگر شما در بزرگترین دستگاهتان مد نظر قرار دهید، آنوقت می‌گوئیدکه چه دستوری دارای چه خصوصیاتی هستند مثلاً" اگر ۲۷ منطقهٔ کهکشانی در نظر بگیرید می‌گوئیم اولین منطقه‌اش که با شماره ۶۴ معرفی شده است در مناطق کهکشانی مقدم بر همه است بعد اگر در یک خانهٔ خاصی از آن دسته، تغییری ایجاد کردید باید بتوانید بگوئید که در منطقه مثلاً" ۱۰ کهکشانی و منطقه ۱۹ چه تغییراتی واقع می‌شود.

بنا براین در هر تغییری که می‌دهید اینگونه نیست که تنها یک جا تغییر کند بلکه این تغییر به نسبت در همه جا واقع می‌شود چون شاید کسی بگوید با توجه به اینکه شما نظام عالم را با هم پیوسته می‌بینید نمی‌توانید یک گوشه از امر ادارهٔ نظام را درست کنید، چون اگر بخواهیم این را درست کنیم مثلاً" باید وزارتخانه را درست کنید و برای درست شدن وزارتخانه همه باید کل نظام را درست کنید که برای آن هم باید روابط خارجی را درست کنید و ... تا اینکه می‌گویند پس باید برای رسیدن به هدفتان کل جهان را درست کنید و جهان هم که در اختیار شما نیست پس هیچ! در حالیکه شما مثلاً" می‌گوئید باید در مورد امور دارائی و اقتصاد یک سیاستی را در وزارت امور خارجه انتخاب کنیم و یک سیاستی را در وزارت کشور انتخاب کرده بصورتی که تناسبش هم بصورت فلان باشد برای شروع هم از این مسئله باید شروع کرد و بعد مثلاً" می‌گویند ما این سیاست را در وزارت امور خارجه وکشور انتخاب کردیم حالا چه کارکنیم، که اینجا هم مثلاً" می‌گوئید یک سخنرانی در امور جهانی روی این موضوع انجام بدهید، پیامدش یک عملی

هم در امور فرهنگی انجام بده و دنبالش هم یک کار دیگر اجرایی را انجام بده و...

برادر نجابت: آیا می‌توانیم قائل شویم که فرمول گزینش دخالت از درون با بیرون فرق دارد یا مثل همان است؟

(ج): اساساً" درون و بیرون را باید درهم منحل کنید و یک دستگاه شامل هر دو داشته باشید یعنی درون و بیرونی به این معنا که شما می‌گوئید نباید داشته باشیم.

۴ ـ امکان حل مشکلات درونی بر اساس قدرت حاصل از حل مشکلات بیرونی (توسعه نظام)

(س): این مشکلش همین است که مثلاً" اگر یک کاری را در وزارت خارجه بخواهیم انجام دهیم باید همزمان با آن کار و متناسب با آن در سه جای دیگر هم عمل کنیم، علاوه بر این برای موفقیت در کار، در آن وزارتخانه هم باید یک کاری دردرون انجام شود.

(س): در مرحله دوم هم چون امور بیرونی هم موثر است باید یک کار های بیرونی هم انجام شود.

(ج): مهم همین است که شما سیر را چگونه ترسیم کرده و چه چیزی را اصل قرار می‌دهید آیا بیرون را اصل گرفته و بر اساس قدرتی که حاصل شده (که بنحوی تبعی زمینهٔ حل درونی هم می‌باشد) و متناسب با آن کاری انجام می‌دهید؟ یا بالعکس؟ اصولاً" شما می‌بایست همیشه دعوی را به بیرون بکشانید.

حجةالاسلام صدوق: یعنی در سطح اول باید اینگونه برخورد کنیم.

(ج): بله! در سطح اول همیشه باید بیرون باشد؛ یعنی سطح پیشتاز ما هیچگاه نباید در داخل باشد و باید بر اساس آن مشکلات داخلی حل گردد. بعبارت دیگر می‌بایست توسعه نظام واقع شود لذا نباید برگردد و درون گرا شود بطوریکه برای خودش یک عالم خیالی درست کند و به آن خیالی که دارد خوش باشد باید خیال را ضیق کرده و محدود نماید چون به هرمیزانی که در این امر توفیق یابد، امکان اینکه تصرفاتش را توسعه داده و خودش را تهذیب کند، بیشتر فراهم می‌شود. مثلاً" برای تهذیب افراد می‌گویند ابتدا باید اقرار به لسان باشد بعد در ظواهر امر باید اسلام رعایت شود که آنوقت می‌گویند حالا شرائط جسمی شما مهیا شده برای اینکه ذهنیت شما مورد تصرف قرار گیرد، ولی اگر کسی از ابتدا بگوید: برو و خوش باش، کافی است دلت پاک باشد برو و مهذب باش دستت در دزدی، چشمت به نامحرم زبانت مشغول لغو و لهو و... باشد، اما دلت به ذکر الله مشغول باشد!! طبیعی است که چنین چیزی ممکن نبوده و مورد رضایت خدا نیست پس صحیح است که در اعمالتان باید جهت گیری اصلی‌تان که حاکم بر اعمالتان هست مشغولیت دل به ذکر الله باشد اما از ابتدا باید از خارج آغاز بشود و بعد از آن هم باید با شرائط بجنگید، در آن جنگ است که پی در پی تهذیب واقع می‌شود.

۴/۱ ـ ایجاد تکامل در فر متناسب با تکامل نظام

اساساً" تهذیب سازمانی هم (بمعنای تکامل یافتن) نمی‌تواند جدای از نظام باشد چون بر اساس معنای تکامل که فعلاً" آنرا مفروض می‌گیریم) می‌گوئید تکامل نظام ولایت اصل است که متناسبش تکامل در فرد هم حاصل می‌شود؛ یعنی می‌گوئید در دوران حضرت موسی (ع) معنا ندارد که تکامل زمان حضرت ولیعصر (عج) پیدا شود! هر قدر هم که خود حضرت موسی خوب عمل کند.

حجة الاسلام میر باقری: همانگونه که توسعه اخلاق مادی به شکلی که الان در نظام سرمایه‌داری فعلی است، قبلاً" ممکن نبود.

(ج):بله! معنا ندارد که این توسعه در زمان قارون پیدا شده باشد، قارون با تمام آن طینت ناپاکش اگر چه نیتش این بوده که هر فساد ممکنی را انجام دهد، اماتوانائی‌اش را نداشته و این فسادها برایش ممکن نبود، قارون محال بود که در آن زمان بتواند فلان زن را در تلویزیون برقصاند و به آن طرف دنیا بوسیله امواج و ماهواره منتقل نماید و تازه این کار منشأ اضافه شدن مالش هم بشود. پس در آنزمان نمی‌توانست مال خویش را با ترویج انواع شهواتی که الان رواج دارد اضافه کند بلکه تنها می‌توانسته بعضی از شهوات را نشر داده و از این طریق مال اندیشی نماید، لذا تاحد خاصی می‌توانسته تبرج و تظاهر به دنیا دوستی نماید و این قابل قبول نیست که گفته شود قارون در آن زمان می‌توانسته انواع شرابهای الان را درست کرده و آلات انواع فساد موجود را مهیا نماید. همانطوریکه مومنین آن زمان هم همانند مومنین امروز درگیر با کفار نبودند، چون در آن زمان چنین درگیری ای ممکن نبود. بنا بر این تکامل در نظام ولایت اصل در امکان تکامل فرد است و تکامل فرد به تکامل نظام مناسبت هم دارد.

۴/۲ ـ لزوم ایجاد نسبت بین «ابتلاءو اختیار»متناسب با تکامل نظام

مطلب دیگر این است که در کمال،نسبت بین حدود و وظایف و اختیارات برای وارد شدن در نظام ولایت اصل است، یعنی شما می‌گوئید ابتلاء و اختیار با یکدیگر مناسبت داشته و بهم نسبتی دارد این نسبت هم متناسب با واقع شدن در نظام کمال است یعنی مثلاً" به آقای صدوق می‌گوئیم چرا اینگونه قانون گذاری می‌کنید؟ ایشان باید برای تبیین تهذیب سازمانی بگوید که نسبت بین ابتلاء و اختیار باید متناسب با نظام برای تکامل باشد، یعنی اختیار دادن به افراد متناسب با انتظار و وظیفه‌اش است اما درکجا؟ می‌گوئیم در نظام شاملش! حالا نظام شاملش چه زمانی بدست می‌آید؟ می‌گوئیم در جریان توسعه تکاملش! بنابراین فعالیت فرد به همان نسبت درکمال خودش موثر واقع می‌شود که در توسعه تکامل جامعه مؤثر واقع شده است.

۴/۲/۱ ـ امکان تکلیف (ابتلاء) متناسب با اختیار (مقدمه ۱)

حجة الاسلام میرباقری: *بالاخره روشن نشد که اگر بپذیریم توسعه فرد تابع توسعه نظام است، آنگاه....*

(ج): *حالا من از طریق دیگری این بحث را مطرح می‌کنم که آسان تر باشد، یک چیزی که بدیهی و یا متیقن در مذهب است این است که تکلیف یا مبتلاء به ، با میزان اختیار تناسب دارد، نمی‌شود تکلیفی بیاید که اختیارش نباشد. حالا بگوئید اختیار کم است زیاد است و... به هر معنائی که می‌خواهید بگوئید البته ما یک معنای خاصی از اختیار ارائه داده‌ایم که فعلاً" نمی‌خواهیم آنرا مطرح کنیم. در هر حال متیقن این است که نمی‌شود تکلیف و وظیفه‌ای بیاید و اختیارش نیامده باشد که این مطلب مورد اتفاق حوزه هم می‌باشد.*

۴/۲/۲ ـ ایجاد «کمال» اقتضای موجود در اعطای اختیار و تکلیف (مقدمه ۲)

مسئله مهم این است که تناسب بین تکلیف و اختیار (به عبارت دیگر اقتضای تکلیف) چگونه هست؟ برای چه چیزی تکلیف می‌کنند، چرا باید تکلیف کنند؟ می‌گوئید تکلیف می‌کنند برای اینکه انسان کامل بشود یعنی خود تکلیف برای کمال است پس اختیار دادن هم برای کمال است .

حجة الاسلام صدوق: *قسمت آخرش لطف است.*

(ج): *احسنت! بنابر این نسبت بین ابتلاء و اختیار به نسبت ایندو به تکامل «ارتباط » پیدا کرد.*

۴/۲/۳ ـ «اجتماعی» بودن توسعه کمال (مقدمه ۳)

به این ترتیب آیا تکامل فردی انجام می‌گیرد یا اجتماعی؟ به نظرما قطعاً" توسعه تکامل ، بصورت «اجتماعی» قابل فرض است چون توسعه تکامل بمعنای این است که کمال و خوبی پی در پی توسعه یابد و مثلاً" سطح دوم از کمال بالاتر از سطح اول کمال باشد، مبتلاء به ها و اختیارها در سطح دوم کثرت و وحدتش بیشتر شده باشد، یعنی نسبت تأثیرش بیشتر،شدت عشقش و روابط و موضوعاتش بیشتر شده و تغییر کرده باشد.

۴/۲/۴ ـ تعیین میزان تکلیف و اختیار متناسب با مراحل توسعهٔ و موثر بودن سطح ابتلاء و اختیار در میزان توسعه (نتیجه گیری)

بنابر این محال است که چنین توسعه ای پیدا شود مگر اینکه نسبت بین ابتلاء و اختیار با توسعه نظام ولایت ملاحظه شود؛ یعنی متناسب با توسعه، تکلیف و اختیار معین شود. پس در زمانی که توسعه پیدا نشده باشد نه تکلیف و نه اختیار به آن نمی‌تواند باشد و اگر قرار شد که متناسب با مراحل توسعه تکلیف و اختیار معین شود باید بالعکس هم صادق باشد و باید بتوان گفت ابتلاء و اختیار «به نسبت» در توسعه نظام اختیارات موثرند.

۴/۲/۴/۱ ـ بیان سه سطح تبعی، تصرفی، محوری برای بیان تأثیر اختیار در توسعهٔ نظام

حال میزان تأثیرشان نسبت به نظام ولایت گاهی تبعی است مانند امثال ما و گاهی تصرفی است مانند معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و گاهی محوی است مانند مشیت بالغه حضرت حق و رحمتش! که نهایتا" ربوبیت به او برمی‌گردد و افاضه هم به او برمی‌گردد، البته دقت داشته باشید که این امر را نسبت به نظام می‌گویم نه نسبت به تصرفات جزئیه! چون ما در تصرفات جزئیه تصرفی هستیم ولی باید معلوم باشد که ما تا چه اندازه می‌توانیم در «نظام تصرفات» تصرف کنیم.

بنابراین اینکه من چه زمانی به دنیا بیایم؟ دردست ما نیست و اینکه در چه زمانی از دنیا بروم هم در دست خودمان نیست بلکه به دست صلوات خداوند متعال است که بر نبی‌اکرم (صلی‌الله علیه‌واله‌وسلم) وارد می‌شود. در میدان صلوات خداوند متعال برنبی‌اکرم که امثال ما در همه سطوح عالم خلق و ایجاد می‌شویم، پیامبر اکرم و ائمه باذن الله تبارک و تعالی متصرف در ولایت تاریخی می‌باشند، بهر حال اگر قرار باشد چیزی در عالم کم و زیاد شده و تصرفی صورت پذیرد، بشفاعت و تحمل ایشان در رتبه‌های مختلف تاریخ، صورت می‌پذیرد. اولیاء تاریخی در پیدایش مراحل تاریخی متصرفند و ما به تبع آن مطلب پیدا می‌شویم، پیدایش ما پیدایش تبعی است، هرچند ما بنسبت در توسعه تصرف هستیم ولکن حتما" تبعی بوده و به تبع آنها ایجاد می‌شویم.

۴/۲/۴/۲ ـ متفاوت بودن «تابع، متصرف و محور» در «نظام ولایت» و «توسعه نظام ولایت»

البته این سه دسته‌ای که می‌شماریم سه دسته‌ای است که موضوع تقسیم بندی «نظام ولایت در مرحله توسعه» است نه خود نظام ولایت! چون در نظام ولایت ما تصرفی هستیم و نبی‌اکرم (ص) محوری و اشیاء تبعی هستند، ولی در توسعه نظام ولایت که در او تصرف اخذ شده است، یعنی در اینجا در موضوع کلاممان خود مفهوم تصرف را اخذ می‌کنیم ولذا دیگر اشیاء خارج می‌شوند، همانند اینکه موضوع کلاممان را فرهنگی بدون قراردهیم که در اینصورت سیاسی و اقتصادی به نسبت از موضوع کلاممان حذف می‌شود، گرچه تأثیرش هنوز هم هست ولی فرضا"الان موضوع کلام این است که چگونه در مفاهیم تولی فرض می‌شود.

بنابراین اگر توسعه نظام ولایت را اصل قرار دهیم که «تصرف» در آن اخذ شده و اصل است در اینصورت صلوات خداوند متعال برنبی‌اکرم محور بوده و تصرفات هم توسط ایشان و فرزندانشان است و ما هم به تبع آنها هستیم پس ما فاعلهای تصرفی هستیم که به «تبع» خلق می‌شویم؛ یعنی در آمدن و رفتنمان از خودمان ابدا" اختیاری نداریم، حتی هیچیک از ملعونهای مادی هم قدرت این را ندارند که بگویند کسی در آمدن خودش اختیار و تصرفی دارد؛ البته قائلند که برنامه ریزی کنیم تا چنین و چنان شود اما اینکه تاچه اندازه بتوانند به آنچه سفارش می‌دهند

برسند، مطلب دیگری است. بنابراین در توسعه نظام ولایت ابتدا تصرفی بودن اخذ شده است و تصرفات محوری هم مربوط به حضرت حق و تصرفات تصرفی مربوط به نبی‌اکرم است و تصرفات تبعی هم مربوط به ماست. که این هم مخصوص مرحله توسعهٔ تعاریف است، نه خود نظام ولایت و نظام تکوینی! اگر بخواهیم نظام تکوینی را تقسیم کنیم بایداشیاء و مافوق ما مد نظر قرار گیرد در آنجا در اصل «بودن» بحث می‌کنیم نه «توسعه‌ایی بودن»! طبیعتا" درنظام تاریخی، ائمه طاهرین رهبران تاریخی عالم می‌باشند.

۴/۳ـ تقوم حدود اختیارات (تکلیف) فرد با توسعهٔ نظام در تشکیلات الهی

حالا یک مطلبی را عرض می‌کنم که اگر چه خارج از بحث است ولی به نسبتی مربوط به بحث گزینش هم می‌شود و آن این است که اگر ما توانستیم در تعیین حدود وظائف و اختیارات (چه متعلق به دولت باشد و چه متعلق به هر گروه متشکل دیگر) و قانون گذاری ارتباط صحیحی بین انتظاری که از فرد داشته و تکلیفی که برای او بیان می‌کنیم، با توسعه خود این مجموعه و رشد آن برقرارکنیم بطوریکه رشد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افراد به توسعه سازمانی تقوم داشته باشد از طرف دیگر هم توسعه سازمانی (یعنی عوض شدن روابطش و تعاریف و ضوابط و موضوعات کارش) به توسعه تعلقات افراد، عشق افراد، فهم و انظباط عملی افراد آن سازمان، تقوم داشته باشد، در این صورت توانسته‌ایم نظام درستی درست کنیم.

۴/۳/۱ ـ توجه به افزایش «امکانات» بدون توجه «ارتباط و انسان» کمی صرف دیدن رشد است

بنابر این ما نمی‌ائیم یک حدود و وظائفی جداگانه برای افراد معرفی کنیم و رشد خودشان را بالمره نادیده بگیریم و یک هدف هم جداگانه فرض نمی‌کنیم که بگوئیم: ما اینهارا مثل یک ماشین برای درست شدن فلان شیی می‌خواهیم و لذا مهم نیست که این ماشین مستهلک شده و از بین رود چون دوباره یک ماشین جدید می‌خریم. خیر! ماچنین نمی‌گوئیم و اگر تشکیلات را اینگونه درست کنیم، رشد را صرفا" کمی دیده‌اید. نوع تشکیلاتها و شرکتهائی که تولیدی هستند و لکن توسعه در تولید را نمی‌توانند ببینند اینگونه هستند که قطعا" اینجا محکوم به زوال هستند، چون مثلا" این شرکت یک کارخانه ساعت فنری تأسیس کرده است که فرضا" بعدا" یک اختراع جدیدی می‌شود که موضوعا" بازار این نوع ساعت از بین می‌رود.

۴/۳/۲ ـ توجه به «امکانات و ارتباطات» بدون توجه به «انسان» تابع ایجاد خلاقیت

حال اگرکسی توسعه را یک درجه بالاتر و در مرحله تصرفی ملاحظه کرد، ولی انسانها را مورد لحاظ قرار نداد در اینصورت این شخص نسبت به افراد قبلی، موفق تر است ولی چون انسانها را نادیده گرفته باز محکوم به شکست است چون نمی‌تواند ابتکارات را توسعه دهد.

۴/۳/۳ ـ ایجاد رشد مطلوب در صورت تصرف هماهنگ در «امکان، ارتباط و انسان»

حال یک کسی هم ، امکان، ارتباط و انسان را با هم می‌بیند وچه در یک واحد کوچکی باشد و یا در واحد بزرگی باشد، می‌گوید: توسعه به همان میزان که برای کل مجموعه پیدا می‌شود می‌باید برای افراد هم پیدا شود، یعنی می‌گوید تولید محصولات تبع است و قصد اصلی من توسعه سازمان است که توسعه افراد هم متناسب با آن صورت می‌گیرد می‌گویند چرا محصولات تبعی است؟ می‌گوید: محصولات تأثیر افراد من و ارتباطات آنها بر بیرون آنهاست، لذا بنسبتی که سازمان قوی شده باشد و ارتباطاتش و عناصرش توسعه یابند، قهراً" قدرت اثر گزاریش بر خارج بالا می‌رود یعنی می‌تواند قوانین بیشتری را کشف کند و بکار گیرد و در سازمانهای دیگر تأثیرات بیشتری بگذارد. بهرحال من این مطلب را بعنوان یک مثال عرض کردم نه خود بحث!

حجةالاسلام میرباقری: اگر بخواهیم یک مدیریت خرد را مد نظر قرار دهیم امکان تعویض هم وجود دارد، ولی در مدیریت کلان بین المللی اگر بگوید من آدمهایش را عوض می‌کنم ، این بی معناست، توسعهٔ محصول جز از طریق توسعه خود سازمان، واقع شدنی نیست، یعنی مثلاً" همان توسعه بین‌المللی! پس نمی‌توان گفت این انسانها را برداشته و یک انسانهائی دیگری بجایشان قرار می‌دهیم.

(ج): به یک حدی می‌رسید که اگر گفتید...

(س): بله! برای خداوند متعال میسور است که این آدمها را بردارد و آدمهای دیگری را بیاورد تا هدف جلو رود.

(ج): در مدیریت کوچک هم تا یک حدی می‌توانید بگوئید آدمها را برمی‌دارم مثلاً" شما نمی‌توانید بگوئید در کشور همه اقلیتها را از بین می‌بریم البته می‌شود گفت تا یک حدودی فشار می‌آوریم ولی به یک جایی می‌رسید که مجبورید متوقف شوید، البته شما می‌توانید از راه دیگری وارد شوید و یک شیبی درست کنید که در آن شیب راه برای متدینین مرتباً" توسعه پیدا کند، و برای کفار مرتباً" تغییر پیدا کند؛ یعنی همانکاری که کفار نسبت به شما عمل کرده‌اند، الان کفار برای زندگی بشر یک راه خاصی را ترویج می‌کنند و واقعاً" این کاری را که شیاطین در آخرالزمان کرده‌اند، حائز دقت است، لذتهایی را به بشر چشاندند و مشغول به آنها داشتند که از لذتهای دیگر چشم پوشیده‌اند و لذتهای دنیائی بحدی توسعه یافته که اصلاً" امکان صرف نظر از آنها در عینیت تقریباً" محال شده است شما الان اگر بگوئید من بنا دارم ماشینها را جمع کنم، واقعاً" اگر بخواهید ماشینها را جمع آوری کنید در آن صورت در جاده‌ها باید هر چند فرسخ یک قهوخانه و محل توقف درست کنید و از این هم که بگذریم اگر یک جمعیت ده میلیونی تهران را مد نظر قرار دهید ولو اینکه در غذا دادن به آنها بسیاری از غذاها را حذف کنید و برفرض اینکه

این افراد روزی یک کیلو غذا بخورند، باید هرصبح برای هر صد نفر یک چهارپا وارد تهران شود تا غذا را وارد شهر کند در اینصورت تنها روزی صد هزار چهارپا باید وارد شهر شود حالا شما خودتان مسائل دیگر این فرض را مانند مراقبت بر این امور و هماهنگی آنها و ... توجه نمائید آنوقت تصدیق می‌کنید که چنین کاری الان محال بوده و ممتنع است یا مثلا" قبلا" پشت مسجد سپهسالار سابق چهل عدد شیر آب بود که مردم تهران از آن آب برمی‌داشتند ولی حالا در یک آپارتمان کوچک چهل شیر آب هست یا در برجهای شهرها قطعا" بیشتر از چهل عدد شیر وجود دارد.

در هرحال می‌خواهم بگویم الان امور مادی در حدی توسعه یافته که دوری از بعضی از آن امور، امتناع عقلی پیدا کرده است، لذا اگر در برابر این شما ابزاری برای توسعه الهی نداشته باشید، حتما با مشکل مواجه می‌شوید.

۵ـ مشابهت روش گزینش در مجموعه ۲۷ با مجموعه ۷۶۰۰ میلیارد

بنابراین بحث ما در توسعه بود که ببینیم توسعه چگونه واقع می‌شود که گفتیم اگر تصرف شما برای توسعه است باید دید ابزار گزینش شما چگونه باید باشد، که ابتدا باید سراغ ولایتها رفته و بعد تولی‌ها و بعد تصرفها...

حجة‌الاسلام میرباقری: اگر بخواهیم ۷۶۰۰ میلیارد را یک جا نگاه کنیم در اینصورت آیا این ۲۷ خانه‌ای که حضرتعالی فرموده‌اید، بر اساس ولایت، تولی، تصرف، قابل تطبیق هست یا اینکه می‌بایست به گونه دیگری گزینش نمائیم.

(ج): ما ابتدا یک آرایش اولیه‌ای برای تعاریف دادیم حال می‌خواهیم ببینیم آرایش دوم می‌بایست چگونه آرایشی باشد؟ آیا آرایش احکام ما عین همان کمیاتی است که در آنجا وجود دارد؟ یا ابزار گزینش مثلا" ۲۷ عنوان اولی را از ۲۷ خانه برداشته و ۲۷ عنوان دومی را از ۲۷ سطح دیگر برمی‌دارد و ۲۷ عنوان سومی را هم از ۲۷ سطح دیگر برداشته و آنها را در هم ضرب می‌کند؟ آیا نحوهٔ عملکرد آن (گزینش) همانند شکل گیری جدول و تکثیر عناوین تا ۷۶۰۰ میلیارد می‌باشد، بطوریکه یک خانه را با ۲۷۰ عنوان کناری هم سطح خودش جدا می‌کند.

برادر نجابت: این مطلب در سیر از ۳ به ۲۷ هم منعکس است.

(ج): بله! چون ما در تقسیم مرتبا" ۳ها را پشت سر همدیگر می‌آوریم. اما سوال این است که آیا بایست بگوئیم که ما ابتدا ۳ عنوان اول را درست می‌کنیم و سپس این سه عنوان را و بعد آن سه عنوان را؟

۵/۱ـ وجود ۲۷ منطقه ۲۷ کهکشان به جای ۲۷ وصف در ۷۶۰۰ میلیارد وصف

حجة‌الاسلام میرباقری: عرض من هم همین است که آیا در ۷۶۰۰ میلیارد ما یک خانه را از ۷۶۰۰ میلیارد گزینش می‌کنیم یا خیر؟

(ج): مثلاً" ابتدا یک خانه از بیست وهفتم منظومهٔ فلان را گزینش کرده و پس از آن یک خانه از جای دیگر و خانهٔ دیگری هم از جائی دیگر برمی‌گزینیم.

(س): آیا باید ۳ خانه را آنجا گزینش کنیم؟ به عبارت دیگر در آنجا ۲۷ قابل تطبیق نیست.

(ج): آنجا شما ۲۷ منطقهٔ بزرگ دارید یعنی ۲۷ منطقهٔ کهکشانی دارید که جمع همهٔ آنها ۲۸۰ میلیارد معادلهٔ درونی می‌شود که مثلاً" یک معادله را از منطقه اول و یک معادله از منطقه دهم و یک معادله از منطقهٔ نوزدهم گزینش می‌کنید، یعنی ۷۲۰ معادله‌ای را که لازم دارید از بین آنها گزینش می‌کنید که این سطوح مختلف کارتان را تشکیل می‌دهد. سپس می‌گوئید که من می‌خواهم در سطح فلان تصرف کنم. یعنی کدبندی شما بنحوه‌ای یک بار دیگر در خودش ضرب می‌شود و شمادرنحوهٔ دوم هم ۷۶۰۰ مرتبه طبقه بندی دارید، نهایت اینکه این طبقه بندی «خطی» است که می‌گوئید اول این است و بعد فلان و بعدش فلان و....که باصطلاح ما نام آن را مراحل توسعه قرار داده‌ایم. شما در آنجا (تکثیر) هر خانه‌ای را که مد نظر قرار می‌دهید در واقع به درون آن می‌روید و در این درون هم به درونش می‌روید؛ یعنی مرتباً" سیستم فرض می‌کنید و به داخل می‌روید، بخلاف وقتی که طبقه بندی را با ابزار گزینش انجام دهید که در این صورت به شکل خطی طبقه بندی می‌کنید و می‌گوئید که این، اول و این دوم واین هم سوم.

حجةالاسلام میرباقری: یعنی اینکه اینجا در ابزار گزینش دیگر ارتباط درونی نیست و می‌گوئیم شمارهٔ ۱، ۱۰ و ۱۹ که در اینجا هم باید بتوانیم شماره گذاری کنیم.

(ج): شماره گذاری می‌کنید، اما ۷۶۰۰ میلیارد را در یک خط قرار می‌دهید، بعد می‌گوئید که این سطوح مختلفی را به ما تحویل می‌دهد.

(س): عرض من این است که آیا همان ۳ سطح کلی در آن جا هم می‌آید؟

(ج): باید بیاید. ما می‌گوئیم که ۲۷ منطقهٔ کهکشانی داریم.

(س): اگر ۷۶۰۰ میلیارد به سه قسمت تقسیم کرده‌ایم مثلاً" بگوئیم یک...

(ج): باید از منطقهٔ کهکشان چیزی بالاتری را بگوئیم چراکه ما نام منطقهٔ کهکشانی را روی ۲۷ عنوانی که اولین تقسیمات بسیار بزرگی است؛ نهاده‌ایم، لذا می‌بایست بگوئیم که هر ۹ منطقهٔ کهکشانی مثلا در...

برادر نجابت: مثلاً" بگوئیم در فضا قرار دارند.

(ج): خیر! چون فضا مربوط به زمانی است که هنوز تبدیل به موجود متحرک نشده است. یعنی فضاست که در آن قیود و احکام قرار می‌گیرد معادله که ابتدا پیدا می‌شود، معنای کهکشان پیدا می‌کند، در تقسیمات کهکشان هم

می‌گوئیم ...

(س): می‌توان از عنوان «مجموعهٔ کهکشانی» استفاده کرد چون هر مجموعه کهکشانی همانند خوشه‌ای فرضاً" گندم یا غیر آن می‌باشد که بالاتر از کهکشان همان معادل کل عالم می‌شود.

(ج): بله! شما می‌توانید بگوئید که هر ۹ منطقهٔ کهکشانی در یک مثلاً" مجموعه یا نظام کهکشانی قرار دارند.

۶ ـ برابری مراحل گزینش با مراحل توسعه

پس اصل بحث ما در این است که چگونه گزینش کنیم ؟ یک تعریف در بارهٔ کم ارائه دادیم که آن مطلب تمام شد و یک تعریف هم در بارهٔ مناسبت هائی که حتماً" باید در تغییر لحاظ شود (آنهم بالحاظ تکامل) بیان کردیم چون شما باید در تعاریفتان علاوه بر طبقه بندی مجموعه‌ای که یک کهکشان را درست می‌کند، «طبقه بندی مرحله‌ای» هم برای تغییر داشته باشید. طبقه بندی مرحله‌ای هم عین طبقه بندی گزینشی است.

حجة‌الاسلام صدوق: یعنی «خطی» است.

(ج): احسنت! یعنی در گزینش که می‌گوئید ۱، ۱۰ و ۱۹ این همان طبقه بندی ای است که در مراحل توسعه می‌باشد که مثلاً" می‌گوئید برای اینکه اولین مرحلهٔ توسعه واقع شود می‌بایست به آنجا دست بزنیم ؛ یعنی برای اینکه نظام کفار متزلزل شود ابتدا باید آن پرچم دار بزرگ شان را هدف حمله قرار دهیم.

حجة‌الاسلام میرباقری: یعنی در آن ۷۶۰۰ میلیارد هم ما مثلاً" یک خانه را...

(ج): بله در آنجا هم یک پرچم دار بزرگ باید پیدا کنیم.

(س): پس روی یک خانه آن دست می‌گذاریم یعنی روی یک به یک خانه‌های آن دست می‌گذاریم یا مثلاً" $\frac{1}{27}$ کل آن مقصود است ؟ مسلماً" $\frac{1}{27}$ کل را که نمی‌فرمائید ؟ چون خود آن یک منظومهٔ داخلی است که ..

(ج): $\frac{1}{27}$ را نمی‌گوئیم شما می‌بایست درون آن بروید تا به بزرگترین در یک خانه برسید

(س): یعنی یکی از ۷۶۰۰ میلیارد...

(ج): بله! مثلاً" می‌گوئید عمروبن عبدود پرچمدار کفر است و وجود مبارک حضرت امیر(ع) هم پرچمدار و صاحب لوای مقدس حضرت رسول هستند. حال وقتی روبروی هم در میدان نبرد قرار می‌گیرند نبی اکرم (ص) دعامی‌کنند و می‌فرمایند که الآن تمامی‌کفر در مقابل تمامی ایمان قرار گرفته است از اینجا معلوم می‌شود که شجاعت عمرو ناشی از خباثت او هم بوده است . یعنی واقعاً" غلظت شدیدی در کفر داشته است که حضرت (ص) می‌فرمایند تمام کفر! یعنی دل و جرأت همهٔ کفار به او محکم بوده است و امید داشته‌اند که تا عمروبن عبدود هست کسی قدرت غلبهٔ برمارا ندارد. یعنی قوهٔ نظامی خارجی کفار عمرو بوده که وجود مبارک حضرت امیر(ع) هم شرش را رفع کرده و

امید آنها را ناامید می‌کنند.

بهرحال منظورم این است که شما باید بتوانید آن خانه‌ایی که بیشترین تأثیر و بالاترین منزلت را داراست، معین نمائید و برای توسعه ابتدا در آن تصرف کنید که طبیعتاً" در یک مجموعهٔ کوچک هم باید بتوانید آن را پیدا کنید. یعنی وقتی به کشور و نظام ایران در دوران طاغوت می‌نگرید باید بگوئید که مظهر قوام همهٔ اینها به شاه ملعون برمی‌گردد، می‌گویند چرا؟ می‌گویم چون این نظام، سلطنتی است؟!

البته شاید کسی بگوید که شاه، کاره‌ای نبود، کارها را مثلاً" قوام یا هویدا می‌گرداندند یا این عرق فروش‌های شهر بودند که کارها را می‌گرداندند چون مردم از این عرق فروشیها خرید می‌کردند و اینها هم روز به روز قدرتشان بیشتر می‌شد، ولی ما می‌گوئیم این نظام یک نظام سلطنتی است. این شخص (شاه ملعون) هیچ قدرتی هم که نداشته باشد، لااقل منصب سلطنت، پایهٔ نظام است.

(س): یعنی ریشه این بحث برمی‌گردد به اینکه آیا نظامات اجتماعی اعتباری هستند یا حقیقی؟ که اگر اعتباری بدانیم در آنصورت افراد اصل هستند و آن فرد، هم که فرضاً" دارای قدرتی نیست، لذا اگر فرماندهٔ لشکر فرد نحیف ولاغری باشد می‌گویند که فرمانده بیکاره است و لشکر خود کار می‌کند، ولی اگر ترکیب، حقیقی باشد طبیعی است که آن فرد همه کاره است.

(ج): یعنی در اینصورت اساساً" کارهای پائینی‌ها به نظام متقوم است، یعنی اختیارات همین شخص (شاه ملعون) با این حال که ضعیف بود، درکشور موثر بود.

۶/۱ ـ تطبیق مراحل تصرف در مدل با جریانات انقلاب اسلامی

پس در این مورد می‌گوئید ابتدا باید شاه ملعون از بین برود و بعد رئیس فرهنگی طاغوت و بعد از آن رئیس اقتصادی را هلاک کرد که به نظر من با این انقلاب این ۳مرحله بصورت کامل انجام نپذیرفت یعنی هر چند درمرحله اول رئیس سیاسی نظام منحط طاغوت را هلاک کرده و ریاست فرهنگی در نظام را هم از بین بردند و روحانیت که علوم و دانش‌اش اعتبار فرهنگی نداشت، ضابطهٔ فرهنگی قضاوت، کنترل قانون و امثال آن شد و در بخش اقتصادی هم، سران سرمایه داری در ایران یا اعدام شدند یا اینکه اموال آنها باتوجه به بند الف و ب قانون، مورد مصادره قرار گرفت (همان ۵۴ نفری که اموالشان مصادره شد) و در واقع قسمت اول کار انجام گرفت (یعنی ولایت‌های فرعی در سیاست، فرهنگ و اقتصاد) البته در قسمت سیاست منهدم شدند و احزابی که افکار دمکراسی و یا انحرافات دیگری داشتند، کنار زده شدند؛ اما این کار در فرهنگ انجام نشد، در اقتصاد هم انجام نشد، چون دراین مرحله که اصلاً" کاری انجام نشد، چون هنوز ولایت‌های تبعی سیاست، فرهنگ و اقتصاد باقی مانده است. در تولی‌ها هم با

توجه به نظامی‌که عرض کردیم و گفتیم می‌بایست تولی های سیاسی اولیه عوض شود، در قسمت سیاست عوض شد و به ولایت فقیه تولی پیدا شد، اما این کار در فرهنگ، بسیار ضعیف عمل شد، یعنی تولی فرهنگی در امر اداره، هنوز به نظامات غرب معطوف است و تولی اقتصادی هم چه الگوی مصرف یا الگوی تولید ویا توزیع و... را مدنظر قرار دهید، به تبع تولی فرهنگی سرجای خودش باقی است.

(س): من نمی‌دانم که شما بر چه اساسی اینگونه ترکیب می‌کنید و مثلاً" می‌فرمائید ولایت اصلی سیاست، چون بنا نبود اینگونه شودو...

(ج): بله! ما در ابتدای امر نباید از کلمهٔ ولایت اصلی سیاست یا فرهنگ سخن بگوئیم، بلکه می‌بایست اینها را بصورت مثال بگوییم و در این جداول، ابتدا بصورت کمی مطلب را حل کنیم.

(س): یعنی می‌شود ولایت ولایت ولایت.

(ج): بله می‌گوئیم «ولایت ولایت ولایت» و بعد «ولایت ولایت فرهنگ» و یا فرهنگ را هم بمیان نیاوریم و بگوئیم «ولایت ولایت تولی» یا «ولایت ولایت تصرف».

(س): بله! چون ترکیب آنها در همان ۱۹۰۰۰ واقع می‌شود.

(ج): بله! درست است.

(س): حاصل مطلب را می‌توان در ۲ بخش خلاصه نمود اما من ارتباط فرهنگی این ۲ بخش را خیلی متوجه نشدم، در قسمت اول که فرمودید که کمیت بمنزلهٔ حکم برای کیفیت است یعنی یک کمیت‌هائی داریم و همچنین یک کیفیتهایی که دو مقوله جدای از هم نیستند و تقوم کیف به کم مطرح است لذا تغییر کمیت، تغییر کیفیت را نتیجه خواهد داد.

(ج): در بحث کمیت گفتیم که تعریف کمیت در ۳مرحله صورت می‌گیرد و...

(س): این مرحلهٔ دوم آن است که در این مرحله کم و کیف متقوم به هم می‌شوند یعنی در مرحله معادله کم و کیف متقوم به هم دیده می‌شوند.

(ج): آنگاه شما یک مرحلهٔ محوری و یک مرحلهٔ تصرفی و یک مرحله تبعی داشتید که محوری به شما معادله‌ای می‌دهد که کل آن معادلات بوسیله این معادله، قابل تصرف واقع شده و هماهنگ می‌شوند.

(س): آیا این فرمایش شما در مورد تصرف در نسبت‌ها که می‌فرمائید باید دید از کجا آغاز می‌شود، همان معادله است؟

(ج): حال باید به بحث معنای معادلهٔ محوری برسیم که در آنجا می‌گوئیم معادله محوری باید معادله‌ای باشد که

بر معادلات دیگر حکومت داشته باشد، یعنی دانش تصرف یا سنجش تصرف در نسبتها باشد.

۶/۲ ـ معادلهٔ گزینش معادله کمی محوری است

بنا بر این در این جایگاه (بحث معادله) می‌گوئیم وقتی ریاضیات به انجا می‌رسد، ربط آن به کیفیت، تناظر «یک به یک» می‌شود و نمی‌توانید در کیفیت تصرف کنید مگر با این معادله! که در این مرحله یک بحث عرفی هم مطرح کردیم و گفتیم اساساً" شما در هیچ موردی نمی‌توانید درکیفیت‌ها تصرفی انجام دهید مگر از طریق قدر و اندازه‌ها!

هرگونه تصرفی هم که در قدر و اندازه‌ها انجام دهید به یک نحوه بازگشت به کیفیت‌ها می‌کند حال خواه بازگشت محوری یا تصرفی و یا تبعی باشد. بعنوان مثال اگر یک لیوان آب را هم از پنجره اطاق بیرون بریزید، این عمل باید در جائی درکیفیت اثر کند و فقط نباید نتیجه آن را در این ببینید که روی دیدار مثلاً" رطوبتی پیدا شد، بلکه باید بگویید که این عمل در مجموعهٔ دستگاه جای دارد، اما اینکه من نمی‌توانم آن را محاسبه کنم، کلام دیگری است. بعد شما یک معادلهٔ دیگری ارائه می‌دهید که از آن طریق می‌خواهید همهٔ اینها را با هم هماهنگ کنید، که آن بحثی است که در بارهٔ...

۶/۳ ـ عدم توجه به تغییر تکاملی تناسبات درکمیت تصرفی

(س): قسمت سوم برای ما روشن نیست که چیست؟

(ج): معادلهٔ گزینش که ایجاد مراحل کرده و معنای توسعه را برای نظام، توصیف می‌کند.

(س): یعنی در مرحلهٔ دوم هم هنوز بصورت ثابت دیده می‌شود و می‌گوئیم این شی و این کیفیت، این تناسبات را داراست که تناسبات داخلی و خارجی آن را بیان می‌کنیم.

(ج): که تا ۷۶۰۰ می‌روید، بعد ما باید بدانیم که این نسبت‌ها می‌بایست بطرف تکامل تغییر کند و سپس باید ببینیم که ابزار تغییر آن چیست؟

برادر صدوق: چرا به آن گزینش اطلاق می‌کنیم و به آن مراحل توسعه نمی‌گوئیم؟

(ج): در مراحل توسعه شما ابتداءً" توسعهٔ نسبت به هر موضوعی را نمی‌خواهید، ولی قانون حاکم بر توسعهٔ در همه جا را باید اصل بر توسعه از جائی که آغاز می‌کنید، قرار دهید چون فرض این است که قدرت شما در نظام مطلق نیست تا از هر جا خواستید شروع کنید.

(س): یعنی به قدرتی که داریم تناسب دارد.

(ج): احسنت! یعنی تکلیف شما در تصرف متناسب با نسبت قدرتتان است. مثلاً" وجود مبارک حضرت

بقیة ا...(عج) اگر بخواهند در عالم دخالت کنند می‌توانند از طریق یکی از نوکرهایش که حضرت عزرائیل (ع)است، عمل کنند و دستور دهد که همهٔ را قبض روح کند و مثلاً" زلزله برساند یا سیل یا ...برساند، پس هر کاری می‌توانند بکنند البته باذن ا... تبارک و تعالی! یک مطلب را من باید اینجا عرض کنم و آن این است که تصرفات ایشان اینگونه نیست که هیچ گونه ربطی به توسعهٔ عالم نداشته باشد، یعنی کارها بصورت گزافاً" و جزافا واقع نمی‌شود، هرچند تصرفاتی که می‌کنند، بسیار کلی است و همچنین حدود میزان تحرک آنها هم خیلی زیادتر از میزان تحرکی است که شما دارید و اصلاً" قابل قیاس نیست. ما می‌توانیم طوفانی را در فنجان چای درست کنیم ولی ایشان در دریا!

پس گزینش متناسب با قدرت شما صورت می‌پذیرد و ضمناً" میتوانید بگوئید سفارشی را که بما داده میشود (که مثلاً" می‌گویند شما برای فلان موضوع یک برنامه ارائه دهید) باید جایش را پیدا کنیم، ببینیم در نظام کل تسعاریف، جایگاه او کجاست ؟ و حدود تحرکی که این مجموعه میتواند داشته باشد، چقدر میباشد ؟ در خوابست و خیال برای او تعریف درست نکنیم، باید معلوم شود حدود تحرکی که این می‌تواند داشته باشد، چقدر است ؟ مثل : اگر به ما بگویند بانک فعلی جامعه را تغییر دهید، باید ببینیم حدود تغییراتی را که بانک در این نظام اقتصادی می‌تواند داشته باشد، چقدر است ؟ البته طبیعی است که وقتی بانک در حدود خودش تغییری کند، حتماً" برای مجموعه‌های هم عرض خود بستر تغییر درست می‌کند (که این مطلب سرجای خودش درست است) ولی آیا با توجه به این نظام اقتصادی می‌توان به یکباره آن را کن فیکون کرد ؟ یا خیر ؟

حجةالاسلام میرباقری: اگر ما کم و کیف را به هم متقوم کنیم، متقابلاً" تصرف در کم هم بدون کیف نمیشود یعنی ما بالاخره باید دریک کیفیتی تصرف کنیم، چون گزینش، معنایش تصرف در یک کیفیت است و الا محتاج به کیفیت نبود، اگر بنا بود به صرف کم درست شود ما برای اینکه کشاورزی را درست کنیم آب‌های دریا را جابجا می‌کردیم یعنی تصرف باید در هردو آغاز شود و وقتی ما در کیفیت تصرف می‌کنیم در کمیت اثر می‌گذارد.

(ج): خیر! ما کمیت را بریده از کیف معنا نکردیم این کلام شما در ریاضیات تبعی مطرح می‌شود؛ یعنی ما از کمیت کیفیت خاصی بحث می‌کنیم ولی آیا....

(س): و وقتی کیفیت را هم انتخاب کردیم، می‌گوئیم روی بقیه کمیات هم اثر می‌گذارد یعنی با تصرف در ولایت، کمیت های بقیه هم جابجا میشود نه اینکه تنها کیفیتها تغییر کند.

۷ـ ضرورت در اختیار داشتن ضرائب نسبی (معادله کمی) متناسب با جریان مقاصد الهی

(ج): آیا علوم حوزه که ریاضیات را از بقیه جدا و منتزع می‌کنند و اهداف و مقاصد عالیه‌ای هم دارند و میگویند

جدول نصاب لازم نیست، میتوانند اداره عینیت را بعهده بگیرند!؟ یا اینکه بگوئیم ارزش و بها دادن به مطالب و طبقه بندی آنها هم متناسب با مقاصدی مادی و هم متناسب با مقاصد الهی ممکن است و مقاصد الهی را مد نظر قرار دادن و ارزش دادن و بها دادن و تخصیص دادن به آن حتماً" نیاز به یک تناسبات کمی هم دارد و بعبارت دیگر ضرائب فنی کارشناسی متناسب با ادارهٔ جامعه بسوی مقاصد عالیه ضروری است که انشاءا... با عنایت حضرت حجت (عج) ویاری شما پایه‌اش درست میشود.

۷/۱ ـ توجیه شدن احکام (اوصاف) در صورت در اختیار نداشتن معادلات کمی متناسب

توجه داشته باشید که اگر همان ضرائب کمی کارشناسی را حفظ کنید و خودتان را تنها در اوصاف متصرف بدانید و بگوئید ما وصف‌ها را عوض می‌کنیم، در آنصورت وصف‌ها توجیه‌گر کمیت‌ها میشوند مثلاً" اگر عنوان مضاربه را بیاورید، عنوان اجاره به شرط تملک را بیاورید و عناوین مختلفی را کنار هم بیاورید و اصلاً" نسبت‌های کمی اینها را و نظام کیفی آنها را ملاحظه نکنید در کارایی این نظام تغییری ایجاد نمی‌شود و اتفاقاً" به نظر من این مطالب را که انسان بابرهان به آن میرسد و به اصطلاح مانند دو، دوتا، چهارتا میشود، مردم هم با ادراک‌های فطری و ساده و عوامانه خود این را می‌فهمند و میگویند این بانک‌ها هم عین سابق شد، ولو اینکه ممکن است در برخورد با یک روحانی بگوید خیر! آنگونه نیست و مضاربه و اجاره و... جاری است (البته غفلت نکنید که مسئله صحیح بودن کار فعلی بانک‌ها به بواسطه نظام کلام دیگری است که سرجای خودش یقینی است).

گزینش ریاضیات محوری است چون گزینش، ریاضیات تبدیل و تصرف است و ریاضیات طبقه بندی هم ریاضیات تصرفی است، و بکارگیری خود شماره‌ها هم ریاضیات تبعی است.

برادر صدوق: البته در محاسبه نهائی!

(ج): خیر! چرا در محاسبه نهایی!؟ در محاسبه به کار انجام می‌شود، یکی اینکه یکسری شماره‌ها مطرح می‌شود که حاکی از مفاهیمی تبعی است و دیگر اینکه به آنها یک نحوه آرایش داده می‌شود که آن آرایش ایجاد یک نسبت می‌کند.

(س): آیا منظورتان همان اعداد جدول یعنی مثلاً" ۶۴ و .... است که تبعی‌اند؟

(ج): بله! می‌گوئیم عدد ۶۴ بنفسه تبعی است ولی زمانی که در طبقه‌بندی آورده می‌شود، تصرفی است و وقتی که ابزار تغییر را روی آن آورده که معادله گزینش را در کل تحویل میدهد؛ یعنی طبقه بندی را به تصرف در طبقات تبدیل می‌کند، آنگاه محوری است.

یک بحثی دیگری هم داریم و آن این است که آیا باید نظام‌های ناهنجار (الحادی) را در جدول صد در صد

معکوس قرار دهیم و التقاطی ها را مختلط ؟ و همچنین ببینیم زمانی که ما در برابر آنها قرار می‌گیریم نظاممان هم در شناسایی و هم در تصرفاتش چگونه باید عمل کند ؟ یعنی آیا نظام الحادی و التقاطی برای شما هیچ تفاوتی نداشته و با هر دو یک گونه برخورد می‌کنید ؟ یعنی در هر دو ابتدا در منزلت شماره ۱، بعد ۱۰ و بعد ۱۹ تصرف می‌کنید یا اینکه با الحادی به یک گونه برخورد می‌کنید و با التقاطی به گونه دیگری ! و در اختلافاتی که بین آندو وجود دارد، تامل می‌کنید.

(س): یعنی اینکه در چه طبقه‌ای هستیم هم مهم است، چون فرضا" در جهان امریکا پرچمدار استکبار است ولی ما یک روزی با شاه ملعون مقابله کردیم تا در آینده به آن پرچمدار کفر هم حمله کنیم.

(ج): یعنی ابتدا باید معلوم شود توسعه نظام خودمان چه قدر است ؟ تاسیس شده یا خیر ؟ توسعه یافته یاخیر ! در کدام مرحله هستیم ؟ و حالا هم که بناست به آمریکا حمله کنیم در چه در جه‌ای باید حمله نمائیم. مثلا" یک روز ممکن است بگوئیم درحد سخنرانی علیه حقوق بشر باید حمله کرد و یک زمانی هم می‌خواهیم تهدید جنگی و حمله نظامی کرده و یکوقت هم هدفمان تهدید اقتصادی است، بالاخره باید معلوم شود که در چه سطحی می‌خواهیم حمله کنیم و چه کاری باید انجام دهیم ؟

۷/۲ ـ ضرورت «استنباط اصول کمی» (همچون اصول کیفی) از شرع مقدس

حجة‌الاسلام میرباقری: اگر بنا بود کیفیات با کمیات تناسب داشته باشند و خود کمیات هم یک اصول حاکمی داشته باشند، این مطلب باید در شرع بیان می‌شد، چون در شرع کیفیات بیان شده است ولی می‌بایست اصول کمیات هم بیان می‌شد در حالیکه در شرع هیچ سخنی از کمیت به این معنائی که شما می‌گوئید، مطرح نشده است.

(ج): آیا نسبت یا اینکه استنباط نکرده‌اند ! ؟

(س): اینکه کمیت مطلقا" واگذار به کیفیت شود ؛ یعنی ما از طریق کیفیت به کمیت برسیم، قطعا" در ظواهر شرع که نیست.

(ج): آیا این مطلب در ظواهر با «دقت عرفی» نیست یا با «دقت عقلی» ! ؟

(س): تا آنجا که انسان دقت می‌کند از این مطلب خبری نیست ؛ یعنی نسبت معین کرده باشند، مگر اینکه بایک روش دیگری حساب بکنید تا این کار انجام شود مثلا" با حروف ابجد و تکرار حروفی در آیات چیزی بدست بیاید یا از طریق علم به غیب !

۷/۲/۱ ـ پیدایش واحد کمی در صورت توجه به تقدم و تأخر کیفی اوصاف

(ج): حالا من چند سؤال از شما می‌کنم تا ببینیم از لسان شارع نسبت استفاده می‌شود یاخیر !

(س): اینکه ما از کیفیت به نسبت برسیم، بحث دیگری است، چون گفته است مضاربه و این و فلان، این سه اصل بجز با این نسبت باقی نمی‌مانند.

(ج): اینکه می‌فرمائید باقی نمی‌مانند استنتاج عقلی شماست، مگر شما نمی‌گوئید در نظر شارع دماء مقدم بر اعراض است؟

(س): ولی عددی برایش قرار نداده‌اند.

(ج): اشکالی ندارد چرا شما می‌خواهید از همان ابتدا سروکلهٔ عدد پیدا شود؟ اگر شما گفتید دماء مقدم است بر اعراض، و اعراض هم مقدم بر اموال است، در اینصورت اگر شما همین تقدم و تأخرها را چندبار درخودش تکرار کنید، عدد درست میشود، واحد درست میشود.

حالا من از طریق دیگری این مطلب را توضیح می‌دهم (توجه داشته باشید که من ابتدا از کیفیات خالص بحث می‌کنم و در نهایت از کمیات محض سخن به میان خواهم آورد) که در این بحث باید به غایت توجه داشت. گاهی شما مسئله تزاحم در افعال عباد را مطرح می‌کنید و از تزاحم‌های ساده بحث می‌کنید و می‌گوئید یک فرد نمی‌تواند در آن واحد مکلف به دو کار شود، نهایت اینکه در مورد تزاحم یک امر و نهی یا دو امر و نهی یا سه و چهار امر و نهی بحث می‌کنید، بالاتر از این نیست، چون ابتلاء یک فرد با توجه به شرائطی که برای هر فرد مطرح است، در آن واحد به بیش از ۱۰ امر نمی‌رسد، ولی گاهی شما از ابتلائات یک «نظام» سخن می‌گوئید و در مورد الگوی تخصیص نظام (مثلاً نسبت به ۲۵۰ هزار قلم کالای وارداتی) دچار مشکل می‌شوید «۱».

پس گاهی کیفیت را به لحاظ‌های مختلف ملاحظه می‌کنید و بعد می‌گوئید اگر این امر مزاحم آن امر بشود، باید حتماً حذف بشود بنابر این ما میگوئیم نظام در یک آن...

۷/۲/۲ ـ پیدایش نسبت ریاضی در صورت ملاحظهٔ تزاحم در مجموعهٔ اوصاف

(س): بله! اگر بخواهیم چندین تزاحم را باهم ملاحظه کنیم حتماً یک نسبت هم پیدا میشود، من در این تردیدی ندارم، اما در اینکه بتوان نسبت بین همه چیز را دید و مثلاً این ۱۰۰ مسئله را با...

(ج): ما یک مجموعه‌ای از نسبتها را مد نظر قرار داده و آنرا تحت یک عنوان شرعی قرار می‌دهیم و بعد هم

---

۱ ـ مثلاً یکی از مسئولین نظام نقل می‌کردند که ما در تخصیص واردات یکسری از کالاها (در حدود ۲۵۰ هزار) دچار مشکل شدیم و خدمت چندین تن از آقایان قم رسیدیم و می‌گفتیم ما در این مسئله دچار مشکل شدیم و فلانی هم وزیر است و هرچه شما بگوئید اطاعت می‌کند و می‌گفتیم ما می‌خواهیم ببینیم که از نظر شرعی در حال اضطرار چگونه به اینها تخصیص بزنیم. عموماً آقایان متذکر موارد حرام می‌شدند که ما می‌گفتیم ما این موارد را خودمان حذف کردیم، مشکلمان در تخصیص واردات این کالا بر اساس نظر شرع هست. در این قضیه مسئله کمیت هم مطرح نبود، بحث از تعیین کیفیت بود، ولی همین که شی را منصوص به نفسه نمی‌دیدند، در جواب ساکت می‌شدند.

نسبت تک تک این نسبتها را هم معین می‌کنیم، بعد می‌گوئیم علاوه بر این مجموعه، یک مجموعهٔ دیگری هم فرض دارد، مابین این دو مجموعه کدامیک اولی است؟ که در اینصورت تنها تزاحم درونی اینها را (بوسیله طبقه بندی) و تزاحم دو حکم شامل ایندو مجموعه را نمی‌بینید بلکه تزاحم دو مجموعه را ملاحظه می‌کنید که اگر اینگونه شود از آن نسبت و عدد و ریاضی هم استخراج شده و منسوب به شرع هم میشود.

نهایت این است که احکامی که از این طریق بدست می‌آید «بالواسطه» منسوب به شرع است.

نکته دیگر این است که آیا فقط در توصیف، این احکام شرعی منسوب بالواسطه را داریم؟ یا در ارزش هم لازمست منسوب بالواسطه داشته باشیم؟ اگر این بحث در ارزش هم آمد؛ یعنی ابزار تصرف و ایجاد حادثه به دستتان آمده است.

۷/۲/۳ـ ضرورت پیدایش معادلات کمی برای نفی سبیل کفار

خلاصه اینکه شرعی بودن این اعداد را می‌توان از دو راه اثبات نمود و آن اینکه یا سبیل کفار را بر مسلمین می‌پذیرید و یا نمی‌پذیرید اگر معتقدید باید نفی سبیل شود، طبیعتاً" باید سراغ پیدا نمودن مناسباتی بروید که بتواند نفی سبیل را محقق سازد، پس این مناسبات عقلی باید برقرار بشود، اما بین چه چیزهایی؟ می‌گوئیم: بین کیفیات‌های شرعی! اما به چه صورتی تعبد به آن پیدا میشود؟ می‌گوئیم از این طریق که ابتدا تزاحمات را ببینید، البته اگر آقایان تزاحمات را نبینند ما باید با یک قدر متقین‌هایی شروع کنیم فرضاً" یقین داریم که الان کفار بر مسلمین ولایت دارند و ولایت هم از نظر رتبه مقدم بر تولی است، یعنی ممکن نیست که ولایت کفار باشد و ما هم تحت ولایت آنها زندگی کنیم، اما رتبه رتبه تولی ما به همان میزانی باشد که تحت ولایت الهی باشیم، یعنی ممکن نیست که آنها به سمت دیگری سرپرستی کنند و در امور بگونه‌ایی تصرف..

(س): به هر حال فرد مراتب رشدش محدود به عینیت نیست، بلکه میتواند طریق دیگری بین خودش و خدا انتخاب کند که ولو در زمان حضرت علی (ع) باشد ولی بهتر از الان خدا را عبادت کند، ولو توسعه عینی‌اش بسیار محدودتر از الان هست، حتی گاهی ولایت تاریخی توسعه فعلی مربوط به افراد آن زمان است مثلاً" ما می‌گوئیم توسعه عینی زمان عمر مثل توسعه عینی فساد فعلی نبوده، ولی او سردمدارو ولی این فساد در تاریخ بوده است و ارتباطش هم قطع نیست، بلکه ارتباط عینی است و در واقع محور این مفسده‌هاست.

(ج): آیا در جامعه زمان خودش محور بوده است؟ پس اگر محور بود، به نسبت تصرفش در جامعه خودش متصرف در تاریخ بوده است که شما هم به همین دلیل می‌گوئید من این کارها را برگردن او می‌دانم حالا یک کافری را هم قرینه عمر در نظر بگیرید که او در غاری نشسته است مثل جوکی‌های هند و به سحر و جادوگری و ریاضات شیطانی

مشغول است مانند اینکه الان در هند هم کافر و هم بت پرست هست و مرتاض هم دارد که زحمت های...

(س): من بین او و این مقایسه نمی‌کنم ، بلکه مقایسه بین دو نفر است که هردو ولی هستند و توسعه عینی تصرفات یکی هم از لحاظ کثرت و وحدت بیشتر است.

(ج): می‌گویند یک شهر در هند هست که شهر جوکی هاست و در آن شهر افرادی هستند که شیاطین را حاضر می‌کنند و از دهان آنها آتش خارج میشود و کارهای خارق العاده‌ای می‌کنند و مسلط بر خیلی از امور هستند و از اخبار و امور غیبی هم آگاه هستند که مثلاً" ایران یا فلان کشور در آینده چه می‌شود در عالم اثر هم دارند و رئیس کافرهای جوکی هستند که شیاطین و کافرهائی هم زیر دست آنها هستند خوب! این یک طرف قضیه است در طرف دیگر هم متفکری مانند انیشتین قرار دارد و یا یک رهبر سیاسی مانند کلینتون! حالا سئوال من این است که آیا واقعاً" خطر کلینتون برای اسلام بیشتر است یا خطر آن مرتاض هندی؟ ولو اینکه کلینتون هم مانند شاه ملعون آدم بی عرضه‌ای باشد ولی منصب او بسیار خطیر است یعنی تمایل این فرد در آن جایگاه به میزان وزن آن دستگاه، وزن پیدا می‌کند، خودش شدتی ندارد و شدت، شدت شخصی نیست، بلکه تمایلات اجتماعی یک نظام را بر حول یک ولی‌ای به پا نمودند که حالا آن ولی اولی رفته و بعد از چندین نفراین سرکار آمده است که امورهم در واقع بدست یک افراد دیگری می‌چرخد. حالا اگر بحث را از جنبهٔ دیگری مورد دقت قرار دهیم می‌گوئیم: آیا واقعاً" با عرفان فردی می‌توان این مبارزات را انجام داد مانند آن کسی که می‌گفت ما فلان سلطان را از کار بیکار کردیم و یا فلان کس را بر سر کار آوردیم و یا مثلاً" ذهبیون می‌گفتند: شاه را حضرت عباس (س) نبسته است بلکه میرزا احمد و وحید الاولیاء بسته است ولی شاه او را نشناخت و فکر کرد که او حضرت عباس (س) است و او بود که شاه را بر سر کار نگهداشته بود یا فرضاً" به او گفتند آیا شاه برود، خوب است؟ و به او اصرار کردند که نهایت گفت: می‌رود! والان هم می‌گویند بساط شوروی را ما به هم ریختیم.

پس گاهی کسی واقعاً" معتقد است که چنین اموری وجود دارد، ما می‌گوئیم چون ما عالم به این مسائل نیستیم مخالفتی با این مطلب نداریم، ولی می‌گوئیم اگر راه حل این مسائل اینگونه بود رسول ا...(ص) که از همه عارفتر بود و نمیشود گفت، اینها آنقدر فعالند که از ایشان هم بالاتر هستند خوب ایشان (حضرت رسول) به جنگ می‌آمدند و سنگ به شکم خود بسته و خندق می‌کندند، لااقل می‌توانست خندق را نکند وخلق الله را مشغول به این کار می‌کرد ولی هم خندق می‌کند و هم لشکر را آرایش میداد و می‌جنگید و تقریباً" در ده‌سال همه‌اش مشغول جنگ بودند و هر سه‌ماه یا چهار ویا ۶ماه یک جنگ داشتند، یعنی تا تجهیز مختصری میکردند، باز جنگ میکردند و مرتباً" در جنگ بودند یعنی ۸۴ جنگ را شما بین ۱۰ سال تقسیم کنید که سالی ۸ جنگ می‌شود یعنی میتوان گفت هر دوماه

ایشان یک جنگ داشته است، حال اگر بنا بود از آن طریق درست شود دیگر این مناسک شرع هم لازم نبود. و بقول آن بنده خدا که در شعرش گفته بود من رفتم مکه و دیدم کعبه سر جای خود نبود، گفتم کجاست؟ گفتند رفته دور فلان قطب بچرخد (!) واقعاً" عالم واهمه هم، عالم عجیبی است!

به نظر ما نمی‌توان گفت: تکلیف در حمایت از کلمه توحید نیست و کلمه توحید در خطر است و از طرفی هم ممکن نیست که کسی در اوضاع فعلی کمی دقت کند و التفات به این پیدا نکند که واقعاً" اسلام در معرض خطر است؛ یعنی امام (ره) سال ۱۳۴۱ داد میزند که اسلام در معرض خطراست بعضی‌ها می‌گفتند کجای اسلام در خطر است، ایشان دارد خطابی صحبت می‌کنند مساجد، وجوهات و نماز و روزه که سرجای خودش هست و کسی مانع نشده است و بعضی‌ها هم داغتر از این بودند و می‌گفتند: الان در دنیا تنها یک مملکت شیعه هست که سلطان او به حج میرود، زیارت امام رضا (ع) میرود، چه شده است که ایشان میگوید اسلام در خطر است؟

حضرت امام (ره) می‌فرمودند: این فرهنگ، این اقتصاد این سیاست زمان شاه چیزی برای اسلام باقی نخواهد گذاشت و می‌فرمودند که در سطح جهانی هم که اصلاً" اسلام مطرح نیست، اسلام چه تصرفی می‌کند؟ گ این مردک چرچیل و روزولت و استالین به تهران که به اصطلاح مرکز کشور شیعیان بود، می‌آمدند و اختیارات را تقسیم می‌کردند که مثلاً" از کجا تا کجای دنیا چه اختیارات سیاسی، اقتصادی فرهنگی باشد و مسئول اجرای آن چه کسانی باشند یعنی نسخه می‌نوشتند و در واقع آنوقت اصلاً" اسلامی مطرح نبود.

این حالت ذهن گرائی و درون گرائی که خیال کنیم الحمدالله رب‌العالمین ما که سر جای خودمان هستیم پس هیچ خبری نیست، خیلی بد است. در زمان طاغوت بچه‌های خود این آقایان به دانشگاه می‌رفتند و ضد اینها می‌شدند، نه اینکه تنها یک یا چند مورد اینگونه بود، بلکه گرایش غالب و اکثر این بود یعنی اگر شما سیل جمعیتی را که مرتباً" جذب به نگرش به بی اعتنائی نسبت به مذهب می‌شدند با میزان جمعیتی را که جذب تقید به مذهب می‌شدند، مقایسه می‌کردید آنگاه می‌دیدید صحیح است که گفته شود اسلام در معرض خطر است، یعنی سیر توسعه لذت‌های مادی و جلب و جذب و حل امکانات و افراد را که می‌دیدید از زمان عمر خیلی بدتر بود. چون سیر تشکیلات علی (ع) در حال توسعه بود، ابتدا انحراف از سه نفر شروع شده بود، ولی سه نفر به ۱۵ نفر و از ۱۵ نفر هم نزدیک بود، تجاوز کند لذا شاید بگوئید تشکیلات علی (ع) چگونه توسعه می‌یافت در حالیکه طرفداران آنطرف بیشتر بود، می‌گوئیم خیر! بهرحال کار به جائی رسید که همه مردم بخود آمدند و با علی (ع) بیعت نمودند و گرچه در جای دیگر سیدالشهداء را شهید کردند ولی بعد از این قیام‌هایی انجام شد که بساط آنها را بهم ریخت، این معنایش اینست که سیر تاریخی را که نگاه کنیم، توسعه حساسیت‌ها را ائمه اطهار رهبری می‌کنند نه آنها! ولی

توسعه حساسیت‌ها در زمان شاه توسط امریکا هدایت میشد ولی الان اسلام مسئله روز شده و مطرح شده است یعنی الحمدلله یک حیات جدیدی پیدا کرده است که به همین دلیل در این زمان خطرات شدیدی متوجه اسلام شده است، ولی الان بعضی‌ها خیال می‌کنند این حرفها بی ربط است و حمله‌ای وجود ندارد که ما باید دفاع کنیم، حالا اگر فرض کنیم الان زمان دفاع است آیا می‌توان گفت: من با عبادت فردی کار را تمام می‌کنم! در شرائط دفاع هر کسی، به هر قدر که قدرت دارد، باید دفاع کند، که ممکن است دفاع یک نفر در تأیید کردن تنها باشد، یعنی تفاوت قائل شویم بین کسانی که مشغول ریاضیات شرعی هستند اما دفاع کنندگان را تأیید میکنند و کسانی که تخطئه می‌کنند، آن کسی که هم در دعا، هم در فعل فردی و هم در فعل اجتماعیش تأیید می‌کند، این شخص به یک نسبت همراه با دفاع کنندگان هست ولی آن کسی که تخطئه می‌کند همراه اینها نیست چون آنها فرضاً این دفاع را حرام می‌دانند و می‌گویند این شرکت درظلم است، البته ممکن است این افراد حتی در حالات مکاشفات خود آنچه را که می‌گویند حق ببینند، ولی اینها در واقع خیالات خودشان را می‌بینند و تصور می‌کنند که آن مطالب مربوط به واقعیات عالم است! چه می‌شود کرد، بشر یک چنین قدرتی دارد که می‌تواند بتراشد و تنها تراشیدهٔ خودش را ببیند.

* * « وَٱلسَّلامُ عَلیکُم وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرکاتُه» * *

«۲۹»

مباحثی پیرامون مدل

جلسه: (۴۳) تاریخ: ۷۲/۲/۲۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسینی **تنظیم:** دفتر فرهنگستان علوم اسلامی(گروه تحقیقات مبنایی)

عنوان بحث:

انتظارات ما از مدل

«فهرست»

۱ ـ بررسی کارائی مدل

۱/۱ ـ قدرت طرح سؤال برای شناسائی وضعیت بوسیله مدل

۱/۲ ـ قدرت «ارزیابی، هدایت، و کنترل» موضوع به وسیله مدل

۱/۳ ـ قدرت ایجاد علوم مختلف به وسیله مدل

۱/۳/۱ ـ تشکیل شدن علم از سه مرحله «شناسائی، هدایت، کنترل»

۱/۳/۲ ـ هماهنگی علوم به واسطه تولید آن بر اساس یک مدل

۱/۳/۳ ـ به دست آمدن کلیه اطلاعات لازم برای تصرف در مدل

۲ ـ سیر کلی مباحث مدل تا به دست آمدن قدرت تصرف عینی

۲/۱ ـ مرحله اول مدل تعیین میزان توانائی این تئوری در طبقه‌بندی تعاریف و تعیین کمیّات (احکام) آن

۲/۱/۱ ـ قابل رشد بودن کارائی مدل تا قبل از سطح ۷۶۰۰ میلیارد

۲/۲ ـ مرحله دوم مدل تعیین روش گزینش تعاریف

۲/۳ ـ مرحله سوم مدل تعیین ادبیات کارائی (برای تعیین کارائی خاص و مفاهیم پیرامون آن)

۲/۴ ـ ؟؟ مجدد مراحل مدل

۲/۵ ـ مرحله چهارم مدل، انجام عملیات تعریف (شناسائی، برنامه‌ریزی، کنترل)

۲/۵/۱ ـ تعیین اسلامی، التقاطی، الحادی بودن وضعیت در این مرحله

« بسم الله الرحمن الرحیم »

جلسه: «۴۳» تاریخ: ۷۲/۲/۲۸

حجت الاسلام میرباقری: بحث درباره مدل گزینش بود، اجمال بحث این بود ـ البته بحث‌های دیگری هم مطرح بود ـ

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث اساسی ما مدل گزینش بود، یعنی در حقیقت ریاضیات محوری یا مدل گزینش.

برادر نجابت: مدل گزینش اسم خوبی در کامپیوتر نیست. مدل گزینشی به معنای این است که وقتی می‌خواهید یک قطعه‌ای را در آنجا پیدا کنید با این مدل می‌روید، غافل از اینکه علاوه بر این مطلب به اضافه آن چه مد نظر شما است این است که ما چگونه گزینش صحیح کنیم. همین طوری نیست که به کامپیوتریست گفته شود که می‌خواهیم خانه ۲۲ را انتخاب کنیم و بیست دوم به علاوه ۲۲ و ۲۲ بعلاوه ۲۲، این هم یک خانه‌ای خاص داشته است این می‌گوید مدل گزینش این است می‌خواهیم فلسفه چرایی اینکه این چرا نوعی بگوییم مانند مدل تغییر است، مدل گزینش آن را به ذهن متبادر می‌کند که شما یک کلید به کامپیوتر می‌دهید که چگونه....

ج) یعنی استدلال‌هایی را که ما برای این کلید داریم مثل استدلال‌هایی که برای مدل داریم. در حال حاضر بحث ما در این است که چرا می‌گوییم باید با یک روشی یک انتخابی را انجام دهیم که آن روش اثبات شده باشد و اثبات این روش باید به مطالبی که قبلاً گفتیم برگردد.

برادر نجابت: بنده فقط بر روی کلمه (مدل گزینش) اشاره داشتم که اسم خوبی باید برای آن گذاشت و الا بنده متوجه هستم، منظور این است که (مدل گزینش) بار فلسفی و جهتی آن کم است. شما به هر کامپیوتریستی بگویید که ما این صفحه و این تعداد عدد داریم و می‌خواهیم اعداد زوج به علاوه فلان عدد را انتخاب کنیم مدل می‌گوید اینگونه بخواهید، و الا همین گونه نیست. این گزینش مخصوص این است که می‌خواهیم پدیده‌ای ایجاد کنیم، کجا؟

س۱) به نظر می‌آید در بحثی که مطرح نمودید روش تصرف را روشن می‌کند که به چه کیفیتی تصرف می‌کند.

حجت الاسلام صدوق: یعنی ریاضیات محوری که روش تصرف است باید به وسیله اولین چیزی که انجام می‌گیرد مسئله انتخاب باشد بعد نسبت بین آن چیزی که انتخاب کرده‌اند با آن چیزهای دیگر را چه کار کنند یعنی باید چه نسبتی باشد یعنی فرض نسبت‌ها و اختلاف نسبت‌ها، چون یک فرض از این طرف داریم که اساساً جهت‌گیری حرکت‌ها معکوس باشد یا متلون و متشتت یا آن که جهت گیری آنها جهت‌گیری درستی باشد ولکن تناسبات آنها ضعیف باشد، یعنی فرض‌های مختلفی درباره این که اصولی‌ترین پایه‌ها در نظر ما چه چیزهایی هستند متناسب با مراحل تصرف معلوم است، چه دستگاه، الحادی باشد آسیب پذیری و تعریف آن بر روی اصولی‌ها است چه التقاطی باشد و چه اسلامی. بر خلاف این که اگر مدل انتخاب ما آسیب‌پذیری را در موضع قدرت آنها به کار ببریم، حتماً نمی توانیم و کار ما نیست. ما در مدل خود ما برای الحاد تحلیل داریم نه اینکه مدل الحادی‌ها را عیناً عمل می‌کنیم، آنها ا قتصاد را شدیداً بالا می‌برند، در مدل ما پایین‌ترین هست ولکن می‌شناسیم که باید کجا دست زد که آن را به هم ریخت.

حجت الاسلام صدوق: یعنی از آنجا نمی توان تصرف کرد ولکن بالعکس در روحیات می‌توان تصرف کرد.

س) این مدل چه چیزهایی را به ما تحویل می‌دهد؟

ج) این مدل یک قدرت طرح سؤال است یعنی مثلاً شما می‌گویید وضعیت آمریکا به عنوان یک دولت مستکبر چگونه است، به شما یک الگوی طرح سؤال می‌بخشد و می‌گوید شما اینها را به من پاسخ دهید که در آمریکا چه چیز است بعد نتیجه می‌گیرید که وضعیت آمریکا اینگونه است. بعد سؤال دوم را مطرح می‌کنید و می‌گویید الآن آمریکا در چه موضع آسیب‌پذیری قرار دارد و قدرت ما کجا باید هزینه شود تا بتوانیم به او صدمه زنیم. باید بلافاصله بر حسب آن مدلی که سؤال کردم آسیب پذیری آن مشخص شود.

یعنی باید شناسایی و برنامه برای موضع‌گیری عملی به شما تحویل دهد. اگر برنامه ارزیابی، هدایت و کنترل و تصحیح ضعفی در برخوردتان باشد یعنی راه سیر به صورت کمّی و کیفی می‌گوید چه کاری انجام دهید.

حجت الاسلام صدوق: به روش تصرفی که بیان نمودید.

ج) نه، ابتدا کل چیزی را که مطلوب ما است بدانیم. سؤال ایشان از یک بخش ریاضی بالاتر بود، ایشان می‌گویند که این مدل آخر کار چه چیزی تحویل می‌دهد؟ مدل هم شناسایی می‌کند و هم هدایت (برنامه ریزی) و هم کنترل خطا و تصحیح می‌کند هم شناسایی و هم عملکرد را یعنی می‌گوید اگر بد بیرون آمده تقصیر چه کسی بوده است؟ بد پیاده کرده اید یا تشخیص اولیه صحیح نبوده یا آن که آنها موضع خود را تغییر داده اند.

س) تبدیل به علم چگونه می‌شود، یعنی همه علوم متداول را می‌تواند پاسخ دهد؟

ج) در تمام موضوعات همین ۳ کار را می‌کند، مثلاً می‌گویید موادی که برای این کارایی می‌خواهیم چه موادی است؟ باید بتواند به یک سؤالاتی تبدیل کند که فولاد یا مس یا هر چه می‌خواهیم (متناسب با مراحل رشد کارتان) نتیجه دهد بعد هم باید کنترل کند و هم باید نسبت‌های کمّی را بتواند کم و زیاد کند. به عبارت دیگر شناسایی، برنامه ریزی و کنترل برنامه منشأ این شود که مرتباً ابزارهای خود را مجهزتر و معادلات خود را نیرومندتر کند در این صورت به نظر ما شناسایی، تجزیه‌ای ممکن نیست رشد کند. رشد می‌کند و تا یک سقف و حدی که می‌رسد توقف می‌کند و شناسایی نمی تواند به صورت ساده انجام گیرد. اگر بخواهد توسعه در مقیاس دقت واقع شود در امور بزرگ مانند اداره حکومت و دولت، و امور حساس یعنی در مقیاس‌های خیلی کوچک یا خیلی بزرگ در فیزیک اتمی یا کیهانی.

س) باز هم معلوم نیست که مدل چگونه به علم تبدیل می‌شود یعنی ما دنبال این هستیم که علوم را متحول کنیم، چگونه این مدل به علم تبدیل می‌شود؟

ج) حاصلی را که شما دارید می‌گویید من یک مدل سؤال فرستادم و جمع‌بندی کردم که این چه چیزی است وقتی جمع‌بندی می‌کنید و به نتیجه ای می‌رسید و بعد بر اساس آن یک برنامه‌ای می‌دهید قدرت کنترل دارد اسم این چیست؟ اساساً شما در علوم چه کار می‌کنید، و کارائی آن در علوم چه چیز است؟ کارائی علوم مطلوب به ذات است؟

برادر نجابت: اگر بتوانیم برنامه ریزی را انجام دهیم مسئله حل است.

س) (برنامه ریزی) سؤال هم همین است که این مدل چگونه به برنامه‌ریزی تحقیقات تبدیل می‌شود؟

ج) گاهی اوقات می‌گوییم شناسایی، هدایت، کنترل، غیر از این علم چه کار دیگری می‌کند، علم بنابر تعریفی که ما برای آن داریم که ابزار تصرف است، مگر کار دیگری می‌کند؟

برادر نجابت: ولو با تعاریف موجود هم این کار انجام شود بناء اینکه یکی بگوید کشف است و یکی می‌گوید تصرف است، یعنی دست‌ساز انسان است که واقع می‌شود. شما مدل برنامه ریزی داشته باشید همه این چیزهایی که دارید درون آن واقع می‌شود و تحلیل آن کاملاً جداست.

ج) بالاتر از این است. بنده می‌گویم مدل ارزیابی داشته باشیم یعنی یک سری سؤال را بدهید و بگویید که چند تا از اینها کجا هست، زمینه تحقیق را معین می‌کنید و می‌گویید در این زمینه، این موضوع در این محدوده این سؤالات را برای آن مطرح کنید و بعد با روشی آن را جمع می‌کند و به یک منتجه می‌رساند و می‌گوید این منتجه مثلاً انحراف آن فلان مقدار بوده و عدم توازن آن اینگونه است. و بعد هم می‌گوید برای آن که آن را متوازن کنیم ابتدا مثلاً ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت را به گونه‌ای تغییر دهید و بعد ظرفیت ظرفیتِ جهت را اینگونه تغییر دهید و بعد ظرفیتِ ظرفیتِ عاملیت را این گونه تغییر دهید. متناسب با نسبتی که بین اینها است سؤال شما در کجای ابهام دارد، تا بنده بر روی ابهام آن تکیه کنم.

س) یعنی این نکته یک مدل شامل می‌تواند...

ج) یک مدل یعنی «سؤالات طبقه‌بندی شده دارای کمیّت، نسبت به یک موضوع در یک زمینه علمی خاص» یعنی مدل را در بیاورید. (سؤالات خاص طبقه‌بندی شده با نسبت‌های کمّی خاص درباره یک موضوع در یک محدوده خاص) بعد که عملیات طرح سؤال تمام شد، بررسی عینی انجام می‌گیرد، و آن بررسی عینی ارزیابی بر اساس مدل است، به عنوان مثال دکتر می‌گوید در این ۱۰ مورد خون ایشان را آزمایش کنید. بعد می‌گوید وضعیت ترشحات غدد این بدن چگونه است. تعادلات مایعات آن چگونه است، این تعادلات مایعات می‌رساند که یک نحوه ترشح غدد و یک نحوه فعل و انفعالات در این بدن ایجاد شده است، می‌گوید این بدن باید این گونه انجام دهد، چه غدّدی را تحریک و تحریک چه غددی را تضعیف کنم تا آن که یک انسان به زندگی عادی خود برگردد. یک انسانی که نمی تواند حرکت کند یک سری سؤال طرح می‌کند، سؤال‌ها آزمایش می‌شود و جواب برای دکتر می‌آید، جواب که آمد می‌گوید کدام تحریکات او زیاد است باید کم شود. تحریکات او تا این نتیجه را دهد که (تعادل تشرح ـ مایعات بدن) کدام ترشح کم است که باید تحریک زیاد کرد و کدام زیاد است که باید آن را کم کرد تا آن که این مایعات تعادل جدیدی پیدا کند تا ایشان بتواند حرکت کند. در علم چیز دیگری است؟

برادر نجابت: تعادل آن با این ....

ج) بنده کاری ندارم درباره اینکه بعداً باید پاسخ دهیم آن یک حرف دیگری است. ما باید بشناسیم که چه چیز می‌خواهیم، و بعد بگوییم که آن چیز چگونه بدست می‌آید. حال بگویید که آن در ۵۰ مرحله به دست می‌آید یا ۵ مرحله یا یک مرحله.

س) حال سؤال بنده این است که آیا این مدل می‌تواند برای طرح سؤال در همه زمینه‌ها مدل باشد؟

ج) اگر نباشد که نمی تواند، اگر بنا شد با دو دستگاه فلسفی باشد که یک بدن را جواب نمی دهد. می‌گویید من یک روش دارم که می‌گوید در بخش ارزیابی اینگونه کار کنید. در بخش تصرف و تغییر اینگونه کار کنید و در بخش فلان اینگونه کار کنید الی آخر ... . یعنی حیات شناسی را نمی توانید شقه کنید، یک متد علوم دارید نمی‌گوید اول زیست شناسی باشد، دوم فلان باشد و سوم فلان و الی آخر. برای اینکه می‌خواهید اینها را بر یک پایه جلو بیاورید، نمی شود دانش بیوشیمی که شیمی حیات است یک دانش دیگری باشد که ربطی با زیست‌شناسی نداشته باشد اصلاً تناسب را دارد البته خصوصیات هر بخش را جداگانه خواهیم گفت. هر بخش این خصوصیات متناسب با کاری که می‌خواهد کنید آن هست، کسی نگفت که اختلاف خصوصیت پیدا نمی شود، مثل اینکه ما معنای فاعلیت و ولایت را در جاهای مختلف می‌گویید و نحوه تعاقب اینها حدود ۷۶۰۰ میلیارد نوع قرار می‌گیرد یعنی از هر کدام از این کلمات و قیدها می‌گویید تا کجا و چگونه از آن استفاده شده باشد،

می‌گویید اینها۲ میلیون میلیاد رقم جابجایی دارند ولی همان یک معنا است که این جابجایی را دارد. به نظر می‌آید که تقریباً جزو بدیهیات فعلی انجام گرفته است یعنی مثلاً می‌گویم اگر به کسی بگویید که تو می‌گویی که الکتریسیته هم داغ می‌کند و هم خنک می‌کند از اوصاف متضاد فلسفی است که در این صورت هم راه می‌رود هم داغ می‌کند، هم خنک می‌کند، هم راه

می‌رود، هم جارو می‌کند، هم رخت می‌شوید این یعنی چه چیزی؟ این حرف‌ها را که می‌زنید هم صدای آدم را بلند می‌کند، هم صدای آدم را پنهان می‌کند. آیا اصلاً چنین چیزی می‌شود؟ شما حرف بزنید من دستم را می‌گیرم و پنهان می‌کنم تا ببینم چه چیزی را دارد پنهان می‌کند. اشکال منطقی شما نسبت به ابهامتان در اینجا چه چیزی است؟

س) اگر یک مقدار در تطبیق دین عناوینی که در مدل هست جلو برویم خوب است.

ج) ما هنوز مدل را بسوی تطبیق نبردیم. هنوز خیلی راه تا تطبیق داریم هدف ما از مدل چه چیزی است؟ این را که بیان می‌کنیم برای این است که مثلاً بیان می‌کنم که شما حرف شما به حوزه چه چیزی است؟ می‌گوییم اگر کمّیت نباشد ابزار تصرف نیست و دین نمی تواند این را ندهد. این اگر به صورت هدف از مدل باشد حتماً سهمی را که حوزه باید در اینجا دخالت کند باید دخالت کند و جهت تطبیق دهد. این یک حرف است. گاهی صحبت از هدف نیست، صحبت از تولید مدل است که خوب جلو برویم بحث کمّیت هم می‌آید. حالا قسمت محوری آن هست باید یک مقدار جلو برود بعد معنای اینکه این مدل گزینش ما فرضاً در سه وضعیت فرضاً مطلوب یا متعادل، معکوس یا درست بر عکس آن جهت و متلون این سه بخش را می‌بینیم چه چیزی است. معنای بخش‌های خیلی کلی آن از همان سه تا خانه فاعلیت فاعلیت فاعلیت در می‌آید نه از چیز دیگری تا نسبت بین اینها به چه صورت باشد. تناسب اینها اولین مرحله نسبت‌ها را درست می‌کند و بعد تصرف در تغییر نسبت آن چگونه واقع می‌شود؟

س) این مدل چه چیزی را به صورت یک کل ملاحظه می‌کند و بعد همه ابعاد آن و نسبت‌های آن را در این کل اول این مدلی که مدل مطلوب است در قدم اول؟

ج) اولاً این مدلی که اول کار صحبت می‌کنیم یک طبقه‌بندی بزرگی در تعاریف خود داریم و احکام آن، احکام آن بنا شد کمّیات باشد، تعاریف بنا شد کیفیات باشد که این طبقه‌بندی بزرگترین نظام شامل تحول را به ما می‌دهد.

س) طبقه‌بندی که در این نظام شامل می‌کنیم همه آنچه که موجود است به عنوان یک کل ملاحظه می‌کنیم همه آنچه که مطلوب کل ماست.

ج) خیر. همه آنچه را که می‌توانیم تعریف کنیم نه کاری به موجود داریم و نه کاری به تئوری و فرضیه خود داریم. همه آنچه را که می‌توانیم با یک ابزار تعریف کنیم. ما دنبال این نیستیم که عالَم چقدر موضوع دارد بلکه دنبال این هستیم که چقدر می‌توانیم تصرف کنیم. این قدم اول است که طبقه‌بندی شامل‌تری را که معین می‌کند. بلافاصله نمی گوییم همه اینها را دارد، ما امروز تصرف در آنها می‌کنیم. علوم مجموعه‌ای است که ظرفیت تصرف مدل ما را تا پایان دارد. یعنی به سقف نهایی که رسید دیگر این دستگاه فلسفی جوابگو نیست.

س) حالا ۷۶۰۰ میلیارد را که مطرح می‌کنید، ۷۶۰۰ میلیارد موضوعی است که هر کدام یک معادله دارند. ۷۶۰۰ میلیارد موضوعی که یک کل را می‌سازند با همین اوصاف فلسفی و تناسباتی کمّی

ج) سقف نهایی ظرفیت فلسفه را یعنی شما می‌توانید تا قبل از رسیدن به این سقف، درصد کارایی مدل شما مرتباً قابل رشد است یعنی یک موضوع را که شناسایی می‌کنید یک درصد خیلی کوچکی از این کارائی فلسفه شما امتحان شده است. یک مجموعه خیلی بزرگ‌تر را مثلاً ۷۲۹ تا را که مورد تصرف قرار دادید، نمونه خیلی خیلی کوچک را توانستید به آن دست بزنید یعنی یک ۲۸۰ میلیاردم. وقتی ۱۹ هزار تا را بتوانید دست بزنید نسبت تقریب شما را خیلی جلو می‌برد. هر چند با ۷۲۹ تا هم می‌توانید کنترل کنید. اگر مدل شما صحیح باشد به یک نسبتی کارایی شما را بالا می‌برد ولی ۷۲۹ در مثلاً ۲۷ تا که شد یک جواب است. اگر ۶ هزار تا شد یعنی یک سقف دیگر است. وقتی توانستید بگویید نه، من دوباره بالا می‌برم به هر نسبت می‌توانید کارایی مدل خود را در عینیت توسعه دهید تا می‌رسید به مرزی که می‌گویید دیگر مدل ما بیشتر از این در ایجاد تعادل پاسخ

نمی‌دهد می‌گویند یعنی چه؟ می‌گویید یعنی توسعه تعاریف لازم است. معنای توسعه تعاریف این است که موضوعات جدید باید بیش از ۷۶۰۰ میلیارد باشد.

س) یعنی حالا سراغ عینیت که بخواهیم برویم همان مرحله تطبیق مدل است که بیان می‌کنید

ج) یعنی هنوز باید کم و کیف این مرحله را تمام کنیم. نحوه گزینش را معین کنیم، نحوه تصرف را معین کنیم در آن صورت بگوییم حالا فلان موضوع را انتخاب بکنید.

س) اینکه در تطبیق موضوعات، سراغ عینیت می‌رویم باید مدل را از مفاهیم که و کیفیاتی که در دست کردیم بر روی عینیت بیاوریم. این مفاهیم کیفی با یک تناسبات کمّی را تعریف کردیم و گفتیم این کیفیات با این کمّیات.

ج) این نظام، بزرگترین نظام شامل و مشمول فلسفی شما است که تعاریف شما را معین کرده است و نه کاری به عینیت ندارد. بعد باید در تعاریف، قدرت کوچک کردن انتخاب تعریف را داشته باشید فوراً سراغ عینیت نمی آیید. بعد در خود تعاریف انتخاب تعریف دارید. در انتخاب تعریف خود می‌گویید کارایی خاصی را می‌خواهم در آن صورت آن کارآیی‌ها را فرضی بخواهید بگویید که اسم آن ضبط صوت است یا بلندگو یا چیز دیگری است. یک زبان درست می‌کنید زبان شما دارای مفهومی است که آن مفهوم برای شما ترجمه آن را به زبان فارسی ساده می‌کند یک ادبیات کارایی دارید که آن ادبیاتی که به کار بردید مثل اینکه بگویید آن چه را که تو می‌گویی زبان و ادبیات عرب من که فارس هستم به چه صورتی می‌توانم به عربی حرف بزنم و حال آن که آنها یک نحوه آواهایی نسبت به یک چیزهایی دارند و من هم یک آواهایی نسبت به چیزهای دیگر دارم. می‌گویم مفاهیم یا کارایی‌ها واسطه هستند در اینکه بگوییم مثلاً آب را که می‌گوییم، بگوییم به چیزی که تشنگی را بر طرف می‌کند، عرب «ماء» می‌گوید. شما می‌گویید عجب ما به آن «آب» می‌گوییم! شما چه چیزهایی را از طریق کارایی می‌شناسید. کارایی موضعی است که حد وسط مفاهیم ترجمه زبان کارایی شما را به زبان عینی قرار می‌گیرد. بر روی این مطلب بحث خواهیم کرد و مشکلی از این بابت نخواهیم داشت.

(این قسمت جلسه ضبط نشده است).

آقای نجابت: گزینش و نحوه تصرف و فرق این دو با هم چیست؟

ج) ما باید بتوانیم موضوعی را انتخاب کنیم که بگوییم این موضوع ما از ۲۷ وصفی تشکیل می‌شود که به ۲۷ موضوع دیگر ارتباط دارند که هر کدام از موضوعات هم ۲۷ وصف دارند.

س) هر وصفی ارتباط با یک موضوع دارد؟

ج) ۲۷ وصف که ۱ منتجه می‌دهد. ۲۷ که می‌شود ۱ موضوع که این موضوع بین موضوعات مختلف انتخاب شده است. بعد می‌گویید در این موضوع چه چیزهایی باید اول، چه چیزی دوم، چه چیزی سوم قرار گیرد چه چیزی دست بخورد تا چه تغییراتی در شرایط بیرونی، شرایط درونی و ربط بین آنها انجام گیرد.

برادرنجابت: این می‌تواند دو چیز باشد؟ وقتی که یک موضوعی را انتخاب می‌کنیم، آن گونه می‌خواهیم انتخاب کنیم، اگر بخواهیم به صورت عددی بگوییم، موضوع شماره فلان را انتخاب کن که این کاری ندارد. موضوعی را انتخاب می‌کنیم که بگوییم این موضوع از ۲۷ وصف تشکیل می‌شود که ارتباط دارد با موضوعی که هر کدام ۲۷ وصف دارد. من می‌گویم این کاری را که انجام می‌دهیم، این کار همان نحوه تصرف به یک معنا است.

ج) تصرف در یک معنا تصرف در تعیین جایگاه موضوع در نظام شامل است.

س) جایگاه موضوع مثلاً فرض می‌گیریم اقتصاد ایران را با این خصوصیات جدا کردیم، وضعیت روحی جامعه آمریکا را، بعد می‌خواهیم مد نظر ما این است که این را چه تغییری دهیم.

ج) همه اینها به یک فلسفه بر می‌گردد، یعنی به فاعلی که به فاعل بالاتر تعلق دارد تصرف کند در توسعه فاعلی آن بیشتر نمی شود یعنی همه آن به یک چیز بر می‌گردد «تعریف حرکت»

س) در آن صورت در مرحله دوم بیان می‌کنید که این موضوعی که حالا وضعیت روحی جامعه ....

ج) جای این معین شده که کجا است وقتی معین شده کجا هست معنای آن این است که عدد متناسب آن هم معین شده است.

س) برای تغییر آن کجا را باید دست بگذاریم، مدل تصرف

ج) هنوز مدل تصرف نیست. به یک چیز نمی توان مدل تصرف گفت، به یک مجموعه کارها مدل تصرف می‌گویید، تصرف باید انتخاب موضوع شود بعد ارزیابی نسبت‌های موضوع در خارج و نسبت‌های مطلوب در این شود. بعد متناسب با سه وضعیت یعنی وضعیتی که معکوس است یا وضعیتی که مطلوب است ولی ضعیف است یا وضعیت متلون حالا چه کاری باید انجام دهیم.

س) از اول که شروع می‌کنیم این را گزینش و ارزیابی کنیم، ملاحظه کنیم چرا حج است با توجه به اینکه چه جامعه‌ای است التقاطی یا اسلامی.

ج) یعنی مجموعه کارها مدل تصرف می‌شود نه یک کار.

س) صحیح است یعنی همین کاری که از اول شروع کردیم تا حالا تعریف نحوه گزینش بود یا نحوه تصرّف؟

ج) شما یک بار ابتدای کار گزینش می‌کنید در مدل بزرگ شامل خود جایگاه موضوع را معین می‌کنید، بعد گزینش مؤثرترین‌ها را می‌کنید.

س) این دو گزینش غیر هم است؟

ج) بله

س) گزینش جایگاه موضوع یعنی دو روش می‌خواهیم که یک جایگاه آن موضوع را معین کنیم یا موثرترین آن را؟

ج) حداقل آن این است که در دو مرحله با دو تا هدف انجام می‌گیرد، اولی که انجام می‌گیرد برای پیدا کردن خود موضوع است، دومی که انجام می‌گیرد پس از این که وضعیت خارج را ارزیابی کنید.

س) گزینش دوم. دو تا گزینش را بیان کردید

ج) اول گزینش می‌کنیم بعد متناسب با این گزینش سؤال می‌کنیم تا می‌بینیم وضعیت عینیّت چه اختلافی دارد با وضعیت مطلوب دارد بعد می‌گویید حالا در این وضعیت چه کار کنیم مثلاً همان شیوه‌ای که برای درگیری با کفار می‌گوییم عین همان را برای مسلمین قطعاً نخواهیم گفت.

س) گزینش دوم به روش تصرف دیگر بر می‌گردد. چون گزینش اول، روشن است روش تصرف که علوم است با گزینش دو تاست، گزینش یعنی انتخاب موضوعی که باید در آن تصرف کنیم و روش تصرف یعنی مدل تغییر آن به طرف مطلوب.

ج) آن جا هم باز یک انتخاب انجام می‌گیرد.

س) بله. مدل تغییر حتماً طبقه‌بندی تصرفات را می‌خواهد، مدل تصرف یعنی طبقه‌بندی تصرفات و نسبت بین تصرفاتی که می‌کنیم، در مدل گزینش یعنی نسبت بین موضوعات.

ج) به هر حال در یک سیستم یک مناطقی از نظام حق آسیب‌پذیر است و یک مناطقی از نظام باطل آسیب پذیر است.

برادر نجابت: سؤال اول آقای میرباقری این بود که جواب این سؤالات را هم از مدل به دست می‌آوریم؟ یعنی این تغییر که کنترل و ارزیابی که در سیستم است؟

ج) شما در به کارگیری سیستم نیازمند به خارج از سیستم نمی‌شوید یعنی اگر نظام تعاریف شما نتواند پاسخ‌ها را دهد معنای آن این است که اصلاً نظام نیست، شناسایی، برنامه‌ریزی، هدایت، کنترل است اگر اینها را نتواند پاسخ بدهد.

برادر نجابت: اگر مدل داشته باشیم دیگر احتیاج به وضع تعاریف جدید برای این کار نیستیم، عددها جواب این را باید بدهند (کمیّت)

ج) باید دقیقاً بگویند که چه کمیّت از چه کیفیتی باشد که معادل آن کمّیت هم از کیفیت آن که جایگاه آن کجاست.

س) به صورت خلاصه بیان کردید که چهار کار باید صورت بگیرد، اول باید مدلی بسازیم که بتوانیم در این مدل، موضوعاتی را با نسبت‌هایی تعریف کنیم و بگوییم یک مطلوبی داریم که در این مطلوب این موضوعات با این نسبت‌ها هستند؟ سؤال این است که در این مرحله مدلی که می‌سازیم مدل مطلوب است، این ۷۶۰۰ میلیارد است.

ج) مدل فلسفی است

س) مدل فلسفی مطلوب یا فلسفی ...

ج) مدل فلسفی معنای مطلوب دیگر را اصلاً ندارد، مدل فلسفی در این مرحله توسعه است.

س) یعنی می‌شود این عناوین را با این نسبت‌ها فرض کرد.

ج) یعنی کارائی این دستگاه در این تعاریف و احکام است، حالا در یک مرحله از توسعه حتماً مدل دیگری خواهید داشت که نسبت به وضع حالا کاراتر است.

س) بله. نمی خواهم بگویم مطلوب نهایی است، این مدلی که داریم مطلوب مرحله ای ما است.

ج) بله.

س) یعنی شکل مطلوب است یا شکل غیر مطلوب هم در این مدل است؟ یعنی در این مدل یک عناوینی را با یک نسبت‌هایی تعریف می‌کنیم و می‌گوییم این ۱۰۰ تا موضوع با این صد تا نسبت که یک کل را می‌سازند کل مطلوب است؟

ج) بله.

س) بنابراین کل مطلوب نسبتی است. پس مدل، کیفیت‌های فلسفی را با تناسبات کمّی تعریف می‌کند که مطلوب هستند و می‌گوید اگر این کیفیت با این تناسبات باشد وضعیت مطلوبی است.

ج) درست است.

س) این قدم اول ساختن مدل است که ۴ تا اصل باید در آن رعایت شود. از کثرت محض آغاز نشود، از وحدت هم آغاز نشود بلکه از طرف وحدت و کثرت آغاز شود، از بالا هم آغاز کند و روش توسعه اولین کثرت‌ها را هم ارزیابی کند، نسبت‌های ریاضی آن را هم تعریف کند. مدل توسعه نسبت‌ها هم تعریف کند، این یک مدل تمام می‌شود، حد نهایی مدل را هم تعریف کند.

ج) وقتی این تمام می‌شود نگویید یک مدل تمام می‌شود بلکه، بگویید شامل‌ترین مدل.

س) شامل‌ترین مدل با این کار، با این چند تا اصل تمام می‌شود، بعد از این مرحله اول که شامل‌ترین مدل ساخته شد باید بگوییم اگر بخواهیم اساسی‌ترین مهره‌های این مدل را انتخاب کنیم که بعد تطبیق کنیم و بعد از تطبیق تصرّف کنیم.

ج) درست است.

س) کدام‌ها هستند؟ این اصل گزینش می‌شود، که اولین قدم در خود این مدل می‌آییم که اهم و مهمّ و گزینش می‌کنیم. روشی برای گزینش موضوعات اصلی که باید تصرفات اصلی شود.

ج) موضوعات نه. اگر اصلاً حدود اختیارات شما نیست که در موضوعات کار کنید، باید بگویید بهترین کاربرد کارآیی من کجاست؟

س) یعنی باید روشی برای گزینش داشته باشیم. معنی روش گزینش این است که نسبت بین قدرت و مدل را معین می‌کند که هر قدرتی بهترین جایی که در این مدل اعمال می‌شود کجاست؟ یعنی رابطه بین مقدورات و موضع تصرف در مدل، و آن موضوعی که در مدل باید این مقدورات صرف بشود، این دوم است.

بعد از این روش تطبیق است که حالا باید. بعد از این که در مدل گزینش کردیم، زبانی داشته باشیم که آن با زبان زبان مدل را به زبان عینیّت ترجمه کنیم، بعد از ترجمه حد وسط در اینجا کارآیی است، بعد از این که ترجمه کردیم و موضوع عینی را شناسایی کردیم باید همان چند کاری که بیان نمودید سؤال‌های طرح شده با نسبت‌های خاصی به تحقیق در مورد عینیّت بپردازیم یعنی به سراغ تصرف برویم برای تصرف باید اول ارزیابی و شناسایی شود بعد از ارزیابی و شناسایی که طبیعتاً فاصله وضعیت موجود را با مطلوب فلسفی

ج) ما در سه شکل تعریف می‌کند که متناسب با هر شکل آن یک نحو تصرّف دارد،

س) در سه شکل یا می‌گوید همان مطلوب است یا متلون است یا کاملاً معکوس است.

ج) یا می‌گوید اختلاف کمّی است، مثلاً می‌گوید جهت نرخ شتاب با آن جهت هست، ولی ۱، ۲، ۴ نیست ۱، ۲ ۳، است. گاهی می‌گوید نه، غیر از این است متلون مطلب است ۲، ۳، ۱ است یا ۲،۳،۲ است یک تقوی دارد یا می‌گوید نه، معکوس است، یا تناسب آن کامل و خوب است یا متکامل است یا متلون یا معکوس است. تکامل آن هم یا تکامل مطلوب است یا نه، اگر تکامل مطلوب شد معنای آن این است که می‌گوید همان را چه کار کنی که نرخ شتاب آن بالاتر برود.

س) یعنی یا واقعاً نسبت‌های مطلوب ما منتهی هست نه در شکل توسعه یافته نهایی یا نسبت‌های مطلوب اصلاً نیست که تلون یا معکوس می‌شود، بعد از این که ارزیابی شود باید باز یک گزینش دیگری برای تصرفات خود کنیم از این گزینش است که تصرفاتی را انجام می‌دهیم.

ج) البته به طرف اصل بحث نرفتیم ولی این تعریف کلی برای یک جاهایی خوب است گاهی در خود بحث هستیم و گاهی بیرون بحث می‌رویم تا ببینیم که تا این مقدار که جلو رفتیم فرضاً به حوزه چه بگوییم یا به دانشگاه چه بشارتی بدهیم؟ یا واقعاً اصلاً بگوییم چه لازم داریم؟ یا اگر کسی بگوید ادّعای شما چیست؟ باید حرفی داشته باشیم.

س) مدل ما از پدیده‌هایی که امروزه در علوم مختلف مورد بررسی هستند چه چیزهایی را جواب می‌دهد.

ج) از پدیده هایی که اسم آن را مثلاً فیزیک تجربی می‌گذارند گرفته تا برسد به علوم ریاضیات و علوم پایه گرفته تا برسد به علوم انسانی تا برسد به علوم دیگری که قائل باشند به عنوان روشی که آن را نخواهند در ریاضی بیاورند. باید بگوید که مایحتاج بشر در تصرف را متکفل هستم حتی این را مدعی باشد که بگوید جایگاه اعتقادات علم فقه و مسائل آن کجاست. جایگاه علم اخلاق و مسائل آن کجاست؟ مثلاً همان گونه که باید برای تغییر در اشیاء آخر کار سفارشاتی را معین کنید و اهداف و روش آزمایشی را دهید، عین همان هم باید بگویید دانشگاه را هم باید تغییر دهیم، تغییرات آن به چه صورت است؟ اگر دولت تغییر کند یا حوزه، مثلاً باید در پایان بگویید که چه دسته از احکام در اولویت است که حوزه برای پیدا کردن آن دنبال آن برود یعنی طبقه‌بندی سؤالات برای حوزه هم در موضوعِ تولیدِ اطلاعِ مذهبی. طرح کند. مثلاً هر کس هر چیزی به ذهنش رسید روی کاغذ

بنویسد بعد بگویند حالا دنبال پاسخهای آن بروند، بعد بگویند راه پاسخهای آن هم این است که ببینیم که درباره آن در موضوعات آیات و روایات چه هست؟ بعد جمع آوری کنید. مثلاً درباره سفر بگویند مسئله سفر چیست؟ مسئله ساده‌ای را بگویند سفر است. چند تا بحث مهاجرت داریم؛ احکام فقهی سفر را هم معین کنید بگویید در اسلام سفر احکامی دارد، که موضوع سفر شود، خیلی فرق دارد با آن بحث که ما در مورد سفر می‌کنیم.

حجت الاسلام صدوق: یعنی مسئله تولید اطلاع هم جدای از اراده نیست تا بگوییم بروید روی چند موضوع تحقق کنید.

ج) با اخلاص و زحمت کشیدن درباره احتمالاتی که الآن فرض وقوع ندارد. یکی از بزرگان در مورد مسائل حج می‌گفت: اگر کسی که حج عوام برای او هست ندانند قبل از میقات است یا بعد از میقات فرض آن بسیار فرض نادری است برای این که الآن کیلومترها، جاده‌ها همه معین است، اینکه کسی ندانند نیست.

«والسلام»